



START

UCLA Reprographic Service

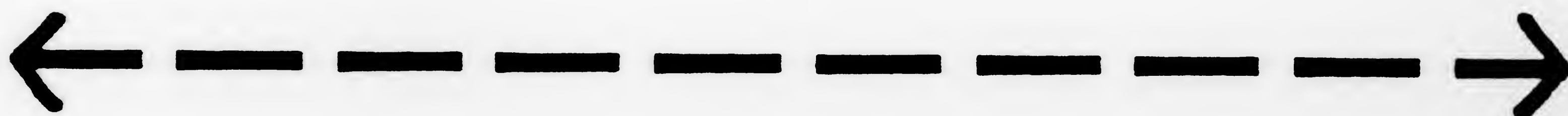


REEL 42



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 12:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

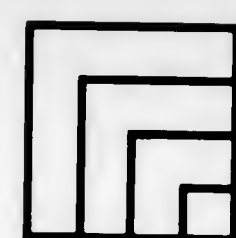
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

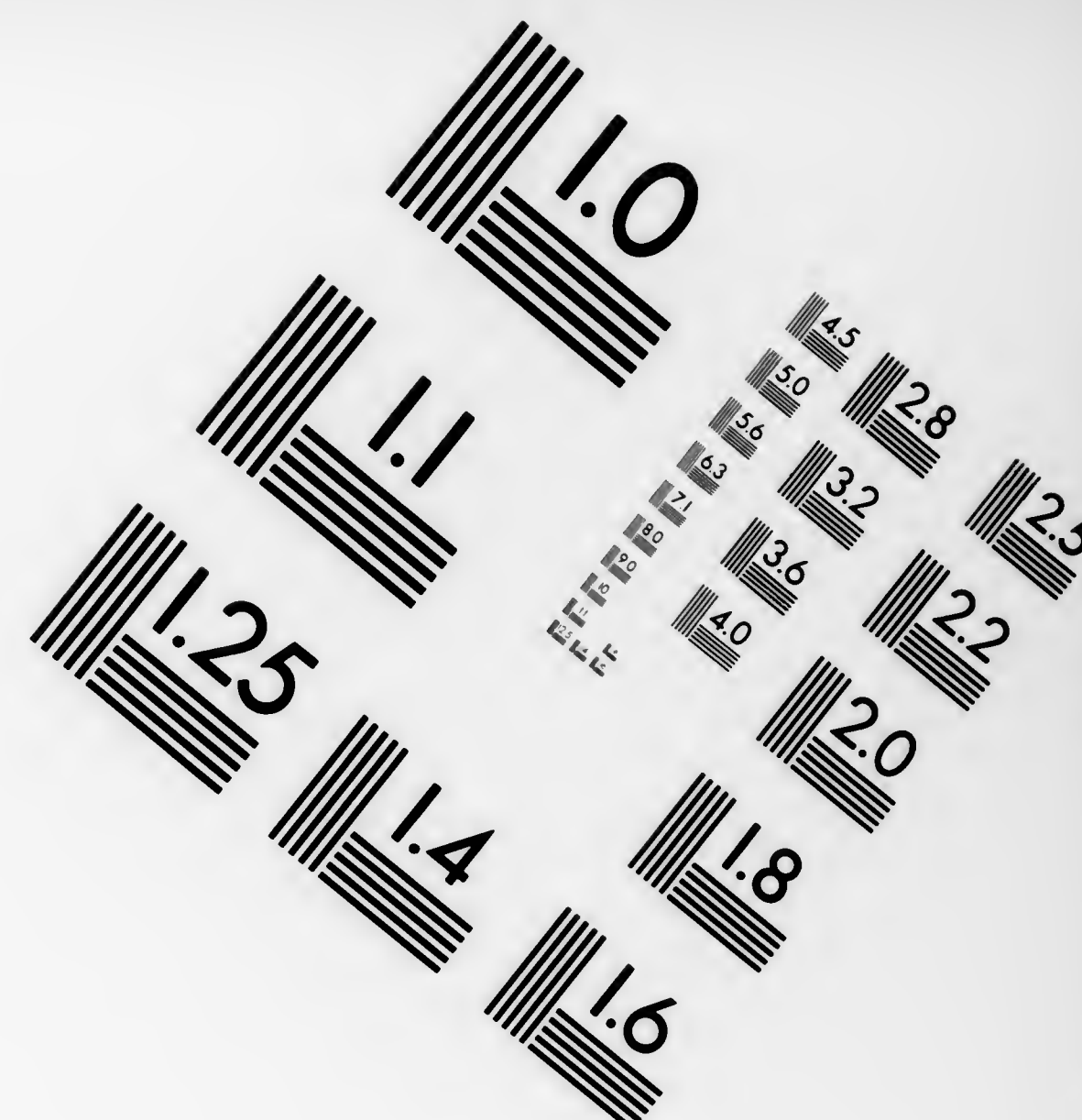
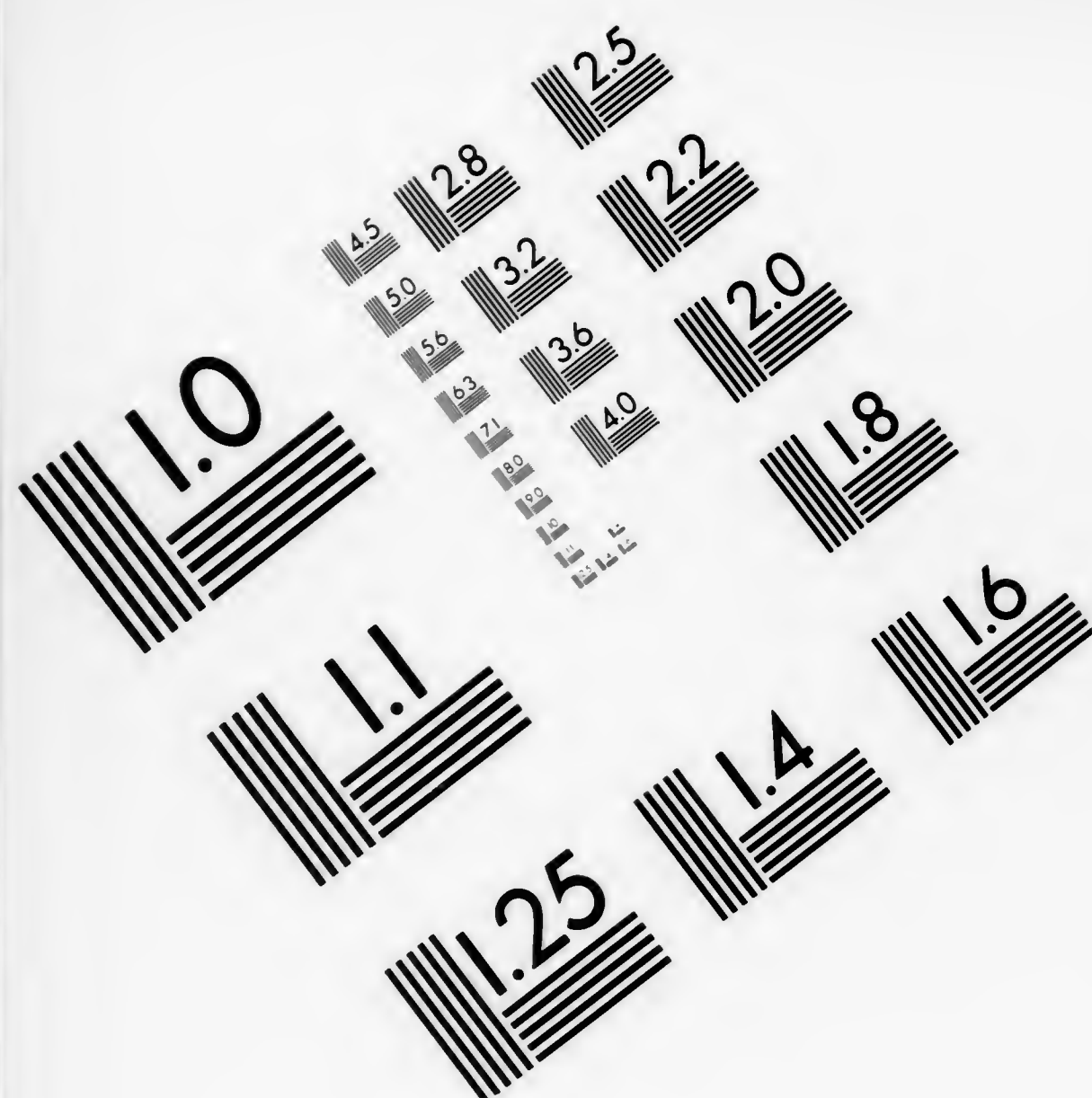


AIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

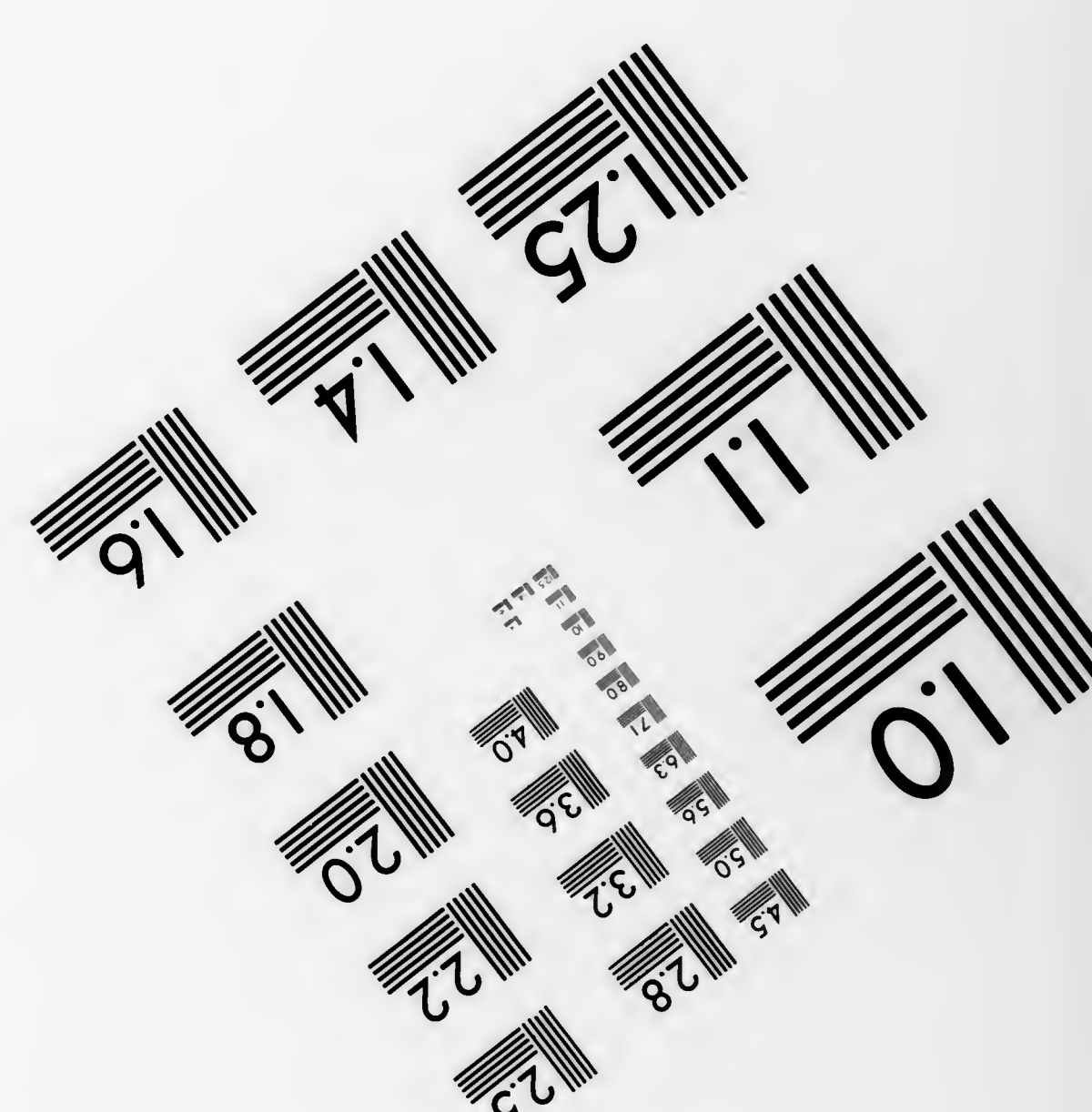
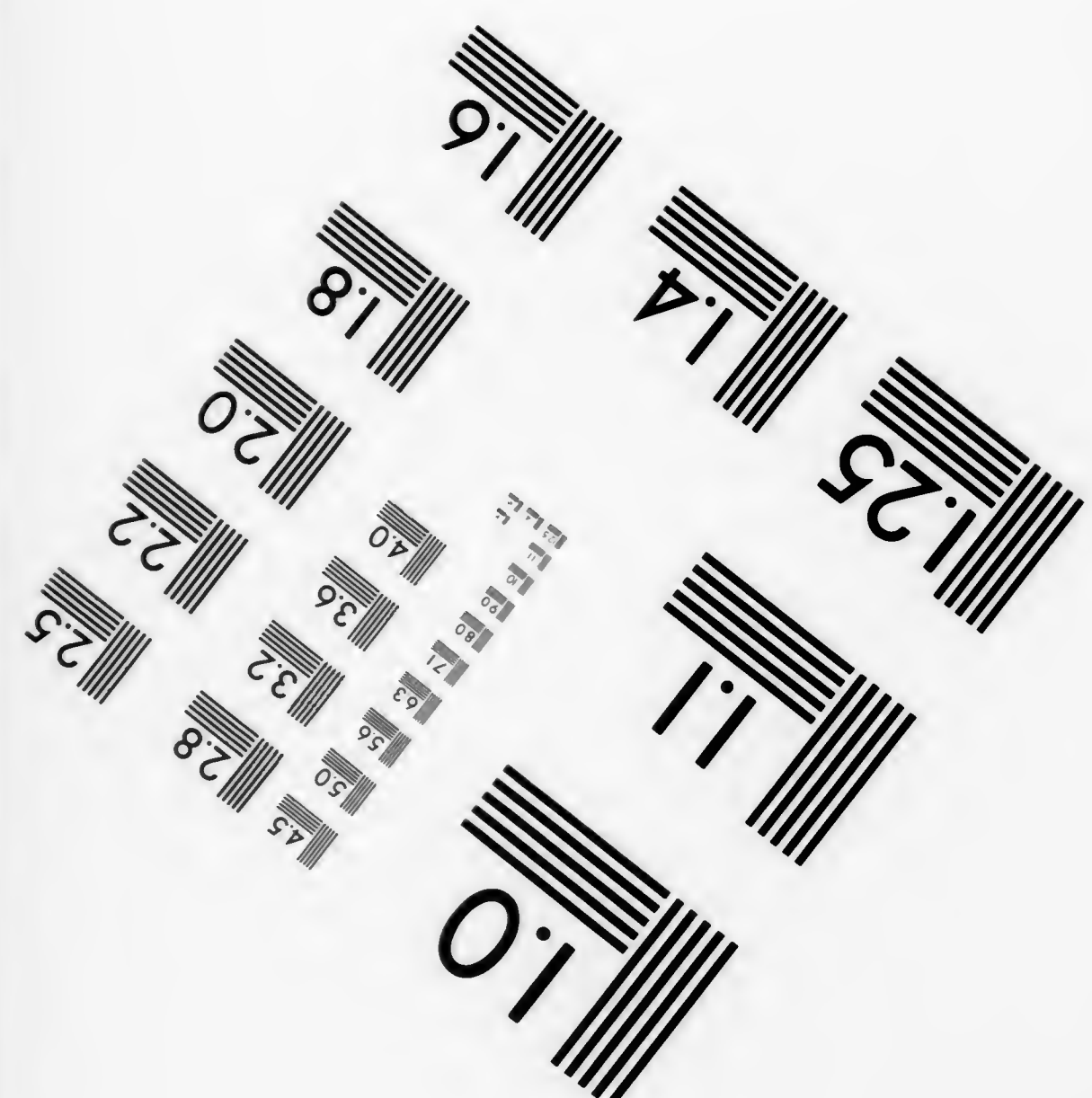
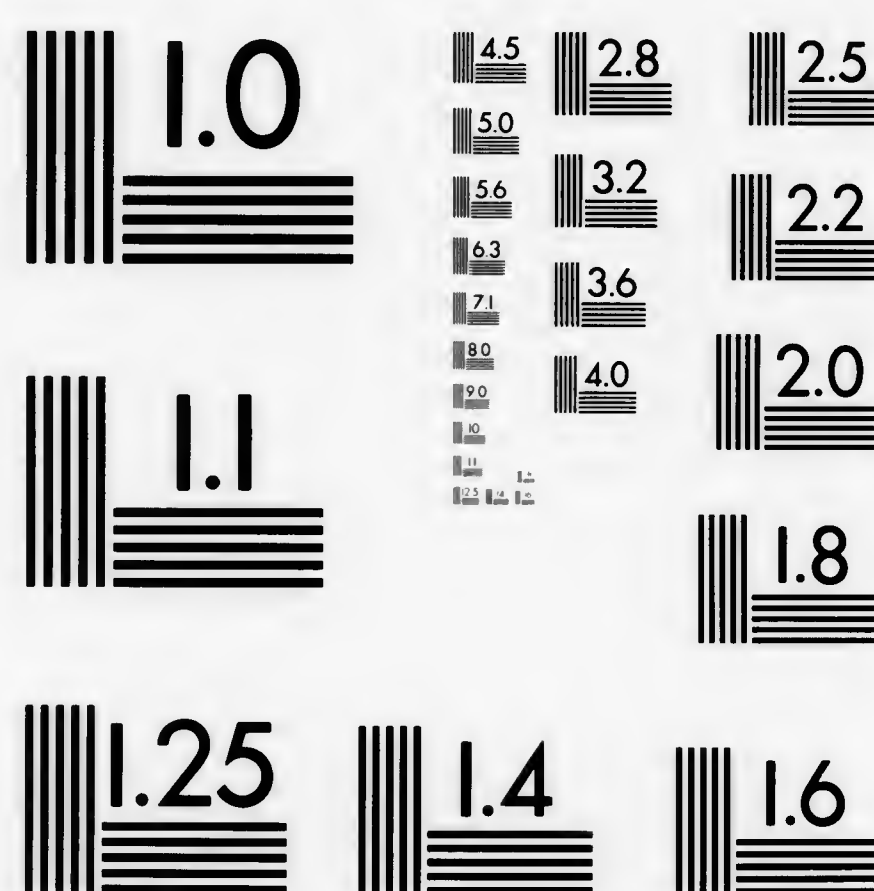
301/587-8202



Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

tarikhema.org

**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

pdf.tarikhema.org

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.

150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.

Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113

CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 42

(Richter-Bernburg No. 27)

Author: Zainoddīn ʿAlī b. Ḥosain Anṣārī
"Ḥājjī Zaino l-ʿAṭṭār"

Title : Ekhtīārāt-e Badīʿī

519 fols., 203 x 147 mm

**Text on fore-edge
filmed at end of manuscript**

p. 42

unpublished

coll. 1117

Ms. 42

Ektaral Badihi



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

CLU-M

BLANK PAGE

[illegible]

اینگونه کنند و اگر یافت نشود در دویه کنند و بعضی ادویه در کوزه
 نون کنند و سر کوزه محکم کنند مانند بزور و اوراق و بعضی در انبیه
 مانند خریقین و بید و کهر یا امثال آن و بعضی را کیسه کبریا کشنی
 بود مانند آقا قباد پوش و عصاوات چهارم جایگاه چنانکه محزن
 ادویه در موضعی بود معتدل در حرارت و بروده خالی از رطوبت و در
 موضعی بود که تنگ و کشاده بود و ممر ریح در خانه تنگ پنجم
 بنهادن ادویه لازم بود که هر یکی را بجای خود نگاه دارند تا دویه
 حاده مانند سقمونیا و افیون و ادویه اقوی بود مانند حلیت و
 سکنج و امثال آن در مجاوره ادویه که استعداد قبول آن رواج
 داشته باشد و بسبب آن ساقط گردد مانند بنفشه و نیلوفر و امثال
 آن تنگ چون این معنی مقرر شد که ادویه ازین سه قسم بیرون
 نیست و هر چه ازین سه قسم بیرون است از ادویه نیست و قول
 کلی که دوا از غیر تمیز کنند باید دانست اکنون بزرگانک انچه
 مشروب و ماء و گول آدمی است ازینج قسم بیرون نیست
 و اما در دویه که در کوزه نون کنند و سر کوزه محکم کنند و در
 کوزه نون کنند و سر کوزه محکم کنند و در کوزه نون کنند و سر کوزه محکم کنند

در آنجا که آب و خاک در آنجا
که آب و خاک در آنجا
که آب و خاک در آنجا

و بر سر آتش می‌نهند و بسوزانند تا بکوه زریخ شود و ابو ریحان گوید
این نوع بهتر باشد طبیعت او سرد بود در درجه دوم منفعت وی
آنست که چون مغضول کنند شفا چشم کند و در آنها زایل سازد و سود
مند بود به جهت ریشهای مفصل و ذکر و خیه چون بر آن موضع
ذرور کنند و همچنین بواسیر و سرطان و ریشهای زشت و بدل
آن آمد بود آن کسیرتان زیق کویند و بزبان ایشان بسیار
نام دارد و در زر گفته شود اسما و طبیعت و منفعت آن صح
بلکن لباب القمح بود و لباب القوم و لباب البر نیز کویند و آن
لباب الحنطه بود و بعضی نشاکر سو و پیارسی نشانسته و در نون
گفته شود البقره دلقرا است و گفته شود ابو جلسا انجوسا
و خوش الحار و عاف شعاع و شجرة الدم و رجل الحمامه و حمير اهو
فیلوس و شنقاد و کلوا و الثقلیا کویند و سربانی حالوما و لفظا
دیگر بالقفس و کا هو خر نیز کویند و این جمله اسم شکاری بود و پیارسی
شکار کویند و هو جوهر کویند بهترین آن بود که در آن سیاه
رنگ بود

در آنجا که آب و خاک در آنجا
که آب و خاک در آنجا
که آب و خاک در آنجا

رنگ بود و سبج آن سبزه و ورق آن بسیار بود طبیعت آن گرم
 و خشک است در اول درجه دوم و منفعت او آنست که چون بارک
 برهمن طلا کنند زایل کند و سپهر را نافع بود و جگر را پاک کند
 چون با سرکه بود خواه خوردن و خواه هماد کردن نافع بود و چون
 با پنبه بر خنار نهند تحلیل کند و ریشها را نافع بود و مردمی
 سوختگی آتش را سود دهد و شقاق مفعول نافع بود و چون
 ورق آن بریان کنند و با شراب بیاشامند شکم بینند
 و چون بخایند و بر کزندگان اندازند کزنده ببرد و پنجه او چون
 زن بخورد یا بخود ببرد بچه بیند از دورم صلب که در رحم
 بود تحلیل کند و بخود گرفت و در آب او نشستن جنین براند
 بقوت و استعمال از دورم بود و بسیار مستعمل کردن صراع
 آرد و مصلح او روغن بنفشه پاک و بود و بسیار سیاهی برش
 خوانند نیکوترین او پاک بود و طبیعت او معتدل است در گرمی
 و در سردی و گویند گرم و خشک است در اول و خوری گویند گرم

درمان کرم و کوهیست و بسیار سی تخم و محل کوبند و طبیعت آن

کرم و خشکست در دود و جالینوس کوبد و رسم و کفنه اند بهترین او
سیاه رنگ فریب بود و بهترین ورق او سبز رنگ بود و منفعت
وی آنست که اگر باروغن کنجد بچوشانند در ظرف آهنین پناه
شود و در گوش چکانند گری زایل کند و چون بکوبند و به پیرنزد و بر
افشانند نافع بود و اگر سه درم سفوف سارند کرمها را مجموع
بکشند و اگر بجعل بپوشانند با بیا شامند سه درم و لحق کنند چمن
بر اند و بچه رند و بکشند و بچه مرده بیندازد و اگر تخم ابله و در
سحق کنند و پنج درم روغن کا و پنج درم عمل با هم بپوشند و لوق
کنند بر بورا نافع بود و اگر سحق کنند با سرکه و برداء الثعلب طلا
نافع بود و اگر زن بخورد یا بخورد بر کمر بچه بیندازد و او مضرب حکم
و مصلح او خورد البوح بود یا خولجان یا حماما و بدل او خور السرو
و در چینی مساوی و کوبند و بدل او یک وزن و نیم آن در چینی
و کوبند بدل آن بوزن آن سیخه و بوزن آن خور السرو است

درمان کرم و کوهیست و بسیار سی تخم و محل کوبند و طبیعت آن
کرم و خشکست در دود و جالینوس کوبد و رسم و کفنه اند بهترین او
سیاه رنگ فریب بود و بهترین ورق او سبز رنگ بود و منفعت
وی آنست که اگر باروغن کنجد بچوشانند در ظرف آهنین پناه
شود و در گوش چکانند گری زایل کند و چون بکوبند و به پیرنزد و بر
افشانند نافع بود و اگر سه درم سفوف سارند کرمها را مجموع
بکشند و اگر بجعل بپوشانند با بیا شامند سه درم و لحق کنند چمن
بر اند و بچه رند و بکشند و بچه مرده بیندازد و اگر تخم ابله و در
سحق کنند و پنج درم روغن کا و پنج درم عمل با هم بپوشند و لوق
کنند بر بورا نافع بود و اگر سحق کنند با سرکه و برداء الثعلب طلا
نافع بود و اگر زن بخورد یا بخورد بر کمر بچه بیندازد و او مضرب حکم
و مصلح او خورد البوح بود یا خولجان یا حماما و بدل او خور السرو
و در چینی مساوی و کوبند و بدل او یک وزن و نیم آن در چینی
و کوبند بدل آن بوزن آن سیخه و بوزن آن خور السرو است

درمان کرم و کوهیست و بسیار سی تخم و محل کوبند و طبیعت آن
کرم و خشکست در دود و جالینوس کوبد و رسم و کفنه اند بهترین او
سیاه رنگ فریب بود و بهترین ورق او سبز رنگ بود و منفعت
وی آنست که اگر باروغن کنجد بچوشانند در ظرف آهنین پناه
شود و در گوش چکانند گری زایل کند و چون بکوبند و به پیرنزد و بر
افشانند نافع بود و اگر سه درم سفوف سارند کرمها را مجموع
بکشند و اگر بجعل بپوشانند با بیا شامند سه درم و لحق کنند چمن
بر اند و بچه رند و بکشند و بچه مرده بیندازد و اگر تخم ابله و در
سحق کنند و پنج درم روغن کا و پنج درم عمل با هم بپوشند و لوق
کنند بر بورا نافع بود و اگر سحق کنند با سرکه و برداء الثعلب طلا
نافع بود و اگر زن بخورد یا بخورد بر کمر بچه بیندازد و او مضرب حکم
و مصلح او خورد البوح بود یا خولجان یا حماما و بدل او خور السرو
و در چینی مساوی و کوبند و بدل او یک وزن و نیم آن در چینی
و کوبند بدل آن بوزن آن سیخه و بوزن آن خور السرو است

درمان کرم و کوهیست و بسیار سی تخم و محل کوبند و طبیعت آن
کرم و خشکست در دود و جالینوس کوبد و رسم و کفنه اند بهترین او
سیاه رنگ فریب بود و بهترین ورق او سبز رنگ بود و منفعت
وی آنست که اگر باروغن کنجد بچوشانند در ظرف آهنین پناه
شود و در گوش چکانند گری زایل کند و چون بکوبند و به پیرنزد و بر
افشانند نافع بود و اگر سه درم سفوف سارند کرمها را مجموع
بکشند و اگر بجعل بپوشانند با بیا شامند سه درم و لحق کنند چمن
بر اند و بچه رند و بکشند و بچه مرده بیندازد و اگر تخم ابله و در
سحق کنند و پنج درم روغن کا و پنج درم عمل با هم بپوشند و لوق
کنند بر بورا نافع بود و اگر سحق کنند با سرکه و برداء الثعلب طلا
نافع بود و اگر زن بخورد یا بخورد بر کمر بچه بیندازد و او مضرب حکم
و مصلح او خورد البوح بود یا خولجان یا حماما و بدل او خور السرو
و در چینی مساوی و کوبند و بدل او یک وزن و نیم آن در چینی
و کوبند بدل آن بوزن آن سیخه و بوزن آن خور السرو است

آبنوس دو نوع است سیاه و مله است دو نوع بود یکی مله او
 بزرگ میاه است زرد قام و آن نوع از سوجل رنگبار آرنه و تخم
 بجم حنایا فلفل مانند و از این نوع دسته کارد و گوشه کان سارند
 و نوع سیاه خالص میانه چوب است و مغز او که کرد اگر دافکنند
 باشد و این آبنوس انجمن از مله بود و کران وزن هر دو
 بدوس گوید که بهترین وی جشی بود و این مؤلف گوید که این
 سهواست زیرا که درخت آبنوس نیست بلکه آن آبنوس از اصفهان
 و عراق آرنه از جزیرای قمر صحیح و درخت آن بدرخت عناب ماند
 و هر دو نوع چون در آب اندازند فرورود و بهترین سیاه بود و طبع
 او گرم و خشک باشد در دویم چون حل کنند آب و کل سارند و بگیری
 چشم و شب کوری را بیل کند و سوختگی آتش را نافع بود و اگر سوز
 در دیک کواری تا چون فهم شود و بشویند همچنانکه آب انبساط
 نافع بود جهت درد چشم که از پوست بود و جهت خارش چشم و نشاء
 او موی پرویانند و اگر بیاشامند سنگ کرده و مثانه بریزند و اگر کشا
 او سحر کنند

او سحر کنند و بر ریشهای رشت افشانند خشک کنند جامع
 این کتاب گوید که خشک بند که از زخم کارد و شمشیر بود هیچ مجرب تر
 از شاره آبنوس نیست و گویند برل او چوب کنا راست و مصلح
 او صمغ عربی یا شاصفریم باشد و این مصنف گوید مله باز
 دو نوع است یک نوع مله سیاه بود و زرد قام و آن نوع از
 سواحل انگلستان آرنه و تخم او بجم حنایا مانند و زردی و سیاهی او برابر
 افتد لخطی راست و متفاوت افتد و نوع دیگر مله او بزرگ
 سرخ لکی و سفید و صندل بود و تخم آن نوع مانند فلفل بود و از این
 نوع دسته کارد و گوشه کان کنند و نوع سیاه میانه چوب بود و مغز
 آن که کرد اگر دافکنند باشد آن سخت تر از مله بود و کران وزن
 تر و بدوس گوید که بهترین او جشی بود و این مؤلف گوید که
 که در جبهه آبنوس نیست بلکه آبنوس از اصفهان و فواق از جزایر
 قمر بود ابر کاکیا و ابر کاکیان نیز گویند و آن بنج العنکبوت است
 بسیار سی که گویند و بشیرازی گرفته گویند و منفعت وی است

که چون بر جراحت نهند خون باز دارد و نکند از در که آن جراحت در
کند و چون سر که بر آن چکانند و بر دمل نهند را بستن خشک کرد
و نکند از در که دمل بزرگ شود و باز کرد اند و اگر با نقره برندان بجا
جلای تمام دهد و اگر گریخته که در تابستان باشد و کشیف و
سفید بود در پوست بنزد و در بازوی کسی بنزد که او رب
ربع بود زایل کند و این مؤلف گوید اگر پای عنکبوت بر کسی
بنزد که او را بشت تب آید از زور ایل شود و اگر جایگاه عنکبوت
بعلاک بخور کنند بگریزند و اگر نگرینند بگریزند ابرون ^{لعلست} جی
و گفته شود و معنی ابرون جی البه است یعنی همیشه زنده و برگ او
همیشه سبز بود و نریزد و در حاکفته شود ابرو را القه هم جی العام
بود و گفته شود ابل قاقله صغار است و چون از غلاف ابرون
کنند از جی گویند و غلاف او مثلث باشد و آن دو نوع است
یک نوع بمقدار جوز بوا بود مثلث شکل و یک نوع مانند استخوان
بلبله کرد شکل و پوستی رفیق بروی بود و هر دو نوع قاقله
کوچک بود

کوچک بود و هبل و هال و خیر و او هال بوا و هبل بوا و شوشمیز
خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم بهترین وی آن
بود که بوی تیز دارد و منفعت و قوت او مانند قرقفل است
جهت معده سرد و جگر سودمند بود و گویند لطیف تر از قاقله
بزرگ است آبست آن شحم انزج است بیاری گوشت ترنج خوا
و پیه بالنگ نیز گویند و بهترین آن گوشت بالنگ است که آنرا
بالقویه بود که با تو خوانند و گرم سیران آنرا مرکب گویند طیف
او گرم و تر است در اول و همچنان خوردن در بزم شوم و معده را
زیان دارد و قولنج آورد و اولی آن بود که مرا کنند این ^{عروس}
بیاری را سو گویند اگر اندرون او بکشد بگریزند و خشک سازند
نافع بود جهت گزنی جوانوران زهر دار و اگر غمک سود کنند و خشک
کنند و مثقال از آن دفع ضرر باد سموم کند و اگر گوشت وی
ضماد کنند مفاصل را نافع بود و اگر دماغ او یا گوشت وی با برکه
بخورند صرع را مفید بود و اگر خشک سازند و با شراب بخورند زهر بار

ابو جابر یاقوتی کل جری گویند و آن انواع بود در جایگاه

نافع بود و اگر بسوزند در یک مسین و خاکستر آن با سرکه بر
نقرس طلا کنند نافع بود و اگر خون بر خنار نافع بود و اگر چشم
او خشک کنند و مصروع بخورد نافع بود و بخیه گویند اگر کعبه
پایرون آرنه آن زمان که زنده بود و بر زن بنزد آب تن نشود
و راوی گویند اگر در طعامی زهر بود و این عرین بیند فریاد کند و
مویهای وی راست بایستد ^{ابراهیم} ^{ابراهیم} است
مانند زیر باج اما خوض سرکه آب غوره کنند با سرکه ^{موصف}
و قند زیاده باشد و حواج آن با قدری عود در کرباس بند
و در یک اندازند و قند و بادام بکباب حل کنند و در آن بریزند
و طبیعت آن معتدل باشد و مانند زیر باج در خاصیت
و موافق معده و جگر بود و مفرح و مقوی قلب بود آن
خرماده بود و شیر او جهت مسلول بغایت نافع بود اگر
بسیار ترنج گویند پوست زرد آن کرم و خشکست در روغن
و گوشت آن کرم و تر است در اول و تخم آن کرم است
و در وی انزک

و در وی انزک رطوبتی بود و ترشی آن سرد و خشک است در
دویم کلفت را زایل کند و خفقان که از حرارت بود خوردن او
نافع بود و صفرا ^{پشت} ^{پشت} کند و اشتهای طعام باز دیر کند و ما
لیخو لیا که از صفرای سوخته بود نافع بود و قوت دل دهد و دفع
خار کند و در و تر یا قیت نیست و نافع بود جهت کز تنگی مار و
جراره و کزندگان موزی و بر قانز نافع بود اما سینه و عصب
زبان دارد و مصلح او شراب خشنخاش بود و بدل آن آب لیمو
و بوسیدن او دفع عفونت هوا کند و اما دماغ کرم را زبان دارد
و مصلح آن بنفشه بود و قشر آن از ادویه قلبی بود و مفرح و تر
در و بود و ^{چون} ^{چون} دهان نگاه دارند و بر برص طلا کردن نافع
بود و اگر در طعام کنند قوت مضم دهد و عصاره نافع بود جهت
کرنده گیاهی و اگر همچنان صفا دهند همیس عمل کنند و اگر در خمر
اندازند زود ترش اما گوشت او بطلی الهظم بود و معده را ببرد
و قولنج آورد و چون بمسل مریا کنند سالم بود اما دانه او نافع بود

چون طلا کنند

جهت کزندی عقب چون دو مثقال مقرر کنند و آب نیم گرم
بیاشانند و شراب پنجه و اگر بگویند و بر آن موضع طلا کنند
نافع بود و رمهارا تحلیل دهد و اگر در میان جاما کنند نیز
و نگاه دارد از خوردن شوس و دیس قدید و کویردانه او
یکجوز و قفل سفید و جزو سحر کنند وزن بیاشامد در حال
بیدار و بخور کردن او بواسیر را نافع بود اما قوت و رون آن
محقق و محلل بود طعام را هضم کند و معده را قوت دهد و
صحن معده بود و سده بلغم بکشد و مسکن نفخ بود و در
معده و احشا و منفعت او نزدیک است بقشر اما و رون آن
و فجاج او لطیفتر از قشر است اثر را اینها پس است و
اثر اینرا گویند و آن زریک است بیاری زریک گویند و در
زاکفه شود اگر محل اصفهانی است بیاری سرمه صفایا
گویند و آن معدنی بود و بهتری آن بود که شفاف و بی سنگ
بود و او را بروغن کاه چرب کنند و سوزانند تا اندک نقطه

که بر آن

که بر آن باشد بسوزد پس بیایند و بکار برند طبیعت آن
سرد بود در اول و خشکست در دوم و اگر در چشم کشند آب
از چشم باز دارد و صحت چشم نگاه دارد و گوشت زیاده بخورد و اگر
با پیبر بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و اگر به چنان سوده
بر جراحت تازه پرا کنند نافع بود اما چون نیک شود اثر بسیار
ماند و همچنین ریش قصب و اعضای که مزاج او خشکی گراید
و قوای گوید چون با اقلیمیا و عسل کف گرفته و رقیق در چشم
کشند صداع را زایل کند یا در که در جانب مصرع کشد و اگر
زن بخود برگیرد خون حیض باز دارد و اگر در بینی دمنده خوبی که از
غشای دماغ آید باز دارد و بیل او آب را بود و او مضر بود
بشش و مصلح او شکر و کثیر بود اثر را اینها پس است و
اشلق از دست و شیشیان و سر ساد و اعین السراطين
و نکسویه و سنجسویه و اغیس و حب الفق و طاهر و قنطار
فلون و در خسته او را ق این جمله اسم پنججست است و

فخنکشت و پنجهکشت و پنجهکشت نیز گویند به پارسی
 بر پی خوانند و بشمارانی تخم دل آشوب گویند و در کنار رودها
 روید و تخم آن کرم و خشکست در سیوم و چوب او باید که استعلا
 نکند و منفعت او در باب زال در خسته اوراق گفته شود اصل
 نوعی از طرف راست و در طاک گفته شود اجاص آن در نوع بود سیاه
 و سفید از آن سیاه را عیون البقر خوانند و از آن سفید را اشباح
 و گفته شود و سیاه را پارسی الو خوانند و بهترین آن بود که بقا
 خود رسیده بود و بزرگ و شیرین باشد و طبیعت سرد است
 در اول درجه دوم و تر است در آخر و آن طبع را نرگند خاصه اگر
 آب او صاف کند و نبات و ترنجبین در آن حل کنند و مسهل
 صفر بود و تشنگی ساکن کند و حرارت دل بنشانند اما مضرب بود
 به معده و مولد خلط مایی بود و دفع مضرت او بکلفند کنند
 گویند مضرت معده و مصالح او عذاب بود و صاحب نفوس
 گویند مرغی معده بود و مبرد آن و مصالح او کلنگبین یا عمل
 بود و گویند

فخنکشت

بود و گویند بدل او نمز هند است و باقی خواص او در شین گفته
 شود و عسل الاغی اقحوان است و بهار و عرار و عین البقر
 و مسما میبشار و عین اعالی و کاو چشم و کافوری نیز گویند و
 به پارسی با بون کاو گویند و در اقحوان منفعت و طبیعت آن گفته
 شود و آخر مضرب هم و بهرمان بود و خرب و عطف و مریق و
 نقد عین صنعت گویند و در عطف منفعت و طبیعت آن گفته و فقلبه نیز
 شود و احلب دیا شبرم بود و در شین گفته شود و عیون
 اخیط را عسل الاغی است و آن نمز نبات است مشابه بر اس فی
 و بیخ او از انکشت باریک تر و بزرگ سیاه بود خاصیت وی
 آتش است که چون با شراب بیاشامند گزندگی مجموع جانوران را
 نافع بود و اگر پیش از گزندگی او را بیاشامند اگر بگزید هیچ
 مضرت بر او نرسد و بیخ و نمز و ورق او مجموع این خاصیت
 دارد و اگر بیخ او با شراب بیاشامند درد پشت ساکن کند
 و عیون اخیط و عسل گویند و او را خرنه و خرد گویند

در آبتیاده

و بعضی گویند آن کسند ناکشته بود که در صحرایا روی و نزدیک
آبهای روان و ایستاده روی و غمرا و سیاه کوچک بود و
کل سفید دارد و دانه در در روی چشم و گوش استعمال کنند
و اگر دانه وی مقدار در درم یا چهار درم عسل بیا منزند
چشم کشند قطع سیران رطوبت از چشم کند و اگر عصاره
او با گوگرد و ~~نظرون~~ نظرون بیا منزند و در گوش چکانند در
ساکن کند آخرت طیطان بود و گفته شود ادا اشخیص
و گفته شود ادرک نیسوقست بیارسی الوجه گویند و الوجهایی و
الوکشته نیز گویند طبیعت آن سرد و ترست در درجه اول مسکن
حرارت است و مسهل صفرا اما مرغی معده بود و مصلح او قند
بود ادراتی دوا بی هندیست و از جمله سموم است و در طلا
بکار برنمایند کلف و حیر و قوبا و عرق النساء و بعضی در
قوتیجی استعمال کنند طبیعت او بغایت گرم است و ستم جموع
حیوانات است که دنبال داشته باشند و این مؤلف گوید در طاعون
بدر منفعی

نیز استعمال کنند نیکو بود و او را بیارسی و مندی کچله خوانند
و این مؤلف گوید جمعی از مخادیم آورده اند که اوراقی کف
در ریاست و ایشان از اذریقی تا اوراقی سهو کرده اند اگر
کسی بخورد و او ای وی بقی و شیر تازه و روغن بادام
و مرق اسفند باج حیر و لغایات کنند بر روغن کل و
حیت قلعه اسب مفید بود ادریاس تا فسیاست و
تفسیای نیز گویند و اهل عرب در ریاس خوانند و در ثا گفته
شود ان شاء الله تعالی اذ باب الحیل گبیایی است که بعبی
اذ باب الحیل گویند و بروی موقسطید و باصفهانی شنک
و آن حیه النیس است بیارسی اسبلنج گویند و در حیه النیس
منفعت و طبیعت آن گفته شود اذریوان اذریویه گویند
و آن بیخ خار است و کلی زرد دارد و آن بیخ رافلال و قلارو
بلار و کلیم شوی و قصب شوی نیز گویند و آن بیخ طینثا
و قصل اسوس نیز گویند و سطرینون هم خوانند و بشیراری

چوبک و اشنان گویند و بخوریم نوعی از آنست طبیعت
او گرم و خشکست در سیوم چون با سرکه بپاشند و بر آتش
طلا کنند نافع بود و خاکستر او با سرکه بر عرق النساء
طلا کردن نافع بود و چون زن بخود برگیرد بپندارد
و این ماسونه گویند نافع بود جهت زهرهای گشوده
کزندگی جانوران چون با مشاب یا شراب بپاشند و اگر
زن که آبستن نشود بخود برگیرد آبستن شود و رازی گوید
در درو کین را نافع بود و مفتوح سده مصفاة بود و فواید
زیل کند و بوی او بغایت معطر است بود و اگر زن آبستن بوی
آن بشنود از عطسه بیم بود که بچه بیندازد و او مضربا
و مصالح او رب مورد بود و بدل او بوزن او حب ابرج و
چهار دانگ وزن اولین التین و نیم وزن او باد آورد
اذان الفار انا غلس بود و سمسق و سمسقون و ریحان دود
و شمیر او عیسوب و عنقروس و قوس و این جمله اسم
گزیندگی بود

مرزنجوش بود و مرزنجوش نیز گویند بیارسی مرزنگوس است
و یونانی مروس اقطی و معنی آن آذان الفار بود و جوق القنابر
خوانند و طبیعت جیشش آن گرم و خشکست در دیم و گویند در سم
و این اسم نیز بر جونی نهاده اند که طبیعت آن سرد و تر است در
اول چون بر جایی که خار رفته بود بنهند بیرون آورد و جراحها
نافع بود و جهت لقوه سحوط کردن مفید بود و جهت صداع کشیدن
نافع بود و بهترین او آنست که کل او را جو در رنگ بود و جهت صرع
و لقوه بغایت نافع بود و جهت لقوه به عصاره او طلا کردن و سحوط
جهت صرع خوردن و جهت کزندگی افعی چون با شراب بپاشند
نافع بود و اگر با سرکه بر کزندگی عقرب طلا کنند نافع بود و جهت
وجعها که از سردی و تری بود و صداع که هم از این بود سودمند
بود و سخن معده بود و احشا و محلل نفخ و سده بکشد و او را بر آب
کند و رطوبات معده را و امعا را خشک کند و تسخین دهد و قتی
که باب او اندکی غسل غرغره کنند و او مرغی مثانه بود و مصالح آن

بزرگ خرقه یا بر قطن نابودا در خال مامون گویند و به سریان
 سخیس و به یونانی سخیس و بلفظی دیگر طونسلس و سخیس
 فسلس نیز گویند و بن مک و کربدشتی و گاه مکی هم گویند و بسیار
 کور کیا خوانند و این مؤلف گوید که بدشتی و بهترین آن عربی بود
 سرخ رنگ و خنثوی و این مؤلف گوید که بهترین او آنست که چون
 به طعم قرنفل و مصطکی که بهم بخامند از بوی بنفشه آید و این مؤلف
 گوید که ابوریحان یزدی گوید که آنرا کزنده دشتی خوانند که کربدشتی
 و طبیعت او گرم و خشکست در درجه اول و در همه کوهها باشد
 و در مرغزار نیز بود و طبیعت نوع اعرابی گرم است در اول
 و گویند در دوم و خشکست در اول و اسحق گوید که گرم و خشکست
 در دوم و گویند که گرم و خشکست در سیم و منفعت وی آنست
 که سنگ کرده و مثانه بریزاند و منضج و مبلین بود و ادار
 بول کند و حیض براند و محلل نفخ بود و ققاح او نافع بود
 جهت نفث دم و در دمه و ورم آن و شش و کرده و جگر

و اختیاق رحم را

و اختیاق رحم را نافع بود و در بعضی معاجین مستعمل کنند
 اما در خربت ورم صلب که در جگر و معده بود ضار کردن نافع
 و جهت درد های اندرونی خاصه رحم را نافع بود و اگر با شراب
 بخوشانند بول براند و سخن مثانه سرد بود و محلل جمیع نفخها که
 در برین پیدا شود اما مسح حوزدن فعل او زیاده از شرب
 بود اصل پنج وی سودمند بود اگر در جلاب جهت مفاصل سردند
 و تبهای بدی با سکنجبین ساده در آخر آن دمنده مفید بود و
 اگر بچوشانند و در آن نشینند نافع بود و در مهای گرم را که در رحم دران
 بود و در پنج آن قبض زیاده بود از ققاح اما در ققاح سخیس زیاده
 بود اما قبض موجود است در همه اجزای او و بدش قصب الزیاده
 است و گویند مضرب بود بکرده و مصلح او کلاب است مصلح بود
 و مصلح او صنل و کلاب بود یا عرق نیل و فرازان الفیل اذان
 الشاة گویند فلیحش است و گفته شود اذان الحری لسان
 الحماست و گفته شود اذان الارنب و اذان القرال نیز گویند

وآن نوعی از لسان الجاست و گفته شود اذان العبد و اذان
العبد نیز خوانند و آن مرزا الراعی بود و گفته شود اذان
الذنب بیونانی قلموس گویند و آن بوسیر بود و گفته شود
و این اسم بدان سبب بر نهاده اند که بشکل مانند اوست
اذا را فینون نوعی از کف دریا است و در زبد البحر گفته شود
انواع و صفت آن اذریون اذریون گویند و ادرم گویند
و بیشتر قول صاحب جامع آنست که نوعی از اخوان است
و کل اخوان زرد بود و سرخ بود و این خلاف است که کل اخوان
زرد و سفید بود و هم او گوید نباتات او بمقدار یک گز باشد
و مؤلف گوید نباتات اخوان یک گز نباشد اما نباتات اذریون
از یک وجب زیاده نباشد و برک او ببرک اخوان ماند
مطلق اما کل او بغایت سرخ رنگ بود مانند آتش و میان
وی سیاه رنگ بود و از کل اخوان کوچک تر بود اما کل
اخوان میان زرد بود و بر کهای کن روی سفید و اذریون

کنار سرخ

کنار سرخ بود و میان سیاه و این نوع از شقایق است تحقیق
و طبیعت او گرم و خشک است در دیم چون بار و غن بیامیزند
و بر ورهای صلب ضحاک کنند تحلیل دهد و در دل کهنه شده
نافع بود و بر کلف طلا کردن و در وقت تریا فیه بود و جاب
گوید نفوس و عرق النساء و در مفاصل و لقوه را نافع بود و
دیسقوریدوس گوید که ترکی جابوران را و ریشهای شش و
جگر و معده را نافع بود و چون سخی کرده بار و غن کل بپزند
و بر مقعد طلا کنند بواسیر و شقاق را مفید بود و قولس
گوید مینی بیفزاید و چون با سرکه سخی کنند و برد آء الثعلب طلا
کنند نافع بود و شربتی از و بکدرم بود و مضر بود و سپرز روح
او غسل بود و بدل آن باد آورد و این مؤلف گوید او را اذر
کون گویند یعنی بگونه آتش اذان القیاس قوطولیدون بود
و آن نوعی از حی العالم بود و در حاکفته شود ان الله تعالی
ارماط درخت کدرست و کاوی نیز گویند و گفته شود ارمال

جواب یعنی است خوش بوی و ارمک نیز گویند مانند قرفه بود بهتر
 آن بود که بوی او بوی قرفه ماند طبیعت آن شیخ الرئیس گوید گرم است
 در دویم و خشکست در اول و ارجح آنس گوید در وقبض و تخفیف بود
 و منفعت وی آنست که سودمند بود جهت درد دبان و بوی دبان
 خوش کند و قوت دل و دماغ دهد و در دندان را نافع بود و قوت
 پنج دندان و اعصاب را قوت دهد و اگر در مهای گرم ضار دکنند نافع
 بود و خوردن او در دچشم را نافع بود و شکم به بندد و مصلح او جلاب یا
 بزر قطن نابود و بیل آن خوب کاوی بود ارطاماسیا اوطیسا گویند
 و آن اطمیسا بود و بلیخاسف گویند و برنجاسف و در باب با کفته شود
 ان الله تعالی ارسطا پنجه است و کفته شود از زردخت منور بود
 که بر نمیدهد و از زلفت سارزند و در زمین عرب بسیار بود و طبیعت
 او گرم و خشکست از زرد پاریسی برنج گویند طبیعت او سرد و خشکست
 در دویم و گویند معتدل بود و گویند گرم است در اول و خشکست در دویم
 بهترین وی کربالی بود بعد از آن حواری بعد از آن کیدانی و منفعت
 وی آنست

وی آنست که شکم به بندد بسین با اعتدال اما برنج شرح شکم
 محکم کند اما برنج گرمایی چون بشویند و بر روغن بادام بادیه
 یا کنجد به پزند نافع بود جهت کز نری معده و سحر روده نافع بود
 و اگر باب خشکدانه پزند سده تولد کند و طبیعت را نرم دارد و
 اگر بآبی که برنج سرخ در جوشیده باشد با بعضی ادویه قاضی حقه
 کند جهت سحر روده نافع بود اما برنج سفید لون را صافی کند
 و بدن را فربه اما مضر بود با صحاب قوچ و مصلح او شیر تازه بود
 یا روغن و صاحب تقویم گوید مصلح او عسل بود و شکر سرخ و
 حالینوس گوید شکم به بندد و چون با شیر پزند منی بفرایند
 دیسقوریدوس گوید برنج فارسی نافع بود جهت خون رفتن
 شکم و علت کرده و مثانه و اختناق رحم را نافع بود و جالینوس
 گویند بیل او پست بود از بریدار و بی بود مانند نیاز
 شکافته که از سیستان خیزد چون بر بوا سیر طلا کنند نافع
 بود و اگر بیاشامند خون حیض برانند با قوه اراه مصطکی است

در زردخت

و مصداق نیز گویند و آن خلک رومی است و کیه خوانند
 گفته شود از شد حجر النور است و گفته شود اردم اذینا
 اذینون بود و گفته شود از سطلو حینار از او نرطویل است
 و این اسم مشتق است از ارسطو و در زاکفته شود اردقیا
 بناتی است صحرایی که در طرا با بکار بر نه جهت کرنیکی جا
 نوران خاصه زنبور و جهت در چشم کردن نافع بود و آن
 قنار الحی را است و گفته شود از مینا اطیا گویند و آن
 نوشادر است و گفته شود از قندان ارقان بود و قوتست
 ورقان و ایرقان و قحولیان و برنا و برنا گویند و این جمله
 اسم حنا بود و در حاکفته شود از شد اثلث است و گفته
 شود از شیران نوعی از مرو بود و دریم انواع آن
 گفته شود از بیان ملخ دریایی بود و آنرا جراد البحر خوانند
 و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ پیاری میک دریایی
 گویند و ماهی ریبان گویند اگر چه صاحب جامع آورده
 که ملعنه اهل

شام
 که ملعنه اهل نوعی از بابونه است و قوی دیگر آورده است که آن
 بهار است و این هر دو قول خلاف است و آنچه محقق بود گفته شد طبیعت
 او گرم و خشکست و گویند بر بود بهرین او تازه بود باده را زیاده کند
 و طبع را نرم دارد و گویند غذای صالح دهد اما اصح آنست که خلط
 غلیظ بزار و حاصل شود و نمک سودا و مولد سودا بود و مصلح او
 روغن بادام بود و بیل او دیش و بیا قی منفعت او در رویان گفته
 شود از جان کور البزیر بود و گفته شود از جوان بهار درختی بود
 که پیاری از جوان گویند و او همچنان بخورند طبیعت او سرد و خشکست
 و پوست بیج او اگر بخوشاشند و آب او بیا شامندی تمام آورد و
 این مجربست و اگر چوب او بسوزانند و بر ابرو مالند موی را بر
 ویاند و سیاه و انبوه کند و اگر از بهار او شرابی سازند منع خمار
 کند از اقو تخم بود سیاه و مدور شکل بغایت صلب و در میان دندان
 و کتف میباید پیاری او را سینه ک گویند چون آرد او با سرکه
 و آب بسزند و شش ساعت در آفتاب نهند بعد از آن تنها دیگر

سیرت نیک و برورهای کرم صلب ضما کنند نرم کند و در
آن زایل کنند از حقیقت بنائی است که او را زهر بر گویند و گفته
شود از سبب این جخل گوید قلقل بود و صفت آن در قاف
گفته شود از سبب بری لاغورس و کاغذ غش و لاغونی گویند
بپارسی خرگوش گویند بهترین آن بود که لون او سیاهی زرد و یا
بانی بود که سگ صید کند طبیعت او گرم و خشکست و خون
او چون کرم بود برهق و کلف طلا کنند زایل کند و چون خون
بریان کنند و مع سموم کند و سح را نافع بود و جلای چشم
و دماغ او بریان کرده جهت ریخته که بعد از مرض حادث
شود بغایت نافع بود و چون ضما کنند دماغ او بر جای نهد
دود بر وی و این مؤلف گوید اگر چشم او با صبر و دقاق کنند
و سفیده تخم مرغ بر شریان دریده نهند منع خون رفتن کند
و در خواص آورده اند که چون پای او بر زن تعلیق کنند دیگر
آبستن نشود مادام که با او باشد و بفراط گوید سراو چون
بسوزانند

بسوزانند و با پیله خرس با سرکه طلا کنند بر داء الثعلب نافع
بود و مایه او یا نمشک یا باروغن یا با غسل حل کنند و با سرکه
بیاضا مندرع را نافع بود و اگر زن بعد از ظهر سه روز یا
شامد با سرکه منع آبستن کند و اگر زنی که هرگز آبستن نشود
بعد از ظهر بخود بر گیرد آبستن شود و او باد زهر مجموع زهرها
کنده بود باذن الله تعالی خاصه که رنگی افی و گویند چون
بدن را به موی وی بخور کنند از سرما از بی نرسد اما از گوشت
او خون غلیظ حاصل شود و مرق آن در نفوس و مفاصل
نزدیک بود بفعل مرق ثعلب در آن نشستن گوشت او
اولی آن بود که باروغن به پزند مثل زیت و اگر بریان کنند
بخارات به بود و او سهر آورد و مصلح او ابا زهر بود از سبب
بحری حیوانات دریایی کوچک صدفی شکل سرخ رنگ
و بر سر او سنگ پاره است اگر سراو بسوزانند خاکستر او نافع
است از جهت داء الثعلب خاصه که با پیله خرس طلا کنند

و اگر در چشم کشند البته موی بر ویاند و چشم جلاد دهد و از جمله مسوم
 قتاله است و خون او چون گرم بر پی و کلف طلا کشند زایل کند
 و خاکستر آن چون سنون کنند دندان را جدا دهد و علامت خورن
 آن ضیق النفس و سرفه چشم و سرفه خشک بود و دشواری
 بول و نفث دم و درد معده و درد کرده و لون بول بنفشه و
 شش را ریش کند و از آنجمله که کشنده بود معالجه آن به لعاب
 و روغن بادام شیرین و شیر زنان و بخاری و خطمی خوشایند
 کنند از سایه غول زرنیخ زرد است و گفته شود از طی
 اطاست و گفته شود از غاموتی نباتی است که به شکل مانند
 خشناس برقی بود و بدون نزدیک بشقایق النعمان بود و بای
 که فرق نکند از شقایق و مؤلف گوید او را بشیرازی مامی
 سنج ده گویند ریشهای چشم را پاک کند و ورق او چون ضماد
 بر چشم ورم آن ساکن کند و در وقت جلا و تحلیل بود ازاد
 درخت درختی بود در کرکان و او را زهر زمین خوانند و در
 درخت بلبل

درخت بلبل و در طبرستان طاحک و بشیرازی درخت طفاک
 و بیارسی طاق گویند بهترین آن بستانی بود که بیای می ماند بود
 طبیعت او گرم است در سیم و گویند در دویم و خشکست در آخر
 درجه اول ورق او اگر بهایم بخورند میرند و خوب او نیز همین عمل
 و عصاره او نافع باشد جهت دفع سم چون با غسل بیاشامند و جهت قولنج
 مقدار ماخوذ از وی نافع بود و سده بکشاید و شربتی از نوسه متفا
 بود و ثمر او مؤلف گوید جهت سرفه بلغم نافع بود و اگر صاحب منہاج
 و صاحب جامع گویند که کشنده بود اما چندانکه امتحان کرده شد
 خلافت و ثمر او اندک حلاوتی دارد و صاحب منہاج گوید که
 بغایت تلخ است و نه چنین بود و ورق او موی را دراز کند اگر سر
 بدان بشویند و بدل او در دراز کردن موی ورق شمشاد بود و از ورد
 حند قویست و گفته شود اسفیداج بیارسی سفید را گویند
 و نیکوتر آن پاک سفید خوش بوی بود طبیعت آن سرد و خشکست
 در دویم و گویند در سیم و جالینوس گوید ریشها و سفوف بشیر

دی آنت که تازه بود و لون او سفیدی مایل به زرد و طعم آن تلخ
و در آن حرارت بود و منفعت وی آنست که دماغ را از اخلاط
پاک کند و مضر را نافع بود و سده بکشد و در هما و بلغم
و لزج و مره و سودا براند و مرض عصبانی را سود دهد و گویند
محل دفع بود و طبع وی سهل خلط غلیظ سودا است خاصه از
و مفرح و مقوی دل بود و مقوی جمیع اعضای باطن است
و در تقویت قلب و تذکره فکر نجات نافع بود و جهت زهری
و اگر طبع وی بر مفاصل ضعیف کنند و آن در دساکن کند و اگر
دو جزو اسطوخودوس و یک جزو پوست بچ کبر کوفته و بچته
باعل برشند و استعمال کنند نافع بود و جهت سردی معده و
خلطهای سرد و شربتی از وی سه درم بود و معده را پاک کند
از اخلاط بد پاک کند و هیضه را نافع بود و بدل آن فاسک است
و بوزن آن گویند بدل او مر و گویند بدل او اوقیت و توت و
پودش غشیان او در صاحب مناج کوبیده وی صمغ عربی

کودک

بو کثیر استخار رنج سرخ است و ز رنج گفته شود و این سیوس
نک صفتی است و آن سنگ است و مانند دیگر اجزای صلبیت
و سفید رنگ بود و نوعی بر روی زرد و چون نزدیک زبان
برند زبان را بکزد و منفعت او آنست که چون با درد با قلاب
نفوس ضایع کنند نافع بود و سودمند بود جهت درم بر رنج
با کلس و سرکه طاک کنند و اگر عسل تقویت کنند سودمند بود جهت
این شش و قوت زهری از جگر زیاده و نیکوتر از وی
بود چشم را قوت دهد و جدا بخند و سفیدی که در چشم بود
بکلی از بین کند و چون چشم کنند اسهال شود با شنبلیله گویند
و آن نوعی از سرد است و دریم گفته شود و اسهال و بیخ است
که آنرا با سیب خور دهند و آن اسهال است و گفته بود و آن
نوعی از سرد است اسرینج سلیقول گویند و این زقون
خواسته و پونانی سید و قس و آن سرخ است و دریم گفته
شود اسطوخودوس فقر الیه است گفته شود اسفود سفید است

گفته شود و سقنقش نیز گویند بپاشی سیاه گویند سقنقش لبصل الفار
و لبصل القی خوانند و آن لبصل الصفت و لبصل الفار از آن گویند
که موش را بکشد و پاشی پیاز دشتی گویند و در میان نرگس زار باشد
و چون از زمین بکشند حوضی باید کرد و داغ ناقوت وی باطل
نکرد و وحشی کردن وی چنانست که چون از زمین برآورند
تره او را از میان بکشند و داغ او آنت که سفالی آذر کون کنند
و برین وی بپاشند و مشوی کردن وی چنانست که در خمیر گیرند
و بعد از آن در کل گیرند و در تنور تافته بپاشند تا بپزد شود
و آنگاه پوست وی را باز کنند و بکار و چوبی دوباره بکشند
و برشته کنند بکشند چنانکه از یکدیگر دو وجه باشند و در سایه
بپاویزند تا خشک شود و طبیعت کرم و خشکست در دوزخ و گویند
در سیوم بهترین وی چنانست که بغایت خود رسیده بود و در روی
کشیده بود و طعم وی شیرین باشد با تیزی و تلخی و گرمی منفعت
وی آنت که چون برد او العطب طلبا کنند بغایت نافع بود و در

وزارتی

و رازی گوید جهت صرع و ماخولیا سودمند بود و خوردن وی تری
 چشم زیاده کند و سودمند بود جهت ربو و سعال مزمن و نافع
 بود جهت صلابت سپرز و عرق النساء و یرقان و استسقا و متقا
 مفید بود و شریف گوید که چون بریان کنند و شش چند آن نمک
 خلط کنند و منقل ازان بناشتا بیاشا مندمسل اخلاط
 غلیظ بود و اگر مقدار قیراطی از ریش بن وی بیاشا مندمتی
 معتدل آوردی معضی مشققت و چون پنج درم از وی با سه درم
 روغن زیتون بپوشانند تا بخت شود و بعد ازان صافی کنند
 و بردارند چون خواهند که استعمال در هر دو کف بای بماند
 و در زمین بای بکنند و در جامه خواب روند و بخسند و لغوی
 تمام آورد اما باید که بای بر زمین نهند که قوی تمام آورد
 روز چن کنند و وی مقوی معده بود و بول براند صاحب مناج
 گوید حضرت لعصب و سیم گوید مصحح وی اما مست و میج گوید چو

باعسل بچوشانند طبیعت نرم دارد و مقعد و رحم را نافع بود و باید که
 مشوی کرده استعمال کنند و غیر مشوی قطعا استعمال نکنند مگر خفته
 و مصحح آن شیر تازه است که بهاشامند و سرکه دخل العنصل در آب
 خاکفته شود و تخم وی جهت قوی که سخت بود نافع بود و چون بگویند
 بنشرب آب بپوشند و جبهه سازند هر یک مانند خودی و یک حب از آن
 استعمال کنند و بعد از آن آب کرم که در بوره ارمی جوشیده
 باشد از خواص وی یکی آنست که اگر کرک بروی آن بپاشند و در
 کند لنگ کرد و گفته اند باشد که بمرد قنبارک اسد حسن الخالقین
 بدل بلیوس است و گویند اسعد دیون گویند و لوف و گویند
 قرمانا و وج آسنگه قیطس خوانند و عمار و نیز و اسما و روزید
 خوانند و بپاری مورد گویند و بهترین آن خسروانی بود تازه
 طبیعت او سرد است در اول خشکست در دوم منقعت وی آنست
 که شکم بیند و عرق و خون که از جمله رو و باز دارد خشکی

اعضای

آسنگه

ضماد کردن

اعضای را نافع بود و چون بسوزانند بوی بدن خوش کند سویند
 بود و جهت درمهای کرم و سوختگی آتش چون بر آن بپاشند
 نافع بود و جهت جگر کرم نافع بود و مقوی معده بود و خفقان
 زایل کند و تخم وی سرکه را سود دارد و شکم بیند و نافع بود جهت
 کزنده کی عتوب و ریتلا را سودمند بود و بوی آس نافع بود جهت
 بخار کرم و تروا کر عصاره وی چشم کشند قوت چشم بد و آب رفتن
 چشم زایل کند و چون بپوشانند و در آن آب بشیند جهت پرو
 آمدن مقعد و رحم نافع بود و خون رفتن باز دارد و موی را
 برویاند خاصه روغن وی قوت موی دهد و لو کسبیه کرداند
 و اگر تخم وی بپوشانند و بش از شراب قدری بهاشامند منع خار
 کند و اگر زن مورد در زیر خود بخور کند خون رفتن رحم باز دارد
 و تخم وی تشنگی باز دارد و فی را باز دارد و بدل آن ورق پودست
 و گویند عصاره شکم وی طبیعت بیند و سرکه آورد و مصحح بوی
 تازه بود آس بری مورد اسفرم است و دریم گفته شود اسقو لو قدریون

آس بری

و سقوله فندريون خوانند و حشيش الطمان نیز گویند و در صحر
 بکف النصر خوانند و چند نامی دیگر آورده در سنی گفته شود
 و اما سقوله ن بلنت یونانی کاویت در دریا آنرا قندیلون
 خوانند که او را لطلحال نباشد بسبب تاثیر این دارد در کدرا نین
 سه ز این نام نهاده اند و گویند پنج گرم رومی است و گویند
 نوعی از اسفیل است و این هر دو قول خلافت و آنچه محققان
 نباتی صحرا می است و بسیاری او را زنگی دار و خوانند و در
 سین خواص آن گفته شود و سقوله دیون سقوله دیون خوانند
 و ثوم الجبه نیز گویند و سیرمو که در صحرای روم و آن ثوم برقی
 و بسیاری گویند و طبیعت آن گرم و خشکست در درجه چهارم
 منفعت وی آن است که حیض براند و از جمله ادویه فاروقست
 و منفعت وی در باب ثا در ثوم الجبه گفته شود و بدل ثوم
 الذکر است و گویند غرض کوچکست اسفید فید خول سفید است
 و حف سفید نیز گویند و در حاکفته شود اسارون پنج کیلایت

بهری

که برک او مانند برک نبات الاذن خرد تر بود و شکوفه وی
 از عوان رنگ بود و غلاف تخم وی مانند غلاف تخم نیچ بود
 و بعضی شکوفه وی سفید رنگ بود و تخم وی خشکانه بود و در کوه
 مصر و روم و همدان نیز باشد و آن دو نوعست غلیظ و
 رقیق و از یک پنج ریشهای بسیار بود و بشکل نار دین بود
 و اما ریشه نار دین باریکتر باشد و رنگ نار دین زرد باشد
 چون رنگ مایران اما اسارون الخ میان باریک و سطر
 بود و نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و در درجه
 دوم اسارون پنج سینی رومی است و این خلافت
 و نار دین پنج سینی است گفته شود اما منفعت اسارون آنست
 که نیکو بود جهت در دمای اندرونی و لطیف و سخن بود و اگر
 با یکتال شراب بیاشامند نافع بود جهت عرق النساء و کین را
 نافع بود و سده بکشايد و مهمل بلغم لریج بود که در معده و سرج
 شده باشد و باه را زیاده کند و بوی دمان خوش کند و جهت

حک

نزول آب و سبل و داء الغلب و داء الطبع بود و مقوی معن
 بود و نیان و امراض و باغ راس و مند بود و کسری از وی سه
 منقال با ماء العسل بود و نافع بود جهت استسقا و حیض براند و نافع
 بود جهت صلابت طحال و منازع راقوت و دلد و کرده و در خواص
 آورده اند که اگر بگویند و بشیر تازه بشنند و خا و کنند میان در
 درک باه را بر اینگز و انفاطی تمام آورد و مجرب است و مضر بود و بش
 و محفف اعصاب بود و میو نرج است و گویند مصحح دی و بزرگ است
 که در روغن بادام چشیده باشد بدان یک وزن نیم و ج و د
 نیم وزن آن حماما و جالینوس گوید بدل آن زنجبیل است اهرم
 و استا هر دو اسم آن اند و گفته سفیدش شایون است
 و بر غوثی نیز گویند و به یونانی با شلیون آن بدرقطونا است
 و گفته شود اسفناخ یا سی سفناخ گویند و طبیعت آن سرد و تر است
 در اول گویند معتدل است و میان حرارت و برودت و ملین بود
 و سینه راس و مند بود و روی قوت و جلا بود و زرد از معده بگذرد

و

و طبع نرم دارد و بقراط گوید در سینه شش را که از گرمی بود نافع
 بود و در دشت و میوه را نافع بود و مضر بود بمزاجهای سرد
 و صحت آن مری آبکامه و مر با و زنجبیل فلفل و دانه ای بود
 اسفرون خشت الطبع است گفته شود اسطفین اصطفی گویند
 و اسطون نیز گویند گفته شود و آن خراست اسطون اسطفین است
 گفته شود اسد الارض مار زیون است و صاحب جامع گوید بحقیقت
 آن خراست و محایونانی خالاماد زیون است که هم بدان سبب کرده اند
 و هم صاحب جامع گوید که بعضی از متاخران گفته اند اسد الارض
 اسم نباتیست که یونانی خالاماد وزن مالش گویند و معنی آن مازو
 سیاه است و صفت مازو یون و خراست هر دو گفته شود و اشیکلی
 چشم عوج است گفته شود آشنه شبیه العوز است و اگر کلبس یا یونانی
 خوانند و پیاری دواله خوانند و دوالی دوال المسک نیز گویند
 و آن بردخت صنوبر و جوز و بلوط و غیر آن که بهترین آن
 سفید و خوشبوی باشد و آن نوع مصری خوانند و آنچه سیاه بود

و آن همد و نیت داشته در وقت کوفش نم کنند تا زود گفته
 شود و جالینوس گوید در گرمی و سردی معذلت و در وی قهقی
 اندک است و گویند کم است در اول خشکست در دوم منفعت
 وی آنست که سوخته بخت صریح و شفاف رحم و رحم را نافع بود
 و قوت بدل دهد و خفقان را نافع بود و اگر بچشاند و در آن آب
 نشینند حیض براند و وجع رحم را نافع بود و قی را ببندد و وی
 گوید بعد قوت دهد سده رحم بکشد و اگر بر درمهای گرم
 طلا کنند ساکن گرداند تخلیل صلابت و مفاصل بکشد و در جگر
 ضعیف را سودمند بود و محلل اخلاطی بود که در عروق جبهه باشد
 و شهوت باه را زیادت کند و چون بسایند در چشم کشند جدا
 دهد و اگر در شراب بپزند و آن شراب با شامند سوخته شود
 کزنده کی جانوران و از جمله مفحات بود و اگر نیز در شراب
 لقیع کنند و مقدار یک درم باد و درم همین عمل کند و اما مضر است
 بر روده مصحح آن اینون و بدل آن قردمان است استلاکوس

بخوری

و ارشیتانت در وال گفته شود و اشتر غار بخل الحیم خوانند و تفسیر اشتر
 شوک الجمال است و آن پنج الجذ ان خراسانی است و آن نوعی از رازیانه
 و النجدان از بلاد روم و بیابان مرو خیزد و بهترین آن رومی است
 و صفت آن الجذ ان گفته شود و طبیعت اشتر غار گرم و خشکست
 در آخر درجه سوم یوحنا گوید گرم و خشکست در درجه دوم مصحح آن
 سرکه است و باید که در سرکه بپورند و بعد از آن استعمال کنند
 و شیخ الریس گوید سرکه وی جهت نه معده بود و قوت دل بدست
 بیاورد و اضمراق قوت دهد و اشتر غار منحنی بود و دفع مضر سوم
 بکشد و در سقوریدوس گوید تب ربع را که از عفونت بطن سوخته
 بود نافع بود و خاصیت وی لبر که تر دیکست لبر که غرض بدل
 الجذ ان است و قولس گوید جرم وی معنی بود و مصحح وی شراب
 غوره بود و در بهاس اسنان الداود زود فاء خشکست و گفته شود
 اششوسا اسوساست گفته شد اشفاقل اشفاقل و اشفاقل

و ششقل نیز گویند و آن جز را فلفلی است و پارسای کز البر و کور البهر
خوانند بهترین وی سبزه بود که رنگ وی بنرودی زند و جالینوس
گوید بوزن سنگین و طبیعت آن گرم و تر است در دوم منفعت
وی آنست که باه زیاده کند و قوی را قوت دهد و او را رابو کند و شیر
زنان میخزاید و اگر زن بخورد برادر بچه پیدا زده و ورق آن اگر
بکوبند و با عسل بیا میرند و برش خورنده کهنه پاک کرد اند و شربتی
از وی سه درم باشد مضر است لبش و صبح و عسل است و بدل آن
جلاب غوره است با وزیدن و باقی منفعت و شفا قل گفته شود
اشنچس درخت ابقی است و آن درخت کرم دار است و آن
نوعی از جازریون است و آن را خامالادون و خالادون و لونس
سفید بود و بعضی اقیاناس خوانند و در کوه های شیر از بسیار بود
و آن می سوزاند و بشیرازی وی را باروشی کش گویند و باهنرم گویند
و خامالادون بپوش سیاه بود و در مازریون صفت هر دو گفته شود

اشنچ

اشنچ اشج گویند و کلیانی نیز گویند و آن لذاق الذنب است و صفت
هر دو در لذاق گفته شود اما اشنچ صاحب جامع گوید صمغ ظریف
محرث است و صاحب مناج گوید صمغ ظریف نوشت ابن مؤلف
گوید صمغ نباتیت که او را به پارسای بذران خوانند طبیعت آن
گرم است و خشک است در دوم اول اسحاق گوید گرم و خشک است در دوم
بهترین وی آنست که سفید دانه و درشت بود و در سیف و بیدار
گوید صمغ سده و جگر بود و سنگ کرده بریزاند و منفعت وی آنست
که تحلیل صلابت سپرز کند و چون بوی طلا کنند و اگر مقدار
یک درم با سرکه بخورند و رم سپرز را بکند زانند و اگر عسل خلط کنند
و لعق کنند مفصل عرق النسا و صمغ راسو و مند بود و خازیر
و گرم را بکشد و اگر بماء الشبر خلط کنند و بهاشا مندر بواراد و بخورازی
نفس نافع بود و نیم مثقال عسل جهت صمغ نافع بود و سه لیم
و لزج غلیظ نافع بود و چون با دو به خلط کنند ماده صفر ابراند
و اگر مره چشم بدان مالند جبر چشم سفیدی و تاریکی از آن کند

در دوم

و جهت ریشهای بد بجا نیست سودمند بود و جهت خنای که از بلغم
و مره سودا بود نافع بود و بچه مرده یا زنده بیرون آورد و اگر بخورد
و بخورد بر کزند و اگر با سرکه حل کنند و بر درمهای صلب و خنازیر و
سله و شفته و امثال آن طلا کنند تحلیل دهد و چون بازیت کشند
و بر کلف و بهق بمالند نافع بود و اگر با آب بکشد از آنکه بدان غوغه
کنند و باغ پاک کنند و خک از بلغم خوردن آن سودمند بود جهت
در دشت و فالج و حذر و باد و آب کشند و اما مضر بود به جگر و بکرده
و مصدق زوفات و بدل آن و سنج و کوا بر الخت است و گویند بدل آن
سلیخته است و کینچه و گویند بدل آن خردل سفید است اسرارش
اصل الحنثی است و قول صاحب جامع آلت که نه اصل الحنثی است
و سهو کرده است و قول صاحب طبع و صاحب مناج درین معتبر است
و بیارسی بریش گویند و طبیعت او گرم و خشک است در دوم چون
ببوزارند گرم بود در دوم خشک بود و در سوم سودمند بود و در
دواء الثعلب چون طلا کنند و چون فرد کرده بپا بند و بول حیض را برا

دیگی

ولیکن مضر بود و مضر و مصداق کلقتند بود و برستق طلا کنند
و بر درمهای بلغمی نافع بود و بکدازد و مقدار شربتی از وی
بچ درم بود ایشان عرض گویند و آن النوع آن را حاصل
خواهند و بهترین آن باریقی است سبز ناک و باریق موضعی است
نزد یک کوفه و لطیفترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم است
در دوم گویند و در سوم محرق بود و مفتوح شده بود و منقح گوشت
زیاده بخورد و نیم درم از وی عسر البول بکشد و یکدرم از وی
حیض براند و سه درم از وی سهول ده مستقی بود و بچ درم
بچه مرده یا زنده بپندازد و ده درم از وی کیم قانتست و مضر
بود بمثانه و مصداق وی عمل است با کل الکین مصداق وی تخم خرنوب است
و از عقب وی روغن بنفشه با دانه شافیه یا عصاره مایه
گفته شود و اصابع صغیر پنج نباتت مانند کف المی است زرد و سفید
و صاحب تقویم گویند بچ خشک است و این خلافت و نوعی دیگر
است زرد و تیره رنگ بی سفیدی و آن کف عاینه و کف یرم

برخی قسم معده

نیز گویند طبیعت او کرم خشکست در دویم محل فصلهای غلیظ بود
و جهت سه نافع بود و کرمزده کی جانوران و جهت جنون بجا
نافع بود و عصها را پاک کرد اند و از آفتهای محل فصل غلیظ
بود و دلیست و بیدوس گوید اعضایی عصبانی را نافع بود و در
ساکنی کرد اند و جنون و سواس سودائی را بغایت نافع بود
و در مفصل ریشه را بغایت سودمند بود و بدل وی دفع
و سواس سودائی جنون بکوزن نیم آن هزاره حسان چهار
دانگ آن سود بود و بی مضر بود بالکات بول صبح آن
حب الاس یا بلوط بود و صاحب سر فقاخ سوختن زرد
سفید بود و بهتر بن آن سفید است و صاحب جامع گوید
شنبه هم فقاخ سوختن است و صاحب مناج گوید شنبه
درق سوختن است و قول صاحب جامع محققست طبیعت آن
کرم خشکست در دویم سج گوید در سوم در مفصل و در
کن را نافع بود و دلیست و بیدوس را نافع بود و بقرط گوید

نقرس

تریاق

تریاق در دو مفصل بود و خاصیت در وقت نری و لایه و مناج گوید
در وقت بلغم سوختن است و بوسیدن آن نافع بود و جهت صبح
سرد باد پاک در دفع بود و بکند سیده آن بکشاید و باه را زیاده
کرد اند خاصه باز بخل و زیره و فودج اصابع الفیتات ابن مؤلف
گوید معنی آن انگشت کینه کاست و آن اثر خشک است کفشد
اصابع الغداری نوعی از انگور سیاه است و در ازمانه بلوط آن
انگور زیتانی خوانند طبیعت آن گرم است و خشک است و جنب کفشد
اصل السوس اصل مشک است بسیار سیج نمک گویند و در زمانه
اند و به کرمانی و طبیعت آن معتدل است در کرب و سردی و تری
و خشکی سودمند بود و جهت خشونت سینه و قصبه شش و تنگی حلق
بنشاند و دلیست و بیدوس گوید که چون عصاره وی دخی که تر و تازه
بود در چشم کشند ناخنه ببرد و جهت دشوار زادن و عرق بول
و اختلاج و وجع عصب نافع و اگر پنج نمک خشک کرده بخی کنند
و در چشم کشند همان خاصیت عصاره دارد و ناخنه و گوشت زیا

7/1

بیرد و عصاره وی جهت در کینه و جگر و جرب و دانه و در کرده
 نافع بود جهت انواع سرزد بدل وی نیم وزن وی آب رب سوسن بود
 اصول الاربعه پنج کاشنی و پنج رازیانه و پنج کبر و پنج کرفس را کوبند
 و هر یک یکای خود کفشد و اصل الموق دبو ناخونیطس کوبند و آن
 پنج فیلجوس است بیهونی و در اقیطون کوبند طبیعت آن گرم
 و خشکست و در سیرم منفعت وی آنست که اخلاط غلیظ الریح دفع
 کند و سهره جگر و سهره زرد کرده را بکشد و نافع جهت ریه های بدو
 و اگر با سرکه کهن به هق طلا کنند سودمند بود اصل المرحان
 پنج لبه است کفشد و اصل القصب ببارسی پنج کوبند و در
 قوت جازبه است و اگر بکوبند و در عضوی که آهن باشد ضار کنند
 برون آورد و چون بکشد با سرکه بکشند و بروج مفاصل
 کنند نافع بود و اگر با سرکه مش بر کف طلا کنند سیرد و اگر بسوزانند
 و با هم چند آن جدا بکشند و به سرکه کشند موی بر ویانند و باز قوت
 دهد اصل الراس پنج را من است و آن نوعی از فیلجوس است

و مکلان

و ترکان آنرا اندر خوانند خاصیت وی در باب را کفشد و اصل
 الراس پنج کوبند و آن فل است و فاعیه نیز کفشد و اصل السوسن
 آسمانجو نی پنج سوسن سفید است و در روم و میان بخت میرود و طبع آن
 میرند و آن منور است به پنج نفش و آن قطا شربست و در قاف
 کفشد و اصل السوسن ابضا ایر ساست کفشد و اصل الفاح بروج است
 و ببارسی ساینرک کوبند و ببارسی تو میک کوبند و در بروج
 نافع است کفشد انواع خواص آن کفشد و اصل الفاح ببارسی پنج
 کرفس خوانند کفشد و اصل الفحل اصل الفحل فلعلموی است و اثرش آن
 کفشد و اصل الهندی ببارسی پنج کاشنی خوانند در جای خود
 کفشد و اصل الرازیانه ببارسی رازیانه کوبند در را کفشد و
 اصل الکبر پنج کبر کوبند عیسی کوبند طبیعت او گرم و خشکست
 و در سیرم منفعت وی آنست که بر خنازیر طلا کنند با سرکه تخلین
 کنند عرق النساء و بوسه را نافع بود و مقطع و ملطف بود و پوست
 جهت در دندان که از سر دی بود نافع بود و چون با سرکه بکشند

و بدان مضطرب کنند و یا شهاب بخیند و اگر با سر که بسیارند و برهنی طلائع کلف
 نافع بود جهت سپر ز بغابت نیکو بود و چون با سر که عسل طلائع کنند
 اخلاط غلیظ لزج را قطع کند و بول براند و وجه در کین را نافع بود
 و حیض را براند چون بدان غرغره کنند بلغم را قطع کند و اگر کوفته
 و بر ریشهای بد باشند یا ضا کنند مصباح آورد و در همای صلب
 بکدازاند و مهمل بلغم بود و مضروب و بمشانه و مصباح و عسل بود و بدل آن
 در ادویه سبز بکدرم حلیت با کچین بود اصل الوطینا ادرتو
 گفته شود اسطیفین اسطیفین است گفته شود اسطیفین اشتر غارا
 گفته اصل صف اصل الکبر است گفته شد اصل النورنج بادام نخست
 و چون به پزند و نیک بگویند و با سر که دروغن کل یا میزند و بر پانی
 ضا کنند صداع سر در نافع بود اصطرک صطرک کوبند و با
 نیز کوبند و آن صمغیت بر نک غناب جرابی سرخی که بسیار می پزند
 بغایت خلوقی رنگ و سیقوریدوس کوبید نوعی از سیو است کوبند
 صمغیت بر درخت از روم حاصل می شود و جالینوس و غیر وی کوبند

اصل الاخذ ان

۵

صمغ زیتونست و طبیعت او گرمست و در یوم خشکت در روم منفعت
 وی آنست که جهت سعال سودمند بود و نزله سر در نافع بود
 و حیض براند و رازی کوبید گرم خشکت در روم صلابت رحم را
 نافع بود و چون به شامند و با خود بر گیرند صاحب مناج کوبید صمغ
 بود مصباح وی رازیانه است شربتی یکدرم نیم بود و صاحب تقویم
 مؤلف صداع و سبالت مصباح آن خمر نفثه یا شراب بیلوفر باشد
 بدل آن کوبند چند پیکر است اطوط و اطوط نیز کوبند آن
 فذقت گفته شود اطمینا اقلسوم قیسوم نیز کوبند و گفته شود
 اطوط صاحب مناج کوبید اطوط و اطوط هر اسم فذوق
 رومی است و هندی او را ریه خوانند و صاحب جامع کوبید و است
 هندی و بقوت بوزیدان بود و هو که کوبند اتمکست و این
 سه است و خطا صاحب مناج کوبید بعضی کوبند و فلفل است و هم
 کوبید خطا است و این مؤلف کوبید آنچه تحقق است نوعی
 از باقلای هندیست سخت بود و نقطه های سیاه بر روی بود

مؤلف است

و بصلي شبيه بود و بندق اندی طبیعت وی کرمست و در دوم است
 و در اول بقی راز این کند و باه راز زیادت کند اهریه بپاشی سرخواته
 و آن از آرد و قطیر سازند و طبیعت وی کرم و تر است و دیر مضام شود
 و سودمند جهت سینه سرخوشش چون قند و روغن بادام زیاده
 کنند یا نمشک و اگر به قله الحقاب به بنزد یا بالسان الحبل سودمند
 بود جهت نفث دم و منفی بطی الاخذار بود و مصحح وی فلفل و سحر
 و فودنج بود و بعد از آن قشک غسل یا زنجبیل مر با خورند نافع بود
 اطفال در خست غم و غین گفته شود اطباء الکلیه اطفال الطیب
 مخاطبه نیز گویند و بعضی اورا بعلی و بقی خوانند و سبب است گفته شود
 و بشیرازی ناخن دیو گویند و ناخن هدف گویند طبیعت وی کرم
 و خشکست و در دوم با سر جوید گوید در سیوم منفعت او آنست که
 زن در زیر خود بخورد و حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و خفقان
 و در دمه و جگر و رحم را نافع بود و رازی گوید اگر با شامند بکر
 شکم را نرم کند و بسیاری وی کج آورد و مصحح وی کل محذوم است

بهمی

و یا قبری و بدل آن قیظ الذریه است اعین الیمن سنگ
 سبویه است در خاک گفته آید اغیرش جو زرومی است گفته شود
 اغیرس اثنی است گفته شود گویند نیز نم نمشک است اغیر
 توتیای مرکبت ارج توتیای کرمانی و نبات مصری در مرکبت
 گفته شود و اعطس بندگی است اغالوخی و عرو و سرری است
 گفته شود اغلیتی می بخج بزبان یونانی میخج گویند و بپاش
 بجهت جوش گویند و در مرکبات گفته شود افلاطون مقل است
 گفته شود افاسون دهن الفل است بیماری روغن ترتر است
 گفته شود افرنجشک فرنجشک و فلفشک و فلفشک و فلفشک
 و برنجشک نیز گویند و اصابع فقیات ام خوانند و بپاشی قرفل
 بتانی بشیرازی بالنگوی خود رو خوانند و دستا نهاد و کنار
 آنها روید و طبیعت او کرم و خشکست و در آخر درجه دوم پویندن
 او سده دماغ بکشاید و سودمند بود جهت خفقان که از بلغم
 و سودا بود و جهت بواسیر نافع بود و در جگر و در دل و در ریه

قوت دهد و غذای غلیظ را مضاعف کند و بوی دمان خوش کند و دندان
سخت کند و بوی بدن او مضرت بدماغ کرم و مصحح آن نباشد بود و
بدل آن قرقر است فریون فریونست گفته شود و افستین
خرق خوانند و آن انو است خراسانی و روحی سنی طبرسی
و بنجی سوری و مولف و غیر آن گویند نوعی از درمن است و موف
از برنج سفید است و کل آن بعد شکل اتحوان کوچکتر و تلخی آن
و جبرکیت اما کل اتحوان سفیدی دارد و او ندارد و نیکوترین او را
بود طبیعت او گرم است و در اول خشکت در دوم و در چشم که کهن
شده باشد سودمند جهت معده سرد بگفت نافع بود و مفید بود
مسهل صفرا و سودمند بود و قوت بدن بود و لون او را نیکو
کرداند و اگر بر درم صلب ضما کنند نافع بود و بول حیض را از
و چون بعضی بگویند که جهت کزنده کی عقب سودمند بود و در تقویه
جگر معده نافع بود جهت تهیای کهن و کوبه و شقاق معده
و صلابت اندرونی و ضا کردن و آسان کردن نافع بود و در اول

و در اول

و در اول الحیه چپن اما مضرب جهت معده کرم مصحح بود و مصحح دی آ
آنیست یا مصحح بدل آن جبهه یا شیخ ازینی است و در تقویه
معده اسارون یا نیم وزن آن بلیله اما صاحب جامع گوید که
مقوی معده کرم و پاک کردن بدن از اخلاط جاده و جهت مفاصل
بغایت نافع بود که سبب آن خلطی کرم بود و چون بپزند با سرکه
و بر طحال ضما کنند و اگر بار و غنی با دام بپزند و اندک زهره
اضافه کنند و بعد از آن در گوش بچکانند محل را بوی بود و گوش را
پاک کردند نافع بود جهت کرمی اخیلون شیخ جلی است گفته شود
اقلجه قلعجه است گفته شود اخیون عصاره خشک است و آن را
لین خشک کن گویند و باید که در آب کرم اندازند تا زود حل شود
و اگر در آفتاب کرم بپزند نرم شود و آنچه مغشوش شده آب را از رو
و خالص آب سرخ کردند و در دست بمالند و خشکی بماند و این
خس بری کند و آنچه براق بود بغایت خشک آن بجمع میکند
اما طبیعت او سرد است و در درجه دوم و چهارم خشکت در سوم

اسحق گوید سر خشکست و در چهارم منفعت وی آنست که مخدر بود
 و مسکن هم در دما بود و چون طلا کنند و اگر با شامند و شربتی
 از وی مقدار عدسی بود و از دوا انگ زیاده نکند ریشها خشک
 گرداند و سودمند بود جهت درمهای گرم اگر باز روده تخم مرغ بریان
 کرده بر نفس طلا کنند و در دما ساکن گرداند و خواب آورد و اگر بخود گیرند
 نیز حررانافع بود و اگر باروغن و کل عفران در گوش جگانه در د
 گوش زایل کند و اگر بشیر زنان در چشم کشند و در ساکن کند و اگر باروغن
 کل در سر مالند صداع زایل کند و جهت سحر و جسد اسهال نافع بود و دوم
 از وی کشنده بود و مصلح وی فلفل و دانه و زنجبیل و کچین و جند
 به دست و فریون بود و بعد از آن تی و حقه و شراب کهن بسیار
 و بعد از آن حمام و بعد از آن آشهای جرب و صاحب بقویم گوید
 مصلح وی عود وندی یا عود الیج و بدل آن سه وزن آن نذر الیج
 یکوزن آن تخم تفاح سه وزن آنست افیتون آن نذری
 زهری است و قضبان خرد است و بهترین آن اقربطی یا مقدسی است

اقربطی

اقربطی تحسین بی زهر که تخم وی سرخ و تازه بود و قضبان اما مقدسی
 تخم دکل و جوب خورد دارد و مصری مایل بود و طبع او سرد
 گوید گرم و خشکست و در سوم نافع جهت صرع و تشنج متدلی
 سهل و بلغم و سودا بود و بما خولیا بغایت نافع است و اگر با سنین
 یا شها باید که در مطبوخ بخوشاوند بسیار که قوت دی باطل شود
 غشیان و تی آورد و شربتی از وی در مطبوخ از پنج درم تا هفت
 درم یا شلند گویند ناده درم صاحب منهاج شربتی از یک درم
 تا دو درم بود و در رازی گوید از چهار درم تا شش درم حاجت مصلح
 نیست و صاحب منهاج آورده که باروغن با دام جرب کشند و اگر
 شها همچنان استعمال کنند نه در مطبوخ این ماسویه گوید که مصلح
 وی آنست که پیش از آن که بروغن با دام جرب کشند و اگر همچنان
 خشک استعمال کنند شربتی از وی یک درم تا دو درم بود و اگر نفخ
 خواهد کرد از دو درم تا چهار درم رازی گوید بدل آن در سهل سودا
 بوزن آن تریب دو دانگ وزن آن حاشا گوید که بدل یکوزن نیم

وحاشا کوی بدیل اسطوخودوس است و بفعایج مضرب و دیش مصحح
آن کثیرا بود و صاحب تقویم کوی مصحح آن شراب صندلست و یار
سیب ابن مولف وی شکوفه نباتیت سحرماند و سرشاهای او
باریکست و محمد زکریا در حاوی آورده که اگر شش منقال افیتون
با دو دقیقه و کتاب و کچین بخورد صاحب بر زد هندی در روز شفا یابد
افرنج کثوشت کفته شود افادیه خولجان است کفته شود افخوان
احداق المرخی خوانند کفته شد در مصر کرکاش خوانند بونانی
قریاسون و در موصل شجرت الکافور بکاسی کا چشم و بوی عین البقر
و بنیرازی با بونکا و بکار زونی محلی خوانند و بهترین وی است
که برک سبز بود و برون کلوی سفید و اندرون زرد و در طعم وی
نخی بود و بکفوی دیگر است که بشکل کوبکتر و در شام عین الحبل خوانند
و نوعی است که برک سفید ندارد و طبع گرم خشکست و منفعت وی
که مفتوح سده جگر باشد محل طوبت و مهمل بلغم و سودا بود و سنگ کرده
بریزاند و عرق براند و محلل خونهای خسرده بود و دنا سور را نافه

نافه بود و صلابت رحم را تحلیل کند و چون در آن نشیند و اگر زنی را
حبض بسته بود و هر چه از وی بخورد بر گیرد بکشد و اگر همچنان خشک
کرده بگو بد و کچین یا نمک باشد مصلح بلغم و مره سودا بود
و صاحب جامع و قول شریف آورده که آب وی چون بکشد و بپزد
که نزدیک نشیند و رگین بود و طاعت قوت مجامعت دهد تمام
اگر ادمان و بوییدن او کنند سبب آورد و اگر بپزد و بپزد
آن خواب آورد و مقدار شربتی از وی سه درم بود اما مضرب بود
معهده کبر ز مصحح وی اینسون بود و گویند کشیز وقت
اقویلا سون و روغن بلب است و در صفت بلبان کفته شود
اقاقیا عصاره قرط و قرط خاریست که ادم را بوی دخت
میکنند و جالینوس گوید که صمغ اوست و بعضی گویند آب سحر
خوب است قول او معتبر است و گویند عصاره پوست انار
و این قولها خلافت عصاره قرط است و در مصر و صبط و صبط
خوانند و قرط بپا سی کرده خوانند و آن مصری بود و قفل

نیز خوانند و طبیعت او سرد است در اول خشک در دوم و بهترین
 او بود که صلب و ستر و سیاه رنگ بود و برخی زرد و منفعت وی
 آنست که چون بود بر کمر قطع خون رفتن بکند و چون پاشا منند
 سحر را نافع بود و در سعال موی و ستر خای معقد و رحم و شکم منند و حقن
 کردن و خوردن جهت آنکه چشم نافع بود و اگر با داروهای چشم
 روئانی چشم میفراید و طلا ما را که جهت شکست اعضا بود و نافع بود
 و اگر بر درمهای کرم طلا کنند نافع بود و مبدل وی حنیض بود
 یا عدس مقشر و صندل بوزن آن اقحاف الرمان الهندی
 نارملکست کفنه شود اقسوس گویند و یق است کفنه شود
 اقلیمیا قلیبیاست و در قاف کفنه شود اقا رول عود
 البرج است کفنه شود اقوامی نام العسل است کفنه شود اقط
 بیاری شک گویند و مینو گویند ابن مولف گویش از زبان
 آن را حصا خوانند و طبیعت او گرم خشکست و شکم را بیند و خا
 چون بریان کنند اما دیر هضم شود و معده را اید بود و مصلح آن

بعد از خوردن او کل انگین است اقطی خان گویند آن دو پوست
 بزرگ و کوچک همان که بزرگ بود و شپوره و کوچک احاما گویند
 اقطی و ثمره آن بیاری خارمهک گویند اقطر بلغت اهل یمن
 کاشن است کفنه شود اقیثا لوتی بونانی شرکت البیاض است
 و بیاری خارمهک خوانند و آن با دارو است کفنه شود اقیثا
 ادیبی بونانی معنی آن شوکت العربی است کفنه شود آج
 تفاح برست و آن در غرور است کفنه شود اگر فوس گرفتست
 کفنه شود اگر و مک درخت انروست کفنه شود اگر فوس
 درخت کرباست و جوز و ماست و اشرس نیز گویند کفنه شود
 اکثوت اکثوت و ثلک کثوت و شکو سا و زنجول نیز گویند
 و در بند کفنه شود اکلیملک گیاه قیصر خوانند و کلیملک گویند
 و بهترین وی آنست که تازه و رسیده بود و برنگ زردی
 بود که سفید مایل بود چون بکافند دانه وی زرد بود و اولم
 صلب بود که در مفاصل احشا باشد و اگر با اسفطین و بادارها

۶۷

جگر و سپهر از احشا و کشتن نافع بود و چون با شراب بخوشاند و پاشانند
در دمه و ساکن گرداند و عصاره وی چون تر باشد با سنج
یا میزند و در گوش چکانند در گوش ساکن گرداند و چون بمیخت
به بزند و بر درمهای گرم که در چشم و رحم و مقعد و انشین بود
ضماند کنند نرم گرداند و چون بمیخت با شامند اخطاط بکند از دوش و برقی
از وی بکند و اما مسخر بود با نشین و صبح وی غسل بود و بدل
قراسیونست بوزن آن یا بوزن آن لبان گریا و بوزن آن
با بوی و نیم وزن آن ورق الخیر که کیمت صاحب منهاج کو حقیقت
هندی و هم او گوید بندق هندست گویند اطوطاست و اقوال
صاحب منهاج خلافت و قول صاحب جامع معتبرست که آن را
حجر العقاب و حجره النیر و حجره الوحاده خوانند و پونا فی
الطیلس معنی این اسم آنست که از آیدن آن آسان میکند
و مولف گوید مانند تجری بود بمقدار جو بواتیره رنگ بود و چون
بجانبند مغزی اندرون وی بچیند و نبات المس صلب بود و در

نخل

۶۸

شکن باشد چنانچه بیند از شکست که بک بود و چون بشکند
مغزی در اندرون وی بود سفید و تلخ طعم و شکلش هبوط بود
و شیرازی آنرا کنی ابلیس گویند و بعضی خایه ابلیس زنان آبش
و مجموع حیوانات چون در شیلست ن بختند آسان بنمایند و اگر صر
یعنی کب بندند و بر ران زن آبش بندند زود بزیاید و از خواص
وی یکی آنست که چون در آدم گیرند و بر ساق چپ بندند آسان بزیاید
و اگر سختی کنند بر شیر زنان و چشم باز به آن ببالا یزد زنی که نرایید
بر کرد و فرمان خدا آبش گردد و شریف در خواص آورده که
چون در دست گیرند و بر کبی فصمت کست خضم بر وی غالب نگردد
و اگر بر درختی بندند که باری اندازد و دیگر برینند از دو این
ماسویه گوید بدل آن فاوانیات اکنون بران نوعی از وی
الحام است گفته شود از کل نف فرقیونست کسنگ گویند که شود
الساس آموش است و آنوس و ساسم و آن آموش خواه
گفته شود المبطوط بخنگ گویند و در کشت و کشت گفته شود
بپای بخت گویند

گویند
بپای زیاده

الاطفی لبابت گفته شود و البته الفلاس ان عصا فیرت گفته شود
 الج چهار نوع است از نباتات مخصوصه بشیرازی که از شک گویند
 در مخلصه گفته شود و الطنم است و نماد و تمام الملک نیز گویند و هر
 سینه است و پاریس سینه گویند گفته شود و المانیون راس است گفته شود
 الب پاریس دینه گویند و طبیعت او گرم و تر است و دیر مضم شود
 و غذای بد و هر گرم و غلیظ تر بود از بیه و نافع بود و جهت عصا
 گفته و لته خورده و چون بدان ضا کنند این ماسویه گویند
 معده بود و محل آورام صلب بود و صحیح او زنجیل و داجینی و
 بلیه است و قوی بود و بعد از خوردن وی جوارشات نافع بود
 اما مون حمام است و نوعی از ماهی خوانند و گفته شود و اما الارض
 عام کرم خوانند و آن خاکی است گفته شود و اما سین
 بخت رومیان عصیر حصرت و پاریس آب غوره است در حصم
 گفته شود و امیر باریس انبر باریس گویند گفته شود و آلیج پاریس
 آله گویند بهترین آن سیاه بود و طبیعت آن سرد است و در اول
 حله

خشک و بعضی گویند کرم است بهر حال خشک و پخت و مقوی معن
 و مقعد و اعصاب دل بود و شتهای طعام آورد و جهت بود و
 سودمند بود و سود او بلیغ بر اند و بغایت مقوی دل بود و
 بغایت سودمند و حفظ ذی راز یا ده کند و مقوی همه اعضا
 بود و موی راسیه کند چون به آب آن حاضر کنند و اگر
 دو درم از آن نیم گفته با آب شیر بن بخسانند و دو ساعت
 پس صاف کنند و سه نوبت در چشم جگانه سفیدی را که در چشم
 بود سودمند بود و دوشربتی از وی سه درم بود شها اما مضر بود
 سپرز و صحیح آن عمل است و بدل آن شیر آله بود و مینان
 و ختیت بیابانی و معروف بود بشوکه المضر بمینان گویند
 و طبیعت او سرد و خشک و قابض منخ خون و اضاف سیدان ازیم
 بکند و ورق آن درم لها و غسل را نافع بود و خون بند
 اجبار نباتیت که در کنار جویها روید و وی روی بود و تخم
 او را اسخ خوانند و شل گویند و انجار ازاد و طایه ای شریف است

خاصه عرق آن و عصاره آن مانند آب توت بود و اگر کیشغال از بزم
وی نیم کوفته بخشانند با قدری قند و میخچه بپاشند جهت نفث هم
نافع بود و از هر عضوی که بشه از قصبه شش از حجاب سین
و حج امعاء و کبیر و کثوری سر کما و قوت امعاء بد شکم میند
و بی آنکه زحمت رساند و ششش پاک کند قطع تی بکند و شکستگی
اعضای نافع بود و خاصیت بسیار است انجس عسل است و کل
وی را خطی و کثیر المنفعه خوانند و بیاری خطی گویند گفته شود این
باریس بیاری ز رشک خوانند و ز ریح و ز زنگ نیز گویند
و بهترین آنست که بغایت رسیده باشد و لون وی سرخ بود که
بسیاری زنده شیره دار طبیعت او سرد و خشکست و صغیرا شکند قوت
دل معده بد و قی باز دارد و وی نشانه سحر را نافع بود و در درگاه
کرم ضا و کردن نافع بود و قطع ترف دم بکند و مقوی جگر کرم
بود و چون با دویه کرم مثل سنبل خلط کنند شکمی که از سردی جگر
روان بود میند و جهت معده که ضعیف بود و سبب بلغمی

شفا

نافع بود و اما مضرب و کبیری که طبع ایشان بسته بود و صحن آن جلای
بود و بدل آن بوزن آن نیم کمل و چهار دانگ وزن آن ضد
البحرک مرزنجوش است و در آذان الفار گفته شود و القون
رازی گوید که کل کنده است و در روده منش گویند گفته شود
انحطینا بلو سیطون گویند و سیطوس گویند و عثم و حل گویند و آن
نماده شوک مصرت و بیاری کل ناک گویند و بیری جلای و شیرازی
کل حد برک و در جم گفته شود انجیده و بغاری کند گویند گویند
و حشیش الکک خوانند و شویت نیز گویند و صوف الارضی آن
فراسیون است و گفته شود این سو لبیاری را زیانده رومی گویند
و آن دو نوعست و آنچه رومی بود بشکل ناخواه بود و آنچه غیر رومی
بود بقدر مانا ماند و این مرف کوفه این نوع در شوشتری کارند
اما بهترین وی آن رومی بود و طبیعت آن گرم و خشکست و در روده
قبضی اندک بود و بول برانده و بادی که در شکم بود تخلیس کند و از آن
مجموع بدن را رطوبه کند و حیض و عرق برانده و تشنگی بنشاند و کرم

ببندد و چون در شب بینی بخور کنند صداع و نزله سرد را نافع بود
 و سده جگر بکشد و شوت جماع بر آید دفع مضرت سوم جانور را
 بکند و اگر حق کرده با غن کل خلط کنند و در گوش جگانه نافع
 بود جهت استفا و نفخ معده و قراقرس و مسدود و چون در چشم
 کشند و در چشم و سبیل کهن بپزند نافع بود و بهتای کهن را سده
 جگر و سپرز و رحم را و مثانه را بکشد و اگر حق کرده سفوف سازد کند
 دهن که سبب آن از عفونت بن دندان بود نافع بود و اسحق
 که بد مضرت با معصی آن تخم را از بانه است و بدل آن تخم شبت و
 گویند بدل آن کرو یا است و آنرا کیو گویند خشنی است گفته شود
 انشا تا زیب الجیل است و آن مو نیز است گفته شود
 الجندان و نوعت و بیاری او را الگدان خوانند و الگوان
 گویند و آن درخت حلشیت است و محروث اصل آنست و حلشیت
 صغ آن است که ورق آن سیاه و کهنه بود و بهتر بن آن سفید
 طیب است و آن سیاه مینی بود و حلشیت سیاه مینی صغ الجندان

منی

منی الجندان روی و سیالوست و تخم آن کاشم خواستد و بخارسانی
 بخش اشتر غار است و گفته شد و طبیعت او گرم است و سودمند بود
 جهت زهرهای کشنده بر خن زیر ضا کردن و تحلیس و بد چون
 با موم و روغن زیت بود جهت یا روغن سوسن جهت عرق النسا
 نافع بود و اگر بستر که به بپزند با پوست انار ضا و کنند بر کوب
 نافع و اگر با شامند با و زهر کشنده بود اما عمر المضم بود و مضر
 بمثانه و سودمند با سلس البول و سردی معده و حمض را
 براند و در طوبات معده خشک بود و لغوظ آورد و دخیل کرده
 بود و روده چون با سرکه بود لطف کنند غذا بود و زود مضم
 کند و بدل آن پنج آن باد و دانگ وزن آن خلشیت و طیب گویند
 بدل او و فراست و گویند تخم کدر انفاق و غن زیت است
 و آن از ریتون نارسیده گیرند و در زاکفته شود و بخش آن را
 گویند و آن بخار است گفته شود و نمیا شقایق است گفته شود و نمیا
 جوب دار شفقان است و آن بنای سطر است کاهی شومیت

طبع او سرد و تر است و خارا ناک بود و قرحی مرکب بود و آنرا اندرو
 خرا ن گویند و در مرکبات کفنه شود شقایق است کفنه شود
 انبیا ~~چوب و ارشیقان است~~ حد ق است و و عدست و
 و معد و کهرک و محصل نیز گویند و آن با دجنان است کفنه شود آنرا
 صنع خاریت که او را آسایک خوانند و سرخ بود و سفید و هر دو از هر
 خا حاصل میشود و چون حرارت آفتاب در آن اثر کند و کنی گردد
 و سرخ شود و آن را عسره روت و عسره روت کفنه گویند و شیرازی
 کوزد و از کوه شبا بخاره و لور و جان خیزد و بهترین آن سفید
 که بر روی مایل بود و طبیعت او گرم است و خشک است در اول بغایت
 تلخ است و اگر سفید و گمرغ با شیرین کنند و در چشم کشند چشم را نافع
 بود و نجاست مثل بلغم لرنج بود و صفر اثر عسره از روی نیم درم تا یک درم
 مضر بود بروده و مصحح وی صنع عربی است و نافع بود چسبیدن
 چشم و زرد که در چشم آید و آب آمدن مژه چشم باز دارد و منفع و درها
 بود و محل اگر حق کنند با قدری نظرون و برورهای که در کردن بود

مانند

مانند خنایر طلا کنند و تحلیل یا بد و اگر فسیله با عسل یا لایند و به آنرا زوت
 سوده بگردانند کوشی که ریم از و آید و ریش بود و لایند چند روز
 صحت یا بد و بدل آن بوزن آن هم صبر است یا صنع عربی است
 السودا آن جد و است عودیت کفنه شود و انالقی انجره است
 کفنه شود و انجوج با سی بنر مایه گویند و مجموع بنر مایه کرم و خشک
 و ملطف و محلل در مجموع تر یا قیه است بفضیل کفنه شود و انفی
 لاریب با سی بنر مایه خرگوش گویند چون با سر که باشند
 صحرانافع بود و نیم مثقال باد زهر کزنده کی جانوران را نافع
 و اسرجویه گوید از قیر اطازوی چون با شراب کهنه بخیه تاست
 نافع بود جهت کزنده کی مار و عقرب و مجموع کزنده کان و اگر
 زن آبش بنر مایه خرگوش و خصیه او با شراب مفرج باشند
 فرزند نر آورد و اگر مقدار با قلائی با شراب کهنه بخیه تاست
 تب ربع را نافع بود و اگر کودکان باشند از صرع این
 باشند هم بنر مایه این خاصیت دارند و خاصه خرگوشی را

و اگر با شراب بپوشند و در بینی بچند خون رفته از بینی باز دارد
و اگر بچشم شیر خواره قی کند و شیر در شکم او بسته باشد و چون قدری
بوی دهند نافع بود و اگر زن بعد از طهر سه روز به شام منع استی
کند و امساک رطوبات رحم کند و شکم بیند و صبح روده و ترف
دم را نافع بود و اگر جطبی و زیت بر عضوی بچند که خارهای در آنجا
باشد برون آورد و الفی القوس سودمند بود جهت سهال و رض
و ریش روده و در آن الفی الصبی بنمایه است الفی الحید
و الطیر و الحمر الوحشیه و الحنف و العجل و فح الجاسوس و الا
سودمند بود جهت زهرهای شوکران و قطره شربت از وی نیم مثقال
بود و چون با سرکه بپاشند موافق بود جهت بسش شیر و در روده
و الفی و حشف که آن بچه برینه ابل بود و چون زن بخود بعد از
طهر سه روز بخود برگرد استی باز دارد و الفی الحل صاحب
جامع گوید که اگر مقدار بخودی بسش از مجامعت به آب نیم گرم بپاشد
نافع بود جهت شیر که در معده میند و بابه برانگیزد و الفی در قوت

مانند

مانند چند بستر بود و اگر پاشانند جهت صح و خشاق رحم نافع بود
و مجموع الفیها آنچه بسته بود بکدازد و آنچه گداخته بود دیند و الفی
اللب این زهره در خواص آورده که بنمایه خرس فریبی آورد
چون بپاشانند انقره دیا برومی بلاد است و معنی آن است
که مانند دلت و آن ثمره البلاء در خوانند و در با کفشد
انامشک نامشکست کفشد و آنچه در بند و کفشد و او را می
و او را می نیز گویند و سونانی معنی آن دهن العسلست و او را
بنز گویند که آن روغنیت که از ساق بچ و دخت حاصل شود
و در حسل است سطره شیرین طعم بود و بهترین وی است
که کهن و غلیظ بود و صافی طبیعت او گرم و تر است و سودمند
بود جهت جرب تر و چون طلا کنند در مفاصل اسود دارد
و جهت تاریکی چشم چون در چشم کشند نافع بود و اگر بپست
درم یا چهار یکی آب بپاشانند اخلاط خام براند اما خوردن
سبب است و استر خا آورد و نباید که بکس خورد و با تمام عمل نکند بخند

اولا دالنه ديا خواستند و آن عصاره قشاله الحارست و در قاف
گفته شود او سپید نوعی از نیلوفر هندست و طبیعت او گرم و خشکست
و محل استریاح غلیظ بود و در طبوبات بکدازد و شربت از وی یکدم
بود او دالنه کرفس جلی است او را بیونانی و یعنی جلی سالیون
و کرفس و آن فطر سالیونست گفته شود او قیون بیونانی باد
بروج است گفته شود او را بیبارسی تخم دهل گویند و قطاریون بیونانی
و بیبارسی عافت است گفته شود او قیون جاو شیرست گفته شود
از آن بیبارسی مرغ آبی گویند و آن نوع بهترین مرغ آبی بود و
کرم و تر بود و فرهی آورد ولیکن بدن را از فضلهای غلیظ بکند
و اولی آن بود که پیش از کشتن قدری بوزه سوده در حلق وی
دهند و بازیره کرم بنهند و اگر بریان کنند اولی آن بود که نبات
بریان کنند تا سهوکت میرد و آنوی بیونانی آبر گویند گفته شود
او در بیونانی شهاب غسل است ایلچ صفر بیبارسی هیلکه زرد
گویند و بهترین آن بود که فریه بود و طبیعت وی سرد است و در اول
خشکست

و خشکست و جهت چشم که آب بریزد و در چشم کشیدن نافع بود و در
گویند اگر پوست وی کوفته و در پنج دندانهای افشاستد پنج دندان
محکم کند و گوشت بر وی اندودد و دندان که از بخار بود سودمند بود
و خوردن او خفقان را سود دارد و مسهل صفر بود و نیز اندکی
بلغم براند و شربت از وی هفت درم تا ده درم بود و اگر نفوق
کند غیر نفوق از دو درم تا پنج درم هیلکه زرد مقوی معده بود و
دباغ آن بود و استرخا معده را نافع بود و مضر بود و فصل مصلح اگر
کوفته بود و به آب کرم خورند قند بکچین و اگر در مطبوخ بود غناب
یا سبزان و آبی سیاه مصلح آن بود و بدل آن پوست انار است
ایلچ اسود بیبارسی هیلکه سیاه خوانند بشیرازی هیلکه مویرک
گویند و بهترین هندست و طبیعت او سرد است در اول خشکست
در دویم سردی او کمتر از کابلی بود و گویند کرمست لون را صافی
کند و جذام را سودمند بود و در کسب زرا و وی مسهل سودا بود
و بواسیر را سود دارد و اگر بریان کنند شکم بیند و اگر در چشم کشند

قوت با صده بد و شربتی از وی منقوع از پنج درم تاده درم بود
اما غیر منقوع از سه درم تا پنج درم بود و خوردن او مضر بود و دیگر
و مصلح او غسل است و بدل آن هلیله کابی و سسل کابی بهترین وی
آنست که فربه بود و اگر در آب اندازد و فرو رود و طبیعت او سرد
و خشک و گوشت گرم است و مانند آل جفطان بفراید و در درخت سقا
و بهای کهن را از ایل کند و اگر بریان شکم بیند و و بریان ناکرده
سهل بلغم و سودا بود و قوی را نافع بود و شربتی از منقوع از پنج
درم تاده درم غیر منقوع از دو درم تا پنج درم بود که بدستی که سهل
صفر بود اما بخاصیت سهل خلطهای غلیظ مثل بلغم و سودا بود و خفقان
را نافع بود اما مضر بود و بسیار و مصلح او غسل است و مرابا آن مقوی
معدّه بود و هضم طعام بکند و حمل معدّه محکم دارد و بکسیر را نافع بود
و سده بلغمی بکشد و پنج و نذرا محکم دارد و اگر هر روز با یکسال
یک هلیله مرابا بخورد سیاهی موی را نگاه دارد و ایندغ ایرسان است
قنطاریوم الاخوین نیز گویند گفته شود و ایندغ از جوی بیابانیت

وی

لک

گفته شود ایل چهار نوعست یک نوع در چشمها و کنار و دنا و حرا اما
کرد و آن نوع زرد رنگ بود و لطیف ترین انواع ایل است
که آن را گا و کوهی گویند و یک نوع در کوههای عمان بحرین باشد
و آن را مجور خوانند و یک نوع دیگر عمل خوانند و در کوههای سریر
بایستد و یک نوع دیگر بقرا و وحش خوانند و بسیار سی کا و کوهی خوانند
و همه در طبیعت مانند یکدیگرند و در کیفیت نیز نر ایشان چون
خسته شود و مار بخورد و صحت یابد و پنی بر سوراخ مار بندد و نفس را
بخود کشد و مار بجهل بیرون آید مانند آهن که بمقناطیس چسبد و
از دنبال مار اخور دن گیرد و مار اضطراب کند تا جایی از اعضا
وی بگذرد و چون تمام بخورد حدی در وی و سوزشی در چشم وی
پیدا کرد و آب از چشم وی روانه گردد و در چشم وی کوی
است اینجا جمع میشود و می بندد و بمرور ایام و مانند سخی گردد
چنانکه در گوش می باشد و چون دیر بکشد آن و سخی بیرون
آرد و بر گیرند و در دفع عمل تریاق فاروق میکند

کج

و ابن مؤلف گوید چون مار خور و سلطان طلب کند و بخور و جهت
دفع سم آن و کا و طاده چون زاد بچه دان خود را بخورد از آن است
که پوست وی علت نفاس را سودمند بود و صاحب مناج آورده
که دنبال ایشان چهار گونه سم میشود خاصه گا و گوی که دنبال وی سم
قاتل است و اولی آنست که در کشش دو مرد باشد و تا چون یکی او را
بکشد یکی دنبال او را بیند از د کاتب گوید که من دیدم که گاوی
در کشش دنبال جدا کردند هر که از آن گوشت بخورد در بخور شد
و جالینوس گوید خوبی که از گوشت ایشان خیزد غلیظ بود و گوشت
ایشان دیر مضم میشود و شیخ الرئیس گوید گوشت ایشان با وجود
غلظ از معده بگذرد و بول براند و رازی گوید بهترین آن بود
که تازه بود و در آن کرم صید کرده باشد باید که در بخش محرق شود
و باروغن بپزند و بعد از آن شراب انجیر و ما و العسل پاشند
اما قرن ایل و سیقور بدوس گوید چون بسوزانند و منقال از وی
با کشته آب پاشند جهت نفث دم و قرصه و اسهال

یم قان

و یرقان و درد مثانه سودمند بود جهت زنان حایض کیست
رطوبات از رحم ایشان آید و مرمن شده باشد نافع بود چون بادو
که موافق این زحمت بود و پاشا منصف حرق آن شاخ
وی بستند و در دیک گو آزی کنند و در کل گیرند و در تون
حام یا در شب آتش بپزند تا سفید گردد و مانند آفتاب بپوشند
و موافق جهت جنبی که ماده ویش در وی بود و اگر سوز کنند
دندان را جلاد دهد و اگر بخور کنند که دندان بگریزند و چون بپزند
با سرکه مضمضه کنند و دندان نافع بود و در خواص این زهر
آورده که قرن این سوخته سفید با سرکه بسایند و در بهق
و برص طلا کنند و در آفتاب نشاند ببرد و اگر پاشا منصف
سبز را زود و دفع کند و اگر باروغن گا و بپزند و در شقاق
دست با طلا کنند نافع بود و چون بر پستان و ظما طلا کنند
حیض براند و گویند چون قرن ایل بر زن آبش بندند چاره
برآید و سیقور بدوس گوید چون بپزند و بر وی بعد از طهر

سه روز بخود بر گیرند منع آبستنی کنند و به وی چون بر شمع مالند
 نافع بود این زهر گوید که اگر باره پوست وی با خود دارند
 هیچ مار کردی نکند و در سبق و بید کس گوید چون خون وی
 بریان کنند جهت قرحه امعاء قطع اسهال نافع بود و چون
 بیاشامند و جهت سم سهام از منی سود دهد و قصب وی چون
 سخی کنند و بیاشامند باه را بر اینکزد و لغو ذ او رود و چون بر آب
 بنهند از مار ترشند و هیچ کزنده کردی نکند و این زهر در
 خواص آورده که چون دنبال وی چون با پوست و گوشت و استخوان
 بسوزانند و سخی کنند با شراب و بر قصب طلا کنند همین عمل کند
 و هو گوید ایل را زهره نیست و اگر تیری در روی زنده بکان
 در روی بماند چون مشک طراشید بخورد پسند از د و گوید قرن و
 ایل و محرق و در قویج را بسیار نافع بود و تا حدی که گویند
 در ساعت اثر کند هیچ سوسن آسمان کوی است و نام
 او ایرسا از بهر آن کرده اند یعنی قوس قزح کل وی زرد و سفید

ولا جور دی

ولا جور دی و بهترین پنج آن سیاه و صلب و بسیار کره بود
 و خوش بود و طبیعت او گرم و خشکست در دویم فالج و تشنج و صرع
 مزمن را نافع بود و دفع بود و اگر بر کلف و شش طلا کنند زایل
 و سینه و شش را از اخلاط پاک کند و بول و حیض براند و بر گزنده
 از موضع زخم ضا د کردن نافع بود و بجهت سر و نه بلیغی بغایت
 مفید بود و اگر با سر که بیاشامند کزنده کی جانوران را نافع بود
 و اندون با می گوید سودمند جهت حدت زهر می کشنده و ادویه
 سیاه و اگر مفت درم از وی بماء العسل بیاشامند بغم غلیظ و
 مره سودا و صفرا براند و خواب آورد و جالینوس گوید عرق
 الف و فالج را بغایت سودمند بود و خاصه روغنی که در وی
 از انجبه تابشند و اگر عسل فر زجه کنند و زن بخود بر گیرد بچه
 بیند از د و چون مسلق کنند و بر خا زیر و بر ورمهای
 صلب ضا د کنند نرم گرداند و اگر سخی کرده بر شش که ناسور
 شده باشد بیاشامند گوشت بر ویاند و اگر بار روغنی کل و سر که

بر سر ضا دکنند و در سر میر و چون در پنی چکانند در و پنی
 میر و در و غن وی چون در گوش چکانند یا در سر در گوش نایل
 کند و منع نزل آن بکند و اگر بطح وی منضمه کنند در دندان
 و طازه را نافع بود و اگر در آن نشیند صلابت رحم و در آن
 که از سردی بود میر و در و غن وی مفتح افواه بود و رازی
 گوید بدل آن در اسهال آب و دانه و زن آن ماذیون
 بایکد و قبه پین لقاح است و اسحق گوید ایرسا حضرت پیشش
 و مصلح وی غسل است و ایرسا بپاری پنج سوسن صحرائی گویند در و
 رون بسیار باشد و مولف گوید نم وی از وی مومات است
 و اگر پنج وی بردندان مالند که در دکند بریزانند که بدندان دیگر
 و الله اعلم بالصواب **باب** بادج راج گوید آن
 نارجیل است گفته شود با طلاء جرجر که طبیعت وی نزدیکست
 با عتدال و گویند سر و دست در اول خشکست در دوم و دروی
 رطوبتی مضنی است و خاصه تر وی بهترین وی آنست که فربه و بزر

بو اسیرم

و خشک بود

و خشک بود و تر بود و بد آن کلف را زایل کند و بقرط که بد غذای
 نیکو دهد و صحت را نگاه دارد و چون منقشر کنند و بدو نیم کنند
 و بزخمی بکنند که خون آید باز دارد و از خواص وی یکی آنست
 که چون از و مرغ با و بریزند مرغ از جای باز دارد و چون بگویند
 و در زمار که دکان طلا کنند موی ریش باز دارد و همچنین اگر
 مکر کنند بر موضعی که مو سترده باشد همین عمل کند بهی زایل
 کند و خاصه با پوست سینه سرفه نشت دم را نافع بود و اناقی
 نفع بود و در شخو اضم شو و خواها آشفته نماید و ضا کردن
 انبش و بستن که شیر در وی بسته بود بغایت نافع بود و قطع
 ادرار بول کند و چون به آرد جو و غسل و حله بهایمیزند محلل مایل
 بود و در مهای بن گوش و شب چشم و اگر با شب میانی و زیت
 و عقیق بر خنایر ضا دکنند تحلیل یابد و چون با سر که و آب
 بپزند و با پوست بخورند اسهال که از قرحا معالیه و اسهال
 مرض قطع کند و ادبی او آنست که چون یکد و جوش بپزند و آن آب

بر برزند و آب دیگر باز جاکند تا قلع او کمتر شود و با قلعای کهن
 قلع کمتر بود و تازه گوشت بدن را زیاد کند و آرد وی چون
 رقیق کنند بپزند و روغن بادام و قند اضافه کنند و بنشیند
 سرفه و خشنودی سینه و حلق را سوزد و در آنجا با پوست بپزند قلع
 آن زیاد بود و عارضش بدن را باز دید کند و صحرای آلت
 که مفسر کنند و بپزند با روغن و قلع کنند و با نمک سوره و زیره و دار
 و فلفل و الجذان و فودج بخورند بعد از آن زنجبیل برورده بعضی
 از جوارشات نافع بود با قلعای قبطی جاسیه است گفته شود
 باز رد عاقله است و بیاسی بپزند و بشیرازی بپز گویند
 و آن سه نوع است بری و بحر و جبلی گویند که دو نوع است یکی
 سفید و سبک آن خشک بود و یکی نرم بود و زرد مانند عسل
 صافی و تیز لوی و این دو نوع بهتر بود و طبیعت او گرم است
 و کوتر است و جهت عرق لیس و نفوس بغایت مفید بود و مقدار
 دو درم چون زن بخورد بر کرد و در شب خود بخورد کنند حیض براند
 و در آنجا

و بچه بپندارد و چون بشیراب بر صافی پاشا مندی بپزند و پندارد
 و دفعه دیگر بپزند و اگر در آنجا خنایر صفا کنند نافع بود
 و گویند اگر دو درم باب پاشا مندی دیگر هرگز عود نکند البته رازی
 گوید محروم مزاج را بپزند که استعمال کنند شیخ الرئیس گوید مسود
 جهت صداعی که از سردی باشد و در دگر گوش و همچنین ورم
 آن را حقیق دهد و بی ازیتی و رازی که محلل ریح است منبت
 طم شیخ الرئیس گوید مفید است و اگر حل کنند عسل و قلع کنند
 جگر کرده را بپزند و سنگ آن بریزند و زامیدن آسان کند
 اما مضرب و کبیر و مصلح آن اشق است و جالینوس گوید بدل او
 دو وزن سکنجبین است و نیم وزن جو شیر و صحت گوید بدل آن
 و نیم وزن آن سکنجبین است و نیم وزن آن جو شیر با قلعای
 مصری تر مس است گفته شود با درنجویه با درنجویه گویند و
 و با درنگ و ترنجان و بقله الارحبیه بیاسی با لنگو گویند بهترین
 آن تازه بود و طبیعت او گرم و خشک است و در دو درم سرد مندی بود

کشد و بر

بود

سکنج
سکنج

۵۰
 حجت علمهای بلغمی سودایی بوی دهن را خوش کند و نافع بود جهت
 جرب و سده و داغ و قوت دل و جگر سه در ابد بد و مغزی تمام
 بود و تقویت دل و تفریح آن نظیر ندارد و خفقان را بکشد
 و دهن صافی دارد و شربتی از وی ببت درم بود و سستی گوید
 مضرب بود و برگ و مصالح آن صمغ عربیست و اگر با شراب و رقیق
 ضا کنند کزنده کی مغرب و ریتکادسک دیوانه نافع بود و اگر
 با شامند همین عمل کند و اگر بطبیخ آن مضمضه کنند جهت
 درد دندان نافع بود و اگر با بک ضا کنند بر خنار و تحلیل
 باید و همچنین بر درد مفاصل ضا کردن نافع بود و خواص وی
 آنست که چون قدری از ورق و تخم بچ آن مجموع خشک کرده
 در خرقه کنند با برشیم محکم بینند و در حجب نگاه دارد پس
 که وی را به بند دوست دارد و محبوب خلق کریم کرد و دایم
 شادمان باشد مولف گوید لغایت مجربست و بکرات امتحان
 کرده اند خوردن وی دل و داغ و جگر معده و خفقان را سود
 خاص

خاصه که از بلغم سودا بود لغایت نافع بود و آن را مفرج القلب
 المخرن خواستند و بدل آن در تفریح بوزن آن ابریشم و چهار دانگ
 وزن آن پوست اترج بود و با ذر دجرج التین است گفته شود باد
 آورد شو که البضا خواستند و نبات وی در زمین یک بوم و
 دامن کوهها بشته روید و ساق وی ببطری یک انگشت بود و قد
 وی مقدار یک کر باشد و کمتر بود و بشته در زمین بپن روید و در
 اول که برگ پرون کند گیاه بود و با خوار کرد و سفید بود و کل
 وی سفید و سرخ و سفید نیز بود و تخم وی مانند خشک دانه بود
 و نبات وی خارناک بود و خارهای دراز و انبوه و سفید رنگ
 بود و بهترین آن آنست که ورق او سفید و تازه بود و طبیعت
 او گرم و خشکست مهمل بلغم لریج بود و در وی قوت مفتح
 محلل هست و خاصه تخم وی نافع بود و جهت او را مبلغم نفیث
 دم و تبهایی بلغمی کهن و ضعیف معده و درد دندان چون
 او مضمضه کنند بر کزنده کی جانوران و مغرب چون ضا کنند

نافع بود و بول برسد و در سقور بدوس کوید پنج وی چون چوشتا
 جهت جرب و نفث دم و در د معدده و اسهال کن نافع بود و
 بول براند و اگر کرم وی باشد مانند کز از نافع بود و اگر در غلبه
 برنج آن بمالند بغایت سودمند بود و در شربتی از وی بکدرم
 نیم بود و اما مضر بود و شش و مجاری است و در شش و مجاری
 بدل وی در تهایی بلغمی شامه ج بود و در کتایان شیر از بد رو کند
 و شیر از بیان هم باد بخان آب و مقرر و غدد و و حدق نیز
 خوانند و بهترین وی فارسی است که شیرین و تازه بود و طبع
 او گرم و خشکست و اگر در روغن بریان کنند شکم براند و اگر در سماق
 یا در سرکه بپزند و امساک کنند در د معدده و خاصه را آورد
 و سر و چشم را بد بود و خوبی سیاه از وی حاصل شود و مولد
 سودا بود و سده آورد و بول و لون را سیاه گرداند و شش
 الریش کوید کهن وی بد بود و تازه سالمتر بود و در د معدده و
 و بخواهی آورد و مولد کلف کسه جگر بود و اگر سرکه بپزند و جگر
 بپزند

بکشاید و اما بول و اسهال آورد و لیکن کل وی چون بسایه خشک کنند
 و صحت کنند و طلائی نیکو بود و جهت بول و اسهال و اگر باد بخان
 زرد و بار و غنی بپزند و از آن روغن موم روغن سازند
 و بر شقاق کجین و میان انگشتان نافع بود و اگر کل وی
 بار و غنی کل با دام تلخ و هم چندانی بگویند و بر روغن بنفشه
 بپزند و بر بول و اسهال کنند و در بفرمانی خدای عزوجل
 و اگر باد بخان نبوزانند و خاکستر آن با سرکه بپزند و بر
 ثوالیل طلا کنند و کوبند و معوی معده بود و قطع ترف
 دم بکند و بخاصیت خوردن وی اولی بود که در آید و بکشد
 و با مسلق کنند و بار و غنی بپزند با دام بریان کنند
 یا با سرکه و کروی یا با بوج بیاری یا بونه کوبند بهترین است
 که کل وی زرد بود و در برک و طبع آن گرم و خشکست
 و در اول مفتح و ملطف بود و همه شها را خاصه که از عفونت
 سودا و بلغم بود و در همای حشا و اگر بپوشانند و در آن

آب نشسته سنگ کرده بریزاند و بول حیض براند و بچه بیندازد و اگر شب
بول حیض براند و بچه در وقت زادن آسان بیرون آید و بدن
پاک گرداند و ثقیله تمام بدهد و اگر بر جوب تر ضا دهند زود ببرد
و قوت اعصاب دماغ بدهد و ورم جگر را ضا در کردن نافع بود و
و بخار روی در آخر ترطها بغایت سودمند و اگر به آب سرکه
ببزنند در آخر هر به بخار آن دارند نافع بود و چشم را اگر ادمان
کند پاک گرداند و در زایل کند و اگر چشم به آب بابونه نمنا بشویند
در و ساکن کند و سحی گوید حضرت بخلق و مصحح وی غسل است و بدل
وی در نقویت دماغ زایل کردن صداع سرد و برنجاسف است
با در و ج خسوک خوابند و آن نوعی از ریحان گوشت و در آن
گوشتها باشد و طبیعت او گرم و خشکست و در اول گویند رطوبت
فضلی در وی است و بهترین آن است که خوشبوی بود و از آرد
قبلی بود و اگر عصاره چشم کشند چشم را جلا دهد و رطوباتی
که از چشم روانه بود خشک گرداند و اگر بسیار بخورند تاریکی چشم

آورد

آورد و شکم را نرم دارد اما باه را بر اینکزد و مولد ریح بود و
بول براند اما دشوار است شود و اگر بر کنند و کی عقب و زینور
ضاد کنند نافع بود و اگر بار و غن کل و سرکه و پست جو بروم
گرم ضا دهند نافع باشد و خوردن وی گویند گرم و شکم بدهد
کند و چون بخامند و در آفتاب بکشد گرم از وی تولد کند و
شریف گویند چون آفتاب بجل نزل کند و بر آنجا بیند و در کون
بکشد و در کوش ساکن کند و صاحب کامل آورد که در خوردن
وی هیچ منفعتی نیست و بلکه ضا در کردن منفعت و محل مضحک بود
و مصحح وی و از خوردن وی خلطی سودائی بد تولد شود
و مصحح وی بقدره الحق است و بدل آن دو وزن آن
سیسبر است با آن بغاری تخم غالیه گویند درخت حلب است
و گفته شود بارود حجر اسبوس گویند و آن نمک جنبی است
و اسبوس گفته شد با باری بونانی طفل سباه است گفته
گفته شود با طس نوعی از غلیق است و در عین گفته شود

چشم را تاریک کند

بارسطاریون فرسطاریون نیز گویند و آن نوعی از ریاحات است
و معنی آن هوای حامی گفته شود بیهاله زرا و پیل طویل است
گفته شود شمع شریقی است گفته است و صاحب جناب
کو بدنبند العسل ^{تفقد الماء الوحد} و صاحب جامع بنید خرمات و از خرمای
نرسازند و در بنید گفته شود ^{ثمره الطرافات} گفته شود
بخشایش عصی الراعیست گفته شود و بر شایسته ندارد
نوشانند و ولطباط و شطبات و هو جود و هو قید است
کحاس نیز گویند بشیرازی گفته خوانند بکرمانی سرود
بخور مریم شجره مریم است و آن حبشی است و پنج آن عطیاء
گویند و صفت آن در آرد بگو گفته شود و بخور مریم را فعلا
سوش گویند و طبعیت او گرم است و مقطع محلل و مفتح بود و
و طبع را براند و چون بشم باره بخورد بر کیرند یا بر شیت فطلا
کنند چون پاشا مندر داند و زنان گرم و رازگردد و
بندازد و حیض براند و بگو مرده بندازد و میرقان را نافع

نافع بود و کلف پیرد و اگر بر سر زخمت شده طلا کنند نافع بود
و اگر مجلس در چشم کنند جهت نزول آب و ضعف چشم را سودد
و اگر پاشا مندرستی زیاده کند جهت زهر را و او دیکه گفته نافع
بود خاصه ارنج کجی را نافع بود بدلیون مفصل است گفته شود
بد اسفان بویانیت بدسکان و بدشکان و کبشکان نیز
گویند و فانی آبیه و کف الکلف نیز گویند و آن حبشی است
گرم و خشک اما محلل طلف بود و نافع بود جهت اصحاب التسم
و رطوبت رازی گویند بدل آن نیم وزن و نیم و بوزن
آن زیره کرمانی بر خط است و نوم و فیچ نیز گویند
گفته شود برنج کالی برنج گویند و بریق و هم باری برنگ
خوانند و طبعیت وی گرم است و در اول خشکت و آن دوتو
بزرگ و کوچک و بهترین آن کوچکت که لون او سبخی زرد
و دودرم از وی مسهل ملون لرج بود و از قالات روده
رج ادویه بوی نمیرسد و در دماغ فصل را سودد و در دیش

بشراب

آورده که شربتی از وی ده درم بشیر تازه صفت القحط
 نافع بود ولیکن مضر بود بروده و مصحح آن کثیر است و بدل
 آن بوزن آن ترمت و دو دانگ وزن آن قبیل است
 و این ماسویه گوید بدش بوزن آن ترمت و بوزن آن
 قبیل بر ملینا بذر از یاج است گفته شود بشیران دا
 عصی الرعیت گفته شود بر شست تمولست و غلول و فوئل گویند
 آن قش و بریت و شجره البهق نیز گویند و بشیرازی سوزه
 گویند و در قاف گفته شود بر س قطن است و طوط و طب
 و کرفس شحم الارض گویند و کهن وی قسیم و نوا آن را قود گفته شود
 در قاف بر خشک افر خشک است گفته شود و حقی القرقفل
 نیز گویند بر دسام لسان اطل است گفته شود بر غوثی بر زقطه
 گفته شود بر و انیا فاشر است گفته شود بر بنی ساف به عربی شویلا
 گویند و بشیرازی بر تراشک و چند اسم دیگر دارد و بهترین
 وی زرد بود و وی زرد بود و طبیعت وی گرم و در آفر

درم

درجه اول و رحمت صداع سرد نافع بود ملطف و مفتح بود
 و صاحب دوار و سده را نافع بود و سنگ کرده و مثانه بریزاند
 و اگر در طبع آن نبشید حیض براند و ریش رحم را پاک گرداند
 و بچه بندازد و میثمه بیرون آورد و ورم رحم را نافع بود و اگر
 سه درم از وی با شامند همین عمل کند و اگر سوزانست
 و خاکستر او برش فرج است است خنک گرداند و اگر با عسل
 با شامند کرهها بکشد و حب القرع سده یلنی و زکام را
 نافع بود و اگر طبع وی بشویند اما خوردن وی مضر بود بگرد
 و مصحح آن انیسون بود و درازی گوید بدل آن در دره
 بالوج است و گویند بدل آن فنی است بر دی نبات
 که در آب رود و در وی از صحرکا غده سازند متولف گوید
 بشیرازی آنرا تنگ خوانند و شله و خ میان
 وی نیز خوانند و در قوت مانند کاغذ بود و در سوخته
 وی تخیف زیاده بار بود و طبیعت او سرد و خشک و اگر

بر جراحت های تر باشند خشک کند و اگر در کمر که بچو شانه و خشک کنند
بر ناسو کنند نافع بود و خاکستر آن اکل که در دهن بود سود
دهد و حبس نفث دم بکند و آنچه مصری بود غذا دهد چون بکشند
بکند مانند نیشکر بود بر طایقی صاحب مناج کوی بدستان
افروز است گفته شود بر سیا و شان شعر الجنی و شعر الجبار و شعر الارض
و حیه الجار و شعر الحنازیر و ساق الاسود و الوصف الاسود و کز
پرنیز خوانند و آن شعر الغول است و بسیاری بر سیا و شان و بگنا
کورس خوانند و بر شوم نیز گویند و بلغت اهل عرب بخدق است
و بهترین وی آنست که چوب اوسیا بود و ورق او سبز گویند
بهترین وی آنست که چوب اوسبرخی زرد و طبیعت وی معتدل
بود در گرمی و سردی گویند میل خشکی دارد و سه درم از وی
مسل بلغم و سو و اب و شش وینه از فضول غلیظ پاک کند
و برفقان و سپر زرا نافع بود و بول حیض بر اند و سنگ
بریز اند چون پاشا منده شکم بیند و دیشیمه پرون آورد و

لنزی

و کز ندکی سک دیوانه دارد و دیگر جانوران موزی چون بهر آب
پاشا منده نافع بود و محل ملطف بود و داء السعلب را نافع بود
و موی را بر و باند و خنازیر و بنلات تحلیل کند و اگر پاشا منده
ر بود و برفقان و عسر البول را نافع بود و اگر بالادن و روغن
مورود و باروغن سوسن و زوفاء و شراب پامیزند بر موی که
ریند و طلا کنند نریند و پنج حکم دارد و اگر بسوزانند و بر سر کل
مالند موی بر و باند و جرب چشم را نافع بود و اسحق کوی بدستان
بسر ز صبح آن مصطکی است و رازی کوی بدیل آن در
ر بویات بوزن آن رب السوس است بر شوم بلغت اهل
خدقست گفته شود بر ز قطن یا پارسی اسفیوش گویند و بونانی
فلیون و معنی آن بر عوفی و بشر ازی بنکو گویند و آن دو
نوعست سفید و سرخ و بهترین آن سرخست که بسیار می زند
و فریه بود و چون در آب کشند و ربن آب نشیند و اما سفید
سرد تر از سیا بود و بغایت طبیعت بنکو سرد و تر بود و گویند

معتدل است و خشکی و حرارت تشنگی ساکنی کند و اگر بریان ناکرد
 و در دم بکباب گرم باشد طبیعت براند و اگر بریان کرد
 باروغن کل باشد منبکیم بیند و هیچ راناف بود و خارج چکان
 و لعاب وی جهت خشونت کسیند و لدغ معده راناف بود و
 بر درم گرم ضما کردن جهت نفوس سرد با سرکه جهت صفا
 با کلاب سودمند بود و نشاید که کوفته استعمال کنند که
 کشنده بود و شربتی از وی مقدار دو درم باشد بسیار
 و فلفل حلیت یا مثلث کنند و دوال مشک بدل و لای
 و رتین و طبیعت به دانه بود یا تخم مردود و در تبرید و تطیب
 و تخم نورک بر زکریا ستانی تخم کرفس البستانی است و طبیعت
 او خشکست و بول حیض براند و سده جگر کرده بکشد و
 فواق که از مبتلا سودمند بود و شربتی از وی گرم
 بود و جهت کزنده گی جانوران نافع بود و در دجملوی
 نافع بود اما منظر شیش و مسحا آن حامت و شریف در

دانه

در خواص آورده که تخم کرفس کوفته با هم چند ان فش باروغن
 کا و جرب کنند سه روز باشد منب باه را زیاد کنند بقی
 اما باید که غذا گوشت خروس فر به خورد بدل آن فطراسا
 لیون است و گویند ده یک او افسنتی است و نیم وزن
 فطراسا لیون بزرگ کرفس الجبل فطراسا لیون است کف
 شود بزرگ الجبانی با سی تخم خورد گویند و بکرمانی نیز خطی
 طبیعت او معتدل است در حرارت و رطوبت و در عمل قوی
 بود و بهتر از تخم خطی خشونه سینه را زایل کند و هیچ ویش و ده
 نافع بود و کزنده گی ریتلا و سموم بغایت نافع بود و چون
 در ادویه حقه کنند دفع مضرت ادویه حاره بکند و بدل
 وی تخم خطی است بزرگ خطی بهترین آن بود که سباه بود و
 رسیده و طبیعت او سرد و خشکست و گویند معتدل است
 در حرارت و رطوبت و اگر با سرکه برهنی طلا کنند و در
 آفتاب شیشه نافع بود و جهت سر زکرم سودمند بود و چون

و خون رخن شکم مید و ضادات که حبت ذات الجنب
 سازند نافع بود و سنگ کرده بریزاند و بدل وی تخم طیار
 بود بذر الرطب بذر الافراج و بذر العصفور و بذر الغث و بذر
 العبد و بذر القصب گویند آن بذر الصا العلی است و بیاسی
 تخم اسبست گویند و بهترین زرد و فربه بود و طبعیت او گرم
 و تر بود و باه را زیاد کند و جماعت قوت دهد و شیر زیاد
 کند و بدل وی در معاجین تخم شلغم بود بذر الطیر و بیاسی
 تخم کیکر خوانند و کیکر شیرازی کمتر از بهترین وی است و بابت
 فربه طبعیت آن گرم خشک است و دمنده جهت عسر البول
 و برعکس طلاء کردن نافع بود و باه را برانگیزد و در
 سابقین را نافع بود و مقدار یک درم اگر با کجین و آب گرم بنهند
 قوی بلغمی آورد و اما مصدع بود و منی زیاد کند و بول براند
 و نارنگی خشم آورد و اگر حقن کنند و بر کف روی مالند
 زایل کند و اگر بگویند و بعضی عک بر زرده تخم مرغ نیم برشته
 کنند

کنند و بخورند جماعت قوت دهد اما مشکل بود و مضر بود
 بمشانه و مصدع وی کثیر بود و رازی گوید بدل وی نبات
 و گویند بدل وی تو دری است و مجهول گویند بدل وی تخم
 کندناست و دلیقورید و سس گوید بطبع بدل او خرد است
 بذر الخطاب الفلفل است گفته شود بذر اطم تخم بیاسی فخرک
 گویند و با صفهانی خاکنی و به تبریزی سوارون و بریکا
 و اشوه و در خاک گفته شود بذر السرمق بذر القطف بود و در
 قاف گفته شود و طبعیت وی معتدل است و در حرارت و
 برودت خشک بود و در اول گویند گرم است و در وی
 جلا و تیلین بود و مضر بود و سفلی و مصدع وی فند و کلاب
 بذر الخرفه بذر بقلة الحقا است در حله و فرج و بقلة الباک
 و بقلة السهم و بقلة النید و دند ان سا و کف فرخ و
 فرنین و حقوق نیز گویند و بیاسی تخم نوزک گویند
 و با صفهانی تخم برجهن و بکرمانی تخم بکرک و به تبریزی تخم

کان بهترین است که فرجه بود و طبیعت او سرد و آرد و سیوم و
 سودمند بود و جهت درد جگر که از گرمی بود و تهیای حاده و
 مقدار پنج درم از وی بگویند و شیرین او بپزند و با نبات پاشان
 و اگر بخیاب خورند جهت سرخه کهن که از حرارت بود و نافع بود
 جهت لیسع قسم معده نافع بود اما مقطع شهوت بود و وقتی که
 افراط کنند ضرر بود بسیار و معده بلغمی مصحح وی قند است
 و بدل او نذر قطونا نذر الرمان بر حب القلقست گفته شود
 نذر الخبز و البتانی یا سی تخم کدو گویند نافع بود جهت ریشهای
 خورنده و چون بگویند و بدان ضما کنند و اگر بخورند باه
 بر آئیند و بول حیض بر اند و ریشهای عفن پاک کند و استسقا
 نافع بود و کزندی جانوران را و یولس گوید و درو
 ساقین را یکدرم تخم کدو را با یکدرم قند پاشانند بدل آن
 بود آن اینون بود و نذر الخبز و قواست گفته شود
 نذر السداب یا سی تخم سداب گویند و بهترین آن سیاه بود

لو

بود طبیعت او گرم خشک و نافع بود جهت فواق بلغمی اگر
 یکدرم نادر و درم پاشانند اگر با شراب پاشانند جهت
 دفع زهر استعمال کنند نافع بود و کزندی جانوران را
 خاصه که با خمر خشک و منزه کرده کان بود و عرق الف را نافع بود
 اما منی را قطع کند و مصحح وی کثیر است بسل و بدل آن سداب
 نذر الخس یا سی تخم کاهو گویند و بهترین آن بستانی
 سیاه و فرجه بود و این مؤلف گوید بهترین تخم کاهو تبریزی
 سفید و فرجه و طبیعت او سرد و خشک و مخدر و ملوم بود
 و شهوت و جماع را ساکن گرداند و کسی را که اجذام بسیار است
 چون پاشانند نافع بود و قطع شهوت و تقطیر منی را
 خشک کند و مقدم یکدرم نادر و درم سمنل بود و ضما
 کردن جهت صداع سودمند بود و منع سبلان چشم بکند
 و چون بر منشیانی ضما کنند نبات آورد و مصحح وی
 مصطکی بود و بدل وی دم الاخون نذر الخبز یا سی تخم

نخ نمک گویند و بلفظی دیگر خراج الرجال و این سه نخست
سیاه و سرخ و سفید سردست در اول و درجه سوم
خشکت و عصاره وی در دگوش را نافع بود و دهنش نفث
دم با فرات سود دهد و در دمان و در دمار اساکنی گرداند
و بر نفیس ضما د کردن نافع بود و خوردن مضرب و مسهل
مخدر تباه کنند عقل بود و خنق یک و جنون آورد
در دوم زبان مضیق النفس و تاریکی چشم و کرانی گوش
باز دید کند و مداوی وی بقی کنند و باب کرم و روغن
و بعد از آن شیر کا و تازه و مرق سفیداج بمرغ و گوشت
بره فریه بدل او افیونت و بوزن او صاحب تقویم گوید
مصدق بود و مخدر احش و مصدق و عمل است و آئینون و اگر
بر بر صلا کنند نافع بود و بغایت مقوی اعضا بود و در
و چون در حمام ملاکستد بر بدن در دگر و نرمی را نافع
بود و بذر الفلج باری نخم تر پزیه خوانند بهترین آن بود که

فریه بود و طبیعت وی گرمست و در سوم خشکت و در دوم
جهت غش و کلف و بهی سفید با کندش و سرکه با حمام طلا
کنند بغایت نافع بود و نفثی که در شکم بود و تحلیل کند محلل قوی بود
و بوزن مقدار دو درم مسهل بود اما مضرب بود و دیگر و مصدق وی
سپستان است و اگر با سرکه یا شامندقی آورد و بول براند
و درم سبز را نافع بود و اگر با کشمش بنهند و بدان غرغره
کنند کرم خنق را نافع بود و در دفع زهر مای کزنده کی
جانور آن قایم مقام تریاک بود و صاحب تقویم گوید مصدق
بود و مضیف جگر و مصدق وی کشمش و شکر بود و دهنش درد
سبز زکهن نافع بود و سه روز هر روز دو درم کوفته و بخند
با کشمش یا شامند بدل آن حب الرشاد است بذر الحاکم
بماری نخم سرد گویند و بیشتر از بی مرد شک بهترین وی است
که تازه و فریه بود که لون آن به سرخی زرد و طبیعت او گرم
و تراست و وی در قوت مانند بذر قطونا بود و اگر بریان

کشد نافع بود جهت دستپا ریویج و شکم بیند و منبج و رها
 بود و بریان ناکرده سهل مذک بلغم بود و در دستپا بود و
 و مضر بود بش و مصحح آن جلد است و بدل آن بذرقطونا
 و در الفناج بدل آن بذرقطونا است بذرقطونا حب
 کاج است گفته شود و بنالهوه بلغت اهل خراسان تو دری گویند
 و بلطفی دیگر کنند گویند فصفه نیز گویند گفته شود و بذرقطونا
 سقیس بابی است و باری خندل سفید گویند و بخا گفته شود
 بذرقطونا شمداج است گفته شود و بذرقطونا سقیس
 تخم اندوتی گویند و دیو است و حاقا و ورق نیز گویند
 و بهترین وی است که فربه بود و بری و طبیعت وی گرم و خشک
 و معده را پاک کند و مقدار نیم درم نافع جهت گزندگی جانوران
 و چون با کچن پاشا مندا از ادویه بای بود و مهبج باه بود
 و با وی نیز لیکن جرب آورد و مصحح وی گشرا بود و بدل وی
 شیدم است بذرقطونا باری با دمشک گویند و به تبریزی تبریز

طبیعت

و طبیعت وی سرد و خشک و بهترین است که فربه بود و سیاهی
 که به سرخی مایل بود و نافع جهت سده جگر و کرده و عرق
 و قابض بود و مقدار سه درم مستعمل بود و چون پاشا مندا
 نفت دم که از سینه بود قطع کند و فصولی که از شکم روان
 بود بیند و اسحق گویند طبیعت او گرم و خشک است ابن مؤلف
 گوید این قول درست است و مضر بود بش و مصحح آن عسل است
 بدل آن گویند تخم حاض بستانی بود و بذرقطونا حب الرشاد
 گویند و باری تخم ترشه و شیرازی تخم ترشک خوانند بهترین
 آن فربه بود و سیاهی که به سرخی زرد و طبیعت او سرد و خشک
 که نهایت قابض بود و مره صفر انباشند و روده پاک کند
 و شکم بیند و قطع سهال کند خاصه که بسبب خلطی گرم اما مضر
 بود دیگرده و مصحح او قند بود و در خواص آورده اند که تخم
 حاض اگر در خرقة بیند وزن در بازوی حب بیند و در
 مدام که با وی باشد آبش نشود و از وی گویند اگر تخم حاض

بري بسش از كرنده كي غروب خورده باشند اگر غروب بگذرد
 بهج مضرت نرسد و تخم حاض استاني بهترين آن بود كه بسياري
 مایل بود و طبعیت او سرد و خشكت و سودمند ماده صواب است
 غب و دموي و مطبقة و درم سفل بود و مضر بود بغير زود مصالح
 آن را زبانه و كرس است بزرگكتا بسياري تخم كتان خواست
 و كشد آنك خواست و بغير كرك كوكب و بهترين آن بود كه
 فربه و تازه بود و طبعیت و بي كرم است و در اول معتدل است
 و در تري خشكي كوكب معتدل است و در سردی و كرمي خشكت
 و در اول منصف نيز و در مهابود و خواه كرم و خواه سرد
 و اندروبي و سپردني كلف و برص را زایل كند و دخان
 وي زكام را سود دارد و اگر بریان كشد شكم بيند و اگر خام
 بپاشد شكم براند و مقدار سفل از وی سه درم بود و او را
 بول بکند و اگر بپزند و زن در آب او نشیند و درم حاسیه
 که در رحم بود و تخلیس یابد و اما معده را بد بود و دشوار مضمت شود

و غذا اندك مضر بود بانشین و صبح آن كل انگبین بود
 با غسل جالینوس كوكب سودمند بود و جهت شقاق مقید
 و ریش شش و هر جراحتی كه از خارج بدن بود و تصلاح او
 و مقوي اعضا بود و در نسقوريد كوكب كوكب چون بسوزاند
 و سخی كشد بر ریش مقید است نند زایل كند و بدل وی
 عصارة با قلا كوكب و حله در خواص آورده اند كه چون
 با موم و غسل بر برص ناخن ضما كشد البته ببرد و چون
 بخورند منی زیادت كند و در سینه را نافع بود و بذر النمام
 بپارسی تخم سیسبز كوكب و بهترين وی استاني و سیاه رنگ بود
 و طبعیت وی گرم و خشكت و حیض براند و زائیدن آسانی
 و مقدار سه درم سفل بود و جهت بادك و شكم بود و ذواق
 املا را نافع بود و اما مضر بود بشش و صبح وی كثیر بود و بدل
 آن تخم نفع و تخم بالنگو و مساوی بذر الزبد الا سوجیلنگ است
 گفته شود بذر الخلیون بپارسی تخم مار جویه كوكب و مار كیا خورند

بهترین ویستانی بود و طبیعت او گرم و تر بود و منی پخته‌اید
 و شتوت و جماع برانگیزد و شیر زیاد است کند و مقدار دو درم
 نیم مستعمل بود اما مضر بود بسیار و مصلحت آن غسل است و هر روز
 نافع بود و سودمند بود جهت عرق النساء و قوی بلغمی و رخی و گرده
 ریتلا و بدل آن خجل است بذرا العصفور طم است گفته شود بذرا الکوش
 ز حول گویند و باری تخم کثوت گویند و سبزیانی دینار شکوفا
 نیز گویند و طبیعت معتدل است در گرمی و سردی و خشکی و تر است
 بکشد و بسیار و موده را پاک کند و خلطهای عفن از عرق
 بیرون آورد و بتهای حرکت از بلغم و صفرا نافع بود و اگر با
 سرکه باشد منافع فواقد را ساکن کند و چون پخته شود شکم پدید
 و قوت معده بدید و بول و حیض براند و سبلان رحم را
 نافع بود و عصاره وی چون تر بود با قند جهت برفان نافع
 بود و اگر بطبخ و یا عصاره او پای نشویند نفوس را نافع بود و
 دو درم از وی مستعمل بود و بطعم نبات تلخ بود و در منفعت

مانند

مانند تخم کاشنی بود و اکثر حالات گویند مضر بود و بشش و مصلح
 آن غسل است و گویند صمغ عربی و بدل آن چهار دانگ وزن
 آن آفتاب است بذرا العصفور یا باری تخم کاشنی گویند
 و بهترین آن سیاه بود و در فربه و پستی و طبیعت او معتدل است
 در گرمی و سردی خشک است نافع بود جهت تنه و صفرا و سب
 جگر و برفان و مقدار دو درم ناسه و نرم مستعمل بود و گویند
 مضر بود بسیار و مصلح آن سلکین است و بدل آن تخم
 کثوت بذرا الخمره فربص و ساکن کثوت گویند و آن نباتی
 گزیده است و باری تخم الخمره گویند و طبیعت او گرم و خشک است
 در دو درم بهترین آن است که فربه بود و در وی تلطیف است
 و گویند تر است و در مهای صلب و بن کوش را نرم
 گرداند و باه را از یاد کند چون با مثلث باشد مانند
 با شیر کاه تازه بگویند و بر ریشهای خورنده و سرطانات
 افشانند نافع بود و چون پاشا مندا و صفر و بلغم و

و قوی و استقار نافع بود و مقدار نیم درم بآب نیم گرم غسل
 و سه درم با شراب یا سیر تازه یا شامند مجامعت را قوت
 دهد و شریف آورده که چون بگویند و عمل بیاورند و بر قضیب
 طلا کنند قضیب را ستر کنند و اگر بکچین بیاورند جهت
 درد کرده و سیر زرا نافع بود و اگر کوفته با غسل بستر کنند و
 کنند و شواری نفس نافع بود و صاحب تقویم گوید مفرح
 کرده است و مصحح آن کثیر است و صمغ عربی و بدل آن خرفه
 است و فردمانا گوید بدل آن تخم کدناست و گویند تخم جبرائیل
 خوردن وی سرفه بپاشد و وداوات آن شراب بنفشه
 و جواب بود و نیز الرازی باخ المروئی آله نیولت گفته شد
 نیز الرازی باخ در راه گفته شود و نیز الفخاکت حب الفقه گویند
 و بهاری تخم بخت و سیرازی تخم دلاشوب و فلفل کوی هم
 گویند و در کنار رود مار وید و بهترین آن بود که بوی تیز
 دارد و طبیعت او گرم و خشکست و اگر دو درم از وی باده درم

یا
 کچی

سکچین یا شامند جهت و گرم بر استسقا نافع بود و اگر بپاشد
 مفعله جگر باشد اما مصحح بود و محفف مبی بود مصحح و کچی
 و تر کچین بود و نیز المکران بهاری تخم کند یا گویند و بهترین شامی
 تازه و فربه بود و طبیعت وی گرم و خشکست و اگر بخور کنند با
 قطران و در زیر دندان که گرم است باشد گرم بشد و بیند از و
 و اگر در شب مقعد بخور کنند بوی را بیل کند و دو درم از وی
 با دو درم تخم مورد نافع بود جهت نفث دم که از سینه بود
 و نیز جهت کبی که شوش منقطع شده باشد بیک درم نافع و سنگ
 کرده بریزند و اگر با حب الرشاد بریان کنند تیز خوراک از
 صغرا و یغم بود و لغایت سود دهد و مضر بود بیش مصحح
 آن عسل است و گویند محفف شش باشد گویند لعاب به دانست
 و بدل او تخم جبر و از خواص وی آنست که اگر در سر که اندازند
 ترشی ببرد و اگر کسی خواهد مجامعت بسیار کند و هیچ اذیت
 بوی نرسد تخم کند با شراب یا شامند بذر الفقه بذر الشیم است

و بیاری تخم شلغم گویند و بهترین وی آن بود که سرخ بود و
 طبعیت او گرم و تر است و باه را زیاد کرده و انداخته و تفاح بود
 و چون معاجین کنند دفع سوم کنند و او را بیهوش کنند و بکشد و شریف
 گوید چون تخم شلغم بر کردن بندند نافع بود جهت ورم اریه
 مجرب است اگر به آب منقذ او را در و صحت در دماغه از بزرگی
 بود و قوی لخت شده بغایت مفید بود اما مضر بود و بسیار
 و مصلح وی تخم خربزه است و سعال از وی دو درم بود و مصلح
 گوید از خواص وی آنست که چون کهن شود و نمک در میان
 بنویسند بکارند کرب بر وید در السلق بیاری تخم بکار گویند و
 طبعیت او گرم و خشک است و در وی طوبت فضل است باه را بزرگ
 دهد در فرجهای سرد بند السلق بیاری تخم چغندر گویند و آن
 دو نوع است و در سلق کفنه طبعیت او سرد است و در وی اندک
 خشکی است و معده را بدو و شکم براند و مفتوح و مقطع بود و
 وی تخم خطمی است تخم خیارزه گویند و بهترین وی تخم

بکار

شکریا و بهترین آن بود که فربه بود و طبعیت او سرد و خشک بود و بول
 براند و مقدار پنج درم تا ده درم استعمال بود و چون بگویند
 و بر بدن طلا کنند و لون اندام را اینگونه گرداند و اسحق گوید
 مضر بود و بسیار و مصلح وی سکنجب بود و بدل وی بذر القند
 بذر القند بیاری تخم خیارزه گویند و بسیار از وی تخم با درنگ
 و بهترین آن بود که از خیارزه دیگرند و فربه و او سرد و تر است
 نافع بود و احتراق و صفرا و دو درم گرم که دیگر بود و در دیش
 کرم و بیش آن اسحق گوید مضر بود به انیشتن و مصلح آن
 کثیر است و بدل آن بذر القند بذر السلق بیاری تخم خربزه است
 و بهترین آن بود که شیرین بود و طبعیت او گرم و تر است
 و روده را پاک کند و خشونه دهن و خیره حلق را نافع بود
 و نرم گرداند و شکمی نشاند و پتهای حاد و تبی که سبب
 آن صفرا بود و ورم جگر گرم را نافع بود و سده آن بکشد
 و بول براند و مجاری کرده و مثانه پاک کند و سوزش آن

بسیار

قطع کند و بقیت و رمهای کرم که باشد تخلیس دهد و سخی گوید
 بود بهر زو صبح آن غسل است و مقدار دو درم تانچ درم
 مستعمل بود و صاحب تقویم خوردن مضر بود به شام و صبح
 آن عصاره زرشک است و دوی شیر زیاده کند و منی بفراید
 و لغو ذآورد بذر الورد تخم کل بهترین آن بود که از کل فارسی
 گیرند و طبیعت او سرد خشکست و قابض بنی دند آن محکم ندارد
 و قلاع را بیل کند و چون کوفته در دهن گیرند در چشم
 نافع بود و معده و روده پاک کند و استعمال از وی دو درم
 بود و نافع جهت اسهال مراری و دردیخ دندان را سودمند
 و خوردن آن شش را مضر بود و صبح وی کثیر بود و مؤلف
 گوید بذر الورد و زر الورد بود خوانند و آن شربت که چون
 کل در بار و ما کند شمر شود مانند عناب و در اندرون وی
 دانه چند بود مانند لشم آن دانه تخم کلت نه آن تخم
 که در اندرون کل میباشد هر چند آن کل تیز و قابض است

اما مراد از زر الورد این تخم است و زره هم جزو زره است و این تخم
 مناسبست بخوراکه پشته دارد و بذر الورد تخم شامه هم خوانند
 بهترین آن بود که سیاه فربه بود و کوچک خوشبوی بود و طبیعت
 او گرم خشکست و گویند معتدلست و در سردی و گرمی نافع بود
 جهت داروی عاف و قیام صفوای و مقدار نیم درم بریان
 کرده سح را نافع بود و شکم بیند و چون بکشفال با آب سرد
 کباب تر کرده فرو برند قطع اسهال و غزنی بکند و گویند مضر
 بود دیگرده و صبح آن مرزنگوش است و بدل آن تخم مرو
 بذر الثبت بپاشی تخم شبت گویند و بشیرازی تخم شوت بهترین
 است که فربه بود و طبیعت گرم خشکست و اعتدال شیر
 براند و بواسیر را قطع کند و چون سوخته بر بواسیر ضایع کنند
 و دو درم مستعمل بود و لیکن معفی بود و مضر بود و بمشانه
 و صبح آن عمل است و بدل آن دو وزن آن کر بر
 بذر الکرب بپاشی تخم کرب خوانند و بشیرازی تخم کلم بهترین آن

که تازه و فربه بود و طبیعت او گرم و خشکست و خوار را نافع بود
 و اگر بخورد نرسد مستی شراب بکند و دیرست شوند و بیکدم
 بود و مضر بود پیش و مصالح او عسل است و این ماسویه گوید که
 هر کس که دو درم تخم کرب باب کا در زبان بپاشد دیرست
 شود و کل وی چون فرزند سازند و زن بخورد بر کبد و شکم
 بکشد بذر الاسفنج بهترین آن بود که سیرخی مایل بود و طبیعت
 او سرد و تر بود و نافع بود دهن در دهن و تب و مقدار یکدم
 مستعمل بود و مضر بود سبزه و مصالح وی طین فخم است
 بذر القحطاق خرد است کفشد ^ب غوره خماس
 و بشه از بی حرکت گویند و طبیعت او سرد و خشکست و در دم
 شربت وی بکرات و در وی قبضی بود و طبع وی شکم بیند
 و آنچه سبز بود خیس در وی زیادت بود و دخنو از خیم
 شود و مضر بود بدنی و دندان و مولد ریح بود و در
 و مصالح وی کچین ساده بود و بستیاج خشکست کفشد شود

بشیج کند و خوانند و در لبان کفشد
 بشیوانت و اخرا اس الکلب نیز گویند و شیر و ناقه
 و کثیر الرحل نیز خوانند و بهترین آن قرقرنی طعم خوانند
 بود و سبزه بود و چون بکشد اندرون فستقی بود و طبیعت
 او گرمست و مهمل صفا و سودا بود و بلغم لرج را سودمند
 بود و مقدار سه درم در مهمل سودا سودمند بود و مستعمل
 بود و مایه قیخوس پنج درم و قیوچ بکشد محلی نفع و در طب
 بود و مفع است به ذات سبب انکه ماده سودای وی
 از جواهر دل و دماغ و جمیع بدن مستفیع کند از خواص
 یکی آنست که شر را بیند و از آن سست حل کند و مضر بود
 و آنخی که بر حضرت بکوه و مصالح آن هکله زرد است و
 بدل او افیمون و بوزن آن دکنی و نیم آن طعم اسندی
 سبب اصل المرحانست آن سه نوع بود سیاه و سفید
 و سبز بهترین آن سرخست و باریک بباری آن را خمنک

خوانند و طبیعت او سرد است و در اول خشکست باید که اندر اسوخته
استعمال کنند و صفت سوختن آنست که در کوزه کوانده کنند
و بگل حکت گیرند و در شور خبازان بپزند و با مداد پرو
آورند و در روی قبضی تخفیفی بود اما تخفیف زیاده از قبض
بود و ترف دم قطع کند و چشم را قوت دهد و چون در چشم
کشند زیاده آب رطوبت چشم باز دارد و باید که بعد از سوختن
نبویند گوشت زیاده بخورد و اثر ریشها را بکشد و مقوی دل
بود و درش روده را نافع بود و عسر البول و مقدار یکدرم سخن بود
و در ستون دندان را جدا دهد و رازی در خواص آورده
از قول اسکندرانی که آب اگر در کرون مصرع بندند یا بر آب
نقرس نافع بود هر موضعی که خون از وی روانه بود و کتر با
سوده باب بر آن باشند خون باز دارد و بدل وی
در جس خون دم الا خونین است و سخن گوید مضرت بکود
و مصحح وی کثیر است و ابن مؤلف گوید بسیار دارد از رنگ

خوانند و آن هم خوش کلاست بستان افزونستان ابرو زینر
گویند و بهترین آن بود که در سایه خشک کنند طبیعت آن سرد
و خشکست و معده و روده پاک کند و حرارت معده و جگر
بکشد و چون طبعی دکی با کچین باشد مقدار دو درم سخن
بود و سخن گوید مضرب و بمبانه و مصحح وی کند رست بسیار
بشرازی بر باز گویند و بهترین آنست که زردی وی
سرخ زرد و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم و خشکست و در
اول گویند در روی قبضی بود و گویند معتدلست و گویند
سرد است و لطیف و اندک حرارتی در روی مست محسوس
نفخ ضلالت غلیظ بود و چون در قشر و طی ترجم کنند
بوی دمان خشک و شکم میند و معده را قوت دهد و سوز را
نافع بود و در رحم را هم نیک بود و سبب نفث دم و ثلث البول
از سردی بود و درش روده را نافع بود و جهت ثلث البول
خوردن و ضا کردن نافع تر بود که خوردن و بر نافع ضاد

کردن بر قفار و یسقورید و س کوید تقوی معده و سینه و شش
 بود و منی بفراید و باه را قوت دهد و لغوظ آورد و خصوصا
 کسی که مزاج او سرد باشد و مصدع بود و مصدع وی صندل بود
 و بدل او گویند چهار دانگ وزن آن جوز بود و بشش
 ورق خنظل است گفته شود شش تشریح است گفته شود
 بشولیون بند قطونا است گفته شد بشل شکه خطبا یا است
 گفته شود و بصل ببارسی باز گویند بهترین سفید بود و طبیعت
 او گرم و خشک و در چهارم در وی رطوبتی فضلی است
 و گویند تربت لطف و مقطع بود و جذب خون کند و بیرون
 بدن باه را زیادت کند و شهوت را زیادت کند و آب کثیف
 نافع بود و چشم را جلا دهد و طبع را نرم دارد و اشتها باز دهد
 کند و آب وی در گوش جکانش طینین ببرد و جهت نزول آب
 و سفیدی چشم چون عصاره وی چشم کشند نافع بود و چون
 بگویند و باصل بفرشند و بر قوبا و بصل طلا کنند زایل کند و اگر
 انقی

بشک

بر ناخن سطر طلا کنند تنگ گرداند و بر داء الغلب طلا کنند
 سود دهد و بر گزنده کی سگ دیوانه و افغی سودمند بود و حیض
 براند و اگر آب وی تنها در گوش جکانش گران بیبرد و اگر باز
 بر بان کرده باشد بر دهن یا زرد و تخم مرغ کوفته بر مقعد
 طلا کنند ورم آن را تحلیل دهد و در ساساکن گرداند و بوییدن
 و خوردن دفع باد سموم بکند و چون ببرد که نهند معده را
 قوت دهد و عرق وی کم کند و چون در خوردن مسهل
 بیویند منع غشیا بکند و بوی دارد و می کشد و اما مصدع
 بود بسیار خوردن وی مست بود و مغز و عقل و لغات
 آورد و افواه بوسه بکشد و مصدع وی سرکه بود و یا ماست
 و یا کاشنی خورند بصل الزیز یا زیز است و بصل اکل نیز گویند
 و آن بیلزیز است و بشه ازی باز تلک خواستد و به تبریزی
 زری بسیار خوردن وی فربهی آورده و در وی رطوبتی
 فضلی است و جالینوس گوید گرم و خشک و باه را بر نکند

و قوت پشت دهد و هضم طعام و نفوذ آورد و بر بهی و کلف
 طلا کردن زایل کند و در درم که از سردی بود ساکن کند
 و سودمند بود از جهت سم یا گزندگی عرق و در ابتدا خوردن
 و ضا و کردن چون با اخیر بود هم مفید بود و اگر غلبه
 سیجی کنند و بر معده ضا کنند در معده ساکن کند و اگر
 ماهی بریان کنند و برش ریختن نافع بود و در احت
 و برش را سودمند بود و بسیار خوردن وی خشک آورد
 و زبان بود و مضر بود و عصب معض آورد و نفخ بود و ص
 وی کاشنی بود و بعد از آن شیر تازه صاحب نفوذ بود
 مصدع بود و مصدع وی بود و کافور و کلاب بود و در
 آن غلط است بصل الغض است کفشد و بصل الزیب
 بصل الزیب است کفشد بصل الغض است کفشد بصل الزیب
 باری باز نرکس خوانند و طبیعت او گرم بود و چون با
 بردار و الغلب طلا کنند نافع بود و چون چهارم از وی

بما یصل

نود بصل الفار

بصل

بماء العسل یا با شامند بچم کرده یا زنده بپندارد و چون دو
 مثقال یا شامند فی آورد و گرم و گرم بکشد و منج و در میا
 گرم بود و شریف در خواص آورد و که اگر قصب بوی
 بمالند ستر و قوی کند اگر سه عدد و باز نرکس شیر جوشانند
 یکشنبه نر و ز و سخن کنند و بر قصب طلا کند بغیر از سر و پا
 امان کنند اگر عتی بود و کمال صحت باز آید فعلی از وی
 بپند بصل الفار و عود الفار و زید الفار گویند و آن حجر الفار
 کفشد و بطبع باری خربزه گویند و بهترین وی سر قند
 شیرین اکثر و اقوال است که سرد است و در اول شربت
 و در آخر آن بعضی گویند گرم است و بحقیقت چون شیرینی بود
 گرم و تر بود و در رابول کند و سنگ کرده و مثانه بریزاند
 و کلف و بیج و وسیع را زایل کند و در رحم وی جلا بیشتر بود
 که در رحم وی و پوست او چون برشانی حسابند منج
 نرول آب بکشد و خوردن وی سنگ بریزاند خاصه سنگ

کوت

کرده و پنج وی چون دو درم بچشاند و پاشا مندی قی
زحت آورد و ضرب زه سخیل کرد و بدان خلط که معین
زیادت بود مرغی حش بود و معده و میضه آورد و اگر در
معده تباه شود سم کرد و مصحح آن سکنجین است که
بعد از آن بخورند و باید که میان دو طعام بخورند و اگر در معده
تباه شود البته قی کند و در معده رمانکند و اگر پوست وی
در حمام بخورد بمالند اندام را پاک گردانند خاصه کون و روی
و اگر خشک کرده بدان دست بشویند زهوت زایل کند
و اگر پوست خشک با گوشت کار بپزند زود از معده بگذرد
و اگر پوست وی خشک کرده و در یکی که گوشت باشد اندازند
زود بخت و مهر کرد و بطیخ رقی بطیخ هندیت و بطیخ سندی
نیز گویند و باری خربزه هندی و بشیرازی خیار کدو و به
تبریزی هندیانه و به شوشتری خربزه سرد و بهترین
آن بود که آب دارد و شیرین بود و طبیعت وی سرد و تر است

بر او الهه

دو درم

و در دویم نافع بود جهت ورمهای کرم و تهی محرقه و مزاجهای
کرم و دفع تشنگی بکند و اگر با سکنجین پاشا مندی بول براند و منار
بشوید و آب وی چون با قند پاشا مندی تبریز زیادت کند
و مضر بود بهیچان مزاجهای سرد و خونی به از وی حاصل
شود و در و جگر و بلغم انگیز باشد و اخلاط را خام گردانند و مصحح
وی قند بود و یا غسل یا بادی بخورند یا بعد از وی بط
در گوشت وی بسیار حرارت و رطوبت بود و ترتر کنگهای
آبی و اما در معده بگذرد و بهیچان و سکن و جگر و غدها
بود که در معده بدن بود و فاضله از بهیچان مجموع مرغان بود
و گوشت وی لون را صافی کند و آواز و باه را زیاده
کند و فربهی آورد و چون مضطرب شود غذا بسیار آورد و لیکن
دیر مضطرب شود و ثقیل بود و خمن شک از وی متولد شود
خلط نیک و مصحح وی آنست که با سرکه و ابابیر کرم بپزند
و اگر بریان کنند و اندرون شکم وی کشیند و کرم را

بر روغن زیت چوبکینند و باز در اندرون نهند و یک دود
سیر خشک اگر با سفیداج بخورند کندنا و در جنبی در وی کنند
صواب باشد بطعم باری بن خوانند و رجهه الحضر گفته شود
بطراسالیون فطر اسالیون است معنی است کرفس چلی است و بطراس
بیونانی کوه است و سالیون و کرفس گفته شود و بطراس
بلغت یونانی سرخت و دهن الحمر است آن نقطه بود گفته شود
بطراط عصبی الراعی است گفته شود و بر الصب باری سرکین
سوسمار گویند و بشک سوسمار خوانند بقرنی وی سفید بود و
کرم و تیز بود و بر ص و کلف را زایل کند و سفیدی که در چشم
بود سودمند بود و چشم را جلا دهد و قوت با صره بد و جگر
نافع بود و بشیرازی سرکین مازنگ خوانند بطراس
بلغت یونانی سرخت گفته شود و بر الماغر باری سرکین
بزگویند و بشیرازی بشکل بزگویند و طبیعت آن گرم و خشک
بود و خازیر را خلیل دهد و موت و رمهای صلب چون خشک

بود وزن پشم بازه بخورد و بر کیر و سیلاب رحم باز دارد
و اگر حق کرده با عسل بپوشند و طلا کنند و در مفاصل
نافع بود و با شراب بر گزنده کی مقرب و افغی ضا د کنند
نافع بود و خاکستر آن با سرکه بپوشند و بر گزنده کی اسک
دیوانه ضا د کنند سود دهد و سرکین بزگویند و بر داء الثعلب
نافع بود و محل صلابات و مفاصل و رم آن بود و مستقی
اگر در آفتاب ضا د کنند سود دهد با سرکه بر گزنده کی جانه
و ران بپزند هم او خرب کند بر العنان باری سرکین گویند
و ممش و بشیرازی بشکل کوسفند اگر با سرکه بنایل
ضا د کنند نافع بود و بر سوختگی آتش ضا د کنند سودمند
بود و بام و روغن بر گوشت بپزند نافع بود و بر الجبل
بشیرازی بشکل شتر خوانند و چون بر نایل بندد و بخور
کنند قطع کند خون رقیق بینی باز دارد و چون خشک
کرده بسایند و به بینی دهند و بهت صرع بیاشامند

نافع بود محل خن زیر و دانه بود و چون تر بود در روی
ضاد کنند در دماغ و درم آن را سودمند بود
بقسم جوب و خست که از طرف سینه خن و در سینه
و صافان استعمال کنند طبیعت او گرم و خشکست
و گوشت بر هر صفتها بر ویانند و قطع خون از هر عضو
که باشد بکند و ریشها خشک کرد اند بقیس یونانی
بقتیس خواشد و اهل شام شمشاد بر ماری و خست
ششاد گویند و ورق آن مانند ورق مورد بود
و تخم او نیز مانند تخم مورد بود و قابض بود چون پاش
شکم بیند و شریف گوید ششاد جوب وی چون پاش
بر ششاد و بر صفا دهند سودمند صدای را نافع
و اگر با صغیره تخم مرغ و کرد اسباب بر ششاد و بر وی
ضاد کنند سودمند بود و این مؤلف گوید ششاد
انواع است نیش بوری و هر بوی و گرم و تر است و ششاد

نوعی

بغدادی برکش بر کتر از انواع ششاد بود و چون از زمین
بر آید راست برود و بر مانا زک باشد بقدر الحق بقدر المبارک
و اسهالی دیگر وی در بزره الحرق گفته شد و بتراری
تورک خواسته بهترین آن تازه بود و طبیعت او سرد
و تر بود در سیوم و گویند در آخر دویم صفر الشکند و قی باز
دارد و چون ده درم از وی پاشا سودمند است و ترفتم
بکند و نایل بوی حل کنند زایل کنند و اگر بر دهمای گرم که
مخوف بود و ضاد کنند نافع بود و آب وی چون
پاشا سودمند گرم باشد و کزنده کی جانوران سود دهد و
اگر باروغن کل بکشد که کند در دسر که انقباض بود سودمند
بود و سوشش مانند و در دوی و خوردن وی گلب
در چشم که از گرمی بود و ضاد کردن نافع بود و عصاره وی
صفت نفث دم و معده و جگر گرم سودمند بود و خوردن
و ضاد کردن جبهه سحر روده و اسهال و مراری حفته کردن نافع

۱۲۴

نافع بود و بهتای حاده را سود دهد ولیکن طایه را مضرب و در سپا
خوردن وی تاریکی چشم و شکواری آورد و مصحح وی کرفس در جگر
و نفا بود و گویند مضرب و سرد ده و مصحح وی مصطکی بود و
بقه خراسانی حامضه گویند و باری تره خراسانی طبیعت
اوسرد و خشکست و گویند در اول شکم را بیند و مره سودا را
سودمند بود و اشتهای طعام باز دید کند و چون نقصان
شبهت از حرارت بود محرومی مزاج را نافع بود و بلغمی مزاج
باصح بود و بقه الزهره بقه الحماقت گفته شد بقه المبارکه مشک
طراشع است گفته شود بقه القراح شامرج است گفته شود و بقه
ملکه با در بنویه است گفته شود و بقه اترج لبابت گفته شود و بقه
الباده کرن است گفته شود و بقه الضب با در بنویه تراست
با در بنویه گفته شد بقه الخطایف صاحب جامع گوید عرق الصفا
اما آنچه محقق است و در الخطایفی است و گفته شود بقه العدسی
قودج بریت گفته شود و بقه الذبح قطف است گفته شود

نکته

مضر

۱۲۵

لکبیه بفت مندی خیار جنب است گفته شود بلوط الارض
پونانی کا در پوست را گویند گفته شود بلوط الملک شاه بلوط
گفته شود بلوط در وی نبض بیشتر بود تا شاه بلوط و در
قشری که او را جفت خوانند قبض زیاده تر بود و
و بهتر بنوی ترد و فر به بود و بزرگ رسیده طبیعت او خشک
و در اول خشکی وی بود و گویند کرمست و در اول منع ترفم
و لغت دم بکند و خاصه جفت وی غذا بسیار آورد و جهت
صلابات با به بزرگویی نافع بود و اگر سو زانست جهت ریشهای
قلع نافع بود و سیج را سودمند و چکیدن کینه و زهر مار را
نیکو بود و شکم بیند و اگر طبع وی کسی را که اسهال مرض
بود و فرجه امعا پاشا منند نافع بود و اگر طبع وی یا از
وی فرجه سازند و زن بخورد کیر و اسهال مرضی که از
رحم آید باز دارد ولیکن بلوط غده ای لغت بلر و سنجار
شود و صداع آورد و اسهال گوید زیاده از سبب درم زیاد

نباید خورد و مضرب و بنانه و صلیح وی آنست که بریان کنند
و باقی بچورند و بدل آن بوزن آن خرقوب بنطی بود و بیلیج
بباری بلبله گویند و بهترین آن بود که زرد و کسیده بود و
طبیعت او سرد است و گویند خشکست و در وی قوت لطیف
و قابض بود و معده را قوت دهد و اکثر خا و رطوبت آن را
نافع بود و معده را دباغت کند و گویند شکم را بیند و بعضی
گویند ملین فقط بود و در روده رانافع بود و معده را چشم
قوت دهد و اگر در چشم کشند آب رفتن از چشم باز دارد
و طبیعت نزدیک به آله بود و هلیله کاپلی مقدار شربتی از
وی سه درم بود و مقروءی نزدیک به فندق بود و سحقی
گویند مضرت سیفن و بدل آن و صلیح آن غسل است و سحقی بن
عمران گویند بدل وی آله است و گویند فاعیه خشک و این
وزن آن بیست و یک هلیله سیاه است و بلا در آنقر و یا خوانند
و ثمر بلا در نیز خوانند و بهترین آن سیاه و فربه بود که چون کشند

لی

بسیار غسل بود و طبیعت او گرم و خشکست و در چهارم سویند
بود و جبت کسی که بلغم و رطوبت بر و غلبه کرده باشد و اکثر خا و صلب
و بنیان و فایح و لغوه رانافع بود و مقدار استعمال از وی نیم
درم بود و خطر بود و اگر در شیب بوسید و گویند خشک
کرداند و غسل بر داء الغلب بلغمی بمالند نافع بود و از جمل سوینا
بود و سوزنده خون و خلطها و سر سگم و جنون باز دیکند
و در متقال این عمل کنند سم بود و گاه باشد که کشنده بود
و این مؤلف گویند کسی را دیدم که غسل بلا در خورده بود و چند
نوبت پوست اعضایی او بیفتاد و بمرد و اگر مغز گردگان بخورند
مضرت نرساند و این آن خواص است و اگر شکر نیز اضافه
کنند بهتر بود و در اوقات کسی که بلا در خورده باشد بدو عک
و آب به دانه و جواب و روغن بادام کنند و در آب بر
نشاند و غسل و می شست بود و در مجامع غسل از وی چنان گیرند
که انبری در کون کنند و بن بلا در را بنند از بند و بلا در

در انبر گیرند و پیش از آنکه غسل شود و از و برون آید و بعد از آن
 بار و غنی کاویکوشانند و بپایینند در روغن گردکان و چون
 گویند و سیقور بدکس گوید بدل وی پنج وزن وی میزنند
 فندق هندیت و دکنی نیم وزن آن روغن بلطان و شش
 یک آن لفظ سفید بلطن عیس است گفته شود و بلجان سف
 برنجاسف است گفته شود و بلوسیطون جلنا است گفته شود و بل
 میوه هندیت مانند قشایر گویند مانند انار است گویند
 نار هندیت و گویند نار شتی است و گویند قشایندی بریت
 و پوست ویرا شل خوانند و تخم ویرا بل و حب ویرا شل محمد
 ذکر یا گوید بل میوه انند و ستانت مقدار زردالو دو کوک
 و کرد شکل و شبان او را بلی خوانند و بهترین وی آن بود که
 شیرین بود و درخت وی را خاما فطی گویند گفته شود و طبیعت
 او گرم و خشکست قابض بود و احشای قوت دهد و صلابت عصب
 و رطوبت آن نافع است و مرضهای سرد مانند فالج و لقوه و استخا

گویند

سودمند بود و وقتی باز دارد و شکم بیند و در جوارشات
 باد در شکم بشکند بلنجشک فرنجشک گویند و از فرنجشک نیز گویند
 گفته شد بلنج چون سبز بود و لیج خوانند و جدال نیز گویند
 و آن چون بشکافند و برون آرند پاری غوره خرما گویند
 و چون در خلاف باشد طبع خوانند و به شوشتری کارد گویند
 و در طبع گفته شود و صفت طبع سرد و خشک بود و شراب وی
 شکم بیند و و خاصه بشرابی که غرض بود به شامند و سبلان
 رطوبت رحم باز دارد و خون بد که از بواسیر بود بیند و چون
 دباغت کند و اما سینه راوشش را بد بود و سبب شستی که در پی
 است و بر از معده بگذرد و غذا اندک دهد و سده جگر آورد
 و خوردن خلطهای غلیظ در شکم باز دید کند اما مسک بول
 بود و مصحح او خیره نفثه بود که بعد از وی بخورند بلپوس
 بصل الزیره است گفته شد بلجان شجره مصر است
 و برگ وی بزرگ سداب مانند اما سفید تر بود و در صحنی

که آن عین الشیخ باشند پیش نبود و روغن وی بهتر و فایده
از حب وی بود و حب بقوت تر از عود بود و ولی صفت
عود در عین حب در عود و روغن در دهن گفته شود
بنفشج با سی نفث گویند و بهترین وی لاجورد است
و طبیعت وی سرد است و در دویم تر است و گویند سرد و تر است
در اول مکن آن را م حار بود و چون سردی ضا د کنند
بآرد جو باه آورد و صحر صناع که از گرمی بود ساکن گرداند
و بوییدن و ضا د کردن سر و کرم را نافع بود و کینه را نرم
دارد و مسهل صفر بود و شرمی از وی دو درم تا چهار درم
بود چون به آب بپاشانند خنق و صرع بجان که از تراپام
گویند و سودمند بود جهت درد معده و شقاق و ورم
آن ضا د کردن نافع بود و مسهل بقوت جازیه و بعضی گویند
مسهل باز و جت و خونی صا د و معتدل از وی حاصل شود
و اگر بر درم معده و جگر کرم ضا د کنند نافع بود و چون به یانج

۲۰۰

مضر

بپزند و آب آن بر سر ریزند جهت صداعی که از حرارت بود نافع
بود و خوردن وی مضر بود و بدل صبح وی آنت که با این
خورند بوییدن آن ز کام سرد را نافع بود و مرز نکوش بوییدن
ز کام گرم و تر لالت که در سینه ریزد نافع بود و خوردن و بوییدن
در حره مثانه را بیکو بود و ورق وی چون بگویند تر و آب
وی بکینند و با قند و بکودکان که معتدل است ن پر دین
آمده باشد بدین نافع بود و شریف گویند ورق او طلا
کردن بر جرب و صفراوی دسوی سودمند بود بدل و
خباثت یا سیکو فر کارد ز بان و گویند بدل او سیکو فر
و پیر سبب و شان بنجکشت و ذوخته الارواق و ذوخته
الاصابع هم گویند و درخت او در کنار رودها رود و ورق
مانند شبنم بود و استعمال از وی کل وی بود و پس ورق
و تخم و جوب وی استعمال نشاید کردن بهترین او تازه بود
و طبیعت او گرم است در اول و گویند خشک و در وی قبضیت

یا تفتح یا محلل و ملطف بود جهت صداع سر و نافع بود و چون ضما
کنند اگر دیشب پشت بکترند منع اصطدام و نعوط کنند و زنان
چون شهوت بریشان غلبه کند و دیشب خود و دکنند ساکن گردد
و از دودوی کزنده بگریزند خوردن وی کزنده کی مار را نافع
بود و هرگز نه کی سگ دیوانه و بهایم ضما و کردن نافع بود و
مقدار شش پتی از وی بکمنقال بود و لیکن مصدع و مست
بود و چون بریان کنند و روکتر آورد و مضر بود و بیعت
اسحق گوید مصدع آن صمغ غریب است بنا به صمغ البطم است
گفته شود پنج میخ گویند و بعضی سیکران و بسیاری بنگ دارند
و در بذر این گفته شد بطافان بخنکست گفته شد بند قیو
هر قطان گویند و ابن مؤلف گوید نباتیت که بر درخت
زیتون و بادام و امرود و سجد مانند کثوث طبع است و
و خنکست بند قیو بسیاری فندق گویند و بهتر بن وی بزرگ
و تازه بود و طبعیت او سرد است و به اعتدال به اندکی

برق

خنکی گویند گرمست و ترست و در اول پوست وی قابض بود
و اما مغز وی باه را زیادت کند و کزنده کی بانوران خنکست
چون با الحمر رسد آب بخورند و ضما کنند گویند مغرب از وی
بگریزد و اگر پیش از طعام بخورند سوم را نافع بود و اگر بعد از وی
خورند همین عمل کند و اگر بعد از شام با الحمر رسد آب بخورند نافع بود
اما فندق معده را بد بود و اگر سحر کنند با ماء العسل بسیارند
سرفه کهن را نافع بود و اگر با پوست بسوزانند و سحر کنند با پی
کهن و با پی خوک و با پیه خرس بسیارند و برداء العلب
طلا کنند موی پرویانند و بعضی گویند فندق سوخته بازیت
چو رسب بند و در میان سر طفل که چشم وی ازرق
بود طلا کنند ازرقی میرد و سیاه گرداند و موی نیز سیاه
گرداند و بقراط گوید خوردن فندق دماغ قوت دهد
و پوست وی شکم بیند و مغز وی منفع تو مولد ریا بود و
و در معده مصدع بود و مصدع وی فایده است و در حال آن

سک ۱

مغز جوز و کوبید که جلعوز هفت بندق بندگرت خوانند و آن
 ثمریت بمقدار فندق اما کوچکتر بود و لون او به تیرگی زند
 و لغایت المس بود و جوز الرته کوبید و طبعیت او گرم خشکست
 در اول اگر با سر که بر خنایر طلا کنند تخلیل دهد لقه را و
 چون سرد و زسقوط سازند و در خانه بنشانند رطوبت از
 بینی روانه کند و صحت یابد و صرح و سرد و ماخولیا را نافع بود
 و جهت نزول آب کل کردن و سبل شکواری سقوط کردن
 به آب مرزنگوش سودمند بود و با آمدن کل کردن احوال
 بسبب دود و درم از روی ربهوضه را نافع بود و اگر حل کنند
 فرزجه سازند و زن بخورد بر کیر حیض براند و بچه بیرون
 آورد و عصاره وی مهمل سودا و بلغم بود و اگر ای و ص
 و کلف و یرقان را نافع بود و با کچین قوی را نافع بود و نیز
 تب را و وی تریاق و کرنده کی مغرب بود و در مبتلا و مج
 زهر و قوت اعصاب بدید و اگر بر اعضا است طلا کنند

کردار

78

سک ۱
باشهره

کردارند و اگر پنج وی با شراب بنامند ذات الحجب و سر و
 کهن و ربو و لغت دم که از سینه بود سود دهد بنک مانند
 قشوریت که از پنج ام غیلان در بن خینه و سفید و زرد بود
 و بهترین وی زرد است سبک و خوشبوی بود اما آنچه سفید
 و فر به بود طبعیت او گرم خشکست و در اول قوت اعصاب
 و جلد را پاک کند و نشف و رطوبات که در شیب جلد بود بکند
 و بوی بدن خوش کند و قطع بوی نوره بکند و معده و جگر
 سرد را قوت دهد و چون از بینی ضما کنند بوی دماغ
 سرد را قوت دهد نبات الزکاه است که نشو و نبات النار
 انجره است که نشو شد بن ابکام کوبید و مردی ابکام
 و بخاری خوانند و آبکام رقیق خوانند و در میم که نشو
 بنجشکر دان لسان العصاره است که نشو بود و زیدان
 بعرنی است که کوبید و صاحب جامع کوبید و در مصر است بن بوض
 بوزیدان کنند و این سه است و بوزیدان به تحقیق تسجل است

بجا

156

و صاحب مناج کوی از قول ابن رضوان که بوزیدان نویی است
 و صاحب جامع کوی حشیشی هستند و صاحب کوی این هر دو
 سهوست بوزیدان بغیر از مصر هیچ جای دیگر نیست ابن مؤلف
 گوید بوزیدان در طرف اهورا نیز می باشد و در طرف هند
 و طبری که هند تعلق دارد هم می باشد اما مثل مصری نیست
 زیرا که از آن مصر سفید سنگین فرشت است از آن مضمونی دیگر
 است زرد رنگ بود و ابن مؤلف گوید که آنچه صاحب مناج
 و صاحب جامع آورده اند که حشیشی و هندیت معصوم ایشان
 آن نوعی است که از طرف خطای آورند و بهترین وی است
 که سفید و شیر بود و خطوط بسیار بر روی بود و تازه باشد
 و طبع او گرم و خشکست و در روی رطوبتی فضلی است و
 جالبیوس گوید گرمست و خشکست و در اول می کشند در قوه
 بهمن و وی لطیف بود و مفصل نفوس را نافع بود و باهرا
 زیادت کند و زهره را سود دهد و بکدرم از وی سهل و صفا

۱۵۰

79

157

بود و نافع بود جهت خلطهای سرد و بطن غصب پاک کند و مینی
 بفرزاید و زنان جهت فریبی استعمال کنند و چون بیشتر بپزند
 حلوا سازند و را فریب کند و لون را بنفشه گرداند و منافعی
 در دماغ و نفوس بود مانند سوربخان دهد و کحتی گوید
 مضرب بود به ایشان و صحن آن خرد است و گویند صحنای
 تخم کز است و قد شربتی از وی دو درم بود و در معاجین
 و بدل وی دو وزن وی بهمن و اگر یافت نشود و بوزن
 وی حج و بنم وزن او زربا و وی حب القمح و کرمهای
 دیگر بکشد و شیر بفرزاید و معده را پاک کند و اشتها بآورد
 و استقار نافع بود و دوده جگر و کبر بکشد و ابن مؤلف
 گوید زنان شیراز او را شیر را بخورند و شفا قل را هم شیراز
 خوانند بواق انواع آن بسیار است و بهترین او ارمنی
 بود و او را نظرون خوانند و افزونی از ایشان بقوت
 تر باشد و ارمنی تنگ سفید بود و بارز وی طبع او گرم است

و در آخر درجه دوم خشکست و در اول عیسی گوید کرم خشکست
 جلا بقوت بدهد و اخلاط غلیظ را قطع کند و معطر را ساکن کند
 و اگر بگویند بازیره یا پیچیده یا شامند طبع نرم گرداند
 و باد را بکشد و بر حله و بر صی طلا کنند سو و مندی بود و در
 نفع دهد و چون بآب خلط کنند و در گوش جگانشند و در
 گوش میرد و باد که در گوش بود و در طبعی که از گوش آید
 مجموع نافع بود و اگر با سر که با میزند و در گوش جگانشند
 هر که گوش بیرون آورد و چون نخی کنند با سر که و بدان
 غرغره کنند علق که در حلق چسبیده باشد بیز باد و یا
 قاتلات دو کنند که هم را بکشد و بیرون آورد و این چنین
 اگر بر شکم و ناف بمالند نزد یکانش نشسته همین عمل کند
 و اگر با شراب و در گوش جگانشند کرمی بیرون آید و این مولف گوید
 که در خواص آورده اند که اگر بوره با صدف سوده و زینیا
 زن و مندی اگر عطر زنند و شیر بدهد و اگر عطر زنند و شیر

بنو در از ی گوید اگر دو درم یا سه درم باروغن زینق بسایند
 و بر قضیب بمالند الغاط تمام آورد و مجهول گوید چون بخت
 سخت کنند و با غسل بپوشند و بر قضیب خیمه کرد اگر آن بمالند
 نوعی تمام آورد و فوس گوید بوا سیر و ناسور که در معقد
 بود چون سخت کنند و باروغن کل بپوشند و بدان بپوشند
 زایل کند و جهت استسقا و انچه طلا کردن نافع بود و اگر با
 درجیم کشند سفیدی که کهن شده باشد بیز و اسطاسین
 نافع بود و جهت رحم زنان که رطوبات بسیار در رحم ایشان
 باشد نشف رطوبت بکشد و قوت بدهد و زهر مارا نافع
 بود و چون سه روز هر روز دو درم از وی بچون ساخته
 باشند یا شامند چون باروغن بنفشه سخت کنند در گوش
 جگانشند کرم گوش بکشد و در حقه مسهل متعل از وی بکند
 بود تا دو درم بسیار خوردن وی لون را سیاه گرداند
 و معقد معده بود و در صبح آن صبح غریبست گویند کل بکشد است

یا فایند و بدل آن مگ تنج است یا نمک اندرانی و دسغورید
 کوید بدل آن یک وزن نیم مگ بود و در پیش مر قشاست
 کفش شود و بوجبه اسفید است کفش شود در دار بوشا و
 شیم است کفش شود و بوطایه کرمته السود است و آن فاشه شین است
 در دار است کفش بود و بونانی کثیره الارجل است و آن
 سفاج است کفش شود و بونانی یعنی لسان الثور است
 کفش شود و بوزنگ با دروچ است کفش شود و بوجا حشینی است
 که پیش رود و آن نریاق پیش است و از آن جلد زهر است
 و بچ آن جلد و است و آن بربی مافینی خوانند و در جیم کفش
 شود و بولویون بونانی کثیره الاستر خوانند و آن پشیاون
 بود کفش شود و بولاناکیز آدمی چون بر خاکستر بر جایی که خون
 آید ضا کنند باز دارد و سودمند بود و جهت حک و سغفر و خزان
 و برص خاصه که با ورق آب حاض طلا کنند جهت مطولات عجب
 سفید بود و جهت کزنده کی افنی خاصه صحرایی آشامیدن و بر آن

بولودون

بولویون

رطوبت

ریش با نظرون جهت کزنده کی سک دیوانه و هر کزنده کی کاش
 و از جهت مجموع زهر با چون بسایند و در پوست انار در گوش
 جگانه کرم گوش برون آورد و این مؤلف گوید چون کز
 کنند کفی که بروی است بر نایل اند فلع کنند بول الحیا
 کز که دکان چون در ظرف مسین با غسل بزنند نافع و جیب
 سفیدی چشم و دانه ریش و رمد و تاریکی چشم میرد و در
 بول چون در ظرف نشیند چند روز بر آن بگذارد و بر خمره
 اندازند ساکنی گرداند و چون بار دغن خاصی کنند وزن
 بخود بکشد و در درم ساکنی گرداند و نافع بود جهت کزنده
 افنی عقیق کبری صحرایی و کزنده کی سک دیوانه با رق
 نافع بود و جهت حک و برص و جذام و جوب نافع بود و جهت
 ماده گوش که روانه بود چون با پوست انار با میزند
 و در گوش جگانه نافع بود و کزنده کی جلد حیوانات نافع
 بود بول الذواکیز چار با سودمند بود و جهت درد مفاصل

و چون فطول کند و یا در آن نشیند بول الابل کیز نشسته بجزرتی
بول جل الاءالی بود که آن را بخیب خوانند و طبیعت او گرم
و خشک بود و در و قبضی است و نافع بود جهت خوار چون
بد و بشویند شریف گوید سودمند بود جهت ورم کرم حکم
و باه را زیاده کند و چون بپاشند چشم را نافع بود و در اشتقا
و صلابت سبز خاصه بالبن تقاح بپاشند منفعه
مصفا بود و اگر در گوش چکانند ریش گوش را نافع بود
بول کلاب کیز سک چون بکیند و رما کنند تا منفعه
شود و موی را در آن بشویند سیاه گرداند و بهترین خضابا
بود و ثایل را قلع کند بول الغر کیز نافع بود جهت درد
اعصاب و مانند تشنج و امتداد و سقوط کردن جهت
استسقا آشفیدن نافع بود بول البقر بهترین کیز کا و نر بود
و بقی و خزار زایل کند و اگر با مر با بکند از نر و در گوش چکانند
و در گوش که از سردی بود زایل کند و چون در آن نشیند
در المون

در د معدّه سرد را که از بول اسیر بود سود دهد بول برس
کیز الکامیش چون مر و صبر با وی بپامیزند و در گوش چکانند
و در گوش که از سردی بود و بول الخنزیر بری کیز خوک
خوک صحرایی سودمند بود جهت سفیدی چشم و سنگ مثانه
بریزانند بول الحمار کیز خر کوبند چون بپاشند مندر در کرده زایل
کند بوشی در بندگی شافیت که از ارمن می آورند و آن نایت
که بچنان می گویند و شیف می سازند طلا کردن برورهای
کرم و نفوس کرم بغایت نافع بود و ملین مبر بود و برزما
طلا کردن نافع بود و طبیعت او سرد و خشکست در آخر درجه
اول را زوی گوید چون به آب عنب بردا و العلب و نفوس
طلا کنند منفعتی عظیم بدید بدل آن حصص بود شیف
مانیها بچرا فحوا آن است گفته شد به راجع زیف گویند
و ضموران و بد مشک خوانند و به تبریزی کل گوش و طفران
کل سید بلخی است و بکرمانی کز نیکو گویند طبیعت او معتدلست

و طول کردن محلل نفع بود و از هر عضو که باشد بوسیدن او
محلل بادامی غلیظ بود و شکم براند و محرر و نافع بود و در
سر که بخار مره صفر بود ساکن گرداند و اگر با کجید سرورند
و مانند بادام سفید و روغن از وی بگیرند و روغن خوشبو
بود و منفعت وی در صفت ادمان گفته شد و اگر تبوض
کنند بادام کنند لطیف تر بود و بهج بوزیدان است
گفته شد بهام و بهرام و ابن عصفیست گفته شود بهق الجر
حرار الصحرست و گفته شود بهمن و نوعت سرخ و سفید
و بهترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم خشک و شیخ
کوید کرمست و تر است خفقا ناعظیم نافع بود و در لافوت
دهد و منی بفراید و باه برانگیزد و فریبی آورد و سنگ مثانه
بریزاند و در نفوسیت دل نظیر ندارد و شربتی از وی بیکدم
بود و عا دجی گوید مضر بود کفیل و مصحح وی انیسون بود و
بدل بوزن وی تدری بود و نیم وزن وی تدری و نیم

از آن

بسیار
نقد است
و گفته شود

وی وزن آن لسان العصاره سیضه بهترین وی تازه
بود که از مرغ خاکینی بود و زرده وی فاضله بود و باید
که نیم برشته کنند و صفت نیم برشته آنست که اگر با پوست
در دیک جوشانند و اندازند سیصد بار بشمارند و اگر با پوست
بود صد بار و بعد از آن بردارند و زرده آن گرم و تر بود
و سفیده آن سرد و تر بود و با هم معتدل بود و در گرمی ر
سه وی و تری غلیظ بود و نیم برشته زود تر هضم شود و غذا
بهر دهر و جهت سرد و غلیظ و سل نافع بود و باه را زیاد کند
و زرده وی بریان کرده قابض بود و چون با هم کلف
طلا کنند زایل کند و سوختگی آتش را سود دهد و منع یحنا
بکند و در حقه جهت قره امعا نافع بود و سوختگی که از آب
گرم برشیم بدان بمالند و احت حقه مفید نافع بود
و اگر در سر که بپزند شکم بیند و در دستار یا نافع بود و اما در
هضم شود و خاصه منفعت آن اگر ادمان خوردن وی کنند

کلف آورد و مطبوعی وی بر بود و شک کرده تولد کند و تخمه
 آورد و قوی اولی آورد که فلفل و زیره و دارچینی بدان
 خلط کنند و بعد از آن زنجبیل و مر باخورند و اگر سفیده
 او در کوش چکانند که ورم کرده باشد سرد گرداند و در
 ساکن کند و اگر در سوختگی آتش بمالند سود دهد و اگر
 صوف بدان تر کنند و بر چشم بندند در چشم که از گرمی
 بود ساکن گرداند و جهت در چشم بغایت نافع بود و در چشم
 چکانند و اگر تخم مرغ بجهان خام بپاشند که ننده کی
 مار را نافع بود و نیم گرم آتش میدان قرصه مانند و کرده و خسته
 سبزه و نفت دم و ترله را معقد بود و بعضی الازد و نعام
 البط خایه مرغ آبی و شتر مرغ و بط بهترین آن نازه بود
 و نیم بسته معتدل بود و اگر در گرمی لیکن غلیظ بود مضرب بود
 بقوی و ریاح و در واد و صبح او سحر و شکست بعضی الحصار
 خانه کجاشک را گویند و باه را زیاده کند و بیشتر از همه میوهها

وی

وی این عمل کند بعضی الحبل بنکو ترین بجز کبک نازه بود و لطیف تر از
 مرغ خانگی بود و جهت ناهان و بجهت تندر و مرغ خانگی و کبک
 مقوی ال سجع اوصاف ثلثه باشد و مضرب به اصحاب کرد
 و صبح آن ثلث بود و بعضی الحبل بنکو خضاب بنکو بود و موی
 بیش بهترین زهر است و در غایت گرمی خنکی بود و تیزی
 نافع بود و بر برص طاک کردن و جند ام باد و به دیگر وی تم
 خامل مملکه بود و مقدار دانگی از کشته بود و تریاق وی
 بیش موش است و با و زهر بانسک و ما و فریت که جد و است
 و وی از سم افی زود تر بود که کزد و قرون و سنبل نوعی
 از آن است کشته شود ^{بسی از کشته} و با جاست کشته شد اما بیش
 موش حیوانیت مانند موش که معر وفت بغار التیش
 درین درخت بیش جای که دارد و نافع بود جهت برص
 و جند ام و تریاق بیش بود افی و هر زهر که باشد
 با التاء تنول تا مول نیز گویند و آن و صیت
 بغاری بان و کیده

بیش موش پشا

مانند ورق نارنج و در دریا بسیار باشد و بسیار خورند و طعم
تند و یک بقر نفس بود و تب در دندان سودمند بود و
بوی دمان خوش کند و اشتهای طعام آورد و باه را قوت
دهد و دندان را سرخ کند و نشاء آورد و خاییدن وی و
صاحب منباج کو به طبیعت او سرد است و در اول خشکت و جگر
ضعیف را قوت دهد و چون بخورند و بعد از آن آب باشد
و قابض محقق بود و نفس را خوش بر کند و وحشت ببرد
و اهل منباج بعضی خمر بعد از طعام بخورند مفرج بود و غم زایل کند
و باید که گلش صد و پنج دانگی و باره فوفل و قرنفل خورند
ملیت ساقی مبار با ده که تنول خوشه است و تنبول
مسکون جیش از با ده که مرست و اکثر گلش بود و به طعم وی نیابند
و تفریح بخشند و تنبول جبر اهل منباج و رازی گوید که وی
قرنفل خشکت تا سبقت حاصل است بزبان اهل برود و
اترچ گفته شد تا سبقت خم میخند آن است گفته شود

تنبول

از آن

تا کوب بزبان اهل بربری فریون است گفته شود تا غنچه است
بزبان اهل بربری عاقر قرعات گفته شود تین مکه اوجرت
گفته شود تیر ذیبت گفته شود تذیج بیاری تذخواستند
و گوشت وی بهترین مرغان بود و در منفعت مانند دراج
بود و گوشت وی کرم بود و دماغ و فم را زیاده کند و این
زهر آورده که زهر وی چون بدان سوطا کنند خیل سواس
زایل کند و چون گوشت بزبان کنند و سه روز بخورند آن
رحمت زایل کند ترمس با قلابی مصریت و شانه کوبند
و بهترین وی سفید و بزرگ و نرم بود و طبیعت وی گرم است
در اول و کوبند خشکت و کلف و برص و بقی زایل کند
و دانه و بشته که بر رو پیدا شود و خنار بر و صلابات
بجیل و سر که طلا کنند نافع بود و آرد وی چون با منباج
و بلیند یا با سر که باشد منباج را در شکم بکشد و آرد وی
چون با سر که ضا کنند بر عرق النسا سود دهد و آرد وی و

بیا بر خور کوبند
تخ کسبت گفته شد

۱۲۰

به آرد و جو به آب بر و رمهای گرم ضا دکنند ریشهای تر که دگر
 بود و ریشهای پلید و جوب نافع بود و در ابتدای لبتی و آنا را
 که در بدن سبب شود و دانهها سو دمنند و چون با مر عسل
 بپا میزند و بپاشانند وزن بخود بر گیر و حیض براند و بپاشند
 و آرد وی بشیره را صافی کند و هراثری که بود از رحم و غیر
 آن سیر و سده جگر و سپر ز بکشد و خاصه چون عسل سیر که
 و سداب بنزند و چون بگویند و باسه که با شامند غشیان
 ساکن کند و سه درم ستمل بود و طبع او گرم را بکشد و سده را
 بکشد و بر ناف بچکان طلا کردن همین نافع بود و عمل کند
 و اگر با پنجه مازیرون بچوشانند کوسفند که جوب داشته باشد
 بدان بشویند زایل کند و اگر به آب بچوشانند و با شامند
 بول براند و شکم بیند و این ماسویه کوید منفع از وی شکم
 براند و نه بیند و بد بود و دشوار مضم شود و خلط غلیظ
 و خام از وی حاصل شود و در عروق چون تمام مضم نشده باشد

بجم

۸۶

۱۲۱

چون تخم از پرون کنند غلیظ تر بود و دیر تر نفوذ کند
 و آنچه تخم داشته باشد زود تر از معده بگذرد و باید که با سرکه
 یا انگار و یا نمک و یا سحر و یا انجدان خورند و جالینوس گوید
 بدل آن در جلد و وزن آن با قلاب و دگر کوبند بدل
 آن فودج است و کوبند بدل آن شیخ ارمنی است و چون
 با سرکه بنزند و بر مفاصل سرد ضا دکنند نافع بود و در رمهای
 بلغمی تخلیل دهد و در خواص این زهر آورده که هر دانه
 که فردان بسیار داشته فردان بشیرازی کشته خوانند
 و چون بطبع تر مس بشویند زایل شود و جوب چار بمان
 زایل کند و شریف گوید چون بستانند و بلغور کنند
 و پوست از وی جدا کنند و در وی مسین کنند و شیر
 تازه بدان ریزند و چنانکه او را بپوشانند تا شیر رشف
 کند و بعد از آن مانند وی روغن کاه بر سردی کنند
 و چند آن بچوشانند تا منفع شود و از آن ضا دکنند

مسل حره و صفرا و سودا و مره خام خلط و لزج بود و بسا که
خواهند که مسل صفر بود در خرقه کنند و گرم کرده و بر آید
ضا و کنند و اسهال صفر اکنه و اگر خواهند بر دل ضا و کنند
و اگر خلط خام خواهند مابین و رگین ضا و کنند و این ضا
از اسراط مکتوم است و این معالجت جهت طفلان و پیران
که کحل داروی مسل نهشته باشد کنند و این محجرت است
بتر بدترین او جنبی بود و ابيض و مدور و موضع و جوف
در سودن سفید تر گردد و زود کوفته شود و بر برای
وی صغ بود و کن باشد و باریک بنود و بصطری میانی
خنصر و بنصر بود و چون بگویند و بنزد هیچ ریشه بر
وی نماند و شک سوراخ بود و باید که بوقت خراج کردن
اول بتراشند و بروغن بادام جو کنند و انگاه بگویند
و طبیعت او گرم و خشکست و نافع بود جهت مرصه غصائی
مسل بلغم بود تمام و اندکی از خلط سوخته از هر دو رک و با هر

بدر

سودا

کو به مسل اخلاط غلیظ و لزج بود و واضح است که تنها مسل بلغم
رقيق بود و اگر تقوی به کنند مسل بلغم غلیظ بود و احتمال کردن
وی بیست و خفقاں در بدن بسا اکنه و مضر بود با معاو بعد
از آن که خراشیده باشد و بروغن بادام جرب کرده و کثیرا
اضا و کنند و اگر تقوی به بخرچیل کنند و مسل بلغم غلیظ و خام بود
و اما تنها مسل بلغم غلیظ نبود و نه بد زرد و سیاه زهر بود و
ماند خرقه سیاه و عاری بقون سیاه مداوات کسی که آن خورده
باشد کنند و نه بد سفید مجوف چنانچه وصف کرده شد نافع بود
و جهت درد مفاصل بلغم و رحم نافع بود و پاک کند و تنقیه تمام
خوردن و حقنه کردن نافع بود جهت درد پشت و دماغ پاک
کند از بلغم و لزج و مغلولج و مصروع را نافع بود و سرده که از
رطوبات فم معده بود سود دهد و علامات این رخت
آن بود که جنبه آن سرده باید کتی کند و یا خطی لزج بر
آید ساکن شود و بعد از آن اگر با ابلید گابی خلط کنند و لای

رسم ۱

نافع بود در مصروع و او بدل آن نیم وزن آن عاریقون
و دانه نیم آن صبر و دانه نیم خنظل و گویند بدل آن ترش
و صاحب جامع در مفزده آورده که بدل آن بوزن آن
پنج درخت تو شاست و شربتی از تر بد نیم تا یک درم بود
ترخین بهترین وی تازه بود و سفید و طبع او معتدل
و از حرارت و برودت و رطوبت اما میل کرات دارد
و لطیف تر از وی قند بود و در وی رطوبتی ملین بود
و نافع بود جهت بهتای کرم و سرخسینه را نرم کند و تشنگی
ببشد و سهل صفر بود و برفق خاصیت شربتی از وی ده
درم نایب درم شاد و شریف گوید کرم و تر است و
اول حفظ را زیاده کند و سستی گوید مضرت بسیار و معده
آن تر هستند و گویند بدل آن ماه الطاج با قند بود
و گویند جواب و قند و گویند بدل آن سیخ خشت است
تراب الیق کنکر دست کفشد و ترخان با در بنویسند

لک

رسم ۲

کفشد تر قاش کما است کفشد و تر با مان عافت است کفشد
شود تراب الماک مرکب موش است در جای خود کفشد و تر
او بتایان نوم است کفشد و تر باق ترکیب مومنی است کفشد
شود تر باق الحید با و زهر شبا نگاره است در حجر التیش کفشد
و تر باق فارسی در کچ خشم کا و کوی و بز کوی می کشند
از آن کا و کوی بیکو تر بود و در ایل کفشد و تشمینج
بپا سی تشمینج گویند و جاکسو خوانند و اهل حجاز بسیمه گویند
و پشه از بی خشک و بلفظی دیگر اطایس گویند و حبه السوا
مخصوص است بشویند و ابن مولف گوید رکنیایان شیراز
او را حشم خوانند و طبع او گرم و خشکست و قابض
بقوت و در حشم را نافع بود و البوسهل آورده که چون بحق
کنند شها و بجز بر پیزند و بر ریش قصب کنند زود نیکو شود
بهترین دی آن بود که فریه بود و سیاه و بر باق بکشتون
تشمینج گویند و آن بسفایح است کفشد تفاح بپا سی

ش

ل
تشتوان

۱۷۶

سیب کوبند و معتدل ترین او شامی بود و بعد از آن صفت
و بعد از آن توقای و طبعی و آنچه بی مزه بود و تفتد و بد بود
همین نارسیده تفتد و سرد و تر بود و آنچه ترش بود و قابض
سرد و غلیظ بود و آنچه شیرین بود و میل بکرمی دارد و آنچه
ترش بود و سرد و خشک و قابض بود و آنچه شیرین و سبید بود
معتدل بود و در حرارت و برودت بصیری گوید شیرین کرم
و تر بود و در اول ترش سرد و خشک بود و آنچه مر بود و معتدل
بود و سردی و تری منع خصوی بکند و خاصه ورق آن
تفاح مقوی دل بود و مفرح روح و الطیف کند خاصه شامی قوه
معدّه ضعیف بد و اگر در میان خمر بریان کنند سودمند
بود جهت قله شوت و طعام نافع بود جهت کرم و در طبایع
و سوبق وی مقوی معدّه بود و منع تی بکند و سوم راناف
بود و تفاح شیرین چون بنهند و بر جسم بیند و در دساکی
کرد اند و تشنگی نشاند که از صفر بود و طبیعت بیند و رازی گوید

تفاح

۱۷۷

۸۹

طعام

تفاح مقوی معدّه بود و محر و راناف بود اما بطی المعظم بود
و منع اولی آن بود که چون از وی ثقیلی در معدّه یابند
آب سرد و ترش بر سر آن بخورند بلکه شراب بخورند و مرق
اسفنداج و مطبوخات اطبا کوبند بخایت نیسان آورد از
سیب ترش خلطی سرد و لطیف از وی حاصل شود و کوبند
چون ورق آن بکوبند و ده درم از آن بهاشامند و دفع
زهرهای کرم و کزنده کی جانوران بکند و شراب وی جهت
کزنده کی عصب و هر زهر کرم که باشد نافع بود و تقویت
معدّه تمام بکند و سیب نارسیده مولد عفونات و بهما بود و
و مجموع میوه حاجتین بود و ادمان خوردن وی در غصه
حدث کند و خاصه آنچه پیچ بود و هر چه ترش بود دفع
مضرت آن بکوارش کلقتند و لغنا کنند و آنچه بر دخت سبیده
بود بنگو بود و این زهر گوید بوشیدن وی سودمند بود و جهت
موسوسان و بد بولان قوت دماغ بود اما خوردن وی

ریاح در عروق احداث کند و او جادع و عضله او باشد
 که بشکست از بدن آنکه چون مضطرب شود و خوبی که از وی حاصل شود
 بعضی محل شود بر ریاح و لطیف و عروق و بعضی عضله چون
 وی در عروق تمددی پیدا شود و اکثر آن که شکافند و چون
 شکافند شود و درش ریزد و در سل پیدا کند و بی مجال و نادر
 افتد که نباشد تقصیر تا فسیاست کفشد و تفاح الارض
 با بوی است کفشد تفاح البری زعفران است کفشد تفاح الجند
 شربتی روح است کفشد و تفاح از مشمش است کفشد و تفاح
 رمانی است کفشد و تفاح کزبره و کشمش خوانند
 کفشد و تفاح زیره رومی است و گردیا خوانند کفشد
 تلون قنادی است کفشد و متمم ساق است کفشد
 شربتی سیاهی خاک کوبند و طبیعت او گرم و تر است و در اول
 گرمی زیاده از تری بود و منی بفراید و صداع آورد و دندان
 و بن دندان تباها کند خوبی غلیظ از وی حاصل شود و کشمش

روده را نیکو بود و صداع و درد و قلاع و خناق و درد دندان
 آورد و مصدع وی بادام و خنکاش بود و بعد از آن کشمش است
 خوردن و چون بر شیر تازه جو شاست و بخورد و تمام آورد
 و اگر ادمان کنند در زمستان خاصه چون دارچینی کوفته
 قدری در شیر اندازند و بدن را فربه کند و باده را زیاده کند
 و لون را نیکو گرداند و مزاجهای سرد را و حرما جهت در دشت
 و رک نافع بود و ترمندی خمر خوانند و صبارا هم خوانند و لطیف
 تر از اجاص بود و در طوب کمر و بهترین وی زرد و تازه شیر
 دار بود و در شرب طبیعت او سرد است و شیخ الرئیس گوید سرد
 و خشک است و ما سر جوید گوید سرد است و در وی رطوبتی بود
 و مسهل بود جهت فی و تشنگی و تب و غشی و کرب نافع بود
 و خاصه چون خوانند که طبیعت را نرم دارد و شربتی طنج
 وی نیم رطل کفایت بود و گویند مسهل اخلاط و محرق بود و
 جگر را نافع بود و آتش مبدن جهت قلاع و مضطرب کردن خفقا

سود دهد و چون گرمی بود دانه وی جهت زخیرستل کنند
 و اما تهرماندی مضر بود و سبب زخمین و مصدوم و شراب بنفشه خنک
 بود و بدل وی آب سیاه تسبیح یا ریختن کوبیده تخمک
 بر صورت سوسمار بود و پشت وی چون پشت کشف و آبی بری
 کار نکند و بطول پشت گز باشد و چهار دست پا دارد و دنبال
 وی شش گز باشد و طول سر او دو کز و دهانی فراخ دارد و
 و او را شش صد ناب باشد و نتواند که استخوان پشت او بکارد است
 و بعضی مثل مرغ و زید از دهن اندازد زیرا که منفذ ندارد و
 و جانوری در قوت بود چنانچه قیل را در آب کشته و بهیچ آبی
 در پشت او کار نکند و از سر تا دنبالش یک استخوان بود و اگر بر قفا
 افتد نتواند برخاست و راس و شش هشت است و سر کین وی
 جهت سفیدی که در چشم بود نافع بود و بهیچ وی جهت گزنده بکا
 ضا کردن در ساعت درد ساکن کند و چون بکد از نزد و در
 گوش چکانند در دگر گوش را نافع بود و اگر بدان ادمان کنند
 لای

کرمی میرد و این زهر در خواص آورده که بر صاحب تب ربع
 مالند نافع بود و شریف گوید چون بهیچ وی بار و غن کل بکد از نزد
 در پشت و کرده را نافع بود و باه را از یاده کند و خون وی
 با هلیله و آمد خلط کنند و بر سفیدی چشم و اندام طلا کنند لون
 باز بلون اندام آید و بر پشانی طلا کنند صد عین و در وقت
 میرد و گوشت وی چون به اسفیداج بپزند کسی که لاغر بود بخورد
 فر به شود اما غلیظ بود و چون زهره وی در چشم کشته سفیدی
 زایل کند و زهره و جگر وی چون بخور کنند در شب بخون چون
 زایل کند و اگر دندان وی از جانب راست بکند و بر بازوی
 راست بندد مجامعت را قوت دهد و محرکی تمام بود و باه را
 زیاده کند و در خواص این زهر آورده که همه حیوانات را فک
 زیرین ایشان در حرکت باشد الا متیاح که فک زیرین
 او متحرکست و بهیچ وی با موم بسپارند و فیکه سازند و بر فرو
 و در نهی باد پشته با در بادیه صفادع قطعا آواز نکند

مادام که او فروخته باشد و چون طوق کنند با پوست وی در
 برون قریه بس باویند و در سطح دلیز آن قریه در آن
 قریه تلک بنارد و اگر مبه وی در پشانی کبشی جنگی بمالند که
 پیش از این غوج خوانند هر آن غوجی که برابر وی آورند بگریزد
 و اگر چشم وی بکشد وقتی که زنده باشد بر مجذوم ببندند تا
 بود و آن علت زایل کند و رما کنند که زیادت شود قبول
 تا بول خوانند گذشته شکار و نوعت معدنی و محلی
 طبیعت او گرم و خشکست و لطیف و نافع بود و از جهت درد
 دندان گرم او بکشد و از خوردن باز دارد و جلاء آن بد
 و آنچه مصنوعست صفت او چند نوعست یکی که بهتر بود و گفته
 شود و تلک یک جزو پوره سه جزو و اگر نظرون کنند بهترین
 بود و شیر کاد و کامیش آنقدر کنند که آن پوشاند بر
 آن کنند و بپوشانند آنقدر که سخت گردد و بعد از آن
 به آفتاب آویزند تا خشک شود و از معدنی بود از چند پرون

ایر

آید و آن دو نوعست یک نوع میخ ماند و یکی نوع به برف آنچه بریده
 باشد آن را برفک خوانند و آنچه نه برید بود تلک گویند
 و باید که بر رخ چرب کنند و در جایی که باد راه نیابد نگاه دارند
 و تلک نیکوتر بود و تنبوت صنوبر کوبک است و از وی قطران
 زفت سازند و تخم آن را قضم قریش خوانند و بیونت نیز
 گویند گفته شود توت حلو فرصاد خوانند و بپاری توت سفید
 گویند و قایم مقام اخیر بود و در الضج الا دی غذا ندهد
 و معده را بد بود و خونی فاسد از وی متولد شود و بهترین
 وی بزرگ و شیرین بود و طبیعت او گرم است و در اول
 تراست و در اول چون بخورند زود از معده بگذرد اما
 دیر از روده برون آید و بول براند و بهترین آن بود
 که پیش از طعام بخورند و بعد از آن سکجین بپاشند
 و ورق آن و ورق انجیر سیاه و ورق انکور باب باران
 بپوشانند و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و چون

بکوبند و بازیت بها میزند و بر سوختگی آتش ضامن کنند نافع بود
 و اگر بطبع وی مضطرب کنند و در دندان ساکن کند و طبع پوست
 ورق وی همین عمل کند تر ت حاضی معروفست بشامی بهترین
 بزرگ سیاه بود و نارسیده وی چون خشک کنند قایم مقام
 ساق بود و طبیعت سرد و خشک بود و در اول و کوبیده تری
 وی در اولت در وی فبضی بود و دمان حلق را نافع بود و
 و ورق وی خنق را نافع بود و عصاره وی خشک کرده
 ریشهای بدر نافع بود و خشک کرده شکم بیند و وسطاریا
 نافع و در پوست درخت وی تریاق شرکران بود و آب
 ورق وی چون پانزده درم پاشا مندهت کزنده کی
 ریندا نافع بود و خوردن وی معض آورد و مصحح وی لطیف
 کوچک بود و اسحق کوبیده مضر بود و شش مصحح وی انار بود
 توت خوشی توت العلیق است و بشیرازی توت سکل خوانند
 و در علق گفته شود و تودری تودریج کوبیده و بند الهیج و حب

نیز کوبیده بشیرازی تدری خوانند و به اصفهانی قدام و بکرانی
 مادر درخت و به تریزی درینه و طبیعت او گرمست و بی کوبید
 در اول تودری چهار نوعست زرد و سفید و سرخ و کلکون
 و بهترین آن زرد بود و سودمند جهت سرطان که ریشش شها
 و در همای صلب و ورم بن کوش و صلابات نفوس نافع
 بود و ریشهای که در چشم بود نافع بود و پاک کند و چون
 با عسل در چشم کشند و چون با شراب بنزند و پاشا مندهت
 زیاده کند و اگر لثوی کنند نافع بود و جهت خلطهای غلیظ
 و لزج که در سینه و شش بود ترست انواعست بهترین
 آن هندی و بعد از آن زرد بود و بعد از آن کرمانی
 نیک طبیعت او سرد است و در اول خشکست و چنان کوبند
 سرد خشکست و آنچه بسته باشد فاضله تخففات بود و
 ریشها را نافع بود و سرطانات و در چشم را نافع بود و منع
 فضول بد در عروق چشم از نفوذ و در طبقات بکند و خاصه

146

مغسول وی و صحت چشم نگاه دارد و در هر هم حبت برش قنبر
 خصیه نافع بود و مقعد و وره های آن بدل آن بوزن آن
 ش ذره بود و نیم وزن آن تو بال و گویند بدل آن سرطان
 بحری و حبری بود و صفت غسل آن بکیر توتیای کوفته و پنجه
 به آب بامیزند و در صره بندند که شک باشد نه بغایت
 در طرخی سبز کنند و آب باران بر سر آن کند و در آب
 می جنبانند تا آنچه لطیف و رقیق بود بآب بیرون آید و آنچه
 غلیظ بود در مل و سنج در ظرف بماند بعد از آن آب آن را
 در طرخی دیگر کنند و دیگر آب بر سر توتیا کنند همچنان اول
 و دیگر همان عمل کنند و بعد از آن آنها بگیرد و توتیا از وی
 گیرد و اگر در مل در بنی آن باشد بنده از دوتیا خشک کنند
 و استعمال کنند تودریون پنج کو هیت و پیاری و درست
 گویند و در کران گفته شود و توتیا الحاس لطیف تر از مس سوخته
 بود و آن چون تافته بگویند و از آن می درشد و بهترین

فهرست

94

147

فهرستی سیاه بود که میل سرخی داشته باشد و رقیق بود مانند بوی
 و ادوی آن بود که پیش از سخن چند نوبت بشویند و در داروی
 چشم بکار دارند و طبیعت او گرم و خشکست و سود دهد و
 قابض بود و گوشت زیاده بخورد و خشک شود اجفان را و
 نار بکی چشم ببرد و جلاء آن بدهد و آلی آن بود که حدی
 وی نباشد بشکستند خاصیت وی در اسهال بلغم و آب
 زرد است انجمن استعمال کنند که نیم مثقال سخن کنند و بایک
 علك البطم حب سازند و فرو برند و مهمل بلغم بود و بقوت
 گویند یک مثقال با ماء العسل بدهند همین عمل کنند اما بعد از آن
 قدری سحر که بهاشامند تا در اندرون نماند تو با الحدید
 اقواترین تو بالها بود و چون آهن سرخ شد بگویند و از
 آن درشد و آن محفف و مقبض بود نافع بود و حبت سیاهی
 بد تو باطلون تویی از بن تو عاست و آن را علی خوانند
 و ورق وی مانند ورق کبر بود و اگر در شکل شادخا داشته باشد

و چون بشکنند شیر بسیار از وی روان شود و بغایت محرق بود و
تین طب انجیر تر است و بهترین وی ریزی بود و پوست باز کرده
و بعد از آن انجیر سفیدی زیند و بعد از آن سرخ و بعد از آن
سیاه و طبیعت او گرم بود و اندکی کوبند که مست و در اول
با در ابتدا درجه وی سب دی مایل بود و در وی جلای بود
و بر ثایل ضما و کردن و بهی نافع بود و انجیر رسیده غذا بهتر
از مجموع میوه مالد و زود تر بگذرد و فریبی آورد و صرع را نافع
بود و خشونت خلق و سینه و تشنگی که از بلغم شور بود ساکن کند
و کرده و مثانه را نافع بود و از رمل هر چه باشد پاک کند
خاکستر چوب وی و دستپار را نافع بود و اسهال خوردن و
حقن کردن مقدار با نجه درم لبن وی با عمل جهت
کزنه کی سگ دیوانه و شیخانی که رطوبت از وی روان
بود نافع بود و همچنین ورق آن با کرسند و شراب بر کزنه کی
این عس طلا کردن نافع بود و خوردن انجیر ایمنی باشد و از

قضبان وی چون با گوشت کا و صلب بپزند زود مهران شود
و انجیر طبیعی دارد و ورق او طبیعی و چوب او طبیعی و لبن
او طبیعی و ورق آن مسخنی قوی بود و لبن وی جاذبی
لطیف و لبن وی چون کداخته شود شیر میند و از آن میند
و از آن بسته بکشاید مانند الفخ و اگر بر صوف در دندان گیرند
از خوردن پاک کنند و در چشم کشیدن با عمل جهت ابتدا
نزول آب نافع بود و انجیر زیری در وی نفی بود و مولد مره
سودا بود و معده را بد بود و مصحح وی سکجنی ساده بود که گویان
بپاشند با شراب اترج یا شراب ربیاس غذائی که خورند
باید که مری در وی بود و این مصلحت که ید در زمان نفع هم
در خفتا تباه شد مگر انجیر و از هم در خفتا میوه میفند آن انجیر
ورق آن کوبند زهری قاتل است و در خواص انجیر آورده اند
اگر شاخ انجیر سخی در آب نمک بپزند پس بکارند انجیر بغایت
شیرین بر آورد تین یا بس انجیر خشک بهترین وی رملی بود و طبیعت

او گرمست و در آخر درجه اول معتدل بود و در تری خشکی
و لطیف بود و منبج و محلل بر و رهای صلب کردن نافع
بود و ما میل را تصحیح دهد و صرع و خست و حلق و سینه و قصبه
شش را موافق دهد و شراب سبز که گفن را نافع بود و سده جگر
و سبز بکشد و کرده و مثانه را سوزد و در خوردن وی
از سم این باشد و چون به آب وی جوشانیده و غرغره کنند
خناق را محلل دهد و بکشد و خوردن وی خونی به از وی
متولد شود و ادا بان خوردن وی شش در بدن سدا کند
و سه مزاج را نافع بود و در دینت و تقطیر البول و مسخن
کرده بود و انفاظ آورد و شکم براند و سینه شش را از
اخلاط پاک کند و مضر بود جهت جگر و سبز که متورم بود
و ادوی آن بود که با مغز بادام و گردکان خورند چون با نافع
و سقر و حاشا خورند کرده و مثانه و سینه را پاک کند چون
یک گل از وی سبز که شراب خیساست سه شبانه روز و بعد

الک

و بعد از آن بر سر سبز رضا کنند نافع بود و اگر هر با دما چهار
چهار انچه در سر که خیساست چنانکه ذکر کرده شد بخورند سبز
بکدازاند و رضا کردن نیز نافع بود و جالینوس گوید بدل وی
در انضاج و حب صنوبر است باب الثانی فی
نافیا نیز گویند و نمیتوان خوانند و آن صمغ سداب کوهی است
و گویند صمغ سداب بری است و آن حرم است گفته شود
و سداب کوهی بر ک آن بحر ملانند و لیکن در از تر و بهی
تر بود و شاخ وی در از بود و بوی عظیم و منش دارد و تخم آن
به شکل تخم سداب بود و طبیعت وی بغایت گرم بود و محرق مخرج
قوی بود و محقق در وی رطوبت خونی بود و گویند گرمی وی
بود و سهل منبج و مفتی بود و جذبی بغایت کند و از عرق بدن
موی بر ویانند و پوست هیچ وی چون تر بود بردا و النخل
مالند نافع بود و استرخا و نفوس و مفصل سه در نافع بود
و حقه کردن جهت عرق النس سودمند بود و بر نفث دم و نعلی

مطلوب کردن و شیرینی از وی در استقائیم درم بود و با ما^{الشلب}
 مقوی بود و اگر زیاده ازین بود بول براند و طبع ببند
 و درم زبان و فواق آورد و سواس قراقر و سوزش
 خلق و معده و سرخی روی باشد کوششی خلق النفس پیدا
 کند و علاج بقی کنند و بعد از آن شیر و مسکه و جَوَاب
 بدهند و این از خاصیت است و غرغره بشیر تازه و روغن
 کل و از او و به تخم سداب بغایت نافع بود و بحال بنوس
 گوید بدل وی برداء الثعلب تخم ترش و حرف است و وی
 مضر بود بمشانه و آلات بول و مصدق وی حب الاس و بلوط بود
 تا مراد اجزوات اند که آن لو پیاست گفته شود تا سقیس
 خرف با بلی است و تخم سداب آن باشد گفته شود تا قبضه
 بسفای است گفته شد شری بهار سیستان گویند و صرع
 پستان جابر بایان باشد و ندی از آن آدمیان گوشت
 وی مانده شبت و طعم وی شیرین بود بهترین آن بود که از

مکمل

معتدل کسیند و طبیعت او گرم و تر بود و گویند مزاج وی
 به سردی مایل بود و غذای صالح بود و شیر زیاده کند
 و اما مولد بلغم بود و در وی خلطی بود و مصدق وی نمک کوشه بود
 شرط سریش گویند در فاکته شود و ثعلب بهار سی رود باه
 گویند و چون به آب پیزند و زمانی نیک در آن آب نشینند
 اما بعد از شقیه این عمل کنند و به وی مفاصل را نافع بود
 و در دگوش چون در کوش بچکانند اگر بدان او مان کنند
 گری زایل کند و در دجسم را نافع بود و در دگوش سیرد
 و اگر شش وی خشک کرده باشند و پیاشامند به کوشه
 نافع بود و به وی چون در دگوش گیرند و در دندان ساکن
 کرداند و در دجسم را نافع بود و شریف گوید به وی
 با پوست تخم مرغ سوخته بپایزند و داء الثعلب نافع بود و نهاده
 وی به آب کرفس و اشق بکند از ند مساوی سوط کشند و روپنی
 کسی که است و جذام بود و در هر ده روز بغایت سودمند بود

و چون آدمی دندان وی در دست گیرد این بشود و دندان
نیش رو باه از بانک کردن سک و بیه وی چون بازیت
الاتفاق کهن بکند از نذر نفوس مفصل بمالند نافع بود و پوست
وی بنایت کرم بود و از همه پوستها سخت تر بود و سخن تر بود
و مرطوب مزاج را شاید و پوشیدن محروم را نشاید و کسی
که سرما بر وی غالب بود شاید و هر چند که موی بر وی زیاده
و سخنة در وی بیشتر بود و آن لباس زنان و بلغمی مزاج بر آن
بود و این مؤلف گوید که اگر با دام تلخ بگویند و برگوشت
افشانند و رو باه بخورد و همیش شود و این زهر آورده که
اگر سببه وی طلا کنند در جوی و در اندرون که هر خانه که کنند
کیکان بر آن جمع شوند نفاریر در دامت گفته شود و اهل
شام شام خوانند و بپارسی و سنویه و به اصفهانی و سنویه
تفا حوف است و آن عنب الثعلب است گفته شود و ثلثان
طولید و ن است و قنایز گویند گفته شود تلخ بپارسی برگویند

و بهر

و جده و جلید در حیم گفته شود تلخ چینی سنگ سفید است که
که در سه مها بکار برند و جهت جلاء چشم و تب و دق را نافع
بود و طبیعت وی سرد است و این بپار گویند زهره اسیوس است
و در الف گفته شد ثمره الحر جوز الا بهل است گفته شد ثمره
الطرا عده به است و هر مارچ نیز گویند گفته شد و ثمره شوک مهری
جلنا است گفته شود و ثمره الشجر الزوم مقل می است گفته شود
ثمره العلیق توت سه کل است و علیق گفته شود و ثمره الکبر
شفیج خوانند و ثمره الاصف و بشیر ازی کورک خوانند و سفیج
وقت الکبر گویند و طبیعت آن گرم است و گویند در چهارم
ثمره الکبر چون نمک و سرکه سپر و رند لطیف بود و دمه جگر
بکشد و سپر ز و معده را پاک کند و طبع را نرم دارد و در کبر گفته
شود بپارسی تو علم گویند بستانی و بری و ثوم بری را
اسقورید و س گویند گفته شود و کراخی و مرکب بود و بقوت
از ثوم و کراث و طبیعت ثوم گرم و خشک بود و گویند در جهت
پوست از صبل افوی بود و محلل فوج بود و آب گردش را

سپ

نافع بود و خاکستری برهنی غسل طلا کردن نافع بود و بر دوا
 الغلب با غسل در روغن و حب البان بپایزند و بمالند موی
 بر ویانند و جوب و قوب با اسود و دهر و خوردن وی خام یا برینا
 یا بخت حلق را صافی کند و سه ذکهن که از سر دی بود سود دهر
 و خوردن وی کرم را بکشد و علق از حلق بیرون آورد و چون
 بکوبند و با سرکه بدان غرغره کنند و چون در طبع و ورق
 ساق نبشید حیض براند و میشم بیرون آورد و نافع بود جهت
 کزنده کی جانوران و سگ دیوانه و ریندا و این عس و عجب
 و افی و با شراب خوردن و ضا و کردن طبع را نرم دارد
 و بول براند و دره رود و نافع بود وقتی که بیست
 بود و مقوی باه بود و قوی و عرق الت را نافع بود و امضی
 بود و مضعف چشم چون بخت بود و حرارت و عراقت
 وی کمتر بود و مصلح وی ترشی و گوشت و روغن فربه بود و
 صاحب تقویم نبش و بلیله مصلح وی بود و بدل وی توهم
 بری و توهم بستانی بود و توهم الحی توهم بری گوشت و آن اسفوری بود

برق و بهق و جوب را کفشد و دیگر مسفت وی است که در شفا
 سودا و فایح و لقوه و حذر را نافع بود و جالینوس گوید زایل
 کند و چون بدین صفت استعمال کنند و بپزند و توهم بری بکوبند
 و به آب راز یا نه بپزند و تخم راز یا نه کوفته و بخت و علق
 کرمه در حمام مثل نوره طلا کنند و در هر سه روز یکنوبت
 را کنند تا با عرق فرو داند و مفسن گوید جذام را نافع بود
 و چون با شامند و در هر پنج روز چهار مثقال باقی مسفت
 وی در سفر دیون کفشد و توهمش توته و کوهماست
 کفشد و شل بخل ذخیره و تخم خوانند و بپاکی سید کیا
 گویند و آن نوعی از حشمت و طبعیت وی سرخست
 و در اول گویند معتدلست و نافع بود جهت جراحت های تازه
 و منع نزله بکند و پنج تخم وی منع فی بکند و ادرار بول بغایت
 بکند و اسهال باز دارد و از تخم دی لوق سازند و سنگ
 کرده بریزانند و طبع آن ریش مانند ابغایت سودمند بود

باب الحیم جاری کو کسم و قمر فرور بهقان و حلقه
 کوبند و شعور الصغالیه و آن زعفرانت گفته شود جلد
 سه نوعت یکنوع دخن کوبند و بیاسی ارزن و بشیرازی
 الم و یکنوع جاورس هندی کوبند و بیاسی کاو رس
 بشیرازی کمال طبع او گرمست در اول خشکت در
 سیوم و لطیف بود و در همه حالها بهترین او ارزن بود
 و طبع او سرد است در اول خشکت در سیوم قابض
 بود و مخفف بغیر لیز شکم میند و بول براند و خوبی بد
 از و متولد شود و دیر مضم شود و غذا اندک تر از مجموع
 محبوب دهد که از ایشان نان سازند و بچه میند از و صبح
 وی آنت که بشیر تازه با آب سپوس و روغن بادام
 یا روغن کاو یا روغن کجذ و حلوائی چرب از پس او خورند
 و بدل وی در شکم بسن تریج بود و جاورس بیاسی کاو شیر
 کوبند و بشیرازی خافونی آن صمغ در خیت که ورق

آن

در سیوم و در اول خشکت در سیوم قابض بود و مخفف بغیر لیز شکم میند و بول براند و خوبی بد از و متولد شود و دیر مضم شود و غذا اندک تر از مجموع محبوب دهد که از ایشان نان سازند و بچه میند از و صبح وی آنت که بشیر تازه با آب سپوس و روغن بادام یا روغن کاو یا روغن کجذ و حلوائی چرب از پس او خورند و بدل وی در شکم بسن تریج بود و جاورس بیاسی کاو شیر کوبند و بشیرازی خافونی آن صمغ در خیت که ورق

آن بورق زیتون ماند و ساق کونا ه دارد و کوبند
 ورق آن بورق الجیر ماند و کردنر و کو جگر و این
 واضح است که برک آن کرد است و برک زیتون در
 و سلق وی مانند خیار زده کشیده بود و کل وی یازد
 رنگ بود و تخم وی خوشبوی و تیز بود و صمغ از وی جان
 گیرند که ساق وی شق کنند ناصع بیرون آید و بهترین
 آن که زرد مانند زعفران بود و تازه و تیز بوی بود
 و زود در آب حل شود و اول که از ساق بیرون آید کوبند
 بود و چون خشک شود زرد گردد و چون به آب بکشد از
 برنگ شیر بود و اگر سبزه رنگ بود معشوش بود و
 عسل آن با شق و موم کنند و طبع او گرم و خشک
 در سیوم و کوبند در دوم و جالینوس گوید گرمست و در سوم
 و خشکت در دوم و عرف الف را و در زانو و مصل
 سر طلا کردن سود دهد و بر دندان گم خورده کف در

ساکن گرداند و صداع و صرع را نافع بود و در چشم کشیدن جلا
دهد و رستقا و چکیدن کینه و صلابت رحم را نافع بود و چون
باعسل بکند از زدن بخود بر کبیر حیض براند و بچ بکشد و بنهد
و جرب و مثانه و بر ذات الجنب ضا د کردن نافع بود و با شونیز
بر نفوس ضا د کردن سودمند بود و قلع و کرندگی جانور را
و سه و کهن که از خلط غلیظ و لزج بود سود دهد و چون پنج
درخت وی بخرشند و زن بخود بر کبیر بچ بنهد از دشم روی
چون بنشیند بیاشامند حیض براند و اگر باز نوزد نباشد
کرندگی جانور را نافع بود و اگر باشد آب بیاشامند در
رحم که سبب او اختناق بود سودمند بود و دوشه بتی از وی
مباین نیم منقال تا یک منقال بعد از آن که در مطبخ خیسانیده
باشند و این جراز گوید اگر یک سه ماه یا چهار ماه در شکم بمبرد
و فستق از جادو شیر بر خود گیرد زود بیرون آید و صرع و
ام الحیان را نافع بود و وی مضرب بود با عصاب و صمغ و

اینست

و اینست مصحح وی مر با جوز بود و بدل وی کهن و رازی گوید
بدل وی لبن التین بود و بوزن آن این جراز گوید بدل آن
بوزن آن قند و گویند یک وزن و نیم آن قند و گویند
دو وزن آن صمغ زیتون بود و دوشه الریش گوید ظن من
آست که اشق نثر دیکست بوی جار النضر گویند سلق الماس
و آن نباتیست که در آب روید و به نیلوفر ماند و اندکی از
آب سبدا شود و طبیعت آن سرد و قابض بود و حکم و جرب
و ریشهای کهن را نافع بود و بدل آن بطباط بود و جاسوس
خشناس ز بدیت گفته شود جار کون بسیار است گفته
جاست با قلاهی قطبی است و در مصر بسیار بود و در آبهی
است ده روید و ساق وی ببطری انگشتی باشد و بدرازی
یک کر بود و کل مانند کل سرخ باشد و آن کو حکم از با قلا بود
و خشک بود سیاه بود و چون تر باشد بخام بچد خورند
و پنج آن از پنج نی سبتر تر باشد و قابض بود و دعه را بنکوب

۲۵۶

و آرد وی چون پاشا منده کسوسهال کهن باز بندد و پیش
 رود و راناف و پوست وی قوی بود درین فعل جا کسود
 تشنج است کفشد حین طبیبی پیرتر گویند و بهترین
 آن شبیهی بود که میل به حلاوة داشته باشد و آن شیرین
 و معتدل از حیوانی صحیح البدن گرفته باشند و طبیعت آن سرد
 و تر بود در ۳ و گویند در ۲ غذائی فربه کننده بود و طبع
 نرم دارد و منع ورم و جراحت بکند و دفع مضرت کسی
 که مرد سنگ خورده باشد لیکن سنگ کرده و مثانه سبک اند
 و سه آورده و صبح آن غسل یافتند صاحب نفوس کویید
 آن زینت است جن العتیق بنیر خشک بهترین شیرین و روغن
 و روغن دار بود و طبیعت او گرم و خشک در ۳ و صبح ریخته
 بد بود و چون بازیت می کشند سودمند بود جهت مفاصل
 و ضا کردن و پیردن آید مانند کجای زحمتی و چون بریان
 کنند شکم میند و دهنر مولد خلط مراری بود و بدن را لاغر کند

دوره ۱۰

۲۵۷

و معده را بد بود و دشوار هضم شود و تشنگی آورد و سنگ کرده
 سبک اند و باید که میان دو طعام بخورند و اگر با مغز گردگان
 خورند نیکوتر بود و حلیج حص است کفشد و حین جیل آنک
 گویند و چنانکه نیز گویند تخم دید سیاه است و فعل وی مانند
 فعل خریق بود و بهترین وی هندی بود و خلوقی رنگ
 و بزرگ شکرک و نبات خورد و در از قد و مخفی بود
 و بقوت بلغم را اخلاط غلیظ لریج را خطر بود جگر مفلج را
 نافع بود و شربتی از وی بکدرم تا نیم درم بود و اگر زبانه
 ازین کشنده بود از خوردن غشیان عظیم بد است و تا
 حدی که خنق آورد و عرقی سه و معالجه آن به آب گرم
 و حقه قوی که در وی تخم خنقل و بعد از آن شیر تازه
 پاشا منده و اگر تشنج سبک اند موم و روغن نرم بماند
 و در آب نیم گرم بمال و الفریق زن نشسته بد وی
 خریق بود و جد و آری زرد و آری خوانند و بنوی

ما فرنیس و بهندی نر بسی و آن بخت مشابه بهندی
اما بوزن ثقیل تر و صلب تر بود و بهترین وی است که
چون بسایند رنگش بنفشه زرد و خطایان بنفش را
بر کی خوانند و زرد را گر پی و سفید سیاه اندست و
و بنفش خطای در زمین هند کوهست که او را قر اخیل
خوانند و کوهی عظیم است و در طرف هندی باشد و آن طرف
میگویند از حساب خطایست و آن پنج آن جایی باشد و آن
نر بسی از بهر آن خوانند که زهر است که آنرا به هندی پس
خوانند و این پنج باز هر دیت و هر دو در یک موضع می
رویند و این پنج بجلوی آن می روید و قوت زهر آن
پس باطل میشود و اهل آن موضع آن پس میخورند و زیان
نمی دارد و این پس جایی می رود که مجاور این پنج جدا
نیست و نیم دانگ کشنده است این مؤلف که هندی پس را
ملاهل و هلال خوانند پس را بر جایی میخوانند و بدترین

نمی

مجموع زهر است که نریاق فاروق با سمیت آن مقاومت نمیتواند
کرد و در شهر ملتان شخصی منقال نیم پس بخورد و در حال لبهای آن
اما سیدن گرفت و چشمش از جای برخاست و بخود شد
و مقدار نیم منقال جد و ارضلایه کردن و با یک کاس
بوی دادند بعد از یک ساعت قی کرد با انواع رنگها چنانچه ظاهر
از بوی آن مصدع می شدند و باز بخود افتاد و دیگر باز
نیم منقال جد و ارضلایه کردند و بشرباب انگوری بوی دادند
و باز قی کرد و بعد از آن خواب بروی غلبه کرد و چون در
خواب رفت بسیار کرد و چون بیدار شد غذا طلب کرد و از آن
زهر قاتل خلاص یافت باذن الله تعالی خواص این دار بسیار
و اولاً باز زهر شش است و دیگر در اعمال حستان که در کمر میسازند
مار قاتل باشد و شخصی را مار بگزید و مقدار نیم منقال جد و ارضلایه
بسیار سیدن و بخورد و بوی دادند از زهر مار خلاص یافت
فرمان خدای عز و جل و کزنده کی معتب و دیگر کزنده مارانغ

206

بود و چون دودانک با شراب بدمند در مفردات این بطارو
 و در منهاج این جرایکو بدو تر یا التوم بکشد با حتی البش
 والا فاعی و از دیگر منافعی است که مجموع در دمانشاند اگر
 با عضای ظاهر باشد با سر که یا کلاب به آطلا کنند در دشت
 و اگر در باطن باشد و انکی یا دودانک بسایند با قدری شراب
 یا آب کرم یا کلاب به حسب مزاج بدمند در دشت و چون
 درد قولنج و درد کرده و معده و سنگ مثانه و کرده و سر بول
 بشیره تخم خیارین بدمند سود دهد و نیز مجموع او را مغمی را
 و صفراوی و دموی را در ابتدا سوداوی اشتهای طلا کنند
 و در ابتدا و ده باز گردانند و در ابتدا تحلیل کنند و اگر محتاج
 نفع باشد نفع به در خصوص او را مغمی چون از بن
 بغل و بن و ساران به که بسایند و طلا کنند و درم را تحلیل
 دهد و اگر کسی اخیارک برون آید همین دار و طلا کنند و تحلیل
 یا بدی انکه خیارک بپزند و بکشاید و بهیچ رحمتی بوی نرسد

و دبا

207

و دیگر در ایام مرض با هر کس طاعون برارد این دارو بکشد
 بسایند و بر آن موضع طلا کنند خلاص یا بد و دل را قوت
 دهد و در ابتدا و تحت خنازیر طلا کنند مفید بود و بهر شیئی
 کهن و پلید قدری بکوبند و بر آن بکشند گوشت مرده را
 بخورد و جراحات را بصلح آورد و اگر کسی را دل ضعیف
 باشد و خفقان داشته باشد هر روز نیم درم کلاب یا به
 شراب او را بدمند دل را قوت دهد و در تعریق نظیر ندارد
 و در ایام چنانکه تریاق فاروق ذکر کرده که تناول کنند
 منع عفونت بکند و تقویت دل بدهد و دفع ضرر و بایکند
 و این دارو مفرد ایمان خاصیت دارد بلکه زیاده بکبت
 انکه قوت تریاق به در وی هست و چند آن کرم نیست
 و دیگر مولانا ایل الدین که از شگردان مولانا نجم الدین
 بن نقیة الیاس شیرازی بود مردی فاضل بود و در اکثر
 علوم ماهر و متقی و کلیات شیخ الرئیس را و شرح نوشته بود

گوید هر خاصیتی که در تریاق فاروق است درین دار و مفرد است
و هو گوید که مراد در معنی منجی بود و هر معالجه که کرده مفید نیاید
و چندند ازین جد و از بر روزگار صلایه کرده میخوردم آن تخت
ز ابلش شخصی راست جگر و به استقا خواست انجامید و چند روزی
ازین دار و بکچین بخورد سده بکشد و رنگ وی که زرد بود
برنگ اصلی آمد و دیگر شخصی قرصه مثانه داشت و چهار روز بول
وی گرفته بود و این دار و بسیار بیدند و بهر مثانه وی طلا کردند
و قدری در اخیل وی جکابندند همان ساعت بول وی
کشاده شد و ربیم آمدن گرفت و شفا یافت باذن الله تعالی
و رحمت بوالسیر را چون ازین دار و بدان موضع بدان طلا
کنند در دساکن کند و ورم مار اخیل دهد و دیگر آنکه شخوار زان
نظیر ندارد و چون بسیار و قدری با جلاب کرم بخورد وی
وهند و قدری به شش باره بخورد بر کیر و فی الحال وضع حمل شود
و دیگر صحرایان را به شیر مادر نیم دانک بخورد وی هوسند

شاد

نافع بود و این مولف گوید این خاصیت در وی است تحقیق
این فقیر را تجربه افتاد و طفلی را چهارده روز ارام الصبیان نهاد
که اسهالیکست خالی نبود و این شیر مادر دادیم همان روز
شفا یافت و دیگر خداوندت رب را هر روز مقدار دو دانک
با جلاب کرم بدهند هفت روز بهای نافع بود اما قبل ازین تنقیه
بدن باید کرد و دیگر در دندان را نافع بود و چون مقدار
عدسی در بن دندان گیرند یا در دندان طلا کنند در دساکن
کند و در چشم و بلغمی در چشم جکابند و اگر صفرای وی باشد
بر پشت چشم طلا کنند در دنتند و آواسی بلیکها ببرد و فرق
بلغمی و صفرای وی آنت که بلغمی را در دساکن تر باشد و صفرای
در دسوزش بیشتر باشد و در تقویه باه اثری عظیم دارد
و مقدار نیم درم یا نیم مثقال به شراب انگوری بخورد و لغو
تمام آورد و حکما هندی گویند مردم لاغر را فریه کند و گویند اگر
بر بهق سفید و بر ص طلا کنند نافع بود و حکما هندی گویند درین دار

دارد

صد سبت منفعت است کی را که خاق باشد بر خلق طلا کنند
 نافع بود حالیا به آنچه تجربه معلوم شده بود که دریم ابن مولف گوید
 شخصی را سوء القطنیه طاری شد به استسقا خواست انجامید
 چند روزی ازین داروی سوده با حلاب بخورد حق تعالی
 او را صحت داد و حالا آنچه تجربه مفهوم شده بود ثبت شد
 صاحب تقویم گوید از قول شیخ الرئیس که طبیعت او گرم و خشک
 در سبوم صاحب مناج گوید طبیعت وی گرم و خشک لطیف
 هم صاحب تقویم گوید قرحه امعا آورد و مصحح وی شیر
 خشت و حلیت بود که آن تافته و در آن انداخته باشند
 صاحب مناج گوید بدل آن در تریاق سه وزن آن زربا
 بود و جرح حارست و گفته شود جرح بری و بستانی بود
 و بری را ایماق خوانند و بستانی را عاشبه و بپاری
 کبکیر خوانند و پیشه ازی کزک و بهترین آن بستانی بود
 که تیزی وی کمتر بود طبیعت وی گرم است و در سبوم و در دوم

خدا

و خشک در اول و تری در اول یوحنا گوید که گرم و خشک در دوم
 و اشتری ریشها میرود و جرح بر لبین و سکن و منیع و مهبج باه بود
 اما مصحح باشد و تری یکی چشم آورد و مصحح وی کاشنی و کاشی
 و بقنه الحقا و سرکه بود و منی را زیادت کند و نفوذ آورد
 و چون با شرباب پاشا مندر تری باقی بگذرد که کیانی عری بود
 و طبع براند و در خواص آورده اند که چون جرح بر بکوبند
 و آب آن در پنج انار ترش بریزند شیرینی بر آورد و جرح
 بری را خردل بری خوانند و او را در اول لغایت بکند و تیز
 تر از بستانی بود و تخم وی استعمال کنند جرح الماء قوه العین است
 و سیر نیز گویند گفته شود در دمانق نیز گویند گفته شود در قاف
 جرح با قلاست گفته شد و بپاری طبع گویند جرح بپاری
 گفته شود جرح المصری ترس است گفته شد بهترین وی فریب بود
 و طبیعت وی گرم و خشک در دوم چون بخورد کنند عری
 نافع بود و خاصه زنان گویند و دوازده عدد از وی سیر پازند

بعضی دل

و اطرافهای وی با قدری مورد خشک مستقی باشد مانند
شفا باید و تقطیر البول را نافع بود و بخور کردن بدان بواسیر را
سود دهد و بریان کرده چون بر کزندی عقوبت بخور کنند
نافع بود و اندرون خایه وی چون بر کلف طلا کنند زایل کند
و گویند ملج در از پای چون بر صاحب تب ریح او نیزند و
نافع بود و ابن مولف گوید اگر ملج نبوزانند و بکران از
زایچه وی بگریزند و اگر نگریند بگریزند خوردن وی هر چه
آورد و مصحح وی بقدر الحقا بود و بذرا القشاج ادا البحر
اد بیان است گفته شد جردان ناره است و بپاشی موش
گویند و چون بشکافند و بر کزنده کی عقرب بکشد در دست
کنند و گویند بر بان کرده و گویند بر خنازیر نایل چون
بشکافند و طلا کنند نافع بود و اگر شکافند بر موصی که خاریا
بیگان با جوی رفته بود طلا کنند نافع بود و بر آن آید و سر
وی چون خشک کنند و بسوزانند و بگویند بغایت خرد و غسل

بپایزند و بر داء الغلبه نافع بود و ابن مولف گوید که در
خواص آورده اند که اگر سرکین موش بر چشم طلا کنند سفیدی
چشم زایل کند و مژه بر ویاند و رطوبت قرینه پاک کند و جاسیا
قراسیاست و بشیرازی الی بابی گویند گفته شود و صبر
بپاشی کز گویند و بهترین وی زرد و شیرین بود و گویند سرخ
لطیف تر بود و زرد و غلیظ تر و غذای و غذای وی
کمز از غذای شلغم بود و طبعیت وی گرم است و در آخر
درجه دوم تر است و در اول باه را حکم یک دهد و سهل
و ملطف بود و بول براند اما دیر هضم شود و مفتح و مولد
خون بود و باید که بغایت بخته بود و مصحح وی آبکامد
سرکه و خردل بود و بصیری گوید هر جز مغوی موده را بدو
که در وی لزوجه بلغم غلیظ بود و سوره جگر بکشد بر
و هضم طعام بدهد و چون با گوشت بود بنکوبد و خاصه کقط
بلغم نکند و شوت و جلع را بر آن بگذرد و چون غسل مرگند

زودتر مضم شود و رطوبت وی کمتر بود و حرارت زیادت کند
و مبنی بفراید و چون باسه که خنک سر که و معده و جگر و سپرد
نافع بود و جگر البری است که قوت است گفته شود و جگر افلیط هم جز
بریت جز رمازج ثمره الطرف است بپاری عده گویند و بپار
که مان و کرم نازک و شیرازی که باز طبیعت وی گرم است
در اول و خشک در آخر آن گویند سرد است و در اول قطع
رعاف مکنند و چون پخته شود به آب سر که بر سر زخم و کشند نافع
بود و ریشش مقدار دو درم مستعمل بود و چون باشد
نفث دم را نافع بود و اسهال کهن را و زبانی که رطوبت از رحم
است آن آید و پیر قان را نافع بود و کزنده کی ریتلار اطلال
نافع بود و سستی گوید بصر و کسیر و صلیح و بی و قوت بود و گویند
بدل وی نیم وزن وی پوست انار و نیم وزن آن اندودت
سرخ بود و جبهه و در حشر و دار است گفته شود و حبسی
خشک است گفته شود و جبهه و زعفران است گفته شود و چنگ

نکته

تشیخ است گفته شد جفن حسین است بپاری که خوانند و
طبیعت آن سرد و خشک و چون باسه که بر سر کشند و بپار
که رعاف داشته باشد طلا کنند خون باز دارد و چون
بر شکستگی استخوان طلا کنند نافع بود و جبهه فلیون خوانند
و کبر نیز گویند و این دو نوعت صغیر و کبر و ویرا بپاری عنبر
مید خوانند و صغیر وی شیرازی کل ار به گویند و بهتر است او
صغیر بود و شامی بری تازه و سفید و طبیعت وی گرم بود
در سیوم و طبیعت عنبر سپید گرم بود و دروم و هر دو خشک اند
در دویم مفتح و ملطف بود و چون تر بود جراحتهای تازه
نافع بود و خشک آن ریشهای بدر را نافع بود و باسه که بر سر
ضاد کردن سودمند بود و بول و حیض براند و یرقان
سیاه را نافع بود و باسه گرم در از و حب الوقع بدون
آید و کزنده کی جانوران را نافع بود و چون در خانه بپار کشند
یا بپندازند کزنده کان بکر نیزند و سیان را نافع بود و یکدم

۲۱۶

از آن اگر عصاره وی در چشم کشند تا یکی چشم میرود و اگر در چشم
مرارات کنند و به آب راز یا نه و به آب بهار بسیاریند و در چشم
کشند در ابتدا از نزول آب نافع بود و وی مضرب بود و بعد مصلح
بود و اسحق گوید مصلح وی حمام است و صاحب تقویم گوید
بغث بدل وی بود و در اخراج وادار بول و حیض است
پوست خوب انار تر و چهار دانگ وزن آن پوست سیخ
و گویند بدل آن فودج حبیبی است و جفزی و کفری است
و گفته شود جفت البوط پوست بدون بلوط بود و طبیعت او
و خشکست و در دیم و قابض بود و خون رقیق باز دارد
خاصه از زنان و پیش روده و شکم میند و بیشتر مطبوخ
مستعمل کنند و بر فتق ضا و کردن نافع بود و بدل آن
بوزن آن مور و نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن
کل سیخ همچنان باد نبال و گویند بدل آن جلنا است جل
و ر دست گفته شود و جلیوب لبلاست و نوع نیز گویند و شیرازی

کلام

۱۰۹

۲۱۷

کل صد برک و آن کل نار برست که بغیر از آن بر نمی دهد و
نمروی آنست و بهترین آن فارسی بود و گویند مصری و
طبیعت او سرد و خشکست و در دیم خون شکم میند و در
روده و پیش کهن و فتق را نافع بود و دندان را محکم کند و
زمانی که خون زیاده از ایشان روانه بود میند و موده
لطیف کند و هم ورم باز گرداند و چون با سر که میزند و بدن
مضغه کنند جوشش این را نافع بود و عصاره وی میند
عصاره طحله التیس بود از یک درم تا دو درم مستعمل بود و اما
مولده بود و مضرب بود و بسیار مصلح و کثیر است و بدل
اقناع رمان بود و جفت بلوط یا دوق گوید بدل آن
پوست انار است بوزن آن و گویند بدل آن طم اثنات
بوزن آن جل نسری رود و صینی است گفته شود جل هک
جیلنج است و گفته شد جلحلان صاحب مفزده گوید سیم است
و صاحب منهاج نیز چنین گوید و این هر دو خلاف است

219

بتحقیق کز بره یابست و بیاری شینه خشک گویند گفته
 جلبان خلو خوانند و غرق گفته شود و جلید نخل است بیاری
 برف گویند سردست و بطبع خشکست با العرض مزاج صیبا
 وی ترست و خشکی وی عارضی است و آب وی در دوزخ
 که از گرمی بود نافع بود و همضم را قوت دهد و اما اعصاب
 و معده را زیان دارد و پیران را نافع بود و سرفه
 آورد و خصوص کسی را که خلط سرد و در معده بود و تشنگی
 و خوردن برف و آب وی علقی که در حلق حبسیده باشد سردی
 آورد و آبی که از وی حاصل شود بد بود بسبب آنکه هر چه لطیف
 در بدن تجلیس رفته است و صفت حله گفته شود و جلوز
 صاحب نهج کو بد بزرگ گویند فندقی است صاحب جامع کو
 بندقی است و مطلق هر دو سهو کرده اند و در لغت جلوز جلبوز
 هندی است و صاحب تقویم گوید جلبوز هندیست و مؤلف
 گویند محقق است جلبوز لوز البرتیت و در غنی و برزیت الهمجان
 گویند

219

گویند و اهل مغرب الاقصی الارجان و ارفان خوانند
 و آن بادام گوشت و شیرازی بزرگ گویند و قایم مقام
 جلبوز بود و طبیعت وی گرمست و در اول گویند خشکست
 و در اول اندک طوبی است و باه را قوت دهد و منی بفراید
 و در دشت را نافع بود و در کزنده کی مغرب و در نیلا اما دیر
 هضم شود و دیر از معده بگذرد و مضر بود و سپهر زو صبح
 وی شکر بود و بدل وی جلبوز هندیست که در صوفیه
 که برست گفته شود و جلبان مصری پیش است گفته شود و جلبان
 قندش است گفته شود و جلبان حبشه خشکی ش سیاه است
 توج برست گفته شود شحم التخله خوانند
 و قلب التخله خوانند و آن لب نخل است و بیاری مغز سر
 درخت خرما گویند و پر خرما و دل خرما گویند و بهترین او
 نزد شیرین بود و طبیعت او سرد و خشکست و در اول گویند
 و در و دیم قابض و سودمند بود و جهت خشونه خلق احوال

جلبوز

و خون شکم و کزنده کی مغرب و زنبور کردن قوت احشایه
 و مره صفر اراغ بود و مضر بود بسینه و حلق و دیر بکشد
 و مصحح وی خرما بود یا عسل بدل وی حاض صاحب
 مناج گوید شراب انگوری بود که سال بر آن گذشته باشد
 و صاحب جامع گوید شراب چون بچوشاند تا بانیم آید و
 جهوری گوید که مولانا حکیم الدین گوید شراب وی ناجون
 سه من بکشد آید خیار بالنگ است و رقتش گفته شود
 چهار لهر جا و رالهر است گفته شد چنان چهل دار و ست و ستر
 و کیدار و نیز گویند و آن خرس است گفته شود و حمد بهایی
 پنج گویند و آن بعضی بر بعضی فضیلت دارد آنست که سبب
 آبی که از آن بسته شود و اگر آبی نیک بود آن پنج نیک
 و اگر بد بود بد بود و متفقت وی تزدیکست به یکدیگر
 اما پنج لطیف بود ^{جسم} جاسوسیمان گویند و آن ریگان
 سلیمان است علیه و ررا گفته شود و حمد صینی پنج صینی است

لوز

گفته شد جست سنگی است تنفسی که برخی مایل بود و معدن آن
 در روزه مدینه مصطفی است صلح و اگر طری از آن بسازند و
 و شراب از آن بنوشند نکند اگر چه طری بزرگ بود و آنست که خود
 دارد از لغرس این باشد و اگر در شب چاه خواب بکنند
 از احتلام بد این باشد چسب نوعی از انچه است بهونانی او را
 شیخو حوری خوانند و ایا عاف قاسین نیز گویند و معنی
 آن بتن احمق است و ورق آن بود ورق توشت گویند ماند
 و لغایت بی طعم بود و درخت بنایت شیرین بود و در وی
 قوی جازیه بود که از غنق بدن و ماده و غیر آن بکشد و شیر
 وی نافع بود و جهت او را مها که دشوار تحلیل باد و خنازیر و
 طبع وی ترف و دم را نافع بود و عصاره وی برورمهای
 صلب به آرد ضا کردن نافع بود و دامیل را تقه دهد
 و باشق بر سپر ضا کردن و کزنده جانوران را خوردن و
 طلا کردن سود دهد و معده را بد بود و شکم را براند و غذا

ورق

اندي و ده و اولي آن بود که بعد از آن پکنچین کلنکین
خوردند حجیم پکنچین است که بشاقل مصري ماند برنگ و
کویند از زمین زر بر خیزد و او را بسوزن زرین از زمین
بر کنند و در میان اهل چین عزیز است و کویند از ترکستان
خیزد و معروف بود و کج خطایی نافع بود و جهت ربو و صنف
النفس و خناق را سودمند بود و مقدار استعلا از وی نیم
درم بود و جنطیانا و دونه است رومی و مقامی و آن نجی
سرخ رنگست با اندازه انگشت بهتر تر و بزرگتر کویند و بر اینام
پادشاهی خوانند که وی را شاه جنطی نام بود و کویند جنطیس
الملک بهترین وی رومیت که بغایت سرخ و خوشبوی
بود و طبیعت وی گرم است و ریوم و خشکست و در دیم
سده جگر و کبر ز بکشد و حیض و لول براند و چون نیمشغال
با شراب پاشانند تر یا کمرنده کی عرق و نیمه کزنجکان
بود و چون با غسل برشند و آب نیم گرم بر موضع کمرنده کی ضما

کمرند

کنند سود دهد اگر فرزند از وی زن بخورد کبر سیرد بچیند از
و طریاق کمرنده کی مار و سگ دیوانه و زهرهای کشنده
بود و در دگر و معده و ذات الجنب نافع بود و در دوا
رومائی چشم بعضی فیون مستعمل کنند و بهق را زایل کند
و اسحق گوید مضرت بسینه و معده وی اسقو لود فندریون
بود و بدل آن ز راوند مدح است و این زهر در خواص
آورده که هر زنی را که خون حیض زیاده رود و باز نه آید
بستاند جنطیانا رومی و بکوبند و به خاب برشند و هر وقت بنزد
خون باز آید و این مجرب است امتحان کرده بکرات
اقسطو چند پسته افسطوریون است و خمیان
هم خوانند و بپاشی قدس قیری کویند و خایه سک
آبی خوانند و آن حصیه حیوان بحری بود که هم در آب
زنده گانی تواند کرد و هم بی آب و آن حیوان را قنذر
خوانند و بهترین آن که هر دو حصیه بهم پیوسته نباشد و

پوست او بغایت رقیق نباشد و آنچه سبب بود بهم چسبیده
 باشد و مغشوش بود و خشک آنجا و شیر صحت کنند و آنکه
 چند سبب طبعیت او گرم و خشکست در سیوم و گویند در دیم
 و لطیفه از همه مخفات بود و نافع جهت عصب سرد و فاج الفون
 و عشه و حذر و نسیان و صداع که از سردی بود بخور کردن
 محل مفتوح بود و حیض براند و بچه مرده بپزد از دوشیم
 بیرون آورد و صاحب مناج گوید شربت از وی زیاده از
 یکدرم نشاید و صاحب مفرد گوید دو مستقل چند سبب
 و قدری قریب بری باشد مندر حیض براند و شیم بیرون
 آورد و چون بکوبند و بغایت سخی کنند و در چشم کشند جلای
 چشم بدهد و چون با سر که باشد مندر مقدار نیم درم مفضل
 و فواف را نافع بود و چون بشیم پاره خود گیر و باد با
 سر و که در رحم بود سود دهد و بر کزندی عرق طلا کردن
 نافع بود و با سر که آتش میدان دفع سموم داد و یه کشنده

بود و سده که در اعضایی باطن بود بکشاید و کرب کسب
 آن از سردی بود سود دارد و چون مقدار عدسی بر روغن
 ناردین بکند از ندر بر سر صرح طلا کنند نافع و چون در
 روغن حل کنند جهت حذر و استرخا اعضا و فاج و نفوس سرد
 بغایت نافع بود و اگر بهاشامند تریاق سمهای سرد
 بود خواه حیوانی و خواه نباتی و خاصه اینون و حوتی
 و قویج سرد و خواه بلغمی و خواه ربی خوردن و طلا کردن
 و حفته کردن نافع بود و خفقا ن را که از سردی بود
 و سود دهد و اگر بر قصب چکانند عسر البول را که از خلط
 بلغمی بود سود دهد و کندی در کتاب جبرائیل آمده
 که چند سبب که لون آن بسیار از ندر بکند گرم کشنده
 بود و بعد از بکند و زو این سجون همچنین گوید و صاحب
 مناج گوید غیر وی کشنده بود و در دوزخ آمده است
 او بی کشنده بشت و فودج و سبتان و عمل بعد از آن

حاض ابرج بدیند و با زهر ویت یا فواکه ترش
یا سرکه یا شیر خرد بدل آن بوزن آن و ج است
و نیم وزن آن فلفل و گویند بدل آن مشک است
جنبه عصی الرائی است گفته شود و جنشویه قطره است
گفته شود و جنجیل و رد و مشق بسیار بود و طبیعت
او گرم و تر است و در اول طبیعت را نرم دارد و گرم مزاج
موافق بود و خوبی اندک نیک از آن حاصل شود و بدل
آن هلیون است جنه الرمان کل انارستانی است به
شیرازی کلنگ نار خوانند و منفعت دی تر و یکست
به جلد از جناح البش حشف است گفته شود و جنح طلق
را س است گفته شود و جناح با قلاست گفته شود
بال مرغت جنبه او شده گویند و صمغ گفته شود
چون حنف گویند و بپاشی کرد و کافی و طبیعت آن
گرم است و سیوم خشک در اول و رجه دوم و گویند گرم است

اندر

و تر است در رجه سیوم و بچ گوید گرم است در دوم خشک
در اول بهترین وی آنست که پوست وی شک بود و ورق
پوست وی قابض است و پوست اندرون که بر مغز خسته
رقيق است و در روی قبضی بود و شکم بیند و پوست سوخته
وی محف بود و بغیر لایع جو مغز چون بخایند و به ورم
سودانی که ریش شده باشد ضما و کست نافع بود و صنع وی
بر ریش گرم نافع بود چون بر آن باشند مغز وی معضرا
ساکن کند و شکم را بیند و چون با مری بخورند شکم براند
و اگر بسیار بخورند گرم در از و حب القح بر روی آورد و اگر با طبر
و سداب بخورند پیش از ادویه قتال با زهر آن بود و اگر
بعد از آن بخورند همین سهل و چون با عسل و نیک بسیار بیند
و بر کزنده کی سک دیوانه و بر کزنده کی ادم بکشد نافع
بود و چون با پوست بشراب زیت بپوزانند و بسیار بیند
بر سر کودکان مانند موی سیاه کند و بر و باند و بر و ادویه

نیز همین سبب و پوست اندرون وی چون بسوزانند
و سخت گشتند و با شراب بپوشند و زن بخورد بر کبر و وضع خون
خون حیض بکند و درخت آن ورق آن چون در مشتاقی
از وی بپاشند تقطیر البول را نافع بود و شریف گوید
پوست که در کان سبز بکوبند و چند باره حبت الطدید
در آن اندازند و یک هفته را گشتند و روز چند نوبت بخشدند
بعد از آن خضاب کنند موی سفید سیاه گردانند و صبیغ عجب
و چون خوار و قویا بدان مالند منفعتی تمام بدهد و این
مؤلف گوید چون جو زرد را با قلیبی دیگر بپزند که در آن
جانر وید زهری شود چنانکه دانگی گشته بود و چون بپزد
بجوشانند و بد آن مضمض کنند تا محکم گردد اندوخته
آن زایل کند و خوردن گردکان کرم مزاج را مضر بود
معض مصدع بود و زبان کران کند و دهن و حلق را زبانیان
دارد و مصدع وی بکچن بود چنانکه و بادام گردکان نشاید

خوردن

که بد بود و عثیان و عشی و کرب آورد و تزدیک بود یکی که عضل
خورده باشد و مداوات کسی که عضل خورده باشد گشتند بر آب
ترش مانند رب غوره و ریاس سبب و بدل آن بوزن آن
آب حبه الحضا بود و گویند جو زمندی جو زمندی
نارجیل است گفته شود جو چندم کوز کندم خوانند و خود اللحم
و بشیرازی کل کنندم گوید و رازی گوید کرم ترست می بخورید
و فریبی آورد و باه برانگیزد و قطع ترف دم بکند و قویا
زایل کند و منع آرزوی کل کند و فوسل گوید که در وی قوت
مبرد و مطیع بود و اندکی محقق بود و جو زهری جو زهری
خواست و بهترین آن سسخ و فریه بود و طبیعت آن گرم
و خشکست و در سوم منش را نافع بود و بوی دمان خوش کند
و قوه جگر و معده بدهد و خاصه فم معده و سبیل را بنک بود
و قوت باصره بدهد و شکم بیند و عسر البول را نافع بود
و قی بکند و درد سبز زکهن را نافع بود و دوستی لخمی را نافع

خوردن

بود و مستعمل از وی یکدرم تا دو درم بود و بدل وی سیل طب
 بود و گویند بدل وی بوزن وی سبب است و سخی گویند
 بوشش و مصحح وی گویند است و صاحب تقویم گویند طبیعت
 بیند و مسک بود و مصحح وی جلاب کرم بود و جوز الابل
 ثمرة العرست گفته شد جوز القی مانند حریق سفید بود و در وقت
 وی و طبیعت وی کرم و خشک بود و وقتی بلوغ و طوبت بود و مقدراً
 دو درم در فاج و لقوه و ماسته آن نافع بود و بدل آن بوره
 و خردل بود و جوز ماش و جوز ماتم نیز گویند و جوز مانا و جوز
 محابل و جوز مقاتل و جوز زرت هم گویند و بجنیدی تنوره گویند
 و داتوره و بشیرازی که زکنا خوانند و آن دو نوع است
 و یک شکل جوز القی بود و دیگری خارناک چون سمان چشن
 و لون پوست وی بوسید بود و زرد رنگ و سفید نیز بود و دوا
 از تخم بادبجان بزرگتر و از تخم تقاح کوچکتر بود و زرد بود و اندک
 جوز وی و بر تخم بود و پوست وی بود و دوسری ماسته سر بادبجان

بود و طبیعت وی سرد است و در چهارم تر است و نافع بود به
 حرارت مغرط و ملتهب و چون قیراطی بازوی بخورند و ماغ
 را بد بود و سکر آورد و دانگی از وی صاحب مناج گویند
 مضرب بود و یکدرم کشنده بود و در روز معنی و معنی و
 منوم و سبب و مخدر بود و دوا دایمی بکشد و به آبی که
 نظرون در وی جوشیده باشد بار و غش و بعد از آن
 شیر تازه بدهند با سرکه و سحر و الخندان و قوتیج کوبی
 در وی جوشیده بود و یکشال از تازه وی گویند البته
 کشنده بود و اگر بکشد انگ نهم در شراب بکشد سستی
 زیاده آورد و جوز الکوش جوز القی است گفته شد جوز المرج
 حب کا کج اندیت گفته شود بهترین تازه بود
 و بشیرازی که کلای گویند و طبیعت وی سرد و خشک
 بود و قابض اسحق گویند کرمست و زرد و خشکست و در دهم
 چون فستق ضا دکنند نافع بود و با ابریشم پراش قطع

خون بکند و قوت اعضا بد هر چون بکوبند با انحراف نرسند
سازند و در پنی بکند گوشت زیاده بخورد و عسر البول را بپاشد
نافع بود و جهت عسر النفس و سرفه کهن و بطن نیسان و مقدار
مستعمل از وی نیم درم یا نیم مثقال بود و اگر کوشا شد و در آب
آن نشیند زنی که رحم او بیرون می آید یا مقعد نافع بود
و صاحب تقویم گوید مضر بود بدل و اعصاب و مصلح و محلی
و روغن با دام بود و جالینوس گوید بوی خوش کند و سن
بکشد و قوت معده بدید و صداع سر در نافع بود و
و چون با غل و کلاب سر طلا کنند و در سقور بدس گوید
مقوی معده و جگر بود و شقیقه و سبز و امعاء را نیکو بود و
و دهن را تنز کند و فوس گوید طبیعت را به بند و از خون
و صفرا و قوت بدن زیاده کند و تشف بطوبات از غرق کند
و اسحق گوید صفرا آورد و مصلح و محلی است و بدل و بی صاحب
منهج گوید نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن کوز سرخ

و اهل

و اهل گوید بدل آن بوزن آن کرناز کست جیل و در رقا
خواستند و آن سرخست گفته شود و انشاء الله تعالی با الطاف
تامون خوانند و ترس نیز گویند و آن صغیر الطاریت و در
گوید بود و گویند و گویند و ورق خرد است و گویند برک
سپند آن دشتی است و آنچه محقق است نوعی از بود و گویند
و کلامی گوید بسیار دارد مانند خرما که برخی مایل بود
و قبضه باریک دارد و است قبضه از خر و برک دارد
به شکل حبه کبیر بیشتر در کوه بود و در دهنی گویند می باشد
و طبیعت او گرم و خشکست و در سوم گویند در دهن محل مقطع بود
و سخن بول حیض براند و بچه بندازد و سده بکشد و عرق
الناس با شراب و سویق ضاد کردن نافع بود و سینه شش را پاک کند
و منع نفث دم بکند و اگر با نمک سر که با شامند سهل کمپوس
بلغنی بود و اگر با سر که بود رم بلغنی ضاد کنند تحلیل دهد و تحلیل
سته بود و ثالیل و مبر و شش و اگر طعام کنند و بخورند ضعف

۲۴۷

حشیم را نافع بود و قوت باصره نکند دارد و معده و جگر کار
مردی بود پاک کنند و چون سخی کنند و آب غسل کنند
و مقدار دو مثقال پاشا منند قوی را نافع بود و قوت کرده
بدید و مجامعت را نیکو بود و در دهن و حلق را سودمند
بود و مقدار دو درم است و در جالینوس کوید فایده لغوی
و منیان را نافع بود و اندرو جسم کوید چون بکوبند
و سخی کنند و غسل کنند و بر سرطان طلا کنند نافع
بود و بجهنم مجذوم در حمام طلا کنند سود دهد سخی کوید
بود و شیش مصحح آن لغایت و بدل آن یک وزن و شیش
کوای و گویند یک وزن و نیم افیتون و شراب و می شستما
بیاورد و هضم کند و سهل کرم و بلغم بود و حفر المهر
سورنجان است گفته شود حاج خار بیت که ترخین از وی
حاصل میشود و نبات و کنوت در وی بچین میشود و به
شیرازی خار از و گویند و عصا ره وی چون درخت کنند

سفیدی ۱۴

۲۴۸

سفیدی سیر و تاریکی زایل کند و کل وی جهت بواسیر نبات
سودمند بود و حالو سنج است در ابو حلیا گفته شد حافظ الجلی
و حافظ الاطفال هر دو اسم فریوست گفته شود حافظ النور
قاسرا است گفته شود حافظ الحار و الحار سم فر کو را چون بسوزان
و پاشا منند صرع را نافع بود و چون بازیت بیا منند و بر خازیر
طلا کنند تحیل بدید و داء الغلب نافع بود حافظ ابرو و ن
سم استرخه سوخته صرع را نافع بود و چون بازیت
بیا منند و بر خازیر و داء الغلب طلا کنند نافع بود حار
سم فر چون از سم راست وی نلین سازند و مصروع
با خود دارد صرع زایل کند و سیقورید و س کوید سمای
فر چون بسوزانند و پاشا منند جمل روز متواتر هر روز
فخنارین مصروع را نافع بود و چون بازیت بیا منند نهان
عل کنند که سم استر بر شقایق که از سر ما بود ضا و کنند زایل
کند حبا قاهر قان گویند و آن حذ فوست گفته شود

۱۵

حب البیل قرطم مندیست طبیعت او ان کرم خشکست در دویم و
کوبند در اول و کوبند در سیوم و کوبند سردست نافع بود
حب برص و بهق سفید و سسل خطهای غلیظ بود و سودا و نیم
و کرمها و حب القرع و شته بتی از دانهی نیم تا نیم درم بود به
باد و یسای دیگر عرق الساس و نفوس را نافع بود و آنچه از درد
اخلاط در مفاصل گرد شده باشد مجموع براند و امعا را بشوید
و قوت معده بدید و سده جگر بکشد و درم سبز و مسهل
مرارات سودمند بود و لی کرب و غشیان آورد و اولی
آن بود که بر دغن با دام جگر کشند و هلیل با وی خلط کنند
و بدل وی در سهال و دفع سودا و نیم وزن آن ششم خنظل
و دانهی وزن آن حجر ارمینی بود و ابن سولف کوبید نبات
وی مانند لباب بود بزرگتر و آن را لیس می خواستند و اگر
بر که خطی بر مرک نویسند فی الحال سرخ گردد و حب المسکین
لباست گفته شود و حب الفراط ما زیونست گفته شود و حباق

درق

ورق کوبند و خند قوی است گفته شود و حب فودج است گفته
شود و حب زیز حب الزلم است گفته شود و ابن سولف کوبید حب
عزیز غیر حب الزلم است و آن بشکل قاقه صغیر است و قوی
که در غلاف بود و آن منقرض است که بدون از وی بزروی
زند و اندرون وی سفید بود و خوش و قوت باه زیاده
کند و منی میفراید و مسن بود و حب البق حب الحاکج است گفته
شود و حب حنکلا حب السند است گفته شود و حب الوزلسان العضا
فرست و گفته شود حب السند حبیت سیاه رنگ از خود کوبیده
و خراسانیان آنرا نقل خواج کوبند و پوست وی بغایت
سیاه بود و منقرض وی بغایت سفید بود و طبیعت وی کرم
و تر بود در اول و کوبند در دویم فربهی آورد و منی زیاده
کند و باه برانکه مقدار ده درم اگر کوبند و در آب بماند
و صافی کشند و قدری آرد و قدری روغن بادام شیرینی
با کج بپزند و با شامند بدن لاغر را فربه کند و چون سبب

حب حنکلا

لاغری از سر دی و خشکی بود و دیر از معده بگذرد و مضر
 بود بشش و معده وی قند بود و بدل آن نیم وزن معتربه
 و نیم وزن آن کجند و گویند بدل آن حب محلب است حب الزم
 گویند بذر اطشفت است و بشیرازی حب اطشفت مشهور است
 و حب الزم بهارسی تخم کنگ گویند و آن را محققیت محلب است
 بلون هیل مثلث شکل بود و همچنان با پوست توان خایید
 و منت وی در شهر زور بود و فلفل السود آن خوانند
 و این ماسر جو به گوید کرمت در سیوم و تربت در اول
 و عیسی گوید کرمت در دوم و تربت در اول و صاحب
 مناج گوید کرمت خشک و در وی رطوبتی فضا است منی
 زیاده کند و تحریک شهوت و جماع بکند و بدن را قوی کند و
 ذکر بدید و شریف گویند چون بخامد و بر کلف روی طلا
 کنند زایل کند وی مولد صراع بود و معده وی بخت
 بود و بدل وی شقاق بود و این مؤلف گوید نبات دی

الکندر

که نبات و ورق وی بورق شاه دایج ماند و کل وی بکل خطی
 ماند و در اندرون کل وی سوسه چند سرخ بود و خارناک
 بود و این ماسویه گوید که کرمت در سیوم و تربت در اول
 و صاحب مناج گوید کرمت خشک و در وی رطوبت عرضی
 بود حب الخرج بهارسی تخم سبد انجیر گویند و بشیرازی کنتو
 و در خروج گفته شود حب البلب تخم بلسان مصری بود و آن
 بغیر از مصر جایی دیگر نرود و صاحب مناج گوید سهو کرده است
 که آن هیو فاروق است و هیو فاروق گفته شود و طبیعت
 حب لبان کرمت خشک و در دوم نافع بود جهت بلغم و صفرا
 و سودا و ورم کرم که در شش بود و سرد و عرق النساء
 و سرد و عسر البول و کزنده کی جانوران چون پاشا
 نافع بود و اگر کج باشند وزن بد آن نشیند رحم را
 بکشد و جالینوس گوید در دسر کهن دوز اسود منند
 بود و در معده نیز در شش گوید بر دوت معده

نافع بود و موی بر داء الثعلب و داء الحلب بر ویانند و پنج او
 قوت دهد و دلیقورید و سس کو قیوق معده به درشتها
 تمام بناورد و هر بلغمی که در معده بود ذرایل کند و در دجلو
 و ر بوضیق النفس را نافع بود و مستعمل از وی دو درم بود
 و گویند مضر بود و بمشانه و مصلح وی کشیده بود و بدل آن
 عود بلبان بوزن آن گویند و یک وزن نیم آن
 گویند و بدل آن نیم وزن آن بسیار بود و حب الحلو
 اینست گفته شد حب الاثل که نماز خوانند و کرم نازق
 و آن جزایع است گفته شد حب الکاجج جوز المرج خوانند
 و آن بذرا الکاجج است و آن و نوع بود و یکنوع را به شیرازی
 عروس و ربرده خوانند و یکی دیگر کی چون من گویند
 و بهترین آن سرخ بزرگ کوی بود و گویند بستانی طبیعت
 آن سرد است و به اعتدال خشکست و عیبی گویند سرد و
 و در آخر درجه اول تا آ گویند و درم و بعضی از آن نافع

و در داء الثعلب و داء الحلب

بود و بول بر اند و ریش کرده و مشانه را نافع بود و ابریکوس
 کو بد صرع را نافع بود و اما که عارض شود در سر و چون از
 وی بشویند سختی کنند و بار و غش نبفشه با میزند و دوبار
 به آن سوط سازند یا سه بار ذرایل کند و فوس گویند چون بکجو
 از وی سخت کرده با جزوی پنج ارینی پاشا مندر که ماکه در شکم
 بود برون آورد و مضر بود و کرده و چون بسیار استعمال کنند
 شدت ادرار و خدر و در رسه پیدا کند و مصلح وی کلای
 و کل ارینی بود و جالینوس گویند بدل وی عنب الثعلب است
 حبه السواشونیر است گفته شد و حبه السفرجل بسیار سی به دان گویند
 و بهترین آن بود که از به ترش گیرند طبیعت وی سرد و تر
 و در دویم لیس بود و نافع بود و جهت خشو نه خلق و قبضه
 و لعاب وی ترطیب کنند پیوست سینه ذرایل کند و حرارت
 ساکن کند و دو درم از مغز وی چون بگویند بانیات
 و حب سازند و یا لعاب وی بانیات و روغن بادام بخورند

۲۴۲

سر ذکرم را سود دهد و اسحق گوید بخر بود بکرده و صند و می گز
 بنفشه بود و بدل آن تخم کنک حب العوس ثمره العوس است گفته
 شد حب المنسم حبیت بمقدار نصفی و لون آن عیان زردی
 و سرخی بود بغایت املس و خوشبوی و زود خشک بود و مغز
 وی بغایت سفید بود و معطر و ابل عین و حجاز و عطریات بکار
 و طبیعت او گرم و خشک در ۲ است خالصه سرد و احمه
 بود و اضم را یاری دهد و نشف رطوبات بکشد و مقوی است
 سرد بود و با غسل اعصاب را نافع بود و باه را زیادت کند
 بذر حب القمل بذر رمان برتیت و بپاشی ندارد از شتی
 و مغاث پنج و لیت و بمقدار نزدیک بلو بیا بود و در طعم
 وی اندکی تلخی بود و خوشبوی بود و بلون سفید بود و طبیعت
 وی گرم تر بود و در ۲ و خشک بود و قوت بدنه ای مرغی بود
 و غریبی آورد و چون کج و عسل طهر زد و اضافت کنند باه را
 زیاده کند و بریان کرده نیکوتر بود و اما مصدق بود و

ل

۲۴۳

و صند و می روغن کل و سرکه بود و اگر بسیار خورد میخورد
 و معده را بکشد و اولی آنکه با قند و با عسل بخورد و بدل آن
 بوزن آن ابل بود و گویند بوزن آن تو در می سفید
 و چهار دانگ وزن آن مغز تخم خیار زره و گویند بدل آن
 مغاث بود بوزن آن حب صند و حب الفار مان
 فذقی بود کوچک بلکه مقدار فستقی و پوست وی بغایت
 سیاه و متک بود و مغز آن بد و نسیم بود و بغایت
 سخت و لون آن بزر و دی مایل بود و اندکی عطریاتی
 در وی بود و طبیعت وی گرم و خشک و در ۲ و در ۲
 چون با منجنج با شامند بقراط گوید یکمقال نافع بود
 حمت و سحر از زائیدن و جکیدن بول و حیض براند
 و کرندگی جانوران را نافع بود و فوس گوید مجموع زهرها
 بود و از خواص است که چون تقطیع وی در خانه فشانند
 مکن بگریزد و وی سودمند جهت سبزه که از رطوبت بود

۲۴۴

و چون باران بهانند در دسری که سبب آن بلغم و ریح
غلظت بود نافع بود و اگر دونه سحر کنند و بهانند
در ساعت مغز اساکن کنند و وی مضرب و دیگر و حوالی آن
مصحح وی زرشک تازه و بدل وی حب محلب یا مغز بادام
تلخ حب الصغیر جلعوز است و درخت آن کو چکتر از صغیر
صغیر بود و از سیستان خیزد و درخت وی را سوسن خوانند
و طبیعت او گرم بود و در اول و در دوم معتدلست و در وی
اندک حرارتی است و رطوبت چالینوس کوید گرم و تر بود
و سودمند بود جهت در دشت و در داء اعصاب و در
عرق النساء و ستر خارش را پاک کند و از خلطی که باشد و با
زیاده کند و منی بفراید و شیر زنان و شک مثانه بریزاند
و نافع بود که زننده کی عرق را با آب الجرج خشک یا خرما یا کل
انگبین شریف کوید چون بکوبند و بپس بپزند و هر روز
بخاشند درم بخورند از فالج اخلاص یا بند و سستی بن

بن عمران کوید چون بپس بپزند و بپس بپزند و بپس بپزند
کرده و مثانه خشک مل پاک کنند و کوید طبیعت وی گرم
و در دوم معتدلست و در اول و در دوم معتدلست و در وی
خشکی و شکر بود و بدل آن حب محلب مقشر بود و بوزن
آن و نیم وزن آن با دام سفید کرده و این ماسویه
کوید بدل آن تخم خربزه بود و کوید جو زهرندی کوید
قایم مقام جلعوز با دام کوید که بیش از آنرا بزرگ
کوید حب الصغیر الصغیر یا رسی تخم کاج خوانند و آن
تخمیت مثلث شکل و در میان غلاف جوز کاج بود و در
طعم مانند جلعوز بود و طبیعت آن گرم و خشکست و را
و منفع محلل بود و نافع بود جهت استرخاء ضعف بدن
و فریبی آورد و رطوبات فاسد که در شش بود خشک
کرداند و قوت معده بدید و چون بپس بپزند و بپس بپزند
کنند چهار درم از وی منی بفرایند و خاصه که با کجی

246

و قند بود و مثانه و کرده را قوت دهد اما مضر بود بسیار
و معده را بکشد و بسیار خوردن معضی آورد و تریاق
وی حب الرمان بود و مصحح وی در معده آلت که در آب
کرم خیسانند و با عسل بخورند و در مزاج با قند بدل وی
حب محلب معشر یا نیم وزن آن مغز بادام سفید کرده
گویند بدل آن صنوبر کبار گویند بود حب الراس
صاحب مغزده گوید مویزج است سهو کرده است صاحب
فناج گوید در ماهیت او راست گفته که او زرد رنگ
بود و طعم او تلخ و کروشکل بود و مانند تخم محله از گویستان
فارس خیزد و از گویستان همدان و آن دایج بر خورند
در اسن و دو نوع است حبیلی و بوستانی این تخم حبیلی است
و بوستانی در راس گفته و این نوع که گفته شد قوت
موی بدد و آن را از افات نکه دارد و چون خرد
کنند و بدان سر بشویند اگر طلا کنند شاید حب العلت

مانی

247

حب الاس

مانی هندیت و در قوت گفته شود حب العصفور طم است
گفته شود بسیار سی تخم مورد گویند بهترین وی بوستانی بود
و فر به رسیده تازه و طبیعت آن سرد است و خشک و در
گویند کرمست و شکم میند و منع نفث دم بکشد و معده و
احشای را قوت دهد و بول براند و سه فراینگ بود
و شربتی از وی سه درم بود و صاحب تقویم گوید
بچ درم ریشهای اندرونی را نافع بود و ریش منانه را
سود دهد خواه تر و خواه خشک و چون بپزند و با شتر
ضاد کنند باریشهای کفین و قد مین را بیل کند و چون
تر بود بگویند و با شرب هر درم چشم ضاد کنند تحلیل
دهد و غرب و بواسیر و درم مقعد را نافع بود و در
گویند چون بدان طلا کنند و اگر عسل بخورند و کلف
روی طلا کنند بآب سیرد فلاح را نافع بود و سخی
گویند بسیار وی مضر بود بمثانه و مصحح وی ضعیف علی

بود و بدل آن آب ورق آن بود تا نیم وزن آن سعة
 و گویند بوزن آن حب الیمان یا سی انار دانه گویند و بهترین
 آن ترش و فربه بود و طبع آن سرد و خشک و قاهر
 بود و ترش روی چون خشک بود شکم بیند و منع مواد
 صفراوی بکند و غشیان ساکن کند و قی باز دارد و قسم
 معده کرم را قوت دهد و عصاره وی خاصه ترش چون
 بنزد و با غسل یا میزند تا قی بود و جهت ریشهای که در بدن
 بود و در معده و ریشهای پلید و گوشت زیاده و در
 گوش و اندرون بینی که ریش شده باشد و بدل آن سماق
 حب الیمان یا سی انار یا سی است یا سی زرشک گویند
 گفته شد حب الیمان دانه است بشکل مستطین اما پوست وی
 شک بود و سهل و سکن باشد و آن را ضیق الهاویه
 گویند و در طعم تلخ بود با قبض این مولف گوید
 آن نمره نوعی از طرف است و در جردن آنرا بر کفر خوانند

الماتی

بهترین دی بزرگ و خوشبوی بود و طبع دی گرم
 و خشک و در ۲ و گویند گرم است در ۳ و گویند تر است
 در اول سوداء بلغم را نافع بود و مقدار مستعمل از وی
 نادر و درم جلا بدید و ثانیل کلف و دانه که در روی
 شود و جرب و حک را نافع بود و سده سه زوجار
 بکشد و صلابت آن نرم کند و چون با آب گرسنه
 ضما دکنند اسهال مضرت بکشد و مصحح وی را زیاده بود
 و در سفوفیدوس گوید بدل آن بوزن آن قوه و نیم
 وزن قشور السلیح و دانه کسبیه بود و بشیرازی آنرا
 تخم غالیه خوانند حب الملوک ماهو دانه است گفته شود
 حب الفناعین الغلب است گفته شود و حب الحلب
 یا سی نیونه مریم خوانند بهترین قریب بود و طبع
 دی گرم و خشک است در ۲ گویند معتدل بود و گویند
 سرد است و قولل صحت آنست که در وی حرارت بود

و جلای قوی بصری گوید کرمست در خشک و در اول
محل بود و بول براند و چون بگویند و بر کلف طلا کنند
نافع بود و البته کرم بکشد و حب القرح بیرون آورد و سده
چکر و سبز بکشد و نقرس را سود دهد و سنگ کرده
و مثنی بریزاند و خون حیض براند و در وقت سود
و در قوی بکشد و در دمای اندرونی و در طبی که درین
و شش بود پاک کند و گویند مضر بود و بدماغ کرم است
و مصلح وی رب اترج بود یا در بیاس و گویند بدل آن
مغز بادا تلخ بکشد کرده بود و حب الریه یا کبایسی نیم ریال
خواستند بهترین تازه بود و طبیعت او سرد و خشک بود
و قابض بود و جهت عرف صفراوی و در حب و حک و بدل آن
نیم حاض بستانی بود و حب القرح یا کبایسی نیم ریال
آن بود که آن شیرین و خورده باشد و طبیعت آن
سرد و تر بود و درم ششای صفراوی را نافع بود و مقدار

سنگی

مستعمل از وی سرد بود و در کرم و خشک را نافع
بود و چون با نبات بخورد تشنگی نماند و عسر البول که از حر است
بود ساکن کند و سحر گوید منضبت بمثنی و مصلح وی نیم
کرفس بود و جالینوس گوید بدلی وی در سرد و حده او دوی
کثیر بود و حب الریه و در وقت بهترین وی با ملی بود و طبیعت
کرم و خشکست و سفید وی حرارت کمتر دارد از مسیح
تتر حر و مفصل بلغمی را نافع بود و چون به آب کرم و در غش
کل باشد اند عرق الش را نافع بود و چون کوفته بود
ضاد کنند و قوی را سرد و گویند و بیانشا جلد و بدل
او در صفا و عرق الش شیطرج بود و باقی منفعت وی
در عرف گفته شود و جهت الحظ نیم درخت بطم است و ششای
بن گویند و آن دو نوع است یک نوع را شده بن گویند
یک نوع بن و شش بن خرد تر بود و همچنان با آب است و آن
خود و درخت ششای را صر و خواستند و از آن بن

سنگی

بطعم این مؤلف گوید که در حوالی ابرقوه درخت بطعم باقی
 به نذکرده و ثمر آن به سستی نزدیک است و طعم آن طعم
 بن کند و بهترین آن سبز و بزرگ و تازه بود و طبیعت
 آن گرم و خشک است و در سیوم گویند و در چهارم گرمی و
 قوی تری از خشکی بود و خوردن وی معده را بد بود و
 دیگر مضر شود و غذا بد و گرم مزاج را زبان دارد و سخن
 سینه و کرده بود و بول براند و شهوة جماع برانگیزد
 و چون با شراب یا سرکه یا شامند کزنده کی ریندارا
 نافع بود و جگر پاک کند و در سپرز را که از کرمی بود دمنجی
 مزاج را نافع بود و سعال و خال و لقوه را سود دهد و
 خوردن و مالیدن وی بر ذات الجنب نافع بود و چو
 وی چون لبو زانند و برداء الغلب طلا کنند موی
 بر ویانند و خاصه موی سر و ورق وی چون خشک کنند
 و کوفته و بخته بزنند و علق غلاف سازند موی را بر ویانند

سردی

در آن

و در آن کند و صمغ وی در منفعت مانند مصطکی بود و در
 صا د گفته شود و بن مصدع بود و دین را بگویند و شهوة
 طعام میرد و مصدع وی سکنجبین بود و در بوفو که ترش
 بود و صاحب منج کوبید مصدع وی خمره منقبه بود و
 در کتاب ابدال آورده که بدل وی مغز جوز است و گویند
 بوزن آن مغز بزد و نیم وزن آن مغز با دام و گویند
 بوزن آن حب البطیخ بذر البطیخ است گفته شد حب
 المکثری بسیار سی و آنه امر و دگویند و بهترین آن بزرگ
 بود که بزرگی بایل بود و اسحق گوید کرم خشکست نافع
 بود جهت در دشمن مقدار و در سرم ستمل بود و گویند
 مضر بود بکرده و مصدع وی بذر قطونا بود یا عناب حب
 الزیب بسیار سی و آنه مویز گویند و طبیعت وی سرد بود
 و در اول خشک بود و در دویم شکم میند و مقدار آن
 از وی تا پنج درم بود و مضر بود با معاصی کثیر بود حب

بجمله حب قانت گفته شود و جباری علوفه خورند
و بهایسی خور خوانند و آن نوعی از کنگ است و گوشت
وی سبک تر از گوشت بط بود از بهر آنکه وی برتیت
و وی غلیظ بود و صاحب منج کوبید گوشت کرم و تر
بود و میانه مرغ خانی و بط بود و در غلیظه یاج را
ساکن کند و مضر و مفصل و قوی و شجوار مضطرب شود
و مصدق است که با ذلت و دار چینی و سکه که ببرد
و بعد از آن غسل و با نخچیل مر با جگر و به وی چون
بماند کی نمک و سبب که جسد و حب سازند مانند خود
و در سبب خشک کنند و پنج حب از آن به آب نیم کرم
نابشتا بخورند و در سبب با لغایت نافع بود و اگر گوشت
سنگدان وی خشک کرده و سخی کرده و مانند نمک
اندازی چشم کشند و در ابتداء نزول آب نافع بود
و دیگر ترخی معالج وی بود و کول وی در غرقه بند و بری

بهر

بند که خواب بسیار میکند خواب از وی زایل میشود
اگر در سنگدان وی سبکی یا بند چون بر کسی بند که
داشته باشد در ساعت بند و تا آن داشته باشد
عود کند و این بخا صیت و خون ر بود و عسر النفس نافع
بود و گوشت وی لغایت کرم و خشکست و اولی آن بود
که باب نمک بپزند و بعد از آن روغن بادام در وی
ریزند و اگر حبت سرد و مزاج بود روغن کردکان و
زیت و دوسه باره و اگر چینی و خولجان و مرق آن بری
نافع بود و جوق الفنا مرزنجوش است و از آن الفافه
شد جوق الرای بر بخاسف است گفته شد جوق الفیل
حب القش نیز گویند با بونجبت گفته شد جوق فرغی
حب القناست گفته شد جوق ترخا یا فرخ شک است
و برنج شک است و آن مرزنگوش است و باری قرقر لب
بود و در قاف گفته شود جوق الماء با درنجویه است گفته شد

بهر

حق بنطی فودج نه نیست و حق التماج نیز گویند و در قاف
 گفته شود حق صغری حاکم است و آن نوعی از فودج نه است
 بنانی است گفته شود حق کرمانی حق کرمانی شام فرم است
 و گفته شود حق غازی بقدر خراسانی است گفته شد حق الشیوخ
 ریحان الشیوخ نیز گویند و آن مرد است گفته شود حشر ما
 بهر یانی نفع است و بکار زرونی را قوت گویند و در
 نفع گفته شود حجره التیس با و زهر است و ویرانتر باقی
 فاروق طبعی خواستد و آن بکلو دراز و کرد نیز می باشد
 و در زیر یکدیگر طبقات دارد و در میان او چتر است
 گویا مغزیست و آن چوب مخلصه بادانه وی بود و لون
 حجر التیس اغبر به سیاهی که از سرخی زندانج نیک باشد
 چون باشد لیسک بسیار سرخ شود و آنج بد بود صحر
 رنگ شود آنرا از شکم بز گوئی گیرند در شیردان صاحب
 مسفرده گوید که از طرف خراسان حاصل میشود و این خلقت

نمونه

مانند

بغیر از شبانکاره در هیچ موضع دیگر حاصل نمیشود و این
 مؤلف گوید آنچ صاحب مسفرده گفت که از خراسان
 حاصل میشود آن با زهر حیوانیت و گویا در آن روز
 آن کوسفند آنرا وینمی رسیده و بعضی از آن به طرف
 زرقام که آن قریه شیراز است افتاده اند و در آنجا
 یافت میشود گویند غذای آن کوسفند مار باشد مخلصه
 بسبب آن این سنگ در شکم دی می بندد و برین سبب
 ویرانتر باقی فاروق طبعی خوانند و گویند در زهره
 وی باشد و این خلقت در شیردان وی بود و وی
 بغایت عزیز بود و به اطراف برند و این مؤلف گوید
 اهل شبانکاره گویند چوبی که در اندرون با و زهر است
 چوب کر است و این خلقت تحقیق چوب بادانه
 مخلصه بود گویند چون بسیار سرخ و زرد و کبر رنگ
 باشد و این رنگها سه دن معلوم میشود و لون آن چوب

نمونه

بسیاهی زند سرخ آمیز نیکوتر بود و در تمام مانند این سنگ
می باشد از کل انما بان مشکل فرق می توانست کرد و امتحان
وی آنت که سوزن بیاتش سرخ کنند و بروی بچند اگر
مصنوع بود و چون سوزن در وی فرو رود و وی سیاه
از وی فرو بردن آید و اگر حجر البیس بود و در زردی که
نوک سوزن را زرد کند و چون وی را به آب رازیانه
بسیابند و بزرگ زنده کی مایه طلا کنند در حال در و نشاند
از مردن این شود و به کزنده کی جانوران و سمهای نباتی
حیوانی خوردن و طلا کردن بغایت مفید بود و جهت
ضعف بدن و قوت باه بغایت نافع بود و شربتی جهت
گزنده کی جانوران و دفع سمها و از ده جهت ضعف
دل و قوت اعصاب شربتی دانگی بود و هر که روزی نیم دانگ
بخورد این باشد از همه آفتها و زهرها محرومی مزاج را نیز
مفید بسبب آنکه وی بخالصیت عمل میکند بطبیعت و این

الکون

مؤلف گوید هر کس بچرخد با زهر اومان میکند باید که گفته
دو روز ترک میکند طبیعت وی بغایت کرمست حجره الحیه
و دو نوبت بکنج حجر بود و معدنی و بکنج حیوانی و آن را از
ماری افنی گیرد و آن با زهر مار مسموم خواستد و آنچه از مار
گیرند مانند ششبدی بود که در فقای افنی بود و در هر افنی
نبود چون از گوشت جدا کنند نرم بود و اثر هوا بوی رس
میبند و مانند حجر النمر و خطوط سیروی بود و آن باشد که بدون
مار بود و خاکستری سیاه نیز بود و بشکل نیکی بزرگ مربع بود
و از یکشقال تا دو مثقال بود و زرد بود و مؤلف
گوید امتحان وی آنت که چون بر جامه صوف سیاه بماند
یا بگو و سفید گرداند و چون بمیان آید سیاه شود و سفیدی
نماند و آن نوع که حجر بود و لون آن زرد جدی و سیاه رنگ
و خاکستری رنگ بود و چون در میان آب لیواند از بند
در چمن چینی بکرت آید و روان گردد و هر دو نوع بکزنده کی

مار نافع بود و خوردن ماخود و آش و بر موضع زخم
 و بخوردن و مار مده کزنده کی افی را نافع بود و تعلیق
 کردن جالینوس گوید بسیارند و بهاشامند نافع بود و گویند
 بر دونه بر خرم میچید خرمندی نوعی از شاه نج است و به
 پارس می باشد و به هندی گویند و خون که از مفود آید قلع کند
 و بواسیر را سود دهد و چون بهاشامند کزنده کی عقرب را
 سود دهد و به جگر و سنگ بلور است که از خواب برترسد
 و بکثرترسد حج الحلتی حمام است و صندل حدیدی نیز
 گویند و آن دونه بود و نر ماده در همان کوفه زد
 حجر الرجا بهارسی سنگ است آب خوانند و خشک بود
 و چون گرم کنند و سرکه بروی ریزند و منی آب منع
 خون ریش بکند و از ورمها و از نگر و عقرب کیم
 حجر الریک سنگ است که در شکم خروس یا بند مقدار
 با قلابی بود و گوچکتر بود و بلون آنگین صاف بود و

چون برینند

از دیک

و نزدیک بود و پیلور اگر آب بشویند و کسی دهند که سخت
 تشنه بود و سود دهد و غم و اندوه ببرد حجر النانه
 سنگ است که در مثانه آدمی جدا و باز دید میشود و گویند
 سنگ مثانه بریزاند و گویند سخت کنند و در چشم کنند
 سفیدی را بیل کنند حجر النانه حجر الاصم خوانند
 و حجر الايمان النوع است سفید و سیاه و سرخ و ملتهو
 طبیعت و کی سرد بود و بغایت خشک از سطاط الیس
 گوید اگر زنی دشوار زاید در خود بسته و بران بندند
 سهل تر آید بفرمان خدای تعالی و اگر سخت کرده باشند
 غبار مرخا زیر باشند خشک و پنهانی هریشی که دشوار
 رود دملی که باشد بر هر عضوی که باشد بحال سخت
 آورد و ویرا بسیار سی سنگ آتش گویند حجر الحام
 سنگ است که در دیک حمام حاصل میشود چون در آب
 سرطان ضا کنند نافع بود و بهتری معالجه که در رسم

پیدا شود اینست حجر البقر در مصر حررة البقر خوانند
و آن جاو زهره خوانند و در میان زهره کا و بود و
گویند در شیردان کا و هندستان بود و آن مانند
باد زهرست در عمل و در لون همیاد زهرماند اما آنجا در
زهره کا و گو سفید بود همچون زرده تخم مرغ بخت بود و
و به شیرازی آنرا اندر را خوانند و چون سحی کنند
بآب بعضی از بقول طلا کنند بر حمله نخل نافع بود و در شفا
و چون مقدار کمی معوط سازند به آب پنج سلقه جفت
نزدک آب مفید بود و چون سحی کنند و به ستر آب بکشند
و بر موضع که سفیدی بود طلا کنند موی سیاه ترا
و اگر سبب آن از زاء الشعب و برص بوده باشد
اما موی سفید سیاه کند و مؤلف گوید بغایت کرم بود
و با وسوسه و مسود می شود و طلا کردن و خوردن حجر
یعنی حال فطیلس خوانند و یعنی حجر لبنی و این اسم

الکبر

به آن سبب بوی نهاده اند که چون به آب بپایند مانند
شیر از وی بیرون آید و لون وی خاکستری بود و طعم
وی شیرین بود و چون به آب سحی کنند و عصاره
وی در حقه قلعی کنند و هر زمان که خواهند مسعل
کنند و طبیعت وی معتدل بود و در قوت مانند
شادانه بود و چون در چشم بکشند منع سیلان فصول
از چشم بکشد و ریش چشم را نافع بود و در ابتدا و در میان
کرم طلا کردن سود دهد و نفث دم و خشونت مرده و
سوزش چشم را نافع بود حجر عسلی سنگ است که چون
بپایند و طوب آن شیرین بود و در قوت شلوه و
در منفعت حجر لبنی بود و در همه حالاتی حجر سفید سنگ است
بلوطان زرد از بلا و معرب خسرو و بهترین آن بود
که زعفران رنگ بود و زرد و زردینه شود و شکافته
تو بهر تو بود قوت او مانند شکر ذره بود و اندکی

ضعیف تر و حجر لبنی و عسلی مشفق در قوت مانند یکدیگرند
اما عسلی در روی حرارتی است که در شبانیت و حجر
مشفق چون به شیر زنان بسایند و در چشم کشند و
چشم زایل کند و خونت نره دهد و سوزش چشم و
بهترین مداوات این رختت حجر قطبی سنگیت
مصری و بنایت سست و زود در آب حل شود
و کازران مصر کتان بدان شویند و جامها و درموم
روغن کنند و حبت و ملها و ریشها که در بدن پیدا
شود و در شفا فی چشم مستعمل کنند و حبت نفث دم
و اسهال فرمن در مثانه چون به آب بپاشند
نافع بود و چون زن بخود بر کیرد خون رفتن و ایم باز
دارد و لون آن سنگ سبز بود و تیره رنگ بود و
حجر الیهو و سنگ جو و خوانند و آن سنگیت مانند
زیتون آنچه بزرگ بود مانند خایه که بر تر بود و خطوط

بسیار

بسیار بروی بود و موازی دیگر حجر الزیتون نیز
خوانند از ملک شام خیزد و بعضی دراز بود و کرد
نیز بود و در کوه لبنان در غاری میشود و این صفت
و بهترین زیتونی رنگی بود و این مؤلف گوید
این حجر شجر است مانند سبزه در دریا می باشد چون
برون آورند حجر شود و نافع بود و حبت سنگ کرده
نیم مثقال با آب گرم حبت یک مثانه همس سیل
با آب تر نره لعق کنند و همین عمل کنند عسر البول
نافع بود و لیکن مضعف معده بود و اشتها بر دهنی
گوید مضرت بسیار و مصحح وی غسل است مرمر حکیم
حجر یهودی چون به خون خفانش سحی کنند و در چشم کشند موی نره
بر و باند و موی ابرو و همین سیل چون بروی کنند
و جالینوس گوید طبیعت وی معتدل بود و معده سرد
بد بود و مصحح وی تخم کرفس بود و فوس گوید خون مقوط

شکل

فقط کند حجر الشب حجره الشف خوانند و اهل مشرق البوم
خوانند و بونانی سطرالنوس و معنی آن کوهی بود و بومی
از وی طرمینون خوانند و آن چند رنگ بود و بهترین
وی سبز رنگ بود و موده راناف بود و بغایت و جا
لینوس گوید اگر قلاوه از وی بسازند که موازی موده بود
در گردن اندازند موده ویراناف بود و دیقوریدوس
گوید که بر آن بسش جهت دشوار زادن سهل آسان بود
و بر بازو بسش جهت تقوید نافع بود حجر الرخام
طین قبولیاست و در طاکفه شود حجر الدم شادنج است
و کفه شود حجر ارمی و نوع است یکنوع لاجوردی بود و
یکنوع سرخ چون دست بروی مالند بنداری جربست و
طبعیت او گرم و خشکست و در اول مهمل شود و ابود مهملی
قوی تر از حجر لاجوردی بود و موده را بد بود چون
مغسول بود و قی غشیدن نیارود و اگر مغسول نبود

مغنی

مغنی مغنی بود و مفرح و مقوی بود و مغسول وی بخاشی
که در ویست بدن را از خلط سوز و ابیاک کند و اما موده را بد
بود و موده ای آئینون بود و یا علی و مقدار نیم درم تا نیم
مستقال بود و بدست دفع اخلاط سودا سی بکوزن نیم
حجر لاجورد بود و حجر النمر مهره است که از پلنگ ده جفت
میشود و در نروک کفاید حجر الخی طیف و یسقوریدوس
گوید که بخشیتن برستوک چون بکشد و در افزونی ما
شکم ویرایشکافند و دوباره سنگ یا بند یکی بکشد یکی
الوان و در پوست ایل یا در پوست کوسال بند و پیش
از آنکه خاک بروی رسد بر بازوی مصرع بند و بفرمان
خدای تعالی صبح از وی زایل شود حجر النور حجر الرخام
هر دو مر قشیاست هر دو کفه شود و ارشد نیز گویند
حجر لاجورد لاجورد است کفه شود حجر المغانط بسیار سی
آن را خوانند و چون بسوزانند سوزش دهنده بود و

در عمل بهترین وی سیاه بود که سبخی مایل بود و هیچ غلیظی
و خلطی در وی نبود و جذب و آهن بقوت کند و هر چند
زیاده را باید نیکوتر بود و جالینوس گوید بغایت گرم و خشکست
و اگر کسی را خبث الحدید در شکم مانده باشد چون با شراب
بیا شامد جذب آن بکند و صحت خود بیرون آورد و سپس
کیوس غلیظ بد بود و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال تا یکم
بود و چون درست گیرند و در دستمال و یا با و تشنج یا بس
که آن که از خوانند زایل کند و اگر جراحتی که از تیغ زهره
رسیده باشد نه بکمال صحت باز آورد و مقناطیس چون
بوی سیر بوی رسد سست شود و در ر بودن آهن و باز چون
در خون کوفند یا بزرگ کنند بود و از جمله سموم قتل است
مانند سبب گویند نوعی از الماس است حجر مشهور
کیس است گفته شود حجر شجری بدست گفته شد
حجر المهر حجر العقابست و حجر السیر و آن اکثرت است

و گفته شود

و گفته شود حجر الطور حجر الدم است گفته شد حجر الیاس حجر
المنه است گفته شد حجر القوان را یزاق القمر و زید البحر خوانند
و افزون سالیانی گویند یعنی زید القمر و یونانی سالیطس و
و افزون سالیان از نهر آن خوانند که شب در افزون
ماه یا بند و در بلاد عرب آن سنگ سفید و شفاف است
بود و چون بسایند و بمصروع دهند نافع بود اگر بدی
بیا و نیزند که بر نمی دهد بار آورد و اگر بر مصروع یا بند
نافع بود و زنان بعوض تعویذ با خود نگاه دارند
حجر حبشی و یقوریدوس گویند سبز باشد و صاحب مناج
گویند بر روی زند و جالینوس گویند مانند لشف بود
و چون بسایند مانند شیر از وی بیرون آید و زبانه
بغایت بکزد و شب کوری و در دندان و قروح
آن زایل کند و تاریکی و ناخنه ببرد و جلای تمام دهد
و مؤلف گویند باری آنرا یاسم گویند حجر الاسفنج

۲۸۰

سنگیت که در میان اسف میبایند و حصاء الکافج گویند
 و دلیقه و ریدوس و رازی گویند که با شراب بپاشند
 سنگ میزند بریزند و جالینوس گویند سنگ کرده بریزند
 و فوت آن ندارد که از میانه بریزند و جالینوس
 سنگیت که چون بسیار جزی مانند خون از وی
 بیرون آید و با شیر زنان چون در چشم بچکانند و رم
 آن بسیار آب آمدن را از این کند و حجر العاج سنگیت
 مانند عاج چون سخی کنند و بر موضعی بپاشند که خون
 روان باشد و خون را بپسند و چون بسوزند و سون
 سازند دندان را جلاد و بسیار سی شکر سنگ خوانند
 و بیشتر از ی سنگ زخم این مؤلف گوید طعم وی تلخ بود
 حجر اعصابی حجر اعصابی است گفته شد حجر الکک سنگیت
 بغایت سفید و رسا حل برهنند یا بنند و در سینه نیز
 مبره که از وی حکاکان سازند از عاج سفید تر بود و خوشتر

در سینه

136

۲۸۱

و طبیعت وی سرد و خشکست و در آخر درجه دوم و اول
 و سوز از وی بکین سازند و زنان بگردن بندند و
 متفق اند که این سنگ دفع سحر و چشم زخم میکند
 و صاحب او بر دشمنان طغریابد و اگر نکینی از او با خود دارد
 و دور و رخ از قبل آنکس نکیند و هر کس ویرا بیند دوست
 دارد و پادشاهان هند و سوز از او طغریا سازند و
 بران اکل و شر بکشند و مدعی ایشان است که در
 هر صحبتی که آن بود جنگ فتنه نبود و شرح و شادی
 زیاده کنند و اهل هند مهره آن در موی کشند و گویند
 موی دراز میکند و مهره آن مانند مروارید بزرگ
 براق بود و چون سخی کنند و در چشم کشند سفیدی
 چشم خواه جدید و خواه قدیم ببرد و اگر سون سازند
 دندان را بغایت سفید کند و جلاد به حجر اسیبوس
 اسیبوس است گفته شد حجر القیش و حجر الشعر گویند و قیش

272

نیز کوبند کفشد و حجر الحوت مانند سنگی بود و در سه ماهی پسته
و مقام دماغ وی سفید و سخت بود و چون به شامند
سنگ کرده بریزند حجر شفاف قشور است کفشد حجر
طاعیطوس حجر غا غاطیس گویند و آن از وادی شام
آرند و آن وادی در قدیم غا غا خواندندی و این زمان
وادی جهم گویند و چون بر آتش بکشد بوی سر و سخته
کند و لون وی سیاه بود و بوی قسیر دهد و سبک بود
و صفی بر روی یکدیگر بود و قوت وی در غایت
بہت بود و صاحب مغزده گوید بخور وی مضر و را
صرع آورد و صاحب مناج گوید بخور وی مضر و را ناف
بود و احشاق رحم را سود دهد و کزنده کان بگریزند
و اگر بادویه و بکر هبت نفوس ضا کنند سود دهد
و در جراحت های عظیم گوشت بر داند حجر الطریح حجر شیطانی
گویند آن سنگ مرمر بود کفشد و حجر الکلب شریف گوید

دینی

137

273

نوعی از سنگ است که چون سنگ بوی اندازند در دهن
بکشد و نگاه دارد و در دشمنی عمل عجیب میکند و چون خواهند
که میان دو کس دشمنی اندازند و بر اسم انگش بکشد سنگ
بردارند و بر آن سنگ اندازند و بعد از آن بردارند
و به آب اندازد و از آن آب بخورد انگش دهد و دشمنی
جزی عجیب مشا هده کند و گویند در برج کبوتر اندازند
مجموع بگریزند و اگر در شراب اندازند جماعتی به شامند
جنگ و عریه و بدستی در میان ایشان واقع شود
حجر الریشائی حجر النور است کفشد و حجر البرام
بپاشی سنگ برای گویند و هر تیش که بدان سنگ آب
دهند چون بر سنگ زنند مانند کل فرود و قطعا
او از نکلند اگر این سنگ سحق کنند و سنون سازند
و ندان سفید کند حجر الحزنی سنگیت که در صربیا
باشد مانند خرف بود و زود از هم شکافت و صفی هر یکدیگر

۲۸۴

بود و بجای قیشور مستعمل کنند و در سردن موی چون در
ورم از وی حل کنند و با شراب پاشا منقح قطع خون
حبض بکنند و چون بعمل خلط کنند و بر ورم پستان
نهند بر ریشهای بلند ورم ساکنی گرداند و ریشها
بصلح آورد و بغایت خشک کند بود و جلاله خروج
چراغ و دی که کند و آن از طلا و روم خنک و سبک بود
بر روی آب بایستد و محض بود و قبضی در وی باشد
چون حل کنند و پاشا منقح کننده کی غریب را نافع بود
جبرالاسا که سنگیت که کفش کران بران افراز نیز
میکنند نافع بود و جهت ورمهای لحات و ریش
آن لحات را ببارسی ملازه خوانند حجر السن
در میم گفته شود حدیق با و انجان است گفته شد
حدید ببارسی آهن گویند و آن سه نوع است شاپور
قانی و نرم آهن و فولاد طبیعی و معدنی بود و آن

شاپور قانی

جل قیاس و باری که گویند در قافیه

138

۲۸۵

شاپور قانی نیز گویند و آن فولاد نرم است و پولاد مصنوع
از نرم آهن گیرند و از بخار آهن را از عفران الحدید
گویند و قابض بود و امکان منفعت آن در از کف
شود و حبث الحدید ضعیف تر از بخار آن بود و
و در خاک گفته شود و صفت تو بال آن در خاک
شد و آهن سرخ اگر در آب انداخته شود
بپاشا منقح میبندد و ریش روده و ورم سبزر را
نافع بود و ورم سبزه و استرخا و معد کلس البول و درد
مقعد را نافع بود و باه را قوت دهد و خاصه آنی که
آهنگران آهن که تافته باشد و روی اندازند و آنرا
ووص خوانند و ماء الحدید گویند و بکننده کی سکه
و بوانه نافع بود و وقتی که ندانند بر آوده آهن چون
در شرابی که زهر داشته باشد اندازند مجموع زهرها
با خود کشد چون بخورند زیان ندهد بر آوده آهن چون

نخورند در شکم سخت خشکی دهان و در سر آورد و مدا
آن شیر تازه با بعضی ادویه مسهله قوی کنند و بعد
از آن مسکه و روغن بنفشه و روغن بنفشه و روغن
کل و سرکه بر سر مالند و مقدار یک درم مقناطیس بخورد
امراق و بهر روغن گاو در خواص آورده اند که براده
آهن بر کسی بنده اند که بر خاب دندان خایید و مکر بخاید
خدیج خنظل نارسیده که هنوز سبز بود حجاج مرغیت
که بشیرازی کور کور گویند و گوشت وی نباید خورد که
عقوبت در بدن مبداء کند و خون وی چون بر اندکی
مسک و کلاب خلط کنند و بنامش باشد و بر او
وضیق النفس را نافع بود و چون بر وی لبو اندود
سر و خاکستر آن بآب بنفشه منقش را نافع
بود و زهره وی چون در سار خشک کنند و بآب
حل کنند کسی را که حیوانی موزی گزیده باشد مانند

افعی

افعی و عقرب و غیره اگر زخم از طرف راست بود میل
از آن در چشم چپ کنند و اگر از طرف چپ بود در
چشم راست کنند نافع بود و از مردن خلاص یابد
بفرمان خدای تعالی **ع** ابن سحون گوید دو
نوع است سرخ و سفید هر دو را بخوانند و بهیوانی
مومی و بهر چوب سیاهی صندل رایج و ورق آن بنهند
ورق سبده بود و گوچتر و کل وی مانند کل با سمن سفید
بود و مطلق خوشبوی باشد و بر یابی بسیار است
و نوعی سرخ را هر دو را بخوانند و بهر چوب سیاهی سفید گویند
و به شیرازی بنویسند و نون گویند و هزار اسفند هم خوانند
و مولف گوید آن نوعی از سداب کوهی است و طبیعت
حرل گرم خشک و در سار گویند و در علم نافع بود و جهت
در مفاصل طلا کردن چون سحر کنند و زهره کبک
و زهره مرغ و زعفران آب را از یازده چشم کنند قوت

۲۷۴

با صره بدید و اگر حمله بخورند با دوویه با دوویه قاقلات
 و دود حب الفیض را برون آورد و قوی را نافع بود
 و عرق النس و وجع و ورم را چون نطو ل کنند بآب
 آن سودمند بود و سینه و شش را زینم لیزج پاک کند
 با ذک در روده بود و تحلیل دهد و نافع بود جهت سردی
 دماغ و بدن و لیکن سده و صداع آورد و مغشی بود
 و مسکرو صاحب مزاج گوید مصحح وی بعد از آن فوکه
 ترش بود و صاحب تقویم مصحح وی قرفه و دارچینی
 بود و جالینوس گوید نافع بود جهت فیلج و لقوه و تشنج
 سرد و علت کرده و مثانه و مرار و مسهل سودا و بلغم
 لیزج و حیض و بول براند و قوت نفیج وی سودا را
 نیک بود و خون سوداوی صافی کند طبیعت نرم داند
 و حیثیش گوید عسبی خربزه و مجبول گوید لون را صافی
 کند محرک جماع بود و فریبی آورد و این و افد گوید

گویند

۲۷۵

سودمند بود جهت عاشقان بکری که دارد و گویند
 اگر دوازده شب بیابی هر شب یک مثقال سفوف
 سازند تا سوده عرق النس را نافع بود و ویقوه
 به وس گوید درد پایها در آن و عرق النس را و
 نفیس و فیلج را نافع بود و بدل آن بوزن آن
 فردمانا یا تخم سداب بود اما حمله عری سفید که آن
 موی خوانند و پنج وی مانند بلیوس بود و چون
 سخی کنند و باروغن ایرسا فرزه سازند و زن
 بخورد بکیر و دافواه رحم بکشد به حشف عکوب خوانند
 و بیاری کنکر گویند الواعست طبیعت وی معتدل
 بود و در حرارت تر بود و با درجه ۲ مسج گوید گرم
 و تر بود و در اول گویند گرم و خشکست و در ۲
 چون بر داء الثعلب طلا کنند موی بر ویانند
 و اگر موم روغن سازند که آن آب کنکر بخورد داده

باشند بر برص که بر روی سبب شود بمالند زایل کند
 و بر رمه های صلب چون بدان طلا کنند زود تحلیل
 دهد و چون بر شوخی آتش ضحاک کنند نیکو کرد و طبیعت
 نرم دارد چون با شراب بهاشامند شکم بیند و دراز
 هم گوید به راه راز با ده کند و کرده و مانند را شستن
 کند و کند بغل زایل کند و با درار بول دغنی بر بدن
 آورده بخا صبتی که در و بست و مصحح وی التبت
 که در بختش محرک کند و تو ابل و اباریر لطیف بروی
 بروی ریزند صاحب مناج مغنی بود خاصه کوهی
 و گویند مولد سودا بود و مضر بود بدماغ و مصحح وی
 روغن بود و صاحب تقویم گویند مغنی بود و مصحح
 و مصحح وی مصطکی بود و با سینه خواشا خود لبریت
 کفشد شود غرض آشنائست کفشد
 ابرش است کفشد عز الشیطان طریال است کفشد

جوانه

حرف حب الرشا و گویند و بر بانی مقیانا و بوی
 ثفا و و پاری تخم سفند آن و گویند تره تیزک و شیرین
 خوانند و بونانی فردامن و حرف ایض و اسفند سفید
 خوانند و خردل سفید و حرف با بی و بذر بلاقیس
 خوانند و حرف دو نوعست یک نوع ورق وی با سفا
 ناج ماند یک نوع برگ خرد دارد و تخم وی یک نوع سفید
 و یک نوع سرخ و طلا از آن سفید اسفند سفید و خردل
 سفید و حرف سفید گویند و حرارت وی کمتر از حرارت
 سرخ بود و بهترین وی نریه بود و طبیعت حرف گرم
 و خشک بود و در سه گویند و در اول درجه موسیم
 چهارم و منفع و محلل بود و موسی که ریزد نگاه دارد
 و خوردن و طلا کردن و سرشش و به آب آن دو
 و در ورم بلغمی و دملها را نافع بود و جهت عرق النسا
 و خوردن و طلا کردن جهت ربه و غلیظی سبز و خوردن

و با غسل طلا کردن و ریشی که آنرا شستند به خوانند و
استرخا و جمیع اعضا را نافع بود و خوردن وی چون
برگزیده کی جانوران ضا و کنند نافع بود و بکشد
و بنیدازد بقوت آتش میدن و بخورد بر کرفش البته
چون دو و کنند کزنده کان بگزیند و جرب و ریش
و شده و قوبا با آب نمک لیدن نافع بود چون بحق
کنند و به آب گرم بپاشند طبع براند و قوی بکشد
و حب الفج برون آورد و باد که در روده بود بکشد
و بر بان کرده شکم بیند و ترخ را نافع بود و خاصه
سحق ناکرده سردی کرده را نافع بود و بر بان ناکرده
شکم براند و بلفم لرج از موده قطع کند و چون سحر کنند
و سفوف سازند بر ص را نافع بود و چون با سرکه
برای سقید بمالند سود دهد و چون با غسل بپاشند
و لعق کنند سر فک از خلط غلیظ بود و سود دهد و همچنین

و با طلا

در دجلو ناک از خلط غلیظ بود چون سحق کنند با غسل و ریش
طلا کنند با صابون سحق را بکشد و بشوید و با مال اول
آورد و چون برگزیده کی عقر بضا و کنند نافع بود و
ورق آن خشک کنند بقوت تخم بود و چون تر بود
از قوت تخم کمتر بود سبب رطوبت و ماسی که در وی است
و وی معده و سینه را مضر بود و بکشد از د و مصلحت وی
شکر است و صاحب تقویم گوید نبات نیل بود و بکباب
و بدل وی خردل و تخم تر بنزه بود و یا تخم جرجیر خوردن
مانند سوسمار است و طبع وی نزدیک به طبع و رک
پونانی آنرا سالامند را گویند و از جمله سموم قتال بود
و خوردن آن برادر پس گوید دل حردون چون در خرقه
سیاه بیند بر صاحب تب ربع بند شفا یابد و
جالبینوس گوید چون در چشم کنند روشنائی بفراید
و دیسقور گوید سر کین عصاره وی چون زنان در روی

الذی بشره راضی کنی مانند حقیقی بود و بهترین شکل سفید
 بود و سبک مانند نشاسته به سفیدی و به شیرازی آنرا
 مازنگ خوانند و با خاما لون خوانند بهونانی و به پارسی
 آفتاب برست و کریمکی نیز خوانند و خون وی چون
 طلا کنند و بر موی که در چشم بود و بعد از آن که کینده
 باشد دیگر نروید و گوشت وی ستم قاتل بود مانند مرغ
 و میخند وی نیز ستم قاتست که در حال بکشد و محلت ندهد
 و دوا نیز بر نبود و معالجه کسی که گوشت وی خورده بود
 مانند معالجه کسی بود که در ریح خورده باشد و در ریح
 گفته شود اما معالجه کسی که سبزه وی خورده باشد باید
 که در حال سرکین باز در شراب بدهند و بقی پاک کنند
 و بدن را بر و عن کا و بمالند و سر وی به نمک نمکین کنند
 و آنچه خشک و مسدود و جنبطیا نارومی تا شفا یابد و فغان
 ریح الفار است و در شفا گویند و آن شکست گفته شود

ع

طبع است گفته شود و حرف الما سیسبرون است و قرد اینی
 نیز گویند از بهر آنکه به طعم قرد امون بود و آن خلافت
 و این نبات است که در آب روید مانند قوت العین
 و چون تر بود و گرم و خشکست و در سه ورق وی بخورد خام
 خورند بول براند و اگر بر شولینب بشت ضا و کنند و
 بر وز بشویند ایل کیند و جوان حل خوانند و آن طحی است
 که بال ندارد و ستر بود و چون ناچخته نمک کنند خشک کرده
 شراب بهاشامند کزنده کی عقرب را نافع بود باید که
 کهن نبود و حرا خرا نیز گویند و آن زوفاست و دوا
 و حلیفه نیز گویند و آن نوعی است بری استانی مریف
 گوید نوعی از بریت و به شیرازی آنرا کوخر گویند طبیعت
 او گرم و خشکست و سخن معده بود و طعم را اضم کند و
 با دمای غلیظ بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و کزنده کی
 جانوران را سود دهد خاصه عقرب بول براند و تخم

سدا ب

وی مشهور بر دفسر بود و بشیرازی میرک کارونی گویند
 و دراز گفته شود اما خوار در چشم آورد و مقطع منی بود و
 تشنگی آورد و مضرب و سبز و صلیبی با در بنویس بود
 بشیرازی مودتنگ گویند و بدل وی سداب بود و حرارت
 بستانی ورق وی مانند ورق کرفس بود و خور و مکنون
 ازین جنس چیزی ماند و طعم آن به طعم رازیانه بود و تخم
 وی سبز رنگ بود و خوشبو و طعم تخم وی تریک به تخم کز بود
 و بشکل بر جامه بچسبد و بشیرازی آنرا مودتنگ خوانند
 و معده مارا نیکو بود و با دما بشکند و گرمی وی از حرارت
 بری کمتر بود و غذا مضمم کند و خوارزایل کند و سده جگر
 و سبز بکشد و سخن کرده بود و مسن و مثانه و مجاری بول
 پاک کند و زکام و طاع راسو و مند بود و در طوبت آن
 زایل کند و جهت بواسیر هیچ ادویه از دهر نبرد و خوردن و
 ضا کردن و اگر ادمان و اکل آن کنند و از بواسیر ایمن باشند

بشیرازی

خزئیل بنحیت که از طرف شام و بیت المقدس سفید و تیره
 رنگ بود و چنانکه به سیاهی میل بود و دوانک از وی
 نافع بود جهت کزنده کی محرق و مار از یکدم یا یکمشتقا
 یا شهابها شامند با ماء العسل یا با شراب نافع بود و مرما
 قین نیز گویند و گفته شود و خوارزایل صخره زهرالجهت و
 پارسسی کل سنگ گویند و آن جزئیست مثل طهلب که
 بر وی سنگ می باشد و خوارزایل بر آن میکوبند که زحمت
 خوارزایل میکند و طبیعت آن سرد و خشکست و بر درمها
 کرم طلا کردن نافع بود و اگر بر موضعی که خون آید ضما کنند
 باز دارد و قو با در نافع بود و ورم زبان و برقان را
 نافع بود خشک شکوینج و شکوینج گویند و و بشیرازی
 خار سوانگ گویند و به پارسسی خار خشک و به اصفهانی اسر
 در مغرب حص الامیر و بری بود و بستانی بود و سبز و تازه
 و طبیعت وی سرد است به اعتدال خشکست در ادرل و گویند

کرمت و در اول گویند معتدلست در گرمی و سردی و بی
گوید کرمت خشکت و در دویم مسخ و طین بود و بر درمها
کرم ضا کردن نافع بود و ریشش بن دندان عفو است
آن را بیل کنند و چون باطل خلط کنند عصاره وی در
داروهای چشم سودمند بود و در و منانه و عسر البول
و فوج را نافع بود و سنگ کرده و منانه بریزانند و باه را
زیادت کند و منی بفراید و در درم از خشک بری جهت
کرنده کی افی چون با شامند و ضا کنند نافع بود و
چون با شراب با شامند جهت افی و قتال نافع بود و
طبع وی جایی که بر اعینش بود و بفتانند بکشد و گویند
مضر بود بر و مصلح وی روغن بادام بود یا روغن کنجد
تازه حشیش الزخاجی کبابیت که ابکینه بدان جلا دهند
و رازی گوید قاضی بود و منع رطوبت بکند و مسکن او را
بلغنی بود و عصاره او بگوایر از ایل کند و سر فکهن را نافع

اگر عصاره با سفیداج بر جبهه و نملک طلا کنند سودمند
بود و بر سوختگی آتش همین سبیل و غرغره بعصاره آن
کردن لوزیتین را سودمند بود و در موم روغن کردن
جهت نفوس نافع بود و بسیاری او محو و ری مزاج را
صداع آورد و مصلح وی نبات و خنکاش بود و حشیش
البرص اطریال است گفته شد حشیش الطیال و حشیش
دو دی نیز گویند و آن است و لو قذر بون است گفته
شد حشیش الفشعاف است گفته شد حشیش بزرقلونا
بپاشی و ورق بنکو گویند و در قوت نزدیک شینتر
بود و بهترین آن تازه و تر بود و طبع آن سرد
و تر بود و حرارت بنشانند و بر ورمهای کرم طلا
کردن سودمند بود و عصاره تروی جهت نفث
دم نافع بود و حشیش الحراسانیه حشیشی است و گفته شد
حشیش شفا قل است و اشفاق نیز گویند گفته شد

اصطفا الاسفنج حجر الاسفنج است گفته شد حصرم
 بپاشی غوره گویند و بلفظی دیگر و کتب حکم نیز گویند
 و طبیعت وی سرد است و در دیم و خشکت و در سیم
 و جهت دفع صفرا نافع بود و حرارت بشکند و معدة
 جگر را نافع بود اما مولد ریا و معص بود و شکم بیند و صفا
 کل الکلیین بود و صاحب تقویم گوید مضر بود به آلات شکم
 و منی مصحح آن اینست بود و عمل بدل آن خامی اترج
 یا ریاس حص و س است و گفته شود حفض
 شیرازی هلك گویند و آن نوعی است کمی و هندی
 و مشهدی و بهترین آن از جهت و رها کمی بود و از جهت
 موسی هندی بود و نوعی که است که شیر از ورق روتا
 نه یک سازند و روستایان شیر از آنرا هلك مشکلی گویند
 و ابن مولف گوید هلك یکی از ورق مغیلا سازند و
 و طبیعت کمی گرم و سرد و خشک بود و در دیم گویند

اداره

سرد است در اول و در هندی تحلیل قبض کمتر بود و از
 کمی صاحب مفرده گوید هندی اقوی بود و در همه حالات
 و حفض هندی عصاره فیلز نرج است و کمی عصاره
 نباتیت کمی گوید مصنوع است و ابن مولف گوید تحقیق
 عصاره ورق مغیلاست و نافع بود جهت مجوع ترخا
 دم چه از روده و چون که از زبان آید بغیر فاعل
 و مجوع و رها خبیثه و کلف ریشهای کهن و دهن و بر
 و کوشش را نافع بود و مالیدن و خوردن و جر کشیدن
 و شنائی بفراید و تاریکی زایل کند و شفاف معده
 و سچ را بغایت مفید بود و حفض کردن اسهال کهن و
 ریس روده و اسهال و دمنه بود و چون بدان غرضه کنند
 خنای زایل کند و چون بر خود بگیرند قطع سبلان
 رطوبت از رحم بکند و نفث دم و سرد چون باب
 پاشا منده بود و ابن مولف گوید حفض هندی عصاره

نبایت که آنرا هوشور خوانند و حصص حبت کزنده کی سگ
دیوانه طلا کردن و آتش میدن نافع بود و بیرقان سیاه
و در دسپر زرا نافع بود غلیظ کند و مصحح وی حماما و صفا
و شربت از وی نیم درم بود و خفاة کبر دهنست و گفته شد
حلبه فریقه خوانند و بسیاری شملیه خوانند و طبیعت آن
گرم است و در آخر درجه اول خشکت و در اول کوبند گرم
و در دوم خشکت و در اول از رطوبت فضلی خالی بود
کوبند گرم و خشکت و در ۲ و منفع و رمها و ملین بود
و آرد وی و رمهای بلغمی صلب اندونی برونی تحلیل
دهد و سینه و شکم و حتی را نرم کند و سرخ را بود و سر الیول
و عسل النفس را سود دهد و باه را زیاده کند و باد را بکشد
و بلغم و لرج و سینه بیرون آورد و بواسیر را سود دهد و آرد
وی با نظرون بر سبزه زخماد کردن نافع بود و اگر پیش از
طعام با وی بخورند شکم براند و چون با عسل بیاشامند شکم

براند و خلطهای بد که در روده بود و چون نخته بود و غذا بیشتر
دهد و او از صافی کند و چون سه به آن بشویند و از زایل کند
و لعاب وی با روغن گل شفاق سرد نافع بود و مو خفگی التی
و آرد وی و ملها را نرم کند و در طلا کردن با آرد وی حبت
کلف نبایت نافع بود و چون طبع وی با نافع حبت
و جنبش وی چون بخورند و در دهنست و جگر و مثانه سرد و چکیدن
بول و در درم که از سردی بود و سود دهد و صاحب
تقویم کوبید محلول و مقوی انشین بود و مصحح روغن قطا
بود و خلدون نوعی از صدف است و در روغن و شیخ گفته شد
حلیت صمغ محروست محروست الجذال خوانند و راغ
کوبند و بسیاری آنرا خوانند و به سندی است که شیرازی
انگشت کننده و آن دو نوع است منشی و طیب اما منشی
مسخ تر بود و بهتر طبیعت آن گرم است و در اول و در چهارم
خشکت و در ۲ بهتر بن آن سرخ رنگ صافی بود و چون

بکند از ندون وی بیفیدی زند و آنچه مغوش بود سبز رنگ
 بود و آنچه بوی نیز دارد و منش خوانند و آنچه بوی تیزی
 کمر دارد و طبیب خوانند و چون با عسل بامیزند و در چشم
 کشند و شبانی بپزاید و در ابتدا از نزول آب کشیدن
 این باشد و از نزول آب و تب ریح را مفید بود و در
 سنگند و خون بسته که در اندون بود و تحلیل دهد و بر داء
 الشعب با سر که طلا کردن نافع بود و نایل مسامی عدد
 چون با موم روغن خلط کنند نافع بود و با سر که بر قوبا
 طلا کردن سود دهد و چون با آب بکند از ند و با شامند
 حلق را صافی کند و با کبر خشک بر قان را نافع بود و موقوی
 باه بود و چون با سر که غرغره کنند علق از حلق بیرون رود
 و بر کزنده کی سک دیوانه نهادن یا با سیر و جنطیانا شامند
 نجابت سود دهد و چون با زیت بکند از ند و بر کزنده کی
 عقر ب و ریتا نالند نافع بود و اگر با شراب و فلفل سیاه

بماند

با شامند که از را نافع بود و چون با کچین با شامند بزرگ
 در شکم بسته باشد بکند از د و صرع را مفید بود و دفع زهر
 می حیوانات بکند و زخم تیر و تیغ زهر دار بکند و مقدار
 نیم مثقال مسفل بکند بود و بول و حیض براند و بچ بپند
 و اگر اندکی بر سوراخ قصب مالند زن و مرد لذتی
 عجیب یابد و اگر در سوراخ دندان نهند درد ساکن
 کند و اگر بار و عن زینت در شیشه کنند و چون در شیشه
 مدتی بگذارد و بعد از آن بر قصب مالند لذتی عجیب یابد
 اگر نیم درم از وی به آب لسان اطل حل کنند و با او
 که مسک طبعیت بود با شامند فعل وی قوی تر بود و قطع
 اسهال که از رطوبت بود بکند و خلطهای لزج دفع کند
 و اگر نیم درم از وی و نیم درم کچین با شامند و بد
 اومان کنند فاج و حد را نافع بود و در مفصل
 سرد و بواسیر و معض را نافع بود و حب القرع بکشد

و اما مغرب و دیگر و معده و اسحاق کو بد صبح و بی شکر است
 و صاحب تقویم گوید صبح و بی جو زبوا ابو و یا قرف یا فلفل
 بدل آن محروث و بعد از آنکه آب بپوشانند و چند
 خوشی کنند و بوزن آن بود و حلیف زعفران است
 و خرا نیز گویند کفشد و حیداب لبلاب است و گویند
 و اغبه و هر دو کفشد و حاتم قرادست و بشیرازی کند
 گویند کفشد و در قاف حلیف و پنج حاض برست و
 در حاض کفشد و حلاق الشرنوبه است کفشد و حلیف
 حلا حل حلا حل میسوست کفشد حلیف سورنجان
 مصریت و طبعت او گرم و خشکست و در ۲ گویند و در ۳
 نافع بود جهت نفوس و در و مفصل و در و زانو و رانها
 و مقوی بدن بود و مسهل ملغم و خلطهای غلیظ بود و در حلق
 و گرم بکشد و اما سبزه را غلیظ کند و صبح آن کاشنی
 و کثیر ابو دحاما اما مون و آمومن گویند و بشیرازی و املو

گویند

گویند طبعت او گرم و خشکست و در ۲ گویند و در ۳ آن
 و نوعست بکنوع مشهور است بشیرازی و املو خوانند
 و نوعی دیگر مانند برسیا و شالست جوب و بی زرد بود
 و سبخی مایل و برک سبز بود و خود و کل و بی زرد بود
 و کوچک و نبات و بی مقدار یک و حبیب باشد و بهترین
 آن ذبی رنک بود و در منی و خوشبوی منج و در مهای گرم
 بود و چون در پانی ضا دکنند در دسر زایل کند
 و چون با باد و روح برگزنده کی عقر بضا دکنند سود
 و درم چشم که از گرمی بود و درم احشا چون بازیت
 ضا دکنند نیکو بود و در درم چون فرزج بخود برگزند
 و در طبیع آن بنشیند نفوس را سود دهد کسی که کرده
 یا جگر و بی معلول بود چون طبیع آن با شامند نافع بود و
 سه جگر بکشد و بول براند و مقدار استعمال از وی
 دو درم بود و لیکن مصدع بود و منوم و مسکر و از جمله

بود و صاحب نفویم کو بد مصحح آن صندل و کلاب بود و
 اسحق کو بد مضر بود بمعه مصحح آن تخم کرفس بود بنا دوق
 کو بد بدل آن بوزن آن اسارون و بوزن آن حج است
 و بوزن آن زیره سبز بود حشر تمر هندست گفته
 شد حاضرات در استرج گفته شد حاص بری پاشتا
 بود و بری راسلق بری خوانند و آن پشته جیلی بود
 اما در خاک ریزه زمین سست بود و آن را بونانی
 طوطاق اغریون خوانند و سر و سوداوی را نافع بود
 و بشیرازی هیچ آن را حلیه خوانند و در و نفوس و درد
 مفاصل ضما و کردن نافع بود و سر و سوداوی را سود
 دهد و بستانی را بشیرازی ترسینک خوانند و مانند گاشی
 بود و ورق آن در وی حوضتی بود و رطوبتی فضلی و
 لزج و بهترین آن بستانی بود ترش طبیعت آن سرد
 و خشک بود و در تخم وی سرد بود و در اول و در وی

نهی نو

قبضی بود و در بند و در گفته شد و اگر تخم وی پنی از کزنده کی
 عقرب با شامند چون بکر و هیچ کزندی و زحمتی بوی
 نرسد و چون ورق وی سبزند شکم براند و چون
 سبزند و بازیت بریان کنند و کثیر خشک و اندکی
 زیره و آب انار دانه بروی ریزند شکم بیند و غیر
 بریان کرده هیچ که از روده مره صفر بود نافع بود
 و تشنگی نباشد و قطع فی بکند و غشیان صفاوی سبکی
 کند و خمار دفع کند و از روی کل خوردن سیرد و کزنده
 عقرب را نافع بود و چون با شرب سبزند و بدان
 خضه کنند و در دندان ساکن کنند و چون شرب
 بپزند و برخنا زیرضا کنند و ریه های گرم که درین
 کوش بود سود دهد و اگر بکسر که بپزند و بر سر ضما
 کنند نافع بود و چون بر جرب بمالند صحت یابد
 و اگر بچ ویراد کردن بندد خنا زیر دفع کند و چون

سختی کنند وزن بخورند و بر کمر و قطع سیلان رحم از خود بکنند
 و اگر باشد آب بنزند و بپاشند بر قان زایل کنند
 و سنگ مثانه بریزند و حیض برانند و اگر کثیف قال از پنج
 وی بگویند و بارب سبب برشند و بلیست و سبب
 اسهال و موی رانافه بود و حاضی اما در آب روید
 ورق آن بد رازی انگشت بود و نزدیک بود و کجاست
 و ساق وی کوچک بود و بروی تخمی سیاه رنگ بود
 که بر خیزد و طعم وی مانند طعم حاضی بود و شکم
 برانند چون بخت بخورند و تخم وی چون سختی کنند و آب
 بپاشند غم سیر و نفس را خوش دارد و خوش
 زایل کند و خفقان کرم را بغایت سودمند بود و
 و غشمان دفع کند و مفعول است و تخمی بصلح آورد
 و چون بسزند و بر اعضا مالند خارش بدن زایل
 کند و تخم آن و ورق آن چون بخایند درد دندان

لای.

ساکن کنند و بن دندان محکم کنند و اگر ادمان و اکل کنند
 یرقان را زایل کند حاضی الارث اکثوت است و کفشد
 حاضی البقر حاضی بریت کفشد حاضی نری حاضی بستانی
 کفشد حمره الارض امعاء الارض گویند آن خرطیست
 و کفشد و حصی لامیر خشک است کفشد و حصی
 بیاری نخود می گویند و سرخ و سفید و سیاه می باشد
 کرسنی بود و بری بود و بستانی و بری کمتر بود و افعال
 اندکی به تلخی زنده و بستانی غذا بنکود و سیاه بوقه
 تر بود و در افعال بهترین آن سفید بزرگ بود و
 طبیعت آن گرم و تر بود و در اول گویند خشکست در
 اول طبیعت را نرم دارد و بول برانند و منی بفرایند
 و باه برانکند و حیض برانند و منیخ بود و لون صاف
 کند و در پشت رانافه بود و خوش ببرد و در کمر
 کرم را سود دهد و رغن آن قوبار را سیرد و آرد آن

ریشهای بلید و سرطان و خارش بدن را نافع بود و
نفیج وی در دندان را نیکو کند و آواز صافی کند
و غذای شش بدهد زیاده از همه چیز چون از اردوی
شیر حسائی سازند و طبعی بخود سیاه رنگ سنگ کړه
بریزانند و او را بول از همه خوردن زیاده کند و فالج
و مرضهای سرد و در و مفصل که از رطوبت بود ببرد
و باه را زیاده کند که تا حدی که چار با بیان مثل کاه و شتر
و اسب نر چون بخود سیاه بجای علف بدهند قوت با
ایشان زیاده شود و سده و کرده بکشد بد و چون بهر که
بخوبی تند بکشد و با باد نباشد بخورند و صبر کنند
تا نیم روز کرم شکم بکشد و کور آب خیساست همچنان خام
خام بخورند و آب آن نباشد با شامند انعطاف تمام آورد
و قضیب را قوت دهد و در نخود در خاصیت موجود است
که بجاوت کردن محتاج به این حصلت بود اول آنکه

طبعی

طبعش طایم منی بود و دویم آنکه کثیر العذاب بود و سیوم آنکه
مولد ریح و نفخ بود و هر دو غذای دارویی که جهت
تقویت باه بخورند باید که این سه حصلت داشته باشند
و آن نخود است زرده تخم مرغ نیم برشته اما نخود کثیری
که فرو و مانند و کرده داشته باشد بغایت مضر بود
نخود سیاه بچه بندازد و جذام را نافع بود و کزنده
جانوران و اذویهای کشته اولی آن بود که میان
دو طعام خورند که مضرت وی کمتر شود و بخشنی شش و جرم
نخود ثقیل بود و معده و صلیح وی بخون کل وی بود
حمیه ابو جلیسا گویند و آن سنجار است و رخل الحام
نیز گویند گفته شد حشم بلعت اهل شام لسان الثور است
از قول صاحب مناج و صاحب مفرد حم و آن تخم است
و آن نبات حب است صفت هر دو گفته شود و حصن
حصص خوانند و آن ایشان است گفته شد حطاط

حم

نوعی از چیز است و در جمیع گفته شد صاحب مناج و
صاحب تقویم گویند بستان افزون است و صاحب جامع
گویند از قول اسحق بن عماران که حبس بستانی و در شام
حبس بطنی گویند و نبات او نبات کبر بود و کل وی سفید
و تخم وی حبس بود و طبیعت گرم و خشک بود و در ۲ صاحب
بلغمی را بنام بود و سده و طبع بکشد که از بلغم بود و در ۲
تر از نافع بود و در ۲ گویند که تر و خشکتر از نافع بود و غیر
او گویند مقوی دل بود و تخم وی گریبان گرد و بار و غن کل
و آب سرد و جهت اسهال کهن نافع بود و صاحب مناج
و صاحب تقویم گویند سرد و خشک بود و در اول حار
معه و جگر ساکن کند و چون طبع وی باشد منجمد با جلا آب
با یکدیگر منجمد و جگر از اخلاط بد پاک کند این مولف
گویند صاحب مناج و صاحب تقویم گویند که خاصیت
بستان افزون است که گفته اند و ابی اسحق بن عماران گفته

فانی

خواص حبس بستانی است بسیاری وی مانند را بنام بود
و مصدق وی گویند و حمام بود و حمام مبارسی گویند که بنشیند
و طبیعت وی جالبیوس گویند که مرست و رطوبت بسیار
در گوشت و لیست و کرده را بنام بود و منی بنفشه و خون
و فاج و لقوه و حذر و ستر خا بدن را نافع بود و شریف
گویند چون زنده بر مای وی بکشند و پاک کنند خونی
که از وی آید بر کزنده کی بکشد نافع بود و اگر سر
وی بچنان با بر لبو زانند و حق کشند و در چشم کشند
شب کوری میرود و این زهر در خواص کورده که در هر خانه
که کبوتر بود از حذر و فاج و سکه و جو و وسایات بپاشند
و در مقورید و سن گویند خون و زهر را که شقایقین حمام
چون گرم بود در چشم کشند جراحی که در چشم بود زایل
کند و این مولف گویند در خواص او را زهر اند که کزنی
زهر کبوتر سفید در چشم کشند غشا ده میرود و اگر در دست

فانی

بر اکل گوشت وی کنند ذکا آورند و خون حمام قطع
 رعاف که از حجب دماغ بود بکند و بیضه وی لغایت
 کرم بود و کبوتر از کبوتر بچه سبکتر بود و او لی آنکه بپا
 غوره و کشنر یا سرکه سپزند چون بخورند و بعد از آن
 مغز خیار زه بی آن بخورند یا تخم خیارین
 صاحب مناج کوبید کرم و خشک بود در سه صاحب
 نقویم کوبید از قول حق که کرم و تر بود و خاکستر گوشت
 وی و جگر وی چون بازیت بر شقایق که از سر ما بود بپاشند
 نافع بود و خاکستر جگر وی بازیت بر خنایر بپاشند
 نافع بود و جذام را سودمند بود و جگر وی و گوشت
 چون بپزند و بپنج آن نشسته گزازی که از خشکی بود
 نافع بود و جگر وی بریان کرده با شنبلیله بخورند
 نافع بود و بول و در کرده را سود دهد و این موی
 کوبید اگر پیله وی در قروح خبیثه مالند مصباح آورد

ون

لون موضع بلون اندام آورد و اگر سنب او سود چند روز
 مصروع را دهند صرع از وی زایل کند و اگر بر برص
 طلا کنند قطع کند و در خواص آورده اند که پوست پشیا
 وی چون بر کوبی بپزند که ترسد و بیکر ترسد گویند
 چرک کوش خرد چون بخورد کوبی دهند که کوبید دیگر
 نگریه و در خواص آورده اند که اگر کسی را عرق بکشد
 به آواز بلند در کوش خرد بگویند که مرا عرق بکشد و از
 کونه بر خورشید در دازوی زایل کند و خرا دارد
 کند و اگر پوست پشیا بی وی باره مصروع با خود دوا
 تا یکسال تمام و چون سال نوزاد باره پوست پشیا
 دیگر تازه با خود نگاه دارد تا سه سال دیگر صرع از
 وی زایل شود و در خواص این زهر آورده که چون
 خرد شک را عظیم ناخوش می آید حمار الوحش
 سیاهی خرد کوبید عبد الملک بن زهر کوبید نظر چشم

وی کردن صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب بکند
 و این از خواص است جالینوس گوید گوشت وی چون
 فر به جوان بود نزدیک بود به گوشت ابل لغایت
 غلیظ بود و به وی چون بر کلف طلا کنند سود دهد
 و این مویف گوید اگر مغز استخوان خرگور بر روغن گل
 بکند از نقرس را در ششها را سود دهد و اگر مغز اسب
 با کرفس و انکبین مدقوق را دهند چند نوبت نافع بود
 و چون به وی بار روغن قطیچو شاستند جهت درشت
 و کرده که از بلغم بود و با غلیظ نافع بود و زهره و جفت
 و اء الشلب و دوا لی مالیدن نافع بود و چون گوشت
 وی به آب نمک و دارچینی و زنجبیل بپزند و مرق آن
 باشد مانند گوشت جرب آن بخورند در دفعه اصل را
 و با دمای غلیظ را سود دهد و گوشت وی تمدد و درد
 معده و رطبی خروج ثقل سبب کند اولی آن بود که از پی

ان

آن جوارشات مسهل چون شند یا ران و تری و مثال آن
 خورند حنظل غلیظ خوانند و تخم وی همید گویند و بر پی
 کبت و شیرازی گوشت و بکرمانی خرزهره و بلقظی
 دیگر خرزهره رو باه گویند نر و ماده بود و ماده سفید و
 سست و زرد و شکن باشد و چند آن که سفید تر باشد
 بهتر بود و پوست وی تا که زرد بود که سفیدی مایل بود
 و آنچه بگوید زنده بود و اگر بر درخت حنظل یک حنظل
 شش نبود کشته بود و آن به بزرگی و حنظل
 بود و بهترین ماده سفید و رسیده و مندی بود که ذکر
 کرده شد و طبیعت وی گرم و خشک در رسم خشک است در
 بوجها گوید گرم و خشک و گوید سرد و تر بود و در
 ۲ کند وی گوید وی محلول معط بود و در دفعه اصل و درد
 اعصاب و مهمل مراراً سودا و صفر بود و فواید یکی
 بکشاید و ورق او صریح و ماخولیا و سواس و دوا

و داء الحية و جذام را نافع بود و خاصه چون با او و خیلط
کنند مانند آئینون و افیتون و نمک هندی و صبر
سقوتری و ایارج و فیکرا و اگر در طبع حقه کنند
چنان دورست از دو درم تا چهار درم شاید قوی بکشد
و مره سودا و خام ببردن آورد و سخم آن شرابی نیم درم
بود و با غسل و باادویه و الکی نیم بود و باید که بغایت سخت
کنند و اصلاح آن بکنند و بکنند و بیخ و یسودمند و بخت
کرنده کی افغی و عقرب خوردن و طلا کردن و حکایت که اعراب
چهار موضع عقرب بکنند و دو درم از وی به شامید
در حال صحت یافت و در حقه حبت کسی که قوی داشتند
سودمند بود و بخور کردن بوسیر نافع بود و چون بخورد
بر گیرند بچ بکشد و ابن مسولف گوید اگر صاحب بوسیر و رق
خضل را آب بکنند و بدان حقه کنند ریشهای بوسیر برون
آورد و اسحق بن عمران گوید چون بکنند خضل سر آن بردند

۱۰۰

و تخم آن بپزند از زرد و از روغن زنبق بپزند و سوراخ آن
به خیر بکنند یا بگل و دماقش بکنند تا چند جوش بزنند و بعد
از آن بر گیرند و بر موی مالند موی سیاه کند و نکند و که زرد
سفید کند و میخ متقی گویند و اصل وی چون بچشاند حبت
استقانا نافع بود و کرنده کی افغی خضل باید که در کرای
کرم و سرمای سر و خضل نکند که اسهال موی آورد و مضر
بود و بعد و مصحح آن کثیر بود و مصطکی و بدل آن گویند
حب الخروع بود و گویند بوزن آن حرق و چهار دانه
وزن آن قند حنا بهترین آن بود که بغایت سبز
بود و در حال خرد کرده باشند و طبع آن گرمست
و به اعتدال گویند معتدلست در گرمی و سردی عیسوی
گویند سرد است در اول خشکست در ۲ طبع نافع بود
حبت و رمهای گرم و سوختگی آتش و نافع بود و حبت شکی
استخوان و ریش دهن و در مرهمها حبت حنای نیم مثقال

چون باشا مند قوچ بکشايد و از خواص وي آنست که
اگر کسی را ابتداء آید کند خواب آب بپوشند و بر کف
بای وي بکشند امین باشد از آن که در چشم بر آید و چنانچه
و اگر تخم وي بکشتند غسل بپوشند و لعق کنند و باغ را
بغایت سود دارد و در خواص این زهر آورده که چون
خدا بمشک بپوشند و بر ناخن بکشند و بدان او مان بکشند
نیکو گرداند و اگر شب با بدان خضاب بکشند با باد بول
انگس سرخ بود و مضرب و خلج چون باشا مند مصحح
وي کشید بود و خند قو قی شیرازی انده قو قو او به
بارسی دیو است و بری و بستانی بود و خنده قو قی
بری را ورق حبابا گویند و پیونانی لو طوس اغریس
و معنی آن خنده قو قی بری و بستانی و طریقی خوانند
و بهترین آن بستانی بود و طبعیت او گرم و خشکست در
آغاز درجه دهم و گویند در آخر درجه اول گویند و در ۳

کلفرا

کلفرا نافع بود و روغن وي در دماغه را و در شش را
سودمند بود و عصاره بستانی بپوش سفیدی چشم را
زایل کند و بری و بستانی صرع را نافع بود و استسقا
و بول و حیض براند و روغن وي حبت بادا که در اعضا
بود و اگر طفلی دیر بکرت آید چون بروی بمالند زود
حرکت کند و اگر در طبع آن نشیند امین عمل کند و تخم
وي مهب باه بود و اگر آب بر گزنده کی خوب ریزند
در دساکن کند و چون بر عضوی سالم ریزند لدغ و جرح
بپدا کند و چون عصاره وي سوط بکشند صداع آورد
و خند قو قی خنق آورد و در دحق مداوات آن
بکشند و کاه و کاشنی کند خنق الغول سحر است و کاه
و گفته شد خنق القوش خنق الصحر است گفته شد خنق
مجنون و سحر است گفته شود و خط رو خند روس
گویند و خلادون نیز گویند و گفته شود و خط کندی است

بهترین آن بود که میان صلاب و لین بود و فریبنا
و میان سخی و سفیدی بود و سیاه بود و طبیعت
او گرم بود و معتدل بود و در شری و خشکی چون بگویند
برگزیده کی سبک و روانه دهند نافع بود و چون بخانند
و بهر دماغ میل دهند بکنایه و روغن وی قوی بار نافع بود
و وی بهترین بود که را حاکم با در و جفت و گفته
شد که در بختی است گفته شد که در بختی است
و نوز گویند و آن در خست که پوست وی زرد بود
و کل وی گرم بود و در خست که در اول و در وی لطیف
تر بود و از کل وی و صحن وی که با بود و تخم وی لطیفتر
بود و در صحن وی و آن را سبک خوانند و ورق آن
چون با سکه بر نقرس ضا و کنند سودمند بود و نمز
وی چون با سکه با شامند صحن را نافع بود و نقطه البول
و نمز وی من آبست بکند و شج الریسی گوید وی لطیف است

و گفته اند

و سخت گرم نبود و بکشد قال نمز وی از ورق الشار نافع
بود و اخنی گوید بکشد قال از ورق وی بعد از طهر یکسره
سودمند بود و جفت آبستنی نمز و روغن نیز گویند
و آن نمز بهشت گفته شد و در و کندم سفید
که بجز بهر بخت بود و حوله و در و اجزا است گفته شود
خو حسم و خو قران و این هر دو اسم طرخونست گفته
شد و مخدای عربیت و بهر بانی طریفی گویند
گفته شود و حوز سفید استان افروزیست و گفته شد
حقیقت را راست و انوار آن بسیار است و آنچه در
نمز باقی است بگویند و در صحنی بود که از گوشت افنی
سازند و در مرکبات گفته شود و حیوانه و لوی طرخونست
گفته شود و حیوانه بر و ن خوانند و معنی نامزد و ن
الحی و ابد یعنی همیشه زنده و هرگز و ورق آن نفید
و بهشت نمز بود و بهشت نمز گویند و بعضی گویند بهشتان

حوران و حوزان این هر دو
اسم طرخونست گفته شد

افروز است و بعضی گویند نجم است هر دو خلافت
 و آنچه محقق است نوعی از ریاضین است که در تهر بسیار
 باشد و دایم سبز بود و حی العالم دو نوع بود و کوچک
 و بزرگ و در یقورید و س کوید به نوعی است کوچک
 و خود و بود و در جایهای سایه و بی و بارها و کوهها
 روید و قضبان وی کوچک بود و یکساخته پیش نیست
 و ورق بسیار بدان بود و بعد یک و حب بود و
 کل وی زرد بود و در قوت مانند نوع بزرگ
 بود و از آن بزرگ استانی بود و کوهی بود و قد
 وی بد رازی یک کز بود و ببطری یک انگشت
 و بهتر وی استانی بود و طبیعت آن سرد است
 و در سیم خشکست و در اول هر دو نوع نافع بود جهت
 و رمهائی کرم و جگر و سینه کرم و طلا کردن و چون
 با صوفی بر حمره و نمک صفا کنند ریشهای بلند و در رمهائی

لی

کرم که در چشم پیدا شود و سوختگی آن و نفوس را
 نافع بود و آب وی مقدار نیم درم باشد و چند
 حبت سده که در جگر و زهره بماند و سبیل صفا
 بود و مبر و حبت کزنده کی رقیلا نافع بود و چون
 آب وی با روغن گل و سنگ بکسر و طول کشند و در
 سر سیر و حبت اسهال و پیش رو و نافع بود
 و چون با شراب بماند کرم در زهره و آن آرد
 و چون زن بخورد بر کرم قطع سیدان رطوبت و
 از رحم بکند و اگر در چشم کشند در چشم را سرد و
 و نفوس کوید پنج درم است و بی باکچین چون بماند
 حده و دم و آب کی کشد و صفا و قوت بدان بندد
 و در یقورید و س کوید نوع فحش است و خولاست
 و بعضی طبلان کوهیند و در سیم الیسیو الیسیو و این
 نوع میان سنگستانها روید و طبیعت وی کرم بود و نافع

نوع

حاصل

جلد بود و چون باید کنی بر خنایر ضا کنند تحلیس
 دهد و حی العالم مضر بود سپهر مصحح وی طین ارمی بود
 تا شفا یابد احدی است گفته شد باسم الطاهر
 خالق النمر صاحب منهاج کوبید خالق النمر و الذی
 دمی جنبیده در صفت قاتل الذی کوبید قوت کف
 کفوة خالق النمر و هو له ثمره پس برین تقریر ازین اثر
 اسم ما هیه آن یکی سهوا باشد و آنچه محقق است گفته
 شود و خالق النمر نباتیت که چون بلنگ و یوزوسک
 و خوک و غیر آن بخورند خناقشان بکشد و بدین سبب
 خالق النمر خوانند که مخصوص است به بلنگ که دیر از دوز
 میکشد و آن نوعی از مازبولست بتحقیق و بعضی
 گویند اسفیل است و بعضی گویند فرق سیاه است
 و این هر دو قول خلافت آنرا فریضه گویند و
 طبعیت آن کرم خشکت در چهارم خالق الذی

فانی

قاتل الذی بهم خوانند و در قوت مانند خالق النمر
 بود اما مخصوص است بکرم که دیر از دوز تر میکشد و چنانکه
 خالق النمر مخصوص است به بلنگ و آن بتحقیق فرق
 سیاه است و طبعیت آن کرم خشکت و در آخر درجه
 سه چون بگویند و بر کونست خام افشانند که کرم بخورد
 ببرد و خالق الکلب قاتل الکلب است و در عمل با فاعیل
 کند بلکه زیاده اما یک را زود تر میکشد و وی کسم
 هر حیوانی که دنبال داشته باشد و آن از مندگان
 خیزد و اینرا آذوقی گویند گفته شد خاتم الملك
 ساد و اورالت گفته شود و نامون صاحب جامع
 گوید حاملا اسم مازبولست و آنکه گفته اند سدا
 مازبولست بسبب آنکه اسم سهوا کرده اند و هم
 صاحب جامع گوید از قول بعضی متأخران که سدا اصل
 حاملا دن مالیت که آن مازبولی سیاه است و

سبب برین تقریر قول صاحب منهاج معتبر تر بود و حامای
و کالیون نیز گویند خالادون لوقس معنی لوقس یونانی
سفند بود و لجر بی شخص و به بزرگتری اوداء و لفظ
گفته شد خالادو یونانی یعنی زمین الارض و آن
ما ذریون است گفته شود خالادون ماله اوداء است
خالیون و کالیون نیز گویند و آن خالق المهر است
گفته شد خالید و یونانی و میمون نیز گویند آن دو گوشت
و گویند بزرگ عروق الصفر خوانند و کوچک آن
ما میران معنی خالید و یونان دواء الخطای بود بدین
سبب این اسم نهاده اند که برستوک چون کج خود
در آشیانه اند که کور شود و ما و رش رود و شاهی
از ما میران آورد و در آشیانه اند که پنا کرده
فتبارک الله احسن الخالقین خالادو یونانی
زیت الارض و آن ما ذریون است و گفته شود خالادون

تفصیل

حفظه و میگویند گفته شد با رسی کامل خوانند و در خند
گفته شود خالامیلین: بونج است گفته شود خالادو
یوس معنی آن یونانی بلوط الارض گویند و آن
کا در پوست و گفته شود خالامیلین یونانی صنوبر
الارض بود و آن کما فیطوس است و گفته شود خالادو
یونانی خان الارض بود و آن خان کوچک است
و اقطی خان بزرگ گفته شود خالامیلین خسر و دار گویند
و آن خولجان است و گفته شود خالانجان شطرج است
و گفته شود خبده بزرگ خم است و بشیرازی شفرک
خوانند و به اصفهانی خاکشی و به تبریزی شوارون
و تبرکی مراهوه و بهتری آن سرخ و خلوقی رنگ بود
و خرد و شیرین و طبعیت آن گرم و تر بود و ما شری
بنکو بود و حصه اصحاب سودا چون با شیر نبات پاشند
بدن را خرد به کند و لون را بنکو گردانند خباز می باری

خسره و گویند و شیرازی نان کلاغ و آن نوعی از طریقت است
و گویند ملوخی است بستان و ملوکی بری نوعی از ملوخی
بقلمه الهی و گویند و ملوکی گویند آن خطی است
برمی لطیفه و خشک از بستانی بود و طبعیت وی سرد
و تر بود و در اول گویند معتدل بود و در کرمی و سرریجا
گویند تلخی و دوی است و معتدل و فوس گویند کرم
خفگیست و این قوی و درست و قوی و چون بر کزنده
نمبر و مغل ضما و کنند بگو بود و وقتی که خام بود و ورق بری
نافع بود و با اینون بر سوختگی آتش و حره و چون طلا
کنند و طبع وی چون در وی ششید صلاحیت هم نرم
کردند و معتدل و وی چون بچ بچ شامند نافع بود و جهت
ن برای ادویه کشنده و کزنده کی در متلا را ضما و کزانی
نافع بود و معتدل بر اند و تخم وی چون خلط کنند با تخم
خسره و قاری با شراب پاشا مندا و در و مندا ساکنی

کردار

کردارند و چون ورق وی بپزند بر و ما من کشتند که
احتیاج بشکافش بود و بکشد بر و داده بر و آن او بود
و حقت کردن جهت روده و مقعد و رحم بود و منند بود
و آنچه بستانی بود و معتدل بود و چون تر بود و مندا را
نافع بود و تخم وی جهت خشونی که در سینه و شش و جوش
شود و سودمند بود و اگر بپزند و بار و غن ضما و کنند
بر و ریه های کرم ساکنی کند و وی نافع بود و جهت بره
که از خشکی خشونت سینه بود و در اول و تخم و در ورق
چون نجاسند و جنات خاصه اند که ضما و کنند بر
نا سو که در چشم بود پاک کردارند و گوشت بر و باند
و چون ضما و کنند با کیز و بر سریشی که سبب آن تری
بود و سبب سه بگو بود و چون بر کزنده کی عقر ضما و
کنند خاصه با زیت و کل بی نافع بود و جهت کزنده
و فرخ و مندا و کزنده میدان و ضما و کردن و قضای

کردار

س ۳۲

دی نافع بود و حبت رود و مثانه و شکم نرم دارد و اولی
از خبازی بری بود که مهل مره خام بود و تا حدی نگاه
باشد که خون باید خیزد بهتر آن بود که از کندم
افت نرسیده پاک فریز به صلب و نان سید و خوا
و دخیوار از شکم اضم برون آید و نفخ در وی زیاده بود
و مولد ریاه بود و سده جگر کرده تولد کند و شکم
ببند و و نان خشک و سپر را غلیظ کند و خوشی که از وی
حاصل شود پس بسیاری داشته باشد و نان جواری بزرگ
فر به کند و نان که خاله بسیار داشته باشد زود از
شکم برون آید و غذا اندک دهد و آنچه خاله اندک
داشته باشد ضده آن بود و نان فطیر نفخ در وی
زیاده بود و از آنچه خیر داشته باشد نان خشک کنی
شکم ببند و و نان نرم خشک و چون به آب و نمک تر کنند
و بر قوبای کهن ضا دکنند زایل کند و شکم نرم دارد

الحار

163

س ۳۳

و اصحاب قوی را سود دارد و غذا اندک دهد و بدتر
از انواع ناهنا بود که از کندم پزند و عرب و حکو
بواسیر تولد کند و مصحح وی او نان و حلوات و
والبان بود و بهترین نان سمید بود و غذا بیشتر
دهد و دیر هضم شود و بسبب اندکی نخاله و در کرمی
معتدل بود و بدن را فر به کند و شکم ببند و سده
سید کند و اولی آن بود که نمک و خیر تمام داشته باشد
و با اسفیداج و طبخیات شور خورند و بعد از وی
جوارش کندم وی میان سمید بود و خشک و متوسط
بود و در کثرت غذا و قلته آن سرت هضم و بطی
و آن نزدیک به سمید بود و در بیشتر احوال شکم
ببند و اصحاب کرم را سودمند بود و معدده قوی
و کرم دیر هضم شود و مولد ریاه بود و سنگ کرده
احداث کند و مصحح وی زنجبیل و اطرین بود و بعد از آن

ماء العسل خوردن و به حمام رفتن و خوابهای دراز کردن
و نان فرنی به بود و دیر مضطرب شود و مزاجهای خشک را
سود دهد و مصحح وی شربت بود و نان قطیف شکم
مبند و مولد خلط غلیظ بود و مصحح وی شیرینی بود
و نان برج بهترین آن بود که از برج سفید خوب
نبرد و طبیعت آن سرد و خشک بود و غذا از دود و
و شکم میند و دیر مضطرب شود و مصحح وی روغن بادام
بود و نان جو بهترین آن بود که از جو تازه و فر به نبرد
و طبیعت آن سرد و خشک و شکم میند و غذا
انگیزد و مصحح جزای حب بود و خبز الغراب
انچه است گفته شد خبز القز و لوف است گفته شود
خبز المشایخ بخور مریم است گفته شود و خبث الحیدر با سی
ریم آن و بشیر از می ریزد آن و قوی تر از همه خبثها
بود و آنرا افیموس خوانند و صیغه آن بکیرند

در خبث الحیدر

و خبث الحیدر سخت کنند و در شراب الکوری نجسباند و
چهار ده شبانه روز و بعد از آن خشک کنند و بحق
کنند و با دام بریان کنند و پس استعمال کنند و بهترین
وی پولادی المس با رمای کوچک و شک بود که بر وی
خوشونت نبود و طبیعت آن گرم و خشک بود و در ۳
محفف رطوبات و محلل و ورهای گرم سودمند
بود و جهت خوشونت و حصن و مقوی معده بود و
چون با شراب کهنه یا شامند خون آمدن بواسیر
قطع کند و منع آبستنی بکند و چون بخورد بر کمرند شیم
پاره خون باز دارد و قطع سلت البول بکند و سفل
محکم دارد و در رطلا کردن چون با شامند حبت شیر
که در میان بسته بود سود دارد و مقدار دانگی
مستعمل بود و خبث الحیدر بقوت مانند زنجار
الحیدر بود و چون با کجینی یا شامند منع مضرت

دارویی که کشنده بود بکند مانند زور بون از خوردن
خشب الحیدر همان عارض شود که از خوردن براده
الحیدر و علاج آن همان کند اگر کسی براده خورده باشد
اولی آن بود که بد بکشد و صفت آن بکشد و
خشب الحیدر بکشد و در سر که اگر کسی خیس باشد
و چهارده شبانه روز و بعد از آن خشک کنند و
کشد و با روغن بادام بریان کنند و استعمال کنند
باز از یاده کند و ورم سبز را تحلیل کند و دهانه
و جگر و سبز و تر که محتاج تخفیف بود و قبض قطره
لبول و قرص و امعا و منانه را نافع بود و بدل خبث
الحیدر اطریفل کوچک بود و بدل غیره تر خرفه بود
خشب القدر مثل نقره است و بترنی آن بود که سرنگ
و شک بود و قابض بود و لغایت در جذب و تخفیف
بود و جوب و سحر و ریش را نافع بود و چون در رحم

کشد

کنند منع خون از ناسور و بواسیر بکشد خبث الحاض
در قوت ترد یک است بخت الحیدر و مس سوخته و او
ضعیف تر از مس سوخته بود و خص الحیدر قوی و بی بند
رصاص سوخته بود و طبیعت او سرد و خشک بود
و نافع بود جهت ریش چشم و بدل آن سفیداج رصاص
بود خشرق افسنتین است و گفته شد ختم
الملوک خوابتم الملوك خوانند و خوان آن بتین محوشت
و گفته شود خاشاک البقر یا سی سرکین کا و گویند و چون
بر درمهای غلیظ بکشد تحلیل کند و چون سوخته بر سوراخ
ببینی بکشد با سر که خون ریش باز دارد و مجموع زهر مار
نافع بود و چون بخورند و گرم بر بدن بکشد و را بکشد
تا خشک شود و بعد از آن برگرداند و تازه بپزند و چند
نوبت چون بر پای منقرس بکشد با خاکستر و زیت بود
و در بر کزنده کی از بنور و محل لغایت نافع بود و مستسقر را

بدان طلا کردن سودمند بود و بهترین آن بود که در
بهار باشد و چون خشک کنند و بسوزانند مستقی
باشند بقایب نافع بود و اگر زن را بدان بخورند
کنند از آن بر آن آسان شود و بچه مرده پندارد
و زنده بکشد و در خواص این زهر آورده که چون
بر نایل بند نافع بود خدر نق عنبکونست گفته شود
خدر الحال بذرة البیض است گفته شد خدر البیض
اسفند سفید است گفته خدر الحام جو زجدم است گفته
شد و عربی دولت و عربی گویند و گفته شود خدر
خدر سفید است و بکری سید الخیر گویند و بشیرازی
گفته خوانند و بهترین آن کبری بود و طبیعت
او گرم خشکست و درم گویند نراست و سخن گوید
خشکست و درسم مهمل بلغم بود و قوی بکشد و نافع القوی
بود و صاحب نهج گوید شربت از دی ده دانه مقطر بود

در جگر

و صاحب تقویم گوید با نجه حب بود و اعصاب را نافع
بود و هر صلابتی که بود چون ضما کنند و پاشا مندرم
کرد اند و سی حب از وی سفید کرده چون سحر کنند
و پاشا مندرم بلغم بود و مره و رطوبات مای بود و قوی
اور و غشبان بازوید کند و ورق آن چون بگویند
و با سبق خلط کنند و ضما کنند بر ورمهای بلغمی
و ورمهای گرم که در چشم بود سود دهد و خواه بخت
و خواه خام و نفیس و در دمفاصل چون بدان ضما کنند
نافع بود و لا مضر بود و سینه و معده و کثیر بود و خوا طین
رغاب گرم گویند و آن امعاء الارض است و حر الارض
نیز گویند و آن گرمی سرخ بود که در زمین نمناک شد
و در شب کل طبیعت وی گرم خشک بود و خشکی وی
درسم بود و چون بگویند و بر جراحت اعصاب ضما کنند
سرور را کنند سودمند بود و گویند در غش

و بایب مرغ آبی جهت در و گوش نافع بود و چون بهر آب
 باشد مانند بول براند و بر قان دفع کند و سنگ کرده
 بر نیز اند اما مضر بود با عصاب و مایه و مصلح وی روغن
 بادام بود و در بزرگ کردن قصبه اثری تمام دارد
 و خاصه چون بشویند و خشک کنند و سحی کنند و بارو
 کنی طلا کنند خریج عصفرت گفته شود و صاحب
 مفروده گوید نوعی از صفت است که بزبان بربری
 تا لغیت خوانند خرنوب بنی خرنوب گویند و خرنوب
 الشوک خوانند قضم و قتریش و پیاسی کرور گویند
 و اهل شام مغربی گویند و عبری پنبوت گفته شود
 خرنوب شامی پیاسی کورزه گویند و بنبرازی کبر کاژر
 و آنچه خشک بود بهتر از تر بود و طبیعت وی قابض
 بود و سرد و خشک و شکلی وی در ۲ بود و گویند
 گرمست در اول شکم بیند و با وجود شیرینی مصلح

بکزد و او را در بول بکند و خاصه چون با عقید الغنبر برورده
 باشند و جالینوس گوید چون گرم تر بود شکم نرم کند
 و معده را بد بود و هضم نشود و چون خشک بود شکم
 بیند و بول براند و لیکن و بر هضم شود و چون ناسیده
 بود و نایل بران بمالند محکم البته را بد کند و مقدار
 مستعمل از وی پنج درم بود و زوفس گوید غذای
 بدن بد و طبیعت بند و در شمع معده را نافع بود
 و از پیاسوس گوید سودمند جهت سهال با فرط
 و قوت بدن بد و امعاء پاک کند از خلط مفرغ فاسد
 اما محقق اصحاب بود و مصلح وی لعاب به دانه و نیت
 بود و صاحب منهاج گوید فاسد دفع مضر است آن گم کند
 و گوید مصلح وی ماء العسل بود و جالب و بدل وی خرنوب
 و ما زوی بی سوراخ و بوزن آن گویند طرا نیت و
 گویند قرط بوزن آن خرنوب مندی خیا چهره است

گفته شود خنوب مصری شجره سناست و آن شجره سقط است
و گویند بنطی بود و گویند قرط است و گفته شود و این بنطی
کویند خنوب چهار نوعست مصری و هندی و بنطی و
شامی و باز هندی و دو نوعست و خنوب شامی کبر
کا ز رو نیست و خنوب بنطی کو درست و خنوب
هندی خیار چنبر است و خنوب مصری قرط است و
در هند بکینوع خنوب است مانند خنوب شامی
نهایت بزرگ جنانکه شاهی از وی بزیاده بود و بنایت
بهین و دانه بهین دارند و آن وی بود و آن دانه
بزرگ نافع بود و خردل بهترین آن تنبائی تازه
و قریب به سرخ رنگ بود و چون بگویند زرد بود و
طبیعت آن گرم و خشکست و در چهارم از خواص وی
است که چون و عصیر انگور اندازند بجال خود نمائند
و بچوشند و چون بگویند و بر دماغ دارند عطسه آورد

چهار

و چون بر نفوس ضا کنند نافع بود و بر داء شلب
همین سبب خاصه بری و بر عرق الش و بر سبز و هر دو
که فرس باشد و چون خواهند که جذب آن از عمق
بدن بکشند و بظاهر بدن ضا کردن سود دهد
از بخورد وی کزنده کان بکوبند و خوردن وی قطع
ملغم بکند و با عسل یا موم کداخته چون با زیت بمالند
و بر روی مالند روی را پاک گردانند و در مهای مزمن
و خناز بر را تحلیل دهد و چون با کبریت و سکنجبین برود
طلا کنند و بر حوب و قو با ضا و کردن نیکو بود و
مولف گوید اگر کسی قو با داشته باشد که به هیچ
خیز زایل نرود و بکبر و خردل کوفته و وقتی که از بهام
برون آید با شد و کرباس با زده با بکشت بچید
و بر قو با مالند چنانکه خون الود گردد و بعد از آن
خردل کوفته بر آن مالند و زردا بسیار از وی

روان شود و صحت یابد و رازی گوید اگر در دندان می
کسی داشته باشد که بی ورم بود چون سخن کنند و بوم
نخستین عجب بیستند و چون بر بر صطلا کنند سود
دهد و ضما کردن بر سر حبت رحمت بیشتر نافع بود
و سه مصفات بکشد و در دار و حاجی چشم حبت
شبکوری سود دهد و خاصه چون بکوبند و در آب پیزند
و باغسل و در چشم کنند و چون با بود و نک با شراب
بیا شامند گرم بکشد و الکاب وی در کوشها باورند
جکاستند و در سالن کنند و سبزه بکشد از و به احتیاق
رحم سودمند بود و به راز با ده کند و بهای کهن
ذایل کند و مفید است عمل از وی و در مثقالی بود و خردل
بری خلطی به از وی حاصل شود و بهر کی آنرا قی خورند
و در غوطش و در کس آورند و مضر بود بدماغ و مصلح
وی است که با بادام و سرکه پیزند باید که در خوردن

ملکانی

نکته بی با وی اضافت کنند و صاحب نقوم گوید
مصلح وی ضد دل و کافور و کلاب بود و بدل آن دو
در آن حب الرشا و کوبند و در وزن آن نیم ششم
خردل بری قی دانند است و در لیسان کفشد و خردل
ناری نوعی از صفت که آنرا سفید سفید خورند
و خردل سفید کوبند کفشد و این مصلح گوید که
خردل سفید حب او در رشت تر از خردل سرخ بود و
آن بخت سفید بود و مانند نشاسته خردل است
جبر و کوبند و آن خبازیت کفشد و در غرق
بزیان این مشق خردل در سبب کفشد و غرق این
بخت که پوست وی سست است به پنج کبر انداخته
طبعان الحن اند و در رازی عاق وی چهار انگشت
بود و محوف بود و به طعم از خرق سیاه و تلخ تر
بود و از پنج وی رسته های بسیار است مانند اسار

و نوعی است که آن ریشه ندارد و اهلش بود و لغایت
صلب بهترین آن بود که سفید بود و زود متفت شود
و لغاب داشته باشد و در حال زبان را نکند و بعد از آن
بگذرد و سخت طبیعت آن کرم خشکست و در وسط دانه
سیوم نوس گوید در ۲ فالج و صرع و در مفاصل را
سود دهد و مقوی بلغم و اخلاط سرد بود و معده را
از اخلاط مختلف مثل بلغم و سودا پاک کند و چون زن
بچود بر کبر و حیض براند و بچ بکشد و لبن وی بر لبن
و حرب و قو باطل کردن نافع بود و وی شایات جهت
تاریکی چشم استعمال کنند و ششایی چشم بفرایند و
اولی آن بود که یک رطل از وی باره کنند و در سه رطل
آب باران خیسانند و سه روز و بعد از آن بپزند تا دو
دالک بماند و صافی کنند و خرقه بپندازند و دو رطل
عسل مصفی بر سر آن آکینند و بچشانند و کف آن آب

نام

بپزند و چون بقوام آید به رسد فرو گیرند و شربت بی از
وی ملحقه بود و آب کرم و این سالم بود و این بود که
باشد و اگر سخت کرده بوی وی بدماغ رسد معطن بود
و سه زبید اکند و اگر سخت کرده باشد منده خطر بود
و تشنج و کزاز بید اکند و آرد و یقوع خناق
بازدید کند و افراط کردن در آن آدمی بکشد
و مقدار استعمال از وی پنج سدر بود و کبی که بسیار
از وی خورده باشد چون مرغ بچورد و بچرد و صاحب
تقویم گوید مصحح وی دود تازه بود و جلد بود و صاحب
مناج گوید مصحح وی مصطکی بود و مداوات کبی که
خرق خورده باشد بمرق مرغ کنند و بویهای
خوشش و کبی که او باشد نشاید که معده او خالی
باشد و از خواص وی آنست که چون با سویق
عسل بپزند و موش خورده بچرد و وی سم کلاب

و خنایزیر بود و بدل وی جو را لقی بود یا ما میرج
 خنقی اسود حرافت وی زیاده از حرافت اسپن بود
 و ورق وی بورق خیار ماند اما شکافه تر بود و
 سیاه تر بود و ساق او کوچک تر و کل وی سفید
 بود و اندکی سبزی مایل و تخم وی مانند خشک دانه
 بود و بیج وی سیاه بود و گشاده داشته باشد
 و پروی کره بود و پوست بیج وی مستعمل بود و
 وی در زمینهای خشک روید و چون وی را آب
 از اندرون وی چون عبا ری برون آید و بهترین
 آن بود که میان راغری و فربهی بود بسیار کره بود
 و محوف بود و لون برون وی سیاه بود مانند
 سعد و اندرون نه و بن وی اندک ریش باریک
 داشته باشد و آن را خال زنگی خوانند و جل
 الراعی گویند و مالینو دیون و مالینوس نیز گویند

و بجزری

و طبیعت وی گرم و خشک در ۳ و کاتب گوید که میان
 بود و با هر سنا اما با یکتر از وی بود و بر کره تر بود
 و گوشت مرده را بخورد و یا بهر که شربتی طلا کردن
 نافع بود و سوسا مالینو لیا را نافع بود و چون بهم
 و آب زفت و یا روغن قطران با میزند و بر ص
 بمالند نافع میبود و چون با سرکه بنزند و بدان مضمضه
 کنند و در دندان را ساکنی گرداند و بخورد و در
 همین عمل کنند و اگر ترد یک درخت انگور روید و از
 انگور شراب سازند مهمل بود و چون در داروهای
 چشم بکشد قوت با صره بدهد و دفع سودا میکند
 از جمیع بدن و سهل صفراوی ملغم و صفراوی غلبه صفرا
 کند و زیاده سقونا و در علتهای مزمن که محتاج به دارو
 مهمل بود مانند ماخولیا و صداع و شقیقه لغایت
 نافع بود و مره صفرا و سودا براند با سابی و شربتی

از وی نیم درم بود یا نیم مثقال با فودج و ستر و ادوی
لمطف و کرم که مرده را سودمند بود و بعضی در کچین
خوبی است یا در شراب شیرین بعد از آن بچوب آب
میزند یا بمرغ و مرق آن میاشامند سهل بلغم و صفرا
و سودا بود اما مضرب بود بکرده و اسهال بسیار باشد
که اختاف آورد و مقدار دو درم تنجی احدث کند
و مصحح وی در استعمال کردن دو فوا و کثیر افطرا
سالیون و ستر بود و بدل وی نیم وزن کندش و نیم
وزن آن ماهی زهرج و گویند بدل آن کندش است
و پوست پنج کبر مساوی گویند بدل آن نیم وزن آن
مازربونست و چهار دانگ آن غاریقون و گویند
آن کیبک است فودل ابيض فودل فارسی است گفته شد
خزرج و فلی است گفته شود خط لیک الدجابه
سرکین خروس ریح بود و مجموع سرکینها سخن و محقق اند

الله

و مصحح فودج چون با شراب یا بمر که میاشامند تریاق
فطر خالق بود و با عسل چون میاشامند بوزن یک مثقال
با کچین قی بلغم آورد و سرکین خروس چون سخن
کنند و بر کزنده کی سک دیوانه نهند سودا دارد
خوالفاز سرکین موش بود و کرم بود و بر دوا
طلا کردن سود و دوا خاصه چون با سرکه بود و اگر با کند
و شراب میاشامند سنگ کرده و مثانه بریزاند و اگر
از وی شفاف سازند و کوه دکان بخورد بر کزنده شکم
براند و چون میزند و در آب آن شستند عمر طولانی
نافع بود و اگر در چشم کشند سفیدی میرود و مژه بر دوا
رطوبت فرزند پاک کند خوالفاز و بچوب آب بکشد
و بوری طلب است و گفته شود خزرجه بطبع است
و گفته شد خامقان نباتیت بشکل سنبه الطیب
امالون وی بسبزی مایل بود و آن ماست سنبه بود

و بوی آن هم پسنداند و در طبیعت و خاصیت نزدیک
 بود پسند و در طعم وی اندکی حلاوت بود و خرف
 بقدر الحماست و گفته شد غریبش مرما خورست و گفته
 شود و خرف کوشش و رقی بارشک است و در لسان اهل
 گفته شود و خرفان حبیب که در میان کندم و جو
 باشد و خرفان نیز گویند و هر طمان گفته شود و خرف
 ثمر غریب است و گفته شود و خرفان بنویسند و آن
 نبات است که بر درخت زیتون وارمود و با دام مجید
 و گفته شود و خرفان چند پسته است و گفته شد خرف
 بشیرازی کواره گویند و بپاشی سفال و بهترین
 و لطیفترین خرفها خرف سرطان تجری بود و طبیعت
 خرف سرد خشک بود و جلا دهنده بود و چون
 سخی کنند و با هم چند آن کخم طرز به کوفته طلا کنند
 بقی و کلف و نمش زایل کند و خاصه خرف بشود

و خرف سرطانی خشک مرهمی که از آن بسیارند و جراحات
 زود بصلاح آورد و جرب و قرصها را سود دارد و خرف
 بشیر بر نفوس طلا کردن نافع بود و با سر که طلا کرد
 بهد تو با و جرب و حله و سعه و حصف را سود دارد
 و خرف غصا صینی دندان را جلا دهد و خرف
 مضر بود به اعصاب و مایه و مصلح آن روغن بنفشه
 بود و مقدار استعمال از وی در رمی بود تا دو درم
 غزالی خرفی اردانه تری است و بشیرازی اردانه
 کوسینه و طبیعت وی گرم و لطیف بود و سخی و غ
 سرد بود و چون با شامند سرد مزاج را نافع بود
 و جگر و سبزه چون بدان ضا و کنند با بخور کنند
 هر بوی کند که باشد زایل کند و سخی رحم بود و خف
 رطوباتی که از روانه بود و رحم پاک کرد و از خون
 زن فرزند از وی بخور دگر کرد و استن کرد و بفرمان

حق تعالی و چون می گشتند و بار ده بپوشید و با جراحتها
ضاد کنند تحلیل در خشف جز است گفته شد خس
بپای کا هو گویند و بری بود و بستانی بود و بهترین و بی
بستانی تازه و بهن ورق بود و طبیعت آن سرد و
تر بود و درم و گویند و دریم حرارت معده را بیکو بود
و خاب آورد و بول براند و خوبی که از وی متولد شود
نیکو تر بود از خوبی که از بقولی دیگر حاصل شود و میل
ببردی داشته باشد و ناسته در وی نفع کمتر بود
و آنچه شسته بود و نفاخیه در وی زیاده بود و جهت
اب گردش نافع بود و اگر در میان شراب بدان
تنقل کنند مستی کمتر کند و وی زود هضم شود و شنگی
نشانند و با سر که اشتها ی طعام باز دید کند و پرفان را
نافع بود و جهت ورمهای کرم و بر جمره و و نپی ضاد
کردن سود دهد و بخوابی از ایل کند و خواه خام و خواه پخته

سبیلان

قطع سبیلان منی بکند و در چشم که از گرمی بود ضاد کردن
سود دهد و تخم وی چون پاشا منند سودمند بود و جهت
کسی بسیار احتلام افتد و قطع شهوت و جماع بکند و کاه
بری لبن وی مانند لبن خشناس سیاه بود و قطع سبیلان
منی بکند و مانند بستانی نیم درم از لبن بری سهل کیوس
مالی بود و جهت کزنده کی عرق و ریتل نافع بود و چون
پاشا منند کاه بسیار خور و چشم را ضعیف گرداند و
تاریکی آورد و حواس را تاریک و تیره کند و مصلح آن
هلیک مر با بود و او لی آن بود که کب فوق یا تنقیه کنند
و آب راز یانه در چشم کشند می جکانشد و کاه مضر بود
بباده مصلح کرمش و نفاخ بود و خس الحار سنجار است
و هو فیلس و ابو خلص نیز گویند گفته شد خس و ولد
خولجان است گفته شود خشناس سفید بستانی بود و بهترین
وی تازه و فربه بود و طبیعت وی سرد و تر بود و درم

و گویند در سیم عیسی کوید سر خشکست درم سرف کرم و نزل
 و سینه و رطوبات معده و نفث دم و مای تیز که
 فرو و آید از سر نافع بود و با عسل منی زیاده کند مقدار
 دو درم نانچ درم مستعمل بود و حب وی شکم مینده و
 آب وی شکم براند و وی منوم بود و غذا اندک دهد
 و مصحح وی عسل بود و با قند و صاحب تقویم کوید بسیار
 از وی مرغی نشش بود و مصحح وی مصحح بود و سیخ و
 اسحق کوید پوست وی مضرب و پیش مصحح وی بود
 و پوست وی از دانه وی منوم تر بود و چون بپزند
 و آب آن بر سر ریزند و پوست وی چون ضا کنند
 بر بشتانی بخوابی را نافع بود و پنج وی چون به آب بپزند
 تا به نیمه باز آید نافع بود و جهت جگر معلول کسی که در شکم وی
 خلط غلیظ بود و خنثاش اسود صاحب تقویم کوید بری دستباز
 بود و صاحب منهاج کوید بری مصری بود و بهترین وی

از

فریه و تازه بود و طبیعت آن سرد و خشکست و در
 گویند و در چهارم گویند ترست و در چهارم خاصیت
 کل و تنخی که ریشهای چشم موائی زایل کند و خنثاش
 سیاه چون خشک بگویند و با شراب یا شامند جهت
 اسهال سبلان رطوبت مزمن که از رحم آید نافع بود
 و چون به آب خلط کنند و بر بشتانی و صد غین ضا
 کنند بخوابی زایل کند و چون ضروری بود در
 دار و مای چشم استعمال کنند جهت حرارت جگر بغایت
 نافع و مستعمل از وی بنم درم بود و در یسقور بدس
 کوید چون بسوزانند و خاکستر آن بار و غن کل سر که
 با میزند بر هر بطل کنند و بجام روند و نشینند
 تا بفرق فرو و آید بغایت نافع بود و سخن کرده با سر که
 چون بپزند و بر صد غین طلا کنند در سر که از گرمی
 بود و از حرارت آفتاب بود و سودده و وی منوم بود

و مخدر و مضرب و کینه و شش و مصلح و بی تخم از یانه
 بود صاحب نفویم که مصلح وی رد غن زنبق
 و زکس بود شش زبیدی منقش افرو و دویست
 و معنی شش زبیدی بود و بدان سبب بدین اسم
 خوانند که چون زید سفید بود بعضی از قلیا کوبند
 نبات و ورق وی و ثمر وی جلد سفید بود و تخم وی
 سهل بلغم بود و در قوت و طبیعت نزدیک بود به
 جیدنگ شش منقش شش بحری خوانند و غلاف
 آن مانند قرن کاو بود و بدین سبب وی را منقرن
 خوانند که نبات وی در کنار مای در بار وید و بر
 نقس طلا کردن با شیر نافع بود و چون پنج وی باب
 یچو شاست تا به نیم رسد و طبع آن بیاض است نافع
 بود و جهت علت جگر که خلطی عظیم غلیظ دارد و خنکچینی
 عسل خشک که از کوستان فارس خیزد و از حد و د

در بیان

در میان حبس طبیعت آن کرم خشک و کرم خشکی
 وی زیاده از عسل بود و فعل وی اقوی بود از عسل
 در همه حالتی و بدل آن بوزن آن عسل و نیم وزن
 آن کز انگبین کوبند یک وزن نیم آن عسل صافی
 خشک مقل است و گفته شود خشکار آردی بود
 که نخاله از وی نگرفت باشند خشب الشونیز
 بسیار و است گفته شود خصیه بهترین آن خایه
 خروس بود و فر به و نیکی بدی خصیه کب جویان
 بود و طبیعت وی کرم و تر بود و بعضی کوبند سرد
 و خشک و غذائی نیکو دهد خاصه خایه خروس
 فر به منی زیاده و اما و شوار هم نم شود خاصه که از
 حیوانی بر بود و مصلح او الجذان و فودج کوی
 و نمک ستر بود و خبی التولب بهترین وی شیرینی و فر به
 بود که از وی بوی منی آید و طبیعت کرم و تر بود و

در اول تشنج و تمدد و فاج را نافع بود و سنوت و جماع
بر اینکند و الفاظ تمام آورد و مقوی باد بود و قایم مقام
استغفور خاصه بشرب مقدار شربتی از وی یکمقال
تا دو مقال بود و صاحب مفرد شربتی از وی دو
مقال آورده و صاحب مناج و صاحب تقویم گویند
نمزی است و ابی ببطار گوید بجنبت و درین قول
صاحب جامع معتبر است و بدل آن بوزن آن تخم هر چه
و بوزن آن بوزیدان و بوزن آن تخم انجیره و گویند
بوزن آن تخم است و دو وزن آن تخم هر چه
صاحب تقویم گوید فم معده را موافق نبود و مصحح
وی عصاره لسان الجبل و سکر بود و ابن مولف گوید
خصی الذلوب بجنبت و نبات وی مقدار یکرب
بود و کلی ارغوانی رنگ دارد که پهنید بی زند
بنایت نازک مانند کل لبلا صغیر و حالی اندک ضا

جامع تمام این نقلها که کرده از نقلهای غافقی کرده
بلکه تمام کتاب غافقی را نقل کرده و به اسم خود
باز خوانده و پدر این ضعیف بوقت بیضا و ده بود
خصی الذلوب بجنبت مانند خصی الذلوب آن دو نوع
بود و کوچک و بزرگ و مانند بلیوس بود و شکل اما
بد رازی مایل بود و آن روحی بر فوق روحی بود
یکی فرجه و یکی لاغز و گویند نوع بزرگ چون نخورد
بازن جمع شود فرزند نرینه آورد و اگر نوع کوچک
زن خورد فرزند ماده دینه آورد و طبیعت وی گرم
و تر بود و در نوع بزرگ اندک طوبیتی فنی بود
و محلل و رمهای بلغمی بود و ریشهای بلید خورنده بود
و قلاع و غله و ناسور را سود دهد و گویند چون تر خورد
باده را زیاده کند و خشک نیز بچین و اگر نوع کوچک
بخورد منع آن بکند و بر خلاف بکند بکر و بی سخن و سینه

و شش بود و مصحح آن صبح عربی و شش سیاه بود
 خضه هر مس جلبولبت و کفشد و بیه نانی لوطس
 خوانند خضه العی حیل خایه کوساله چون خشک و بکوبند
 و با شامند نفوط تمام آورد و مقوی باه بود و شهوة
 خضه الایل خایه بز کوی چون خشک کرده با شراب
 با شامند نافع بود و جهت کزنده کی انفع خضه البحر
 چند بد است کفشد خضف خرزهره نارسیده
 بود و بشیرازی کوهلیک کوبند و ابن موسلف گوید
 و ابن راوندی در خواص خود آورده که باه است
 خضلاف درخت مقلات و کوبند مقل می است
 و کفشد و خطی بهترین دی سبز کوی بود که کل
 وی سفید بود و آنچه استانی بود و الذوالی کوبند
 و بری رشح المرح و بیه نانی الیا و کل وی را کثیر النفه
 خوانند و طبیعت وی سرد و تر بود و به اعتدال و

اروی

و در وی تلین بود و انتراج و ادخا تحلیل برهقی طلا
 کردن نافع و و فنی که در آب آن نشیتد و در مایه
 ظاهر گردد اند و آنچه در بن کوشش بود و خندان برو
 ملات و ورم مقعد که از گرمی بود و درد مفاصل
 با به مرغ آبی طلا کردن و عرق الب و عشته و طبع
 پیچ وی چون با شامند جهت عرق البول و قرحه
 امعا و سنگ کرده و خلطهای خام غلیظ خاصه چون
 با شراب بخت باشد و چون با به بط و یا به مرغ آبی
 وضع البطم و زن بچود بر کبر و ورم رحم و انضمام او
 سود دارد و طبع وی شها همین عمل کند و نج وی
 چون با به که بچود شند و به الان بمضغه کنند و در
 دندان ساکن کرده اند و حکم آن خواه تر و خواه خشک
 چون بکوبند و با به که برهقی مالند از ایل کنند و چون
 خطی بچود شند و طبع وی بر کزنده کی نخل لند و در

و چون بازیت و سر که بر اعضا طلا کنند دفع مضرت کنان
 بکند و دبستقورید و س کوید مجیر اعضا می منکر بود و مقوی
 آن سه درم از وی قوی را نافع بود و چون پاشا مند
 خون حیض فرود آورد و بول براند و اخلاط سوداوی را
 مفید بود و صداع و شقیقه را ضا د کردن نافع بود و
 و بر سوختگی آتش همین سبیل دارد و خطمی حبت سرفه
 کرم نافع بود و خاصه چون به آب کرم لای وی بگریزند
 و باقیند پاشا مند و رقی آن در ضادات ذات الحجب
 و ریه سو و مند بود و پوست بچه وی چون پزند و مفصل
 و اعضا و صلب نرم گرداند و ورق وی چون خشک
 کنند و بگویند و بدان سر و شیش بشویند نیکو گرداند
 و تخم وی بکجز و استخوان فرما و جز و با سه که بر نشند و
 بر ورم قضیب طلا کنند تخمیل دهد و صاحب مناج کوید میقال
 از وی قوی را نافع بود و چون پاشا مند این مرفوف کوید

بر

خطمی کوید نقرس کرم را ضا د کردن نافع بود و با کلاب
 حبت سرفه و صفراوی با نبات سفوف کنند چینی
 نافع بود یا با جلاب کرم خوردن اسحق کوید مضرت بشر
 و مصحح آن عسل است و صاحب نفویم کوید مضرت بموده
 احشا و مصحح آن عصاره زرشک بود و بدل آن گویند
 خباز لیت و گویند بدل خطمی سفید نیلوفر است خطم
 و سه است و گفته شود خطم با رسی بر سنو کخا نند
 و طبیعت و نافع خاکستر وی بر وفس گویند کرم خشک اند
 و احشا را از زبان دل و مصحح او عود هندی و قرقفل
 بود و دبستقورید و عسل کوید چون بگریزند کج تخمینی وی
 وقتی که ماه در افزونی بود و شکم وی شکافند و سنگ باره
 در شکم وی بود یکی بگرنگ و یکی مختلف رنگ آن
 از هر رنگی بود و چون در پوست کو سال بندند یا پوست
 کو سفند کوید یا کا و کوید سبب از آنکه خاک بر وی نشیند

بسیار و بی بصری می بینند یا بر کردن وی صرع از وی
 زایل شود و خوردن وی روشنی چشم میبخشد و اگر کسی را
 و خاکستر آن در چشم کشند بهتر بود و اگر غش و سرگیجه کشند
 و بر جوب و بر دانه های که بر اعضا باشد در حمام طلا کنند
 و شستند تا لکه برقی فرو آید و بعد از آن اعضا بشویند
 نافع بود و اگر شکم و کبد و معده و ریه از وی پاشانند
 حقایق را با نفع بود و بدماغ وی چون با محلول و خشک کشند
 در ابتدا از زول است و از دفع بود و چون محقق کشند و بر
 روغن زیتون برافشانند و از آن سرکه انداخته و یک نفاس
 بدهد و میخورد و این را هر روز بخورد و خالص آورد و ده که چون بپزند
 و بر سر سوزک میزد و با ده کیسه میزد و در شراب انداخته
 هر کس که از آن شراب بخورد و منبت نشود و خون روی
 چون بخورد و زین و هست چنان که ناله شد و وی زایل
 کشند و شکر را بر کوبند و بر کوبند و بر کوبند و مرق آن پاشانند

سفید میزد

سفیدی ببرد و این مؤلف گوید پرستوک برود و موی
 ابل باورد و در آتش پاشانند خود دهند که تا هیچ حیوان موزی
 کرد آتش پاشانند وی نکند و اگر سطا طلیس در منافج حیوان
 آورده که زهره پرستوک چون بدان سموط کشند موی
 سر و ریش که سفید گردیده باشد سیاه گرداند و دندان
 نیز هم پس چون خواهند که سموط کشند و این بر اثر شیر تازه
 کشند تا دندان سیاه نکند و سر کین وی چون بر زهره
 کا و بپاشند و بر موی سفید سیاه طلا کنند بی سنگام سفید
 خطبان حصار است و گفته شد خفاش و طوطا خورند
 و بپاشی شب بره و بشیرازی موش کور و بستر شب
 کور کوبند و شریف کوبند چون بکشند و پیش از بلوغ
 بر زمار کودکان مالند منع رستن موی بکند و چون در
 روغن کجند بچوشانند عرق الفار نافع بود و خاصه
 چون چند روز مکر کشند و کوبند بپزند و مرق آن پاشانند

شکم براند و در دوزک را نافع بود و خاکستر وی رویشی
چشم زیاده کند و این زهر در خواص آورده که چون
وی در طریقی مسین یا آمین بار و عن زینت بزند چنانکه
میراشود و آن روغن بر نفوس و فاج قدیم مالد و عیش
و ورم که در حشا بود مالد نافع بود و اگر زنی دشوار زاید
وی در فرج زن بمالد و در حال بزاید و اگر دماغ او در شب
با بمالد باه بر آید و اگر به آب بچوشاند تا مهر آید
بر سوراخ قضیب چکانند بول براند و اگر طبع وی در آب
زن کنند و صاحب فاج در آن بنشیند مضید بود و دماغ
وی چون سوخته و در چشم کشند سفیدی زیاده ببرد و کین
وی چون بر قوب بمالد سود دهد و دماغ وی با آب باز
در چشم کشند نزول آب را نافع بود و این مؤلف گوید در خواص
آورده اند که در درخت خفاش را با بیا و بزند بر او از آن
مکان بکند و زبان نکند و بول وی بر مار زهر قاتل است

و اگر سه وی در شب جامه خواب بنهان کنند و هر سه
که بدان بچسبند و ندانند بجا ب نروند و اگر دل وی در می پنی
کشند همین عمل کنند و اگر سه وی در برج کبوتر بنهان کنند
کبوتران از آن جان نروند و الفت گیرند و اگر در سوراخ
موش بچسبند بکریزد و خفج خردل بریت و در لیسان
کفشد و خلال ماموی از غرست و کفشد خلاف
بپا رسی بپا گویند و خلاف بلج بر اچ است و کفشد و خلاف
نوعی از صفصاف است و صمغ وی از ورق وی بیرون
آید و بهتر بن آن بود که در کن چشمها بسته باشد طبیعت
وی سه و خشک بود و ثمر ورق وی قابض اند و بی آنکه
بکزند و در وی تخفیف بود و خاکستر وی در غایت تخفیف
بود و در بستن خون چون بر وی ضا کنند و تر کرده صمغ
ورق وی بغایت جلا دهند بود و خاکستر وی با سه که بر ثقل
و غلظت کردن نافع بود و ورم بستان و ریشها و غلظت حرارت

که در ورم کرم بود و شری و آبد چون به آن در حمام بنشیند
 نافع بود و آب وی صداع را از ایل کند و آب وی همت ماده
 که از گوشش شده بود و نمرویی بر ضربی که بر جگر زده باشند
 نیکو بود و قطع خون رفتن بکند و صنع وی همت صنف بصر
 مفید بود و آب وی همت سده جگر نافع بود و یرقان
 مفید است و از وی ببت ورم بود و اسهال که بد مضرت بشیراف
 مصلح وی کلاب بود و خلایا قضا است بونانی و کفر
 شود حل ببارسی سر که گویند و وی مرکب بود و از دو جوهر
 مختلف از کرم سرد و سردی وی غالب بود و بر کرمی و برتری
 وی خمری بود و طبیعت او سرد و خشک بود و در سبوم گویند
 سرد است و در اول خشک و در سه معده کرم را نیکو بود
 و اشتها باز دید کند و قطع خون رفتن از هر عضوی که پیشه کند
 و چون بپاشا مند و با آن عضو را بدان بشویند و یا بنزند
 و در آنجا نشیند قطع خون بکند و چون بر کرم بکشد در ورم

زایل کند

زایل کند و خوردن وی مضمضه افوت دهد و اشتها آورد
 و صفرای مزاج را نافع بود و بدان مضمضه کردن دندانها
 محکم کند و خاصه کلاب نیم کرم بن دندان را محکم کند و چون
 نیم کرم مضمضه و چون صوف ناسته بدان ترکند و یا
 اسفنج بر جراحت بکند منع ورم بکند و بر ریشهای کدر
 بدن سبب است و بر حمزه و نمکه و بر جوب و سوختگی آتش
 و قوبا و بواسیر و احس با بعضی ادویه موافق بپایزند
 ریشهای پلید خورنده چون دایم سر که بنشیند زایل
 کند و چون ششم ناسته بدان ترکند و باروغنی
 کل بر کرم بکشد در ورم که از حرارت آفتاب بود و برون
 آورد و زایل کند و بخار وی استغفار نافع بود و تحلیل
 دهد و کراچی گوش و کرمی که در گوش بود زایل کند و طینین
 زایل کند و کرم آن بکشد و بر کرمه کی جانوران بر موضع
 زخم کرم کرده و وقتی که بدن سرد گشته باشد بسبب آن

و اگر بدن گرم گشت باشد سر که سرد بدان نهند سود
 دهد و جهت دفع مضرت او و یک کشنده گرم کرده باشد
 خاصه مضرت افیون و شوکران و خالوق الحمر و شیرینی
 که بسته بود و خون شکم را نافع بود و چون بانگ با
 شامند دفع مضرت و قطر کشنده نافع بود و چون
 به آن غرغره کنند قطع سیدان و فضول از حلق بکند
 و خناق و لحات را سودمند بود و علق که در حلق
 جسد به باشد بیرون آورد و ملطف اخلاط غلیظ
 بود و شکم خشک کند و تشنگی نباشد و سبزه را نافع بود
 و معده را و باغیت کند و ماده تیز دفع کند و چون
 بر روی ریزند جهت درد دندان که از گرمی سردی
 بود سودمند بود و آنچه از گرمی بود سردی و آنچه
 سردی بود سبب گرمی و تلطیف که در رویت
 و این خاصیت که در رویت و در غیری نیست و سر

که این

که این که بحسب کبرند بانگ کزنده کی سکت و بپا نهند
 نافع بود و اما سر که مضرب بود و بسبب و این مزاج و بی
 خوردن و بی بصر را ضعیف کرد و اند و غصیب را زبان
 دارد و اگر او را آن خوردن و بی کشنده به اشتقاق
 و چون به آب مزوج کنند مضرت و بی کمتر بود و حد
 تقویم که به صبح و بی روغن بادام و سبب بود
 خلط غلیظ را سبب که غنصل گویند و سودمند
 بود و جهت عرق الب و تشنگی نفس و بود و چون بدن
 مضرت کنند و دندان را محکم گرداند و کند و این را
 زایل کند و خاصه چون به بادام و درم زردی
 بنامشت با شامند و چون در گوش چکانند که این
 گوش را نافع بود و خاصه که ریش و زردی بود و
 چون بنامشت با شامند چشم را روشن کند و دندان را
 محکم کند و اگر از صافی گرداند و در معده و این که بود

و خاصه چون طعام در معده و پیرهن شود و مصروع را بنگو بود
و کسی که مرده سودا در وی غلبه کرده باشد و سنگ مثانه بریزاند
و اختناق رحم و صلابت سبز زود و در کینی را نافع بود
و لون را صافی کند خاصه در زمان نقاحت و در کسر عصب
زایل کند و از دود درم است که کند تا ماست درم هر روز
قدری میفراید صفت آن است که و سفید پاک
بکار دی چوبی پاره کنند و در ریمان کتان کنند و
چهل روز در سایه بپاویزند تا خشک شود و بعد از آن
یکم از وی در پست هشت من سرکه که انگوری بکنند
و شصت روز در آفتاب بکنند و در تابستان از اول طمان
تا آخر اسد اگر ضروری بود در سرکه که بپوشانند و در ویکی
سنگین تا غرض مهر شود و کبرند صافی کنند و بعضی
یکم غرض در پانزده من سرکه یا شانزده کنند و در آفتاب
بکنند و آنچه دو ماه در آفتاب بود قوت وی غالب بود

دقیق

و خاصیت وی زیاده خلای سبابت و بلغت اهل
وادی القرن و اهل مینه سری خواستند و آن غوره خوا
بود و وی سبز بود و در اندرون طلوع و صبح تراز می
بود و آنچه رسیده بود و سهل بود و آنچه نارسیده بود
مسک خلد بسیار سی موش کور کیند و بشبازی
انگشت برک و آن جانور دیت کور که در شب زمین بود
و کوبند کور دیت و پنج نباتات و اشجار خورد و در شب
پیاز و کند نامشته بود و طلب بوی پیاز و کند نامشته
آید و وی از جمله سموم قتال است و ابن زهر در خواص او را
که خوبی که در کوشش دیت چون برخاز بر طلا کنند نافع
بود و اگر سر وی بسوزانند و با قلع طاسحق کنند و کبی
که پنی کنده بود و در پنی وی دمند کند پنی میرد و کسی که تب
ربع داشته باشد چون بروی بندند شفا یابد و مهران
گوید چون دماغ وی بر دهن کل بکند از مذمه برهق و بر صطلا

کشد شفا یا بد هر چه که از بدن بیرون آید چون بجا
 زایل کند خلط حلیان خوانند و حرثی گویند و
 آن جهت نزد یک بکر کنند و در زیر نو آهی گران
 و کوبان و لرستان بسیار بود و نهان پزند و بجان
 میهند پزند مانند عدس و با قلاب پزند و خوردند و در بجا
 چون تر بود و ناخن خورند و اما دوار در زبان
 آن قوم که خوانند و بشیر از می می خوانند
 و این مؤلف گوید آن عرق گویند و هر که که اومان
 خورون او کنند و لشک کرده و طبیعت آن سرد
 و خشک و غذا اندک دهد و خوبی به از روی حاصل
 شود و مصلحت سودا بود و اعصاب را مضرب بود و تغذیه
 نفایح بود و چون طبع وی غلبه باشد مانند خلطهای
 بدن از او مصلحت براند و حیض براند و محلل و ملین و منحل
 سیند بود و اگر که و بخورد و مانند کس که بود و در فریبی

از وی

از وی است که بزرگتر بود و وی را بخت شایسته خورد
 و وی بسید خوانند و آن نوع بری بود و چون زن
 بخورند شیرشان بقدر خمر طالع و العنب و مدام و راج
 و مل و صعب و طلا و عفار و قهوج و قرقف و حقیق و سید
 و خوانند و پارسای شراب خوانند و بشیر از می می
 و خواج روح الدین گویند و بهترین آن بود که قوام
 آن معتدل بود و بون آن مذمه و خوشبوی بود و
 ولی آنکه از وی بکنند و متوسط بود و میان نوی
 و کفنی آن را ریحانی خوانند و طبیعت آن گرم و
 بود و در سرد اما الجسیده بود و غلیظ بود و در سحر از ضم
 شود لیکن گوشت زیاده کند و آنچه سفید بود و غذا
 کمتر دهد و محرومی مزاج را موافق بود و در دار
 بول کند و شکم نرم دارد و اما شراب سرخ متوسط
 بود و میان و سفیدی قوی میانه بود و در هر دو

اما آنچه شیرین بود و غلیظ بود و تلخ و مرطوب و سبک و کند و
شکم براند اما میانه و کرده را موافق بود و اما آنچه در وی
قبضی بود و در وی ادراک بول زیاده بود و مصدع و
مسک بود و آنچه غرض بود و شکم سبک و موافق اتصال
غذا از زیاده بود و قطع سیالان مواد بکند و آنچه لیس بود
مضر است وی به اعصاب کمر بود و آنچه کهن بود مضر بود
با اعصاب و حواس اما لذیذ طعم بود و چون ابغایت کهن
بود و رقیق سفید بول براند و اما مصدع و اگر بسیار خوردند
مضر بود و مجده و آنچه تیره بود و آنکه بود و آنچه از مضم
شود و بول براند و بهترین آن بود که کفشد و در اول
نوشته میزند و جهت شهوت و کلی و رطوبت و غشی و شفا زهر
بود و مضم را نیک بود و چون بمکند تشنگی بکشد و بول
براند و طبع براند و نرم و ابر و دانه منولف کوید چون
شراب به اعتدال خوردن چنان که طبیعت بروی منوی (هم)

۹ (از آنانی)

حرارت غریزی در دل زیاده شود پس آن حرارت در همه تن کشید
کرد و معلوم است که همه قوه های جسمانی که در تن کارکنند
بواسطه حرارت غریزی توانست پس چون حرارت غریزی
زایل گردد و مادی غلیظ را بجهت گرداند و قوت دفع
بر دفع آن قادر تر گردد و آن مادی غلیظ را دفع
کند و رگها از مادی غلیظ تهی شوند و بطن از مضم
زایل گردد و حواس صافی تر شود و رنگ رو خوب
شود و پس از آن بواسطه قوت جاذبه و قوت باطن
عذاب معق تن سرد و فری و ریش بدید آید و رگها
فراخ شود و روح طبعی و حیوانی و نفسانی و در همه
اجزای تن جاری شود و اگر افراط در وی کند
مضر عقل بود و سبب زضع و جگر ضعیف و مسطل باشد
و شهوة را سبب و سیان آورد و در غش و رطوبت
و اعصاب و صرع و مرک مفاجات آورد و اگر بعد از

رنجوری و کارای سخت خنق آورد و او جای مداوای
وی بقصد یا بقی کنند و این مؤلف گوید اگر شراب
افراط کنند رگها پر شود و حرارتی غریز الفس زدن
ممکن نبود و یا فرو میرود و مرکب فحاجات بدیدی آورد
با کثر میشود و بچنانکه چون چراغ را بسبب از حاجت روشن
دکنند و یا فرو میرود یا ضعیف میشود آن شراب
ناممضوم بمباند و بلیغ گردد و مضرت آن در همه تن
براکنده گردد و اما آنچه از آن فضلها در دماغ جمع شود
و آن دماغ تا کرم بود آن فضلها سوخته شوند و از
وی دیوانگی و وسواس و کولالک پیدا شود و درند
در دوش و سرسام ظاهر شود و اگر دماغ سرد بود بسبب
آن مایه و بلیغها نیک شود و زیاده مگرد و در مد رطب
وسبب صوف و حواس ظاهر شود و اما آنچه فضلها
در دیگر اندام بازماند از وی تباهی بخت و آتسهای

از کرا.

بزرگ و ضعف دل و معده و جگر بدید آید و آنچه از آن فضلها
در جگر بمباند اگر جگر گرم بود بسبب گرمی شراب کثر شود
و خون را بسوزاند و مایه سودا و صفرا زیاده کند
و تبهای صفراوی و سودایی بدید آید و اگر جگر سرد
بود شراب بسیار خورده شود و حرارت غریزی گردد
شود و جگر سرد شود و شراب را مضمضه تواند کرد و فعل خود
تمام تواند کرد و بدین سبب فضلها گرد آید و بر همه بدن
براکنده شود و سده بدید آید و به استقامت بخامد و
کاتب حسین بن علی آید که این تفصیل که یاد کردم پس
معلوم شد که بچنانکه در شراب اندک خوردن منفعت است
و اگر خواهد که مستی کثر کند از شراب غوره یا تخم کوب متغذ کند
و غذا کثر خوردند و فالودج قندی خوردند و بنوعی بپزند
و اگر مخموری مزاج بود و منتقل مانده و مر و یا سبب مر و کاهو
و حار طبع کنند و غذا بیشتر از شراب خوردن آتش

غوره و آتش ساق و انداز خورد و فح مضر است وی به
شراب انرج یا رباس کنند خمیر نرمی و خشکی وی
بقدر نمک بود و قلت و کثرت و تازه وی کرم بود در
کهن وی کرم و خشک بود در ۳ و در وی قوت متضاد
بود مرکب از سرد و گرم و سردی وی جهت حموضت
بود گرمی جهت عفونت و گرمی طبیعی جهت نمک در وی
قوت جدا بود جذب و ماده بلغمی از عمق بدن مظاهر
و محلل بود و منفعی همه در مها خاصه و امیل چون بانمک
با میزند و اگر ضا کنند بر وجهی با ورمی که شب بای
بود نافع بود و چون معتدل بود و در آب خیساند
و بعد از دو ساعت صافی کنند و دانه گی طباشیر و
طبیوحی زعفران و دانه گی قند در مقدار سی درم از آن
آب حل کرده باشد مانند تسکین خوار بکند و تشنگی نباشد
و چون خیر در آب حل کنند و دانه گی نیم وزن آن تنفش

ان.

با آن با میزند و به آن غرغره کنند سودمند بود جهت
ورم اندرون حلق و چون در آب حل کنند و از آن
حصائی سازند قطره چند سرکه بد آن بجا کنند و باشد مانند
قطع اسهال بکند خل سورنجان است کفشد خان
و نوعست بزرک و کوبک و پونانی خاما اقطی گویند
و کفشد یطنه بذق و در با کفشد و شر آن که آنرا بل
خواستند و خان بزرک را شبوقه خواستند و کفشد شود
و هر دو محفف اند و محلل تخلیلی معتدل و قوت خاما اقطی
مبر بود و مسهل سیب رطوبتی مائی که در وی هست
لیکن معده را اید بود و ورق آن چون پهنند مانند
ترابی دشتی مسهل بلغم بود و ساق وی چون تازه بود
بجوشانند همین عمل کنند و اصل وی چون با شراب
بجوشانند با طعام بخورند مستقیق دهد و سود دهد اگر
کبی افغی زده باشد باشد نافع بود و اگر باب میزند

خل

وجیه السکن البیم البیض

وزن در آن نشیند صلابت رحم نرم گرداند و ثمر وی چون
 با شراب بپاشند همین عمل کند و چون بر موی مالند سیاه
 گرداند و ورق وی چون نرم بود با پوست جو با میزند
 بر ورم کرم سوختگی آتش و کزنده کی سنگ دیوانه بغایت
 نافع بود تخم تخم است و کفشد خسته اطفال
 کهنک و کفشد و در زخمه الاوراق کفشد شود
 خالان صندل خدیوی خوانند و آن حرمت سیاه
 رنگ و آن دو نوعست نرم ماده از آن نرم لغایت
 صلب بود و تیره رنگ و چون با آب بسیند محکم
 آن زرد بود مانند زرنیج بود و آنچه ماده بود
 صلبی آن بغایت نبود و جوهر آن پاک باشد و
 چون به آب بسیند محکم آن چون زنجبیل بود و سحر
 بغایت طبیعت هر دو سرد بود و آن نوعی از آن است
 و ببارسی خالان گویند و محکمی وی چون طلا کنند

ادام

و بر ورم حمزه سپر مرغ سودمند بود و حرارت آن
 بنشانند و ضربان ساکن کند و هر دو نوع این خاصیت
 دهد و در ورمهای صفرا خاصه نوع ماده که میزند و تکیه
 در وی زیاده بود از نوع زرخنده بل نوعی از گاشنی
 بری بود اما بغایت نافع بود و آن تصد خوانند
 و ورق آن بگاشنی صحرایی ماند و ثمر وی و ورق
 همین سبیل و لیکن قدری کوچکتر بود و بر وی صمغی پیدا
 شود مانند محیطه بمقدار با قلدای و قوت مانند گاشنی
 ستانی بود و اما سیب که در وی زیاده بود تخم
 در وی زیاده بود و صمغی وی چون سخت کنند و با آب
 با میزند و در خرقه بچند مقدار زیتونی وزن
 بخود بر کبر و حیض براند و اگر نبات وی همچنان
 با بچ وی بگویند و با غسل برشند و فرص سازند و به
 آب بکدازند و با نظرون با میزند بهیچ را نافع بود

و چون بدان ببالند صغوی موی زیاد که در چشم
بود زایل کند و پنج وی همین عمل کند و چون تر بود
نشی بدان فرو برند و رطوبتی که جسیده بود در
بن موی باره بجاستد موی زیاده زایل کند و چون
با شراب بپاشند گزندگی اضعی را نافع بود و آب
چون با شراب بپزند و بپاشند شکم بپزد و صغ
وی چون به آب کاشنی حل کنند و در چشم کشند
با وسبل که در چشم بود زایل کند و اگر دو درم از وی
با خمر بپاشند و با بر گزندگی اضعی طلا کنند نافع بود
و اگر آب و ورق وی بر بوی اسیر طلا کنند قطع کند
و لبن وی در موی چشم همان عمل کند خند روس
خالاون گویند و آن حفظ رومیت و باری کاکل
گویند و طبیعت آن کرم و تر بود و لذیذ و غده ای سرد
ترا از غذای کرم بود و کتر اما غذای نیکو بود و از غذای

نیکو

بسته است

برنج غذا نیکو تر و در طبیعت میزد و موعده را نیکو بود
و چون با سر که بپزند و بر جرب ضا د کنند قطع کند
و اگر طبع وی حقه کنند نافع بود جهت قرحه امحاشی
بر و اق خوانند و بزبان بر بری تیغلیس و ورق وی
مانند کند ناء شامی بود ساق وی امسج بود و آن را
بنار یقتس هم خوانند و بر سر وی کلی سفید بود و پنج آن در
و کرد شکل بطریق پنج بنامه و حریف بود و در اصل خشتی
گفته شد و طبیعت آن کرم و خشکت و گویند سرد و تر
بود و در سقور بد و س گویند چون پاشند بول حیض
براند و دو درم از وی با شراب بپاشند جهت درد
بهمه ماوسه فر نافع بود و پنج وی چون بسوزانند
و خاکستر وی ضا د کنند بر داء الثعلب موی بر و یاند
و بعد از آنکه بصوف باره موضع آن باشند و اگر محوف
کنند و روغن زیت در آن کنند و به آتش بپزند

و بر شقاق که از سر ما بود مالند نافع بود و بر سوختگی
آتش و اگر آن روغن در گوش چکانند در و سیرد و
کراتی آن و ورق کل وی بیج وی بر موضعی که جانور
کزیده باشند ضا و کنند سودمند بود و خاصه چون
با شراب بپا میزند و اگر بیج وی با در شراب بپاشند
و بر دملها و ریشهای پلید و ورمهای گرم در ابتدا و آن
ضا و کنند و اگر آب وی بپزند و در گوش مخالف
چکانند در و دندان زایل کند و اگر بهی سفید آفتاب
بخرقه پاره بمالند و نیک از پنج طلا کنند بغایت
سود دهد و اگر غر کل بشراب بپاشند نافع بود و جهت
کزنده کی عقب و شکم براند و بیج وی چون بر قوا طلا
طلا کنند زایل کند و اگر بازیت بپاشند و در گوش
مخالف چکانند و در دندان سیرد و اگر کحی کنند
و با عسل و شکم مستوی ضا و کنند نافع بود و ساق وی

چنان

چون تر بود بپزند و با سرکه و زیت بپزند و بر قانرا
نافع بود استقانی و بسیاری وی مرار آورده و معده
وی آب تهرندی بود یا غوره خفصا بشناری
غزوک گویند و اگر بازیت بپاشند و در گوش چکانند
در دساکن کند و همچنین اگر کحی کنند و در خواص این
زهر آورده است که خفصا چون در شب بپاشند
مردم شود چون باز در شب بپاشند بپاشند زین
شود و اگر سرهای خفصا در برج کبوتران بپاشند
در میان کبوتران اجتماع پیدا شود و شریف گوید
اگر بر جردی پاره میل فرو برند و آن رطوبت در چشم
کنند قوت باصره بدهد و اگر بازیت بپزند و در
گوش چکانند و بدان اومان کنند کری
که نو بود زایل کند و چون بازیت بپزند چندان
که قوت باروغن دهد از آن روغن در گوش بپاشند

نافع بود و اگر بدان ادمان کنند دانه بوسیله قطع کنند
 و اگر خنفسار اینم گرفته کنند و بر کزنده کی غفر کنند
 در دزاین کند خولجان بهتر بنوی آن بود که
 رنگ بود و سطر بود و کم گره و باز از وی آشیانه سازد
 بر لب دریا و در وقت کچ کردن آن را در خانه بنا
 باند و وی از زمین بونان خیزد و زمین
 بویان آب را آورده است و کسی ترا نیاید الا در
 خانه باز او را بگیرند و بشویند و باره کنند و آن
 خسرو در خواست و تبرکی قوت عات و طبیعت
 وی گریست خنک در او در سه معده را بیکو بود و در
 قویج و در کرده و باه را زیاده کند و بوی دما
 خوشش کند و مظم طعام کند و عرف الناس را سومند
 بود و بول براند و چون اسر دی کرده و مشابه
 بود و صرع و صداع که اسر دی بود سرطان و خنازیر

و در دمای

و در دمای بلغمی و سودا و بر نافع بود و با و با شکند
 و بلغم مزاج را نافع بود و رطوبتی که در معده بود و شف
 کند و محرک منی کند و بهی ان او اگر قدری در دمان
 کبرند لغو شود و در صاحب تقویم گوید بیکد رم از وی
 سخن کنند و بر سر چهار یکی شیر کا و افشا کنند و بافتا
 با شامند قوت باه بغایت بود و از خواص وی آنست
 که در هر و بیک کاسته که بود کس کرد آن نکرد و
 حبت معده و جگر سرد بغایت نافع است و قوت
 اعضا و باطنه بدید و گویند مضر است بدل و صمدی
 کثیر بود با جزای جوب و صاحب تقویم گوید مضر است
 بحاجت بسینه و صمدی و طباشیر و صندل بود و بدل
 فرقه و قرفل و اسحق گوید بدل وی داری بود گویند
 قرفل خولان حصص است که شد خوخ
 باری شفا گویند و بفرنی آن بود و آن سهل از جدا

شود و وی زود تر اضم شود و طبیعت وی سرد و تر است
و در آخر درجه دوم گویند در آخر درجه اولین بود
و معده کرم را نیک بود و آنچه عصب بود قاضی بود
و اگر خشک کنند در وی قضا زیاد بود و آنچه خشک
بود چون بچا شد و طبع وی با شامند قطع سبلان
فضول از معده و شکم بکند و اما خشک وی و بی اضم
شود و آنچه تر بود رسیده و شتهای طعم باورد و فحاح
کرم و خشک را و باه زیاده کند و تهی محروق را سود
دهد و تشنگی را بکشد و فساد وی چون فساد زرد را
نبود و لذیذ تر از وی بود و اما غذای غلیظه بود از
غذای زرد الو و رطوبت وی مستفص شود و مولد
ملغم بود و اولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل
مر با خورند یا غسل یا شراب ریجانی و اگر ورق یا بجا
وی بگویند و آب وی با شامند حب الفرج و کرم بکند

و گویند

خون را قشر گویند و ج هندیست گفته شود خون
فلتواست قاضی است و گویند هیل بوست که آن
قاضی که حکایت گفته شود خون از هر ج هم طهارت
و بشیرازی غر زهره گویند و آن دلی است
گفته شود خاص و ورق مقلاست خیل و ناریک و امان
آن خوانند خواتیم الملك ختم الملك یعنی کل محموم است
گفته شود و خیشینو ^{حب البطن است گفته شود} افشد خوانند و بشیرازی خیار
بالنگ و صاحب مناج گوید لطیفه از خیار زره بود و سرد
تر بود و در وی زنده کی قبض بود و سحی بن عمران
گویند سرد تر و غلیظه و ثقیله از خیار زره بود و طبیعت
وی سرد و تر بود و در ۲ تهی محرقه را نیک بود و
بول براند تشنگی نباشد و مبر و احشا محرومی بود و
و آب وی سی متقال ^{حب البطن است گفته شود} و سی متقال با ده درم شکر
سیبانی با شامند مهل مرار اصف بود و از خوردن

خون سیاه و زرد
و در الاغوب است گفته شود

خیار

وی خنطی بد متولد شود و بهتر می گویند که بوی قریق
 بود افضل است و وی بود و موافق حکم و معده گرم
 بود و خنقی که بد است و بی طیف از خیارزه بود اما بجرم
 خیار و دیگر مضمت شود و بغایت سرد بود و خوردن وی
 تشنگی آورد و در معده و خاصره و مصلح و عین
 بود و یا مویز و یا جوارشی که نان خواه یا کند و در
 وی بود اما آنچه سیر که سرد و بغایت سرد بود و
 حرارت نباشد و اما در معده و سیر بماند و او بیانی
 بود که بعد از طعمهای غلیظ بخورند مانند آشی است
 و آشی غوره و امثال آن باید و باید که بعد از رسیدن
 باج بخورند و پوست وی خشک کرده و معده اجبار
 درم چون بخورند و سخاوت را درون بر وی آسان
 کرد و خیار شنبه بپاکی و نمندی خیار جنبه گویند
 و وی نمندی و کابی مصری بود و بهتر می نمندی

بود و سطر و سید و سیاه بود و فلوپس وی برآق بود
 و پوست وی قریق بود و بهتر می آن بود که در زمان
 استعمال زخم برآون آوردند و طبیعت وی معتدل بود
 و در حرارت و برودت گوشت گرم است و گوشت سرد
 همین و محمل بود و جهت و در مهنای گرم که حشا باشد خاصه
 در حلق چون بدان غرغره کنند باک شنبه تر و لعاب
 بنکو خنق را نافع بود و بر نفوس و در مهنای صلب و
 مفصل و غرغره طلا کردن نافع بود و در جگر اسود و
 و پاک کردن و چون با نم نمندی بپاشند مسهل مژه
 و صفرا بود و چون با نم بپاشند مسهل بلغم و رطوبت
 بود و چون با آب گشنیزی و یا آب عنب الثعلب بپاشند
 بر قان و در جگر گرم را نافع بود و خاصه چون با آب
 گشوت بوی اضاف کنند و اسهال وی بی رحمت آید

بود تا حدی که اگر زن آبش خورد هیچ زبان ندهد بلکه
 مصحح وی بود و زادن بروی صهل شود و مخرق و بلغم
 براند و شکم نرم دارد و سینه و قویج بکشد و شستی
 از فلوس پنج درم تا با نروده درم بود و سهال وی بقوی
 جاذبه بود و گویند بلز و جبت و هر که امعا ضعیف بود
 و اولی آن بود که پیش از استعمال بروغن بادام خستند
 و با سر شربت بریزند اسیحی گوید مضرت بسفل و مصحح
 وی آب غناب بود و صاحب تقویم گوید مضر بود و مجموع
 و غنابان آورد و مصحح وی مصطلی و آئینسونت بدل آن
 صاحب مناج گوید نیم وزن آن تر کهن و سه وزن آن
 مویزی دانه و قدری تر بد خیری انواعت بکنوع
 خیری سیاه است و آن را خیری حطائی گویند و بکنوع
 بنفش است و آن خیری پیردستی خوانند و مفت رنگ گویند
 و بکنوع سفید و بکنوع بری بود و آن خرا است گفته شد و بهتر

ان

آن زرد بود که بیماری خیری شیرازی گویند و در بغداد
 موصل آن را عصفه خوانند طبیعت وی گرم بود و گویند
 گرم و خشک و در اول گویند و در ۲ بومیدن کل وی
 محلی با دمای غلیظ بود و از دماغ سردی دماغ و رطوبت
 آن را نافع بود و کل وی چون خشک کرده بود و بقوت
 زیاده بود از تر و طبع وی حیض براند و درم رحم را
 سود دهد و چون در آب آن نشیند بچه مرده و شیر
 بیرون آورد و اگر با شامند مقصد بچه بود و بسبب مرایی
 که در وی قوت تخم و کل وی یکسان بود و اگر در انتقال
 از تخم وی با شامند حیض براند و با دمعده و امعرا
 نافع بود و فواق را سودمند بود و اگر غلج خود بریزد
 بچه زنده بکشد و اگر مرده بود بیرون آورد و اما بچه وی
 در قوت مانند ایشان بود و لیکن غلیظ تر بود و طبیعت
 زمین تر و یک بود و در اجون خشک کنند با سرکه بریزد

مخت شده و خاک کنند تا رخ بود و نقرس و ورمی کرد
 مفصل میباشند و نهایت صلب بود و چون خاک کنند
 میزدند و طبع وی سبک کرد و دندان را میزدند و در
 و کحل وی چون ورموم و روغن کنند شقاق مقعد و
 استخوان را نافع بود و چون غسل با میزند قلاع را بیل
 کند خیری بسیار که شیرازی آن خطائی خوانند طبیعت
 وی معتدل بود و جهت بادیه که در سر بود و غیره زرد
 و سرخ که گفته شود که مستعمل است و منفعت آن بسیار
 را و در دیگر انواع جلد را میمنفعی نیست که مشهور بود که
 آن را با و کینم مگر کسی که به تجربه معلوم کرده باشد و ابن سیراف
 گوید خیری را نگویند سرخ آن که میسر است و نوعی غذاوی
 گویند آن در بیمار را بگویند کارند و پوش خوشتر بود و نوعی
 سحری گویند و در سفند یا ماه کارند و چون با جنوب
 و زویشتر شکند و نوعی را جرجانی گویند و آن بهترین انواع

مردی

خبری بود و آن را شیرازی خوانند و آن نوعی بلخی خوانند
 و آن مانند یاسمین و صبر خوشبوی بود و چون با دشمال آید
 نیکوتر شکند خیر و ج خبازی است و باری حس و گویند
 و قدیم الملک نیز خوانند و در خبازی گفته شد خبزان
 آس بریت گفته شد خیر بوا ایل بوا و مال بوا
 نیز گویند و بهترین آن تازه و فربه بود و تیز بوی
 و رازی گوید در قوت مانند قرنفل بود و لطیفتر از
 قاقه کبار بود و طبیعت او گرم و خشک بود و در سیم
 معده جگر سرد و اسودد میزد بود و جهت معده نیکوتر
 از قاقه بود و وقتی میزد و غذا را هضم کند و این را ستو
 گوید معده را از اخلاط بلغمی پاک کند و شتهای طعم باز
 دید کند و نافع بود و جهت وجههای سرد و خالص و در
 دماغ و قوت سر برده و ابن سیراف گوید جهت
 بهق که در همه بدن بود و سودمند بود و چون بکشد از

خبزان اسن بر سر

و یکجور کندش و یکجور تخم تر برزه کوفته و بچنه با عسل بپزند و طلا
کنند گویند مضرت با عشا می بخورد و می صبح آن بشیر و تخم
خود و سکنجین بود و و برابندی الاهی خوانند و خور
آن بلدی و آس بری است گفته شد صفت آس که در آ
و صفت آس بری که آن را مورد و اصفرم خوانند در میم
گفته شود الدال دایج و رجب الی است
گفته شد دایج و رجب و دایج افزونک نیز گویند و بشیرازی
الحکک از کوه کیلوی که از ولایت فارس است خیزد و در هیچ
موضع دیگر نبوده و طبیعت وی گرم است و معتدل در تری
و خشکی مینی بفراید و شہوت و جاع برانگیزد این مؤلف
گوید چون بگویند و بشیر آن بگویند و با شامند حیض
براند و مجرب است و آذی حیض مانند جو بار بکتر و
ببارسی جو چار گویند و در از تر و بطبع تلخ بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود و در ۲ و گویند سرد است و بوحنا گوید

المرز

گرم است و در اول خشکست در ۲ بهترین وی سرخ رنگ
بود و گوی و خوشبوی و تازه وی قابض بود و بنید
خرمائی را از ترشی نگاه دارد و ملین صلابات بود و
شکم بیند و در معده را سود دهد و بغایت استرخاء
و آن چون در رطبه وی نشیند اگر دو درم از وی بگویند
و بزیت چرب کنند و سفوف سازند و بگویند را ناف
بود و بغایت دفع زهر ماکند و اگر در رطبه وی نشیند
مقدور رحم که بدون آمده باشند بجای خود برود و اگر
بیس بپزند و لعق کنند که مهای بزرگ که چک بکشد
و بسیار خوردن وی کشنده بود و مداد ای وی بقی
و اسهال و شیر تازه و چنبرهای چرب کنند و صاحب
تقویم گوید سده آورد و بگویند و دوار و مصدق وی سیره
و منف بود و یا هلیل نقند و بدل وی و تحلیص صلابات
چهار دانگ وزن آن بادام است و نیم وزن آن

امس الا مکره در آستنی نشاید که اسهل تحمل کنند و از وی روحی
هو فار بقولست گفته شود و از شیشقان قند دل خواهند
و بزبان بربری از وری و بلفظی دیگر استیلا بوس و آن
درختی سطر و خار ناکست و در پوست وی عرافتی است
و در کل وی حدی و در چوب وی عفویتی بود و بعضی گویند
بچ سنبیل رومی است و این خلافت و آنچه محقق است
پوست وی مانند قره بود بشکل اما خیلی از وی سطر تر
بود و سرخ تر مانند خون و بهترین وی آنست که کر آن
وزن بود و آنچه بپسرخ زنده چون پوستش بازگنی بدن
خون و خوشبوی سطر بود و در طعم وی اندکی تلخی بود و گوشت
از دار شیشقان بود و کالامس شب و تابان و بغایت تلخ بود و
سفید رنگ بود و بوی نداشتند باشد و طبیعت وی گرم است
و در اول خشکست در ۲ کوبند سرد است و محلل ریح
بود و صیغ عفونت بود و قطع خون بکند و شکم ببندد و چون

نظری

طبع وی پاشا مند و شراب بپزند و بدان مضمضه کنند قلاع را
زایل کند و ریش بد که در دمان باشد دندان را نگاه دارد
و استر خا عصب را نافع بود و اگر در ادویه فروخته کنند
بچه منبذ از دوسم البول را نافع بود و در طوبات غلیظ شفاف کند
و مقدار مسهل از وی بکدرم بود تا دو درم بود و مسودند
باشد جهت نفخ معده چون سخن کنند و بر و غنی خبری بشنند
و در گوش چکاستد گرم بکشد و چون سخن کنند سر که
بپاشند و بدندان نهند در دساکنی کند و جالینوس گوید
عفونات و ترالات و سواس سوداوی را نافع بود
و معده پاک گرداند و اسحق گوید مضر است بکبد و اصلاح وی
بد و قو کنند و صاحب تقویم گوید بحف اعضا بود و صیغ وی
صغ غری و کثیر بود و بدل وی بعبورس گوید در سودنی
عصب بوزن آن اسارون و چهار دانگ زراوند و
نیم وزن آن و در پنج دسار بود که بداند آن ثمره الطرف

396

دار فلفل با فلفل سفید است و درخت وی غیر درخت
 فلفل است و بهترین وی آنست که سطر بود و طعم
 فلفل بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و در دویم گویند
 خشک است و درم گویند تر است در اول و محلی بود و در مضمی
 سرد و زایل کند و چون در میان جگر بریان کنند
 نار یکی چشم و شب کوری ببرد و هضم طعام بکند و قوت
 معده بدهد و باه زیاده کند و قایم مقام زنجبیل بود
 کزنده کی جانوران را نافع بود و خوردن باروغنی
 طلا کردن جالبیوس گویند معده را پاک کند قارطی
 لنج سده جگر و سپر ز بکشد و در یسقریدوس گویند که
 عرق لب و نفوس و فالج را نافع بود و نفوس گویند
 قوت بشت دهد و شمع زیاده کند و اندر دماغ
 گویند نافع بود جهت زهرهای کشنده و کزنده کی انجی و
 صبح را نیز مفید بود و مقدار استعمال از وی نیم درم باشد

الهم

199

397

و مضر بود بدرد سر و صاحب مناج گویند مصحح وی صحن
 عربی بود و بدل وی فلفل بود و بوزن آن گویند
 و بوزن آن زنجبیل بود یا زرمبا و در اجنبی بهترین
 سبلانی بود و خوشبوی و سرخ رنگ که طعم وی
 شیرینی بود و طبیعت وی گرم و خشک است و در سوم گویند
 و در دویم روغن وی بغایت گرم بود و در اجنبی
 بغایت لطافت بود و مصحح عفونت بود و زکام را
 سود دهد و خوردن و کحل کردن نار یکی چشم ببرد
 و مفرج قلب بود و در وی تر یا قیه هست و چون
 با مصطک بپزند و آب آن بپاشند فواق زایل
 کند و در اجنبی نفوط آورد و هضم طعام بکند و در
 معده که از سردی بود زایل کند و بادها را شکند
 و ریشه را نافع بود و گویند پاک کند و سده جگر بکشد
 و قوت معده بدهد و استفرا را سودمند بود و در برای

کرنده کانه نافع بود و بر کزنده کی معربضا و کردن الحشر
 بغایت نافع بود و چون سخن کنند با سرکه و بر قو باطلا
 کنند سود دهد و چون بپس بر کف مالند زایل کند
 و سر قو کهن را سود دهد و در کرده و سر البول را نافع
 بود و او بی آن بود که بگویند و با شراب بپوشند و قرض
 سازند و در سایه خشک کنند قوت وی پانزده سال ماند
 و بفرط که بد قوت انسان را نگاه دارد و جناحه و رجات
 باشد و این را تیز کند و جالینوس گوید معده و دماغ را از
 فضول پاک کند و نسیان ببرد و دیسکوریدوس گوید چشم را
 روشن گرداند و حیض براند و سرگوش را نافع بود و مسام
 قوت دهد و جمله تها را نافع بود و فوسس گوید بلفوه را نافع
 و وجههای سرد مقدار مستعمل از وی بکدرم بود گویند
 مضر بود و بمثانه مصحح وی اسارون بود و گویند مضر بود
 بر مصحح وی خیر نباشد بود و بدل وی پوست سیخ بود

بوزن

و بوزن آن نیم وزن کبابه با الجبل و بازربا و گویند
 بدل آن کبابه و دوزن بود بنا دوق گوید بدل وی
 بوزن خولجان بود و گویند بدل بوزن الجبل بود و در
 دار چینی بود عشره را بغایت نافع بود در ترک نوعی
 از مر و است کفشد و در رومی سولان کفشد
 و این بر نایم است و کفشد و بق افسون خواهند
 و آن دانه است بشکل زشک و دانه مایه و عطارد است
 آن را مویز عسل خواهند و چون بشکنند عسل لزوج بغایت
 حبسند و در اندرون وی بود و بهترین وی نازده و
 امس بود که لون اندرون وی کراشی بود و لون بیرون
 وی سیاهی که بر سخی کرا به و طبعیت وی گرم و خشک بود
 در سه و گویند در ۲ در وی رطوبتی فضا است و سخی گوید
 گرم و تر بود و غیر صالح محله ملین بود و چون بر ناخن تباد
 شده بختد و باز رنج قلع کند و بر درمهای سه و شیری

بوزن

بلغی ضما کنند نافع بود و چون باران خلط کنند و بفرای
 متاوی و بر ورم بن کوشی بکنند مجموع و در مهار نافع بود و اگر
 با کندر یا میزند و بر ریشهای کهن زایل کند و اگر یا لوره
 بر سبزه بکنند بکند از اند بلغم و عرق السه را نافع بود و چون
 نیم درم میستعمل کنند و جذب و رطوبت غلیظ را محق
 بدن بکند و فوس کوبید خلطها از اعضا بکند از اند و قوت
 اعضا بد و رطوبت زایل کند و فر فر پوس کوبید محصل خلط
 فاسد بود و که در ورکین جمع شده باشد و مضر بود و قلیب
 و از خوردن فراق شکم بد کند و معض آورده و دوار
 اولی آن بود که به آب غسل فی کند سکنجین به شامند
 و کوبند مصالح وی بالنکو و کا و زبان بود و بدل وی نیم
 وزن وی عاقر قمار ابل و بس باری و دوشاب
 خرمائی بود و بهتر بن بصری بود که آنرا سیلان خوانند
 و دوشاب خوانند و آنرا از طب باری گیرند طبیعت وی

کرم

کرم و تر بود و کلف زایل کند و چون قسط نمک بدان بکنند
 طبع نرم دارد و غذا بد و لیکن خلطی غلیظ و خوبی نمک
 از وی متولد شود مصالح وی بادام خوشخاش بود و بعد از آن
 سکنجین ساده یا مغز کاه بود و خوردند و با قرح است
 و کفشد شود و با ب سبزه است کفشد شود و دیو دیو کوبند
 و کفشد شود و حاج بیاری با کبان کوبند و مرغ خانگی
 طبیعت وی معتدل بود و در گرمی و باغ سود و در چون
 بریان کنند و بخورند عقل بفرایند و باغ وی چون بهرب
 باشد منع خوبی که از حبه باغ آید بکند و او از صافی کند
 و کزنده کی جانور آن را نافع بود و چون بشکافند
 و بچنان بر کزنده کی بکنند زمان زمان بدل میکنند
 سودمند بود و منع سه یان و سم بکنند و مرغ غذا
 نافعان بکنند و نشاید که ادمان خوردن وی کنند و غذا
 ریاضیه و کز و ادوی آن بود که بعد از تناول می بخند

بخورند و دماغ وی منی بفراید و شریف گوید چون جوانی
فربه بامسکه بنزد خند انداخته شود و کسی که سر و خشک
باشد چون بخورد از این کند و اگر مرغ با خشک را فریاد کند
و دوازده روز بعد از آن بکشد و سببه وی بیرون آورند
و مجدداً در اعضای خود بمالند و بغایت سود دهد و اگر
کسی که ماخلایا سوداوی داشته باشد طلا کنند بغایت
نافع بود و سه نوبت پیاپی طلا کنند و چون مرغ بپزد
دار بپاشا مندی که لون وی زرد بود که سبب آن معلوم
نباشد و روزی که مرغ پخته شد با نان بخورد و این بخورد و لون بکمال صحت
رود و بغایت نافع بود و در هیچ روشنی گوید فاضل
مرغ بپزد و بعد از آن در دوسهانی پس چل و در باج و
تیمنج و سعنین و فرخ الحام و شاق و قو انا و این
مخلوط گوید بشیرازی طلا گویند و خواجسته و طبیعت وی
کرم خشکست و فاضل زنی طیار برایت و فاضل

و پارس

لو پاست و گفته شد و خرا لا میرستان افروزت گفته شد
و سخن بهارسی ارزن گویند و بشیرازی الم گویند و آن
نوعی از جاورس است و طبیعت وی سرد و خشکست و درم
گویند کرمست و شکم میند و دبول براند و غذا اندک دهد
و اگر بشیر تازه بنزد خشکی وی معتدل شود و غذا بسیار
دهد لیکن سده سنگ کرده بپا کند و مصلح وی قند
بود و سوبق وی قطع فی و سهال که از صفرا بود بکند
و اسحق گوید مضرت پیش و مصلح وی مصلح بود و نشا بود
گوید بدل وی برنج بود و خانان مجموع و خانان محفف بود
و در وی اندک بختی ناری بود و قوی ترین و خانان و خان
قطران بود و پس ز نور و پس میوه و پس مرد پس کند
و در خان کند و در او و بها جبت و درم چشم استعمال کنند
که در وی فرجه بود و آن فرجه پاک کند و گوشت برود
و در کلما استعمال کنند جبت منع موی زیاده که در چشم میزد

کوه

دخان بطم سو د مند بود جهت طوبی که در چشم بود جای آنکه
 رد بود و دخان قرار بر کرم بود و قطع سیلان بکند
 و روشنائی چشم بفراید و دخان را با باری و دو گویند
 و راج گوشت وی معتدل تر از گوشت قبیح و فاخت
 و فاضله و لطیف و خشکتر از گوشت تدرج بود و حرارت
 کمتر و منی را زیاد کند و مصحح ناقصان بود و در راج
 بشه از ی کبک کوهی گویند در افس و رامن نیز
 گویند و بلغت اهل شام خوش است و گفته شد در دخی
 و بهترین وی در وی شراب کهن بود و طبیعت او
 گرم و خشک بود و محل او رام بود و کلف و خش را از ایل کند
 و اثر مائی که مانند عدس بر وی پیدا شود و چون بشد
 و با ایشان خلط کنند و هر روز و برابران بنشیند
 و پیراپاک گرداند و جلا بدد در وی خلط چون خشک کنند
 و بپوزانند مانند زید البحر یا در وی یکی کوازی نو کنند

الم

کوه

بر سر آتش نهند و غایت سوختگی آن آن بود که سفید
 گردد و بنشیند مانند تویتا و وی محرف و معض بود
 مسخن و محفف و گوشت زیاده که در ریهها بود بخورد
 و با راتیج بر سفیدی ناخن طلا کنند ز ایل کنند
 و چون با روغن و مصطکی با راتیج بامیزند و بر مو
 مالند و یکشب را کنند موی را سرخ گرداند و آنچه
 شسته بود اثر و مایل و ریهها و آن میرد و تاریکی
 چشم را ایل کند و آنچه سوخته بود و بپور و نازده
 بر شکم و معده ضا د کنند محکم گرداند و منع سیلان
 و رطوبت از ایشان بکند و چون ضا د کنند و بر
 شکم و بر ورمهای قطع خون رفتن بکند و بر ورمهای
 پستان ضا د کردن نافع بود و اگر بر ریه و ریههای
 رحم ضا د کنند خون جمیع باز دارد و تسکین مهبای
 کرم بکند و در پنج دو نوع بود فارسی و دردی

از قول صاحب مناج بهترين آن رومي بود و آنرا ادرج
عقرب خوانند از بهر آنکه بشکل عقرب بود و صاحب جامع
گويد در گويستان شام و اندلس بسیار باشد و این مؤلف
گويد نوع فارسي که صاحب مناج آورده خلافت و که
دو روي در حوالی فارس قطعا نیست و طبیعت وی
کرم و خشکت در سه عیسی گوید و در ۲ بادها بشکند و
گزنده کی جانوران را نافع است بود و در رحم که از سر
بود و سود دهد و خفقان که از سردی بود زایل کند
و بادهای سرد و غلیظ که در معده و امعاء و رحم بود لطیف
کند و اند و تحلیل دهد و بر گزنده کی عقرب و ریتل با آنچه
ضما و کردن و همچنان خوردن نافع بود و بغایت تقویت
دل دهد و بغایت تر باقی همه زهرها بود و مقوی دل و
اولی آن بود که با شراب سبب مزاج کنند و تا نخوت
کتر بود و حب خفقان با قدر کافور حلقه کنند بغایت

از مینو

و دمنده بود و خاصیت وی باقی بماند و کثیف وی بشکند
و این زهر گوید چون قطعه از وی در اندرون خانه
ریزند طاعون در آنجا نیاید و اگر سوراخ کنند و در میان
در وی بپزند و در میان هر دو ران زن حامله
بیاورند و زنده و بر آنکه دارد و از وی آفتی محفوظ
بماند و اگر دشمنی از زاید زامه نبرد وی آسان شود و
زود نبرد و اگر بیاورند بر خود و سردی بر سر بیاورند
سسته باشد و بن وی سوراخ کرده به درازی و این
باشد از خوابهای بد و ترسیدن در خواب و این از
خواص است و سفیان و اندلس گویند سخن دل
معده و جگر بود و هضم طعام بکند و سودمند بود جهت
مالجولیا و نمایی تحلیل و تلطیف غلیظ اخلاط مقدار سه
از وی بکدرم بود و اسحق گوید دو درم بود و نمایی
مضر است بر و صبح وی را از بانه بود و درازی گوید

در دفع مضره با دما که در رحم پیدا شود بوزن و بی دود
 دانک وزن وی قرنفل و شاپور که یک بدل وی عاقد و قوا
 بود و بدل وی دو وزن سور بخان بود و در وقتینون
 از جمله محذرات بود و نبات وی بدرخت زمیتون ماند
 و لیکن از یک کر که تا سه تر بود و ورق وی برنگ ورق
 زمیتون بود و اما در از تر و تنگ تر بود و بغایت خشن
 و کل وی سفید و تخم وی بمقدار کرسند و کوچک بود و
 بغایت صلب و لون وی مختلف بود و پنج وی بسطری
 انگشت بود و در ازی یک کر و در کوهها روید و آن بوی
 از پنج کوه است و در طبیعت مانند بذر الیج و بیروج خوشنیش
 سیاه بود و مکر بود و اگر بسیار خورند کشته بود و
 غنایان سخت و فوافی و معض آورد و اسهال و قی و خنده
 و عیش و کشته بود و از چهار روز تا هفت مداوی اگر
 که آنرا خورده باشد یعنی کشته نامعده را پاک کنند و همان

معالج

معالج که در بذر الیج کفشد و در رشتن البق خوبند
 و باری درخت پسته و سر قندی کل کزدم و در صدان
 کجشک و در اندلس سبرلشتم و در بخارا الا مشک و در شیراز
 اسفیدار و غوب نوعی از ویست و صفت غوب کفشد
 و اما ورق وی در از تر و در وی و در وی قبیضی شد
 و پوست وی قابض تر بود و سرد تر از ورق وی
 بود و طبع اصل وی چون بر آن جوان شکسته نطو کنند
 سود دهد و پوست وی بکثافت آب سرد باشد مانند
 بانه و سبیل بلغم بود و ورق وی چون کهن کنند
 و با سرکه بر جوب ریش شده بمالند سود دهد و پوست وی
 چون با جراحات بچند با صلاح آورد و اگر بکوبند
 و با سرکه بپاشند و بر برص طلا کنند زایل کند و پنج وی
 چون بر آنش بپاشند و بسوزانند و در طبیعت که از وی بپزند
 آید بکشد و در کوشش چکانند و نیم گرم کرب که از رنجوری بود

ز ایل کند و عصاره ورق وی چون در گوش چکانند نیم
 کرم و ورم گوش را نافع بود و اگر غسل با میزند و در چشم
 کشد تاریکی زایل کند و رطوبت ثمر وی چون بر روی مالند
 جلای تمام بد بد وسیع گوید که ورق وی سرد و خشک بود
 در درجه اول در شریقه العلیق است گفته شود در
 بطاس و در مطاس نیز گویند و معنی آن بلوطی بحس
 بلوطی بود و آن جنس است که بر درخت بلوط کهن میخیزد
 مانند حس اما کوچکتر و در وی حلاوتی بود و به اندکی
 تلخی و تیزی اما اصل وی با وجود شیرینی و تیزی تلخی مفصل
 بود و قابض بود و معضی و در غایت حرارت بود و چون
 بگویند و باخ همچنان بر موی ضا و کنند موی بسترده
 و فایده و لقوه را سود دهد و زرداب و سنبه است گفته
 شود در رایج گویند و بصیلاست و گویند نوعی از لبلبا
 و این صحیح تر است و صفت هر دو گفته شود در رایج بلغت

و سنبه
 اهل شام

بودن وی

اهل شام شام خوانند و بسیاری دستبنو آن نوعی از بلوط
 که جگ است و بوسیدن وی وادمان بدان نمودن
 داغ را کرم کند و سده وی بکشتن و باد ما که در
 وی بود شکند و گوشت وی بعلی الهضم بود و سودمند
 بود و اگر خشک کنند بگویند و روی بدان بنشیند
 پاک گرداند و جدا دهد و فله حین است حیات
 و آن دو نوعت بری و نظری بری خاصت نظری
 و غلی است آن اسم سم الحمار است و بسیاری خورهره
 گویند و بهترین وی سبز بزرگ ورق بود بغایت
 تلخ بود و کل وی مانند کل سرخ بود بزرگ و عمر
 وی صلب بود و طبیعت وی کرم و خشک بود و
 در سم گویند خشکی وی در اول بود و گویند در
 بغایت مملک بود و خاصیت وی آنست که اگر
 طبع وی بر خانه بپاشند قطع برا غیث دارند

بکند و وی محسوس در مهای صلب بود و حکم و جرب بود و در
وزان و نوا و کردن نافع بود و خاصه ورق وی چون نبرد
و مانند مرجم بر در مهای صلب بکند و بگذارد و تحلیل دهد
و آب و ورق وی چون بر جرب و حکم طلا نافع بود و
و چون با شراب و مندمقدار مستعمل از وی نیم درم
بود و مفصل را نافع بود و در سداب بکوشاند و با آب
سودمند بود و جهت کزنده کی جانوران دارد و فجاج
وی و ورق وی با سم حیوانات بود و از آدمی سبک
و خرد و شتر و مجموع حیوانات آنچه ضعیف بود و مثل بز
و میش اگر دغلی در آب خیساشد و از آن آب شتر
دهند کشنده بود و اندکی از وی کرب آور و سخت
با و در شکم سبب کند و آبی که دغلی بدان رسد باشد
بر بود و فجاج وی بغایت معطش بود و ورق و را
چون به آب بپزند و با لایند هر یک رطل نیم رطل

باز

زیت کهن بر سر آن آب بکشند و بکوشانند تا آب بپزد
و روغن بماند و بعد از آن شبنم و رطبی و موم سفید
بر آن روغن بکشند تا مانند مرجم شود و آن مرجم را
بر جرب و حکم طلا کنند بغایت کمال مفید بود و اگر
ورق خشک بکشند و بکوبند و بر شراب افشانند و
خشک کرد و از وی شش را ریش کرد و از وی
او را نیز و دواوی گمی که دغلی خورده باشد به آب
شهای جرب و حصلها و لعاب بذر قطونا و روغن
کل و کثیر او شتر بر عجب مفید بود و همچنین آنچه عسل
و قند و حلا و ما و جلاب و رب غوره اضاف و صحرای
چرا بکشند و بظمان هر دو به هم مشک را مشعشع است
و گفته شود در قاق الوند و صفت کند که گفته شود و زیت
پایر سی جبار کوبند و پوست وی بغایت خشکی
بود و در و زج اول سرد بود و جرب وی سرد

و تر بود و ورق وی چون با شراب پاشا منده ببرد و در چشم
ضاد کنند آب ریش اخشیم باز دارد و در مهای ملخی و در
رهای کرم که در زانو بود سود دهد و اگر بکوبند نیک و
بر ریشهای تراشیده خشک کردند و سوختگی آتش را
نافع بود و پوست وی با سر که ببرد و بدن مضطرب کنند
نافع بود و جهت درد دندان و سوختگی آتش نمره وی چون
با شراب پاشا منده کزنده کی جانوران را سود دهد و چون
بابه بر سوختگی آتش بچند نافع بود و خاکستری ریشهای چرخ
ساکن کردند و غبار که بر ورق نمره وی نشسته باشد بغایت
مضر بود و بواسطه شش و آواز باید که شیر تازه از زبان آن
بخورند و صاحب تقویم گوید مصحح آن عود یا قرفة و دارچینی
و چون جوز وی با بیه بر کزنده کی جانوران نافع بود و پوست
وی چون بسوزانند جلای خوبی دهد و تاحدی که بر ص
شفا دهد و چون ورق و نمره وی بخور کنند کزنده کان بگزیند

بهر

و لیبوت نوعی از سوسن بریت و آن معروفست بسیف
الغراب و بدان این اسم بوی نهاده اند که ورق وی مانند
سیف است و بشکل ورق ایرسا بود اما ورق ایرسا کوچکتر
و باریکتر بود و ساق وی بقدر یک کز بود و کل وی سرخ
رنگ بود و ویرا صغرا غایبون خوانند و بعضی حار یون
گویند و فسقون و اصل وی مانند باز کوچک بود و وزیر
یکدیگر بود و آنچه در شیب بود لاغر بود و آن بالا فریه بود
و در وی قوت جاذبه بود و ملطف و محلل بود و در بغداد
آن را پنج نافع خوانند و زنان بغداد جهت فریبی استعمال
کنند و جهت جلا روی بدان بشویند و بغایت لون را
بنکو کردند و در بغداد بسیار بود و از زنان بها و پنج بالایی
وی چون زنان بخورد بر کزنده حیض براند و پنج بالایی
چون با شراب پاشا منده شوت و جماع برانگیزد و پنج
زیرین چون زنان پاشا منده قطع شوت ایشان بکند

وزهر اوی کوید چون پنج وی در شراب خیسانند و صاحب
 بوا سیر هر روز یک رطل از آن شراب بپاشند بوا سیر را
 خشک گردانند و اگر خشک کنند و پنج وی هر روز یکدرم
 باماء العسل بپاشند همین عمل کنند و لیک شکر کست و چون
 کل بریزانند ثمر حاصل شود و مانند تخم سه کل سرخ رنگ چینه
 بخت شود و در طعم وی شیرینی بود و در شام بعد از الیک
 خوانند و ابن مؤلف گوید و شیخ الرئیس گوید تخم آنست
 و لیسنس نوعی از صدف کوچک بود و که همچنان خام نمیکند
 میخورند گفته شود و دلق صاحب منهاج گوید فرادی مانند
 سمورم بود و در همه حالتی بار کسی گوید گرمی وی کمتر از سمور
 بود و سحرنت وی معتدل بود و از بهر آنکه طبیعت حیوان
 وی گرم و تر است و ابن مؤلف گوید اگر چشم راست وی
 بر صاحب تب ریع بندند زایل کند و اگر چشم چپ بندند
 تب باز آید و اگر صاحب بوا سیر بر پوست وی نشیند سود

بو

بود و لیسنس ماهی بزرگست سیاه رنگ سر وی بنهند
 سر خوک بود و دندان دارد و آن را خیطه الجرجوت
 و در جردن خوک ماهی خوانند و گوشت وی فربه
 بود و چون پیه وی بکند از بند و خیطه که تخم آن تخم
 بیرون آورده باشند در آن بچوینند و در کوش
 چکانند گرمی کهن شده و نو زایل کند و گوشت وی
 سرد و غلیظ بود و در بر مضم شود و مولد سودا و کویس
 بود و دندان وی چون بر کو دکان بندند و آوینند
 نترسند و پیه وی چون بخورند در و مفاصل زایل کند
 و مانع بهترین مغز مغز مرغان بود و خاصه مرغان
 کوهی بهترین مغز مواشی بره و گوساله بود و شیخ الرئیس
 گوید مصدق کسی بود که زهر خورد و شد یا کزیده باشد
 بقراط گوید مجموع مغز اسرد و تر بود و خوبی سرد
 و لزج و خیطه غلیظ از وی متولد شود و چون مضم

جراحی تازیانه را ناف بود و رفس کوبیدنها و
 و دانه را ناف بود و چون بر آن افشانند جالینوس
 گوشت بر جراحیها که در امعاء بود و ظاهر بدن بر ویاند و
 شش را بد بود و مصدع و یصنع عی و کشیه ابو
 و بدل وی در همه قوی کا هو بود و مؤلف کوی صغ
 بقمیت و از جزیره سقوط خیزد و آنچه چکیده بود از دو
 نوع دیگر در سندان خیزد و از موضع دیگر و این
 مؤلف کوی بقمیت و رجب موضع می باشد در کالیکوت
 و جاوه و کولم و در حوالی حبش و در این موضعها دم
 الاخوین نمی باشد و دم الاخوین در حبش و زنگبار
 می آورند و در آن حوالی بقمیت و بلکه از موضع خشت
 علیجه که مخصوص حبش و زنگبار است درین دو کار چند
 دم الاخوین می آورند مغشوش بود مکراندکی غش
 وی بکند کرده اند دم خون کرم و تر بود و گفته شود

فصل

مفصل دم الارنب یا رسی خون خرگوش است ناف بود
 بهی و کلف چون کرم بدان طلا کنند منفع و رمای کرم
 بود و نرودی چون بر آتش بریان کنند قرصه امعاء
 ناف بود و قطع اسهال نرمن بکند و چون با شراب پیان
 سوم را ناف بود و مجرب است دم الایل خون کوسفند کوی
 و کا و کوی چون بریان کنند سودمند بود و جهت سها
 که بر بیکان کرده باشند و دستار باراسود و دسها
 کهن و کبی که هر خورده باشد دم این عس خون را سو
 طلا کردن مفاصل و خنازیر را تحلیل دهد دم السلی
 بود دم الاکاخون آدمی و فنی که حجامت کنند بگردند
 به آرد شملیز بپاشند و با سداب تر و غسل طلا کنند خاصه
 در ساق که آب از وی روانه بود با صلاح آورد دم
 القراط یا رسی خنک کوی بکند چون در میان شراب کشند
 مستی زود آورد و این از خواص است دم البقر خون

کا و ماده چون بر جراحت ریزند خون ببندد
دم الحکم دم القراومت که گفته شد و منع موی زیاده که
در چشم باشد بکشد و وقتی که بر موضع آن طلا کنند
و وی اقوی از دم صفیع در منع ریش موی دم الحام
و الورشان و السفین و الدجاج خون کبوتر و ورشان که
بپاری کنا و گویند و سفیتن که بپاری بوی تیار خواستند
و مرغ خانگی بهترین آن بود که از حیوانی سلیم گیرند و آن
کرم بود و جهت منع و رها که تولد کند بسبب سقط بار و غنی
کل نافع بود و جهت جراحات چشم چکانیدن نافع بود و مصلح
خونی که از بال وی گیرند و خون فاخته و کبوتر قطع خونی که
از حجب دماغ بود بکشد دم التو خون کا و نر چون تر بود از
محل سموات بود و از خوردن وی عسر النفس و وجع حلق
و مری و سخی زبان و تشنان تحت و کرب و اضطراب پیدا
کند و دندان خابیدن بخناق کشد و کرا از آورد و مداوی

وی به سهال و حقه کنند تی و رانی خطرناک بود و بعد از
حقنه سهال او ویه که نافع بود و جهت فسد و کی خون مانده
بچ الجندان و بوره و حلتیت و خاکستر چوب انجیر و سرکه فلفل
و الفها که در سرکه دهند و خاکستر سر و تخم کرب و عصاره عوج
و علامات خلاص وی آنست که از دبر وی وی مانند غرغان
چیزی بیرون آید و اولی آن بود که بر شکم و معده وی
آرد و جو و باماء العسل ضا و کنند و اگر خون وی همچنان کرم
بر و رهای صلب یا سوتی ضا و کنند تحلیل دهد دم الصفیع
خون و زنج که بشیر از بی بک گویند و بهترین وی خون و
زرد و سبز بود و منع موی ریش بکشد و موی زیاده که در
چشم بود بکشد و یا در آن موضع طلا کنند و بکشد و بکشد
و خاصه خون صفیع که بکشد و بکشد و خاکستر
وی و ریشی و مند خون ریشی باز دارد و علی ابن عباس
مجوی گوید چون طلا کنند بر دندان بر و باند و غیره گوید

۲۱۳

که ضفیع و خون وی چون بر دندان نهند بپفتد و این
 مویف کوید اگر چار بائی در میان علف ضفیع بخورد تمام
 دندانهای وی بپفتد دم الحار با خون آفتاب پرست که آن
 نوعیت از عصبه منع موی زیاده که در چشم بود بکند و چنانچه
 بکشند یا طلا کنند دم الحار با خون شب پره پرستان
 طلا کنند بر حال خود نگاه دارد و نکند از درگاه دارد و
 نکند از درگاه بزرگ شود دم الحار با عسل کوبیده مسکن وجع و نفوس
 بود چون بر وی چکانند چون بر جمره بمالند نافع بود و
 چون زن بخورد بر کبر و منع آب شتی بکند و کلب خون سک
 دیوانه نافع بود و جهت کزنده کی آن سم سهام ارمیده گویند
 بچه بیرون آورد و منع موی زیاده بکند که در چشم بود
 و جالبینوس کوید در وقت این زهر در خواص آورده
 دم الحار با خون خرس چون گرم بر او بمالند زود بکشد
 کند و چون در چشم کشند و بعد از آن که موی زیاده بکشند

دم الحار

۲۱۴

دیگر نروید و شریف کوید خون وی دیوانه باشد نافع
 بود دم الحار با عسل کوبیده خون ایشان چون در چشم کشند
 قوت با صره بدید و ایشان نوعی از عصبه اند و خود درون
 گفته شود و در کف گفته شود دم الحار با خون بوم نافع بود
 جهت ربه و همچنین مرق و گوشت وی دم الحار با عسل کوبیده
 نر که بشیر از بی دک خواستند و بهتر بی آن که از بزرگویی
 گیرند چار ساله بود و وقتی گیرند که انگور رنگ خواهد گرفت
 و دیکه سنگین بیاورند و حلق وی بپیرند و خون اول
 را بکشند و خون آخر بپیرند و در و یک بکند از نرسد
 شود بعد از آن فرصت سازند و بکند از نرسد تا خشک شود
 و از غبار نگاه دارند و جایی نهند که نم باشد و چون سه
 درم از وی در کاسه شراب شیرین حل کنند و بپاشند
 یا در آب کرفس کوبیده در وقتی که وجع ساکن بود سنگ
 کرده و مثانه بریزاند و مجرب است چون نر بود و بر و مری

214

او نبرد اگر بر نرسد نخی لب ز ایل کند و سفیدی مانند برص
 پیدا کرد و مغزوی را بگرداند و در اندرون مانند زبان
 کنجک بود و آنرا پسند از بند و با قدری نشاسته و ورق
 کل سرخ و رازیانه و زعفران و کثیر آبکوبند و اگر خواهند
 باد و بیهایی مهله مزوج کنند با تربد و عصا ره چسبیدن
 و مانند آن که همان مزاج داشته باشد و نباید که دند در
 ترکیبی که دند و فرقیون باشد مسهل کنند و اگر شیر فر
 و مسکه خورند هم شاید و وی نافع بود جهت مره سودا
 و بلغم و مهمل خلط خام بود و در دفعات را تحلیل دهد
 و سیاهی موی را نگاه دارد و سیاهی علی کوید کوی
 هیچ آورد و امسا و بعد از آن باید که شیر نازه خورند و
 و غذا را بکوشند و آب سبب و غوره و قدری بنید بر
 افشاندند و اگر مایه خورند شاید و اگر حبوبی سازند
 و آنرا از برنج و جو مشت بر و عن کل نافع بود و ذوق

از نبرد

215

214

زوانست و شلم نیز گویند و گفته شود و دوا و الحیه جطیان است
 و گفته شد و دوسر زوان خوانند و آن شیشی است که میان
 کندم خیزد و روید به شبرازی او را تخم کرکاس خوانند و طبیعت
 آن گرم است در اول خشک است و در دوم گویند سرد است
 و وی ملین و رها بود که در ابتدا بغایت صلب بود و چون
 بر داء الثعلب ضا د کنند سود دهد و چون با آرد بر غزب
 یعنی ناصو چشم ضا د کنند نافع بود و ابی مسولف گوید اگر
 دوسر و چشمک و نبات مصری بیا میزند دانه که در چشم بود
 نافع بود و غزب ناصوری بود که نزد یک چشم پیدا شود و
 دوسر موافق است جهت آن و بدان نوع که گفته شد و دوا
 درم از وی مهمل گرم بود و وی مضر بود با نشین و مصدوی
 کثیر بود و بهتر بن سیاه رنگ بود و عصا ره که از شیشوی
 گیرند باید که به آرد بیا میزند و خشک کنند و بعد از آن استعمال
 کنند در تخم و درخت مققات گفته شود و در تخم تخم

عسل و زردیوس

۲۱۵

جز بریت و پنج وی شقاق است و کباده وی خرس کباده
و کند کباده نیز گویند و دو توخم کرفس بریت و خلافت و پو
دوقس خوانند و دوقس نوعی از آنست و بشیرازی آنرا
تدران خوانند و صفت آن در قاف و در قافال کف
شود و دوقس او را غراب و دوقس ببری و دوابا نیز گویند
و بربری و دوقس نازه و زرد رنگ بود و طبیعت وی گرم است
در سبوم خشکست در اول گویند کرم خشکست در مفضل
ساکنی گرداند و بول و حیض براند و بچ اطفال را نافع بود
و شربت بکدرم بود و مفتح سده بود و فصلهای بنوع غلبه از
سینه پاک کند و سرده که از شب آن بود زایل کند
و کزنده کی عرق را نافع بود و چون بنزد آب آن نبات
با بر کزنده کی عرق ریزند نافع بود و در دوقس گویند فو
معه به به و صمغ طعام بکشد و منی زیاده کند و جای
گویند شوه با به بر انگیزد و موقوف تمام آورد و در سیاسیوس

کویر

۲۱۶

گویند ستر خا مفصل را نافع بود و سنگ مثانه بریزند و فو
گویند کرمها و حب القرم را بکشد و چون با شح ارمنی پانرس
بپاشند و وزن آن و سیقورید و س گویند مصلحت
و جماع بود و در رطت صاحب تقویم گویند مضعف مثانه بود
و مصلح آن مصطکی بود و مصلح آن تخم مورد یا بلوط بود و صاحب
مناج گویند که مضروب و بمثانه و شوه و جماع را میرد و قول
گویند طالیسفرست و آن پوست پنج زیتون است و لیت
و گفته شود در باروج گویند کالچ است و گفته شود در القرم
دود الصابین خوشند و آن گرمی سنج است که در درخت بلوط
باشد و وی صد فی سکل بود و کویک است و جلد و ن جان
گویند چون از درخت بکیرند نر بود و سرده خشک بود در ۲
در فرم گفته شود در دود و بر پاری گرم ابریشم گویند و چون
بکیرند و خشک کنند و بکشد و درم از وی بر جویستی که از
آرد کنندم بود و اضاف کنند و پاشانند جند روز با بی

لون وی را بغایت نیکو گرداند و بدن را فریب ندهد و اگر
یکی از وی خشک گشتند و در خرقه اغوا نی بندند و محرم
آویزند لغایت سودمند بود و روغ محض است
گفته شود و در حق بصل است گفته شد و در حق نوعی از
سوسن برست که پو نانی کسب قیون گویند و آن است
گفته شد و در شجره کرم درخت صنوبر است و در قوه
مانند ذرا ریج بود و در فعل همان عمل کند و سبز رنگ بود
و چون بگویند و بر موضعی ضا و کنند گوشت را تباه کند
و اگر بر روی دملی که محتاج بشکافش بود بشکافند و در
آب است که آن گران این تافته در آن اندازند و از
مقویان باده بود و منفعت او در حدید گفته شد
و در مزج نر و گشت در نون گفته شود و در اطفالی
خالید و میو است که ما میران و دار زر دهم گویند
گفته شد و در سنج سنگ غنبر است که ویرا برسی

لونا

و مانده گویند و آن دو نوع است که مانی و فرنگی و بهترین آن
فرنگی بود آن شیرین و ترش بود و شیرینی وی چنان
امتحان کنند که ویرا بسایند و بر روی آینه بکشند و بگذارند
که خشک شود اگر آینه رنگ بر آورد و تلخ بود و اگر شیرینی
بود طبیعت آن سرد و خشک بود و در طبیعت نزدیک
به توتیا باشد و این مؤلف گوید این نوع که بدر این ضعیف
آورده که کرمانیت آن از طرف خراسان آرند و در ولا
فارس و شبانکاره هم باشد آنچه فرنگی باشد فرنگی
خواستند بدان سبب که در وی مثل جوهر آهن ببارک
و نقشها باشد و تولد و هیچ شیرین از معادن زر
بود و ترش از معادن مس و در هر نوع سمیتی باشد
و در هیچ بخار است در معدن زر و مس معدن کرد و در مثال
توتیا بمرد را یا می بندد و بعضی مانند بر طاقوست و غلبه
لونا او بسبزی بود و بعضی سبز و بعضی بی لونا و در هیچ

سها ۳۵

ترش بر صفت السمان بکار دارند و از بهر افاقت لون
در آن صفت اگر بر زرشکن دار افکنند شکنی پیرد و اما این
نیرین سودمند بود و جهت سفیدی چشم بام و اید ناسفته
و توتیای هندی از هر یک مساوی صلایه کرده مانند سر مدج
کشد و وی از جلد سومات بود و اگر حل کنند و کسی که زهر خورده
باشد یا شامد دفع زهر بکند و اگر کسی که زهر خورده باشد بخورد
سم مملک بود و اگر بر کزنده کی غرق مسیح کنند در دست
کند و اگر سختی کنند و قدری با سر که بکند از زنده و بر فو با که از زهر
سودا بود بمالند زایل کند و سعه که در سر و جبهه اعضا بود و
بود دیت درخت غار است گفته شود دین الی شیرج است
و بپاری روغن کج خوانند و شیرجبت و روغن شیره نیز گویند
بشرازی روغن جوش گویند و شیرج گفته شود دین الطول
روغن زعفران است و صفت آن در مقاله دوم در باب
ادمان در مرکبات گفته شود دین السلی اولیست و گفته شود

نشانند

سها ۳۵

دین السلی روغن لبان است از درخت لبان گیرند و بگذرد
طلوع شعری و شتری از آن ساخته اند و زیر هر برگی از
آن شق کنند و چنانکه بدان جایگاه که روغن است
برسد ترشح بنیاد کند و روغن روان شود و گویند
به بنیه حاصل میکنند و گویند که تیشها ساخته که هر یک بحقیقت
بگیرند و بر موضع شق بپاویزند تا در شیشه بپایند و بهتر
آن بود که تازه بود و بوی وی قوی بود و امتحان
وی چنان کنند که چون بر صوف چکانند و بشویند
هیچ اثر بر صوف نماند و اگر اثر بماند معشوش بود و اگر
بیشتر چکانند به بند و اگر در آب چکانند و حل کنند
مانند شیر سفید شود و اگر بر آب چکانند آب شیر
سوزد و خاکستر آن بر کشند و در آب اندازند و بن
آب کشیند و آن شیر لبان خوانند و صمغ لبان و به
حقیقت آن روغن نیست بلکه صفت آن موضع که لبان

از انجا خیزد در قدیم باغ فرعون علیه لعنت بوده است و
 آنرا عین الشیطان است و بلسان از بحر عیبی است علیه السلام
 و لحظ آنرا روغن بنبر است و آن حبیبان گویند و گفته شد
 و صفت عود گفته شود و حب آن بقوت تر از عود آن بود
 و امتحان آن بکند نایکوال و وز بکشد و مولف گوید
 این دو امتحان معتبر است که بر روغن مغشوش سوزن
 و کند نافر و خسته عیش آن بر روغن صنوبر بیشتر کنند
 و روغن مصطکی و روغن حنا و شمع که داخه کنند و
 بر اینجی حبت آنکه چینه کنند بدان چرب کنند و به شش
 دارند بر افروزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 که عیش آن بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 فرق نمی کرده و طبع آن کرم و خشک است در سبوم
 و گویند در ۲ لطافت وی از حب عود زیاده بود و در ۳
 کشیدن جهت نزول آب نافع بود و روشنائی میفراید و سردی

رحم را نافع بود و چون زن بچود بر کیرد با موم و روغن
 کل منجمه و بچویند از دجون باشد بول براند و بپزد
 نافع بود و دفع سموم بکند و مثل خالقی النمر و افیون و کسی که قطر
 خورده باشد بکند که بی جانوران چون دو دانگ از وی
 با آبی ناخواه در وی جوشانیده باشد باشد نافع
 بود و سنگ کرده بریزاند و مرضهای طبعی را نیز نافع بود
 و مولف گوید عیش مزین بغایت نافع بود و بدل آن بوز
 آن دهن دادی است یا نیم وزن آن روغن نارگیل
 و دانگی نیم وزن زیت کهن و گویند بدل آن روغن زیتون
 بود و نیم وزن آن آب کافور و این ماسویه گوید بدل یک
 وزن آن زیت خالص بود و گویند حب بلسان را بگویند
 و بر روغن رازی بچوشانند بدل آن بود و گویند بدل آن
 روغن کادیت که در وی مرجمه باشد دیو دار و پیدار
 گویند و معنی دیو از شجر الحن است و آن نوعی از ابله است

و یا مقل و آنرا صنوبر هندی گویند و عید آن وی مانند
 عید آن زرمباد بود و شیر دیو دار و از لبن وی بود
 و کرم و تیز و محرق و معطن بود و گرمی وی کمتر از خشکی
 بود و جنانچه پوست وی در سه بود و استرخاء عصب و فاج
 و لقوه را نافع بود و جنانچه هیچ بهتر از وی نبود و مرضهای
 سرد که در دماغ بود و وسکته و صرع را نافع بود و سنگ کرده
 و مثانه بریزاند و طبیعت را به بند و طبع وی شش
 استرخاء مقعد را سودمند بود و دیر و از نیز گویند و این
 مشولف گوید آنرا به هندی کرک گویند و شیر بسیار دارد و
 و در جردن پوست ویرا بشیر وی دباخت کنند دیو است
 خند فوجی است گفته شد و یا رویه خوار است و گفته شد و یو
 یا فوسلس اصل اللوفت و گفته شد و بر یابی بذر اکثوث است
 و گفته شد و یا قور را شرا بخاش است که با پوست بپزند
 ریفر جس و بفر جاس و ویر جاس هم گویند و آن سه پوست
 یکی

یک نوع معدنی بود که از جزیره فرس از جای بیرون می
 آورند و آن نوعی از طین است و لیکن به صلبی سنگ بود و
 چون به آفتاب خشک کنند و نوعی دیگر نفلی است و که از زمین
 میگیرند و چون نحاس بکدازند و آب هر وی ریزند و چون
 از پوست بیرون آورند در شیب آن یابند و نوع سیم مر
 قشیاست که می سوزانند و مانند کلس و لون وی مانند
 ثمره بود و جالینوس گوید طعم و قوت وی مرکب بود و قیض
 وی زیادت از حرارت وی بود و بغایت محف بود و
 سودمند جهت ریش که درد آن بود و چون شهاستقل
 کنند و باسل کف گرفته جهت خناق نافع بود و جهت هرشی
 که بر عانه بود و گوشت ای زیاده بخورد و در شهای بد را
 که در بدن بود و چون با صمغ السطیم بپزند با در موم و رو
 کنند با صلاح و چون با سرکه بخی کنند و بر موی عیط افشانند
 رقیق د نرم گردانند و یک ساری خودی گویند

یکی

وخصه وي زو و همضم شود و گوشت وي كرم و خشك بود و
بقراط كويد مرق وي عشت و در و مفصل راناف بود و چون
باشبت و بسفاج و پياز سبز نذ صاحب مناج كويد باشبت نما
بهر نذ تا دانكي آب بماند و آن مرق پاشا منذ و مرق خود را
بدر بو را سود مند بود و چون بسفاج و شبت اضاف كنند
قوچ راناف بود و با خشك از مسهل بلم بود و چون با جبر ناي
بهر نذ سچ راناف بود و چون باشبر بهر نذ قره امعار او نما
سود دهد و چون بشكافند بعد از آن كه كشته باشند و كويند
زنده بود و بر كزنده كي افغي و دونه خند نافع بود و پوست
كه در اندرون سنگ دان وي بود پوستي شك كي اندازند
و خشك كرده سجي كنند و با شراب پاشا منذ در و معده را نكو
بود و بغايت و مولف كويد اگر با نبات قدري سجي كنند و سقوف
سازند همین عمل كند و مجرب است و ابن مؤلف كويد اگر مغز خرما
باشكافند و قوت با صره بدهد و حفظ بقرايد و خاطر را روشن كند

الان

دين ن قوس آن را حسن الحلب و جوار كويند شط الرائي
نيز خوانند و آن نوعي از خاربست و بشير ازي و پراطوسك
و ساق وي در از بود و ورق وي مانند ورق چيك بود
و كاهوسك كويند و خا رناك بود و معني و نيسان قوس
عطسان بود و چون خشك كرد و سفيد كرد و چون بشكافند
در ميان او كرمهاي كوچك بود و طبيعت سچ وي خشك بود
در ۲ سچ وي چون با شراب بگويند تا بقوام مرهم شود و بر
ضاد كنند شقاق را بيل كنند و اگر بر ناسور رخنه سود دهد
و كل وي خواه خشك و خواه تر اما نيكو تر بود چي كل وي بگويند و
بر خرقه پاك كنند و سه خرقه مينند و در ميان شير خند و نما
چند انگه سچ در خرقه نماند و آن شير بشري ديگر كنند و
مجموع يكپاره كرده و مينند و اگر در آب بمالند همچنانكه گفته
شد بامداد بنامشتا پاشا منذ سه ز را دفع كند و چون بخوشايد
و بخورند سخي بود و بول براند و اگر جوش نين ضاد كنند

بر موصی قطع خن خنله کرد منحن بکنه دیک بر دیک پیرازی
 مرک موش علی خوست و مولف کوبه آن زینج نصیبت و کچی آن
 خورده بکشت زیاده بخورده و بواسیر قطع کند و بوی کند آن
 بهر دوازده سیم است با الذال ذاتی الاسکندر
 معنی آن یونانی عارالاسکندرانی و دیسقوریدوس گوید ورق
 آن از ورق مور بزرگتر و نرمتر بود و بغایت سفید و نرم و
 در میان ورق بود و بمقدار خودی در کواستان روید و پنج
 وی مانند پنج مور و بری بود لیکن بزرگتر و خوشبوی بود و
 و چون پنج وی بکشد و مقدارش در م با طلا باشد مسند
 و شخارزاد و چکدن کیز و کبی بجای کیز خن از و آید نفع
 بود و جالینوس طبیعت وی بغایت گرم بود و در طعم وی
 تخی بود و مجربست و با آنکه جیض براند اما ذاتی معنی آن
 غار الارض بود و دیسقوریدوس گوید ورق وی مانند ورق
 غار بود و لون وی سبز بود و قضبان وی یک کز بود و نرم و
 کعبتین و انگشتان سودمند بود و هبت شقاق که زنان را

کرد و سرخ بود و پیوسته بوق و ورق وی چون بکوبند
 و ضا دهند صداع را ساکن و التهاب معده را نافع بود
 و چون با شراب بپاشانند بول و جیض براند و جیض زینج
 بخورد بر کبر و همین عمل کند و جالینوس جید قوه وی مانند ذاتی
 الاسکندرانی بود و خاما ذاتی آنست که ورق ذاتی
 الاسکندرانی اول پهن بود با قضبان بود خاما ذاتی
 ورق وی کوچکتر بود و از قضبان جدا بود و باقی هم
 مانند بکد میکرد و افسوس یونانی معنی مانند
 غار خاصه ورق وی و آنچه حقوق است نوعی از ما ذربون است
 که ورق آن پهن بود و ما ذربون گویند و بزبان بری
 ادا داد گفته شد و استعمال کردن وی بد بود و در
 حله سلخفات هندی بود و گویند کچی بود و چون بسوزانند
 و خاکش وی بپسند و تخم مرغ بپسند و طلا کنند با شقاق
 کعبتین و انگشتان سودمند بود و هبت شقاق که زنان را

کدک

تو یک حیض آمدن پیدا شود ناخ بود و ذباب این زهر
 کوید ملس الاوان بود و هر حیوانی را که می بین بود مثل
 شتر و گاو و شیر و سگ و اسب آن گرمی بود ملس آدمی
 از سر کین حاصل میشود و اسب این گرمی کوچک که از بدنهای
 ایشان بیرون آید و از هر حیوانی آن گرمی بیشتر و زهرور
 اهو گوید چون بکشد ملس بزرگ و سر آن بندازند و به
 بدن وی شوره که در مژه باشد بمالند و حل کنند حکمی سخت
 زایل کند و اگر ملس با زرد و تخم مرغ نخی کنند ضا و کسید بر
 که گوشت سرخ در اندرون وی جسد باشد و سخت
 ساکن کند و بونانی که سبب خوانند و اگر حل کنند بر دوا و
 ضا و کسند حکمی سخت زایل کند و اگر بر کزنده کی زهر بمالند
 سخت و درد ساکن کند و دلیقه و بد و کین بر کزندی خوب
 و زهرور و خل جگر بمالند سخت چند نوبت ناخ بود و چون
 ویرا بوزانند و غسل و پیر دوا و الغلب و دوا و طبع کنند

موی بر و پاند

موی بر و پاند و خاکسردی سرد و خشک بود و ذرا بچ
 حیوانیت از ملس بزرگتر بقدر زهر و سرخ اما باریکتر بود
 و بغایت سرخ رنگ بود و نقطه سیاه بر آن باشد و آن
 سم قانست و مؤلف گوید در حوالی امدان و کوه و کوه
 و آن نواحی بسیار باشد هر یک بقدر زهروری بزرگ و
 بر نبات شرم نشسته باشند و غذای ایشان شرم بود و بچ
 باشند و در آن صحرا و این مؤلف گوید در راج و بسیار
 باشند و چون خواهند که استعمال کنند در کوزه نو کنند
 و سر آن بگشان با زهر بینند و و از کون بر سر و یکی که
 در آن جوشد بچند تا بخار سر که ایشان برسد و خفاقتان
 گیرند و بعد از آن مسهل کنند بهتر بی وی و بی رنگ
 و طبیعت وی بغایت گرم بود و خشک گویند گرم خشک
 بود و در ۲ چون بر نایل طلا کنند قطع کنند و اگر در جرم
 روغن کنند بر ص ناخن زایل کند و ناخن تبا شده بندازد

برودی برهقی و برص با سرکه طلا کنند ناف بود و اگر با جود
 سخن کرده طلا کنند موی برویاند و ورم سرطانی را بکند از آن
 و چون بازیت بنزد تا غلیظ شود و بر آن طلا کنند و جرب
 و قوبا طلا کردن ناف بود و اندکی از وی چوبه با او پود بود
 که دفع مضرت وی بکند و مدبول بود و اگر در روغن بخت
 بکشد در آفتاب بخت و بعد از آن قطره در گوش چکانند
 و در گوش زایل کند و گری ببرد و روغن وی محلل ریهایی
 صلب بود و ابن مؤلف کبر اگر یک تسبیح از وی باد و تسبیح خوان
 سخن کرده کسی آید که او را سگ دیوانه گریخته با صحت یابد
 و هر کس که یک ذرا ریخ بخورد و گوشت کشته است و علامه وی
 آن بود که ورم قضیب و زمار و نواحی آن بیدار کند و قرحه
 و مثانه و بول ببلند و بعد از آن خون و گوشت عوض بول
 برون آید و سوزش سخت و سعالی غشیان و خلط غلیظ و
 و سوزش حلق و افتادن در وقت برخاستن غشی ناریکی

چند

حبها و طعم دهن مانند طعم قطران یا فیش و سطوج از
 وی قرحه مثانه بیدار کند و بخاصیت خود با وجود آنکه سنگ
 مثانه بریزاند و اگر خواستند که در مایه ای مستعمل کنند
 یک تسبیح با او ویه که مصلحت وی بود مانند کثیرا کنند و او
 کمی خورده باشد بقی و حقه و شیر تازه آنرا میدان لعاب
 و روغن با دام شیرین و جلاب و مرهمای جرب و بخت بخت
 کنند و صاحب تقویم گوید مصلحت وی حب کلج و طین محموم بود
 و بدل وی طینوت است و گوشت کرم درخت صنوبر است
 و زیت جادیس مذهبیت و شیرازی زرت خوانند
 و در وقت سفید و سیاه بهترین وی سفید و فریه بود و
 طبیعت آن سرد و خشکست و محقق قطع اسهال بکند و اگر
 استعمال کنند مانند صلا کس و کرد و اند جفاف بیدار کند
 و زرق خند قواست که نشاند در خطیف بیداری
 سرکین برستوک خوانند و چون در چشم کنند سفیدی میرد

ذکر قطر اسالیب است و گفته شود ذری نوعی از
ساب بریت بوی بد و تیزه ارد و کل وی زرد و خوش
رنگ بود و چون ورق آن بکوبند و با شامند جهت درد
اندر و ن و تب ریح و درد و جگر سودمند بود و زنب
نابست که در خندها و کوهها روید و قضبان روی محففت
بود و سبخی مایل بود و صلب بود و بر کره و به تر دیک
هر کوی در تی بود مانند ورق او درد باریکه و اطراف
وی بسیار بود مانند زنب طلیل و پنج وی صلب بود و طبع
سرد بود و اول خشکست در ۲ و قابض بود و خصوصاً
وی محففت بود و غیر لدغ قطع خنثی بکند و جراحتهای عظیم
چون بر وی ضا د کنند با صلاح آورد و اگر چه صلب بود و
فستق را نافع بود و در قرحه امعا و حجج انواع شکم رقیق
به آب پیاشا منسد سودمند بود و در عصاره بر عاف نافع بود
پنج خشیس وی سرد و غریب بود و نافع بود و در النفس نیز

در

و درم معده و جگر و استقار البغایت نافع بود و وی
نوعی از حیتة التیس است و آنرا سیج گویند و بسیار متعل
کرده اند و مخی اعصاب را بد بود و مصلح وی خمیره
بنفش بود و زنب الفار لسان الحمل است گفته شود و بد
سبب و برابین اسم میخوانند که خوشه وی بدست
موش مانند دونه او را دونه اصابع پنج انگشت است
و صاحب جامع سهو کرده است که میگوید که فیما فلون غیر
فخنشکست و درین باب صاحب منهاج معتبرست و دونه
اقسام دونه است اجنه نیز گویند و را نلق گفته شد و دونه
حبات زرد و دست و گفته شود و دونه ثلاث در شکای است
و گفته شود و دونه ثلاث شکات این اسم بر چند چیز وقت
بر خند فوق و بر خند الثعلب و بر فوضه و بر حوامه و هر یک
بجای خود گفته شود و دونه ثلاث الوان و دونه ثلاثه او را نیز
نیز خوانند و آن طریقین است و طریقیون نیز گویند

و گفته شود و ذهب پارسى زر گویند و طبیعت وی معتدل بود
و لطیف بود و نافع بود جهت در دلد و خفقان و تقوی
آن در ادویه واء الثعلب و داء الحیة طلا کردن نافع بود و
و حال وی در دهن کردنش کند و این زایل کند و در چشم
کشیدن بغایت نافع بود و اگر میلی زرین هر با دود چشم
کشند بغایت نافع بود و در سحاله و سحر یعنی آنچه بومان زده
باشند و در ادویه جهت دفع سودا بغایت مفید بود و
و محلول وی لطیف بود و اقوی تر از وی سحاله بود و صاحب
منهاج گوید مقدار استعمال از وی قیراطی بود و گویند حضرت
بمنازه و مصحح وی مشک است و عمل و صاحب تقویم گوید بخر
بود بمنازه و آلات بول و مصحح وی حب الاس و به بلوط شنبلی
از وی و انکی و در سقورید و سوس و مند بود جهت حزن
و اندوه و باری که در دل بود و عشق و فرج که از شده سودا
بود و در دل را عظیم نافع است و نفوس گوید بدن را فریه

کند

کند و سرگودش را نافع بود و جذام را چون سحاله ویرا
در ضادات مستعمل کنند عرق النسا را و نفوس را فایده
چون به ادویه باشد مانند مثل به سفایح و کادر یوس
همه داروای سوداوی نافع بود و مقوی اعضا
اصلی بود و در خواص آورده که اگر نرغ کوش کبی به
سوزنی زرین سوراخ کنند و بکفر اهرم نشود و اگر با
زرین خالص داشته باشد بر کوهی بیندند که برسد
و بکثر شد و این مجرب است کرد و اوصیاء نکند و کسی
اذا حص داشته باشد که او را به شیرازی خوی درو
خوانند چون انکشتی زرین در دست کنند و در
ساکن کرد و در هم در خواص آورده اند که نیم دانگ
زر سنج در ده رطل زریق اندازند غوص کنند و هم
جسم دیگر که باشد یک رطل اندازند غوص بکنند این
مؤلف گوید شرف دیگر جوهر که از زنده چنان بود

که شرف انسان بر حیوانات و خاصیت وی آنچه
به تجربه معلوم شده چشم را روشن کند و دل شاد دارد
و نکته دانش خرد را و فهم را زیاده کند و فهم را تیز کند
و مردم را دلیر کند در کارها و اندیشه برای صواب
نماید دانش را قوت دهد جوانی را نگاه دارد و
بر بی دیر تر آورد و عیش خوش دارد و عمر بفرماید
و چشم مردمان عزیز تر دارد و آرزو را حاصل کند
و چون کودک خود را بداند و دان را ز شیر دهند
از گشته سخن آید و بر دل مردم شیرین آید و بشی خویش
مردانه بود از بیماری صرع ایمن باشد و آورده اند
که اگر زنگ زرین در بای باز به بندند در شکار دلیر
بود و اگر دگر گوزه زرین آب خورند از ورم استفا
ایمن باشند ذیاب بسیار سی کرک خویشند و سر وی چینه
در برج کبوتران یا دینزند هیچ حیوان موزی کرد او نکند

نقد

و مانع وی چون بکند از نذوب آب سداب و روغن
زیت و درجه مالند نافع بود جهت علتی که در ظاهر
و باطن بدن باشد از شدت وی اگر چشم وی بر گردگی
ببندند شرسد و اگر در فتن کنند گردگی را تیز و یک دای
هیچ کرک نزدیک آن دهان کرد و اگر سر کین وی در پشت
بزی یا بینی کنند که باز از آن خورده باشند در
خامنه صاحب قوچ بکنند بکشاید و سر کین وی چینه
بر ران صاحب قوچ بکنند بر ران بانی که از شمش
کبشی باشد که بعضی از وی کرک خورده باشد بغایت
نافع بود و اگر به عوض شمش قوچ بر پوست ابل بندند و بر
ران ابل بپا و زنند همین عمل بکنند و اگر انبانی که جک
از لفره لبازند و انبونه به شمش از وی گویند و باند که
دو گوشت داشته باشد مقدار با قلابی و روی کنند
و صاحب وجع از خود بپا و نذر نافع بود و این محربت

و گویند سرکین وی حق کنند و در انبوی کنند و بر حلق
صاحب خنای باشند که صاحب طوبه بود نافع و این زهر در
خواص آورده که کرک خاخور و کیه نخورد الا وقتی که بخور
شود همچون شک همه حیوانات را قضا بستان از عصبه
بود و بغیر از رو باه کرک قضا بستان استخوان باشد
و اگر ذیب را جانی که علف آرکاو بود و میزند مادام که آن
او بچند باشد اگر چه کارد کرد و قطع کرد و نکند و
اگر در موضع موش سرکین او بخور کنند موشان را بجمع
شوند و اگر زن بر سر پول کرک باشد هرگز آبستن نشود
و اگر از خضه راست آبگویند و بازیت و باره صوف ببالايند
وزن بخور و بر کیر و شهوت او منقطع شود و اگر زهره وی بوزن
دانگی با شراب یا با غسل تهای کهن را از ایل کند و چشم وی
چون باخود دارد منع صرغ بکند و هیچ صباع کزنده کرد و نکند
و از راه زنان این باشند و این از خواص است شیخ الرئیس

منع تشنج بکند و کد اربکند و ریشهای عصب خاصه که از سردی
بود چون بآن سوط کنند نزلهای سخت را نافع بود و در خواص
این زهر آورده که چون کرک اسب را بکزد و از وی جدا شود
آن اسب بر مجموع اسبان در رفتن سبق میرد و به وی داء
الثعلب و داء اظفر را سود دهد و چون بدان بمالند
خا خط گوید اگر آدمی خون آلود بود و کرک بوی خنجر از وی
بشود قصد وی کند و اگر چه صلاح تمام داشته باشد در
شجاعت تمام بود و تا بحدی که در وی را اندک ویرانچورد و هو
گوید که اگر سر کرک بر موضعی که کوفند بود و دفن کنند مجموع بجز
و اگر نگاه نام در پوست بزی نویسند که بعضی از وی کرک
خورده باشد قطعا در میان ایشان موافقت نبود و پوست
وی و چشمهای وی چون آدمی باخود دارد و بر دشمن غالب
محبوب خلایق گردد الار او
ببارسی ربوند گویند و مؤلف گوید پنج رپاس است و صاحب

۴۵۶

منج کوید و نوعت چینی و خراسانی خراسانی معروف بود به
راوند الدواب و آن جهت چهار پایان استعمال کنند چینی
جهت آدمی و ابن مؤلف گوید راوند سه نوعت چینی و غیر
و هندی را وند هندی کران وزن تر بود و سرخی تیره
بود و بهترین چینی بود که چون سخی کنند بزرگ مغزان بود و
و چون شکند اندرون وی بطریقی که مان کا بود و آن را
ربونذلی خوانند باید که سمای وی بزرگ بود مانند ستم
قطعا سوراخ در وی بنو و طبیعت وی گرم معتدلست و هیچ
کرمست و در سه خشکست و در اول گویند کرم خشکست و در
اول گویند و در ۲ چینی سخی کنند بیکد که بر کف روی بماند
زایل کند و چون بپاشند با دارا نافع بود و ضعیف معده
و درد کرده و مثانه و جگر و معضی و در کم سوز و عرق النساء
و نفث دم را که از سینه بود و در پوستی و فواق و خفقان
و قرته امعاء و اسهال و بهتای دایره و سوم و کزنه کی و

جانوران

۴۵۷

جانوران را نافع بود و شربتی از وی نیم درم بود تا دو درم
و گویند از دانگی تا یک درم اگر بیکد که بر قو با طلا کنند
و بر ورمهای گرم مژمن بکند از اند جان بکس که بر سودمند
بود جهت درد جگر و سپر ز و سده جگر و امعاء بکشد
و خاصیت وی در جگر و وجع آن اگر چه مژمن شده
باشد و ورم صلابت آن قوت جگر زیاده از همه چیز
بد و اسهال سیوس گوید نافع بود با سهال که اضعف
معده بود و شیخ الرئيس گوید چینه روشن وی بمالند
جهت فتح که در عضده پیدا شود و در دو امتداد آن نافع
بود و مجبول گوید چینه طلا کنند میان هر دو شانه خوف
از دل سیرد و سفیان و اندلس گویند مقوی عضای طبع
بود و سده بکشد و رطوبتها فاسد خشک کند و طبیعت گرم
کند از بلغم لزج و خلط خام و استسقا را سودمند بود و سنگ
کرده و مثانه بریزاند و بغایت سودمند بود جهت درد

مندان و بول براند و انواع اسهال سده ماسار یقا و جگر که
از رطوبت بسیار بود و سود دهد و چون با صبر بود فصل
وی اقوی بود و همچنین با هلیله کابی جهت شقیه و دماغ
تمام بود و دهن را بنیکو گرداند و صداع بلغمی را زایل کند
و اگر ایاره بود دغا و یا کهن با وی اضافه کنند فعل وی
اقوی بود و نافع بود و خواه با وی و خواه تنها بخدر
و فایده و علتها که از سردی دماغ بود نافع بود جهت
قولنج بلغمی و ریگی و اطلاق طبیعت ریح تحلیل بکند تب
ریج و تب صفراوی را نافع بود و فوسل که یه بدن را پاک
گرداند از همه حرارتهای گرم را نافع بود و در جگر
و سپرز و یو حنا گوید و رم معده و در دوش را و جگر را نافع
بود و بواسیر ناصور که موقوع بود چون سحر کنند و بدن
باشند خاصه با التروت کوبند مضر بود و فعل مصدق وی
صنع عری بود و بدل آن نیم وزن آن زراوند مدح و بوی

ان

آن ورق کل سرخ و سبیل و رازی کوبیده بدل آن و ضعف
جگر و معده یکوزن نیم آن ورق کل سرخ و یکوزن آن
سبیل بود و راجح نارگیل است گفته شود در ازیاخ بری و ستانی
بود و ستانی را مار تون خواستد و بری را قو مار تون و
بهترین ستانی بود و تازه و بری کرم خشک بود در ۳
ستانی در ۳ بری را به شیرازی رخلو کوبند و ستانی
ورق وی کرم بود در اول و تخم هیچ وی کرم بود و در ۳
بقراط کوبید در ۳ خشک بود و در اول سده بکشاید و
روشنائی چشم بمقراید و خاصه صمغ وی سودمند جهت نزول
آب چشم در تر دیک فرو داندن آب و رازیانه چون
بخورند شیر زیاده کند و تخم وی همین عمل کند و چون باشد
یا با جو بسزند و اگر طبع وی با شراب باشد مانند کزنده یا
جانوران نافع بود و طبع وی حیض و بول براند محصل
ریح بود و چون به آب سرد باشد مانند در بهای غشای

۴۶۵

معه ساکن کند و بیج وی چوبه بکوبند و با عسل یا میزند بر کزنده یک
سک دیوانه و عقرب ضا و سود دهد و آب رازیانه چوب خشک
و در کل گسند جهت روشنائی چشم نافع بود آب رازیانه چون
بچوشانند و در جوش و کف وی بکوبند و عسل و گچین منقش و زول
آب بکند و بیج وی در معالجه از تخم و ورق اقوی تر بود و سیج
کو بدسته جگر و سپرز بکشاید و رازیانه بری سنگ کرده و مثانه
بریزاند تقطیر البول را نافع بود و بهت های مزمن شریف کوید از
قول قلاح نبطی از قول دم علیه السلام که تخم رازیانه مقدار یکدم
با یکدم قند اگر هر روز سفوف سازند از اول آفتاب بکحل تا طلوع
مدامت نمایند و رسالی این سه ماه را قطعاً مریض نشود
و اگر چه بسطی بر سه حواص او بصحت باشد تا آن زمان که ببرد
شیخ الرئیس کوید بطی المضم بود و غذا بد و نافع بود بهت های
مزمن اسحق بن عمران کوید رازیانه و بیج نموده بود و تخم وی
خشک شده کرده و مثانه بکشاید و باد بکشاید و در و بکوبند

کود

۴۶۱

که نولد از سه کذ و رازیانه غلیظ نافع بود و سنجی معده بود و در طوبت
آن نیز داید و بقراطیس کوید کزنده کان به تخم رازیانه چوب
کسند تا چشم ایشان قوت گیرد و وافعی و مار چون بعد از زمستان
بیرون آیند چشم ایشان ضعیف شده باشد چشم خود را بآب
بمالند جهت روشنائی تقویت آن سبحان الذی الهما
هنا و ارشد مالیه و رازیانه محوری مزاج را اصلاح آورد
و مصحح آن صندل و کافور بود و بدل آن تخم کرفس بود اما بری
وی اقوی بود و سنگ کرده بریزاند و مایه قانرا نافع بود
و بول و حیض براند و شکم ببندد و و طبع وی با شراب کهنه
جانوران را نافع بود و بر کزنده کی سک دیوانه طلا کردن
سودمند بود و رازیانه شامی آبنیسوست و گفته شد و رازیانه چوبی
نیز کوید رسن زنجبیل شامی خوانند و بلغت اهل اندلس
کوید کلخ نیز کوید و آن دو نوعست بکنوع بستانی بود و
آن فیالجوش است و بیج آنرا برکی اندر خونند و طبیعت وی

کرم و خشک و در ۳ کوبند و در ۳ کوبند و روی رطوبتی فضایی
 بود و بهترین آن بود که سبز و تازه بود و سودمند بود جهت
 ورمهای سرد و عرق و درد مفاصل که از رطوبت بود چون باد
 بپزند و بدان طلا کنند اگر در لعوقات کنند نافع بود جهت
 دفع اخلاط غلیظ و لذج که در سینه و شش بود و اثر تمام میدهد
 و چون طبعی وی پاشا مندی بول و حیض براند و اگر بچ وی مر باشند
 و با شراب بغایت معده را بنکو بود و مر با چنان کنند که اول
 خشک کنند و اندکی بپزند و بعد از آن در آب خیسانند پس
 در شراب بخند شیخ الرئیس کوبند نافع بود جهت همه الما و در دوا
 که از سردی بود و مفرح دل بود و غافقی کوبند مقطع اخلاط و بلغم
 بود و باه برانگیزد و نافع بود جهت اختلاج مفاصل که از رطوبت
 بود این ماسویه کوبند و سودمند بود جهت تقطیر البول که از سردی
 بود و مغوی مثانه و دیسقورید و سحرید که گزندگی جانوران را نفع
 بود و خاصه مصر و آن مقدار در ورم و لعوق وی سرد و غیره

سود دهد و قبی که عمل بود چون با شراب بپزند ضا و کنند
 عرق السار اسود دهد ماسر جوید کوبد اگر زن در شب خود
 دود کند ترک حیض کند و اگر بکوبند و عمل بپزند و بکنقال
 پاشا مندی معنی اعضای متالم بود که سبب آن از سردی بود
 و مضوری کوبند سه حکر و سه زبکاید و بسیار خوردن وی
 خون تباه کند و منی کم کند و شیخ الرئیس کوبند مصدع بود و لیکن
 در د شقیقه و بطنی ها کن کند و نطول کردن مصدع وی سر کرد
 و کوبند مصطک و حماما و کوبند خمیره بنفش و بدل وی ایرسا
 بود در امک مرکبت از مازو و پوست انار شیرین رسیده
 و زاج سبزه و صمغ و دوشاب با غسل طبیعت وی سرد و
 خشک است و کوبند کرم بود و وی قاضی بود و لطیف بود
 و صفت آن در مرکبات گفته شود و را طیبی بونانی همکار
 بدین نام خواستند را تبسج در آباه و رتاج و حبسج
 و نیز بکار وی ریشنه نیز کوبند و آن صمغ صوبر است و آن

سه نوع بود و یک نوع سایل بود و منعقد نشود و یک نوع دیگر صلب
بود و ساد و رنگ و نوع سیوم صلب بود و بعد از آن که به
آب بخند باشند آن قفل و لیا گویند و شیرازی زنگباری بخند
و بهترین آن بود که سفید بود که اندکی بر روی زرد و بوی آن
مانند بوی صنوبر بود و طبیعت او گرم و خشک است عیسی گوید که
گرم است و در خشک است و در اول محفوف محمل بود و گوشت
برو یاند و در ریشها و لیکن هیچ الم بود و در ریشها با صلاح آورد
و با کلنا عروق و لیکن امثال سخن اعصاب و صیادی موم دروغ
به آب حی العالم بود و در بدل آن عسلک بطم بود و قند و گویند
زفت بود و رازی صاحب جامع گوید سوسن سفید است
و چند قول گفته اند و اما گوید که قطن است و گویند که گئانت
و گویند روغن رازی از بهار انکور رازی گیرند و گویند
روغن بنذر الکئانت و گویند روغن سوسن سفید و روغن
رازی است و مؤلف گوید رازی کل زهوت صاحب

منج

منج گوید زبنق سوسن سفید است و صاحب جامع گوید زبنق
یا سوسن سفید است و هر دو خلافت و اما اگر گویند زبنق نوعی
از سوسن است سفید است خلاف بنیت رازی غار سر موش
چون خشک کنند و بسوزانند و بگویند و بنک عسل بیا میزند
بر داء الثعلب طلاء کنند سودمند بود در سایل این سر خرگوش
چون بسوزانند و خرد بگویند و بگویند خرس بر داء الثعلب طلاء
کنند سودمند بود و رازی گویند که رمان است
گفته شود و ریش مؤلف گوید مایه که چک است که از طرف
هر موز آورند در گرمی و پیرامانی شده خوانند و از روی
ما میانه سازند همچنان خشک نیز میخورند و طبیعت گرمتر از آذر
بمان بود و هیچ باه بود و معد و رانگو بود و لیکن تشنگ
آورد و مصی و بی مغز کا هو بود و بر قی غلب الثعلب است
و گفته شود در سوسن عصاره سوسن است گفته شود در عین
ریشی نوعی از سوسن است گفته شود رت مذق است

66

گفته شود و ریتلا مولف کو بد حیوانیت مانند عینکوت و دریند
و آن نواجی بسیار بود و آنرا خایه کبرک گویند و پارسسی دل
و برکی بادی و از جمله گزنده کان زهر دار بود و لون وی
زرد بود و نباتی است که بونانی فالجیس خوانند و نافع بود
بگزنده کی ریتلا و آن را نبات ریتلا خوانند و در فاکه نشود
رجل الجراد و شیخ الریس کو بد بقلا است که قایم مقام بقلا بمای
سو و مند بود و جهت سرد و طبع وی نافع بود و جهت تب ربع
و تنهای مطبوعه میج کو بد زرن است مولف کو بد تحقیق زرن است
و آن را به نرستان سیر خوانند و گفته شود و رجل العراب و شام
رجل الزراع خوانند و از جمله حشایش بود و در شکل بای کلاغ چون
بپزند نافع بود و جهت اسهال مزمن و در شکم خاصه اصولی
فولس کو بد اصل وی چون بخورند فوچ را نافع بود و بی آنکه مضری
بوی رسد و در دینت و ران و زانو نافع بود و اما اصل
وی کرم بود و در آخر درجه اول خشک بود و در اول درجه ۲

کرمی

234

67

شریبتی از وی جهت نفوس چون سها بود از دو و درم تا سه درم
باشد گفته و پنجه اگر در می که جهت مفصل سستل کنند
یکد رم تا یک شقال گشتند شاید و مفصل عمان عمل سورخان
میکنند بی مضرت رجل الحام شجارت و را ابو جلیسا گفته شد
رجل بقلا الحماست و گفته شد رجل العقاب رجل
العقوق و رجل الزرزور و رجل العراب و در مصر اطریدال
برجل العراب خوانند و رجل الغرور رجل قلیوس نیز گویند
و آن قاقی است و گفته شد رخیس نوی از مصلات
و بشیرازی قره قرط خوانند و این ماسویه کو بد طبیعت
او کرم خشکست و در ۲ معده کرم را بنکو بود و خلطی بد از وی
شود و اگر شاد کنند شکم براند رخم مرغیت که دیر امداد
خوانند بشیرازی فردر گویند و زهره وی در کوش
مخالف چکاست و بار و غن بنفشه یا و شقیقه جانب مخالف بمالند
در دکوش شقیقه را زایل کند و کو دکان را سوط کنند یا کورگر

با در کوش چکانند جهت باد و در دوش که گو دکان را بود
 و اگر زهره وی با کلاب در کوش کشند سفیدی پیدا و اگر کین
 وی در شیب زن بخور کنند بچ پیدا زند و اگر بازیت خلط
 کنند و در کوش چکانند کرای کوش پیدا و زهره وی کین
 مار و عقرب و زنبور مالیدن نافع و شریف گوید کوش وی چون
 با خردل خلط کنند و خشک کنند و بخور کنند و شیب که بر زنان
 بسته بود و هفت نوبت کشا ده شود باذن الله تعالی چون
 پری از بال راست وی بکشد و در میان پای زن آبش
 نهند آسان بزايد و در خواص این زهر آورده که بر وی چون
 بخور کنند در خانه کزنده کان زهر دار بگریزند و سر کین
 وی بر سر که حل کنند و بر برص مالند لون او متغیر شود و جگر وی
 بریان کرده چون سحر کنند و با سر که حل کنند و کبی چون دشته
 باشد پیا شد هر روز سه نوبت سه روز پیا بخت یا بد و بختی
 زرد که در اندرون سنگدان وی بود و جگر خشک کنند و سحر کرده

با نذر

با شراب پیا شامند سودمند بود جهت سی که باشد و اگر سردی
 بر زنی که بخور از زاید بیند و آسان زاید رخام نوعی از اجار
 و الوان بود و زرد و سیاه خرمی رنگ و مفیدترین وی سفید
 بود و شریف گوید طبیعت او سرد و خشکست و چون سرد
 هر روز یکمقال سحر کرده مانند صمبا بصل بپاشند و بخورند
 منع و ملها بکند که از اعضا برهانی خون پیدا شود و چون
 بوزند و سحر کنند و بر جراحی که خون از وی روان بود
 نهند قطع خون بکند و منع تورم بکند و چون خلط کنند
 جزوی از وی با جزوی شاخ بر سوخته در آهن طلا کنند
 و در آتش برند تا سرخ شود و بعد از آن پروان آورند
 و در نمک آب اندازند آن آهن بود و اگر از رخام
 که نوایچ بدان نقش کرده باشند بر سر قبر تابستانند
 و سحر کنند و کبی که عاشق بود پیا شد معشوق را فراموش
 کند و صاحب میناج گوید گرم بود درم و خشکست در اول

۴۲۵

سعه و دواو الشعب نافع بود در شاد و خرف است و گفته اند
و باری سبب آن خواسته و تره نیز که طبع آن
گرم و خشک بود و لطیف و گرم را بکشد و با دما تحلیل دهد
و قطع غم بکند و مضر بود و معین و مثانه تقطیر البول احداث
کند و ادوی آن بود که محرومی مزاج با کاه و کاشی خود
رصاص ببارسی از زیر خونه و بشیر از پی قلعه و
بهترین آن بود که صافی بود و طبع آن سرد و تر
بود و گویند خشک بود و محرق آن سفیداج آن لطافت
در روی زیادت بود و تحلیل قلیین و صفت حق آن
در آب رگفته شد و اسرب رصاص شود بود و سردی
دی زیاده از قلعه بود و قلعی قسط بر هم گویند
اگر صغیف شک بسازند از اسرب بر عانه بندند تا که گاه
منع احتلام بکند و آن صغیف بر بشور که عصب پیدا شود
مفید زایل کند و هر ماه که پیدا کرد و در آبسته بکنند

زایل

236

۴۲۶

زایل کرد و مثل خیارک چون بروی بندد بکند از اند و رمی
مفید که باریش بود و بواسیر و ورهای قصب و زمار و پستان
و ریشها مثل سرطان و باحصاره که در غایت سردی بود
و روغن زیت یا روغن کل یا روغن مورد چون اضافه
آن صغیف بدان حل کنند و بمالند نافع بود و بر آن چون
بپاشند همان علت حادث شود که از خوردن مردهنگ
و از بول بیش و غایب نقل معده و امعاء و تجزیه در پستان و
ضیق النفس تا بحدی که بخناق کشد و ابلا رس پیدا کند و این
دی رصاصی شود و مدادات دی بقی کنند و با بطیخ تخم کز
و شبت و انجیر و بورق و ماء العسل و غذا سفیداج آن
نشانه خلاص دی آن بود که در او رار بول اطلاق حاصل شود
و پنج المی که بید چون حل کنند و پاشراب یا زیت نافع بود
جهت و رمهای گرم این زهر در خواص آورده که اگر با
رصاص در و یک اندازند هر چند آتش در شیب آن برافزاند

گوشت که در آن نجته باشد قطعا نجته نشود و هر کسی که بکشتن
از ریز و در دست کند بدن او لاغر گردد و اگر صاص
بر روغن بمالند تارنگ بر آورد و آن روغن در آن
طلا کنند هرگز زنگ نگیرد و صاحب قلاح گوید
اگر طوطی از رصاص بر و ختی کنند که نم دارد و از
وی نم نگیرد هیچ زیاده نشود و ابن مسولف گوید از جله
غلات بود و معدن وی در سه موضع بود و نخست
از طرف مشرق از جانب چین بکشتی آورند و در حد
بلغار آن نوع شک کرده باشند آنرا قلعی نواله گویند
و نوعی دیگر از طرف فرنگستان و آن نوع آنک مایه
سبک سیام فام بود و بر شکل مارا کرده بهر پادشاه انجا
بعضی در یکدیگر پیوسته آن را زرد بان پایه خوانند
بهترین آن بلغاری بود که از همه روشن تر و صافی تر
بود و طب کرم بود و در ۲ تر بود و در اول گویند

از

حرارت او کمتر از رطوبت بود و هر چه جلالت وی زیاده بود
حرارت وی زیاده بود و سخت گوید کرم و تر است در دم
و غذای وی زیاده از غذای سب بود و بهترین وی
چینی بود و اسیر و ن بود و بعد از آن زرد و رطب
معدن در اینکو بود و دمنی میفراید و طبع نرم دارد و
سرد مزاج را اما رطب خرما مفید دندان و گوشت
بن دندان باشد و مضر بود و بجزیره او از و خوبی به
از وی حاصل شود و زرد متعفن شود و مصدع بود و
مولد سده مصدع وی با دام خنثاش بود که با وی بخورند
و بعد از آن مغز گاهو یا خیار و سرکه که بچین بخورند
رطب و صفصه است و چون خشک شود وقت گویند
و علف خاتمه و باریکی است خواهند شود و می آید
بفاصلی که گویند و آن حشیشی است
که دانه وی مانند دانه محک است و زمان
مورد بود و در وی

۱۲۲۵

حلاوتی اندک بود و طبیعت وی گرمست و در اول تربت
 و در ۲ جالیوس کوبید که گرمست و در اول خشکست و در دوم
 لطیف بود و در شتر چون بوی چراگند هیچ حضرت بوی نرسد و لکن
 ستم جانوران زهر دار بود و طبع وی موی سیاه کند و تخم
 وی چوبه با شراب بسیار منده کزنده کی جانوران را نافع بود و
 و سبلان طوبات را نافع بود و وی مضربو حشامه و صید وی
 قرق یا سبیل الطیب ریحی الحام فرسطار بون و فارسطار بون
 نیز کوبند و آن حبست تیره رنگ و بمقدار مثنی اندکی بزرگتر
 و چون پوست از وی باز کنند و برنگ عدس مقشر بود صلب
 و بطعم عدس اندکی شیرین تر و طبیعت وی گرم خشک بود و
 کبوتر و یرادوست دارد و کاه مشک نیز کوبند و کاه نیز نجاش
 دوست دارد و هیچ جنه مانند وی کاه را فریه نکند و دیو
 مشک نیز کوبند و متولف کوبید نوعی از کرسنه است و در کاف
 کفند شود و رعا و حیوانی در بایست و در یقور بدست کعب

بای

۱۲۲۵

ماهی در بایست محد بود و چون نهند بر سر کسی که صداع مزمن
 داشته باشد ساکن کند و چون بخورد بر کبرند مقعدی که بدون
 آید شفا یابد و اگر بربت بخورند و آن زیت در مفصل
 اند شفا یابد رخت جفا رست و کفند ریحی الحام کوبند
 ریحی الایل است و کفند سلو و ریحی الحام دانه است که میان
 کندم باشد و انرا از کندم پاک کنند و مضربو خوردن آن
 و بشیرازی هر خواستند و بسیار سی خرمه و القرم براق القرم
 و زبد القرم نیز کوبند و او حجر القرم است و در کاه کفند ریحی
 الحام سی اسفنج است کفند ریحی الحام زبد الحام کوبند
 قوت وی زیاده از حلاج بود و محل و ملطف بود و ریحی الحام
 الحام آن کف آب بکشد و آن در غایت حرارت و رخت
 باشد که بوزاشند ریحی پوست سحاما سلقا بربست و کوبند
 بری و کفند شود و در سیر ریحی الحام کوبند حفت از بدست
 و کوبند لغنه بر بربست و کوبند حصی لعل است و هر یک بجای خود

گفته شود و شد به قوت خاست و گفته شد رقیق خست
گفته شد رقیق هر دارویی که چیر کند آن را رقیق خوانند
مثل انجیر و بنفشه و خاما قیطی و رقیق خاص است بجهت سرخ و صلب
و طبیعت آن سرد و خشکست و چون بگویند و بکنقال از
آن در بعضی نیم برشته سرد و زبانی بخورد و هر روز این مقدار
موافق بود و حسوس که در بدن پیدا شود و سبب افتادن یازم
برداشتن چیزی که آن نافع بود در قاقایان بخورالقی مانند که
اسرویی نگاشته بود و مثلث شکل بود و بهترین آن بود که از
رسیده بود و طبیعت او گرم و خشکست و بخشی بنم و رطوبات
معدیه بود و خلطهای غلیظ لریج برون آورد و رمان حلو
انار شیرین بهترین آن بزرگ شیرین بود و طبیعت آن
سرد و تر بود و در اول گویند تر بود و در آخر آن گویند گرم
بود و باعتدال و در وی جلا بود اما قابض و ملین و دانه وی
بسی نافع بود و وی صمغ را نرم دارد و معده را جدا دهد

خفان

و خفان نافع بود و موافق معده بود و بول براند و صیر
وی چون در شیشه کنند و در آفتاب بچسند تا غلیظ شود
و در چشم کشند روشنائی بفرزاید و چند آنکه کهن کرد و بکتر
بود و دانه وی نفخ ریح و معده پیدا کند و گویند صمغ
وی انار ترش بود و رازی گویند که نفخ داشته باشد
و گاه باشد که نفوط آورد و محتاج به اصلاح نیست از بهر آنکه
نفخ وی زود بگذرد و کل وی چون بوزانند صراحت را
سودمند بود و رمان حلو انار ترش بهترین آن بزرگ
و ابدار بود و انواع انار غذا اندک دهد و قابض بود و
قابض ترین اجزای وی بود انار ترش سرد و خشک بود
و در ۲ گویند معتدل بود و در تری خشکی صفرای بکند
و منع سیلان فضول از احشای بکند و دانه وی عسل
قلاع را نافع بود و عصا ریه وی ناخن را سود دهد و دانه
وی چوبی به آب باران خیساست منع نفث دم بکند و خفان

سود و هد جلاء دل بدید و التهاب معده را نافع بود و جگر
را تیمار نافع بود و سوبق وی مصحح از روی زنان است
بود و سیر و دوروی او را ربول زیاده بود و شیرینی
و سوبق وی جهت اسهال صفراوی نیکو بود و قو قه معده
و جگر کرم بدید آب وی بابت جود و دل ساکن کند و اما
سبز و تازه و ترش شیرینی پوست از وی باز کنند
و در مایل سنگین بگویند و بخیان با پیله بپاشند و نیم
رطل آب از وی بابت درم شکر طبیعت براند و مژه صفا
براند و معده را قوت دهد و شراب رب وی خارا نافع
بود و تشنگی بپاشد و غثیان قی باز دارد و خاصه منع
بسیار خوردن منوت را مضر بود و انار دانه و ترش
و خشک شکم بیند و صاحب تقویم گوید دانه وی بد بود
و مخش حلق دسینه بود مضر بود بمعا و معده مصحح وی حلای
عسل یا قند بود و هر چه بر آن باشند اولی آن بود که

۱۰۰
نظای

برنج پس با ترنج پرورده خوردن ^{العی} خنثاش است
گفته شد ^{الانما} نوعی از فاریقونست گفته شود در باب
نادر و دمشق اندر ساخواستن ^{الانما} ابر و زخی است
که بد رحمت انار ماند که جگر حب فلفل دانه است و منغات
پنج وی حب فلفل گفته شد و منغات گفته شود و باد پاری
خاکستر گویند و مجموع محفف باشد و اما در ^{الانما} جلاء دهنده
بود و معض و روشنائی چشم بپراید و اما در ^{الانما} بلوط
خاکستر خوب بلوط قابض بیند و و خون بیند و و جگر بر سبزند
و هر باداد نباشند و درم باشد آب سیب با شامه شود
جهت با معده و بغایت نافع بود و اما در ^{الانما} خاکستر
چوب رز بهترین آن بود که از درخت پیر بود و طبیعت
آن سرد و خشک بود و گویند کرم بود و درش رود و نافع
بود و مسعدار نیم درم گویند مضر بود و بیش مصحح آن کثیرا
بود و چنین بر سر که ضا کنند بر کزندی جانوران و کد یوانه

نافع بود و اگر می کنند و در خر و گشت و بر بوی اسیر می کنند
چون سرد شود بدل آن دیگر گرم کنند و بیانی بدان اودمان
کنند و در منند بود و چنان با نظر و نوسر که ضایع کنند نافع
بود جهت گوشت که در پوست خفیه پدید آید و چون بازیت
و سرکه و به کهن ضایع کنند جهت شج و عضله و استرخاء
مفاصل و انعقد و اعصاب نافع بود و در ^{ماده} خاکه کتری بهترین
آن بنطی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گوشت
گرم و خشک بود و در سه سده کثراره بود و بکثرت مقدار
و انکی گویند مضر بود و بیش و صحیح وی کثیر بود و یافتند
رمانش ^{خطاط} طیف خاکه آشیانه برستوک بهترین آن بود
که آشیانه در موضعی بسیار هوأ خسته باشد و صفت خویش
آن چنان بود که در کوزه کنند و بکل حکمت گیرند و در
شوری که آتش تیز بود و یکایت بگذارند و بعد از آن بر
او ریزند و می کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و نافع

بود جهت دشوار زادن و یکمقال گویند مضر بود و بیش
و صحیح آن شکجین بود و در ^{ماده} الطران صاحب مناج گوید
صفت سوختن آن چنان بود که سوختن آشیانه برستوک
و طبیعت او گرم بود و در اول خشک بود و در ^{ماده} منفعت
آن در سین گفته شود و صاحب جامع گوید و یکی مسین سرخ
بر سر آتش بکشد و سرطانی زنده در آن بکشد و بسوزاند
تا خاکستر گردد در میان دیک بردارند و استعمال کنند
رمانش ^{خطاط} آتش خاکستر خوب با فدا و قتی که تر بود چون بسوزاند
و خاکستر آن ضایع کنند یا مالند و حمام آن را جویسند
که در بدن بود و سیر در رنق بهراج است گفته شد
صاحب مناج گوید اس است و صاحب جامع گوید
درخت غار است و صفت اس گفته شد و غار گفته شد
رواس بهترین سردا آن بود که از جوی الی معتدل
در رطوبت گیرند و طبیعت آن گرم و تر است و غلبه بود

و غذا بسیار دهد و مینماید و صاحب کبد بود و در پیش
چون بپزند و بمرق آن حفته کنند امعاء مغنی تر کنند کرده
و اعصاب بدن را نیکو گرداند و باه زیاده کند و چون در
وی حرارت و بیست بود و خوردن وی مضر بود و بعد از
بهر آنکه ویراضع شود و او لی آن بود که با دار چینی بخورند و
بعد از آن مصطکی بخامد و سر کوفند تر تر از سر نیز بود
و سر نیز تر تر از سر آهو بود و برین قیاس فی الجمله غذا
بد بود که اندکی تخمینی داشته باشد غذا بسیار دهد و قوت
بدن ضعیف بدید چون سقم شود و بروی ستولی شود باه را
زیاده کند و سر ضعیف را اگر آن کند و کسی که معده وی ضعیف
بودن یک خورد که قوی تحت آورد گوشت زبان گاو
تر بود و گوشت خدین غذا بسیار دهد و چشم خوب تر
بود و زود بگذرد و دماغ سر و تر بود زبان بامک خورند
چشم نیز بامک زیاده خورد و گوشت خدین و بن گوشت

الله اعلم

بسر که ستر و انجد آن و خردل خورند او لی آن بود که بپزند
عروق چند آنکه امکان بود و بخورند و اگر آرزو غالب بود
بسر که و خردل خورند و مصطکی دماغ در صفت دماغ کفیند
اما سر مایه که چک مک سود و خشک کرده چون بسوزانند
جهت شقاق که در معده بود و طازه و درم کرده و صلب
مانند آن نافع بود و سر دین مک سود و چون بسوزانند
و بر کزنده کی مغرب مالند سود دهد و استر رخت
کوبند و نخاس محروق است و بپاشی مس سوخته کوبند
و بهتر بن آن بود که مصری بود و طبیعت او گرم بود
در سر قابض بود و محقق مطف بود و سهل آب زرد بود
و در خضابات موی استعمال کنند و ریشها پاک گردانند
و چشم را جلا دهد گوشت زیاده بخورد و ریشها که
در بدن بود منع کنند و زبان از زبان است که غش
و اهل مصر فریسی خوانند و اندلس و قرون و این

زهر در خواص آورده که چون بکوبند و با تخم سیاه بر ناف
 ضا و کنند حب القع پروان آورد و گویند چون خشک کرده
 صاف کن کنند و با غلظت و چشم کشند شکری را نافع بود و با سرخ
 کوبد کرم و تر بود با عتدال منی بفراید و شکم نرم دارد و بصری
 کوبد بپاش از آنکه مگس و کند یا کهن کرد و باه رازیاده کند
 و غذای صاف دهد و چون نمک سود کنند و یا کهن کرد و بولد
 سواد حکم و بدن بودی رازی کوبد و شکر از هم نشود و معده را
 بد بود و او بی آن بود که صبح آن بسر که و مری و کوبد یا کنند
 بعد از آن جوارش خود و با جایش سرخ جل میل خورند و اگر محرومی
 مزاج بود از عقب آن انار رب مغنغ باید خورد و اگر کمیت
 باه خوردند نشاید که بسر که خورند بعد از آنکه بیک خوردند بخت کند
 باروغن کرده کان و زرد و تخم مرغ و پیاز و کند ناقلی سازند
 و شاول کنند سخن کرده و رحم بود و باه رازیاده کند و روش
 الحار لایسلی سرکین و سوخته و خواص ناسوخته قطع سیلان خون کند

و خاصه چون با سر که بپزند و اگر سرکین تازه بپشارند و آب آن
 با شامند سنگ کرده بریزند سرکین اسب نیز عمل کند و سرکین
 خر که و علف چا کرده بود و جگر خشک کنند و با شراب با شامند
 کزنده کی عتوب را نافع بود و مؤلف اگر خشک کرده جهت جوب
 بکوبند و بپزند با کوبد و بخت کنند و در روغن کجی نه با حبس است
 و شب بمالند و با دانه صلی و عدس کوفه بجام بسرند و پیش از
 آب ریختن بمالند بنشینند تا با عرق فرو داید و بعد از آن آب
 بر بدن ریزند و بشویند نافع بود و روشا بر سرکین است
 چون دو و کنند در شب زن که مرده و بیمه بپندارد و رویا
 عنب الثعلب است گفته شود درج الفارخ فغان کوبند و آن
 سم الفارست و ترا اب الالک کوبند و آن شکر است و گفته شود
 بپاشی بپزازی از زده کوبند طبیعت وی کرم و تر بود
 و غلیظ و صلی عمل بود و با در شاب و در صفت گفته شود و منفعت
 آن در بیهقان در لغت آنکه بعضی عرب زعفران است و گفته شود

دینا خ را تیج است گفتند ریاس سبزی ریواج کوبند
 قوت وی مانند حمض اترج و غوره بود بهترین وی فای
 شاخه سطر و دراز و آبدار طبیعت آن سرد و خشک در ۲
 حرارت نباشد و مستی باز دارد و خارا نافه بود و طاقون
 و دو بار را نگو بود و چون عصاره وی در چشم کشند روشنی
 میفراید و وی اسهال صغری و جدی را سود دهد
 و بواسیر و غشایان را ساکن کند و قوت احسان دهد جگر کرم و آب
 وی با آرد جو بر حمره و غمره طلا کنند سود دهد صاحب مناج
 کوبید مضرب بود سینه و قوی و مصلح وی اترج مر با بود صاحب
 تقویم کوبید بحفص اعصاب بود و مقطع باه بود و مصلح وی شراب
 عود و آبنیون بود و بدل وی حمض اترج یا غوره بود
 سبزی شش کوبید و صاحب مناج کوبید کرم و تر بود و سبزی منضام
 و طبیعت به بند و غذا اندک دهد و میل به بلغم داشته باشد
 و مضرب بود با حبیب که بقراط کوبید مجموع ششها سرد و تر بود و در شش

بکر

کوبید خشک بود و در ششها مضرب بود و اصلاح وی جبال کنند که بکر
 و کروی یا نجیاستند و بعد از آن بریان کنند بی نمک و بعد از آن
 رطوبتی که از وی حاصل شود بکوبند و بر نایل خشک که بر عصاره
 رسته باشد طلا کنند و ادمان کنند زایل شود و هم این رطوبت
 بر قوی با خشک مالند نرم گرداند و شش مضرب بود و معده و آلات
 بول و مصلح وی حب الاس شکر بود و در ریه القلب شش و باه چون
 با سر که عصاره بخورند ضیق النفس سود دهد و ریه الحزن بر طبع
 شش خوک و شتر چون بوزانت و خاکستر آن سحی که حاد
 شود در پاسبیب موز نه نافه بود و اگر تسوخته همچنان گرم را
 بکند سودمند و شش خرس همین عمل کند منع تورم آن نیز بکند
 و خاکستر شش خوک جبهه بر جبهه افشانند سودمند بود و اعظم
 ریه اطرا الحش شش خوک جبهه خشک کنند و بکوبند و با شامند
 و ضیق النفس سرد را سود دهد و ریه الحش قلمی و بکوبند
 و آن چیز است که در ساحل دریا باشد مانند آبگینه چون تر بود

و چون ترکند و بر نفس ضا د کنند نافع بود و شقاق که در
 بود و سبب سرما بود نافع بود و ریحان ریحان الملک و ضمیران
 هم گویند و بپاشی شامه هم خواستند بپاشی را نافع بود و درین
 گفته شود ریحان سلیمان جعفر و جاموسلیمان هم گویند و بنه
 وی در کوستان فارس و اصفهان بود مانند شبت تر
 و ورق آن مانند خطی بود و فقا دی کوچک بود مانند
 لباب بر درخت چپچپ شود و وی محض لطیف بود و بهر که
 در جبهه طلا کردن نافع بود و بر درمهای غنی و بر نفوس
 و بواسطه این سبب جهت لقوه سودمند بود و بغایت
 و بر کزنده کی غلب طلا کردن سود دهد و چون زن
 با روغن کل بخورد بر کبد درد در رحم را بکشد و این را
 گوید طبیعت وی کرم بود و بواسطه ظاهر و طبع را سود دهد
 و بسیار از وی صداع آورد و مصدق وی روغن نیلوفر و کافور
 بود و بدل آن مرزنگوش گویند بنم و زن ان شیخ است

در آن

و نیم وزن عنب العنب ابن مؤلف گوید این ریحان آورد
 که طبیعت او گرم و خشک در ۱۲ و از آنست که سرما ویرا
 غلیظ نمی کند و عمروی دراز بود و اگر بر وز کار آب نیاید
 بشکند و هر درخت که ببلوی وی بکارند آب پنج وی بپزند
 و ریحان داود و ریحان دار و بنز گویند و آن اذن
 الفا راست گفته شد ریحان الکافور کافور بودی و شجرة
 الکافور بنز گویند و بپاشی سوسن و آن نوعی از دخت است
 نبات وی بیشتر در خراسان روید کل وی مانند کل فرما
 بود و ورق مانند ورق کاشنی محرائی و ورق کل وی بی
 کافور کند چون در دست بمالد خواه خشک و خواه تر
 طبیعت او گرم و خشک است در ۱۲ اما بوسیدن وی کردن
 رطوبات از غشای دماغ را بکشد و اخلاط غلیظ که در سر
 بود تحلیل کند و بوسیدن وی سرد مزاج را سودمند بود
 نه کرم مزاج ریحان شراب صرف خوش بوست

دریغ است سعادست گفته شود و نیاز صاحب مناج کوی
 سنگیت مانند سلطان و طبیعت مانند او سرد و تر است
 و در آن نف رطوبات چشم بکند و حلا دهد و شنبلیلی بفراید
 مولف نوعی از سلطان است تجریت و سلطان گفته شود
 ریش شریف گوید هر مرغی چون بوز است
 و خاکستر آن بر جراحت افتد خشک گرداند و برای
 بزرگ یاری دهند و بوند و رقی و در علاج بینی شکسته
 منافع هر مرغی گفته شود در موضع خود با سبب
 زاج انواع است سفید سرخ و زرد زاج سفید
 قلعندیس گویند و شوغار و پونانی قلعینش و زاج
 سرخ سوری خوانند و زاج سبز قلعیت و قلعند گویند
 و قلعطان زاج زرد است و باری زاج شسته دندان
 خوانند و گستر بنی آن مصری بود براق مانند زریخ بدنی
 و چون در دست بمالند زرد و برزه شود پاک بود گفته

باز

نباشد نوعی دیگر از سوری است باری زاج کفشان گویند
 و بیشتر از زاج سیاه و پونانی مالیطرنا و طیطرنا گویند
 و جالیتوس گوید قلعطان چون کهن شود زاج گردد و
 معتدل ترین زاجات بود و محرق وی الطف محرق
 بود و زاج احمر و اخضر و اصفر و رقوت مانند یکدیگرند
 لیکن اختلاف در غلط لطافت است و لطیفترین سفید است
 و اقوی ترین سبز و غلیظترین سرخ و قلعطان میان و
 بهتر بود متوسط است و میان غلط و لطافت زاجی
 دیگر است که پونانی مسبق خوانند و بهترین آن قبری
 بود که لون آن مانند زریخ بود و قلعطان کرم خشک بود
 سبوم زاجات و طبیعت مانند یکدیگرند و وی قابض
 و محرق بود و خشکی را احداث کند جرب و سرفه و ناهوش
 در عاف و ریش کوشش و مره آن را سودمند بود و خاصه
 که پسته بعل یا لایمه و در قلعطان بگردانند خوردن

آن محف نشش بود تا مجدی بکشد از خوردن زاجات
 سر و سخت بید اگر دو تا مجدی که بسپل کند مداوای آن
 بشه تازه و مسکه و قند و مانند آن باقی منفعت هر یک
 در باب خود گفته شود زان درختی است که آنرا آمران
 خواسته گفته شود زاروق زینتی است و گفته شود زینب
 باریسی مویز خواسته و هر ثمری که خشک شود آنرا زینب
 خواسته الاغ مال که آنرا تمر المرطب خواسته و زینب
 نخو است و زینب را بخر خواسته بهتر بن آن خراسانی و
 بزرگ شیرین و گوشت وی کرم و تر بود در اول دانه وی
 سه و خشک بود و در اول گوید جان بنوش سر بود و در
 اول و خشک بود و در ۲ با هله خوردن در و مفصل را
 نافع بود و معده و جگر دست دارد و گوشت وی
 کرده و مانند را نافع بود یاری دهنده و را دوی
 سهل جبهه و درم از وی اضافه کنند چون بی دانه بود

ل

شکم براند و آن نوع که لاغر بود قافض حرارت کمتر بود
 و معده پاک را قوت دهد و طبیعت میند و محرق دم
 و مصحح وی خیار شیرین بود و گویند شیر تخم خود با حق
 گوید حده دم بنشد و قول اول اصح است و گویند مضر
 بود بکرده و مصحح وی عناب بود و مویز بدن را فریب
 کند و هیچ مضرت نرساند مگر خوری مزاج را مصحح وی
 سکجه بن بود یا نفا که ترش چیزی و د بقر بدوس
 گوید گوشت وی چون بخورند موافق عصبه شش بود
 و شر که چون گوشت وی بخورند چون خلط کنند
 با منفعل خلط کنند یا بار و جاورس و بعض بریان کند بعض
 بخورند بلغم از دهن بیرون کشد چون بامیزند بار و با فلا و با
 کون ضا دهند بر درم کرم که در انبش بود نهایت سود
 دهد و چون خلط کنند سخن کرده با شراب ضا دهند بر هر چه
 بیداشود در پوست مثل جدری و ریشها و شندی و عفونات

که در مفصل بود و سرطانات چون ضا و کنند بر جانش و بر
نفس طلا کنند نافع بود چون بر ناخن کبی جنبه چسباند
زود قطع کند و مویز غذا از یاده از انکور دهد و جلای مویز کمر از
جلای انجر خشک بود و اطلاق وی کمتر از اطلاق آن بود و غیر
از آنکه مویز موافق تر از انجر خشک بود و مضر معده و بدل آن
کنش است زبیب بچسب مویز است صاحب جامع گوید
حب الراسن است و این سهوت حب الراسن گفته شد
مویز ج گفته شود بیشتر از مویز ک خواسته زبد البحر
انکاس است و به پارس کف دریا خواسته و آن پنج نوع
بود یکی بشکل اسفنج سطر بود و بوی وی مانند بوی ماهی
بود و در ساحل دریا بسیار یافتند و نوع بشکل ناخنه چشم
بود یا اسفنج بسیار تجرلف بود و بوی وی مانند طلب
بحری بود و سوم بشکل کرم بود و ویرامیسیون خوانند
بیشتر از مویز کرم ایوب خوانند و نوع چهارم به صوف

۹۰ که میزد

چرکن مانند بسیار تجرلف و سبک مؤلف گوید آن اسفنج است
گفته شد نوع پنجم بشکل مانند فطر بود و ویرا هیچ بود و
باطن وی خشن بود و مانند قشور ظاهر امس بود و
بهترین آن و روی بود که بر روی مایل بود و طبیعت
کرم و خشک بود و در سم گویند تر بود و داء الثعلب
نافع بود و چون بوز است با شراب سرخ رنگ که قوام
آن رقیق بود و بر داء الثعلب طلا کنند موی بر دیانه
و خنا ز بر جرب و قوبا و بقی و هر علتی که در جلد پیدا شود
نافع بود و چون با موم روغن و کل سرخ استعمال کنند
بشره را صافی کند و کف سیاه را اثری که در رو و
جمله اعضا پیدا شود زایل کند نوع سیم که گفته شد عسل
و سنک کرده و دمی که در مثانه بود و در کرده و استقا
و سپر را نافع بود و حیض برانده و باقی انواع منقتهای
دیگر گفته شد در این باب باشد جلای دندان بدهد موی

بر داء الثعلب برویاند و یکسخت است که سفید بود و طبیعت
وی کرم بود و تیز و خشک و موی بر داء الثعلب برویاند
چون با عک یا شراب طلا کنند انواع زبد الجو موسترند
و باز برویاند و جلای چشم بدهد و در ۲ و با ادویه مناسب
بود سفیدی که در چشم بود زایل کند البته مقدار استعمال
از زبد الجو و اکنی تا دو دالک بود و مضر بود بر و مصلح
وی کثیر بود و گویند مضر بود بر و بواس و مصلح آن
روغن کدو بود و بدل وی بوزن وی حجر القیثور بود اگر
خواهند که و بر لبوزانند و در یکی کلی ناخته بکنند
و شکاف آن بکند و در تون حمام میان آتش بکنند
چون بجهه مکرر و بیرون آورند و استعمال کنند غسل آن باشد
اقلیمیا مغول کنند زبد الجو و بونانی آذار افیون و او را
در قفس نیز گویند بر یانی غافور و دان کرد و بر کردنی
جمع میشود و در ریاستی کرد و در میان بی و کیا پیست

دان

ولون وی حجر ایسوس بود و شکل زبد البهرت و بسیار سوراخ
و طبیعت وی کرم بود و در چهارم و نهم بد که تنها استعمال
کنند باید که ادویه با وی خلط کنند که کسه حده بکند
و اگر محتاج باشد از جهت بیرون شاید که استعمال کنند و
بس باید که با ادویه از جهت اندرون احتراز واجب
کنند و سبب قوت و شدت که در ولایت دیقورید و
کوید جرب ریش شده و کلف و قوبا و شراب و مانند آن
سود و دهنی الجله و دوائی حاده بود و ثقل مزاج بد که
شود در اعضا مزاجی نیک کند عرق الن را سود دهد و
رازی گویند چشم را جدا دهد و ورم پستان ساکن کند
چون کوفته به آب طلا کنند زبد الجو و بونانی آذار افیون و او را
در قفس نیز گویند بر یانی غافور و دان کرد و بر کردنی
جمع میشود و در ریاستی کرد و در میان بی و کیا پیست

۴۹۹

منفج محلل بود و اگر بر بدن طلا کنند بدن را فربه کند
و غذا بدید و جراحت اعصاب را سودمند بود و دم
بن گوش و استخوان و اگر بر دهن و لثه که دکان بماند
نافع بود و دهن زود درش دندان و همه درهما که در
بن دندان و دهن بود و نفج دهد و چون غسل خلط کرده
لغی کنند سودمند بود و دهن خونی که از پیش حاصل شود
ذات الجنب و درم شش را نافع بود و بدال خفنه کردن
و رهای صلب که در رحم و امعاء و استخوان بود سودمند
بود و پیش روده را نیز اگر بارادویه بود و دهن جگر و اعصاب
نافع بود و حجب و ماغ و فم مانند را سود دهد و ریه ها بکشد
و گوشت بر رویاند و دفع زهر مایکند و بر کزنده کی افغی
نافع بود و دوسه زرد و خشک را سودمند بود و دهن
چون باشک و مغز بادام بود و ذات الجنب شش نافع
بود و منع خون زیاده بکشد و چون پانزده درم از دی

بلی

۴۹۹

بمسلم بخورند نفق تمام حاصل کند و بسیار خوردن وی مهمل بود
و مرغی و مرغی معده و مصحح وی چیزهای قابض بود و گویند
مصحح وی فایده فندی بود و نافع بود و دهن خونی و حلق
و قوبا و معده خشک و چون بدان بماند سودمند بود
و در دندان را مفرد نافع بود یا با بجه پخته شده آنچه تازه
بود و در بعضی ادویه بدل زیت بود و در بعضی بدل تخم
دوده وی چون بکشد مانند دوده روغن بذر در
ادویه چشم مستعمل کنند محفف بود و بعضی اندک در وی
بود و قطع سیلان ماده چشم بکشد و ریش آن پاک کرده اند
و نوعی از طیب است و آن عقرب است که در میان
پای جانوری گیرند بشکل کره اما سروی کوچک بود
و آن را کره زباد خواستند و طبعیت وی گرم بود و
معتدل بود و در رطوبت و پوست و بوییدن او
و مالیدن صداع و در کوفت و زکام را نافع بود و اگر از

وی ده درم باشد بشرابی که مفرح بود بکداز است و پاشانند
 زاسیدن بر زن آسان کرد و زبل بسیار کسی سر کین خواست
 و آن مختلف بود بسبب اختلاف حیوانات و اختلاف اشخاص
 بکنوع شما خاصه انسان و جمیع زبلها سخن محقق محل بود
 زبل الاطفال آنچه اول از اطفال سپردن آید بستانند خشک
 کنند و سحر کنند با بچه‌ها و وی ورق مامینا و بچه‌ها ان بنیت
 و چشم کنند سفیدی که چشم بود و زایل کند و چند روز
 بهترین زبل طفلان آن بود که طفلی گیرد که محفوظ باشد
 از خلط بعل برشند و بدان خشک کنند و خنق و زجر
 نافع بود یا در حلق و مندهمین عمل کنند بجهت کبی که تورم
 حلق پیدا کرده باشد نزدیک مرک بود و احتیاج لغضد
 باشد از خنق چون زبل کوک خشک کرده بعل چون
 کنند و بر حلق وی طلا کنند نافع بود و مجرب است باید که
 غذای آن کوک تر می باشد با نان تنوری دهند که نمک خشک

المنزله

کرده باشد و شرابی که اندک مزاجی داشته باشد بوی دهند
 به روز متواتر غذا می معتدل و روز چهارم بستانند
 زبل وی خشک کنند و نگاه دارند و همچنین اگر غذا گوشت
 مرغ و دراج بخته بآب بود و سود دهد باید که غذا می که طوبت
 بسیار داشته باشد نگاه دارند و اگر نگاه ندارند فحل
 و قوت بتن مانند زبل کلاب بود و زبل طفلان بهترین
 تر باقی کسی باشد که بچکان زهر دارد و زده باشند و
 زبل انسان چون خشک کرده بشراب عسل پاشانند
 جهت بهتایی دایره و کزنده کی جانوران و ادویه‌های
 کشنده و برقان را نافع بود و قطع اسهال بکند و چون
 سحر کنند و بر موضع عقبه پاشند زایل کند زبل القفل
 سر کین لقلق آتش مبدن مصروع را سودمند بود
 زبل اطرا د سر کین بخ بقی و کلف را زایل کند زبل الجرد
 الاورسی لون را نیکو کرد و اندک طلا کردن زبل الحطاف

سرکین برستوک سفیدی چشم ز ایل کند زین الکاحه بهترین آن
 بود که از سگی گیرند که استخوان ^{خورده} باشد نافع بود در شیهای کهن و
 تخنک بدان کردن خنق را ز ایل کند و هبت و خهال
 آتش میدان با شیر سودمند بود و خاصه چون دستار یا بود
 هبت قویج بدان خهنة کردن به آب گرم سودمند بود و
 و یغوریدوس کو بد سرکین یک چینه بگردان تابستان بعد
 غروب ستاره کلبه خشک کنند در سایه با شراب یا آب
 یا شامند شکم سیند و سرکین سکی که استخوان خورده باشد
 آنچه سفید بود و خشک بود و کنده بود آن را خشک کنند نگاه
 دارند چون خواهند که استعمال کنند هبت ورم حلی خنق
 بغایت سخت کنند با او و به که نافع بود بدین رخت اگر با او
 که محس بود و خلط کنند و رها بکند از اند زین الذیب بهترین
 آن بود که از خار گیرند سفید بود و در روی استخوان و
 موی بود و قویج را نافع بود و خاصه چینه آن کرک استخوان

خورده

خورده باشد در غایت کمال نافع بود و مجرب است اگر تر و یک خاصه
 با ویزند همین خاصیت دهد و اگر در پوست ایل گیرند با پوست
 کرک با ویزند باریمانی که از ششم کبشی گیرند بود که بعضی از آن
 کرک خورده باشد بنکوند بود زین الذی را زیر سرکین
 کو تنک کو بند بهترین آن بود که از زر زوری گیرند که برنج
 خورده باشد خوب و کلف و هتی ز ایل کند و ثایل بشیرازی
 کوک خواستد و بکار زرونی لوک زین العصاره سرکین
 کنجک پاک کنند و ز ایل کنند کلف از روی برد و
 چون به لعاب بپوشند و بر ثایل طلا کنند ز ایل کند و ثایل
 به شیرازی کوک خواستد زین الرحم سرکین مردار خوار
 چون دود کنند در شب زن بچه سیند از دود چون باریت
 یا میزند و در گوش جکانشد کراپی بر د زین الحام
 سرکین کبوتر کر مر از همه سرکین با بود سودمند بود و در
 موضعی را که سرد بود و بار د چون با میزند خنق برسد

محل بود و چون با سر که بپایزند خنایر اسود دارد و حاصل
چون بذر کتان کوفته و سوخته با وی باشد و چون با گل و
بذر کتان سوخته و خلط کنند و در مهای صلب متفرج گرداند و خشک
و ریزه که حادث شود از آتش باری چون بازیت بپایزند
و سوختگی آتش اسود دهد اما سر کین کبوتر خاکی بغایت گرم
بود و سر کین کبوتر صحرایی و کوهی حدت وی بیشتر بود و
سر کین کبوتر بسیار عمل می کنند خاصه چون با تخم خرده کوفته
با خردل بپایزند مسهل کنند و در مرضهای سرد که محتاج به
سخت بود و قوی با و مفصل و سعه و در شکم و در دکرده نافع
بود و چون به آرد جو بپایزند و در آب برزند و با سر که
و عمل بپایزند و بپزند و ضا د کنند بر دمل و خنایر و ورمهای
کهند که بکدازاند و در صلاح آورد و چون با آرد جو بپایزند
و به آب بپزند و اندکی فطران اضافه کنند و با تخم کین
تا چون مرهم گردد و بر کتان باره بر برص نهند و سر و زرد

بپایند

بر دارند و دیگر باره این عمل کنند تا زایل گردد و اگر آب بپزند
و کسی که عمر البول داشته باشد در آن نشیند نافع بود و جهت درد
شفیقه طلا کنند سو دارد و چون با سر که درستی طلا
کنند نافع بود و همچنین اگر با کین بپاشند و سر کین کبوتر
سرخ چون دو درم از وی با سه درم دارچینی بپاشند
سنگ کرده بریزند مجرب است سر کین کبوتر در حقیقه فو لنج نافع
بود زبل الفیل چون زن بپاشد باره بخورد بر کمر
آبش نشود و اگر بخورد صاحب بت کهن را نافع بود
زبل الفیل سر کین اسب همان عمل و سر کین خر کند
زبل الدجاج سر کین مرغ اگر دود کنند در دندان ببرد
و موافق کبی بود که فطر کشنده خورده بود و داد و پاشنده
خورده باشد و اگر با سر که بپاشد خنایر را نافع بود
و اگر با شراب بپاشد فو لنج بکشد زهر جو نوعی از
زرد است و طبیعت آن سرد است و درم خشک است و در

556

اول قوت باصره بدهد و باقی منفعت در زمره گفته شود
 مسفونیاست گفته شود ز جمدل و بیمار گویند که شربت
 گفته شود ز جاج ببارسی آبکینه گویند و طبیعت او گرم است
 و در اول خشکت و در ۲ موی بر ویاند و چون بار و غنای بنی
 طلا کنند در روی قبضی و لطافتی بود و سفیدی چشم زایل کند
 و روشنائی بفراید و چون بسوزانند در عمل قوی بود و آنچه خوشه
 بود سخن کرده سنگ کرده و مثانه بریزاند و چون با شراب
 بپاشانند نافع بود و اگر غیر حرق استعمال کنند بغایت نافع
 بود و باید که نیک سخن کنند و صفت سوختن وی آنست که
 بکوره آتش که آن بختند تا که اخته شود پس بیرون آورند و در
 آب قلی اندازند و بعد از آن سخن کنند و استعمال کنند و گویند
 که سوختن وی چنان باشد که سخن کنند و بر روی صحنه که از آن
 که سرد کنند ده بود و در آتش بختند و غم در سبب وی کنند
 و مقدار سه ساعت دایم حرکت آن کنند و بعد از آن بغایت

کافور

557

سخن کنند و بکار دارند ز دوار جد و است گفته شد زرباد
 بزبان است که جو خواسته و بزبان که عرق الکافور و آن بخت
 که از وی بوی کافور آید و چون تازه بود و بلغلی دیگر سطر که
 گویند و در طعم وی تلخی بود و آنچه تر بود بکار دباره کنند
 و بچو شاند تلخی وی کمتر بود و آنچه دباره نکرده بود تلختر بود
 و او نگو تر بود و طبیعت او گرم است و در دوم گویند تا سه
 و در اول محلل ریح غلیظ بود و خاصه در ارحام بدن را فربه
 کند و قطع بوی سیر و بیاض و شراب بکند چون در دهن گیرند
 قی میزند و و کزنده کی جانوران را نافع بود تا بجای که تردید
 بجد و ارب بود و شکم میزند و مسفرج مقوی دل بود و بخاصیت
 قوت قبض و تطیف از ادویات و تر یا قیات کبر بود و مقوی
 روحی بود که در جگر باشد و سهل بود و در شربتی از وی
 بکدرم باشد و بول براند و مرضهای سودای و خفقان
 دل و فک و غم و وحشت در پشته ماستها است و در پنج بود

254

و معده تر را خشک گرداند و چون در دهن گیرند و او مان
گستند و در دندان را نافع بود و بوی بد را دهن را بیل کند
و خواه که از بخی بود و خواه بسبب غذا و این زهر در خواص
آورده که چون تر بود بگویند و در شیب پای مالند هر علتی که در
سر بود و زایل کند از صداع و شقیقه و امثال آن چون در خانه
بخور کنند موثر بگویند و باز نکرده و اگر صاحب واء البصل طلا کنند
بر مقویه که به شیرازی کوه که خواسته نافع بود و اگر یک جوز در
بزر از وی سوراخ کنند و با ویزند بر حقوی کسی که شوش
منقطع شده باشد از علتی نه آنکه طبیعی بود و کمال سخت آورد و
و انتشاح حاصل کند و و بسفورید و کس کو بدست ترخه کو دکان
عرق الف و نفوس و فیل را در و درم باطل بکشند و چند نوبت
طلا کنند زایل کند و جالینوس گوید و در و رگین و حنوبین
و عرق الف و فیل و صحر که سبب آن از رطوبت بود و چون باطل
بیاشامند نافع بود و صاحب منهاج گوید بسیار خوردن وی مضر بود

بدل و صحر او فو دنج بود و صاحب بقویم گوید صحر آن شنبل الطیب
و نبات بود و بدل آن را زنی گویند و در مدادی کردند که جانور را
و با دمای غلیظ بگویند آن و در دنج و چهار دنگ و زن آن
طخخقوق بری دینم و زن آن دانه اترج و گویند بدل آن
شیطرح و راسن است زین درخت گویند و رحت اترج است
و مولف گوید درختی که در ولایت کارزون بسیار بود
خاصه در نش بود و درق وی مانند زیتون بود و کل
وی مانند فرس است زین بود و در وقت انکورش کفند
و درق وی چون سبزه بود بگویند عصاره وی با میخ پاشند
عرق الف و عصاره البول و طمش را نافع بود و خون بسته از مثانه
هم و آن آورد و کزنده کی جانور آن را سود دهد و وی مضر
بود و بمثانه و صحر وی حب الاس بلوط بود و بدل آن بوزن
آن قنطاریون باریک و بوزن آن تخم خیارزه و بوزن آن
حب الاترج گویند نیم وزن آن زعفران را و اندام هرج

زراوند مذکور کیند و معروف بود بشامی و وی ماده بود
و بسیاری زراوند کرده و خواستند و بکندی کجرا خواستند و زدن
نیز کجرا خواستند و بهترین آن بود که بدون زعفران بود و
بغایت فربه بود و طبیعت او گرم است در آخر و ۲ تا اول
و وی اقوی الطف از طویل نافع بود جهت صرع و ربو و فوق
و و سواس و نفوس و چون دو درم از وی باشامند
کرند که جانوران و ادویه کشنده نافع بود و جذب
سیبی و شوک سهام بکند و چون ضا دکنند از اعضا بر
آورد و بهی راس و منند بود و دندان را جلاد بدفع
اخلاط بلغمی و مراری بکند و قوت سمع بد و دیشهای بد
پاک کند و گوشت بر ویاند و هر که گوش پاک کرد اند و دو
درم از شیر زرد و این و عسل و در دلهل و چون باشامند
نافع بود و دماغ و معده را از اخلاط پاک کرد و اند و در
وسه که از سردی بود و سود دهد و برقان و صفراوی و بلغمی

بمس باشامند درد و رگین و عرق الف و نفوس و فاج و
درد های کهن شده را نافع بود و صاحب مناج کویده است
بسر ز و مسج و وی عسل بود و صاحب تقویم کویده محقق اعضا بود
و مسج و وی روغن بنفشه و کد بود و مقدار یک مثقال تا دو مثقال
بدل وی بود زن آن زرمباد و دو دانگ بسیار و نیم وزن
آن قسط و اسحق کویده بدل آن یک وزن و نیم زراوند طویل و
نیم وزن آن ریوند جینی زراوند طویل شجره ستم خسته
و ارسطو حیا و ارسطو لوخیا نیز کویند و اهل اندلس مسقار و
مسقیر خواستند و پونانی دکر و در فطولیدس نیز کویند
و وی نر بود و بهترین آن بود که همزنگ زراوند مدج
بود و از ابهام سطر تر و طبیعت او گرم است و در ۳
نخست در ۲ گوشت بر ویاند و جهت صرع و کز از آن
میدن بغایت سودمند بود و دلون را صافی کند و سینه
پاک کرد و اند و احشای نافع بود و دیشهای تر عفن را به

اصلاح آورد و دندان و بن دندان پاک کند از طوبی
که در آن بود اگر کوفته بر سر که بر سه طلا کنند نافع بود
اگر با کجین باشد یا ضایع کنند گزنده یک کعبه
نافع بود و جهت ادویه قتال سودمند بود و چون بفصل باشد
امعاری پاک کند و از فضول بسته که در رحم بود حیض براند
بچه بند از دخواه مرده و خواه زنده اگر زنج زن بخورد
همین عمل کند و کرم دراز و حب القرم بکشد اگر بار و غنی بر بدن
طلا کنند شش بکشد و بهمار نافع بود و جهت معده چون با ابر
و عمل باشد ریشهای عمیق را هموار کند و اسهال کوبیده حضرت یکر
و صبح آن غسل بود و بدل آن شیطرح و کوبید بوزن آن زربا
و نیم وزن قنقل و دو دانگ سفیج کوبید که نیم وزن آن
سفیج و نیم وزن آن زرباد و رازی کوبید که بدل آن
در قنیه رباح و تحلیل الجدر شکم و سپر باشد این مؤلف کوب
برک نراوند کرد که آن را ماده کوبید و چون برک علی بود

در ازیم

در از و نیزه اصل او را شاخا باشد در از و شکوفه او سفید
بود اندرون شکوفه و کلکون بوی کیده دارد برک زراوند
طویل که آنرا از خوانند در از بود به بطری کشتی و رازی
کوبد آن بمقدار یک وجب و این ریحان بپزدنی در صید
آورده که زراوند سه دغست و دویچ کفشد نوع سیم زراوند
خوش خوانند و شاخهای آن باریک بود و دراز و برک
آن سطر و کرد بود شکوفه بسیار دارد مانند شکوفه سداب
مؤلف کوبد این نوع زراوند پنج نیت بلکه شیرین است
و در عروق الصفه کفشد و زرشک زرنک ابنه و باریک
و زرد چوبه کفشد زرنج الوان و الوان است زرد
و سرخ و سبز تیره و دیرج سفید بهترین آن زرد بود
و بون زرد بود مانند طلق زرد بود و براق که بوی کرب
از وی می آید ارمی که صفها بر روی یکدیگر بود و پارسای
زرنج بدخشی خوانند و طبیعت او گرم خشک است و در سم

سوزنده بود و قبحی مغر بود و دلای و گوشت زیاده بخورد و در
موی بستر و بامیه بر جاحت نهند سود دارد و جوب و عفو
و ترواگر بازفت با موضعی که خون مرده بود بسبب ضربی طلا
کردن نافع بود و بازیت جهت شش و دروغن کل جهت
بو اسیر و اگر توم روغن کنند خاصه زرنج سرخ نافع بود جهت
ریش بینی و دهن و اگر که در روی بود و خورزی گوید زرنج
سه و نعت زرد و سرخ و سفید و سفید کننده بود و زرد بر موضعی
که خون مرده بود بسبب ضربی انار آن میرد و نوع سرخ
در فتنون نیکو بود و سحی گوید زرنج زرد چون تخی کتند
و در میان شیر کنند هر کس که در آن افتد پیرد و نوع سرخ
چون تخی کتند و بصاره پنج ترب برشند بر شیب بطل کنند
بعد از آن که موی بر کنده باشد دیگر نرود و سیف و بدوی
گوید قوت زرنج سرخ مانند زرنج زرد بود و چون بار
تینج با غصه میزند و برداء الثعلب طلا کنند زایل کند

در فتنون

و زرنج بر اعضا طلا کردن کلف آورد و مصلح وی آن بود که بعد
آن برنج و خشک طلا کنند و زرنج مصعد کننده بود از
خوردن وی همان عارض شود که از خوردن شک که آن
سم الفاربت و اکسیر یان آن را زرنج سفید خوانند و
داوای انگلیست که زرنج مصعد خورده باشد و به یقی
و به آب کرم و جلاب و روغن کبچ یا روغن بادام و طبع
برنج و مرتهای جوب مانند آب گوشت از مرغ و روغن
بادام و شیر نازه لعابات دهند رازی گوید بدل آن
زرنج سرخ نیم وزن زرنج زرد بود و صاحب تقویم گوید
زرنج بعضی اخلاط بود و مصلح آن ابله زرد بود و مقدار
ماخوذ از وی نیم درم بود و تشویه کردن زرنج چنان
بود که دیکی که از ی بر سر آتش نهند و زرنج در آن
کنند و اینم حرکت می دهند تا آن زمان که لون او متغیر
شود پس فرو گیرند و سرد کنند و بکار دارند و زرنج

رجل البراد خواستد و این اسم بدان نهاده اند که مشابه است
 بهندی تهرج خواستد و باریکی سر و ترکتانی و طبیعت ادرم
 و خشک در آخر ۲ بغایت مقوی مفرح دل بود مانند زربا
 بسبب عطریتی که در وی است و تطفی و قبضی و تقوی و تعویج
 زباده کند چون بار و غن کل یا با آب روغن بنفشه سوط
 کنند در کسر که از سردی بود و سود دهد از تری نیز در
 فوت مانند سلیحه بود و کبابه و معده سرد و جگر ضعیف را سود
 بود و ادویه و اعصاب را نافع بود و مجموع عصبها بدن را محلل
 باد و بود که در بدن پیدا شود و شکم بیند و مصدق دی جلاب نیم
 کرم و بدل وی را چینی و کبابه و سلیحه و کبابه گویند و هیل گویند
 بقوت جو زبوا بود و لیکن لطیف از دست **زرتک**
زرقوری رجل الغراب است و گفته شد زرتک و زردک آب خشک است
 و در عصفه گفته شود زربا بقدر مبارک است و بزبان سریا
 گفته شد زرقون سلیقون گویند و آن سرخ است گفته شود

ازاد

زرقه حیوانست که ویرا شتر کاه و بلنگ گویند و در خواص
 حیوانات صفت وی گفته اند و گوشت وی غلیظ بود و سودا
 انگیز و این مؤلف گوید زرقه در زمین نوزیه بود و سورا
 به سورا شتر ماند و شاخ او به شاخ کاه و پوست او به پوست
 بلنگ و سینه او به سینه کاه کردنی بغایت دراز دارد پایی
 کوتاه و دنبال او بدنبال آهواند گویند ناله حبشی یا بقر آهوان
 جمع شود از ایشان زرقه پیدا شود حال آنکه زرقه
 شش شتر دارد و سورا کاه و سوری کوچک و دنبال و دنبال
 شتر و دندان خرد دست دراز و پایی کوتاه و پی زانو و
 پوست وی خال خال بر یکی طرف و دوسری وی باریک
 طماس حکیم گوید در جانب جنوب آنجا که خط استو است
 و تابستان کرم حیوانات مختلف جمع شوند در مصانع آن
 بسبب تشنگی بعضی باغیر نوع خود کش کنند و از آن اشکال آب
 پیدا شود چون سر و مشیا و زرقه حیوانی عزیز است کاری

و درست ثمانیای یکی بشیر از آورده بودند و کحل
 نباتیت اسفرک که ابریشم بر آن رزد می کنند و در کوهستان
 خوزجان می باشد بشیر از بی سحرک خوانند و صاحبان استعمال
 کنند زعفران جاوی گویند و حساد و ربهقان و کرکم و شعور
 السقایی خلق بهترین آن نازده بود و بغایت سرخ و تیز بوی
 از ولایت فارس از کوه کیگوبه خیزد و آن نوع بهترین انواع
 زعفرانت و بعد از آن خراسانی که معروف بود به پلکنی
 و بعد از آن رود داری و زعفران فرنگی که اوشهور بهری
 بود و قلب بود و طبیعت زعفران گرم است و درم خشکست
 و در اول فوس کوبید گرمست و درم خشکست و در اول در
 وی قبضی بود و محل منجی بود و صفا عفویت بلغم و مقوی حشا
 و لون را اینکو گرداند چشم را جلادهد و تاریکی چشم را برطرف کند
 و آب رفتن باز دارد و چون بشیر زنان در چشم کشند
 و چون با او به خلط کشند که مناسب آن بود و پاشا مند

در دره رودنی را

نافع بود و صفات از وی چون مستعمل کنند در درم
 و مقعد را اینکو بود و وی مقوی دل بود و معرق منوم و باه
 بر اینکند و بول براند و سده جگر کشید و چون باز رده
 تخم مرغ زنی که دشوار زاید پاشا در ساعت بارند
 و صاحب ملنج کوبید یکدم تمام بود و چون با شراب
 پاشا مندمستی زیاده کند و تفریح بخشد تا مجدی که گاه
 باشد که از غایت فرج بدیوانگی کشد و وی دایع نموده
 بود و سبب عفو و مقوی جگر و نموده بود و مقوی
 آلات نفس قوت بشت بدید و در در کین و کین
 نافع بود و مقوی دماغ بود و ممانه و کرده و آب پاک کند
 و سپهر را سود دهد و چون بنزد آب آن بر سر ریزند
 بی خوابی را نافع بود که سبب آن بلغمی شور بود و درم
 گرم که در بن کوش بود و حره چون بدان طلب کنند
 نافع بود و چون با او به خلط کشند نفوذ آن ادویه

در جمع بدن بکند و در دگر که از سر دی پوشیده را سرد و بد
و اصل چون با شراب بپاشند بول براند و شربتی از وی
بهم درم تا بکندرم بود و اسحق که میضربت بشش و مصحح دی
آینون بود و مضوری که میضربت و مصحح بود و مصحح عجمی
زرنگ بود صاحب منهاج که میضربت حوس بود و مصحح
منوم بود و چون به مثقال از وی با شراب بپاشند
کنند و در تفریح میخ که بیاضم طعام بکند و رازی که شش
طعام ببرد و مغنی بود و در خواص آورده اند که هر خانه
که زعفران در آن بود سام و ابرص در آنجا نرود و زنی
که بد بد آن بوزن آن دانه اترج و دانگی نیم آن
بود و شش یک آن قشور و سیخ و گویند بدل آن دود
آن خلط و نقل و روغن و زعفران این مؤلف گویند
زعفران مائی بود آن جنابت که چون برود شعر او را
در آب فرو برند و سه نوبت و امکا به خشک کنند و بعد از آن

بود و لون او نیکو سیخ و هیچ سفیدی در وی نبود پس از آن زعفران
زرد و او پاکیزه بود و نداشت پس از آن اسپانیایی و پس از وی
و زعفران رازی و سفیدی و زردی بسیار بود و در شعر بار یک
و زعفران شامی بدتر از رازی و بدتر از مغربی بود و به از میان
و فروتر زعفران اناخراسانی بود و زعفران را بعضی شیره انکور
نم کنند تا نرم شود و سخی او زیاده کرده کرد و آنرا زعفران
عصری گویند و بعضی بعضی نم کنند عوض آن باشد که وزن
آن زیاده بود و در سفر با بزیان نیاید زهر و حبس
تفاح بری خواستند و واکچ نیز گویند و اردنمان و زونلات
جیات و درخت و برانگل خوانند و زعفران و رازی که کین خسته
و جالبونس آنرا اهللیون خواند و بهترین آن بود که سیخ
بود و آن بستنی است که نشود اما نوع زرد و طبیعت او سرد
و خشک بود و قابض و قابض از سجد معده را نیکو بود و شکم بند
بول ببندد و مکن صفرا و خون و بولم بود و بی باز دارد و قی معده

و جگر بد و صاحب تقویم گوید غذا بد و مقوی مکن بود و قوت است
 بد و داء الفیل را نیکو بود و لیکن مصدع مریخ موده بود و مصدع
 وی کشتک باشد و صاحب مناجا گوید در مداوات درم مستعمل بود
 قوی آن آورد و کرده را بد بود و مصدع وی آیسون بود و او بی آن بود
 که نبات رسیده بود و در روستای مثلث کج خوانند و بشیرازی
 کبیل سرخ گویند و بهترین آن بود که رسیده بود و طبیعت او
 سرد و خشک بود و گویند مولد بلغم بود و موده و کرده را بد بود
 و مصدع وی را زیاده بود و زعفران الجدید صدید الحدیدت و زنجار
 الحدیدت و بشیرازی رنگ آن خوانند و آن از آهن کسیند
 صفت آن بکبرند سوش آن و آن را بر حیف کنند و نم کنند و بختند
 تا خشک شود و بنویسد آنچه مانده باشد دیگر باره نم کنند و نهند خشک
 شود و بگویند و بپزند تا آن زمان که زعفران از وی جدا شود
 انواع سوختن آن بسیار است و این یکی نوع آسان تر بود و طبیعت
 وی قابض بود و سرد و چون کهن شود گرم و خشک بود و در آج

آن

زن بخود برگیرد و قطع خون رقیق بکند و چون با شام منجاستنی
 بکند و چون با سر که با میزند و بر حمره ریشها میزند نافع بود
 جهت دهنش که بر ناخن بر آید که آن را بشیرازی خوی درد
 خوانند نافع بود و خشونت اجفان و بواسیر که رسته باشد
 در مقعد سود دهد و بن دندان محکم کند و چون بر نفوس میزند
 نافع بود و موی برداء الغلب بر ویاند ز غصه
 مر و سفید است گفته شود زفت رومی بری و جری حیوی
 بود و بهترین آن بری بود و صافی پاک و امس و طبیعت او گرم
 و خشک بود و عرق الشراسود منده بود و نفوس و مفصل و
 فایه را سود دارد و باد های سرد و زانو ها و جذام را طلاء کردن
 نافع بود و خاصه چنانچه ادمان بر آن کنند مقدار یک درم تا دو درم
 مستعمل بود و اسحق گوید حضرت پیش و مصدع آن کثیر بود و بدل آن
 جاشیر و علك العظم گویند و بدل آن فطانت زفت یا پس
 زفت ترست که خشک شود و طبیعت خود و آنرا بواسفاس خوانند

بشتر از پنبوت و ارز گیرند و پنبوت فروست و ارز صوبه بر
 که بخی دهد و طبیعت او گرمست و در اول گویند و درم خشکست و
 درم جالبیوس کوید گرمست و درم و وی خشک تر از زفت طب
 بود و قوبار نافع بود و در پنبهها فاسد از رطوبت پاک کند و پنبهها
 سرد و گوشت و در پنبهها برویاند و مسخه محل و ملین جراحات بود
 زفت پس زفت تربت و آن روان بود و درم جدا کنند
 و آن از قبیل قیرست و از پنبوت و غیر آن از انواع صنوبر گیرند
 و زفت تزد یک قطران بود و روغن وی قلا دن خواهند
 و اینچنان گیرند که زفت و بجنین بر بالای وی صوفی پاک بپاویزند
 و بخار که بدان متصاعد میشود و چون بسیار گردد آن صوف را
 بپشارند و در ظرفی دیار فرج اینق بکنند تا بچکد و آن را زفت
 زفت خوانند و چون بردار و الغلب طلا کنند موی برویاند و
 و اگر بر خنار بکنند نافع بود و مسخه اخلاط غلیظه بود و برص
 ناخن ببرد و ملین و درمهای صلب بود و قوبار زایل کند و چون

باشکری خوردند سینه را پاک کند و اگر بریش جاپایان و جوشان
 بیند آیند سود دهد و اگر چند نوبت بر هر عضوی که خواهند
 طلا کنند فربه گرداند و بر شقاق پای طلا کردن سودمند
 بود و منع نفث دم بکند و مهمل بود و شریف گوید زفت
 تر حقه کردن کزنده کی مار عجب رانفع بود و چون میا
 سر بر آشتند کسی که خلق خورده باشد بدان روغن با قطران
 جرب کنند خلق بیرون آید و صاحب مناج گوید بکبرند از
 روغن وی ناده درم با عسل بپاشند تر پاک زهرها
 بود و بر کزنده کی افی طلا کردن سود دهد و دوده وی
 مژه چشم را برویاند و در پنبهها زایل کند و در قوت
 مانند دخان گذر بود و زیتون نیز بان انداخته است
 گفته شود زلابی بشیرازی زلبی خوانند و حلقی گویند
 و آن سبکه از لوزینج و قطایف بود و زودتر مضمض شود
 و سرد تر نافع بود و رطوبت سینه و شش و مولد نوبت

بود و صحیح وی آن بود که بعد از وی کچین خورند یا انار بچین
 و سده جگر نولد کند و کسی را که مجاری جگر وی تنگ بود زمره
 و ارسطاطلیس گوید زمره و زبرجد هر دو یک جنس اند و
 و در معدن رند و در زمین مغرب خیزند و طبیعت وی
 سرد و خشک و چون پاشا مند بوزن است جوگزنده کی
 جانوران و سمها را کشنده خلاص یا بند باید که از آنکه زهرده
 وی عمل کند و پاشا مند از مرکب خلاص یا بند و موی نریزد
 و پوست را نلگند و اگر از و کردن بندی سازند و یا نلگنی
 باخ و نگاه دارند دفع صرع بکند باید که بش از آن خست
 نگاه داشته باشند و چون در کوکان یا ویزند در نا
 که چوبینند بزمایند از صرع ایمن باشند این ماسر جوید
 گوید نافع بود جهت خون رفتن و اسهال و چون پاشا مند
 جزام را نافع بود و در خواص آورده اند که چون افغی
 نظر بر زمره دقیق اندازد آب از چشم وی روان شود

دانک

و آنکه گوشت و گویند که خلافت چون بخی گشتند با دویه جهت
 سفع نافع بود و ادمان و نظر بر آن کردن روشنائی چشم
 بپزاید و این مژگن در کتاب احیاء آورده است که چون زرد
 جوهری شریف و نفیس است و جری معدنی و سبز شفاف
 با طراوت و معدن او در حد و مصر است و در شرقی بلاد
 صعبه و در زمین سودان میان رودین و بحر قزقم در
 مقطم زمره انواع است بی رنگ و تمام رنگ و کم رنگ و کم
 قیمت که اخس اجناس زمره است صابونی گویند و به تدبیر
 و ترتیب به بالا میرود و تا به تمام رنگ برسد که آنرا زبابی
 ریجانی خوانند و بعد از آن سلفی و زنجاری و صبقی ظلمانی
 و آسی و احم و کراشی و نیکو ترین انواع زمره زبابیت که
 مثل جناح مکس قطوس در دی و رنشد و بدون در حد
 اطراف شوع میزند و ریجانی که در طراوت روشنی میرک
 ریجانی ماند و صبقی آنکه مصقول بود و سلفی آنکه میرک چقدر

تازه بماند و زنجاری بزنجار ماند و ظلمانی تیره رنگ بود و آسبی
 بزرگ رنگ بود و صابونی انزیمی در دست لجا بون ماند و
 کرانی مثل کند ناسبز بود و اضم سفیدی تیره که دو انواع
 زمره است و عزت و قیمت زمره در هند بیشتر بود و ذبابی
 و ریجانی در فرنگ و زمره بومان زده شود و زرد و سیاه
 شود و طاقت آتش ندارد و زجاج مرغیت که بدان صید
 کنند بپاشی جریخ گویند و شریف گویند گوشت وی خوردن
 و بدان ادمان کردن بدن را و ضعف دل و حلقان را نافع
 بود و زهره وی چون در کل کنند تاریکی شب کوری زایل
 کند و سرکین وی کلف و منش جرب را طلاء کردن نافع بود و زنجیل
 بهترین وی صینی بود که لون آن اندکی بنزدی مایل بود
 و طبیعت وی گرم است و در آفرین خشک است و در ۲ این است
 گرم است و در آفرین تر است در اول سودمند بود جهت سده
 که در جگر رسد و آنرا سردی و تری و جماعت را قوت دهد

دقیق

و محمل ریح غلیظ بود که در معده و امعاء باشد جگر و معده در
 نیکو باشد و جالینوس گوید فایح و لقوه و اغار نافع بود و مجروح
 در دمار که از سردی بود چون بعل برشند و پاشا مند
 فوس کو بد عرق الس و نفوس و فایح و خدر و حمود و سده دماغ
 و اخلاط بلغمی بد را نافع بود و ریو حایس کرها بکشد و سبج و
 امعاء را سود دهد و در شقیقه که از سردی بود چون بارون
 خری بر صدغین طلا کنند نافع بود و چون دو درم از وی
 با قند و باب کرم پاشا مند مهمل اخلاط لرج بود و در چشم
 کشند تاریکی چشم زایل کند و خوردن وی حفظ میفراید و
 و رطوبت از نواحی حتی بزداید و کرنده کان جانوران نهر
 دار نافع بود و تری معده را تشنه کند و منی میفراید و بلغم
 و مره سو و اسپردن آورد و مقدار دو درم ستم بود و
 آهنی که بد مغز است بخلق و مصلح وی عمل بود و بدل آن بوزن آن
 دار فلفل بود و با فلفل سفید گویند بدل آن یکوزن نیم راسن بود

و گویند عاقر قره از جیسل الکلاب فلفل الماست و ورق وی مانند
ورق سبب بود اما لغایت زرد بود و قضا آن وی سبب بود
و بطعم زنجبیل الکلاب از بر آن گویند که کک را میبندد طبیعت
او گرمست و در اول معدلت و در تری خشکی و این حرف
گویند و نوع زنبق است سفید و زرد و بهترین آن زرد
بود زنجار زنگار گویند و یونانی فسطوس میی
آن مجرود بود و آن دو نوعست معدنی و علمی و بهترین
آن معدنی بود که در معدن مس حاصل میبود و آنرا یونانی
با سقاء نفس گویند معنی آن دوده بود و طبیعت او گرم
و خشک و تا چهارم تیز بود و خورنده گوشت صلب بود
و جرب و بهق و برص را سودمند بود و در مرهمها استعمال
کنند جهت ریشهای پلید قوت زنگار مانند قوت
مسوخه بود و لیکن زنجار اقوی بود و چون در بینی
دمند کمزیری را بکشد و ریش آن و باید که دهن پر است
کنند تا کرد او بختی نرسد و اگر با ادویه که نافع بود جهت

الافق

انچه محقق بود گفت و اگر گویند که زنبق نوعی از سوسن است شاید
و مولف گوید رازقی زنبق و باقی همه اقوال خلافست طبیعت
او گرمست و در اول معدلت و در تری خشکی و این حرف
گویند و نوع زنبق است سفید و زرد و بهترین آن زرد
بود زنجار زنگار گویند و یونانی فسطوس میی
آن مجرود بود و آن دو نوعست معدنی و علمی و بهترین
آن معدنی بود که در معدن مس حاصل میبود و آنرا یونانی
با سقاء نفس گویند معنی آن دوده بود و طبیعت او گرم
و خشک و تا چهارم تیز بود و خورنده گوشت صلب بود
و جرب و بهق و برص را سودمند بود و در مرهمها استعمال
کنند جهت ریشهای پلید قوت زنگار مانند قوت
مسوخه بود و لیکن زنجار اقوی بود و چون در بینی
دمند کمزیری را بکشد و ریش آن و باید که دهن پر است
کنند تا کرد او بختی نرسد و اگر با ادویه که نافع بود جهت

چشم بامیزند ناخن و سبیل سفیدی و جرب و سلاق زایل
 کند و تیزی چشم زیاده کند و رطوبت آن خشک کند
 و بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون بار از یانه و روغن کل بامیزند
 سود دهد و چون با عل برشند و یا با سرکه بپزند نافع و جهت
 ریشها و اعضا خشک مزاج مانند ریشهای دهن و استر خا خا
 و ریش بینی و گوش و بزماء و جهت غلظت اجفان چون با عل چشم
 کشند غبار روی مضر بود و بخلق و مداوای آن بشیر تازه و مسکه
 کنند و وی از جلد سوم بود چون با شامند از بجز آنکه چون
 بکمر رسد تقیج کند و مضر بود از هر آنکه معده ضعیف است و از
 خوردن مویخت و لیغ قوی در خلق و تقطیع در حش
 و ریش پیدا کند و قی آورد و معالجه وی آن بود که جلاب
 آب کرم در روغن بادام لعابات و مر قهای جرب با شامند
 و بدل آن بوزن آن اقلیم بود و نیم وزن زنجفر و زنجفر
 بپاشی زنجفر کوبند و بشیر از وی صفر و آن مخلوق و صیغ

بود و به نانی قشیا باری بود و آن قنبار بود و آن ارگور
 ز بهق سازند و آنچه مخلوق بود از کور و چیزی بمعدن ز بهق
 رسد و سنجل شود و زنجفر مانند اسفنداج بود و کوبند
 بقوت شادنج بود و طبیعت وی معتدل بود و در حرارت
 در وی قوی محلی بود و کوبند کرم خشک و در روغن
 گوشت در ریشها بر و یا ند و میرد و درم حاره بود و معده
 نافع بود و جالبیوس کوبید و سروت در ۲ و رهم را نافع بود
 و چون بار روغن کل و کلاب طلا کنند فوس کوبید نافع بود
 و آنها که در سر و لب پیدا میشود و چون به اسفنداج و صلی
 بر روغن کل برشند و در آن طلا کنند مفید بود و چون
 در مرهم کنند سوختگی آتش را نافع بود و جراحات و صلاح
 آورد و اگر در در کنند و در اکله بر ریشها و عفن و در
 دارد و بای چشم استعمال کنند بقوت تر از شادنج بود و
 از هر آنکه قابض بود و قطع خنثی رفتن بکند و وی از نسوم

۵۳۴

قنایه است چون باشد مانند غرض شود که از زینت مصدق
و مداوای آن بجز نای جرب و شحمه آنچه در مداوای زینت
گفته شد کنند و گویند بدل آن مر و ساج بود و زینت دوست است
و گفته شد و بکار زوئی میسر گویند زو فرام فرام است
و گفته شد در خالیک طبعیت او کرم و خشک است در محل نفع
بود و کزنده کی غرق را نافع بود و خوردن و طلا کردن محقق
منی بود و جرب و حک را نافع بود و مقوی بدن بود و درد
سینه و شش را نافع بود و چون غسل کف گرفته باشد مانند
و چون سخن کرده بار و غن کل بر سر طلا کنند و در حمام قرار
نافع بود و پیش بکشد زو آن شلیم است گفته شود زو او دوق
زاو دوق است گفته شود که کیر بان آنرا حیوة گویند
زو فای پاس کیا است که میر خاکی می ماند و جیبی و ستانی
بود و بهترین آن بود که از کوه بیت المقدس خیزد و او شهور
بود و نزد فارس طبعیت او کرم و خشک بود و در سم لطیف

و طار

268

۵۳۵

و بخار طبع وی چون با آنچه بود و جهت دوی کوشش نافع بود و
و با دوی که در کوشش بود نافع بود و تحلیل کند و چون بهر که
بپزند و بدان مصنفه کنند در دندان ساکن کنند
و چون به آب الجبر و سداب غسل بپزند و باشد مانند نافع بود
و رم و شش کرم و در بود و کرم و کهن و نزل که اگر سر بپزد و
و کهن و سینه و دشواری نفس و کرم بکشد و حب القرح و اگر غسل
لغو کنند همین عمل کند و سهل بلغم بود و دوا و الغلب و دوا و الحیه
و ریش روده و عرق النسا را نافع بود و مغلوج را سود دهد
و در دمه و سینه و بهل و ران و سحج معا و سه حک و قلع
نافع بود و چون با طبع وی با کجین باشد مانند سهل کیموس
غلبه بود و اگر با قرومانا و ایر سا خلط کنند سهل قوی
بود و چون با آنچه و نظرون بر سبز رضا و کنند بکد از اند
و باشد اب جهت و رمهای کرم ضا کردن نافع بود و چون
به آب بچو شانه و ضا و کنند خون مرده که در شب چشم

بود بکند از اند و چون با طبع انحراف باشد خنق را نافع بود
 و لون را بنیکو کرد اند چون با شراب باشد خنق و در وقت
 استسقا و کزنده کی جانوران را نافع بود و چون آب
 بنزند و در چشم خنق سودمند بود جهت نزول آب مقدار
 مستعمل از وی چهار درم بود و آبوی که میخورد و بیکر و صندل
 و بیضه عربی و کوبیده عناب و بدل آن بوزن آن بر شیان
 و نیم وزن مرزنجوش ز و فاجیه بخت که بر دهنهای پیشانی
 جمع میشود بکسی که شیره دارد و آن از بنی نوعات بود و
 چون بخورند بسبب قوت وحدت آن شیره و بخورند
 این جمع میشود باشد که روان باشد آن را بنزند و بقیه
 آورند کوبیده هر گاه که ابل انجی بخورد قوت طبیعت ایل دفع
 سمیات بود و حرکت کند تا دفع ضرر رسم بکند عرق بسیار بر
 پیشانی وی جمع شود و کشیف گردد و او را از دفا و ترخاشد
 و این نوع نبات بقوت بود و طبیعت آن گرمست و درم کوبید

و در ۲ تری در اول محل اوریام صلب بود و شبدر را چون بن
 ضا دکنند با بوره انحراف بر سر طلا کردن نافع بود و استسقا را
 نافع بود از جهت سردی جگر خوردن و طلا کردن سودمند بود
 محل صلاباتی که در حوالی مثانه و رحم بود سودمند بود و
 جهت سردی آن و سردی کرده و چون با کلل الملک
 و مسکه با میزند زن بخورد بر کبر و حبض براند و بچا اسان برون
 آورد و چون با بر مرغ آبی با میزند ریش کوشش و ریش قنب و
 و مقدر رحم و برامون آن را سود دهد و تشنج را نافع بود و
 و صاحب جامع کوبیده مولد صداع بود و مصحح وی روغن کل که
 بود و مؤلف کوبیده انجی مصنوع بود بکند و بشما که در میان
 ران کوبند بود و چون آن در دیکه کستد و بچا سانسند
 با فذری آب و بر بهایی که در سر آید را بکشد تا سرد
 شود و استعمال کنند کوبیده بدل آن مغز ساق کاه بود
 زهر انحراف حرار الصحریت و کفشد زهر و مبادت

گفته شد زهره الح نبات است که در روی نیل می رسد بر روی آب
ایستاده بود و در آبهای استاده و در اینها میزند و در
زمینهای شور نیز روید و بهترین رغن آن رنگ بود که نبات
منش باشد و در طعم وی اندکی شوری و کزنده گی بود و محمل بود و طوف
بود و در صبح ریشهای بلند بود و ریشهای خورنده و رطوبتی که از
کوشش آید میرد و چون به آب شراب باشد مندر شکم براند و کنگ
معه را بد بود و چون بکچین باشد مندر صرع را نافع بود و در
فی الحله در حدت و تلذیح مانند نمک بود زهره الح اس
آن جزئی است که چون کسی بکند از زرد و در کوهی از زمین بریزند
آب بدان ریزند تا به بندد و اخراکی که جمع شود آن آب
چون کرم شود کفنی مانند نمک کرد و آن را زهره الح اس
خواستند بهترین آن سفید بود و وی اکمال و لدیع و فاض
بود و گوشت زیاده بخورد و کرمی که از این کند و چون حق
کشد و کوشش و مندر مهل آب زرد بود و بوسه بر خشک کند

دو اهل

و در مهار تحلیل دهد و ریشهای بلند و عفن را با صلاح آورد و چون
با شراب به میزند شور را زایل کند و چون بگل به میزند و به
آن خشک کنند و درم ملازمه بکند از اندک زیتون الح رسیده
بود در حرارت معتدل بود و گویند کرم بود و آنچه نارسیده
بود نبات است سرد بود و قابض و بهتر زیتون سبز بهترین آن
بود که تر بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و زیتون سیاه
غذا از زیاده تر دهد از مجموع زیتون و طبیعت او گرم و خشک
بود و زرد تر از سبز هضم شود و چون با استخوان بپزند
جفت بود و مرضهای شش نافع بود و لیکن خوردن وی
بجوابی آورد و صداع و خلطی سوداوی از وی متولد
شود و اولی آن بکله در میان غذا خورند سر که کر بعضی شر
وی میکنند مقوی معده بود و در شتهای طعام با در دو مجت
زیاده کند زیتون کوهی کرم و خشک بود و آن را عقیقه
خواستند و زیتون الما و آنچه نارسیده بود در بعضی بود

و آنچه رسیده بود معتدل بود در حرارت و قوت اشتها بد
و معده خاصه چون با سرکه بود و چون سخن کنند و ضا دکنند
چرکن را پاک گرداند و سوختگی آتش زیتون سبز طبیعت میزد
و معده را دباغت کند و قوت شهوت و غذا بد اما دیرمضم
شود و غذا بد بد و چون در سرکه بپزند و دهم شود و شکم
بیشتر میزد و غیره نکند و آنچه که بد چون بچهرم از وی باشد
نافع بود و هبت مره صفرا و کوبند و هبت بیش و اصلاح و بی عمل
بود و عصا زیتون چون زن بخورد بر کبر و سبلان رحم از
خون رغن و خون رغن باز دارد و مغز استخوان وی چون
با سب و آرد با میزند و بر برص ناخن طلا کنند زایل کند
و نمک آبی که زیتون در وی نهاده شد چون بدان مضمضه کنند
بن دندان را و دندان را که منحرک بود و آنچه تازه بود
بلون با قوت بود و معده را اینک بود و آنچه سیاه بود تازه
در سیده و معده را بد بود و زود تبا شود و آنچه در لک بپزند

لطیف از آن

لطیف از آن بود که در آب بنماهند این مولف گوید
درخت از درخت زیتون در از عمر تربیت و کوبند
درختها و زیتون که در فسطاط است کشته یو بیان است
و حال آنکه یو بیان پس از رومی بوده اند اکنون سه هزار
سال باشد زیت با رسی رغن زیتون خوش است
و آنچه شیرین بود از زیتون رسیده گیرند و طبیعت گرم
و تر بود و گرمی معتدل و آنچه از زیتون سرخ گیرند و طبیعت
بود و میان رسیده و نارسیده آنچه از زیتون سبز
گیرند آن زیت الفاق خوانند و طبیعت آن سرد
و خشک بود در اول در وی رطوبتی بود و معده
نیکو بود و آنچه از رغن بری گیرند مانند رغن کل
بود و در اکثر حالها سودمند بود و هبت حمزه و شری
و جرب و قوبا و صداع و دندان منحرک را می کشد
و دوسه سه زایل کند و اگر هر روز در سر با کنند

را نکند که زود سفید گردد و آنچه روغن زیت کهن باشد
 بقوت روغن خروج بود و آنچه تازه بود کرم بود و عتدال
 و میل بر طوبی داشته باشد و اگر بسوی معتدل بود
 میان نری خشکی و شبنم وی چنان بود که در آب شیرین
 کنند و بر دست بزنند چند نوبت صافی گشته و استعمال
 کنند جالیوس کوید زیت کرمت در ۴ کهن وی چون
 و چشم کشند تا یکی سرد و بر نفس طلا کردن نافع بود
 و آنچه شسته بود موافق درد اعصاب بود و عرق النسا
 بود و ده درم با جواب خورند مهمل بود با آب گرم
 اشامیدن و قی کردن و کمر زهر را بکند و زیت الانفا
 زیت الاصحی گویند و بهترین آن شیرین و تازه بود
 و معده را نیکو بود و دندان را محکم کند و چون در دهان
 زمانی نگاه دارند منع عرق بکند و چون در دیگی
 مسین کنند و بگویند تا بقوام عمل آید منفعت وی

مانند

مانند حصص بود و مجموع زیتها منع ما بکند از بهر آنکه
 زود در بدن نفوذ بکنند و تلین طبیعت بکنند جهت
 قوی که سبب آن از ورم امعاء بود یا از سده که عارض
 شود از رجیع یا پس بدان حقه کردن سود دهد و
 و زیت کهن کی را که در چشم وی با وسیل بود یا
 در اجفان وی رطوبتی غلیظ یا پس یا بارد بود
 زایل کند و در چشم کشیدن قوت باصره بد دهد و رو
 شندی بفراید و زیت بکمال کهن شود و هر چند
 بکند و فاضله بود و بر کزنده کی عرق کرم کرده
 بمالند و در ساکن کند و زیت کهن گویند روغن
 خروج است و گویند روغن فحل زیت را در ادویه
 قتاله زبد البحر زیت کالی ثقل زیت است و یونانی
 اموری خواستند بفری عکالر زیت و بپاشی دردی
 زیت چون بپزند طبیعت او کرم و خشک و در سیرم

در عکر الزيت کفشد و زيت الحشيش زيت النفاق است
 و اهل عراق زيت الککائي کوبند بدان سبب که بشته
 آورند از شام و اهل مصر زيت فلسطيني کوبند و کفشد
 زيتون الماض و زيتون الککيد و زيتون بري کوبند
 و کفشد زيتون ما ذر يون است و کفشد
 زيت السودان نوعي از دخت عير است در دمشق که برمي د
 و کوبند غير آن است و در غير کفشد و کوبند زيت
 الدجاست و اهل مغرب الاقصي ارجان و ارقان خويست
 و درخت آن دو نوعت يکنوع بزرگ خارناک و ثمر آن
 مانند بادامي کوچک بود و روغن ازان ميکند و بيزاني
 بزرگ بخوانند و عبري لوز البري کوبند و زيت سودان
 غير زيت مرجان است و آن زيت است که از بلاد سودان
 آرند و بغایت کرم بود و نافع بود و هبت در دما و علته
 سرد اما منفعت لوز البري در جلو ز کفشد و زيت

کندر

کندر کفشد و زيت ارجان صرست و حيوانيت
 کوچک مانند طهي و بشيرازي و پراچ و اسک خوانند
 و بش آب آواز کند در صا و کفشد و زيت الدجاست
 در زيت السودان کفشد و زيت بارسجي سباب
 خوانند و ويرانام بسيار است و بلغت اکير يان ا
 العنان القسط الزمزم الطي الما و الحاب النور الزوا
 و ورق الرجاني عين الجبراني اللين الطل الدین
 الالبقي العنار الروح النافذ الطيبان ابن محج
 بزبان اکير يان است و بشيرازي حيوة کوبند
 و بهترين آن بود که زنده بود و مستعمل نکرده باشد و به
 غایت تهينه بود و اگر در کرباس پاره کنند و به
 بفش رند تا برون آورد و لون کرباس سياه شده باشد
 و استعمال کرده باشد و طبيعت او کرم و محرق باشد
 کوبند سرد و تر است در ۲ وي مصدع بود و قابض بود

و مغول وی حبت قتل پیش دارد و فردا آن حیوانت
 همچنان بکشد و فردا آن بشیرازی کند خواستد و بار دهن
 حبت جرب و حکه نافع بود و خاک وی چون با طعام
 بر کنند موش را بکشد و چون با جرب و حکه طلا کنند
 نافع بود و دود خان وی بجا سپد اکنده مانند فاج و رسته
 و کری عقل را بکشد چشم را تاریک گرداند و لون زرد
 گرداند و حبش انداها سپد اکنده و بوی دهن خشک
 و مانع در موضعی که دودی بر رود مار و عقرب و کزنده کان
 بگریزند و اگر نه گریزند بپزند و زریق مصعد کشنده بود
 و اگر زریق در کوشش کسی ریزند اختلال عقل پیدا کند
 باشد که بصر و سکت کند و او ای وی آنت که میباید
 از رصاص در کوشش وی کنند تا زریق بوی جیبیده
 بیرون آید و آنچه مصعد بود و نه مغول چنین میباشند
 حال از شیب بیرون آید و مضرتی زیاده نرسد

بهم

چون زنده بود علاج کسی که زریق خورده باشد مانند علاج مرد
 کنند و مولف گوید صفت تصعید او بسیار است و این یکی
 گفته شود بستن زریق و پامیزند با نیم وزن است
 باید هم چند آن زاج سوخته و بجز آن خشت سوخته و بوزن
 مجموع نمک بریان کرده و همه را با صلایه بساید حماضیج
 بر آن میریزد آهسته آهسته میساید تا بغایت سوده
 گردد و پس بریان کند و در شیشه بگل حکمت اندوده
 کند و با دیکه نو بگل حکمت اندوده سربسته با قتن بریان
 کند با قتن نرم هفت نوبت چنین کند بعد از آن شیشه
 و در شیشه بگل حکمت اندوده تصعید کند سه نوبت
 تا سفید گردد مانند دانه مر و آید و آن سم قاتل
 مملکت بود **باب السین** ساج صاحب مناج گوید
 هندی رومی بود هندی را ما هستان و مالایرون خوانند
 و آن در قبت مانند ورق گردکان بر روی آب

529

سپدا شود و بر اینجی بود مانند عدس الماء بهترین آن بود
که تازه و یکرویی بسیزی مایل بود و یکرویی بزرگی
و آنچه رایج وی اقوی بود و لون آن سیاه برک
فرقش بود و این مؤلف گوید بهترین ساج آن بود
که شور نبود و پوشش سویی ناکین ماند و در جرون برک
ساج را برک صندلی خوانند و طبیعت ساج گرم
و در ۲ گویند تر است و رازی گویند گرم است در ۳
خشک است و در ۲ از خواص وی آنست که چون بر جامه
پراکنده از سوسن این باشد و اگر در شیب زبان بکشند
بوی دمان خوش کند و معده و جگر سرد را سود
در دجکرمین و در دسپر زور و ده را نافع بود و
مقوی بدن بود و من در معده و بادی که در ریه
متولد شود و دشواری زادن را نافع بود و منجمحترا
پرون آورد و چون بخور کنند بکسر که و در شکم طلا

کشته

275

530

کشته حبض و شیر بر اند و مره سودا را سودمند بود
و در ددل و خفقان نافع بود و بول بر اند و بوی
بغل را بیل کند در قوت سرد یک سنبل الطیب بود
والا از وی نرمتر بود و سبعل از وی مقدار کمینقل
بود و سنجی گوید حضرت پیش و صبح آن مصطکی بود
و مضر بود بمشانه و بملازه و صبح آن شراب به بود
و بدل وی بوزن سنبل الطیب بود و گویند سیلخه
یا طالیقش ساد و اوران قنطاره خوانند معنی سادا
در آن بپاشی ساد القصات بود و ختم الملك نیز گویند
بشیرازی همک داوران و صاحب مناج گویند غایت
و صاحب جامع گوید جزیت مانند صمغ که در اندرون
بج درخت گردگان که محو فنده باشد یا منجمحترا
گویند آن جزیت که میان درخت کهن می باشد و آن را
آب بن گویند و صاحب جامع گوید از درخت جوز

با بطن سهو کرده و بهترین آن بود که سبزی مایل بود و طبیعت
آن سرد است و درم خشکت و درم کوبیدگرمی و
خون را بپزند و خوردن و ضماد کردن خاصه چون کحت
کشد و نیم درم از وی به آب آن لعل باشد خون
بپزند و و هم قطع اسهال بکند و اگر بر که بپزند وزن
فرز نجو و بر که دو قطع خون رفتن بکند و قوت عروق
رحم آوردن آن بدید و چون حقه کنند بدان رحم
همین عمل کنند و اگر حل کنند در آب و ورق مورد سبز
و و منقل سه درم تا پنج درم روغن اضاف کنند و چو
موی خود را زن بدان غلاف کند و به آب مورد که در
وی حل کرده باشد نر کنند چند آنکه بخورد و قوت موی بدید
و از تشنگی قطع کند نجاصتی که در رویت و اگر نیم منقل
باشد منده را و اما معارز پاک کند و اگر بر و درم خسته
ذکر بر که خری طلا کنند سود دهد بدیعورس کوبید نجاصتی

موی را

موی را قوت دهد و خوردن وی کوبید مغز است سب
و مصحح وی زعفران بود و بدل وی بوزن آن فیلزهرج
و دودانگ پنج بی ساج شریف کوبید و ختیت در ستن
و بیج درخت از وی بزرگتر نبود و چوب وی صلب نبود
و سیاه این مولف کوبید بر کهای درخت ساج بزرگ
بود هر یک مانند سپری چنان که در زیر وی مردی
بناه تواند گرفت از باران و بر کساج نرم بود و خوشبو
نازک منبت ساج در زنگبار بود و در همد و طبیعت
آن سرد و خشک بود و چون آب بوزانند و در آب
آن مایشانند از مذ و بعد از آن سحج کنند و در چشم کشند
قوت حدقه بدید و درم اجفان را نافع بود و چون
پوست وی حل کنند و به آب سرد و در سنگ بمالند
در دسر و صداع را از ابل کند و همچنین بر ورمهای صغیری
و موی مالند بکند از آن خواصه چون با آبی که طبیعت

وی سر بود و از نمرودی روغنی سازند که معروف بدینک
 و غش ناز و مشک بدان کنند در آن عوض کنند و پدید آید
 الا زباده کند و نثاره چوب وی چون باشد کرم ارشک
 بیرون آورد و ساقه بر سیاوشان است گفته شد ساقه
 بذرا لایحه است و گفته شد سام ابروی بکار زوئی کره خوانند و صوا
 صاحب جامع گوید و غش و سهو کرده که وزغ سم مهلک است
 سام ابروی موزی و شیرازی مازنگ است و باصفهانی
 مالوایی و طبعت او کرم و خشک و بهترین آن بود که در ستانها
 باشد و کزنده کی غریب را چون بکافند و بروی بکنند در
 ساکن کند و چون خشک کنند و پزیت بهامیزند و طلا کنند
 موی سر و کل برویاند و بول او چون برستق کو دکان کنند
 بغایت سود دهد و چون بنزد و بدان شیتند و همچنین بول
 وی و خون وی با قدری مشک در سوراخ قضیب کو دکان
 بکافند فستق را سود دهد و جگر وی چون بر سوراخ دندان کنند

در دساکن کرداند و چون بگویند و بر موضع سهام بکنند بروی آورند
 ساسالیو سالیوس و سیالیوس نیز گویند گفته شد ساسا
 شاطل و شاطل نیز خوانند و گفته شد ساسا بصرج سائیک نیز
 گویند و آن لقاح است و گفته شد ساسا طریق و سوسو فطیون
 گفته شود و ساسا لونی از اعضا بالست و جاربای دارد و
 در کان نوشا در بسیار بود و دسب وی کوتاه بود و آن
 نیز کز و بچی از سام ابروی است و کردن باریک و لون دی
 ابلق بود و اسبیه و زرد گویند و چون در آتش اندازند
 بنور آید و دسب او سیاه بود و گویند سنگ چون بری
 ز سنگ کار کنند و از جمله سوم قتال است و مانند درایج
 و معالجوی مانند درایج بود و علامات کسی که آن خورده باشد
 و در دمه سخت و درم شکم و کز از و اختباس بول و درم
 زبان بود و زایل شدن عقل و لون اندام سیاه کرده باشد
 با درخشان منفعت وی در فردن گفته شد ساسا لونی

چون بسوزانند و بکوبند و پاشا منداغ بود جهت خون رفتن
شکم سبقتان محاطه محسطا کوبند و معنی پستان اطباء الکلب
و بربی و بقی خواست و بهترین آن کجایی بود تازه و فرج صغی بود
و طبیعت آن معتدل بود و کوبند سرد بود و کوبند گرم و تر بود
و نافع بود جهت سردی که از گرم و خشک بود و سبب و خلق نرم و
و شکم براند و تشنگی نباشد و مهل سودا بود و معنی بدن و معنوی
آن امعاء از اخلاط پاک کند در او و مهل نیکو بود و فصل
دی بهای گرم که سبب آن خون صفر بود و آنچه از بلغم شور
بود و سودا و سبب از وی عدد بود و لیکن غذا اندک دهد
و مولد بلغم بود و کوبند مضرب بود و یکبار و صحیح وی غناب بود و
سبب صاحب مع کوبند سببیت مانند کرم با در صبح لیکن شب
و بر آن بود و مؤلف کوبند شب در آتش همچنان میافروزد و
که سبب از وی بوی نفت میباشد و طبیعت او سرد و خشک
بود و شریف در خواص آورده که هر که آن با خود دارد در چشم

بانی

بد این بود و اگر سرد بپاویزند در دسر زایل کند و مجرب است اسط
طایس کوبند کسانی که مسن باشند و چشم ایشان ضعیف باشد
استد خیالی یا مکی یا مانند ابر چربی در برابر چشم ایشان
آید و خیرگی کند و آینه از وی بسازند و آنرا بر نظر خود دارند
و منظور نظر کرد است و حجت زایل کند و از نزول آب این باشند
و هر کس که مژه از خودی با خود دارد از علت اشک
این باشد و میل آن در چشم کشیدن روشنائی بفراید
و قوت با صره بدید سبب شمع الجانی است و کز نبره البیر
نیز کوبند و آن پر سیاوشان کوبند افیتونست گفته شد
سبب سبب با سبب است گفته شد بخینوش خلال اموی کوبند
آن از غایت و گفته شد سبب گرم و خشک بود و معنوی
معدّه تر بود و سده جگر کشاید و با و کشند و مصرع و نافع
بود و مضرب بود و مجرب در بی مزاج و تب آورد و سدی بلغت
اهل مدینه خلال است و گفته شد سوس نیل است گفته شود

سدر بهارسی کنار کوهیند و آن دو نوعت یکنوع خار دارد و
یکنوع بی خار و آنچه خار دارد خیال کوبند و پنجره راغبی و در بنق
کهنه شود و بهترین آن بود که ورق آن سبز و چمن بود و طبیعت
او گرم و خشکست و دخان وی قابض بود و صاحب مناج کوبید
صنع وی حذار زایل کند و موی سرخ گرداند و ملین و نرم بود
و محلل و سخی کوبد و درم از وی مقوی امعا باشد و مضر بود
بر مصلح آن کثیر بود و سداب فیجی خواستند و سغین
نیز کوبند آن بستنی و بری حبیبی بود و بهترین آن سبز
سبز بوی بود که نزدیک و رخت الجبرسته باشد طبیعت
آنچه تر بود گرم و خشک بود و درم خشک آن گرم و خشکست و در
هم و بستنی مصلح محلل بود اخلاط غلیظه و لزج را و بلق و ثایل
زایل کند و چون بخاریند بوی سیر و پیا از قطع کند و محلل خناب
بود و چون بر آن خا و گند فاج و عرق الن و مفصل خوردن
و خا کردن با سرکه بر پی هبت رعا ف خوردن و ورق وی تنها

بدان

یا با آنچه خشک کردن دفع سموم قتال بکند و موافق خضر جانوران
بود و چون باشت بپزند و با شامند مفصل را ساکن کنند
و چون استعمال کنند چنانکه ذکر رفت در دفع سموم و در
هلو و در دسینه و در نخواری نفس و سرد و درم گرم که عارض
شود در شش و عرق النساء و در مفصل راناف بود و چون
بازیت بپزند و بدان حقه کنند نفی معاکه آن را فو لون
خواستند نفی معاکه و نفی مستقیم راناف بود و چون کج کنند
و عمل بپزند بر فرج زنان با مقعد بمالند نافع بود و در
و در درم که از احشاق بود و چون بازیت بپزند
و با شامند گرم را بکشد با نمک یا غیر نمک ششانی چیم را
بپزاید و در چشم کشیدن همین سبیل و چون استعمال کنند
با سرکه و روغن کل صداراناف بود و چون کج کنند و در پی
دمنه خون باز دارد و چون با بطرون بق سفید را بدان
بشویند نافع بود و با آنچه بر استقاء طی خا کردن سود دارد

و چون ضا دکنند با ورق نافع بود و از جهت ورم کرم
که در انشین عارض شود نافع بود و چون بمل و شبت بر قوا
کهند سودمند بود و عصاره وی در پوست انار کرم کنند
و در کوش چکانند در د کوش سیرد و چون با آب ازبانه
و عمل در شپم کنند ضعف چشم سیرد و اگر با عینداج و عین
کل بر صره و غلله و بر ریشهای تر که در سر بمالند نیکو بود و شریف
کوید فایده و شش تشنج را نافع بود و هر روز چون یکدم از وی
بیانند و اگر از آب طبع وی مقدار شکر بجایست در عمل
بیاشامند فواق زایل کند و اگر بیاشامند ضا دکنند جهت
کزنده کی عرق و مار و ریتلا و سک دیوانه سودمند بود
و دافع زهر مای بود و در روس کوید منع استنی بکند و طبری
کوید تخم وی چون بکوبند و یکدم از وی تا دو درم غسل
یا با سکنجب نافع بود جهت فواقی که بکشد و وی سدا
شود در سر و معده بود و زایل کند و بغایت صرع و کابوس

شافیه

نافع بود و چون بیاشامند قریح و ریجی را سود دهد و چون
بپزند و در زیت و مثانه تکمید کنند عمر البول را نافع بود
و اسحق کوید چون سحق کنند و بغایت پوست سداب حبیبی
طلا کنند بر موضعی که داء الثعلب باشد زایل کند و اگر
کهند شده باشد عصاره سداب حبیبی اصل وی با موم بپایزند
و بر داء الثعلب بکهند موی بر ویانند و هیچ معالجه بهتر ازین
نمود اگر آب ورق بستانی در بینی بچکان طلا کنند صرع
بچکان را نافع بود و سداب منی را خشک کند و قطع
شوت و باه بود و مضر بود چشم و سیاه خوردن وی
مصدع و مولد و شقیقه بود و مصحح آن آبنون بود و مقدار
مستعمل بستانی سه درم بود از قیر لای تا دو قیراط و
کوید بدل بستانی لغنا و فنج بود و کوید سیسنبه بری
چون بکوبند و بر عضوی ضا دکنند ورمی کرم حادث
شود و از خوردن وی صرقتی و الهیاتی بخت پیدارد

و مداوای وی بقی کنند و آنچه در مداوای وی گفته شد
 سر من سرچ نیز گویند آن قطف است گفته شود سر یقون
 اسر یقون است و آن ز جگر سوخته است گفته شد سر حلیدار
 و کلیدار و سفیر و کیدان حان گویند و سونانی بطار و بطنی
 دیگر فلون و آن نروداده بود و قوت هر دو مانند یکدیگر
 بود و بهترین آن کلسیاه و بزرگ بود چون شکسته اند
 و فی سقی باشد طبیعت وی گرم و خشک بود درم کرم
 که دانه و کرهها بکشد و برون آورد و جالینوس گوید
 چهار منقال از وی با ما و العسل باشد حب الفرج بکشد
 و آنچه مرده برون آورد و آنچه زنده بکشد و چون بر جراحی
 تر کهنه خشک گرداند و در سیقور پدوس گوید چهار درم از وی
 باشد منجذب الفرج برون آورد و ادوی آن بود که پیش از آن
 سه خشک بخورد و اگر سه درم باشد منجذب آب گرم دراز
 برون آورد و در وی گوید شش کهنه مانند رانغ بود و چون

ب

و عرق الب و در مفاصل رانغ بود و چون چهل باشد
 صاحب ملنج گوید شربتی از وی دو درم بود و این مقدار
 با ادویه های قانات دو بود و چون خلط بود بکشد و عمل
 و عمل کند و الا نکند و گویند مضروب کرده و مصلحش ارمنی بود
 و گوید بدل وی تخم شبرم بود و گویند مصلح وی شاه بلوط بود
 و شکر سفید و بدل آن شیخ ارمنی سرادخل است گفته شد
 سر ساد بنجکت گفته شد سر طان بزرگترین و جنگ
 نری آن بود که بزرگ بود در آبهای شیرین بود و طبیعت
 او سرد و تر بود و سلول را سودمند بود و خصوص باشد
 چون امضم غنذا بسیار دهد و خاکستر وی شقایق بایها که
 از سر ما بود سود دهد و کلف و لبق زایل کند و هرگز نده کی
 سک دیوانه باشد که سودمند بود و اگر با حنطیا ناکند زرد
 شاید که کند و بکجز و حنطیا ناخ جرز و خاکستر وی ده جزو
 اگر با عسل استعمال کنند همین عمل کند و گزندگی مغرب درینا

و خوردن و غذا کردن سود دهد و محلل و رام حاکم بود و چون
بر وی بخت خاکستری شقاق مقدر رافع بود و سرطانات
چون خام بگویند بختی گسند و بشیر فر پاشا منند کننده کی باور
نراسود و دود چون بپزند و بخورند و مرق آن پاشا منند
قرحشش رافع بود و چون بگویند و با باد روج و نزدیک
عقب بپزند و شریف گوید اگر پاشا منند با شرا بپزند
عسر البول رافع بود و سنگ کرده بپزند و بیرون آورد
و چون بپزند با راز یا نه و کرفس فی گسندی درم آب آن
پاشا منند بول و حیض براند و اگر بچنان خاکی گسند و با آب
لبویند و غرغره کنند بدان مقدار که خنق و وجع لو
ر تین سود دهد اگر چشم وی بپا ویزند بر کسی که تب غلبه داشته
باشد شفا با بد بصری گوید گوشت سرطان نهی و مرق آن باه را
زیاده کند و سلول راسود و دود چون حبشش شغیر بپزند سودمند
بود همت است و اسل که از خشکی سینه و شش بود و شیخ الرئیس گوید

دختران هم نوزاد

دختران هم نوزاد و غذا بسیار دهد و مصلح وی آن بود که با شش نیک
نیک بپزند و گویند مضر بود و بمشانه و مصلح و طبیعتی بود و بد
سرطانات خشک بوزن صدف بود ابو ترهر گوید اگر بپزند
سرطان و پشست برق آن طبع غرغره کند گشت یا بد اگر بای
سرطانات بپا ویزند از درخت میوه و از میوه آن مجموع بپزند
بی علی و اگر سوزانند و بر تان کی سرطان داشته باشد طلا گشته
شفا یابد و مؤلف گوید صفت غسل وی چنان است که پایایی
وی بپزند از نود و شکم وی بشکافند بخاکسترز و نمک بپوشند
و بعد از آن بپزند با شش یا جو مسلول راسود و دود و صفت
سوخش وی چنانست که دیکمی مین بر آتش بپزند و سرطان
در آن بپزند و آتش گسند تا سوخته گردد و دوما منند خاکستر
باید که در تابستان بود و بعد از طلوع خورشید چون آفتاب
در آسمان بود و در ظهر شده شب گذشته بود سرطان بحری
نوعی از خرچک دریایی بحری بود و همه اعزای وی محرق و بی

الطف مخفات بود و صفت سوختن وی آلت که در کوزه نکند
 و در کل حکمت گیرند یکشنبه زوز در شو بختند و بردارند و آن سرد
 و خشک بود و در سه بوخته وی چون می کنند و بدان سوزن سازند
 دندان را جلاد دهد و کلف و خش زایل کند و ریشهای چشم شفاف
 رطوبات از طبقات وی بکشد و تقویت طبقات و عضلات
 و اعصاب چشم بدهد و روشنائی چشم بقراید و در کلمات معل
 کنند جهت جرب چشم و ناخن آن نوعی از سرطان است در
 دریای چین که چون برون آورند هوای سرد صلب گردد و مانند
 سنگ سرخمان می شود و تر بود و گوشت خشک بود و سولانافع
 بود و باه را زیاده کند و سرطان را پیش از آن که کلجک گویند
 سرخوش شیطرج است گفته شود سراج القطر سراج القطر
 نیز گویند و صاحب مناج گوید آن خرمست و آن نبات است
 نزدیک به زوفا و مسهل از وی تخم وی بود و بهترین تخم آن بود
 و طبیعت آن گرم بود و در اول خشک بود و در آخر قاصص قط

ن

خون رخش بکشد و ریش روده را سود دهد و چون بدان
 احتیاق کنند و صاحب جامع گوید سراج القطر سراج
 الوفا دست و شجرة الضم نیز گویند و هو گوید شجرة سلیمان است
 و گویند شجرة ذوالقرنین ملک اسکندر است و اقوال دیگر آورده اند
 و خود نیز گفته که آن افینوس است که آن را حدقی گویند
 و قوی را زنی آورده که آن نبات است که در میان کتان
 روید و فقه وی مانند کل سرخ بود و اصل وی مانند
 جوزی بود و شریف گوید که آن نبات است که در شب
 مانند شعله آتش بود چون تر بود چون خشک شود فاضل
 وی باطل گردد و قوی دیگر آورده اند که پنج سر و در
 خانه نماند بود آن شخص را خواب سپیدار شد مانند نوری پیدا
 بود و چون برخاست پنج سر و را دید مادامی که تر بود چنان
 بود چنان بود و چون خشک شد فاضل باطل گشت فی الجمله
 اقوال بسیار آورده اند و تحقیق نکرده اند که چیست و صاحب

نمای مطلقا کفشد که آن خرمست و سپرد و دریا کفشد شود
در طبع وی حدی و حرارتی و عراقی و مراری
و عفوئی بود و طبیعت وی محدل بود و در گرمی و خشک بود
در ۲ کوبند سر دست و ورق وی قابض و محمل بود و خون
قطع کند و چون بکوبند و بکسر که پامیزند موی رسیاه کند
و چون ضا دهند و بکسر که سویی بر حمره و منده بر ورمهای
که در چشم بود نافع بود و چون با موم و زیت شیرین بپزند
بر مفعده خفند مقوی وی بود و طبع وی بکسر که در دندان
سود دهد و خاکسوزی چون بر سوختگی آتش افشانند مجرب است
ترا سودمند بود و ورق خوب وی چون دود کنند
بش بکوبند و ورق آن بر ستن ضا دهند و در ۳ سودمند
جوزوی در چشم کفشد و از آن علك وی در عین کفشد
و بدل وی نیم وزن آن پوست انار بود و بوزن آن
انزروت سرخ سر و جیل عرعر است کفشد شود سرخ

الحامه

اسرخی کوبند و آن اسفیداج سوخته بود و طبیعت قوه
وی نزدیک باشد و بلکه اقوی بود و سرد و خشک و قابض
بود و چون با بیه یا بابلسان الحل حفند کنند قرحه امغار شود
دهد و اگر بازیت بپزند تا چون مرهم شود و گوشت جراحت
بر و باند و پاک گردانند و از گوشت مرده خون را باز دارد
و در مرهم حبس سوختگی آتش نافع بود و سالیوس
سالی کوبند و سالیوس هم خوانند و زرد لیون نیز کوبند
و آن انجدان روی است و کاشم روی نیز خوانند و مانند
انجدان بود و لیکن دراز تر بود و بغایت سفید بود و انجدانی
و بهتری روی که ورق وی کوبک بود و بوی بنج وی خوشبوی
بود و صغ آن حلیت طیب بود و در ۴ آن را کاشم خوانند و
سیالیوس هم کوبند و طبیعت او گرم و خشک بود و در ۲
محمل و مطف بود و در دمای اندرون را ساکنی کند و بکشمه
بکدازاند و کوبند چون چارپایان باشد مانند نتایج ایشان

زبانه شود و چون با شراب بهاشامند منع ضرر را
 بکنند و در سفر ما در دشت را سود دهد و مضرع را مفید
 بود و مقدار استعمال یکد رم بود و ضیق النفس و سعال و
 نرمی را نافع بود و خاصه تخم وی و پنجه وی چون بلبل کشند
 و لعق کنند معده را نیکو بود و مضر وی کمی و سده بکشاید
 و زائیدن آسان کند و همه حیوان را اختناق رحم و
 درد کرده و مثانه را نافع بود و در ریح خاصه حالبین
 سود دهد و کوبیدن وی غر دل سفید بود و کوبیدن آن
 طبیب بسیار از وی استعمال کردن مضاعف حکم بود و
 وی عصاره زرشک بود و سیطون زعفران است گفته
 شد سحر عود بلبل است و گفته شود بسیار بزرگ
 کازرونی کوبند کندش است و مؤلف گوید آن نوعی
 کندش است و آن را آذر بو خواستد و در الف
 گفته شد و اگر از آب پنجه وی و قطره در پی بچامند

در دندان را سودمند بود و چون با جاشیه و پنجه کبر
 بهاشامند سنگ کرده بریزانند و با بول برون آورد
 و در مسموم سپهر بکند از اند و چون زن بچود بر کبر بول
 براند و بچ بکشد و چون با سولق سر که خدا گشتند بر جوب
 ریش شده نافع بود و وی تحرک اعطیه بود و چون سحی
 کنند و بلبل بیا میرند و سوط کنند فصولی بلبل از
 بکشد تا بدین طبیعت او گرم خشک بود و نزدیک
 چهارم و بغایت معطر بود و در سفید کردن صوف
 و کنان بغایت نیکو بود و با سبزی آنرا کلم شوی گویند
 و در عطینا نیز گفته شود و بیشتر از پیچک استخوان
 کوبند و بدل آن در الف گفته شد سطر اعیان طبع
 باقی است که پنجه وی در آب بپاشد و در ورق
 وی ماستد و در پیچ بپاشد و در بزرگتر
 از تغذیه طبیعت وی سرد و تر بود و چون بهاشامند

خونی که از کرده آید بیند و چون بکشد که گشتند ورم از جراحتها بکند
و حمره و ورمهای مفعی را نافه بود و سطرک زربنا است
گفته شد سطرک هر نباتی که در روی زمین کشته بود
آن را سطرک گویند مانند سطرک اما آن سطرک
اصطک است و اصطک نیز گویند و گفته شد سطرک یون
قرسطاریون بپاشی برابر آن و آن گیاه است طبیعت
آن گرم و تر بود و ورم سر بکند از اند و چون بگویند و
بر آن نهند بر کزنده کی عرق ضا کردن سود دهد و در
نباتیت که در کوستانها و سنگستانها و زمینهای خشک
روید مانند فراسیون بود در از تر و ورق وی کوچکتر
از ورق فراسیون بود و بسیار خوشبوی بود و قضا
فراسیون زرد بود و طبیعت وی گرم بود در سه و بول
و حیض براند بچه فاسد کند و مثیه پر داند و مرده سودا
پاک کند و مالچونیا و مجموع مرصهای سودا سود دهد و مقوی

فرد

قلب نفس بود و پنجاهی را بیل کند و کزنده کی سک دیوار را
سود دهد و چون در زیت بپاشند در دندان را نافه
بود و در اندکس بقاره خواستند سیلیوس جندار است
گفته شد سعد انواع است بهترین آن کوفی بود و فربه
و خوشبوی بود بستانی سفید و بعد از آن هندی و اگر
سفید بود باید که چون سیاهی از وی بخرشد سفید و فربه
بود و در شرب از بکنوع است که آن را سعد زنگی خوانند
و در میان ریک و کل زرد کنار رود و خانهها بود و آن
نوع اگر چه کوچک بود اما میان وی سفید و خوشبوی بود
و آن نوع به از هندی بود که اندرون وی بود و بعد
بترکی بتلافی خوانند و قرقر و نهم سعد است و طبیعت وی
گرم است و در اول خشکت و در آخر و محفوف بود و وی
بکزد و در روی قبضی بود و لون را بنیکو گرداند و بوی دمان
خوش کند و چون سحی کرده را استعمال کنند اکل را زایل کند

و ریشهای منگول اسود دهد و ریش دهن و معده را زایل کند و بیک
 کرده بریزاند و بول و حیض براند و کندی و دهن و
 قلاع و استرخا و لذت را بغایت نافع بود و حفظ سقراط
 و سخن معده و جگر بود و تقطیر البول ضعیف میماند و کرده
 و سردی رحم و تباهی کهن و بواسیر را نافع و در دهن
 عظیم را سود دهد و اعصاب را قوت دهد و قطع فی کسبه
 و خوردن و ضا کردن چون با زفت بامیزند و آنها
 که بر سر کو دکان بود سود دهد و مقدار استعمال از وی
 یک درم بود و در وی قوت مهمل بود و در کرمهای دواز
 و حب القع بیرون آورد و چون با شراب بپزند
 و مقدار ده درم از آن شراب بپاشانند و وی خشنود
 به سر فرج خلق و مصحح وی آن بود که قند یا باصندل
 بامیزند و آبی که بدختر بود و ریش مصحح وی آب بنون بود
 و معده سوزنده خون بود و بسیار خوردن وی جذام

و بی

و نوعی از سعد است که بر چهل اند چون بخایند بر نک
 زعفران ماند و چون بر پوست لطوح کنند در زمان موی
 بسته و سبزه سرخ است گفته شد و صیفین صیفین
 بنه گویند آن سکنجین است و گفته شود صیفین جل آبی گویند
 و به گویند و بونانی قود و سامیلا گویند و این بولف گویند
 از بهر آن گویند که آب بسیار خواهد گویند چون درخت
 به اندر وصل کنند با ریشتر آورد و بهترین وی بزرگ و
 رسیده بود و طبیعت وی سرد بود در آغ و درجه اول
 در ۲ و در ۳ شیرین سرد و تر بود و گویند معتدل بود
 در سردی و گرمی و ترش قابض تر بود و شیرین شکر
 و ترش مقوی و قابض بود و کل وی همچنین سرفجل و سیلان
 و فضول است بکند و عصاره وی نافع بود جهت انقباض
 نفس و ربو و منع نفث دم بکند و فی و خار را نافع بود
 و تشنگی نباشد و مقوی معده بود و آب وی فاضله از جرم

دی بود و در تقویت معده و بول براند و اگر غسل نجسه باشد او را
روی زیاده تر بود و خون ریش باز دارد و نافع بود جهت
قبول و چون عصاره وی در سوراخ قصب جکاستد و اگر
بر سه طعام خورد شکم براند بقوت عصاره بسیار خورده باشد
طعام هضم نشده بیرون آورد و اگر پیش از طعام بود شکم میند
و بطبع وی حفته کردن شقاق معده و رحم را نافع بود و بوییدن
وی مقوی دل و دماغ بود و قطع غشیان و قی کند و چون بسیار
خورد در اعصاب و قوای مضاعف تولد کند آنچه نارسیده بود
دخوار هضم شود و مصلح وی طب العسل بود و سفید سفید
است گفته شد مغز ریوس لوی از باز بری است و طبیعت آن
گرم و خشک و مهمل بود خام و بجهت خوردن سفید یون کون
بریت و گفته شود سخن سیلان بود و آن عمل طب است
بعری پس گویند گفته شود و سقو لوقند و اسقو لوقند ریوس
گفته شد و پونانی عقلین و سقینون گویند و ایمون نیز گویند

و قطاریعاهم خوانند و مؤلف گوید شیرازی زکلی دار خوانند و بنا
صحرائی بود و مشابه بکثره البر و طبیعت او گرم و در اول
خشک در ۲ گویند معتدلست و در گرمی خشکی وی لطیف بود
و محل حبت سبز رغابت نافع بود و چون باسه که بپزند و بچینی
و بیل روز بیای بیایا مندد و فاق ویرقان را سودمند بود
سنگ کرده و مشابه بریزاند و مقدار استعمال از وی دو درم
بود و سنیان و فای و لقه و راه و سواس و سوداوی و صحر را
نافع بود و فوس گوید صلابت سبز و خط آن را سودمند بود
و باروشن بنفشه سوط کردن فای و لقه و سکه را نافع بود و
گویند چون از خود بپا و بپزند منع آستی بکند و اگر با شیر شتر
بود بنکو تر بود و وی مضرب بود و بماند و مصلح وی عمل بود و بدل آن
دو وزن آن کما در ریوس است و گویند بوزن آن پوست
بج کبر و نیم وزن تخم کرفس بود و سقو نیا محوده گویند و آن
عصاره از بیوتعات که برک آن بلباب اند و درازی نبات

وی سه گز یا چهار گز و شانه های بسیار از یک پنجه بود و کل وی هیند
 بود و بهتری وی آن بود که صافی و سبک برنگ ابریشم و چون در
 دست بمالند زود فرو نشود و سفید بود و زود در آب حل شود
 و مانند شیر و آن انطاکی بود و او را بجز سیاه یا زرد نکند بود
 و فرو نشود و آن نوع بد بود و تا در میان به وسیله منوی نکند
 نشاید که استعمال کنند و مؤلف گوید منوی کردن وی جان است
 که در کینه کتان کنند و به بیا سبب را اندرون خالی کنند و در
 میان آن بکنند و سر آن باز جای بکنند و بوی بکی حکم کنند و در خیر
 گیرند و در شوروی که کشش است بود و بکنند و تا بکنند تا بکنند
 و بیرون آورند و در سایه خشک کنند و استعمال کنند و طبیعت آن
 گرم و خشک بود و در ۳ کوبند و در ۲ مرتبه وی زیاده بود
 از پوست نوزی و بر برص بهی طلاء دن نافه بود و محل جراحت
 بود و چون بپزد بر آن طلا کنند از جهت درد سر کفی شده
 با سر که نور و عن کل طلا کنند نافه بود و سفوف یا مهمل صفر بود و

انتهی

و شربتی از وی تسوچی تا دو دانگ بود و بکب مزاج و هواد با او
 از طسوجی تا دو دانگ بر گزنده کی عرق خوردن و صفا کردن
 سود دهد و وی مضر بود با حش و سده جگر و دل و کرب غشیان
 و تشنگی آورد و آشنای طعام پیرد و صبح وی آن بود که بشیرا
 و آتشیان و دو قوا و نشانه و دروغی با دام شیرینی مزوج
 کنند و بوزن آن چون بهاشامند از وی مقدار بسیار
 آن بکدرم بود اما کک کنند و بعد از آن کرب غشیان آورد
 و عرق سرد و اسهال به افراط آورد و باشد که بکشد و اگر زن
 بخورد بر کبد بکشد و در ۳ کوبند و در ۲ مرتبه وی زیاده بود
 از وی با دو جز و تر بدیشیر تازه بهاشامند با شکر گرم
 بزرگ و کوچک بیرون آورد و مجرب است و اصل نبات و حی چینه
 با سر که بپزند و نیک بکوبند و با آرد جوشانند و بپزند
 الش نافه بود و در طوبست پیچ وی چون بشیم زن باره
 بخورد بر کبد بکشد و چون بپزد و زیت با میزند و بر جراحت

مبدا از مذکوره از اند و چون با سر که بپزند و بر جرب پس نشسته
مالند سود دهد و پنج وی بر برص طلا کردن نافع بود و در
وای کبی که سفوفیا بسیار خورده باشد و غوغ و سولق و فقا
و رب سفر جل و رب سماق و رب رپاس کنند و صاحب
منهاج گوید حب فروغ بود و گویند سه وزن آن مؤلف
گوید هیچ ادویه عمل وی نکند و بدل وی بنود و در صفا
حب اندک انجنان کنند فوت وی تابی سال بود این مؤلف
گوید سفوفیا برک وی برک لبلاب ناند و سفید بود و شکوفه
او هم سفید بود و کرد و محوف و آن تحریف وی از رطوبت
باشد و اصل او در از بود و سطر و عقدا رسا عد دست و بر آن
رطوبت بود و انجنان کسیر نند که مغایکی در شیب درخت آن
بکنند و برک جوز بکسته اند و شتر در و فرو برند شق کنند
و آن رطوبت بر وی برک جوز چون ببینند و بر دارند و بگا
دارند شقاقل اشقاقل است گفته شد و در یونانم برتیت

انرا

آن را سفوف دیون گویند و گفته شد شتر دیون نیز گویند
و گفته شود و طبیعت او گرم و خشک بود و در چهارم لطیف
مغنی بود و بر احتمای خبیث به اصلاح آورد و فرج عضله را بیکو
بود باقی مسفت او در شین گفته شود و سفوف و درک
ماهی است و سفوف نیز گویند و آن نسل تمساج است و
انجنان است که بر لب دریای نیل خایه می نهند و بومی آورد
و هر چه در آب میفتد خشک می شود و هر چه در دریک افتد سفوف
بود و وی هم در آب و هم در خشک نوازند زبیت و وی
از نرم و ماده نیز تو لد شود و صاحب جامع گوید که فنی وی
مبشته در جلده زمستان بود و در شدت سرما از آب
پرونی آید و رود در پیا بان نهد و صیاد بد و رسد و صید
کند و این قول خاصه صاحب جامع است و همو نقل از ابن حبه
میگوید و سفوف در درمل کند و رود نیل مبشته در صید الاهی
در نیل میرود و گویند بدان سبب و رک ماهی گویند که در آب

میرود و این مولف گوید این قول صحیح است که سقنقور در
کنار رمل و نیل باشد و تحقیق در میان شیر کردن و
فرق در میان سقنقور و ورک آنست که سقنقور در نیل
نزدیک آن بود و ورک در پاهای ناس و سرورک بهن
بود و سقنقور باریک و کشیده و رنگ ورنگ و رنگ زردی
که سبخی و تیرکی زرد و پوست و حیثی بود و ورنگ
سقنقور ابلق از زردی و سیاه و سفید و سبز و پوست
وی املی بود و محمد بن احمد نمیمی در کتاب مرشد آورده
و سقنقور نر و قصب دارد و ماده دو فرج مولف گوید
یک سقنقور نر دیدم که سر قصب او دو شاخ بود اما اصل
یکی بود و دو خصبه دارد مانند خصبهای خروس و مقدار
و مقدار آن هم در آن موضع بود که از آن خروسان و
وی بالای سبب بپزد در رمل کند و بکرات آفتاب تمام
شود و بچ برون آورد و غذای وی در آب ماهی بود

در خزان

و در خشک اعضا یا صاحب جامع گوید از اهل سنجیدیم
و در بعضی کتب خواص یافتیم که چون سقنقور بصیاد رسید
عضوی از آن صیاد کردند و آن صیاد آب طلب کرد و با
و در آب رفت اگر پس نشاید و در بول خود غلطید
صیاد مرد سقنقور سالم و اگر صیاد زلفت یا در بول خود
غلطید سقنقور مرد و صیاد سالم ماند و این از خواص
عجاست این مولف گوید که گویند در مصر کسی است
مرتب کشش سقنقور چون بکشد نزدیک او برند و
او را از کار وی از زر بسبب کنند و هر دهری بکشند
تمام سقنقور که مبر او نباشد رغبت نمایند بدان و
اختیار اجود وی نر بود که بوقت بهار صید کرده باشند
در موسم بهجوم ایشان و بهترین اعضای وی ناف بود
و کرد بر گرد او کرده و بن دنب و پیه وی بود و گوشت
که برش زوی بود هم نیک بود و بهترین آن بود که از

موازی ناف کپسند و قوت ناف و کرده و پنبه باوی
 بود و نمک وی باید سیاهی که سبخی مایل بود و بریم
 جسیده بود و آنچه سفید و ریزان بود نمک کمتر بود
 سفنقر چون تازه بود گرم و تر بود و درم چون نمکسو
 خشک کرده حرارت وی زیاده شود و رطوبت کمتر و
 صاحب مزاج کوید گرم بود و درم خشک و در اول وقت
 کانی بود که مزاج ایشان سرد و تر بود و گرم و خشک مزاج
 موافق نبود بلکه مضر بود و اگر نه مستعمل کنند شربتی
 از گوشت وی تازه منقال بود و حجب مزاج و سن و
 هوا و وقت استعمال وی آن بود که اگر نه استعمال کنند
 سخی کنند و بر سر شراب کهن صافی با ماء العسل یا بخت
 یا نفیع زبیب شیرین یا بر سر زرده تخم مرغ نیم برشته کنند
 و پاشا میند بچنین نمک وی در اطعمه بای یکدرم تا دو درم
 حجب مزاج و اگر بر سر زرده تخم مرغ نیم برشته کنند

یا بخت

یا با تخم جو چرسوده بوزن آن شغل را سفید بود و سفنقر
 سودمند بود و جهت مرصه های صباغی سرد و کسی که درج
 ضعیفی و تقصیری بود و منی مفرزاید و قوت شهوت بدید
 خاصه پنبه کرده وی کوید بکدرم چون با شراب پاشا
 از حوالی کرده وی شهوت و باه جیشتی برانگیزاند که
 ساکن نشود مگر مرقع سدس بعل یا تخم کاهو یا آب پاشا
 ابن مؤلف گوید این مبالغه بلا حد است مگر در سفنقر
 تازه این خاصیت باشد که در سفنقر نمک سود این خاصیت
 نیست بدل وی جالینوس کوید خضی الثعلب است مؤلف گوید
 در ادویه های ماهی که امتحان کرده شد خضی الثعلب میرسد
 خاصه چون با شراب پاشا میند کوید سفنقر و در پستان
 می باشد و در بحر قلزم نیز است و کوید در بلاد حبشه
 هم می باشد اما این انواعها مشهور نیست کوید بدل آن
 خضی الثعلب است یا خردل مؤلف گوید اولی آن بود که بدل

وی در ترکیب بوزن وی خصلی الغلب است که فربه باشد
و بوزن قصب کا و جوان که خشک و سوده بود و نیم وزن
نیم گرم کرکس یا سیسک گویند و در علاج مراد از سکر
بلوچ است و بهترین آن بود که سفید و شفاف بود از طرف
هند و سنان و چین آورده اند و آنرا خند خام گویند
و طبیعت وی گرم است در آخر اول تا اول ۲ تر است
در میان اول چون کهن گردد میل خشکی داشته باشد و وی
ملین بود و نافع بود و بجلای که در رویت و در جلاتر
بعل بود و شکر سیاهان تلین در وی بیشتر بود و عمل قصب
تلین در وی بیشتر بود که در عمل خل و تلین وی کمتر از تلین
عمل قصب بود و شکر مصحح ریاحی بود که حادث شود در
رغوا و بطن و محل طبیعت بود و صفوی معده بود و خلج معده
سده و جگر بود و سترپی از وی دو گرم بود و اگر باره
بادام شیرین باشد مانند منع قوی بکند و کهن وی نافع بود

لبن

جهت بلخی که در معده بود و الا تشنگی آورد و خونی در دایره
از وی متولد شود و صبح وی روان مری بود و شریف گویند چون
باروغن کا و یا کوسفند باشد مانند احتباس بول را سود
و مجرب است درین رحمت چون ده و درم از وی که در حبه
در سبت درم و غن کا و تازه نیم گرم باشد مانند و در
اندرون و در و ناف سود و در و زانی که زائیده باشد
پاک گرداند و از مواد به آب گرم آشامیدن و او را
کردن سرفه را زایل کند و او را از آبکشاید و نزل را سود
و سینه و شش نرم گرداند و خونت منانه را زایل کند و
موافق بود و محرور مزاج میرود و با عتدالی که دارد و محتاج
بصح بنود سده بکشاید و کرده را نافع بود و اگر کجور
کشند قطع زکام بکند و سودمند بود جهت جرب چون
حشمت چون باره شکر حل کنند تا خون آلود شود و اگر
احتیاج بود دیگر باره مکرر کنند و اگر در داروی چشم

کستند سفیدی رقیق ببرد و چون بپزند و کف از وی بگیرند
 تشنگی نباشد و آن بود که کسی که در طبیعت لینی داشته باشد
 و سبب و امعا از بسیار خوردن وی احتراز کند و بدل وی
 آب آلودی سیاه بود و گویند مصلح آن بهست و طباشیر
 و بدل آن مویر خراسانی **شکر العشر** صاحب مناج کوبید
 صفت که از درخت عشر برودن می آید و در موضع کل وی
 که خشک کرد و جمع میکرد و آن شکر العیش خوانند و همو کوه طلیت
 که بر درخت عشر می افتد در خراسان جمع میشود و همچنین که
 ترنجبین می افتد بر جا و همچون باره مک و در وی حلاوتی بود و
 اندک عفو صی سفید بود و آنچه تجازی باشد میسببایی داشته
 باشد و مؤلف کوبید خارا مانند کسی بزرگ آتشبانه میگرد و
 آن کرم هم در آنجا میرود و آن کرم را شیرازی خرد کل بتقای
 خوانند و آتشبانه پارسه متعال گویند و طبیعت و بدل
 بود و مایل بر آنست رت نزدیک بود و بمنزاج شکر و وی لطیف بود

در وی

در وی رطوبتی بود و طبع نرم دارد و چون در چشم کشت
 سفیدی که در چشم بود زایل کند و روشنائی بفراید و
 و شریف کوبید اگر کسی روز از وی متواتر باشد مانند
 هر روز ده درم به آب نیم گرم ربود و دشواری نفس را
 سودمند بود و مجرب است لفاح چون باشد مانند استقا
 نافع بود و معطش بنود مانند انواع سکران بهر آنکه حلاوت
 وی اندکست و وی معده و جگر و کله را بزرگ بود و بکین
 صغ بنا بست که بشکل مانند قش بود و صاحب مناج کوبید
 بهترین آن بود که برودن وی به سفیدی زند و اندرون
 سبرخی و تیز بوی بود و در آب حل شود و صفهائی
 بهتر بود و صاحب جامع کوبید بزرگترین آن بود که صفائی
 بود و برون وی سرخ بود و اندرون سفید و رایحه وی
 متوسط بود و میان رایحه خلطیت و قند و عریف بود و طبیعت
 وی گرم و خشکست و در رسم محس و ملطف بود و فایده را نافع بود

و چون بپاشا منند یا حفته کنند او حلقه بپاشا رسد و دهد
و چون بپاشا منند سنگ کرده بریزاند و سر دی که محده
بود و رحم و امعاء را نافع بود و حیض و بول براند و بکشد
و مهل آب زرد بود و نصف تری محده بکند و بر کزنده کی
مار و عقرب طلا کردن سودمند بود و چون سحر طاعت کند صبح را
نافع بود انچه اصفهانی بود باه راز یاده کند و جگر را نیکو بود
و شیخ الرئیس گوید که گنجین محل صداع بارد و ریجی بود و اشتها
و مقض را سود دهد و خوردن و طلا کردن با سر که چون
بکند از انداختن خنایر و صلابت و مفصل سوله بکند از انداختن
کردن جذب بسی و نوک بکند و کرم کدو دانه و کرمهای دیگر
بکشد و چون بپاشا منند گویند نقرس که سبب او اسهال است
بود سود دهد و در و معالجه این سود دهد و سینه را پاک
کند مهل بلغ لنج و طوبات غلیظ بود و عرق لبن که
سبب آن از بلغم بود و در و بشت و بادای غلیظ که در و

بو

بود و تاریکی چشم و غلط اجفان را نافع بود و وی فاضلترین
دارو مائی بود که جهت دفع نزول آب استعمال کنند و چون
در سر که بکند از انداختن شیره که بر مره چشم براید بماند
زایل کند و شربت از وی یکدرم تا یکمستقال بود و نافع
که بغیر از مزاج و مرضهای سرد استعمال کنند و چون در سر
بکند از انداختن بخت سرد مزاج اعلمتهای سرد را سود دهد
و محور مزاج را مضرب بود و اگر با شربت بپاشا منند کزنده کی
جانور از او ادویه قتاله را سودمند بود و گویند مضرب بود
بپاشا و مصحح وی اشق بود و صاحب تقویم گوید محده و
بد بود و مصحح آن مصطکی و آئینون بود و بدل وی قند
سفید و گویند نیم وزن جاد شیر و گویند بدل آن مشکالی
صبر بود و اشق و جاد شیر و آن هر یک ربع وزن آن
صاحب طباج گوید از قند تحیل میو و بکشد
اصل وی صینی بود و آن عصاره آله بود و نوحی دیگر که

از عقیق طبع که مانند راکم ترکیب شده و بهترین و بی که بوی
وی خوش بود و در ۳ قابض بود و مقوی است بود و
منع تی بکند که از رطوبات بود و شکم بیند و چون بزرگم ضا کنند
قوت اعضای اندرونی بود و بهر دوا بهر اید و سده را بکشد
و در مفصل و اعصاب را نیکو بود و منع ترف دم بکند و در
دل را سود دهد و نیم درم ستم بود و بومیدن وی سر کرم را
صداع آورد و صبح آن کافور بود سک المسک مرکب بود
از بی شکافه و ماز و فاعده و قلنج و سیبیه و صندل مقهری
سبل الطیب و در مرکبات گفته شود **سک** حبر
الطایفوس است و غا غایب نیز گویند گفته شد سک رخلا
و سقی رخلا نیز گویند و بونانی کثیر الارجل بود که سفاج است
و گفته شد سکنبوه سکوبیه است و سنجویه نیز گویند بزرگست
نیز گویند و حب الفقد و گفته شد سلق و لونخت و یکنوع
بارسی هم سلق گویند و مشهور است و آن را اسود خوانند

و یکنوع

و یکنوع دیگر را چغندر خوانند و بهترین آن سبزی بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود و در اول گویند مرکب
القوی بود و گویند تربت و در اول و در وی قوه
بورقیه بود و ملطف و محلل و مفتوح بود و در سیاه قبضی
بود و در سفید جلا و تحلیل کلف و داء الثعلب و حرار
و ثلیل را نافع بود و چون به آب وی طلا کنند و رقا
وی سوختگی تش را نافع بود و بر قوبا با عمل طلا کردن
نافع بود و اگر سر به آب وی بشویند شپش بکشد و
و اگر آب وی در موم و روغن کنند و بر ورم کنند
ساکن کند و ریش مینی زایل کند و بر داء الثعلب طلا
کردن موی بر و یاند و قوی لجه را سود دهد و بامری توایل
و عث را نافع بود و قطع بغم بکند و آب پنجه وی
در بینی مصروع بجا کنند و ادمان کنند و اگر سب آن
ارجم شدن اخلاط لنج بود که در دماغ نافع بود و گویند

چون آب و ورق وی بر خمر ریزند و بعد از دو ساعت
 سر که کرد و اگر بر سر که ریزند بعد از چهار ساعت خمر
 کرد و اگر آب وی با ادویه مسهله پاشا مندی بلغم برین
 آورد و اصحاب نفوس و مفاصل اسود دهد و چون
 دو درم آب وی و نیم درم غار یقون حل کنند خلطها
 غلیظ لذج برون آورد و وی محرق دم بود و مولد
 نفخ و کبوس وی بد بود و مصحح آن و خردل و اسوی
 معده را بد بود و مغنی مصحح ریه غوره یا شراب انجیر
 بود سلق المار الهزبت گفته شد سلق بری سلق خلیج
 و آن نوعی از حاض است گفته شد در حاض است
 پیارسی جو به برهنه گویند و بونانی طراش و آن مانند
 کندم بود بی پوست و در شمع گفته شود سلق حبیبی
 سلق بریت و بشیر از پیچ آن حلیمو خواستد و آن
 حلق است پیارسی از اد دار و حلقوت نیز گویند

الکندر

و طبیعت او گرم و تر بود و بر نفوس و مفاصل ضار کردن و
 نافع بود و جهت سرفه بلغمی با نبات سفوف سازند و بر
 کوفت گرفته با کلاب ضار کردن بغایت مفید بود و در
 حاض بری گفته شد سیاه قسا خوانند و پوست
 درختیت که آن درخت را سح گویند و ویرا سلیمین
 سبب گویند و آن النوعت نیکوترین آن سرخ رنگ
 و سطر بود و در طعم وی اندکی تلخی بود و عفو صتی تمام چون
 شکسته مانند ریوند طی بود و سوراخ وی تنگ مانند
 قره بجمده بود و آنچه رقیق بود و کیلا بود که بقلب سلیم
 فرو شدند و آن در کاف گفته شود و گویند نوعی از سلیم است
 که طحق بود بدار صینی و آن نیکو بود و طبیعت او گرم و خشک
 بود و در سه محل ریح غلیظ بود و مقوی اعضا بود و حیض
 بسته و بول براند و اگر بر دار و مای چشم خلط کنند تیزی
 چشم زیاده کند و در دسینه و پهلوی که تولد کند از اخلاط

لنج یا از ریاحی غلیظ نافع بود و سهل نفث دم بود
و شراب وی حبت معده و جگر و نیکو بود و چون دود
کنند رحم را پاک کند از رطوبات فاسد و بوی او نیکو
گرداند و چون باسل بپایزند در رطوبتهای لبنی که در
وی بود بپندایند زایل کند کزنده کی افنی را نافع بود
و چون با شامند مجموع و رمهای کرم که عارض شود در
اندرون دود کرده سده بکشد و کچ مرده برون آورد
و زنده بپندازد و شیره برون آورد و مقدر است
از وی تا یکدم بود و گویند مضرت با معاصی و
کثیر بود و یکی بنی ماسویه گوید بدل آن نیم وزن دار
بود و سیطریت است گفته شد سلیم شلم است
گفته شد و سیطریت پوست مار بود نیکوترین آن پوست
مار بود که لون آن سفید بود و از پاسبوس گوید
و خشک بود و بغایت محف بود و اگر با شراب بپزند

و در آن

و در کوش چکانند و در کوش نافع بود و اگر بدان مضمضه
کنند و در دندان را سود دهد و اگر در داروهای چشم خلط
کنند سودمند بود و خاصه چرخ خشک کنند و سحر کنند و بوی
ببرشند و یا با شراب و چشم کنند تیزی او را زیاد کند
و اگر با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند همین عمل کند
و در دندان را عظیم سود دهد و با ورق کبر بپزند و بدان
مضمضه کنند همین عمل کند و اگر بسوزند و بر دانه الغلب
لطوخ کنند سوی برویاند و اگر یکدم از وی بآب درم
خرا بپاشند و بخورند نایلین زایل کند و اگر یکدم باره کنند
با دوسه درم آرد جو بپاشند و در شب آتش کنند تا بخت
کرد و بخورد صاحب بواسیر دهند خواه ظاهر خواه پنهان
بغایت سود دهد و اگر با زیت بپزند و از آن موم روغنی
گیرند جهت شقاق لبان و مقعد نافع بود و چون در آن
بخور کنند مار بگریزد و چون بر ورک زن حامله بپزند

آسان زاید و باجه که در شکم مرده باشد سبب از دوجون
درزیت بچو شاستد در دوش چکاشد در دوش که از
سردی بود و ریش آن که از وی روانه بود سود دهد و اگر
درزیت اندازند و حبه روز در آفتاب گرم بپاویزند
هبت غلط اجفان و مرض و بجه که در جفون سبب شود
کحل کردن نافع بود و سببوی سمانی است گفته شود سبب
جوی خوانند و آن ماهی است در نیل و مصر و صفت وی
در سمک گفته شود و سببوی سببوی سببوی سببوی سببوی
پشت گویند و چون سنگبشت در یابی چون بستر است
بپیرمایه فرکوش و کون سودمند بود و هبت کزنده که جانور
آن کسی که صندع اجابی خورده باشد و هر نوع که خورده باشد
و زهره سنگبشت چون در بنی مصر و چکاشد نافع بود
و چون لطوخ گشتد خنای نافع بود و هبت ریشهای
بد که عارض شود در دمان کوکان که آن را قلع خوانند

زایل

زایل کند و سببوی سببوی سببوی سببوی سببوی
در یابی اگر بوز است تا سفید گردد و بار و غن کاوش کنند
و بر سر طان ریش شده بپزند چک آن پاک کنند و گوشت
برویانند و بیکر عود نکنند و مجموع ریشها و خنکی آنش زایل
کند و شریفه نوعت و بجه و نهری و ببری و چون
سنگبشت بجه بکشد و هر چه در شکم وی بود برون
آورند و بر آن بوز است و خاکستر آن باندگی فلفل
بپاویزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
هر روز از آن بنشیند هر شب نگاه بخورد نافع بود
و چون خون سنگبشت بر دست پالمند مفاصل و
لغرس را سود دهد خاصه چون بیابی پالمند و چون
بپیرمایه فرکوش و کون سودمند بود و گوشت وی چون
بخورد همین عمل کند و چون با حبه بستر حقه کنند
تشیج را مفید بود و بغایت کمال بود و چون سنگبشت

در یابی بوز استخاکه آن با سفیده تخم مرغ طلا کنند شقاق
خاصه شقاق با پها را بیل کند و گویند چون بر سر صریح و پها ویرند
صریح ساکنی شود صاحب قلاع گوید اگر در موضع تنگ بسیار
آید و زیان کند بکبرند سنگبستی و واز گویند بر زمین بدارند
دست پاهای وی در هوا کنند و در خاک کنند دیگر تنگ
در آن موضع نیاید و این زهر گویند زهره وی چون خشک
کنند و بعضی که دو دندیده باشد حتی کنند و در چشم
کشند جهت نزول آب نافع بود و ما سر جو به گویند که نافع
بود از جهت سفیدی چشم و نزول آب گویند چون بپزند
و به آب و گوشت که فستق بود بر آن آب نشاندند
سود دهد این مؤلف گویند ز ناکشیر از چون گوشت کان
در دوزخ و خصیه باشد بپزند و بر آب بشیر ما در محل کنند و
میدهند و یا در روغن میجوشانند و میمالند بخرسبت
سدر اینون درختیت که بالای وی از زمین سه گز

الله اعلم

برآمده باشد و کل سرخ دارد و بعد از آن دانه کند بمقدار
کشیزی آن نبات و حب وی جهت کزنده کی و در موضع
کزنده کان زهر دارد و مند بود و چون پها باشند
سینه و حلق را خشونت پاک کنند و او آزار اینکو بود
سلاح بول بز گوشت که بهنگام خبیج بر تنگ کرده باشد
و تنگ سیاه شده باشد مانند قیر بود شک و در ادویه
استعمال کنند جذام را نافع بود و شک شک قطره است
و گفته شود سماق ترم و طسطن نیز گویند و سماق
الد باغین خوانند و بنکو نری وی تازه و سرخ بود و طبیعت
آن سرد بود و در ۲ گویند و در اول گویند خشک بود
و در ۳ بغایت قابض بود و منع ترف دم بکند تا جدی که
بعضی گویند اگر از خود پها و نیز نمایی عمل کند و قوت ورق
وی قابض بود مانند اقا قیا بود و طبع ورق وی بوی را
سیاه کند و بدان حقه کردن قرص و امعاء سود دهد

خوردن و بدان نشش و اگر در کوش چکاند چری که از
کوش روانه بود و بپند و ورق خشک وی چون بر آب
بپزند تا بقوام غل ایستد مانند حصص بود و در غل و نم
وی اگر بچین کنند همین سهل و موافق بود و چون در طعام
اندازند جهت کسی که اسهال مزمن و قرحه امعاء داشته باشد
چون ضا و کشند منع حمزه و درم از تخف سر بکنند و بواسیر
زایل کنند و چون باخم خوب بلوط سخی کرده بر بواسیر بپزند
نقع نر وی چون بپزند تا غلیظ شود و فعل نیکوتر بود و در اسهال
شرعیه وی چون در سوراخ دندان نهند در دساکن کنند
و چون بپزند و آب آن بروی ریزند تورم نکند و درازی
کوید اگر ساق به شراب یا شامه منقطع اسهال و ترف و دم
از رحم بکنند و کثرت بول را نافع بود و بعضی گویند اگر بپزند
و بر او بر صوفی سیخ و بر کسی بپزند که خون از وی روانه
بود از هر موضع که بود بپزند و او این ماسویه گوید شتهای

طعام

طعام باز دید کند بگوشتی که دارد طبیعت بیند و بعضی وقت
اسهال صفراوی که مزمن شده باشد سود دارد و چون بخورد
و اگر با گوشت و داج یا مرغ یا بپزند شکم سخت دارد و اگر بر
معدّه و شکم ضا و کشند همین سهل و چون بریان کنند شکم
زیاده تر بیند و چون در کلاب جیاستند و از آن
در چشم کشند سودمند بود و در ابتدا و در چشم که از
گری بود یا ماده و قرحه را سودمند بود و سویق و شکم
بیند و در معدّه را سود دارد و ایجان صفرا و اسهال آن
اسحق گوید اگر در شکم کشند از نفیج وی سلاق و سورش
خارش چشم زایل کند و اگر کسی قی دایم کند و هیچ دوا
وی قرار نگیرد و چون ساق و کون بگویند جبریش
و به آب سرد یا شامه منقطع با زرد و ساق و باغ
معدّه بود و مقوی آن تشنگی نباشد و غلبه آن صفراوی
سج را سود دارد و در دستار یا را بد آن حفره کردن بسیار

رحم و بواسیر را نافع بود شریف گوید اگر بنزد ده درم
 با هفتاد درم آب یا قوت باب دهند خرقه پاک در آن
 آب فرو برند چشبی که جرب بود اکل و سلاق که تکمیلند
 کنند نافع بود و چون بکیرند و به آب سرد قطع سیلان
 و خون از هر موضع که باشد بکنند و اگر چشم مجد و چکا
 چون سرخ شده باشد این باشد از آنکه آب در چشم وی برآید
 چون کرد سماق با کلاب مضطرب قلع را از ایل کند و در
 وی بچینن چون ضا د کنند بر شکم بچان طبیعت ایشان
 ببندد و چون ورق وی بچینن بنزد و عصاره آن بکیرند
 و جناب غلیظ بود قوت اعضا بدهد و در منع ماده از
 حبشها بغایت سودمند بود و چون خل کنند و در آب
 لسان الحمل طلا کنند بر ریشهای پلید خشک کرده اند و چون
 ضا د کنند بر ناف بن قصب سودمند بود جهت ثلث
 البولي که سبب آن استرخا بود و سماق مضروب دیگر کرد

ن

و صلیح آن مصطکی بود و مسسوق مرزنجوش است و در او
 الفار کفشد سمان جرب کوشش نیکوترین آن بود که از حیوان
 مستکمل گیرند و طبیعت او گرم و تر بود و شکم براند و زود مضم
 شود و باه را زیاد کند و غذائی بد بود و بلغمی را مطلق طعام
 بود و زود تسخیل شود و بد خانی و مواری ادلی آن بود که اگر
 خورند بقدر آنکه لذتی بدهد و مصحح وی لیمونک بود و در
 تجل مراس و محلل سسم کجند گویند بهترین تازه و بزرگ
 حب بود و جرم وی اتوی بود از روغن وی طبیعت وی
 گرمست و در میان درجه اول و تر است در آخر آن دکنند
 در ۲ طین بود و محلل خون بسته و اثر کبودی که از ضربات حادث
 شود سبب نافع بود جهت شقاق پایا و خونی که در بدن
 باشد بر اعصاب ضا د کردن محلل غلط آن بود و بر درها
 و سوختگی آتش نافع بود و نفیج وی حیض براند و بچینند
 چون مقشر بریان کنند غذا و صلیح بد فریبی آورد و

و چون همش شود در معده و حشا و لعوق وی مرضهای
سینه و شش و سرفه را نافع بود و خون که از وی
مولد شود متوسط بود در نیکی و بدی و مکنی و مرقی و
لدغی بود که در معده عارض شود از خلطی تیز یا از شراب
یا از داروی کرم منی بفراید و باه را زیاده کند و کثرت
مار را سود دهد و اگر از بندر کتان بخورد قوت باه بدند
و لغایت مقدار تا خود از وی بچردم بود و معده را بد بود
و بوی دمان بد کند و مریخ معده بود و غشایان و تشنگی
آورد و مولد خلطی غلیظ باشد و بطی الهضم بود و اولی آن
بود که بریان کنند و بریان کردنی سبک و عسل بخورند
و جالیوس کوید بدل وی در تملیس خاصه بندر کتان
بود و اگر وی همچنان خام بخورند و قدری مری برسان
بخورند زود بگذرد و اگر بطیج وی مویراث بنشیند نرم گرداند
و دراز کند سمور و لیسونیون نیز گویند و آن کرفس بریت

کفته شود

کفته شود و مقبض است و سقیت کفته شد هم بری
چهلینک است کفته شد با قیل سماق است کفته شد
درخت البته کفته شد هم لعل در فنی است کفته شد
سم الفار اهل عراق تراب المالك خوشند و اندلس
دج الفار و آن شک است کفته شود و هم المکام سیر است
کفته شود و سمن روغن کاو و گوشت کوسید و قول
وی ماستند زبد بود و در الضاج و از خاتلین انوی
بود از وی و طبیعت وی کرم و تر بود و در اول حرارت
بشته دارد از زبد جوزی گویند روغن منغ افغی
بکند و در مانگند که بدل رسد و رازی گوید شخصی را در باد
افغی بگزید روغن کاو و کهن با شامید و هیچ ضرر بوی
بوی نرسید و روغن هر چند کهن کرد در حرارت زیاده
تر کرد و قوت جلاء وی محکم تر کرد و شیخ الرئیس
گوید منقح درهما بود خاصه بن کوش خاصه از آن نمان

و کو دکان سینه را نرم کند و منفع فضولی بکند که در وی باشد
و خاصه با شکر و بادام تلخ و شکم بیند و و هم براند و وی تریاق
زهر باشد که خورده باشند و شریف گوید چون به آب
و خاکستر حفته کنند قرصه و امعرا را نافع بود و چون بنیبه
و بر دانه جراحی بکند که خواهند سر آن باز هم نیاید
و منع گوشت ریش بکند و سه آن جراحی فراخ گردان
و چون حنا بر روغن کهن بپزند و بر جرب کهن بکشد
و چون پاشامند از وی ده درم با پنج درم شکر بول
براند و رجال چون بفرجه بخورد بر کیرند ریش رحم را سود
دهد و چون خلط کنند ده درم از وی بپزند و صد
آب انار و دستار یار نافع بود و چون بر چشم کشند
صلابت آن زایل کند و چون با زیت بپزند
طلا کنند بر اجفان که بیکه بپزند و آبی داشته باشد
سودمند بود و چون در چشم به آب غیب القمل کشند ضربان

ج

چشم و درد آن و درد گوش را سودمند بود و چون پاشامند
لحم کنند سر و خشک نرم گرداند و او بی آنکه کسی که علت
اندر وی داشته باشد از و اجتناب نماید و چون بروی
طلا کنند هفت شب و بدان جنبه روی را پاک گردان
و جلای تمام بد بد و زرد نیز همین عمل کند **سمیون**
سمه است و کفشد و هر ترکیبی که بدن را زرد کند سینه
خواستند سمن ویر خوانند و آن کل سفید است و در روز
کفشد و سه درم است کفشد و سه درم بپاشی
ماهی گویند و بعضی بقیاس با بعضی کرم بود و چون مار
ماهی منی بپزاید تپه کرده وی و نیکوترین ماهی صغری
بود که پوست وی رقیق بود و غلوس وی کوچک متوسط
در خردی و بزرگی و فریبی و لاغری و سبونی که نداشته
باشد و لذیذ بود و فاضله انواع آن شیوه بود و یکی
بستی و شیوه در فرات بسیار بود و فاضله تن جایگاه این

جایگاه بی بود که سنگ ریزه بود یا رمل آب و شیرین بود
 و اگر جری بود افضل آن بود که در طبع بود افضل آنکه خوردند
 جهت ترطیب یا سفیداج بود و بعد از آن شوی بر طبق
 و آنچه بر بیان کرده باشند سبکتر بود و معده از آن در روغن
 بر بیان کنند بد بود و تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد
 و طبیعت مایه سرد و تر بود و در مایه راز یاده کند و خا
 مازی و بدنی که حرف کند فربه کند و مرق و بی نافع بود جهت
 زهر مائی که خورده باشند و گزنده کی نیر و چون دوام کنند
 بر گزنده کی مار شاخ دارد و سک دیوانه سود دهد و حرانی
 که آن را سلور خوانند و آن در سبیل مصر بود و آن را فصوص
 و ریش بنود و طولی و امس بود و سردی بد را زی مایل بود
 و دهن دی کشیده بود مانند خرطومی و یقورید و س کوبید
 هر اسلورس خوانند و فربه و تر بود و در گوشت و بی
 زخا و لیتی و لرز و جتی بود و جهودان و دیر آنچه خورد و بر روی ویرا

کوارکی

سوار اس خوانند و چون تازه بود غذا بد و شکم بر اند چون
 نمک و گند غذا اندک دهد و قضا شش پاک کند و آواز
 صافی کند و اگر گوشت نمکود و بی کوفته ضا دهند و گند از برون
 بر سلی برون آورد و از عمق گوشت و طبع نمکود و بی چون
 در آن نسبت در ابتدا و قرحا معانافع بود و سبب
 مواد که بطا هر بدن آورد و چون بدان حقه کنند عرق
 الما را نافع بود و اگر همچنان که گفته شد ضا دهند بر فضل
 در جاج از بدن برون آورد و بقوت جاذبه خوردن
 و بی مولد بلغم لزج بود و چون تازه خورد غذا بی فاسد
 بود و اگر ادمان خوردن و بی کنند بر ص آورد و سبت
 بسیار و رطوبتی و لرز و جتی که در روی بود که آنکه نمکود کنند
 و بر که خورد که بقوت نمک قطع مضمونی و بی بکند و انواع
 مایه مولد بلغم مایه باشد و برخی اعصاب و موافق بنود و الا
 کرم و شکوری آورد و معده آن مثلث بود و بعل که ویرا کرم

و لطیف زود پروان آورد و جالیوس کو بدوشخو از مضم شود
 و خون از وی متولد شود و چون متولد شود مملو از لزوجات
 بود و بلغهای غلیظ مایی که سرد شده باشد در موضعی نم ناک
 نهاده باشد از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن
 فطر مایی و آنچه مخلوط بود و نیکوترین آن بود که کهن نباشد
 و نزدیک بود که مملو کرده باشد و ادبی آن بود که در آب
 بپاشند و بعد از آن مایی در آن اندازند و بپزند و
 طبیعت مایی گرم و خشک بود که سردی نافع بود و جهت ورم ملا
 و شقاق مقعد و سرماهی شور که آن را سارس کوبند چون
 و بر کزنده کی سک دیوانه و غیره بخند سود ده گوشت وی
 چون بخورند همین عمل کنند مایی شور بلغم نکند از اند و بهی سبب
 آورد و تشنگی از بیشتر از مایی تازه آورد و مصلح وی آن
 بود که سب که ستر و کرم و یا محمول کرده باشند بعد از آن حلوا و
 روغن خورند و سرد مزاج را نشاید که مایی تازه خورد و معده

بنی ۲۰

بنی را مضر بود و ادمان خوردن آب برضهای بد و راعقاب دماغ پیدا
 کند و او را آن بود که اگر ادمان خوردن وی کنند بروغن
 کردگان و زیت بریان کنند و فلفل خرد کرده بر آن افشانند
 و بخورند و بعد از آن زنجبیل و مرزا و شراب صرف حکم و آب
 خورد چند آنکه تواند و اگر اتفاق آب افتد تمدد در معده پیدا کند
 و بی آورد و سگوز آن بود که آب خورد مکرر و زی که غرم فی کردن
 داشته باشد و اگر آب بخورد اتفاق بیفتد بعد از آن دارو
 مسهل بپاشد مانند ناز معده و بدن بیرون آید و الا بلغم لزج
 زجاجی از وی متولد شود و آن سبب قویج کت و یا کسکه
 کرد و مصلح وی عسل بود که از عقب آن بخورند که بلغم را بزداید
 و تغیر در مزاج آن پیدا کند و سکر نیز موافق بود و در اصلاح
 آن نمک ملح و منفود نیکوترین آن بود که تر و فربه بود و مملو
 کنند و در سکر که نمند و شبنم خشک صاف کنند و طبیعت
 آن سرد و خشک بود و استنهای غذا بیاورد تشنگی کمتر از مملو
 تازه بریان کرده آورد و مضر بود به عرق السه و سوداوی مزاج

مصلح وی اترج مریا بود و ملک مسیح نیکوتران بود که بهار یا بود و آن
آتش نمرک است و او را آن بود که سر که بچو شاند با سداب کفش و زعفران
و بعد از آن ماهی شمر کرده در آن اندازند بچند آنکه مهر اشود و لذت
وی باقی بود و باید که بعد از آن که صید کرده باشند زانی را بکشند و چند
متغیر شود و طبیعت وی سرد بود و معتدل بود در رطوبت صحر
گرم را نافع بود و برقان و نهبا و صفراوی و با حره را مضر بود و بدل
وی فالودج بود و سمکه صیدا و شام و سمکه التری خوانند شریف
گوید در چشمه بود نزدیک بمیدینه صید از زمین شام و وی مانند
رنگ کویک بود و ویرا در زمان بهار صید کنند و در هیچ فصل دیگر
دیگر نتوانند کرد الا در بهار که وقت همان ایشان باشد و نیکوتر آن
نر بود اما که زنده باشند فرق توان کرد در از ماده و چون مرد و خشک
شد علامت آن پنهان گشت و چون صید کنند مکنود و خشک کنند
و چون استعمال کنند نیم درم از وی بخی کرده و در شراب سفید کنند
و سیاق منده و اگر در طعام کنند شاید که شهوت و بجا معیت انگیزد
نفره زردی آورد و بعضی گویند فرق میان زرد ماده آن بود که

نر آنرا که کویک و بدن دراز بود و این جمیع در کتاب ارشاد گویند
و نیکوتر آن بود که در منتصف شب با طصید کنند و زان مه ماه بود و در آن
و ماده آن مه ماه باشد و زانرا و بر سر بضمه نیم بسته کنند و بخورند
سهانی شریف گوید مرغیست که از دریا خیزد و ویرا قتل الرقده گویند
آن سبب که چون آواز رعد می شود بمیرد و زهره وی چون لغی کنند
صرع را سود دهد و خون وی چون در کوشش چکانند درد کوشش
ببرد و چون بخورند واده آن کنند دل سخت را نرم گرداند و گویند که این
خاصیت در دل و بست و این زهر گوید سر کبی و وی مطلق به سر کبی
کمی خشک ماند بشکل نه بمزاج و در مزاج میان کبک و مرغ بود و بی حیا
مرغ کویک نزدیک بود و لطیف تر بود و میل گرمی داشته باشد
و کجوش نیکو دهر و خوش طعم بود و نافع بود جهت تن در ستان
و نافع همان گوشت وی سنگ بریزاند و بول براند و صاحب منیاج
گویند نیکوتر آن بود که خالیف وی نر بود و طبیعت وی گرم و
خشک بود و مفاسل سرد را نافع بود و شیخ الرئیس گوید این قوه
در خوردن گوشت فای باشد و بلکه در جوهر وی این قوه هست و

ظن آن بود که خریق خورده بود بمشاکلی که میان ایشان است و مصداق
آن بود که بسره که کشتن به زید و بشیرازی و بر ازب خوانند
سور جانور است که در ترکستان بسیار باشد و گرم و خشک
بود و سحر و وی زیاده از همه حیوانات بود و پوست زود تغییر پذیرد
از بهر آنکه دباغت وی نه همچنانکه همه پشمها بود و صاحب مزاج
کوبه وی وی و دلق نیز یک یک دیگرند مسخ و مجفف بود پوشیدن
وی بر آنرا و سرد مزاجان را سود دهد و غیر وی کوبند سمکوبند و
کرده را نیکو بود سنا نیکوترین وی حجازی بود که برک وی بزرگ
مورمانده بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و در اول مهل تره
صفر او تره سودا بود بلغم و عوض در مفاصل کینا عین بدن و
نقرس و عرق النساء و مفاصل که تره صفر او بلغم حادث نشود و
شرای از وی در مطبخ از چهار درم تا هفت درم بود و اگر کوفته
وی بمشعل کنند تا سه درم شاید و دبستورید و کس کوبند سود
بود همچنان سودا را مهمل آن بود و مهمل محکم و قوه بدن به هر دو اکث
بن حسین کوبید از قول فولس که سود منداست جهت بواس

سودای

سودای وی و شقاق دستها و شج و عضله و ارجح و شش کوبند
پیدا شود و صداع کهن و جرب و حکه و بشیر یا صرع را نافع بود و شریف
کوبد چون بازیت اتفاق به نرزد و بهایشانمند و درد پشت و ورکس
سود منند بود و خلط خام بیرون آورد و کوبند مصداق وی بنفشه است
و اکث کوبند مضرتست بمنانه و مصداق وی هلیله زرد بود و در مطبخ
صالح بود که مدقوق و ورق وی با خابیا میزند موی را سپاه کند و ورق
وی منعمل است سنبل صاحب منهاج کوبید و سه نوعست هندی
در رمی و سیل سنبل الطیب هندی بود و سنبل العصا نیز کوبند
و رمی را نار دین اقلیطی کوبند و گفته شود و نیکوترین سودی بود تازه
و کبک و خوش بوی و چون سعدا شقر بود و خوشم وی کوبک بود
و مجفف زبان بود و بوی خوش در دمان و رنگ چون جایند آن از
کوی خیز که از آن طف سو باست و از طرف دیگر هندی و آنکه آن
هنری بود از اغیطی کوبند و ابن اسم مشفق از اسم خری و طریبت
که یان کوه غیطی می روید و نزدیک آن روید و وی در قوه
ضعیفتر از سوری بود و بسبب رطوبتی که موضع رستی و است

خوشه دراز و تر و بزرگتر بود و جالینوس گوید سنبلی الطیب کرم بود در اول
و خشک درم و گویند در سم و وی مفتوح و محلل بود و او آن بود که
چون مشتعل خواهند که دوریج وی مانند گل خیری بود و آن خاک
وی بگیرند و آن خاک جهت دست نشستن نیکو بود و خوشبوی بعد از آن
سنبلی استعمال کنند و در وردی منع عرق بکنند و جگر را نافع بود و هم
معه چون بیاض مندر و چون از بیرون ضام کنند وی محلل و رام بود
و مقوی دماغ اگر در کلهها کنند موی مژه بر وی نافع بود جهت خفقان
و چون به آب سرد بیاض مندر غشیان را ساکن کند و بولی براند و کم
ببندد و چون فرجه از وی زن بخورد و کبر و قطع ترف بکنند و رطوبتی
که روانه بود از ریشها خشک گرداند و چون پزند به آب وزن
تکبید کنند و در آب آن نشیند و ورم کرم که در رحم بود بایل کند
و سینقش پاک کند و یزقان و سده جگر و معده بکشاید و قوه
مرد و را بدهد و سخن ایشان باشد و در اعضا و لون را نیکو گرداند
و ضیق النفس را بایل کند استسقاء طی و محسک به طبیعت بود
و قی و بلغم باز دارد و محلل ریح بود که متولد شود در معده مقوی غل

قوة ماسکه بود در بیرون بدن و مجموع سده که در سر بود بکشاید بوی
دیان خوشش کند و در دسیر زرا سود دهد و مقدار را خود از وی
بگذرد بود و گویند مضر بود بگدره و مصلح وی کثیر بود جالینوس
گوید بدل آن ادختر خوشبوی بود و وزن آن و گویند بدل آن ساق
بود سنبلی مندر صاحب مناج گوید گویند بد رستی که آن در ششها
و خلافت که سنبلی مندی سنبلی الطیب است که گفته اند
و در ششها نیز گفته شد بنوت کجور است و گفته شود سنبلی
الکلب صاحب جامع گوید ثمره شجره در دار است که معروف است
بالسنة العصا فیه سهو کرده در دار بیماری اسفیدار گویند و بعضی
شجره البی و السنة العصا فیه و ثمره درختیست که بیماری اهر گویند
و سنبلی الکلب بهار و ریت سندر و س صغی زرد است و مانند
کهر با و لیکن سست تر از وی بود و در وی اندک تلخی بود و طبیعت
وی صاحب مناج گوید کرم خشک است در ۲ در وی قبضی بود
و صاحب جامع گوید از قول ابن ماسویه کرم و خشک است
و خون بندد و بواسیر را سود دهد و چون بیاض مندر قطع

سندرس سنبلی
و سنبلی بدو بسیار
وزنه سبک

فضول بلغم از معده و امعا بکند و کرهها و حب الفرج بکشد و
سودمند بود جهت استرخا و عصب که حادث شود
از افراط برودت و رطوبت و اعتدلا و اگر روغن وی در ناصو
مالند خشک گرداند و خان وی مهین عمل کند و خواصه در جراحات که در
اسفل بود و نزله را نافع بود و اگر خرد کنند و بر جراحات افشانند
خشک گرداند و چون بار و خمر کل بیا میزند چنانکه غلیظ شود شفا
مرض که در گوشت است و یا پسداشوم بالند بغایت نافع بود و
خفقان و وسواس و ربو که از تری بود و کسیر و اسهال مزمن را
بغایت نافع بود و چنانکه علی بیا نشاند بول و حبض براند و چون در
جسم چکاند جلالت تمام بدهد و چون بیا شامند خون از موضع می باشد
بپزند و دخان وی نزله و زکام را نافع بود و جهت درد دندان
بود و معتدل تر از وی نبود درین و مانند کبر با بود در فوة ربودن
گاه در وی قوتی بود که بدن را لاغر کند و چون هر روز قدری با
سکنجبین بیا شامند این مولف گوید فرق از وی تا کهر با آنست
که سندر و سست تر از کهر با بود و چون بر آتش عرض کنند از کهر با

بوی مصطکی آید و از سندر و بوی ناخوش و اندک تلخی در سندر و
بود سندر و ترنج است گفته شود سنجفر زنجفر است گفته اند سنجفر
از طایفه کوبید طبع مجر و سرد بود و در خشک و در سم معدن
وی و در خرا و در بای جسم بود و در جلالتی تمام بود و دندان را از جگر
پاک کند و جلا بدهد و چون به آتش بوزند و سخی کنند بر ریشها و زنها
عفن که در آن کشیده باشد پاک کند و کندن را بلی کند و جهت استرخا
و لثه و نقاشان در جلا دکنهها و خاتنها استعمال کنند بدن را روشن
و اسبونیست گفته شد سندیان در جنت بلوط است سنجاب کرمی وی
کمز از سمور بود و گویند بقیاس سدر و تر بود و پوشیدن وی مخور مزاج
جوانان را نیکو بود کسی که دایم شرب کند سندیان درخت بلوط است نزد اهل
شام بخلاف سندیان عود دهند سبت طبیعت وی گرم و خشک است
و در سم نفوس را سود دهد چون بیا شامند و خاد کنند سندر که
گویند و سرودی ایچر بپزند و خشک بود و بغایت مکی بود و
ایم مقام فرو ثعلب بود و شریف گوید چون وی را همچنان بوزند
و در دیک بکلی گرفته تا همچون خاکستر گردد با سدر که بیا میزند و سمرخ

شفاق طلا کنند که در میان انگشت دست و پای بود را بیل کنند و
خافقی گوید گوشت کرب کرم و زست و سودمند بود جهت
در دیوانه‌سیر و مسخ کرده بود و در دشت را نافع بود سنگوبه
سنگوبه است و گفته شد سورخان در مصر عتد خوانند و در عراق
لعنه بربری و یونانی فیلیقن خوانند و بعضی بلبل و بعضی فباد
و بهترین وی مصری بود که در اندرون بیرون وی سفید بود و در
شکستگی صلب بود و آنچه سرخ و سیاه بود بد بود و حبش برتین
گوید که مرست در اول خشکست در اول و دوم و بعضی گویند
خشکست و دریم سردست و دریم در وی قوت بود که مسهل بلغم
باشد بخا صبت که در ولایت نکین درد مفاصل و تقرس و
خدر در بدن میکند و نافع بود جهت جراحت های کهن و بر تقرس
ضاد کردن درد ساکن کند در زمان و اگر بسیار ضاد کنند و درم
صلب گرداند و وی تر باقی جمیع مفاصل بوده تمسج گوید ویرا
خاصیت عجیبست در دیوانه‌سیر باطن و چون سخن کنند و بنمیزم از
وی بردن گوشت کهن پیرشند و با پنبه و باره بخود بر کبر در معده

دانش

دو شب نافع بود و محتاج شب سیوم نبود و در مفاصل لطیف کردن
با بعضی آبهادر در ساکن کند و منصوری گوید منی بیفزاید و مجهول
گوید سورخان سفید زیاده کند و صاحب مهناج گوید خاصه بازپل
و فودج و مکون مقدار ماخوذ از وی نیم مقل بود و او آن بود که
با مکون و فلفل بیا میرند این ای صفت گوید مسهل بلغم خام بود و نافع
بود جهت مفاصل و تقرس و ماده که در ایشان باشد بر اند و پاک کنند
شرابی از وی یکمقال بود فمبند و اندک زعفران چون بادویه پیامند
نیم مقال یکدم شاید اسهال گوید ضرر بود باریه و معده ضعیف را
بد بود و مصدق گویند او با قند و زعفران آنچه سیاه و سرخ بود ضرر بود
و اگر بادویه مسهل بیا میرند و بادویه مسهل را در معده به بند و آفتی سخت
پیدا کند و آن مبرد و نوع نشاید که استعمال کنند که در این سهیمه
همست و بدای بوزن آن تربید بود و دود آنک وزن افیمون و
ده یک آن خرق سفید و گویند در درد مفاصل بوزن و ورق
حنا بود و نیم وزن فطر الهی و گویند بدای آن بوزن آن است و تربید
سوفطیون خضی الثعلب است گفته شد سوری نوعی از زجاج است و گفته شد

سوسن خشک خوانند و بیاری مهمک خوانند و منفعت در پنج دست
و عقاره آن گفته شود و اصل آن در الف گفته شد طبیعت سوسن گرم
و خشک است گویند معتدل گویند سرد است صاحب منهاج گویند
در دجله رانافع بود و مقدار خود از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود
به سیر و مصلح وی ورق کل سرخ بود و جهت بوی بغل و عرق آن از آن
بای نیکو بود و چون استعمال کنند همچنان تازه سوسن چهار نوع است
یکی سفید آن را از خوانند و یکی از رزق که از کبود خوانند و یکی صحرانی
بود که آن آوان بود از کبود و زرد آنرا آسمان کون خوانند و پنج ویرا برسا
و یکی زرد او را خطائی خوانند و قد شاخ وی بلند بود و سوسن تبری
و سوسن بزرگ و سوسن کورین آن آسمان کون بود و طبیعت آن گرم است
در اول معتدل و خشکی و محل و ملطف بود و گویند معتدل است
و سوسن سفید است گرم و خشک است و در سوسن گویند معتدل است
و سوسن بزرگ گرمی خشکی و زیاده بود و جلالتی دهد و کلفت نمیشد
چون روی را بدان بنویسد جرب ریش شده و خشک شده و ریش
سود دهد و بوستانی فاصله بین او و یه بود که جهت خشکی آب گرم استعمال

کنند

کنند در سیر و کزنده جانوران رانافع بود و خاصه عرق بوسید
وی محلل فصلهای دماغ بود و پنج وی مهمل آب زرد بود و چون با غل
بیانشا مندر شربت از یک مثقال تا سه مثقال بود بوسید آن مضر بود در
سری که از گرمی بود و مصلح وی کافور بود و پنج الریش گویند سوسن
آزاد نزدیک است بر عفران و حکم وی نزدیک حکم آن و لیکن در گرمی
و خشکی کمتر از آن بود از او میهای قلبی بود و تقوی در وی
باشد سودا و القظه غفص است و گفته شود سودا و الهند نوعی از
سلی است و آن سلی السواد خوانند و از او ویر تریاق بود در
سلی گفته شد سولان ریش الریش گویند و آن رومیت گرم و خشک
بود و در چهار رم چون یخ از وی به آب سلی سحوط کنند و لقه
نافع بود سودا و لهند جانور است که بیاری دارد گویند و شیرازی از آنک
طبیعت وی گرم و خشک بود و باه را زیاده کند و مضر بود دماغ و در
کوش وی حدی بود و از بهر آنکه حشرات میخورد و بوی بد دارد و
بد بود خاصه چون لاغر بود سورج نوعی از کف دریائی است و در
موضعها که سنگ بود نزدیک دریا منولد شود و در قوه مانند سنگ

سوسن خشک
سوسن سفید
سوسن بزرگ
سوسن کورین

بود و زهره المخلوط لطیفتر از نمک بود و به بسیار ملطف و محلل بود
 و چون بپزد بپزی است جو گویند بنکو تر آن بود که معتدل بریان کرده
 باشند و خاله وی اندک بود و وی کمتر از بپست کندم بود و شکم
 بپزد و چون به آب انار شیرین بشنند با سنوف از ندری
 معده را خشک کند و قی و صفرای وی باز دارد و در سردی را سود
 دهد و غنای ساکن کند و قوه معده بدهد و اگر از وی حسه عصبیه
 سازند با قدری شیرینی غذای اطفال کنند و بدن ایشان را فربه کند
 و وی مولد نفخ بود و مصلح وی قند بود و سوبق الخطه بنکو تر آن بود که
 معتدل بریان کرده باشند طبیعت وی گرم بود و خشک بود و در اول
 گویند نرم است و چون تقبیح کنند طبیعت وی سرد گردد و چون بپزد
 حرارت بنشاند و ترطیب حاصل کند و در برابر معده بگذرد کثیر المنفع بود
 اولی آن بود که آب گرم بنشیند و قند اضافه کنند و سوبق البقیق بپزد
 گویند معده را بنکو بود و شکم بپزد و سوبق النفاخ فی غشیان ساکن کند
 که از صفرا بود و معده را قوه دهد و شکم بپزد و شکم بنشاند و سوبق الغرغره
 طبع را نرم دارد و صفرا را نافع بود و در سبزه که از گرمی بود سود دهد و سوبق الرمان

کرد

سرد و خشک است و ممکن صفر بود و معده را نافع بود و لطیف را نفع
 دارد و اشتها باز دهد و سوبق الخروب طبیعت بپزد و بسیار سبیل
 گویند و تمام نیز گویند و تمام الملک و طبیعت آن گرم خشک است
 و در سبب ممکن صفر بود و معده را نافع بود و وی حشیتی است میان نفع
 و بادرنوبه و لوی نیز دارد و تخم وی نیز مسخ بود و هر دو لطیف و محلل
 باشند و این مولف آخیشیت میان نفع و قودج و از هر یک
 بودند و کوزه دست نشان میان سبیل میشود و چون باز در کوزه دست
 نشان میان سبیل میشود و چون باز در کوزه دست نشان میکنند
 نفع میگرد و فواق و معصی را نافع بود و تخم وی چون بپزد مانند آ
 نقطه البول و سنگ کرده و مثانه را سود دهد و ورق وی چون بر
 پاشانی هر ضا د کنند در ساکن کند و بگزاند که زینور ضا د کردن سود
 دهد چون با شیر پاشا مندی و غنای ساکن کند و باقی منفعت
 وی در تمام گفته شود و بدل وی در تحلیل و ملطیف باد روح بود و با
 بلغت وادی قرن حلاست و گفته شد و گویند ملطیف است بسیار و
 بسیار که چوب شونیز گویند صاحب منهاج آورده که خشک شونیز است

نفع
 بسیار
 است

سود
 دارد

و در وی حرارت قبیض بود و طبیعت آن گرم و خشکست در در وی خلط
بود و طبع نجوی معده را سودمند بود و بول براند و صاحب طمع گوید
که اکتی و جالینوس و دیسکوریدوس روشن میشود که بسیارون
قلقله است و نمو گوید روشن نیست که چیست جای بحث است
سپستان صاحب مهراج گوید حب الفقد است و گفته شد بسیار
صا است و گفته شود بسیار مایه است معروف و راجحیت
المعده خفته که در اندرون وی بود آنرا لسان الجرو خوانند و در بعضی محل
منعرب بر قنایه خوانند و چون بپزند و حوصله وی بخورند و غوار هضم شود
و شکم براند و چون بسوزانند و کحت کنند بهی و کلف و غش و جوب
زایل کند و دندان را جلا دهد لعابی بسیار از وی بیرون آید و موی بردارد
التغلب بر ویاند و مانند ماد بود که کتابت بر آن توان کرد بکرات
و لای نوعی از سوسن است و آن دلبوش گویند گفته شد در دال سبزینه
خرف الما است و گفته شد بکوان بونی نج است گفته شد و سیف الفکا
همینج است گفته شود بمراما جرجیه الما است و کرفس الما و فرة
العین و هنی نیز گویند وی در آب استاده بود و عطری در وی بود

محلی

مسخن و محلل بود و حیض و بول براند و سکنه کرده بریزاند و خواجسته و خام
و دو سقظا یا رافع بود و مؤلف گوید در آبهای روان می باشد و در قزوین
گفته شود بسیار یا سبزه است و گفته شود بایشین شهاب الیوم نوعی از
اجاص است و بر آبپاشی آلوده گویند و اجاص امضی و صفر گویند شهاب
گویند نیکوترین آن بود که زرد و رسیده باشد اسهال وی کمتر از انواع
سبب بود و بسبب غلظت و قلت رطوبت آنچه نارسیده بود بد باشد
اجاص خشک کرده اشتهای طعام ببرد و محر و رافع بود و نه پیرازا
و اگر بخورند در حال باده که قدری کند و بخورند مصطلک نیز بخورند تا از
معده بگذراند که آن بر معده اندوده شود اکتی گوید چون روشن بود
گرم و خشک بود و گرم مزاج را موافق بود و قطع فی بکند و حکم ببرد
احتیاج وی آن بود که صادق الخوضه بود و آنچه گفته بود فقیر وی در
انواع کسوف نافع بود و همچنانکه سرکه در انواع آن مفید است آب وی
حیض براند طبع خشک وی پاشامه با قدری قند نافع بود جهت نهان
صفرای وی شکم براند شهاب نوعی از الجیر است و بسیار سی الجیر و زری
گویند و دریتی گفته شد در حبیبی گویند عصارة کباب هست صنیع گویند

و به تحقیق حنار را با سحر می کنند و بسره که می کشند و لوح می سازند و طبعیت
اوسر بود و صداع کرم را نافع بود طلا کردن شام فرم جبن کره فی است
و نیکوترین آن سعتی بود و آن شاه فرهم گویند و ریحان گویند
و طبعیت آن کرم بود و در اول خشک در ۴ گویند سردست و محلل
فضول نافع بود و چون آب سرد بر روی نهند و بپویند محروری را نافع
بود و در ورق وی قبضه لطیف بود و سدۀ دماغ بکشد و دماغ سرد را
از بخار محلی گرداند و قلاع را بغایت سود دهد و مقوی امعاء بود و سینه
شش را از بغم لذیذ پاک کند و بردارد الفیل و دار الثعلب طلا کردن
نافع بود و چون به آب سرد بکشند و بپویند خاب آورد و گویند
مصلح وی ببلغم فرود و ماسر جویه گویند نافع بود جهت حرارت خشکی
صداع و خاب آورد و شاد رخ بپاشند و گویند و بعربا حجره الدم و
آن انواع است عدسی و بادیه که ارغسی بهین ز بود و بغایت سرخ چیده که
بسیاهی بل بود مانند گل بی چون بشکند اندرون آن سرخ بود و زرد
شکل باشد و آنچه گویند و کرد تر بود چون در آب مالند رنگ آن زایل
شود و سفید گردد و صلب بود مانند سنگ آن نوع غریب بود و آن عملی بود

و شادانه

این کرم را در آب سرد
بپوشانند و در آن
نهند و بپویند
و نافع است

و شادانه خنثی است و سنگ سرخ است و نقطه باران باشد و شادانه میزند
حجر است صلب و بزرگ و شادانه چون نشسته باشد کرم بود و
در اول خشک در ۴ و آنچه نشسته بود سردست در اول درجه ۲ این
مؤلف گویند شادانه را طوری گویند از جهت آنکه اگر کرمی آوردند
نشسته وی چنان بود شادانه خوب لحن کنند و به آب و در کاسه
کنند و آب این روی بریزد و در کاسه دیگر آنچه به آب روانه شود نگاه دارند
و دیگر آب لحن کنند و چندان مکرر کنند که آنچه شادانه بود به آب روانه شود
و بیک بمالند و بعد از آن آن آب بپوشانند تا آن شادانه درین آب بشیند
و آب زوی بریزد و شادانه خشک کند و در وی قبضه بخت بود و خفیفی
و اگر بر گوشت زیاده افشانند بکند از اندوریشهای چشم را بغایت سود
دهد خاصه چون به اسفیده تخم مرغ جهت خشونت اجفان و ورم کرم و
آن هم به اسفیده تخم مرغ سودمند بود یا با آبی که هلیله در وی بپوشانند
و چون بیشتر زبان خلط کنند در چشم و اشک که روانه بود سوزش
آن را سود دهد چون حب با تخم بپاشانند عسر البول و سیدان طمست
و خروج مزی را نافع بود و گوشت زیاده بکند و در ریشها و خون را بپند و دقت

چشم نگاه دارد چون آب ازین بیاشامند نفث دم را نافع بود و چون
سازند با قافیا بیا میرند و در چشم کشند رگهای چشم و جرب را نافع بود و
مضر بود بمرده و احش و مصلح وی عصا زرنک بود و بدل آن نیم وزن
آن روی سوخته و چهار دانگ آن قویا بود و شش بود کوبیده بد آن حجر
المفناطیس است و کوبیده چون مفاطیس بسوزانند شاهانه بود و عمل
شاه باند و شاه باج و عابانک نیز کوبیده و شهابانک و آن بنفشه الکلاب
بعری قسوه الکلاب کوبیده و صاحب جامع کوبیده بر نونست و هم کوبیده
شجره ابرهیم کوبیده است و هم از قول خافقی کوبیده و نوعی از قیصوم است
و از قول صاحب حاوی کوبیده چشم بر تریست و مؤلف کوبیده از قول
خلافت و آنچه محقق است بنفش الکلاب است و به شیرازی آنرا
بستنی سک خوانند و آن گرم و خشک است در مصرع را سود دهد و قطع
آب رفتن از دمان بکند و خاصه از دمان کودکان و محلل ریح شکم ایشان
بود و در همه اقایم مقام مرز بخوش بود و وی سیفوریه دس کوبیده
آنرا فقیص خوانند و جالبیوس آنرا قالیوس خوانند بهونانی قالیوس
و معنی آن و خانی بود چینی در کتاب خود آنرا بسقسما خوانند و وی کون

برتی

برتی ویرا کرزه الحام کوبیده و بقلنه الملك کوبیده و به شیرازی شاه تره و نیکو
ترین وی آن بود که سبز و تاره و تلخ بود و ورق آن نیکوتر و کمتر از قضبان
بود و طبیعت آن معتدل بود در حرارت و خشک درم کوبیده سرد و
خشکست درم کوبیده سرد است و در اول خون را صافی کند و چون بیاشامند
جرب و حکم را بغایت نافع بود و بن دندان سخت کند و مقوی معده بود و آنچه
آن سده جگر بخشد و بول براند مره محترقه و طبع را نرم دارد و چون آب تر
وی همچنان خام بیاشامند خلطهای سوخته و جرب و حکم را سبب آن
از خون صفرائی بود و خضر و بلغم عفن همه را نافع بود و این خاصیت در آب
نروی بود شربتی از وی از ده درم تا نیم درم ملل بغداد بود با فندی آنکه
بکوشانند و شربتی از خشک وی در طبع از چهار درم تا ده درم از جرم و
کوفته و بخته تنها از سه درم تا هفت درم بود و تخم وی اقوی بود از وی
در فعل و اگر بوزن آن هیلر زرد اضافه کنند شاید اگر اسهال بپرورند
و بخورند فی راسا کن کنند و غنیان که سبب آن بلغم بود معده و امعاء از
فضول محبت پاک کنند و شریف کوبیده که اگر خشکیش او در آب خورند
و سروریش بدان بنویسد شربتی بکشد و چون بعصاره وی خالص کنند

و در حمام و در اعضا بالند جرب و حک زایل کند و قوه معده بدهد
 و سنگ جگر بکشد رازی گوید بدلای در جرب و حیات کهن نیم
 وزن آن سناسمی و چهار دانگ وزن هلیله زرد و کوبیده مضرب بود
 بنزد مصلح وی هلیله زرد بود شاهبوط نوعی از بلوط است و آنرا
 تسیطه خوانند و آن شیرین تر از بلوط بود و فاضله و خشکی وی کمتر بود
 و نیکوترین آن بود که رسیده بود و ترطیعت آن معتدل بود و در گرمی
 و سردی خشک بود و در اول کوبیده و درم کوبیده در وی اندک حرارتی
 بود و کوبیده گرمست در اول و کوبیده سردست درم غلبه بیشتر از
 حبوب بدهد و در وی جلائی بود و سموم را نافع بود و اما بطی الهضم بود و
 غذای وی نه محمود بود آدمی را حوی را نافع بود و زرد و اسهال که از رطوبت
 معده بود سود دهد و مثانه را پاک کند از اخلاط بد و وی منفع بود
 و چون بچوشاند در آب فنج آن کمتر شود و طعم آن لذیذ شود و ابوجری
 گوید فریبی آورد و مصلح وی قند بود و کوبیده بدلای بلوط بود و کوبیده
 خربوب و ابن مؤلف گوید و ابن یکان آورده که بدلای نیم وزن
 آن ماز بود شطاه و شاتل نیز کوبیده آن دوائی همدست باشد گاه

فاز

خشک و کوبیده و قیست خشن و پُر کُره مانند بفاع و بقدر کاه و
کوبیده مقدار با فلاخ بود و مؤلف گوید قول اول اصح است که آن مانند
کماه خشک بود از هندستان و زکندان نیز آرد و بشیرازی آن را
روشنک گویند این مؤلف گوید در حوالی شیراز نیمی باشد در فربه
جَره تمیمی گوید طبیعت او گرم و خشک بود در آخر در جسم مسهل کمبو
غلیظ بود فالح و لقوه و دال الصرع و از بغاش شکب مفاصل و علقها
دماغ که از رطوبت و غلیظ بود و کوبیده مسهل کمبو سبب محرقه و شربی
از وی نیم درم بود و با وزن آن نبات که باب کرم بیاض مانند است و در
فلفل سفید است گفته شود شار ای شادای و شندای گویند و گفته شود
شیرم نبات است که در بوستانها روید و کنار جویها و صحرا اما مؤلف
گوید آنرا بشیرازی کا و بنطوسک گویند و کا و بنطوسک هم گویند
بدان سبب که چون کا و ویرا بخورد بمبرد و کوسفند هر چند بخورد مضرت
نرساند بهترین وی سبک بود که لون و ساق آن لبرخی فایل بود و بد
ترین انواع آن پاری بود و صاحب جنها گوید که گرسنت و در اول درجه و
خشک در آخر هم جیش بن الحیی گوید که گرسنت و در هم خشک است

در آخرم و وی از جمله نبوغات بود و لیس وی کرم و خشک بود و در آن

صاحب منهای گوید که لیس وی قلع دندان میکند و بیدرد و باید که شرم
اصلاح با کرده استعمال کنند و اصلاح وی چنان کنند که بتند
شیر تازه شرم تازه ناکوفته هم چنان در آن خوب انداخته و بکشانه و
زیاده ریخته و در آن بکشانه روز دو نوبت باشد نوبت شیر تازه
کنند که مصدق وی بود و بعد از آن در سایه خشک کنند و قدری ناکوفته
ببازند و با ادویه های سهیل که ملایم وی بود مانند آبلیمو و رازانه
و مکتون کرمانی و ترب و هندی پس اگر درین ادویه ها در بعضی قبض بود و در
که برخلاف حقه شرم بود از بهر آنکه درین ادویه ها مزاجهای سالم است
و در نفع طایع و ابدان خلاف آنکه در شرم است از بهر آنکه ملطف اند
حده و بر از این که و اگر در معده قوی که سبب آن راحی غلیظ بود و بغم
مستعمل کنند مفید بود و چون با مقل خط کنند و کشید و اسفی و
سر کس اگر که حسارت از جهت او رام شده و آب زرد و بلغم و کوا
مستعمل کنند و با مع بود و چون با مقل خط کنند شیر برون آورند و در
خشک کنند و در آب کاشنی و آب رازانه و آب عناب و صابونی

کرده

کرده

کرده خوب انداخته شبانه روز پس خشک کنند و قرص سازند و اندکی
نمک هندی و صبر و زرد و سلیله و بعد از آن دوائی بگویند و لیس وی
تند که قطعا بیا شامند که هیچ بیک در وی نبود و کشنده بود و شترتی از
اصلاح کرده وی با دو بهائی که گفته شد از دانه های ناکوفته بود و طبیب
قوة و صاحب منهای گوید شترتی از وی دانه های بود و فی الحقیقه مضر بود و خاص
بمزاجهای کرم و مضر بود بعد و حکم دانه و منی و عروق و سفلی منفر
کرد اند و لیس وی دو درم کشنده بود و معالجه اوی بمک و روغن
کا و کشنده مولف گوید اگر لیس وی بر قویا خشک طلا کنند البته زیاده
کنند و بکرات بخوبی کرده لیس مجموع نبوغات این خاصیت دارد و بد
وی مال بولست و شربت شیرازی شود گویند و بهترین آن سبز
و تازه بود که کل آن شکفته بود و سحونه آن در میان در خرم نامسم
بود و جفا فته میان اول و دوم اسحق گوید کرم و خشک بود و وی منضج
اخلاط سرد بود و مکن و او جاع و چون تر بود حرارت آن کمتر بود
و رطوبتی روی بود و انفاج وی سخت تر بود و چون خشک بود
تحلیل وی زیاده بود و منضج و رطوبت باشد و اگر بازیت بپزند آن روغن

محکم کن و جمع باشد و منصف در می بایند و خواب آورده و چون شست
کرم و خشک بود و در سه خلست آن ریشها که حادث شود در سفلی و ذکر
و ریشهای کهن بر آن افشانند نیکو بود و اگر بر بویاس که رسته بود خاک کنند
سودد و مقدار ماخوذ از شست پنج درم بود و بلغم لذیذ که در سینه بود معده
و شش را نافع بود فوق امتدای بعضی را نافع بود و شیر برانده و عصاره وی
در گوش سودا و وی سودد هر رطوبتی که در وی بود خشک گرداند و چون
سختی کنند طبع وی با عسل بزنند تا منعقد گردد و بر مفعد بالند شکم آن
براند و دطبخ وی در دشت و باد را نافع بود و لیکن مضر بود لب و محروم
موافق نبود و اگر کشته بود بخورند و بعد از آن سکنجبین سیاه بپاشانند
و اگر محرومی بود دطبخ حله وی درد کرده و شانه چون از سده بود یا حتی غلیظ
نافع بود سنگ مثانه بریزاند و ادمان خوردن وی ضعیف چشم بود و
مضر بود بعد و کرده و مثانه و مصلح وی لیمو بود و گویند صلی و صاب
نقوم گویند مصلح وی دارچینی یا قرضل و بدل وی تخم و لیست شب
انواع نیست آنرا از اج بلور خوانند و از کوه فرو جکه بفرمانند
و آنچه از کوه بمی خیزد که لون وی سفید بود که بر روی مایل بود در وی

نقد

خصوصه بود و نیکو بود انواع آن به بانی مشهور بود و در سترید و کوبید
انواع شب بسیار است و اما آنچه مستعمل است در معالجه طین سه نوع است
و شقوق و رطب و مدحرج مشقوق بانی بوده و طبیعت وی خشک در ۲
سرو و گویند کرم و خشک بود و در سه گویند گرمی وی در ۲ بود و چون باد را
سکه که بود نافع بود جهت زخم از هر موضعی که بود چون با کرم که غسل
مضمضه کنند دندانها که منخرک بود محکم گرداند و چون با عسل بپاشانند
فلاخ را لای کند و اگر با عصی الراعی بپاشانند بهی رسود دهد و سبلان مانده
که از گوش آید بپزند و با ورق انگور یا ماء العسل جرب ریش شده را نافع
بود و چون آب بپاشانند جهت حکم و برص ناخن و احش شقاق که از
سرما بود سودد و چون بیکر و از وی بیکر و نمک بپاشانند سودد و منده
بود جهت ریشها بد که منتشر شده باشد در اعضا و چون به آب زشت
بر سرما لند سوسه زالی کند و چون با آب بالند شش بکشد و خشکی
آتش را سودد و در بر و رهماء بلغمی لطوح کردن سودد و نافع بود
و در شیب بغل بالیدن کند که ببرد و چون اندک به شیم باره بلغم رحم
نهند پیش از جماعت قطع خون و منع آبستنی نافع بود و بپزند

آورد و حبه درم لثه و لهما و نعالع و فم و وجع اذین و وجع قرحای تشیی
 بغایت نافع بود و رازی گوید در خواص وی که چون در آب تیره اندازند صاف
 گرداند و در آنکه زمانی رود و گویند چون شب در شیب خامه خواب کسی نهند که در
 خواب فریاد کند دیگر نکند و خوردن وی مضر بود تا بخدی که کشنده بود
 و سرفه سخت پیدا کند و باشد که بل الخا و مد اوای وی بشیر ناز و
 و مکه کند و بدل وی نمک تلخ بود و نمک سیاه بوزن آن سه الا ساکن
 شب العصفه شب الفی است و در قاف گفته شود شب تاب عصی الراعی است
 گفته شود شیوة ضامی بزرگ است گفته شد شیوة نوعی از ماهیت
 و در دجله بغداد ذات بسیار بود و زهره وی در دار و بای چشم استعلا
 کنند در سمک گفته شد شراب درخت مهورانه است گفته شود بخره
 از او درخت است گفته شد بخره امر اهل هند است بسیار سی دلو
 خوانند و گویند صنوبر هند است در دال گفته شد بخره البون
 در دار است گفته شد بخره الکلبه شجرة الله است و گفته شد بخره
 اللها درخت سرو است گفته شد و در باب اسم بد السببی
 خوانند که جایگاه ما است شجرة باروه لبلا است گفته شود

شجرة

شجرة رسم زراوند طولست و گفته شد شجرة موی علیی الکلب است
 و گفته شود شجرة السی لوف الکبیر است گفته شود شجرة الخطاطی عروق
 الصفرة گفته شود شجرة الحمال حرم الجدی است و آن نبات است
 که بر هر درخت که نزدیک بود پیچیده شود و آن نوعی از قاشق است
 شجرة الخفاف کسکج است و گفته شود شجرة ادم سحار است گفته
 شد شجرة الحلف غافقی کونجشت است بعضی گویند شاه باغ است
 و گفته شد صاحب فلاح گوید درخت بوم است که آن مفید است بخره
 موسم اصابع الصفرة است و گفته شد شجرة البین فناء برتست گفته
 شود شجرة ابی سالت در دمشق صابون القاف خوانند و آن نبات است
 که در موضعها نمناک روید و میان نهرا و در جامه پاک کردن آن نهند
 صابون است و مولف گوید آن نوعی از کلیم شوی است در اصل العطین است
 گفته شد و پنج آن مهمل مرده سودا بود و اسهالی برفق سودمند جهت
 مجموع زخمها حتی جذام شجرة العرب درخت رعد است و باقی اقوال
 خلافت شجرة الدی درخت سپستان است شجرة البرانث
 طراغیونیت گفته شود شجرة اللوز ابن مؤلف گوید آن درخت

شجرة اللوز

شجرة البرانث

آموختند که آن العصا بر نمره آن است و گفته شود که بر
صاحب جامع گوید که اقوال مخالف یکدیگر است و آورده تحقیق کرده و
صاحب منهاج گوید که تحقیق بهتر باشد و آن بخور مرکم است و آن سه
نوع بود و یک نوع بر نمی ماند و دو نوع بر می ماند و پنج آن ارضیت است
در بخور مرکم گفته شد بخور افلا و همست و طبیعت آن گرم و خشک است
و در رسم در غار گفته شود بخور صاحب منهاج گوید بهترین آن گوشت
بود و گوشت وی گرم و خشک است و دشوار هضم شود و بصلب بینی که
دارد و غذائی بد بود و خونی گرم و خشک از وی متولد شود و دروغ بسیار
مضرت وی کمند و صاحب جامع گوید از قول رازی که گوشت وی تر
بود و کمیوس وی محموره بود و زود هضم شود و فراطیس و حانی گوید بدست
که فاضله بن غذای ما خولیا بود و بیماری و برادر خوانند و از مرغان
خوش آواز بود تخم نیکوترین پسه آن بود که از جوان فربه منجمل گیرند
و طبیعت آن گرم و تر بود و مختلف بود بسبب اختلاف حیوان که از
وی حاصل شود و در طوبت وی کمره از میس بود از بهر آنکه چون بکشد از آن
زود تر بسته شود و گویند خشک است و سودمند بود بجهت خشونت طبع

بمکن

بمکن مرغی منبسته و مدخن بود و دفع مضرت وی بلیج و نمک و زنجبیل
در اسن محلل کنند تخم بود که قهقهه از پیه مرغ بود و بنایت لطیف
چون بموم دروغن سازند و بر روی طلا کنند روی را پاک کنند تخم
مرج کمری وی کمره از پیه بط بود و پیه مرغ خشونت زبان دارد و در جم
نافع بود تخم الارض دار الشعلاب سود دهد و شقایق لبه روی را نافع
بود تخم انیس صاحب منهاج گوید فطی است گفته شود و صاحب جامع
گوید خراطین است و مؤلف گوید خراطین را امعاء الارض گویند و گفته
شد تخم بی گرم بود چون بر خود مالند کزندگان بگریزند تخم
بنایت گرم بود شمع را سود دهد و چون لطیخ کنند کزندگان بگریزند
تخم بویار کمره تخمها بود و در طوبت وی کمره بود و خشکی زیاده
بقوة تر بود جهت تحلیل ادرام غلیظ صلب تخم بویار نافع بود
جهت ازبائی که در پوست بود و سوختن آتش تخم سحر بار و غن فسط
در پشت را سود دهد که از باد بود تخم بنس فایض ترین تخمها بود و تخم
بنس در وی زیاده بود تحلیل او نافع بود جهت لیدع و امعاء و بنس آن
و تخم غیر بقوة تر از تخم خضر بود از بهر آنکه زود بسته شود و گفته

کردن بدان سبب معارضه زانافع بود کسی که زاری خورده باشد بغایت نافع بود
 شحم الحنظل بهرین آن بود که از زنجوان گیرند و رطوبت آن زیاده از همه شحمها بود
 و فصل وی نزدیک بربیت بود و لیکن تلین و بفتح در وی زیاده بود که در رشت
 و کرمی آن کما از بهر بزمیش بود و نافع بود و سمیت و در مها و قرصه و امعا
 کزنده جانوران و مقدار را خودی از وی سه درم بود و او را آن بود که عوض
 آن بهر کنند که قایم مقام بود درین زخمها و وی حرام بود و تصرف ناکردن
 در آن او را بود و گویند بدل وی شحم الکلب بود شحم البقر کرم خشک تراز
 بهریش و بز بود و متوسط بود میان بیه شیر و بز و بدل وی به بط بود و شحم
 العجل کرم تراز بهر بز بود شحم الدب لطیف بود و داء الثعلب را سود دهد
 و شقاق که از سر ما بود و سمیت خلج و و فی تعقد و فرض و برص میوه
 بود و شریف گویند چون در پوست انار کرم کنند و با هم چند آن ریت
 بیاورند و برابر و طلا کنند موی بسیار بر ویاند و چون برنا صور طلا کنند
 زایل کند و اگر به وی سحی کنند و بر مفاصل و مفصل طلا کنند نافع بود و
 چون در آفتاب رخص غلیظ با لند و لید و نرم تا اعضای و برا بخورد و اعضا
 لطیف که اندود و غایت تلین بود و بدل وی شحم الکلب بود این زهر گویند چون بردار

بر

الثعلب پسند موی بر ویاند و چون در چشم کشند بعد از آن موی زیاده برکنند باشند
 دیگر نروید و چون بکند از زنجوان که مالند که زانیده باشد از همه آفتها این
 باشد و حرزی عظیم بود و بر شحم السمک البحر نیز چشم زیاده کند و زردی آب
 سود دهد عسل کشیدن شحم افعی کرم و تیز بود و بیشتر اطباء متفق اند بر آنکه
 منع نزول آب میکنند از چشم و علی بن عیسی گویند منع موی زیاده که چشم بود بکنند
 و چون بکشند در جای وی مالند اسحی گویند مقدار را یکی از وی تا دور است
 زهرها و کزنده کما را سود دهد و مضرب بدل و مصحح وی بصلی الفار بود شحم
 قاندر قاندر گویند و در قاف گفته شود شحم الثعلب درد گوش را
 سکن کند و چون در روغن سکس بکند از زنجوان بهر باره در گوش نهند
 در آن را سود دهد و گویند چون بکند از زنجوان بهر باره در گوش نهند
 طلا کنند با خاری با چوبی بر گوشه را کنند برا غیث بروی جمع شود
 شحم الخنازیر جالینوس گویند بهر چون برکنند کی وی نهند در ساعت
 زایل کند شحم الخنظل چون از خطی بیرون آورند بعد از سه ماه قوه وی ضعیف
 شود و در خطی گفته شود شحم المدح خطی بر تبت و گفته شد بخار
 شیره فلی است و گفته شود شربت فرا سبوسنت و گفته شود شرب

نخام الحنظل است و گفته شد شریب درخت قطران است و آن از جنس
شجره الصنوبر است و ثمر وی مانند ثمر سر بود لیکن کوچکتر بود و بوی آن
بود و آن دو نوع است دراز و کوتاه و در پوست وی قشبی بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود و نزدیک به رجه سم و چون ورق وی کپسید
و بدان مصفیه کنند در دندان ساکن کند و ثمر وی کسوفه را سوسند
بود و حکم را فقطیر البول و او میسر بر دهن آورد و بول براند و با فضل استعمال
کردن شکم بیند و ثمر وی چون باشد اسباب شامند کسی که ازین بوی خورده
باشد سود دهد و چون با تخم ابله یا میزند و بدن را بدان می کشند هیچ
گزنده کرد و نگردد و ثمر وی معده را بد بود و لدخ بود و در سرد آورد
و کج بیند از دوا صلاح وی بعصاره لسان الحلی بر کنند و جلاب
استفاقل است و گفته شد ششبران فاشه سینه است
و گفته شود ششره آن صبی است در فو گفته شود سطر نوخی از
سفر است و ورق وی دراز بود و بستنی بود و تبریزیان آنرا زه نهند
و در صفت گفته شود ثمر الصفا به زعفران است گفته شد شعری
شعر الجات و شعر الارض و شعر الحیات و شعر القول و لجه الحار و ق

الاسود

الاسود و سالفه و صغار الجن و شعر الحار و این جمله اسم بر باد است
و کرمانیان آنرا کوسو خوانند و شیرازی گیش تری شعر ردی
خند و گشت و گفته شد شعری قشای صغیر است و گفته شود
شعر نوخی از وی پوست بود و آنرا صلب گویند و بسیار سی چوب
و فعل وی نزدیک است چوب بکوثرین جو است که تازه بود و سفید
و برزک دانه فریه بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و در اول گویند
و در خشکی وی پشته از باقلا میقتش بود باید که چیزی اما در همه
خصلتها مانند وی بود و چون از پیردن استعمال کنند و چون جو
بخته خورند فاصله از باقی بود و در وی تحلیل جلا دهد و غذای وی
کمتر از گندم بود و بر کلف گرم کرده طلا کنند سود دهد و بر جرب
ریش شده با سرکه گرم کرده طلا کنند نافع بود و با سرکه و به گرم
کرده بر نفوس گرم خوب بود و مع سبلان فضل از میفصل کنند
و آرد وی با پوست خشخاش و اطلیل الملک بر ذات الجنب طلا
کردن نافع بود و با بخیر چون بپزند تنها را بطنی نافع بود و چون مرصوض
کنند و به آتش گرم کنند و برو جعی که از حرارت بود تکمیل کنند ساکن

کرداند و برورمهای کرم همین سبیل ووی با دکنیز بود و مغض آورد و از بهر
آن و بر اینچون نند و گویند مضر است بمنانه و مصلح وی اینست و آرد جو
چون با الحیر سبزند و برورم کرم و ورورمهای یعنی نند بکد از اند و چون با
رایج و زفت و سر کس کپوترینا میزند و برورمهای صلب نند بکد از اند و چون
بازفت نروموم و بول کدو کان که محتمل شده باشند و زیت یا میزند
و بر خازیر نند و نضج دهد و چون با عصاره سرد مانند کامو و تورک و
آب رو با نرنگ ضاد کنند و بر چشم ورم کرده و ورمی که کرم باشد
ساکن کنند و همچنین طلا کردن بر همه ورمهای کرم مانند حمود و حمود و فلفله
و امثال آن چون با سرکه بپزند و بر پیشانی طلا کنند در دگر کرم ساکن کنند
و همچنین به با بادیه که موافق بود قلاع را با ل کنند شعر جالبینوس گویند موی
که بوزانند در قوه مانند شمش سوخته بود یعنی کرم و خشک بود و در رسم اگر موی
آدمی تر کنند سرکه و بر کزند تا کد دیوانه نند در را با ل کنند و گویند بختی
کرده تر کنند و ضاد کنند بر آن و اگر بر شراب صرف زیت تر کنند و بر
جراحتهای سر نند منع تورم آن بکند و اگر بدان دخان کنند خاق
در چشم سبیلان را سود دهد و موی سوخته چون سخی کنند در دمان کوه

بغایه

بغایه کمالی نافع بود و چون سخی کنند و با کنند بر جراحتهای که برافت اند
بود خاصه بازیت و اگر سخی بصل و بر جراحتهای نند در را با ل کنند و چون سخی
کنند و موی سوخته بر مردانک جیشی که جرح حله داشته باشد طلا کنند
ساکن کنند و اگر طلا کنند بر سوخته آتش سودمند بود و این زهر آورد که اگر
بیاورد موی طفل و پیش از آنکه صلب شود بر کسی که نفرین داشته باشد یا عقر
کرده باشد نافع بود و اگر موی آدمی بخور کنند بر جری دزد کرده اند و آب مقلو
چون برداء الشعلب نهند موی بر داند و صفت سوختن وی چنان است
که در دگی بگویند و از موی و طبع بر سر آن نند که سوراخی در آن بود بر سر
آتش نند تا بسوزد و شمع شمر المصن است و آن را قنای الکبر خورند
و در ثا گفته شد شفقین بری مرغیت که ویرا بوتیار بام خوانند و بپزد
بوتیار و صاحب مناج کویده بن وی کویک بود و طبیعت آن کرم و
خشک بود و خشکی وی بقوه بود و فایح را سودمند بود و بخوابی آورد و مصلح
و کس که کشیده بود و نثاید که اگر یکسال بروی گذشته باشد بخورند که نفع
مضر بود و او سال آن بود که بعد از کشتن بکرو زرا کنند و بعد از آن بخورند
و رازی گوید بران رانا قهان را نیکو بود و ارسطو گوید خاصیتی قوی

شعری که نرنگین

دارد بقوه ماسکه درین باب از یک ضعیفتر بود و این زهر کوید کوشش
 بپام حفظ از زیاده کند و همین تیر گرداند و حواس بد بدیغایت نشین
 البحری جانور است دریائی مثل خفاش و بال داشته باشد مانند بالهای خفاش
 و برکت هم مانند خفاش بود و دندنبوی مانند دندنبهوش بود و درین
 آن خاری بود مقدار زنی و بدان بگز و در روی سخت پیدا شود از
 گزند که آن و صاحب جامع کوید در مدینه مالفه و در بلاد اندلس و ایراق
 خوانند و شریف کوید اگر زنی یا مردی بوسا کند و در آن موضع خار
 بیانه بحری فرو برد آنکه بول کرده باشد سوزشی تمام و دردی سخت
 پیدا کند و دام که خاروی در آنجا فرو برده باشند و مهر ارس کوید
 چون بنهند در زیر جاجواب و کسی که خفته باشد دام که نهاده باشد
 بجواب نروند تا آن برنگینند و اگر دهن در بدن درختی بارور نگردد خشک
 شود و اگر دهن کنند در خانه قومی فقره کردند و اگر بوزند و سخی کنند
 و خاکستر آن برد و کسافت کنند بر آکنده شوند و دشمن گردد و بعضی
 آن را حوت الشتر خوانند شقایق النعمان شکر گویند و میوهائی آرمو
 و آن بری و لبنائی بود و بری کل وی بندک بود و بری لالی که گویند

دو نوعی

و نوعی دیگر هست که آنرا از ریون خوانند و گفته شد و طبیعت
 هر دو نوع صاحب منهای کوید کرم و خشک بود و در اول گویند
 کرم است و درم تر عیسی بصری کوید کرم و خشک بود درم محمل
 منبج بود و جلای جنبی در وی بود و اگر کل شقایق یا پوست جوز تر
 بپا میزند موی را بغایت سیاه کند و خضاب می گویند و اگر در شیشه
 کنند و در شیب و بالای او روی سوخته بنهند و در سر کین تر چهل
 روز دفن کنند و چون بیرون آورند در ساعت موی را خضاب
 کنند شما و عصاره وی سفیدی چشم را ببرد خاصه از چشم کودکان
 چون کلهای مرکب با وی مژگان کند قوه چشم بد بد و شریف کوید
 چون آب وی در چشم کشند حدقه ساکن گرداند و منع نزول آب
 در ابتدا بکند و تیزی چشم زیاده کند و اگر یک شقایق و نه طل
 پوست گردکان تر در شیشه کنند و دفن کنند در سر کین کرم و دو
 هفته موی را بدان خضاب کنند سیاه گرداند و چون ظریفی بکین
 بر کنند و در زیر آن چهار درم روی سوخته بنهند و بالای وی همچنین
 و سر آن بگیرند و در سر کین دفن کنند یک هفته پس یا سه هفته سر

آورند که آنی سیاه و غلیظ از آن بیاید و موی را بدان نشانه کنند سیاه
گردانند و اگر دست زبان بدان رنگ کنند خضایی سبکی بود و این
ضوان گوید تخم وی چند روز متواتر هر روز یک گرم به آب سرد بپاشند
از برص شفا یابد باذن الله تعالی پس نورید و کس گوید چون همچنان
بگویند و آب آن بگیرند و بدان سعط کنند سر را تنقیه کنند و چون
بخابند و قلع بلغم بکنند و چون بنزند با شراب و بروم کرم ضاد کنند
زایل کند و آنرا قرصه که در روی بود ببرد و ریشهای چرکن پاک گرداند
و چون رنگ بخورد ببرد حیض براند و چون ورق قضبان وی جانشین
جو بنزند و بخورند شیر براند و شقایق نمش حرب و ریش شده را نافع
بود شقر شقایق است گفته شد شقایق اشفاق است
و شقایق نیز گویند و گفته شد و تمامی گفته شود منصوری گوید
مربا وی قوی د گرم بود و مسخی معده و جگر بود و مینی پفرزاید و
بسیار چون ادیان کنند این و افند گوید کرم و تر بود در اول و تری و
بیشتر از حرارت بود و هیچ جماع بود و باه را زیاده کند و لغو طوار
و خاصه مربا بصل و جالینوس گوید کرم و تر بود و در شمشیر پفرزاید

و قوه باه به بد و حیض فرود آورد و مقوی اعضای بارده باشد و
دستورید و کس گوید که در استسقا نافع بود و مقوی امعاء بود
و بدن و مینی پفرزاید و لغو طم نام آورد و فوس و اریا سمیوس گویند مقوی
صلب بود و ذکر مینی پفرزاید و لذت زیاده کند و بچه فرود آورد و خشک
رحم را نافع بود و گردن که جانوران و سباع را دفع کند و مقدار را بخوار
وی دود گرم بود و شیخ اگر کس گوید بطن من آنست که سخته و بی لطیف
بود و ترطیب وی قوه در روح زیاده کند و رازی گوید بدل آن بوز
آن بوزید آن بود و گویند بدل وی داجسنه و تخم گرز بود و بسیاری
وی مضر بود و بیشتر و مصلح آن پر سیاه و شان بود که با نبات جلا
سازند شقاق بدبواسه و شقره گویند و شیرازی کلمه شکک
و بیماری کاسکته و کرم بود و در وی زهر مینی قوی بود و اما محلل ریا
غلیظ بود که در امعاء باشد خوردن وی و وی سم بود شقر مینی اشقر
دیونست و گفته شد و بعضی در باب الف ب تمامی این جا گفته
شود و آن نوم بر تسیت و حافظ الحساد و حافظ الموده گویند و تغا
کرم بود و بول براند و چون تر بود بکیرند و بگویند و چون خشک بود بنزند

و بشتر است این منکرند که جانوران و ادویه های کشنده را نافع بود و سینه
از کیموس غلط پاک کند و مقدار دو درم با مالک العمل بیاض مندرق
امعاء و عسر البول لیدخ و معده را نافع بود و چون با حرف و عمل و اینج
بیا میزند و بر موضع نفوس نهاند در دست کن کند و اگر آب ضاد
کشد نافع بود و چون بخورد بر کبد حیض براند و شکو بهنج نیز
گویند و آن خشکست گفته شکا عی صاحب منهاج گوید خشکست
که در قوه مانند باد آورد بود نیکوترین و لی سبز بود و گویند زرد
و طبیعت او گرم و خشک است و در سیوم گویند گرمست و در اول
و خشک است در دویم و محلی لطیف بود بغایت و گویند چون
در شب جامه خواب کو دکان نهاند جهت آب رفتن دمان اینان
نافع بود و بر فالج طلا کردن و سحوط کردن و با شرب آبش میدان
نافع بود و در طوبه معده و باد که در رحم بود سود دهد و مقدار استعمال
دو درم بود و جالینوس گوید سودمند بود جهت مره سود او بلغم
و مقوی بدن بود و معده و امعاء را پاک کند از فضولهای
و جذام نافع بود فولس گوید جذام و بهی و برص را نافع بود و چون

باغینی

با فتن روی و غسل بیاض مندرم بود و صاحب تقویم گوید
مستعمل از روی نه درم بود و گویند مضر بود بهش و مصلح وی
صمغ عربی بود و نافع بود جهت ورم ملاره و ورم مقعد و پنج وی
قطع سیلان مزمن از رحم و خون رفتن از سینه و مجموع سیلان
رطوبات از بدن بکشد و شیخ الرئیس گوید سودمند بود جهت نهان
کهن و خاصه صلبان را مؤلف گوید بهشیرازی او را خار مهند
گویند و وی نباتی گوئی بود در زمینی که سنگسنان بود باشد
جهت تبرج و تب سرما و کلاب خوردن نافع بود شکو تا اشکو
ساست و گفته شد شک تراب المالك خوانند و ابل عراق
و ابل مغرب ریح الفار و بعضی سم الفار و بشیرازی مرکب موش
کافی خوانند و صاحب منهاج گوید که گویند دود ز رست که از
خراسان می آورند و گویند دود نقره است و که در خراسان از
معدن نقره حاصل میشود و مؤلف گوید آنچه محقق است
از طرف دریای آورند و از لولبکوت و میکونند و وکا کاس
است و اکسیران و برارینج سفید خوانند و وی موفاتالی

و معالجہ کسی کرم خوردہ باشد همچنان کنند که معالجہ کسی کرم خوردہ باشد و مشکل خلاص باشد و نمیرد و هر موش که بوی آن مرده بشنود میرد و چنانچه آن خانه از موش پاک کرد و در آن سلیخه نثر گویند و آن لفت است بسیار شیخ شلغم گویند و به شیرازی شلغم تری بود تستانی بود و طبیعت وی گرم است و در دویم تر است و در اول غذا و بسیار دهنده و نوله منی باشد و سینه را نرم کند و باه بر انگیزد و پول بر اند و سهل سودا بود و آشتهای طعام بیاورد و چون بزرگ بود و خردل و وی مقوی معده بود و آب وی حصر را سودمند بود و آن زخمی است که بشیرازی رطوبته خوانند و روی غلظت نفخ بود و محرک شهوة و جماع بود و چون بخورند احتیاج به نفخه در خود بیابند و بعد از آن جوارش تناول کنند مفید بود شیل اسحق گوید شیل را در مهندستان سفر علی هندی خوانند و آن ثمری مد روز بود مانند زرد الودر قوۃ وی مانند زنجبیل بود و طبیعت وی گرم بود و در سیوم تر بود و در اول مدطف کمیوس غلیظ بود و صلاحته اعصاب را نافع بود و شیخ

الزکی

الریش گوید طعم وی تلخ بود و تیز و قابض و باد را بشکند و در وی تحلیل عجب بود و اعصاب را نافع بود و عرق النسا و نفوس تباد و قو گویند نافع بود جهنم ریاحی که عارض شود در رحم زنان که نکاح دارد در رحم چون غسل نداشتن بسیار مضره را پاک کند و قوۃ امعاء بدهد و نشف رطوبت بکشد و مقدار مستعمل از وی تا یک گرم بود و گویند مضر بود به شش و گویند مصلح وی عمل بود و صاحب نفوس گوید صداع آورد آورد و مصلح آن خنثی شش بسیار و شکر بود صاحب منہاج گوید سهو کرده است که از خوردن وی عارض شود که از زینت مقتول و حی بر طرف صاحب جامع است که او از شک تا شل سهو کرده است و شمع بسیار می موم گویند و دیستوریوس گویند بکوترین وی سرخ رنگ و خوشبوی که بوی عمل از وی آید و بی خلط بود و طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم بود و ملین ماده های مرهمهای سرد و گرم بود و در وی انضاج اندک بود و ملین و اعصاب بود و خشک پنهانی خشنونه سینه را نافع بود و طلا کردن بار و عن بنفشه لعن کنند

منع شربستی درستان زمان بگذرد چون ده حب هر یک بمقدار
جاورسی از وی بیاشامند همی مقدار چون مسای از جادرس
بایرج بکنند و بخورند از فرجه و امعار نافع و جذب هموم بکنند و بر
جراحتها که از نمکمان زهر دار بود طلا کنند نافع بود و شریف گوید
چون بار غش زین بر روی طلا کردن نافع بود و لون را صافی گرداند
و کلف ببرد و منضج و ملها بود و استنشاق را که وی در زمان و نافع
بود و چون وی شهوة طعام را ضعیف گرداند و شمشیر از رخی
در اذان الفار گفته شد شما را راز ما میخاست و نزد یک ابله میرویشم
گفته شد شما شمشیر گویند و آن فایده صغیر است و گفته شود
شوشمه دستویه است و گفته شد شما بیارسی نکار خوانند و آن
ابوطیلس است و گفته شد در الف و انقباض نیز گویند و در وی
چون با شراب بیاشامند شکم بیند و در وی او بورق کا هو
ماند و اما خشی بود و آن کا و زبان تلخ است و در کوهها سرود
سیر میرید و خاصه در کنگرمان شمشیر نووری است و گفته شد
شمسلیه صاحب جامع از قول نمیمی گوید شمسلیه فجاج سورجان است

نقد

و صاحب منهای گوید و ورق سورجان است قول صحیح است و نمیکویند
او سفید و نازده بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و بوییدن آن
صداع سرد را سود دهد و باد های غلیظ که در دماغ بود بکشد و بکشد
دماغ بکشد و چون اول بار آن بود که هنوز آفتاب بجدی نرسیده
باشد بکشد مانند بهار نارنج شکفته بود و بشکل و بعد بوی تیز داشته
باشد و این مولف گوید آن را کلره رو گویند از بهر آنکه اغلب در
راه نارید و شیخ نوعی از طرزدن است و بهاری گیج خوانند و
بشیرازی قشک و آن کوچک بود و بزرگ بود صاحب جامع گوید
سطح و بزرگ و بچیده بود و لون ظاهرا زرد بود و باطن سفید
و عطاران شیر از آنرا نوتیای اکبر خوانند و این دو نوع است
و در او گفته شود فمیشخ نازه و سفید و امس بود و چون بسوزند
و در داری و مای چشم منعمل کنند و صفت سوختن آنچنان است
که شیخ زادر کلکی گویند که سر کین بر آن سرشته باشند و در تنوری بپزند که آتش
بدان تافته باشند تا بسوزد و علامت سوختن آنچنان بود که سفید
گردد و اگر سفید نگردد در کلکی گیرند و در آتش برند و یاد کوزه کواری

کنند و در کل گیرند و در آتش اندازند تا تمام سوخته گردد و سفید
شود و بعد از آن به آب سخی کنند و بپوشند و خشک کنند
و در باره سخی کنند و مستعمل کنند و طبیعت آن سرد و خشک
بود و گویند نراست و سفیدی که در چشم بود را بکشد و شفت
رطوبت از چشم بکشد و آب رفتن باز دارد و جلای تمام بد
و اگر سوخته در چشم کشند جلای زیاده بدهد و اگر سوخته در
نشفت رطوبت بیشتر نکند و تخفیف وی زیاده بود
و اگر بعد از سوختن غسل کرده باشند و نشفت بدهد کند
و سنون کردن دندان را جلاد بدهد مسکن و جبهه های گرم بود
مقدار نیم درم از آن مضروب به شش و مصلح آن غسل بود و بدل آن
دوغ شقایق را است گفته شد شکان فراسیون است و
گفته شود شونیز شیشه است حب السودا گویند و بیاری
شونیز گویند و بهترین آن فربه بود و طبیعت او گرم و خشک بود و
سبوم قطع بلغم بکشد و جلاد بدهد و محلل ریح نفخ بود و در مهای
بلغمی کهن شده صلب را چون بگویند و با کمیز نودکان که بالغ نند

الز

بپوشند و ضما کنند و نافع بود و چون بگویند و به آب کشند و بر ناف
کنند گرم در زیر پیرون آورد و اگر آب حش نر بپوشند و یا خوش
بر ناف طلا کردن حب الفرع بیرون آورد و اگر آب در منه کشند
طلا کنند مجموع گرم با بیرون آورد و چون سخی کنند و بران کرده
بر صرة بر بندند و دایم بپوشند ز کام سرد نافع بود و اگر سخی کنند و با قدر
روغن حبسته الحفر ایامیزند و در گوش چکانند سردی و بادیده
که در گوش بود بپوشد اگر بریان کرده بگویند و در زیت خوب بپوشند و
آب نیم سه چهار قطره در بینی چکانند ز کامی که از غطه بسیار بود
دهد و اگر سوزانند و باروغن سوسن یا بروغن حنا که موم در آن انداخته
باشند بپاشند و بر سر و کل طلا کنند موی پروانند و روغن وی چون حوط
کنند فاج و لقوه گذار نافع بود و قطع تریا و سردی بکشد و اگر جمع شود
از آن اخراج حادث شود چون بگویند و بپوشند و هر روز دو درم به
آب نیم گرم بپاشند که زنگ سکه دیوانه را سود دهد و چون سخی
کنند با سکنجبین بپاشند تب ربع رافع بود و اگر با سرکه برهنی
و برص طلا کنند نافع بود و اگر با غسل و آب گرم بپاشند سنگ نبرد

و شانه بریزاند و چون با غسل و روغن کا و بسترشند همه درد در رحم
و درد کرده دردی که نفق در زمان امساک خون انفاس نافع
بود و چون سحی کنند با بول و بر ریشهای سرد بنهند و بدان ادمان کنند
پاک گرداند و موی برویاند و چون در کلهها کنند در ابتدا از نزل آب
بکشند یا بدان سعو ط کنند منع آن بکنند و قطع تالیل و خندان و هبن
و برص و جربش شده بکنند و بر پیشانی طلا کردن در دسر که از سر
بود سوددهد و سه مصفاه بکشاید و چون بکشد بر که خوب شد
باید سحی کنند و بدان سعو ط کنند در دسر که گهن و لفته زایل کنند و
اگر چند روز ادمان خوردن وی کنند بول و شرب و حیض براند و چون
با نظرون بیاشامند عسر النفس را نافع بود و چون دودرم از روی
با بیاشامند گزند که ریش را سوددهد و چون در خانه وی دود کنند
گزند کان بکیزند و تهای بلغمی و سودای و پیرازایل کنند و حب الفرج بکنند
و از برون طلا کردن چون روغن و بر اسعو ط کنند سودمند بود و
جهت فالج و کزاز قطع نری و سردی بکنند و اگر د جمع سود الزان
فالج حادث شود چون سحی کنند با خون افغی یا خون بر شوک طلا کنند

البعد

بر سفیدی که بر اعضا ظاهر باشد لون از آبگرداند و چون بریان کنند
به آتش آهسته بکوبند و بکلاب بسترشند و طلا کنند بر ریشی که در
ساق پیدا شود بعد از آنکه ریش بر که شسته باشند زایل کنند
و چون خمد کنند درد مفاصل را سوددهد و چون بخورند حیض براند
و بجز رنده و مرده بیرون آورد و میخند آرد و شریف گوید چون
هفت دانه از وی بشیر زمان بخوب کنند و بکساعت سعو ط کنند
و در بینی کسی که برقان داشته باشد چشماش زرد شده باشد نافع
بود زایل کنند و گویند مضر بود بکرده و مصلح وی کثیر بود و بدل وی
صمغ عربی بود و صمغ زیتون و گویند بسیار خوردن از وی کشنده
بود و نوعی از وی هست که خنق و غشیان آورد و او را آن بود
که فی کنند و شیر بیاشامند و ای وی چون مداوی کسی کنند
که گندش خورده باشد شواغر نوعی از برنجاسف است و آنرا مکن
الجن خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست و در حقنه نایز کنند و سود
مند بود جهت عرق النفس و شواجر الجن نوعی از برنجاسف است و آنرا
مکن الجن خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست و در حقنه نایز کنند

و سودمند بود جهت عرق الف و جاع و مفاصل کسر و از بهر آنکه مهمل
 اخلاط غلیظ الذبح بود شوخه خوشه از زن است شویله برنج است
 و گفته شد شوخ در خنالبان است و در حبالبان گفته شد شوخ
 خبر بود است و مهمل بود و حال بواسیر گوید و آن فاقه صفرا است و گفته
 شود شوخ که در جگر مشطالای است و بهیوانی و دینا فوس است
 و گفته شد شوخ که در شکم است و گفته شود شوخ که در شکم است
 گفته شد شوخ که در شکم است و آن نوعی از زردیون است گفته
 شود که قهبر فرب است و گفته شد شوخ که بهیوان است گفته شود
 شوخ که عاقبت گویند و چینی گویند طباق است و گفته شود
 و طباق خارناک نیست که از شوخ خوانند شوخ که بهیوان با داده است
 گفته شد شوخ که در شکم است گفته شد شوخ که در شکم است
 و بهیوانی قویون و میقتویون است و بار قیون و طقیقون
 و گویند و آن طحی است و گویند تخم پنجه روی است و دینورید و
 گوید ساق دی مانند ساق از یانه بود و ورق آن مانند خیارزه
 و کلی وی سفید بود و تخم وی مانند آیسون و روی بود و اما سفیدتر

بود در فوس گوید ورق آن مانند ورق بروج زردی است و بغایت
 بود و پنجه آن باریک بود و تخم آن مانند ناخواه بود بشکل بطعم لعابی
 داشته باشد و مولف گوید آن پنجه کوبی است و بیماری در رس و
 گویند و بهترین آن زردی بود که از ولایت بزد از نفت خیزد و آن را دور
 نفتی خوانند و تخم آن را شوکران گویند و طبیعت آن سرد خشک است
 و در یوم تا چهارم کشنده بود و اگر عصاره وی بگیرند و پیش از آنکه تخم خشک
 شود در آفتاب نهند تا منعقد گردد بسیار منفعت داشته باشد و در
 اطلیه در شافهاجته چشم استعمال کردن نافع بود و چون ضاد کشند بر حمزه
 و نملسا کن کنند و اگر نبات وی همچنان با ورق بگویند و بر انشیس ضاد
 کنند نافع بود جهت کثرت اخلام چون ضاد کشند بر قضیب سستی پیدا
 کند و چون در پستان دخر ضاد کشند نکند که بزرگ شود و اگر بر
 پستان شبر ضاد کشند قطع شیر بکند و اگر بر ریه یا بر موضع که موش
 رسته باشد طلا کشند منع موی رستن بکند و اگر بر خضیه کودکان ضاد
 کشند را نکند که بزرگ گردد و اگر کسی بخورد علامت وی آن بود که عقل
 از وی زایل شود و چشم وی تاریک گردد تا جلدی که هیچ نبیند و فواق

آورده و اعضای وی سر و شود و در آخر کار شیخ اعصاب آورد و خاق از
که در قضیه شش و حنجره پیدا کرد و بسبب ریح وی و مضرت وی بپوش
بدل رسد تا جدی کند و مداوی وی بقی و بعد از آن شراب مصرف کنند
و فلفل شیر خرا افستین و فلفل و جند ستر و سد اب شراب
فرده و مسکه با تخم انجیر با شراب و ورق غار و انجدان و حنثیه با
روغن مداوا بفرمایند و اگر از تخم وی اندک در شراب کنند
بغایت منوم بود و بدل آن دو وزن آن بدراغ بود و این مؤلف گوید
زرازر تخم وی بخورند و زبان نمی دارد و تخم زراغ سفید است و گفته
شد شود این سودا نبات است و گفته شد و غذای آن دهد و کمیوس
وی که بود و آن بری و نباتی بود و در قاف گفته شود شمدانج
بدر القنب است شیخ خضاب خوانند و زبان بربری بیونانی پسندون
و آن انواع است و بهترین آن صاحب منهای گوید مندی بود با جوی
و مؤلف گوید چند اندام متی که شده است بهتر از فارسی نیست که در لحظه آنکه
میرند و در اطلیه مندی آبله نمی زند پس محقق شده که حده وی زیاده از
هند است و این نوع نیکوتر است و بدو وجه یکی آنکه نازه بود و دوم

آنکه مقشر بود و طبیعت آن گرم و خشک است و در آخر درجه دوم جایز است
گوید گرم بود و در درجه چهارم شیخ الرئیس گوید برهقی سفید و برص و حب
و نفوس با سر که طلا کردن نافع بود و چون بیاض مانند مفاصل را بود
دم و بر سر ز طلا کردن بکند از اند و ورق وی چون نیک بگویند و با شیخ
راغن بر عرق النسا ضاد کنند و آنک و نیم و س عتی بکند از نافع بود
و بر سر ز نهادن و بر جربش شده مالیدن مفید بود و بغایت چون
بر خود بسیار بزند درد دندان را ساکن کند و مؤلف گوید از خواص او
آنست که اگر کسی را درد دندان کند شیخ طرح در کف دست مخالف
نهند و در شیب روی نهند درد دندان ساکن کند و این مجرب و همه
فویا سر که گیس طلا کردن نافع بود و مفید است عمل از وی بکشتن بود و
گویند مضرت شش و مصحح او مصطکی بود و بدل آن فوه و گویند
بدل آن شیخ که است و این مؤلف گوید و ورق وی چون در پی سپندان
بود و رازی گوید وی بک کر بود و کمر تیر بیشتر در ناسنان بدید آید و
بر ک فرود نازد تا زمانی که سرما سخت شود و تخم وی در غایت خردی بود
و ورق وی را خا و گویند و شیخ بسیاری در عینه و گویند بهترین آن ارضی

بود و آن را در مننه ترکی خوانند و شیخ حبیبی را اقلیون گویند و طعم وی
تلخ بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم گویند گرم و در دوم
خشک در اول محلل راجح بود و مقطع و در وی قیض بود و افستین
چون بسوزانند خاکستر آن باروغن بادام بردار و التقلب طلا کنند
نافع بود و منع اکله بکند و عسر النفس و گرمها و حب الفرج را بکشد و فیض
و بول براند و کزندی عقرب و رتیل و زهر با سود منند بود و مقدار
ده مثقال چون بسوزانند بریشی که کوتاه بود و یا بر موضع ریش که تنه
باشد طلا کنند موی بر وی باند و وی مضر بود به اعصاب و مصلح بود
و معده را زیان دارد و مصلح وی نرمس بود و گویند مصلح وی شراب
ریس یا شراب انرج و بدل وی در فانات دو در رنگ کالی بود
و در عملهای دیگر غیر رضی بدل وی کنند شیم رنران گویند بهترین
وی آن بود که فربه بود و تیز رنگ بود و طبیعت وی گرم بود و در سیوم
در اول گویند و در دوم ملطف و محلل بود جلانی دهد و با گوگرد بر
بهی طلا کردن سود دهد محلل ورم خناریر بود و با بذر کتان و با سر کین
کبوتر بروی نهند سوراخ کند و با کندم بر قویا و بر ریشه دادر بر دور

کردن

کردن نافع بود و بخور کردن بر آن آب سنی یا باری دهد و محلل ورم
خناریر بود و خاصه چون با سوبی و مرو کند و روز عفران بود و
چون بگویند بسوزانند بر عضوی نهند کرسکی را خاری بود پرون آورد
و مکر و نه ر بود و بشیرازی شملک خوانند و اگر در میان کندم بود
و آن نان را بغایت سرد و سکر آورد و بدل آن خذ قوتی بود و
اگر در شراب خوب نهند و بیانشا منند بغایت منوم بود و مستی
و خاب کران آورد و روغزوی از جهته قویا و از روغن کندم نکونز
بود و چون بر صد غین مالند خوابی معندل آورد و رازی گویند بدل
آن فواست و این مؤلف گویند شیم در میان کندم آن وقت
بسیار شود که کندم نباه خواهد شد شیخ دهمی اطلی است و
بپاری روغز کبچد گویند و شیر خوانند و طبیعت وی گرم و تر بود
و نافع بود جهنت شقاق خشونت و سودای وی خوردن و طلا
کردن چون مورد روی بپزند موی را نگاه دارد و خوردن وی
به آب مویز حکه و موی بلغمی را بکند و ضیق النفس نافع بود و
و معندل طبیعت بود و اگر خواهند که غلطای اندک شود سموم

و خشونت خلق و سفر را نافع بود مصلح و ی آن بود که برمان کنند
و بعضی گویند که سواد و بر ابراج نفع نبود و سینه العجوز را شسته است
گفته شد شبان دم الاخوان است گفته شد شیر زرق شیر زج
نر گویند و صاحب جامع گوید بر کین خفاش است و گویند بول آن و
صاحب محتاج گوید بول خفاش است که هیچ مرغ شیر ندارد الا خفاش
و شیر مرغ که مردمان به افواه گویند شیر زرق است این مولف گوید
مرغیست بمقدار کوسفندی و او را خفاش خوانند و ستان دارد و
بچه را شیر دهد و شیر او را شیر زج خوانند و طبیعت آن گرم و خشک
بود و بغایت سنگ متان بر زبانند و ناخن و سفیدی که در چشم بود زایل
گردد و چون در چشم کشند شیر زج حوائیست در بانی که سرد بینی و ی
مانند کوساله بود گویند روز دوشنبه البته از دریا بیرون نیاید
شیر ایه خنثی است گفته شد شیر شونیز است گفته شد
شیج حبشی فلفل سیاه است گفته شد شباف خودی پوش در بندی است
گفته شد شیر بلج آله را چون در شیر خوب نند آن را شیر آبل خوانند قبض
در وی کمتر از آبل است و نیکوترین آن بود که چند روز در شیر خوب نند

طبیعت

و طبیعت آن سرد و خشک بود و در رسوم گویند گرم و تر بود و بلغم لزج
پاک کند و قوه شهوة بدهد و قطع فی یکند و آب رفتن از دهان
باز دارد و حرارت خون را بنشانند و مستعمل از وی یکمقال بود و کوزه
مضر بود بمثانه و مصلح وی شیر تازه و عسل بود شیر زیبارگی بخان
خوانند شیر خجیر بخیت زرد رنگ که از هندوستان آید و طبیعت
آن گرم و خشک بود و مصلح مره سودا بود و بلغم اخلاط غلیظ و خفه
بیرون آورد و ماده های فاسد را شربتی از وی دالکی تا نیم درم بود و
شیر خشک زیبارگی شیر خشت گویند و طبیعت وی گرم بود با اعتدال
و فعل وی اقوی بود از ترنجبین و مانند وی بهترین آن بود که نهند
شفاف بود و صمغ **باب الصالح** صابون گرم و خشک بود
و در چهارم مفرج اعضا بود حکم قویج بکشد و سهل خلط خام بود و چون
شاه از د بخورد بر گیرند در مهار را بنفشه دهد و شریف گوید چون در میان
خرقه و صوف نهند خراز و قوما را به آن محکم ببالند زایل کنند و اگر
هم چندان حبابیا میزند بر زانو طلا کنند در زانو زایل کند و اگر بر تش
طلا کنند زود زایل کند و اگر بخوشانند بار غنی کل و برایش سر

کودکان طلا کنند و بر پشه های شمدیه و هفت روز ناکند و بعد از آن
 به آب گرم بشویند و هیچ دوا بهتر از آن نبود و چون دودرم از وی
 باد و دودرم سلیفون که از نجف محرق است و دودرم نوره آب دیده
 برایش خضاب کنند در حمام و بعد از آن که پاک شده باشند
 و نیم ساعت صبر کنند و موی را سباده گردانند و تغییر موی غلام پیدا کند
 و اگر سر بدان بشویند و در حمام پیش بکشد و سر را پاک کند و اگر
 سیوسه گویند اگر باد و به سببشند که جهت تمش بهی باشد سودمند بود
 فصل وی زیاده کرد و بهی و تمش را بل کند و چون بر او رام بلغی و بخوار
 نفخ نهند نهاد با باد و به که موافق بود نفخ را بکند از آن و چون بشنند
 باد و به که کشاید او رام باشد مانند خوف و سر کین کبوتر و اصل
 قنار الحار فصل وی قوی گردانند و گویند سر را چون بدان بشویند
 موی را جعد گردانند و بر سر جراحها طلا کردن بکشد آب آن اگر بخورند
 کشنده بود و نزدیک بخوردن نوره بود و مداوای وی بقی و به
 آب گرم کنند و روغن کنجد و بعد از آن که بکوشد مرغ و روغن بادام
 صابون القاف شجری مالک است و گفته شد صاب گویند قنار

طاهر

الحار است و گویند به تحقیق نوعی از این نوع است و این مولف گوید
 ابی ریحان آورده که در خست که شیری سوزنده دارد و در زمین غور
 از جزیره عرب وطن من اینست که دود را است و بزبان اصفها
 نفاق را صاب بخورند و صاب لوف الصغیر است و گفته شود
 صاب جزیره است و گفته شد صاب نمزندی است و گفته شد
 صاب گویند عصاره سنا است و گویند عصاره زرد یک است
 طبیعت آن سرد است و نفوس گرم را نافع بود صبر سه نوع است
 اسفوطی و عربی و سمهانی بهترین آن اسفوطی بود سقوطه
 جزیره البست نزدیک ساحل یمن و آن جزیره چهل فرسنگ است
 و اهل جزیره پسندیدند و سا حران محکم و اصل ایشان از یونان است
 و اسکندر ایشان را بدان جزیره فرستاده اند و جهت ساختن صبر
 و زمان اینست مجموع سا حرا باشند و ناکدی که اگر خمی بکشد داشته
 باشند و اگر آن شخص حاضر باشد و لاله شکل وی در صغیر خود دارند
 و قدحی بر آب پیش خود بهند و آغار بکشد تا آن زمان که نقطه
 خون در قدح پیدا شود و بعد از آن آن قدح بر کمر و شش و دل

کرد و آن شخص در حال بیدار و چون شکمش شکافتند جگر بند در شکم
 نبود تا بدین حد مبالغه میکنند در سحری ایشان بهترین صبر
 سقوطی آن بود که لوف آن مانند لون جگر بود و بوی وی مانند
 بود و براق بود و نزدیک به صمغ عربی و چون در دست بالند زرد
 و خرد شود و بلون مانند زعفران بود از وی بوی روغن کوفند
 آید و قطعا سنگ ریزه در آن نبود و نوع عربی را عددی خوانند
 گویند و وی میانه بود و سحانی بد بود و آن را صبر بردگی گویند و طبعیت
 صبر کرم و خشک بود و در دیم گویند کرمی وی در اول بود گویند در
 سیوم و جالینوس گویند خشکی وی در سیوم بود و کرمی وی در اول حته
 معده از همه دوائی نیکوتر بود و ریشهای که مشکل بود نیک شود
 و خاصه در ذکر و برد چون به آب بکند ازند و طلا کنند و همچنین درها
 که در بینی و دهان و چشمها حادث شود نافع بود و فی الجمله خواص
 وی آنست که منع ماده بکند و اگر جمع شده باشد بکند ازند و
 مسخی ماده بود و دماغ و باد نالت کند و مسهل صفر بود و در طوبه و
 بلغم از سود مفصل و جذب کند و سده جگر بکشد و با وجود

انکه

انکه مضروب و بکند و ریش چشم و جرب دآن و در سوزش آن را بکند
 و در طوبه آن خشکی گرداند و نافع بود حته ابتدا از زوال آب و
 و معده مجموع بدن را از فضول که جمع شده باشد پاک گرداند و
 عرق اعصاب را از او ساخ پاک گرداند و دهی صافی کند و ریش
 ابن الحیس میگوید نشاید که صبر استعمال کنند و الا در زمانی که معتدل
 بودند سرمای سرد و نه گرمی کرم که اگر سرمای سرد مستعمل کنند مضرب بود
 بمغده و باشد که اسهال موی آورد و از بهر آنکه سرخی عروق و بر آن
 مقعد بود پس فزاده آن بکشد و خون روانه کرد و صبر عربی کرب
 و معضی آورد و قوه وی در طبقات معده بکند و روز باقی ماند
 و سقوطی صند آن بود و چون بیاض مسخجاری لطیف از
 وی متصاعد کرد و بسرو دماغ و از فضول بلغم که جمع شده باشد
 پاک کند و بخاری که از متصاعد شود ببقوه با صره بد بدن
 که چون متصاعد شود بسرو از وی خرو و لطیف بعصب اجوف
 رسد و از فضول پاک کند و روشنائی چشم زیاده شود و بدین
 سبب است که صبر در ایا رجات معاجین بکشد و صبر چون

نشسته باشد زیاده اسهال کند و چون مغسول کنند قوه روانی بسیار
کند و از طبیعت روانی پرون آورد و صفت شستن وی صاحب جامع
چینی آورده که بکیرند صبر فوطی و یک رطل سحن کنند بمحلی ضعیف
بزنند و بعد از آن افشند و ربع رطل از او و یا ابره مصطکی و حب
بلسان و دارچینی و سیخ و عود بلسان و سنبل و اسادون از هر یک
سه درم و این دوا را در دو رطل آب شیرین بپزند تا به نیمه باز آید و در دست
بالند و صاف کنند و صبر کوفته و بجنه دریاون کنند و آن آب در آن
زیرند و بشویند و در ظرفی کنند و تا آن آب از صبر صافی شود و دیگر
بار دریاون کنند و دویم بار بشویند و در ظرفی کنند و تا که آن زمان
همچو باقی نماند و الا مانند خاک گردد و بعد از آن آب از وی بریزند
و صبر باقی ماند و پس درم زعفران با وی بپایانند بوقت حاجت استعمال
کنند و شربتی از وی بپایانند درم بود تا دو درم صبر چون کهن گردد سیاه
شود و شسته وی زود تر از آن شسته ضعیف گردد و کمی شود
مسهل سودا بود و آنچه نه مغسول بود صابون مناج کوبیده شربتی
از وی مضر بود ما بین نیم درم تا دو درم به آب گرم مهمل صفر و بلغم

بود

بود و اگر باد و غیره شربتی از دو دانگ بود تا نیم درم مضر بود بمعا و تعدیل آن
بکنیز کنند و مضر بود بجزر و مقعد و مصطکی آن مصطکی و ورق کل سرج
مقل بود و منصوی کوبیده شربتی از وی یک مثقال تا دو مثقال بود و نوع سهوا
سیاه بد بود و صبر تنها مستعمل کردن بغایت مضر بود بمقعد و از بهر آنکه
خشکی وی در درجه سیوم است و مقعد را زین بعضی است و منقل
شوند از سطر چهارم صفحه اسیر طلب نمایند و او را که کاتب اسهوی واقع شده
و در درون مقدار مستعمل از وی مثقالی بود و از آب و سی درم صد
سوخته هب را زایل کنند و برشته باک رکند و احمی کوبیده خوردن وی مضر بود
بممانه و مصطکی اصل بود و بدل آن دو غصه صفر البوکی نوعی از صندل
که در ساحل دریای قلم بسیار باشد و در بحر حجاز نیز میگویند که می باشد و چون
شیب خورد و دکنند بواکسیر بیند از دو چون میسوزند بعل بشیند
قطع لیل کنند و قرح و جرب را سود دهد و شکل وی مانند صرون بزرگ
بود و ایلهای طبقات داشته باشد و بوی وی کرب بود و لون قرمز بود
و که بسیار زرد و در قلم بر کته معروف است صر احدید زعفران
گفته شد صبریه الحیدی بحر الطیال است و گفته شد شوکان است گفته شد

صرد و منطل است که زرد خواهد شد صراجه صمغ است و گفته شد صرب
 باد روح است گفته شد صرب را زرد گویند و حیوانیت کوچک و مانند
 ملخی دشت آب از کند و بشیر از جرب و اسک خوانند و دیستورید و کوبند
 که چون بریان کنند و بخورند در دمانه را سود دهد و جالینوس گوید اگر
 کسی فو لنج داشته بکشد و با یک عدد دانه فلفل بخورد شریقه مدد این
 حیوان بود تا پنج عدد تا هفت عدد یا مثلی وی فلفل در همه میان در
 و صعوبت آن صاحب منهاج گوید چون در زیت و بنزد و در کوش
 حکا کنند در در کوش کن کنند و صر فان اسرب صر فان گویند و نوعی از
 خرما سرخ فربه است که آن را صر فان خوانند و بسیاری مکنوم گویند و در عمر
 گفته شد صر فان شیرازی است گویند و بهومانی و در بقا و آن دو نوع است
 و در آذوق بود و ورق و پیرایه نوع گویند و در قوه مانند حاشا بود و در آذ
 ورق و اقوی بود و از کرد و ورق نکوترین آن کوچک ورق بود و بتری
 طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم ملطف محلل بود و در در و در
 نافع بود و در دندان که از سردی و باد بود چون بخامد سکن کنند و طبع
 وی چون با شکر یا شکر کنند که در کجا نوزاد سود دهد و چون با پنجه یا شکر

دفع

دفع مضرت شوکران و افیون بکند و چون با کجین بیاشامند دفع
 مضرت حبس بکند و چون با خیار زه بخورند نیکوتر بود جهت گرفتن
 عضله و جهت معده و حکر بغایت نافع بود و اگر بار و غنی ایراسه و طمکند
 فضلها از پنی بیرون آورد و اگر با سر که بیاشامند محلول را سود دهد
 عصبی است مزاج وی سرد و خشک بود چون ویدی بکزد و بکافد
 خشکی مضر بود بعصب و شریقه گوید به آب کند تا سخی کنند
 و طلا کنند و چند نوبت بر بوی کسیر که از مفید است باشد بیندازد
 گویند نیکوترین معالجه این رخت بود بحرست بایکد چون بیندازند
 روشن کل که در ظرفی یا سری یا قلعی حل کرده باشند بماله و از فی آن اگر
 در آب آن الحل حل کنند و بر ریشی بیند و کوش طلا کنند زایل کنند و چون
 بسکه حل کنند و بر حمزه تری طلا کنند نافع بود و بدل صبر و بوزن آب
 بود و این مؤلف گوید علی بن عیسی آورده که صبر سقوطی خور
 نشاید و در طلا استعمال نکنند و از هر طلا صبر عربی بکار دارند خورند
 را قطعان شاید صحت بسیاری با میا به گویند و طبیعت آن گرم و خشک
 بود و در دویم گویند گرم بود و در اول خشک بود و در دویم آن را از

مای سازند که آنرا مای اشته کوبند و در کر مسیر و شیراز و خلطی از او
حاصل شود و شتی رطوبت معده بکند و جمع و برک بلغمی را نافع
بود و کند دندان که از فاد ماده بود زایل کند و قطع بلغم بکند و جرب
و صکه آورد و شکنکی و صداع آورد و مصلح وی مغز کامی بود و صدق
بهترین آن سفید بود که در آب شیرین بوده باشد طبیعت آن خشک
بود و صدق و غیره فسی و صدق و فرق را اما سوخته نشاید که
استعمال کنند از بهر آنکه بغایت صلب بود و چون بوز اند فو و وی
غایت تحفیف بود و اوای آن بود که بغایت سخی کند و این مای کوبند
عام است و هر چیزی که جوهر وی مجری بود و بس چون نه استعمال کنند
نافع بود جهت جراحتهای خفیه را از بهر آنکه مجفف بود بغیر این چون
بایر که بیشتر عمل با شراب نافع بود جهت جراحتهای متعفن خفیه
و گوشت صدق بری چون سخی کنند و طلا کنند و بدن را خشک
کرد اند بقوة صدق جذب سبب اعظام بکند و سکن و جمع نفوس و
مفاصل بود و چون ضاد کنند و چون با سکر که سخی کنند قطع رعا
بکند و وی سکن و جمع نفوس و جمع معده بود و چون بر سبز

ضاد کنند را بکنند تا خود را بکند و بغایت نافع بود و چون زن بخورد
حبض براند و گوشت وی سودمند بود جهت گردن کاسک دیوانه
سرق صدق و کوچک شکم براند و بر آن بخور کردن اشتاق رحم را نافع
بود و منیمه بیرون آورد و صدق سوخته در تخمیل جلای دندان و کلهها
چشم منعم کنند ریش چشم را نافع بود و غلظی جان را بکند و چون
طلا کنند بر موضع موی زیاده که در چشم بود بعد از آن که کشته باشند در
زویه و شوکت آتش را نافع بود و تسمه این را از ورق پسته از صفی بی از
عقب مقعده علامته دو هند سه نهاده طلب نمایند که بغایت نفیس
صدق را آنجا است و بواسطه سهو الفلم کاتب این صورت
دست داده حبض و بول براند و اگر طبع وی بیاض باشد شکم براند و
فضول مراری بیرون آورد و اگر غسل لعق کنند ورم ملازه و شش
کرم را نافع بود و خوردن وی غشیان را نافع بود و چون بپزند و آب
وی بیاشامند کرم بکند و حب القرع بیرون آورد و اشتهای طعام باز
دید کند و بادنا را تخمیل دهد و تاریکی چشم و تبکوری که از رطوبت
حادث شود زایل کند و مقدار نیم مثقال استعمال بود و روغن وی سینه و

و شش سود و دوا که با سولق بر درم با بلغم ضا و کند بکند از اند و خوردن
وی مضطرب و بکند و معده و امعاء از بلغم غلیظ پاک کند و غذا
با غلیظ لطیف گرداند و سردی معده و حکم را سود دهد و دست
بکشاید چون قصبی با غلبه برزند و آب بیا شامند خون
غلیظ و شری گرداند و این خاصیت روی موجود است و اگر با طبع
خشک بخورند عرف بر انگیزد و لون را نیکو گرداند و قحاح و مصطکی و
مسهل مرقه سود ابو و بلغم و شریتی بختقال با نکت و سر که بود و
وقولج و در درجم و مثانه را نافع بود چون با غلبه و شکر بر و رند و هر
بختقال بخورند و بدان بخشد و دفع نزول آب بغایت مفید بود
از نزول ادراس باشد و همین را نیکو گرداند و چون بیا شامند کردند که
عقر را نافع بود اگر ضا کنند همچنین بر کردند که نافع بود و چون سحر
نزد یک بغوی که مضطرب چشم بود بهند ضرر آن را بلی کند و نوعی
از سحر استانی هست که آنرا میکارند و آن ضعیف تر از بری بود
و در قوه فعل در تبریز بسیار کارند آنرا مرزه خوانند و این مؤلف
گوید که شیر از نیز میکارند سحر مضر بود با ربه مصباح و ی سر که انگور بود

صعبین

صعبین سبعین نیز گویند و آن سکی است گفته شد صفر لغو غریب
که از اطراف و این گویند گفته شد صفا و خلافت گفته شد صفینه
درخت اهل است آن عمر بود گفته شود صقر مرغیست که گنجشک را
صید میکند و بیماری باشد گویند و به برتری تایتا گویند ابو عمار نیز
خوانند و گوشتی کرم و خشک بود چون برزند خشک کنند و
سحق کنند و درم از وی بیا شامند آب سرد سه روز سرفه و
نافع بود و زهره وی جسته ابتداء نزول آب کشیدن نافع بود و قوه بهره
بدهد و سرکس وی چون در کلف باشد زایل کند و سحر و غریب و
و نموی در مصحح الکلی خوانند و ابابورس نیز گویند و صفت حرثوت
گفته شد و در بنوت نیز گفته شد صصل بیماری عکس خوانند و آن عقیق
و گفته شود صمغ جالینوس گویند مجموع صمغها بود و بعضی از بعضی
فاصله بود و صمغ را به شیرازی از دو گویند و بیماری زد و صمغ عربی
بهترین صمغها بود و نیکوتر آن بود و خوب اندک داشته باشد و سفید
و شفاف بود و چون در آب اندازند رز و دیگر از دو طبیعت آن
معتدل است و گویند کرم بود و گویند سرد و خشک است و دردی

قبضی بود و جفا فی اعتدال سبعة کرم رافع بود و آواز صافی کند و
 قوه معده بد و اسهال صفراء وی رافع بود مقدار را خود از وی
 از دوشغال بود و خستونته سینه و حلق را و فصبه شش را بغایت نافع
 بود و خده ادریه را بشکند و اسحق گوید مضرست بسفل مصحح وی کثیر بود
 و بدل آن صمغ بادام و حب الاس و گویند مصحح وی شراب صندل بود
 کلاب صمغ اللو بهترین صمغ بادام آن بود که سفید باشد و از درخت
 جوان گیرند و طبیعت آن مایل بود به سردی و گویند کرم و تر بود و صمغ
 بادام شیرین و در حلق و سرفه و تب دق رافع بود و فیهی آورده صمغ
 بادام تلخ قابض و سکن بود و چون بیاشامند نفث دم رافع بود و اگر
 بر سر که بیامیزند و بر قوباد بظاهر پوست بمالند زایل کند و چون بمخلاب
 مزوج کنند و بیاشامند سرفه کهن را زایل کند و سنگ کرده بریزند
 و جراحها بصلاح آورد و چون در چشم کشند روشنائی زیاده کند و
 چون در سر که حل کنند بر تر نامالند حرار و شری و حصیه سودمند بود
 و اسحق گویند مضر بود به سیر زو مصحح وی قند و خشکاش بود و صمغ الجاه
 بهترین صمغ الوان بود که از درخت کهن بریزند و روی کرمی و خشکی بود و گویند

کرم

کرم و تر بود و در شش سینه رافع بود و چون با شراب پیزند سنگ
 کرده و مثانه را بریزانند و چون با سرکه بیامیزند و بر قوباد بمالند
 جراحها را به اصلاح آورد و چون در چشم کشند روشنائی زیاده کند
 و چون با سرکه حل کنند بر سر نامالند حرار و شری و حصیه سودمند بود
 بود و گویند مضر بود به سیر زو مصحح وی قند بود و صمغ اللو چون در دندان
 گیرند درد را کنی کند و جراحها را رافع بود و اگر در شبافات کشند
 روشنائی چشم را زیاده کند و صمغ المحروث حلینت است و گفته شد
 صمغ الکرامینا نیکوترین آن بود که صافی باشد و بسر مایل بود و در غایت
 حدت حرارت بود و تلخی تمام داشته باشد و مؤلف گویند آن را به شرابی
 او را بخوانند و از حد و شبانکاره خیزد و در هیچ جای دیگر نبود و لطیف
 بود جهت بادمای غلیظه که در معده و امعاء بود و نافع بود ببلغمی که در معده
 بود و لطیف گرداند و بکدر اندود و در قوه گویند مانند حلینت است
 و مؤلف گویند جهت درد دندان استعمال کنند نیم درم نافع بود و اگر آب
 از نفع بود صمغ الالبکم است در سبوم و خشکست درد و بیم باد و الجکند
 و در مفاصل بکدر اندود و ریش چشم رافع بود و چون بدان افشانند

کتاب

در خنای زرد با حلق و شیب بغل بود و بکدر از اند و چون مقدار انگلی معوط
 بدل آن و وزن آن حلتی است و صمغ الخطی صمغ الجوزا الرومی سرد و تر
 بود و نشک ساکن کند و شکم بیند و نافع بوجهه مژه صفراوی صمغ
 الحونث کهر است و گفته شود صمغ القنار اشق است و گفته شد
 صمغ الی که گفته است گفته شود بری قیاس است و گفته شود
 صمغ الکندی کوبند بکوبن زیرین صمغ ارمودان بود که از درخت کهنی کسریه
 طبیعت آن گرم و تر بود و در سوزش ریشها را سود دهد و مسهل از وی و
 متفالی بود و کوبند مضر بود به سیر و مصلح آن کل از منی بود و صمغ البطم و علكه
 و بیاری سامست و به شیری کند خوانند و طبیعت آن گرم بود و محلل
 و ملطف بود و در منفعت نزدیک بود بمصطکی صمغ الترف گرم و خشک
 بود و در قوه مانند صمغ سداب صمغ صنوبر بود و چون بدان معوط کنند
 رطوبات دماغ پاک کند و مجموع ریشها دماغ همین سبیل بود و چون بر
 ریشهای سرافشانند پاک را زایل کند و صمغ صنوبر اینج است و گفته شد
 و صمغ الحارسی لشکر زد خوانند و بشیرازی کنکری دان و تراب الفی بود
 و در لشکر زده گفته شود صمغ الرنبل اصل است و گفته شد و صمغ بری و

ازادیه

کتاب

ازادیه فناد بود و چون در چشم کنند شب کوری و تاریکی زایل کند و حجب
 ریش شده را سود دهد و بجه بیند از دبول و حیض براند و چون بر دندان
 خورده نمند در مسکن کند و بدل آن عصاره طراپ است و کوبند
 بدل آن شونیز است صمغ البلاء صاحب کوبید بهونانی کثرت خوانند
 و معنی آن بیارسی از سکنه ساخذاند و آن چیز است که از رطام سکنه
 همی زاید و صاحب منهای کوبید مفرد بود و مرکب بود و آن مرکب بود از
 صبر و مرد و خون سیا و و شان و علكه و انز و ست و صمغ عربی از هر یک جزء
 و اصلی مرجان و زاج از هر یک نیم جزء کوفته و بچینه کنند و باب صمغ عربی
 بشیرند و پیرند و بدیواری که به کج سفید کرده باشند ریشند و پاک کنند
 تا خشک شود که هر چند که نه نزدیک بود نیکوتر بود و وی محفف بود چرا
 را نافع بود و منع خون و ریم بکند و ریشها به صلاح آورد و صندل ایض
 نیکوترین آن بود که مفامری بود و زرد رنگ و سرد بود و در آخر در
 دویم خشک بود و در سیوم خفقان که حادث شود از ریشها خارج و کرم
 کرم و محوری مزاج را یغایت نافع بود و ضعف معده را سود دهد
 و چون به آصلایه کنند کلاب انگلی کافور ریشند و بایست فایلا کنند

در درم که از حرارت بود ساکن کند و در حمام بالنوره در خود مالند بوی آن
زایل کند و چون به آب غلبه یابا آب حی العالم یا آب برهمن یا آب
طلح برشند و بر نفس طلا کنند سودد مدبر ورم کرم همی سبیل و مفرج
مقوی قلب بود و چون محکوک کنند اندک حرارتی در وی پیدا شود
و همچنانکه آرد از ملح و اگر خلط کنند و باد و بیجهت تقویت معده و حکم
سودده و مضر بود با و از و مصلح وی جلا نیات است و بدل آن آشنه
و این مؤلف گوید درخت صندل را تخم زانده مانند عسل بهترین آن
مقاصری بود و زرد کران سنگ که بسودن نرم بود و خوشبوی بود بعد از
مقاصری صندل خورزی است و بارانی بزرگ و سطر و سفیدی که بسترخی
آمنخته باشد و بسودن و در سنت بود و بس از خودی بحری و چون این صندل
باریکه بود اسان شکن تر بود و به زردی زنده و بس از بحری و افراقی
این صندل باریک خوب بود سرخ و سفید و این بدترین انواع صندل
است و از و افراقی بدتر صندل سرخ است و که آنرا بوی نبود و آنرا
عبری گویند و این صندل زرد سخت کران و زن که کوفی او را بر غلاف
آلوده کرده اند که بوی آن بغایت خوشی بود همه انواع صندل را ستا

زنج

زنج آورند صندل احمر سرد و خشک است و در دیم گویند سرد تر از
سرخ است و لیکن سرخ خشکتر از سفید بود محلل او رام کرم بود و منع
ماده بکشد و بر حمزه طلا کردن نافع بود و در کسر اعظم مناسب بود
و شریف گوید چون سخی کنند و بار و غنی زینب بیامیزند و بر اعضا
بمالند تب و درد زایل کند همو گوید صندل سرخ بغایت سرد تر از
صندلها بود و بدل آن فوفل است صنوبر شیرازی کاج گویند و
صفت آن در حاکفته شد و در پوست خ صنوبر صغار قبضی قوی
تمام بود و سبج را نیکو بود و چون بر روی نهند مانند ضاد عظیم نافع
بود و چون بیاشامند شکم ببندد اگر دود کنند بر سوخته آتش
آب کرم بغایت سود دارد و وی معتدل بود در حرارت و نافع بود
و گویند گرم است و در دیم خشک و در سیوم گویند و در اول ورق
آن تر تر از لکای آن بود و جراحنها را نیکو بود و غرغره به طبع قشر صنوبر
کردن بلغم را جذب کند و بیرون آورد و هر علتی و خستی که بود زایل
کند و قشور ورق وی چون بیاشامند درد جگر و شش را
نافع بود و گرمی سبز هست و در درخت صنوبر و آن بقوه درایج بود

و قشور هر دو صنوبر چون زان در شیب خود دود کنند یک و ششم سرد
 آورده ورق وی چون بکوبند ضاها کنند بر ورمهای گرم در رسا کنند
 و جراحهای تازه که خون از وی روانه بود منهد بود و اگر با سرکه بزنند بر
 دندان ضاها کنند در دبر و چون به آب و عسل بپاشانند و بکنند
 موافق بود جهت کسی که در جگر وی عسله بود و همچنین پوست وی دور
 وی چون بپاشانند همین عمل کند و چون خوب وی بپاشند و با سرکه بزنند
 و طبع وی در دهان بکند از اند درد دندان را بکند و اگر سوزانند و دکان
 وی بکینند و در مداد بغایت خوب بود و اگر در واز وای چشم کنند موی شود
 بریزد و آب رفتنی باز دارد و شریف گوید نم صنوبر که آن جلفو
 است چون بکوبند و به عسل بپاشند و هر با مداد سه درم بخورند از
 افلاج خلص یابند و خوب وی چون بزنند و به آب عصاره کسی که زخم
 کشیده باشد بر آن بپاشند نافع بود و بدل آن زفت است و ضار
 دل است گفته شد صنوبر اسمی میخ است و صمغی را که از طرف می می
 آورند بلون مر بود و در جراحها استعمال کنند قطع اسهال بکند و از این
 صمغ بشکل حفص همچنان قرص می باشد و آن را بوی لابل خوانند

و جراحها

و جراحهای جنین اصلاح آورده صوف را میون است گفته شود
 صوف بسیار سی چشم خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود و بیکترین
 آن نرم بود و چشم سوخته خشک بود و در سیوم محفف بود و صفت
 سوختن آن مانند ابریشم بود بکینند و یکی آهنی یا کوازی نو اگر کوازی مس
 نیکوتر بود و چشم را بشویند و بشانه کند و در دینک بر آن نشاند و طبع
 بر سر آن نهند که سوراخ داشته باشد و آتش کنند تا آن زمان که سوخته
 گردد و ریشها را نافع بود و گوشت زیاده که در ریشها بود بخورد چشم
 ناسوخته که چرکن بود چون تربت و سرکه ترکند یا با سرکه ضاها
 کنند بر جراحهای چرکن در ابتدا آن نافع بود و بجای که ضرر زده باشند
 و استخوان شکسته همین سبیل و چون با سرکه و روغن کل ترکند
 صدای و درد چشم و مجموع اعضا را نافع بود بر آن ضاها کردن شریف گوید
 خرقة صوف چون بر کردن روند کان بندند خستگی برایشان کار
 نکند و هیچ زخم نرسد و چون چشم زده بپاشند و میان انگشتان
 دست و پا که شوق خورده باشد شقاق آن زایل شود و باید که بکینند روز
 یکبار و پس بر آن آورد و دیگر بار مکرر کنند تا زایل کند و رازی گوید چنان

بپوشند صوف آن کوسفزی که گوشت آن گرگ خورده باشد حله در بدن انگلی
پیدا شود و بمفرط پس گوید پس بیانی چشم بر گردن کاوی بندند زبون گردد و عاجز شود
موقوفه نوعی از سلق است و زرد رنگ و در صفت سلق در باب سبب گفته
بار العنای حبال ثمره السد خوانند و بیماری کنار گویند و در سبب
گفته شود ضعیف اجان جوانیت مانند گرگی چون براه رود لنگ نماید از
بهر این آنرا ضعیف اجان گویند و بیماری کفتار گویند و گوشت وی کرم
و خشک بود و درد و بیم مانند گوشت سگ چون در دست آید حطلی بود
گفتار آن از بکر زنده بکشد آن وی با خود نگاه دارند سگ بک بک تروی زند
و چون موسوسان خون وی بخورد سودمند بود چون زهره وی بکشد
با هم چندان روغن اخوان در طریقی مسیح کنند و سه روز بماند و بعد از آن
طلا کنند و اگر طلای وی با سبب و نخود با کینه باشند و نافع بود و چینه در مقابل
و چون زهره وی با سبب بر طلا کنند کلف بر دلو ن را صافی گردانند
در آن نشستن نفوس را زایل کند و باد های غلیظ برود و جمیع علتهای
را سود دهد مغز ساق وی چون باریت اتفاق بکشد از زنده بر نفوس طلا
کنند بجایت مفید بود و پوست وی چون بر شکم زن حامله بندند بچه نگاه دارد

و بنشیند از

و نیندازد و اگر از جلد وی سببی سازند و بدان کیل نیم جهت زرع بمانند آن زرع
همه فایده یمن باشد و اگر آن پوست در قرحی گیرند و در آن آنگیند و بکنی دهند که
سک دیوانه گزیده باشد بیاض مدیج رخت بوی نرسد و صاحب جمیع گوید این
سویدی آورده که پوست بر امون خاصه وی چون از بونند و باریت سخی کنند
خشت در در خود مالند از وی زایل شود و صاحب جمیع الذات گوید اگر موی که
بر امون و بروی بود و خضبه آن ز بود بدین نوع که گفته شد استعمال کنند و این عمل
بکشد و اگر صغره مده بود بکشد و بکوبند و سخی کنند و باریت طلا کنند و بر در
مردی دای رخت داشته باشد آن به بروی غالب شود و این از خواص است
و گویند و کفتار بعلای همه حیوانات بود و از بهر این میگویند که همه حیوان که هم
جنسی که بروی بکشد را البته بر پشت وی رود و در خواص حیوانات آورده که سگ
نرو سالی مده باشد و سبب آنست که در شیب ب و وی خطی باشد که اندام نری مادر
نرسیده باشد و پشت شکافته گردد و وی موافق خرگوش باشد و مخالف حیوانات
و از عجایب خواص وی آنست که سگ بر بالای آب رده باشد در مهتاب سبب
بر زمین افتاده باشد و کفتار در پنبه سبب سگ رود چنانکه سبب در سبب غرق
باشند و سگ خود را از بالا شیب اندازد و کفتار و بر آن خورده و اگر زهره وی

در چینی کنند که سوی زیاده بود وقتی که برده کننده باشد دیگر نرود در شب
 هیچ حیوان با گفتار بر نیاید و این مولف گوید از نتایج خشک کرک است چون
 با آدمی ظفر یا بند زنا کنند صلب عضایه است و عضایه نیز گویند و آن نزد بک
 بزرگ و به باریسی و سمار خوانند و سر کبی که پی وی چون بر کف و نشی طلا
 کنند زایل کند و سفیدی که در چشم بود بهر ضیاح بکسر الضاد اسم صغ
 درختی مانند درخت بان و نبات وی در کوه قمران از زمین عمان باشد
 و آن موضع صغ سفید باشد که چون جاعه بدان بشویند پاک کند و پاکتر از
 صابون و مردم سر بدان بشویند و دانه دارد تخم مورد سیاه و زبان را ببرد
 و ضیاح بفتح ضاد نام هر درختیست که در دوام آن آب بپویند و مانند خرزوع
 قنطاریق و درختیست در کوهستان یمن مانند درخت بلوط بزرگ
 و الا از وی نیکوتر بود و ورق وی برخی مایل بود و ثمر وی مانند خوشه بطم بود
 و لیکن حب وی بزرگتر بود و ورق وی چون پیرند و صافی کنند و دیگر آتش
 نهند و بپزند و تا نزدیک انقضاء و بعد از آن استعمال کنند چمنه خشونت
 سینه و سرفه که از سردی بود و درد مان سود دارد و گویند قلاع را پاک کند
 و در حال صغ آن آویزند بکمر و در قوه مانند لادن بود و در بویهای خوشی نان استعمال

کنند

کنند و طبیعت آن گرم بود و در سیوم گویند و در دوم تر بود و در اول گویند
 خشکست و در اول بعضی گویند کم کام و رقیق و بعضی گویند کم کام
 یعنی پوست نخی و طاه آن است و بصری گوید صغ ضر و معر و فست به کم کام
 طبیعت آن گرمست و در دوم خشکست و در اول محلل جذاب بود و از غنی
 و آبدان است و این سیسمان گوید خاصیت روغن حبی آنست که ریا یعنی
 زایل کند و رازی گوید ضر و جهنم دفع قلاع و استفلان بطن در غایت نیکو بود
 و شریف گوید روغن بسیار از حبی پرون آید و باد بالنگد و معض را نافع
 بود و چون بپاشند یا مالند و محلل و مخفف بود و چون به آب پیزند و
 ورق وی بارو غنی پزند و در گوش چکانند و در گوش ساکن کند و چون آب
 به پزند و بطنج آن مضمضه کنند به دندان را محکم گرداند و بغم زایل کند چون
 ورق تازه و تر همچنان بسوزند و حاکستر آه آب به پزند و صافی کنند
 و بپاشند مقدار سی درم در دوا خالصه را زایل کند و تخم خوبی چمنه
 جراحتهای نیکو بود و قطع خون بکند و نافع بود و خواصه جراحته خشه و
 کودکان است و این همرا گوید ببل ضر و یمن ضر و اندیش گویند ضر و درخت چمنه
 الخضرست و این مولف گوید آنچه بکمر آورند آب را بضر خوانند و بوی

692

دعان را در حال نبت اند چون در دمان گیرند و ضرب صاحب منهای گوید عسل
و صاحب جمیع گویند از قول شریف آن حیوانیت و بلفته می دان آن را شیم
خوانند و بلفظی دیگر دلک و آه نوعی از قلند بزرگت و خار دارد و
مانند تیر اندازد اگر بر اعضای آدمی آید مجروح شود و گوشت وی چون
بخورند بقرس را نافع بود و همچنین چون و بر بر قد بین ضام کنند بقرس
ببرد چون وی بر اندام مالند حرکت زایل کند و کلف را جلا دهد و شرح
بهترین بستان آن بود که از حیوانی گیرند که گوشت او نیکو بود و در وی شیر
بسیار بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و او را آن بود که باق ویر
خورند و ناز و از معده بگذرد شریف گویند زن چون بخورد شیر
زیاده کند ضرم اسطوخودوس است و گفته شد ضریع نباتیت دریا
که در ساحل دریا بایند و طبیعت آن گرم خشکست و چون باب بپزند و
در آن نشینند در دماغ را نافع بود چون خشک شود و بدان بخور
کنند و زکام را بپزند و همچنین چون خشک بود در حمام بدن را بپزند
حک و حرب تر را زایل کند و این مؤلف گوید ضریع نباتیت که چون سنور
بخورد و هرگز فریب نشود ضریع الکلبه اسمی یمنی عربی است و درختی است که در

کوهستان

695

348

کوهستان مکه بود آن را رقوم است و درخت آن بسکلی صنوبر است و اما
بمجموع وی سفید بود و در سرس العجوز خشک است و در حاکفته شد
ضفایس قشای الصفا را است و گفته شود و نباتی دیگر هست که ساق
نبات وی مانند طیون بود و آن را نیز صغیوس گویند و جبر صفت است
و گفته شد ضفایس الحن گویند بر سیا و و شاست و گفته شد صنفیج
بپاشی غوک خوانند و وزخ گویند و شیرازی بک گویند و بیوانی بطراخا
و گوشت آن نمری بود چون بازیت نمک بپزند و نافع بود چمنه گزند کی جانور
و با و زهر و جدام و مجموع گزند کان و فرقاوی چون بازیت نمک بپزند و با هم
و روغن کل و موم و روغن سازند موافق بود و جهت مرضهای غرض که
از اثر ریشها عارض شده باشد و مدت ها بدان گذشته باشد چون بسوزند و بر
موضع که خون روان بود افشانند خون بپسند و چون بازیت تر بپزند
بر دار الشعلب مالند زایل کند و گویند چولا بک سبزر موضع موی زیاده
که در چشم بود چکانند بعد از آن که بر کشیده باشند و بر امر صعصع کنند و دیگر
نروید و چون به آب سرکه بپزند و بدان مصفیه کنند در دندان را نافع بود
و چون بردند آن مانند بیدر دیفتد و وی همی عمل کند بوی وی

کننده بود و چون چارپائی در میان علف و برنج خورد دندانهای وی سفتند
و گوشتی که از دندانهای جانوران را نافع بود و در خواص آورده اند که زبان
وی چون بزناف خفته نهند هر چه کرده باشد بگوید فی النکمه و بر آخر باشد
و خون وی با خایه مور و فدری نوش در چون بر موصنی که موی سترده باشد
یا بر کشیده طلا کنند و بیکر روید و اسکی گوید شخصی را بیکانی در استخوان وی
بود و مدتی دراز و علاج بسیار کردند و هیچ فایده نداد و ضفدخی با پوست
باز کردند و بر سر جراحت پیرامون آن نهادند و در یکشنبه روز بیکان پرو
آمد و وی در غایت و قوه جاذبه بود و از مهر آست که قطع دندان میکند
و خوردن وی بدن را نرم سازد و تورم کند و کون تیره گردد و قدش
منی احداث کند و بدترین ضفدها در آنچه گفته شد سبز است و که در شب
بود یا سرخ که در دریا بود و مدای کسی که آن خورده باشد بقی و آب کرم
کنند و عمل و نمک نامعه پاک گردد و بعد از آن به حمام رود و پس بکنجش
خورد و سفیداج یا دارچینی و شراب یا منکث و بر نافع بود و هر چه نافع
بود چمنه استسفا خلاصی ببدن دندانهای وی سفتند و اگر منفع زرد
خورده باشد قطع شهوة و طعام بکنند و بدن را تباه کند و غشیان آورد

و فی و در دلد و در شکم و در سافین سیداکند و علاج آن نزدیک بود و به
آخر پیش از این گفته شد و گویند چون دلدی سیاه و زرد بر کسی که شب و روز باشد
نافع بود و این مؤلف گوید اگر کسی وی در درستان بگذارد و بر اعضا دندانها را
بوی برین جنوم شوک خوانند و آن باد روج است و گفته شد و صنوبران
صاحب جامع سهو کرده است و که آن صنوبران است و قول صاحب مناج
معتبر است که آن بی شک است و آن را بهراج گویند و گفته شد و بدل
آن برم است و با بلخ بوزنه آن صنوبران و ضمیران نیز گویند و آن را شاسفر هم
شیرازی گویند و آن سبز بود و چون گرمی بود صاحب جامع گوید فودج جو
است و سهو کرده و طبعش وی گرم خشک بود و در دوم گویند سرد بود
و محرور مزاج را نافع بود و خاصه چون کلاب بروی زنند و بر جانی که شخته
باشد ضما کنند نافع بود و قلاع را زایل کند و بنایت نافع بود باب
الطاء طالسفر یونانی دارکینه خوانند و ما فریزر گویند و صاحب مناج
گوید ورق زیتون هندی است آن فشوری هندی بود و صاحب جامع
گوید اقوال بسیار آورده است و اولی گفته که سبزه است و دیگر
قول این محل آورده که لسان العصاره است و دیگر گفته که عرق بخور

هندیست و دیگر گفته که عرق درخت نوت است که گرم است و کرم ابریشم برک و می
این قولها خلاف است و قول محوسی آورده است که ورق زیتون است
و این موافق قول صاحب منهاج است و صاحب جامع تحقیق نکرده
مولف گوید پوست تخم زیتون هندیست و باقی همه قولها خلاف است
آن پوست سطر نرازد از چینی بود و وصله و میل بسیار می زند و طعم آن
بغایت عفت بود و قابض و اندک که خطر بی داشته باشد و جالینوس
گوید روی هیچ کرمی و سردی نبود و گوید خشک بود و در دویم عجیبی گوید
معتدل بود و گرمی و سردی و خشک باشد و در دویم در بر نافع بود
و قرح و امعاء و ترنوم و بواسیر را بغایت نافع بود و فاج و لقوه
مفید بود و مقدار را خود از وی بختغال بود و چون لسه که بزنند و بد
مضمضه کنند و دندان را نافع بود و فلاح سفید را بل کند و چون آب
وی در دهان نگاه دارند گویند مضر بود پیش و مصلح وی عمل بود و بد
گوید بدل آن چهار دانگه وزن آن مکره بود و نیم دانگه آه اهل رازی
و ابی بن عمران بچینی گویند بدل وی بوزن سبیل و نیم وزن دی
ساج و گویند بدل آن مقل و اهل بود و مساوی طاعن نمر از او است

گفته

گفته شد طاووس در عنبت مشهور شریف گوید بعد از سه سال تمام بر بار
آورده باشد و هر کیسالی یکبار یکم بر آورد و این مولف گوید طاووس مرغی
رعنا بود و جلوه کری کند و دنبال بگشاید و چون دایره بر خود دارد
و بدان نقشها بدیع بود و اما آواز ناخوش دارد و گوشت و پیه وی چون
بر اسفنج پزند و بخورند و مرق آن بسیار منزه است از جنب نافع بود
چون پیه وی بکند از تن به آب سرداب و عمل بیا یزند در دمه و قوی
و نافع بود و پیه و گوشت وی همه جماعت را قوه دهد و زهره وی چون
لسر که بسیار میزند که نذکی جانوران را سود دهد و جالینوس گوید گوشت
وی صلبه را شقیق که نوعی از کبوتر کوهی است و در شان و بطا بود
و غلیظ تر و دیر مهضم شود و این ماسویه گوید گوشت طاووس بد بود
مراج را و صاحب جامع گوید از قول صاحب منهاج که نیکوترین آن جوان بود
و طبیعت آن گرم بود و که با ضمه وی بغوه بود و او ای آن بود که بعد از
کشتی دور و زیاده روز را بکشد و سنگی در پای وی بندند و بیا و بزد
و بعد از آن با سر که بپزند و این زهر گوید طبعا و ما تقدم مرعها که گوشت
ایشان صلب بود بکساعت پیش از چینی کشته اند همچنان با پردا را و خفته اند

این از بهر آن کرده اند که زود بهضم شود و چون زمانی در شکم کنند همچو
خمیر که در آرد زود بهضم شود آن نیکو بود و این همچنان است رازی
گوید طعم که سخی روی بود چون طاووس پسندد رقص کند و فریاد کند
و گویند چون به پسند ظنی که در روی سم بود شک کند و این را هر گویند
مبطون زهره وی شکنجیس و آب کرم بیاشامند شفا یابد و اگر
خون وی از ورت و شکم بیامیزند و بر ریشهای تر که ترسند که کله
کردد طلا کنند زایل کند و اگر سر کین او بر نالبل طلا کنند زایل گردد و
استخوان وی چون بسوزند و سخی کنند و بر کلف طلا کنند شفا یابد
و اگر بر برص طلا کنند آن بگرداند و این مولف گوید گویند عمر طاووس
پست سال بود و در آن مدت بچند رنگ بگردد و هر سال در وقت
آنکه درختان برگ پرور آورند بر آورد و شیخ الرئیس گوید در مکانی که
طاووس بود خنرات و هوام نبود طار طقه ماهودانه است گفته شود
و طار یقه دندان است گفته شد طالقون علی ابن محمد گوید طالقون
نخاسی بود که مدبر کرده باشند بتومال نخاسی که در کینه کا و خوبانیده
باشند و مرغان که در آب شناختن از خوبانیده باشند پس روی ستمی تمام

دشمن

و حریف قوی بود و دیگری گوید آن نوعی از مس زرد است و فرق میان و
النخاس زردی بود و چون از آتش بیرون آورند و بر شکم زنند
تمددی در روی پیدا شود و زرد کرده و شکسته گردد و در کتب احجاز گوید
طالقون از جنس نخاس است و غیر آنکه گویند با آدوبه کرم مدبر کنند تا
سمیت در روی احداث کنند و اگر از طالقون منقاشی سازند و موی زاید
که در چشم باشد بوی برکشند دیگر نرود و خاصه چون مکر کنند و اگر کسی
لقوه داشته باشد در خانه تاریک رود و که قطعاً در روی روشنی نبود
و آینه از وی بر آید خود دارند و بدان امان کنند لقوه زایل کند و اگر
طالقون در آتش نهند تا سرخ گردد و در آب فرو برند و هیچ چارپا
کرد آن نکرد و اگر قلابی از وی بازند و در آب آویزند ممکن نبود
و که هیچ ماهی از وی خلاص یابد و طبری گوید طالقون مدبر بود و بتومال
النخاس و آنچه در زمان رخنه مرفوع شود بقیه در موضع مسکه و در بول
کا و خوبانند مولف گوید اکثریان طالقون را مس دست خوانند
گویند در کان مس می رود و این مولف گوید هر جراحی که از طالقون
بر بدن آید هرگز نمیشود و اگر از آن مسکافی سازند جراحت آن بر هر حیوان

که رسد قطعا التیام نپذیرد و بیشتر نیکوترین آن سفید و سبک بود که زود
خرد شود طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم گویند و در دوم سبج
و شقی گویند سرد است و در دوم خشک است در سیوم شیخ الرئیس
گویند مرکب لغوی بود و مانند کل و در روی قبضه بود و قوه معده بود
و فلاح آتش و سوختن را نافع بود شکم ببندد و تنهای حاده را کشی
را سود دهد و فی که از مره صفر بود باز دارد و کرمی جگر بنشانند و در سینه
و بزره ها و قلاع و که در دمان کودکان بود سود دهد و چون شهاب یا ورق کل
سرخ بدان باشند دندان محکم را محکم گردانند و شهاب استون ساختن این
مولف گویند در شهر مهند در قبیضه ها دار بود و باد را سخت آید و براید
آتش از آن براید سوخته گردد و حریق وی طباشیر بود و باشد که خدیج
فرسنگ لبزد و وی بواسیر را سود دهد و درم چشم کرم و قوه دل دهد
و خفقان که از حرارت بود و توحش و غم و ضعف معده و التهاب
آن و منع حلقه و خفقان بکند و عشی و کرب را نافع بود و مقوی
قلب بود و تری کس که از معده نشف کند و قوه اعضائی که
از حرارت ضعیف شده باشد بهر و سرد مزاج را بر عفران معتدل

کنز

کند و تقویه وی بغایت بود گویند خوردن وی باه را مضر بود و اسکی گویند
مضر بود پیش و مصلح وی کباب بود و گویند مصطکی و اینسون و بد
وی عصاره کجبه النسل است و گویند بد آن سه وزن آن تخم
خیار زه و چهار وزن آن بزر قطونا است و گویند بد آن نیم وزن
آن کافور است و گویند بد آن طین مخنوم است و بوزن آن عصا
کجبه النسل گویند بد آن کاغذ مصری سوخته است و گویند بوزن
آن تخم کاشی و نیم وزن صندل خیار نوعی از بخر است و سرخ
و بزرک و طباق گویند غیر غافت است و اما قوی اما قول اکثر
آنست که غافت است و گفته شود در عین طباق نوعی از کندم است
و اما بار بکر بود و حبششی یک بالای مرد بود و در سر و کسیر با کارند
و آن کاغذ خوانند و گویند مزاج آن مانند مزاج کندم بود و بسکی قهقار
بود و مان وی چون کرم بود نیکو بود و اما چون سرد شود بد بود و در
از معده بگذرد و اگر از آرد وی حسی را سازد سینه را پاک کند
سرفه سخت را نافع بود و بول براند و کرده و شانه پاک کند و اما مضر
بود بمعده و نفخ فر فرسب کند و اگر اسب بخورد هیچ مضر فی بوی سر

و چنانکه مضرت از گندم بوی رسد طبرزد اسم بر سر مغز است و اصل آن
 ترزدست و از بهر آنکه آن صلب بود و نه سست و نه نرم و نمک طبع
 از بهر آن گویند که صلب بود و طبع است و گفته شد طبع
 مور کوچک بود و در غل گفته شود طحال خود الصفا د است
 بیمار سر حایه خواب بک گویند و طبیعت آن سرد و تر بود و در سیوم
 گویند و در دویم تر بود و خون را بندد و طلال کردن بومهای گرم و
 نقرس گرم و حمزه و درد مفاصل گرم مفید بود و چون در زیت
 بجوشانند عصب را نرم گرداند و اگر ضاد کنند بر قیله گودکان امعا
 نافع بود و نیکوترین آن سبز بود که از حیوانی فرم گیرند و از
 بهر آنکه بدی آن کمتر از لافز بود و شیخ الرئیس گوید بهترین سبز را سبز
 حوک بود و مع ذلک کمیوس و وی بد بود و طبیعت آن گرم و خشک
 بود و در وی قبضی بود و خون سودای وی از وی متولد شود و در بر مضم
 سبب عفوصتی که دارد اوئی آن بود که بار غنی بسیار به طبع کنند و بر سر
 نمرای صافی و فنی خورند یا کبر سر که شوکران است و گفته شد
 و طشیقون و تاویلان قوی بود از آنکه آن روایت است که

اهل

اهل امن بیکان را بدان زهرالود کنند در جنگها بکار برند و حلیت است
 باز هر ویست بطاسقی است و گفته شد
 شعراجن است و گفته شد نرسوج نیز گویند و آن مای
 در بای بود و پونا فی طریق خوانند و اهل اندلس مل خوانند و دیورید
 گوید امان خوردن وی کردن شب کوری و مار یکی چشم آورد و چون
 بشکافند و برزند کی اسس جوی عورت و شکبوت بهند شفا یابد
 طائیت طرثوث نیز گویند و بسیرازی بل شیرین خوانند و سرخ بود
 بهترین وی سفید بود و ابن مولف گوید روستایان شیراز از اهل
 خوانند و طبیعت آن سرد و خشک و بعضی بود و رازی گوید سرد و خشک
 بود و در سیوم قطع خون رفتن بکند از بینی و از مفصل مجموع اعضا و رحم
 و شکم نبستد و قوه مفاصل است بد و معد و محرر ا قوه دهد
 و چون باد و غ کاویا شیر بر تازه بیزند و بیات مندا ستر خا و معد را
 مفید بود و مقدار ما خود از وی بکشتال بود و اکی گوید مضر بود به طفل
 مصحح وی کلنا راست و بدل وی جفت بلوط و بوزن آن گویند نیم
 وزن آن پوست تخم مرغ سوخته و شسته و چهار دانگ وزن آن فطر و ترس

از رحم ایشان روانه بود و زمان دراز بر آن گذشته بود و چون در طبع آن
 نشیند نافع بود و خاکستر جوهری چون زن بخورد بر کبریه می عمل کند و
 خاکستر وی چون بر ریشها و تراش نشاند خشک گرداند و بر ریشها که از
 سوختن آتش بود سود دهد و خان وی ز کام جدی را بعات نافع
 بود و این و افد کوبید زنی بروی خرام ظاهر شد از طبع وی با سوز چندانست
 بیاض میزد وی زایل شد و کوبید بخبره کردیم نخی دیگر را و هم صحت یافت
 و جوزی کوبید چون دخان کنند بر ورم سرد نافع بود بیشتر ورمها را و رازی
 کوبید بخوردی سه نوبت بر بواکیر مالند خشک کند و این بجز است
 شریف کوبید چون بخورد کنند در دهان کسی که غلق در حلق و پیچیده
 باشد بیفند و غمروی کنند کی ریتلار اسودد و دیستورید و کس
 کوبید بدل ثمره الطرافه دارد و در چشم عطفی کنند و طریقون غنیش است
 و کفنه شد و طرخشوق طرخشوق نیز کوبید و آن هند با بری بود کفنه
 شود طرح نوعی از ماهی کوهک است و از طرف آذربایجان می آورند
 و این مولف کوبید آن را از لجه در بای قلم گیرند و در آنجا شاه ماهی خوانند
 و بهترین آن باشد که تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و طبع براند و

اندک

اندک از وی ملطف سود بود و در تنها ربع وی مضر بود به سیر و موده و
 مصدوم وی روغن بسیار بود و طبعی نابتست در جزیره افریطش روید و صمغ
 مانند صمغ عربی بود و حرارت صمغ وی و ورق وی در اول درجه سیوم بود
 سنگ کرده بریزاند و حبض براند و چون یکمقال از وی بیاشامند این بغیر
 جزیره افریطش نروید و درخت وی مانند درخت مصطکی بود طرز ملون
 سلسا کوس است کفنه شد و طریقه طریفان است کفنه شد طرد فون فون
 طریفون است کوبید و سفلی رسانید کوبید و آن زغور است و کفنه
 شد و طرخودیس طره علو و قطعه صفور الشوک است و عصفور الساج
 نیز خوانند و مولف کوبید آن مرغیست بمقدار گنجشک در بال وی بری زرد
 دارد نقطه سفید در دهن بال وی بود و بر آب بنشیند و دنبال دراز دارد
 و مدام دنب وی در حرکت بود و بشیرازی و مشک پاکیک کوبید و سنگ
 مشانه بریزاند و ریام کنند که دیگر جمع شود در مشانه دیستورید و کس کوبید از
 خون وی اندکی بخورد سنگ بریزاند و در صفر اعول نیز کوبید و طرخا
 طریفون نوعی از سمه است و طریفان نابتست که در بهار روید و کل آن
 مانند کل خشک بود و زرد و گرد گرد کل خار داشتند باشد و بشیرازی

انگیز خوانند و آن فرط بری بود و در فاف گفته شود و اگر طبع وی برگردد
افعی نیز در دست کن کنند و اگر بر عضوی سلیم ریزند همان درد و حجت
بیدار کند و از نزدیکی افعی طیفیل غرس مفشرست و که با سر بخیه
باشند طلق گوکب الارض خوانند و عرف العروس و یونانی اسطرای
گوکب و تفسیر آن گوکب الارض بود و رازی گوید سه نوعست بحری و
بیانی و حبیب و علی بن محمد گوید سه نوعست بیانی و هندی و اندلسی بیانی
نیکوتر بود و تنگ براق بود و هندی بشکل بیانی بود و اما علی وی نکند
و اندلس صحیفه وی سطر بود و عافقی گوید آن نوعی از حبیبی است
و آن معوف بود بعرق العروس و اسطوط لبس گوید خاصیت طلق
آنست که اگر به ناو یا آب آبی و مطرف هر جز که جزایای بوی توان
گرفت بگویند و گفته نشود الا مکرز بحر الماسی بشکند و قطع او می
نتوان کرد مگر سنگی چند که کوچک باوی اضافه کنند در خرقة خشن یا
موسن بینند و در آب می جنبانند و تا جسم وی خرد شود بکندارد
و علی بن محمد گوید حل وی چنان کنند که در خرقة بندند با سنگی چند خرد
در آب بنم گرم اندازند و به آهستگی می جنبانند تا حل شود و از خرقة

بیرون آید و آب از وی صافی کنند و در آفتاب نهند تا خشک
شود و پس درین ظرف بماند مانند آرد بود و این مولف گوید این عمل را
خوانند و چنانچه آن طلق که این عمل بوی کرده باشند طلق محلول گویند
نه طلق محلول شیخ الرئیس گوید خوردن وی خطر بود و طبیعت وی سرد است
و در اول خشک و در دوم قابض بود و خوراکه بندد و به آب انجلی
دو درم مدین و ذکرو حلف ازین مجموع گوشت که سبب بود و دردی
نافع بود و خون که از سینه آید با آب انجلی بیند و خون رحم و مقعد
بندد و چون مغسول کنند به آب انجلی بیاشامند طلا کردن دو بار
رانفع بود و عافقی گوید نیکو بود و همه ریهها که بر اعضا مجز و مان پیدا
شود از ابل کنند و صاحب منهاج از قول سحی گوید نیم مغفالی از وی کشند
کرده بریزند و گویند مضر بود به پسر ز مصباح وی کمتر بود و وی سوخته نشود
لاجمله طلع ابو حنیفه گوید اول ثمر غل طلع خوانند و مشرو و کفری
گویند و این مولف گوید غلیظ نیز گویند و آنچه در اندرون فشر بود
و لبع خوانند و بسیاری بهار خرم گویند و طبیعت آن سرد است
و در اول خشک و در دوم گویند قبض در وی بود و با فونی گوید فینی خل

ذکر که با کسی کشن خرم گویند و باه رانافع بود و محاممت راقوة و در این مایه
 گوشت خشک وی غالب بود و خشک چهار دسردی وی مانند سردی چهار بود
 و وی در بارز معده بگذرد و شکم ببندد و بسیار خوردن وی درد معده
 پیدا کند و قولنج و این فعل خاصیت وی است و صاحب منہاج گوید
 مصدق وی نه می دانست و رازی گوید طبع مقوی معده بود و خشک کند مجروح
 مزاج را سود دهد و دفع مضرت وی از نفخ و در که معده و در بارز معده که کشنی
 بزنجبیل می بایکند و یا بکوبد و شرب کرم این مایه گوید اگر مسدوف خوردن باید
 که با خردل و مری و زیت و فلفل و کره و باد و کرفس و نعنا و غیر
 خوردند و اگر خام خوردند با طعامهای حریب مانند مرغ و بزرگاله و بزرگ
 و مانند آن شراب کمی بر سر آن خوردند طبع میوه است در طرف
 دریا که آنرا موز گویند در سیم کفنه شود و طبعی نوعی از مسدوف کو چنگ
 و اهل شام و بر اطبیب خوانند و اهل مصر و لبس و کت سود بانان خوردند
 و در مسدوف کفنه شد طلا خمر است و کفنه شد و بعضی گویند مثلث
 است و این سخون گویند نوعی از فطران است مولف گوید آنچه
 محقق است مشهور شراب کهس خوب طلا گویند و طعم سماق است

کفنه

کفنه شد طوره پیش است کفنه شد و فو یوس فطن است کفنه شود و
 عن الثعلب است کفنه شود طولید و حماض جلی است و آن نوعی از سلق
 بری بود و در حماض کفنه شد طوقان اخرون غافلی گویند و زیت است
 و گویند طعام صفت که از دزنت سازند صیدا فنون نوعی زنجی
 العالم است و کفنه شد و جالینوس گویند طبیعت آن گرم بود و در
 اول خشک بود و در نانی و ثالث جراحهای عفن رانافع بود و بر بهق و
 برص مکرر که طلا کردن مفید بود و دلسیتورید و کس گویند ورق وی چون
 ضاد کنند بر برص و شش ساعت را کنند برص رانافع بود و باید که بعد از آن
 آرد جو ضاد کنند و چون بگویند و با سر که بسیار میزند و در آفتاب برهن
 مانند و را کنند تا خشک گردد بهی راز ابل گویند و ضعی و طبعی نر
 گویند و آن وادی است و کفنه شد طبعی و بیاری طهرج نه می خوردند
 بزبان اندلس زربس و نیکوترین آن فربه بود که در زمان خریف گیرند
 و طبیعت وی معتدل بود و در کرمی شکم را ببندد و ناهان رانافع
 بود و نانی که صاحب بادمان اکل وی کنند خصوما اهل صنت
 او می بود که مانند هر سه بیزند از بهر آنکه غذای وی غلیظ بود و طبیعت سرد

اذخر است و گفته اند حیوانیت مانند درایج اما کوچکتر بود کرد
و همچنان سرخ بود و نقطه های سیاه بر آن و همان فعل درایج میکند
و مولف گوید از انبساطی خود شک خوانند و بدل آن درایج است
و گویند که در کمر است در درخت صنوبر باشد و آن بقوه درایج است
و طیار نوشت در است و گفته شود طین مجموع کلها مبرود و محففت است
و طین حکم بیاری کل حکمت خوانند و صفت آن بسیار است و مولف
گوید بهترین این نوع است و بیکر دکل زرد پاک چهارم بگوید و بگوید
و یکم کاغذ و نمک در آب کند و بدست بمالد تا حل شود
و بعد از آن کل بر سر آن کنند و چهار یکی موی سر آدمی که مفروض چیده باشد
چهار یکی هر کس است بیکر دی چینه بر سر آن کنند و نیک بمالند
چنانکه پیشتر بمالند بهتر بود و انگاه غنچه کند و نهاده خشک
شود هر زمان که خواهد بگوید و به آب صافی کند خرد خمر بجا برده و که بهتر
انواع کل حکمت است نوعی بیکر صاحب مناج آورده که بگوید
کل و بگوید فهم گرفته و چینه و بیکر و نمک بگوید و خطمی موی چند بشیر
و نیک بمالند و استعمال کنند طین مخنوم کل سرخ است و بیفایت

املس

املس و از تل نخردارند و گویند در آن زمین قطعا هیچ نبات و حشمت
و هیچ سنگ در آن زمین نبود قبری در آن جا هست و آن کل را مغز
میانی خوانند و طین الکاهی گویند و اگر آنکه زنی ساحره آن کل را بدهد
و مغز علیه و خواهم نیز گویند و صورت اراطس بر آن بود البتاده
و سبزه و وس گوید کلی است از جزیره طبوس که بخون بزرگو می کشند
آن صورت بر آن می نهند و خواهم الملک و ختم الملک از بهر آن گویند
که صورت اراطس بر آن بود و این مولف گوید بعضی آن را خواهم بحر
خوانند و اقوال بسیار آورده اند درین کل جالبینوس گوید نیکوترین این
این کل آن بود که از وی بوی شبت آید و خول را به بند و چون در دهان
گذرد بر زبان بچسبد و مولف گوید امتحان وی اول بلب کنند و اگر
لب بچسبد دیگر بار بر زبان نهند باید که بچسبد و بیفایت نرم در ملس
براق بود گویند آن زمین که از وی کل مخنوم می آید از زمین یونان
بود و این زمان آب گرفته است و شیخ اراطس گوید طبیعت و
معتدل بود و در گرمی و سردی مانند مزاج آدمی و الا بیفایت و
بیشتر از رطوبه بود و در وی رطوبتی ممتزج پیوسته بود باشد در

وی خاصیت عجیب بود در تقویت دل تفریح آن و تریاق مطلق بود و مقادیر
 با مجموع زهر با بکند و مولف گوید کودکی یکساله قریب و متعال یک سبد
 که از سموم قتال است خورده بود و در زمان قدری طبع مخنوم با شیر
 مادر بخورد وی دادند آغاز فی کرد و خفا که مجموع که خورده بود در شد
 و دیگر با قدری مهم با شیر مادر بوی دادند دیگر فی کرد و یکد و محل طبیعت
 بیامد و از آن زهر کشیده خلاصی یافت و مجموع و بشمارا که خورده بود
 چون بران پاشند خون بیند و چون بدان حفته کنند و سیطاریا گوید
 متاکل نافع بود و مقدار ما خود از وی نادر و درم بود و جهته جانوران
 کشنده مانند افعی و کبک و بانه و با شرا و پشامند و با سر که طلا کنند
 و نافع بود کسی که در ارج خورده باشد از تبجری و طبع مخنوم باشد
 در حال که کند و در ساعت دفع سم آن بکند و حبابها نیز همی عمل
 و در دفع سموم مسیح گوید سخن کرده بیانشامند نفع وی در زمان و با
 دفع و با بکند و اسحق گوید مضر است و بشش و مصلح وی کلاب بود و
 بدل در قبض خون طبع روی یا طبعی از منی که بخون بزرگوئی می کشند
 گویند بدل آن مضر است مادر تریاق بدل وی نیست طبعی از منی کلیت

سرخ

سرخ رنگ که بنیر کی زند اسحق بن عمران گوید سرخی است که بسیار اند
 و خوشبوی مذاق وی تر است بود و بر زبان بچسب و طبیعت وی سرد
 خشک بود و در اول صاحب مناج گوید بنیکوترین آن دردی بود که دردی
 هیچ رمای نبود چون سخن کنند بر زبان بچسب و طبیعت وی سرد
 بود و در اول خشک بود در دیم و خون را بیند و طاعون را
 خوردن و طلا کردن نافع بود و بر جراحتها فایده و در قلع ازیل
 کند و زله که از سر و سینه ریزد و از آن ضیق النفس باشد شود و
 هیچ دوامته ازین نبود و بغایت نافع بود و مقدار یک مثقال منعمل
 کنند و سل نافع بود و گویند در زمین از من و قی حبابه بود چینی که
 گویند چند کس معین باشند آن چند کس را چون تحقیق کردند
 همیشه این کل اند که خوردند این خواص از آنجا معلوم شده است
 از بهر آنست که اطباء شراب کلاب فایده و اگر نب بود بکلاب
 آب سرد و ششکی استخوان را سود دهد و با آقا قبا طلا کردن پوست
 بواسیر از مقعد بیرون آورند و گویند مضر بود و بزرگوئی مصلح
 وی کلاب بود و اسحق گوید بولوی طبعی حجازی بود که در اندک

معروفست با کجبار گویند بدل آن مغره است گویند طین لاک طین
 عقیق و مقبض بود و منع ورمی که در جنون پیدا شود بکند و چون
 آب کاشنی طلا کنند خون که از چشم آید باز بندد و طین شاموس طین
 شاموس خوانند و گویند شاموس گویند بهترین وی آن بود که سفید و سبک
 بود و بغایت بزبان یکسره مانند دلیق چو در آب نهند زو محل شود
 و از بلاد یونان از جزیره قبرس خیزد و وی خشکتر از طین مختوم بود
 و برای غل حاجت نیست در بستی خون قایم مقام طین مختوم آنست
 بر ورم ندینی طلا کردن نافع بود و در نفث دم و فرح و امعاء پیش از آنکه
 متعفن شده باشد حقیقه کنند بآب العسل بعد از آن به ملک
 و آب و پس با آب لسان الحمل سود دهد و اگر با سرکه ممزوج باب
 بیاشامند ورمها کرم را نافع بود و خاصه بر آن عضو که طوطیه زاده
 بود است باشد مانند تین بپختن مجموع گوشتهای سست که
 معروف پیچیده بود قطع نفث دم و طین دایم بکند و چون با کلاه
 ری بخورند و چون به آب روغن کل بمالند و بر خصیه ندینی که ورمی
 کرم بود ورم آن ساکن کند و قطع عرق بکند و چون با شراب

بیاشامند

بیاشامند گزند که جانوران وادویه کشنده را نافع بود و طین
 قرسی کلیت سرخ و کلکون چون در دست بمالند سرخی در دست
 در دست بماند و چون بشکند در اندرون وی رگهای زرد بود و چون
 بزبان نهند یکسره و بغایت چنانکه یکسره باز توان کند از زبان طبیعت
 وی سرد و خشک بود و در وی قبضی معتدل بود مجموع جراحها و
 ورمها را طلا کردن نافع بود و خشک کنی اعضا و کوفتگی و زردی آن
 از جای بلند طلا کردن سود دهد و سحج و معای کبیدی را سود دهد و
 مقدار خود از وی بخورم بود و از قول الکحل و نفث دم و فرح و امعاء
 اشامیدن و حقیقه کردن نافع بود و جمته دفع ادویه قتاله چون
 یکدم از وی بیاشامند با سرکه مطبوخ سودمند بود و بدل آن
 طین مختوم بود و طین فیمونیا حرا را خام خوانند آن مانند ضعیف از خام
 بود و سفید و برای و خوشبوی و گویند و از وی بوی کافور آید و چون
 تازه بود و آن نازک بود و مانند جسی آن نوعی از زحام است
 و دفیولس گویند و نوع است و یکی سفید و دیگر زردی و آن اسم
 بود و جالینوس گویند فوق آن مرکب بود و در وی تیدیری و تحلیلی بود

و از بهر آنست که چون مغسول کنند جز محل از وی بیرون نشود و طبع
 وی سرد و خشک بود و چون با قدری سر و آب طلا کنند بر وی خشکی
 آتش نافع بود و آنچه خالص بود بسیار منفعت دارد و چون با سرکه طلا
 کنند بر مجموع درمهای کرم و ورم شیب معده نافع بود و در شفا شجوا
 و زخم چون بسوزانند و بنویسد استعمال کنند بحال صلاح آورد
 و شریف گوید در کومستان نزد می باشد و زمان از جهت جلای روی
 استعمال میکنند و طبعی مصر است این حسان گوید که اهل بصره طبعی
 فمبولیا را طبعی الجیسر خوانند و اصناف وی بسیارست از
 ارمنی و سحلماسی و اندلسی و مؤلف گوید در حوالی کارون نیز
 می باشد ارمنی بنکونرین همه بود و بعد از وی سلجاسی و وی فاضله
 ارمنی بود و در معالجه آن بغایت سفید بود و زود شکسته نکرد
 و در آب حل نشود و تا دیر زمان چون حل شود در آن زود جفت پشتر
 بود که در عنبروی و اندلسی و نوع بود و یکی سفید و یکی سیاه
 و آنچه بغایت سفید بود در معالجه استعمال کنند و آنچه سیاه بود
 بد بود و تصرف در آن نشاید کرد و محمد بن عتدین گوید طبعی

طبعی

طبعی عکک خالص است و از سنگ مل غلبه بر محمد گوید طبعی طبعی
 رمل بود و مؤلف گوید علی هست در نزد یکی شیراز و شیرازی کل کرخی
 و در طبیعت نزدیک بوی بود و آن را نیز هم بدین اسم خوانند و آن کل
 بغایت سبز رنگ است و چون به پوست بادام دکان کنند از بهر
 خوردن لوز اسرخ گرداند و طعم آن خوش بود و کمتر بریان ناکرده خورند
 و علی بن زین گوید که طبعی سرد بود و خشک بود و به اعتدال بنکوبود
 و جنبه همه چراحتها و اگر با سرکه برگزند کی زنبور طلا کنند نافع بود
 طبعی طبعی در طبعی فمبولیا گفته شد طبعی فمبولیا و سنج بود
 و به شیرازی و بر اکل سرشوی خوانند و طبیعت وی سرد و خشک
 بود در دشش را نافع بود و چون باد و متقال از وی استعمال کنند گویند
 مضر بود بمشانه و مصلح وی آب سرطانات بود طبعی طبعی طبعی
 و آن از موصغیت که نزدیک قسطنطنیه است و میان دو کوه
 آرند لون آن بزرگی و تیره رنگ بود در آنجا رهبانانند که بدین
 کل مهری شمند و آن طعم کسی نداند که چیست غیر از ایشان و اگر یکی دیگر
 بسازد آن بشناسد و آن عزیز بود و طبیعت آن سرد و خشک

بود و بر ورمها کرم طلا کردن سودمند بود و خون رفتن باز دارد و درستی خون
 همه طینها بقوه تروفا صله بود و طین بدست مصلی کل خریره مصلی
 طین خا خوانند و جویس کوبند و کینورید کوس کوبند کوزین آن بود که سفید
 بود و بدون کستر مایل بود و این کل شقی بود و صفای دشته باشد بار
 مختلف شکل بود و چون در حمام خود را بدان بشویند روی مجموع بدن را
 جلاد مده و فاضل ترین ادویه بود که بکینه ریشها که از سوزن آتش بود مستعمل کنند
 طین فرضی مضعف ترین طینها بود که باد کرده شد و مضعف حواس بود
 و ریشها و خشم را نافع بود و چون زن آبستی از خود بیاید نزد که نگاه دارد
 و در اجلا مده بغیر لدغ طین کرمی بونانی اس لبطس خوانند و مغز این سم
 کرمی بود و بعضی قره قیطی خوانند و این اسم خشتی است از قرمان و معنی
 آن دو ابود و این مدینه سلفو فانی بل کسور یا بود و کوزین وی آن بود که بسیار
 بود و مانند فم که از جویس کوبند و آنچه خاکستری رنگ بود بد بود و جاسوس
 کوبیدن سبب طین کرمی خوانند که در زمان بهار در انبساط آنکه درخت
 کرم زرد و رقیق بیرون کند این کل بر درخت وی بمالند کرمی که ورقها لکور
 میخورد چشمتها را آن درخت نباه میشود و بکن و کینورید کوس کوبند بقوه وی

قابض

قابض و طین مبر بود و در کچها منعل کنند موی نره برد یا ندو جالینوس کوبند
 وی نزد بک کچر بود طین مصری الکبر خوانند و نره برد یا ندو جالینوس کوبند
 مطحولان و مستقیان را بسیار بدیم که در اسکندر بطلان کردند و نافع بود بر
 ورمهای کهن و درد با مزمن و بواسیر طلا کردن بغایت سودده طین
 خراسانی طین خراسانی و طین ماکول کوبند و آن کلیت که بر ورمها
 کهن و درد با مزمن و بواسیر طلا کردن بنایت سودده و خام
 و بربان کرده خورند و بدان شعل کنند و وی نوعی از طین البحر بود و
 لون وی بغایت سفید بود مانند سفیداج و شیرازی کل سفید
 خوانند و طبیعت وی سرد و خشک بود و کوبند کرم بود و سبب
 اندک شوری که دارد قوه فم معده بد مده غشی نافع بود و منع
 فی بکند و نری معده را بل کنند و مقدار خود از وی بکدرم بود
 تا بکثقال و اگر زیاده کنند مفید مزاج بود و سده آورد و کثک
 در کردن سده کنند و آیسون و تخم زکرفی ضروری کم کنند و صواب
 آن بود که ترک کنند و از بهر آنکه افساد وی زیاده از اصلاح است
 و آب رفتن میان در وقت خواب و شمه کلی نافع بود غشای

و کرب و همیضه نافع بود طبع الا حمر مغزه است و در بیم گفته شود
باب الطاف طفره فودج است و گفته شود و طیسره
سم بر سر و خشک است و در سیوم دارا الشعلب نافع بود و چون خاست
آن با سر کطلما کنند و اگر سخی کنند و با شراب و برگزندی مجموع جانور
سباع نهند نافع بود و اگر سخی کنند و با مسهل در دماغ صلی و نفوس نافع
بود و اگر بیول کودکان بپزند و شکم ضا د کنند فودج که از بلغم لذیج بود
و ریاح نافع بود و مسهل آب زرد بود و طلق البیس سم و که چون بسوزانند
سخی کنند و با عسل بپزند و با آب پیاشند نافع بود و جهت کمز کردن
جامه خواب و اگر در خانه دود کنند و بار بگرزد و اگر ظلف مغزش را
بسوزانند و بر ریشهای که در اعضا بسته المزاج بود و بدان افشانند
نافع بود و فلیح اسم ثمره جود راست و نزد اهل عرب بفرود کن و غیر آن
طیان یا سم بر سبت و بر بری از بر خوانند و بلطفی دیگر زرد فودج
میغنی آن غشبه النار بود و نبات وی بیشتر در بیابانها و تنها بود
مانند لبلاب و بعضی بر بعضی مجده شود و کل وی با سمی شکل بود
بود و کوچک و بر شاخها و وی خار بود و مانند خار کل و بیشتر نبات

الجزء من خشک و لغزین ظلم و در النعام و در نون گفته شود و خلق المغز ۱۴

وی با خلق بود و همیشه از وی جدا نتوان کرد و پنج وی سیاه و دراز
بود و در فعل مانند خریق سیاه بود و بلکه حرارت وی زیاده بود و
کرم و خشک بود و در چهارم چون بر عضو بپزند چشم را بسوزانند مانند
سبطی چون سخی کنند با سر که بر بهی سفید و سیاه طلا کنند زایل
و لیکن در بر رنگند و چون طلا کنند بر عرق النسا عضو را بشکند
و بغایت نافع بود و چون بیاض مانند از وی چهار دانگ در می با هم
چندان بفضای و همچنین آن مقل از ررق دوازده مجلسی خط سودا براند
در بود و سر النفس نافع بود و کل وی صلیح مسرد و ریاح غلیظ را سر
بکشد و چون بپویند روغن کل وی کرم و لطیف بود و محلی قوی بود
و لقوه و قلیح و عرق النسا و رغن همه مرصها کسر در نافع بود و با
العسبرین عاقر قرحه و شنی عود القرح خوانند و پیونانی قرزین
و به شبرازی طرا نیکنورین آن بود که نیز و محرق بود و زیاده با غایت
بسوزاند و فربه غلیظ بود و چون بشکند اندرون وی سفید بود
و آن پنج قطره خون روی است و گویند جیه طبع است آن کرم و خشک
بود و در سیوم چون سخی کنند و با ریت و در بدن کج کنند عرق بر

واسترخا و اعصاب مرض نافع بود و منع تولد کزاز بکند و سده مصفا
بخشاید و بلغم که در معده بود را بکشد و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
در دندانها نافع بود و چون بخانند بلغم را بزداید و موافق اعصابی بود که
سردی بروی غلبه که ده با آن حسن آن باطل شده باشد و مصروع و مغلوب را
بناست نافع بود و چون بصل معجون کنند و لعن کنند معده بکند از
مجامعت بیغزاید و در زهرها سرد و تر و مشغی گوید کرم و خشک بود
و در چهارم اسحق گوید سودمند بود چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
جهنمه ورم ملازه و استرخا زبان که سبک بلغم بود ابو صلت گوید چون
بیاشامند و درم از وی مهمل بلغم بود شریف گوید رغنوی لقوه
استرخا فاج را نافع بود و چون بصل بپزند و معجون کنند و قضیب
مانند مجامعت را بکشد و عافعی گوید چون فاقه را بگویند و باسل
بپزند و بیاشامند صرع را نافع بود و اسحق گوید مضر بود شش
مصلح وی مویزج بود و به آن در غرغره فودج بود و در مرضهای سرد
راسن گویند به آن دار فلفل و سبب بود و عافیه شفا را است
گفته شد فاقه نوعی از خر توبست و خلاف است عافیه فاج است

گویند

گفته شد و عیب عیب نیز گویند و آن ثمره کاکج است گفته شد چهار
نرسین گفته شود عشم زینون گویند است گفته شد عجب حشک
و گفته شد و شحم اندر دانه مویز گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود
و در اول و در دوم گویند شکم بندد عشم بد خویش و بیونانی فاقه و وی
تفاح بود و مرکب از قوت فابره و حالبه و پوستی بغایت قابض بود
و بهترین وی سفید رنگ بود و پس که زود بچنه شود و چون در کبکند
سبب شود و طبیعت وی معتدل بود و در کرمی که در وی خشک بود و در
دوم گویند پوست وی کرم بود و در اول و معتدلی که سرد بود و در دوم
گویند و در اول و خشک بود در سوم و در لیستورید و س گویند و آن
اکلوی کردن تار یکی چشم آورد و با سوبق بر نفس ضا د کردن نافع
بود و با کلبل الملک رغن کل و سفرجل بر ورم چشم که از کرمی بود و درم
بشاک نافع بود در ضا د کردن و جرم و عشم روی بخته باشد و شکم را
و خاق را سودمند بود و عشم موله حلههای سودا بود و خواهمای
اشغنه غایب و خند را غلیظ کند و دیهضم شود و معده را بد بود و موله
رایج بود و در معده و امعاء اعصاب شش سر نافع بود و وجود باهنگ

یا بالسان الحبل یا سنی سبیه یا حب الاس یا قنور رمان ورق کل خشک
یا زعفران یا سفرجل یا زندقه فی وی زیاده گردد و شکم بنید و حدث دم را
ساکن کند و مقوی معده بود و چون مقشر کنند سی دان از وی فرو برند
استرخای معده را نافع بود و چون بمسل یا میزید یا سبیه یا عقیق یا صلاح
آورد و شیخ الکریس گوید خور غلیظ کند و در ناکت که در عروق روان
گردد و خلط سودای نوی تولد کند و بسیار خوردن وی جذام آورد
و رمهای صلب سرطان نماید که عکس یا شیرینی خورند که سبیه
در حکم سبیه است و مضر بود بر اصحاب غیر البول منع آرد و بول و حیض نکند
و بدترین وی نمک بود گویند استسقا را نافع و صاحب جدری گویند
کرم را نافع بود و چون با سرکه یا غوره بپزند دفع ضروری آن بود که با
گوشت برهه ذره بپزند یا باروغنی کاو یا باروغنی بادام بدل وی طبع ماض
بود و عکس شیرازی بنوخله گویند و آن نوعی از عکس بری بود و
کرم بود و بول و حیض براند و سهیل دم بود و گویند در وی تریا قیه هست
و بدل وی قویج نمری بود و گویند بدل وی نیم وزن وی دانه تختل
بود و دو وزن عکس دنا کند است و گفته شود عکس الماء صاحب

منهاج

منهاج گوید برسیا و دشن است و این مؤلف گوید سبزی مانند دانه
عکس که بر روی آبها ایستاده پیدا میشود آنرا عکس الماء خوانند و صاحب
جامع گوید طحلب است و گفته شد غریب جز ما زیج است گفته شد و غریب
نزد یک اهل مغرب جرح خوانند و مردم گویند بلغمه اهل بخذ قصب است
گفته میشود عرف الحبا صفت آن در بارالف گفته شد در اینجا غریب
سر و لبست گوهر و کوچک بود و بزرگ بود و شیرازی آنرا اهل خوانند
و گویند درخت وی کرم بود و در سیوم خشک بود و در اول محی و مططف
بود و دانه خان کردن وی کرندگان بگریزند و نافع بود جهنم احشاق رجم و
سده بکشد و بول و حیض براند و دفع کرندگان جانوران بکند و عرار
بهار است و گفته شد عرطیثا مستعمل از وی پنج وی است و آنرا اهل
شام مهمل خوانند و اهل مشرق خلیقی و بعضی عسل خوانند و شیرازی
چوبک ایشان گویند و در ادویه گفته شد و بدل آن نورا و ندلون است
و بوزن آن قویج دانه اتیج و بوزن آن دار زرد عروق الصفرة و زعفران
الصبا عینی نیز گویند و آن دو نوع است و کوچک و بزرگ و در بارالف
زرد و جوهر گویند و بر سیاه و گویند و کوچک وی گویند و میرانست

و گفته شود و طبیعت دار زرد کرم و خشک بود و با سبوم گویند و در دوم
جلای قوی بود و خاییدن وی در دندان نافع بود و عصاره وی و
چشم بیفزاید و سفیدی ببرد و با شراب بنفشه و امیسون بیاشامند و
که از بیهوشی بیدار شود و اگر بکوبند و بر ریشها افشانند و خشک
کند و اگر در چشم کشند قوه باصره بدهد و بدل وی نیم وزن آن مایه را
و گویند نیم وزن آن عاقر قرحا بود و عرفی الصفا بسیار سیج گویند
و بهنر به آن باریک بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و سهل
بلغم بود و مقوی معده مقدار نیم مستعمل بود و مضر بود بمشانه و
مصلح وی عمل بود و عروق حمر قوه است و گفته شود عروق مصلح
منعجل است و گفته شد عروق السخج عک است و گفته شود عروق
الکافور رزمباده است و گفته شد عروق یاس قلفونیاست و
گفته شود غرض آن چیز است که زیاده میشود و ظاهر میگردد در یک
زانوی است و سببهای وی غرب آنرا عظم السبق خوانند و
دستور بدوی گویند چون بکوبند سحی کنند و با سرکه بیاشامند
صرع را بیل کند و در مداوای گزندگی جانوران مستعمل کنند گویند

چون نیم درم از وی بخور کنند کسی را تب بدیع بود از زایل کند و عروق
دارم اسمی عجیبی است و باد بجان بری را بعضی حدق خوانند و گفته شد
غرم مایه است که اهل مغرب بسردن خوانند و بهونانی سمارس عرصف
کما فیسطو است گفته شود عرطب نوعی از گشاد است و از انکار زرد
خوانند و بر نمی دهد و خارهای دراز داشته باشد مانند طلا بود و
قرنج خشک است و گفته شد عربر الکبر بری بلون است
گفته شد عربر الصغیر فسطوریون غلیظ است و گفته شود و غلیظ
فسطوریون رفیق است و گفته شد غسل لبین بسیار سیج گویند و سیج
سابل است و گفته شود غسل الحبل بهنر به وی آن بود که صادق الحلاوت
بود و خوشبوی سفید و گویند فاصله بین غسل آن بود که بر سرخی ابل
بود و رسی بود و بعد از آن صیفی و آنچه شتائی بود و بهیشت و نوعی از
غسل خربقی که چون بهیونید عطر آورد و آن نشاید خورد و گویند
بویندن آن غش و عرف سواد و عقل را بیل کند چون بخورند البته
عقل را بیل کند و مداوای وی بی کنند و مایه نکلور و مایه جسد
نوبت خورده باشند تا معده را بیل کنند و بعد از آن تفاح و مرکب می

بخورد نوعی دیگر عمل بود که حکم شوکران بود همان علامتها حادث شود و متعاً
 آن چون معالجه شوکران کنند همان علامتها آنچه عمل بنک بود و طبیعت
 آن گرم و خشک بود و در دم و لبستورید و کسی گوید بفرقه جالبه طبوبات
 از قعر بدن بکشد و منع عفونت بکند و چون با شست بریزند و بر قوبا
 مالند زایل کند و اگر با قسط بر کلفت مالند زایل کند و چون تنها مالند
 سببش بکشد و اگر با نمک اندرونی سوده یا مینرند و نیم گرم در گوش چکانند
 درد گوش و دردی آن زایل کند و چون بدان خشک کنند با غرغره و نرم خن
 و ورم عضله که در جانب زبان خشک بوزن نیم کاشیزی آنرا گوشک
 گویند و خاق بلغمی را چون گرم کرده باروغی کل بپاشند سرد را
 نافع بود و کردند کی جانوران و کسی که افیون خورده باشد و فطر چون سخت
 کنند کردند کی سکه بپزند و اگر با نمک بر سیاهی که از صرپی که بر اعضا
 پیدا شود با مالند زایل کند و مضموری گوید زود منجی شود و بصفا
 و بلغم را دفع کند و در بران سرد مزاجان را نافع بود و در نالستان
 مزاجهای گرم را بد بود و رازی گوید هیچ معالجه جهنمه لته دندان در تقیه
 و جلا و در کوسه رو یا بنیدن لته به از دی بنود جسم مرده را نکند

دارد

دارد و اگر با نمکست سنون سازند دند از سفید کند و صحت را نکند
 دارد و شریف گوید چون باروغی کل بر ریشهای نمدی و مجموع ریشهای بلند
 شرب مالند زایل کند و چون باروغیه خطط کنند که در روی جلای بود
 چشم را روشن گردانند و قوه با صره بندد و چون آرد جو بلوی بپاشند
 بر سر و رها که بخت بود نهند بختاید و حرکت آن بکشد و چون باز روند
 طویل و کرسند بپاشند کوشش بر جراحها اعمیق بپاشند و اگر حبس محب و
 بادام تلخ و آرد جو با وی اضافه کنند و بر بدن طلا کنند عرق براند و چون
 به آب پاشند سینه را از فضل پاک کنند و شته و حجام را نکند و بغایت
 مغلوبه مانع بود چون کف گرفته با آب پاشند شکم براند و چون ادویه بپاشند
 و بر روی بپاشند جلای آن زیاده بود و چون با آب پاشند ریش روده را
 سود دارد و پاک کنند و مطبوخ وی سموم را نافع بود و خون نیک از وی متولد
 شود و خاصه در زمرتان جوانان را مضر بود و کسی که در وی مرار غلبه باشد
 تشنگی چون بسیار خورند و نفی آورد و مصحح وی را مان و مری بود حماض و اترج و ب
 و فواکه بدل آن مخمخ شیرین بود و غسل طبرزد فصب گرم و تر بود و در اول
 غسل فصب گرم براند و غسل طبرزد شیرازی شیرین نبات خوانند و از آن فصب

اول از پیشتر که بنده سل الامار منفعه وی در بلاد گفته شد و این جانیز گفته شود
و اگر غیر آن نوع خواهند مانند روغن کدو و تخم کدو و شیشه را در کل حکمت کینه
و بلاد را بر سر بکنند و در آن اندازند و آتش بر پشت شیشه آهسته فراوانند
و بعد از آنکه سر بکون نهاده باشند قدری موی الف بالیف خربار شیشه
نهند مای از وی برون آید و بردارد و بوقت حاجت استعمال کنند مولف
گوید آنچه آتش کینه بهتر بود و بکینه و بلاد و شکافند و هر دو دست را
بگردکان خائیه بمانند آن بلاد را بدست بمانند و بلاد شکافند در دست
مانند و عمل بدست خیسید و بکار دازد دست پاک کند و این نوع بهتر از
انواعست و مولف گوید چند نوبت استعمال کرده امتحان نموده مضرت
نرسیده عمل او ثابته است و گفته شد غشوق نزل المروست و
گفته شد غشوق صاحب منهای گوید درختی بمانی اعراضی است و آن یکی ازین
نوعانست و ثمر ویرا خرباع خوانند و فقا و وی مانند فقا و دلی بود و گویند
نوعی از آن هست که اگر در سایه آن بنشیند کشنده بود و طبیعت وی
گرم بود و در سیوم خشک بود و در چهارم در وی قبیضی بود و باعتدال و لبی
وی در قوباه سعه طلا کردن مافع بود و باطل جهته قلاع که در دهان حاد

شود

شود و شکم برانده و مصغف احب بود و لبی وی سردم کشنده بود و سگری
در سین گفته شد عشقه نوعی از لبلب است گفته شد این مولف گوید از
مهر آن عشقه خوانند که بر هر درختی که نزدیک وی بود بچیده شود عصار
شطح است و گفته شد عصفیه بزبان بغدادی موصی خبری زرد است و
گفته شد عصفیه بپاری حنق خوانند و با صفهای کل کاپوسه و رنگ و غیر
نیز گویند و آن دو نوعست بری و بستانی طبیعت بستانی گرمست و در اول
و خشک بود و در دوم بری گرم و خشک بود و در سیم دوی معتدل بود و با قیاح
کلف زایل کند و با سر که قویا را و درمهای گرم با غسل جهته قلاع که در دهان کودگان
بود زایل کند و چون بدان بماند خاصه بری وی جالینوس گوید بدل وی زهره
الملح است و عصفیه صاحب منهای گوید حشوم است و گفته شد و صاحب
جامع گوید لبلب است که پیویانی و براقتوس گویند و گفته شد و عصفیه الداعی
کسته بطباط خوانند و پرسیا و شان دارد و خوانند شیرازی کسته خوانند و بلفظ
دیگر سرخ مرود آن دو نوعست نزد ماده بهترین آن بستانی بود سرخ رنگ
که بسیار می مایل بود و طبیعت آن سرد است و در دوم گویند خشکست و
در سوم گویند تر است و قافض منع خود رفتی بکند و طبیعت یسند

و برادر ام و موی حمرة نمل ضاد کردن سودمند بود و جراحت های ترابصلا^{آورد}
عصاره وی چون در گوش چکانند کرم گوش نکشد و ریش آن را خشک
کرد اندو اگر زن بفرز از آن بخورد بر کبد قطع سیدان مرض از رحم نکند و چون
آب وی بپاشند مندر جهت نفث دم که از سینه بود نافع بود و نفط البول را
سودمند و از بهر آنکه او را بول را محکم کند و قوی رافع بود و مستعمل از
وی ده درم بود و چون باشد آب بپاشند مندر کزنده جانوران زهر دار نافع
بود و چون پیش از آمدن تب او را به یک ساعت بپاشند نافع بود و اگر
گوید مضر بود به پیش و مصلحتی صدل بود و بدل وی غلبه الشعب عصبه
بیونانی نواریس گویند و گفته شود و مضر به پارس کجشک گویند و سیکور
آن فریب بود و آنچه در خانه ها فریبند به بود و او لی آن بود که از آن اجساد کنند
و که خونی بد از آن متولد شود و طبیعت وی گرم و خشک بود و در رسوم
گوشت وی صلب تر از گوشت دراج بود و باه را زیاده کند و خاصه مرغ
وی و ابوالعلا بن زهر گوید نافع بود و حمه اسر خا اگر بخورد می باید که کچین
ترش بر سر پا و لطفه انواع استقامت را زیاده کند و لیکن محذور
مزاج را موافق نبود و اگر بخورد می باید که کچین ترش بر سر آن بخورد و سرد

مزاج را

مزاج را موافق نبود و وی مضر بود بر طوبت اصلی و خلطی صفراوی از وی متولد
شود و او لی آن بود که بروغن بادام بریان کنند و چون با مری مطبوع کنند
گویند زود تر بگذرد که بریان کرده باید که قطعا استخوان وی بخورند که سحج در
مری و امعاء پیدا کند و عصاره ما بینا ما بینا شیا فایست خوانند
و بهترین آن بود که زرد و سبک بود و عمل بهمانان بود که در حوالی مصل
باشند طبیعت آن سرد و خشک بود و در مهای گرم را خلیل دهد و حرارت
آن بپاشند در چشم های و نور نافع بود و صنعت آن چنان است که آب
وی بگیرند و بجوشانند و با غلیظ شود و شیا فایست سازد و بدل آن که حفظ
و با پوش در بند ی عصاره خشک است سودا فیهون است گفته شد عصاره
المشک المشک عصاره السوسن است در ب السوسن خوانند و طبیعت
آن معتدل بود در حرارت در طوبه و در وی قبضه اندک بود و خوشبو
نصفه شش رافع بود و ریش مانند تشنگی قطع کند و قوه ادویه حاره
حاده بکند و بدل آن دود و وزن آن اصل السوسن است و عصاره
القرط اقا فیهون است گفته شد عصاره الفافه الفافه و بکند غا
ترو بگویند و آن آب در آفتاب بپاشند تا بخورد و در غایت تلخی بود

مانند صبر و طبیعت آن سرد و خشک بود و لطیف و جریح که رانای بود و چون با پتج
 سبک خیز بیانشا منسود میزد بود تپهای کمی و درد جگر را مقدار خود از وی
 بکشتن قال شاید و گویند مضر بود بانشین و مصحح آن بود و بدل آن سرد و
 آن ساق و گویند سه وزن آن غاف عصارة الخیثی بحبه التیس و مینرین آن
 تازه بود و صفت آن، منغاف است که گفته شد و طبیعت آن سرد و خشک
 بود و در شش و نفث دم و سح نافع بود مستعمل از وی بکشتن بود اگر ضا د کنند بر اعضا
 منرخه قوه آن بدست سحی گویند مضر بود بکرد و بدل آن، العسل بود و بدل آن
 اقا قبا عصارة قشال الحار قشال الحار کرم بود و در سبوم غشیانی عظیم بد کند
 ناجدی که بخناق کند و غشی و افادن آورد و مدای آن بقی کنند و آنچه در مدای
 کنگی که شش خود را بشد صنعت آن در باب فاق در قشال الحار گفته شود و بدل آن
 عصارة پنج سوف و سی است و عصارة سستین افستین صفت آن مانند
 صنعت غاف است و گفته شود و طبیعت آن گرم و خشک بود و سحی و مقض
 بود و تپها که رانای بود و سده جگر را بکشد و مقدار خود از وی تا بکدرم
 شاید سه صفر از معده پاک کند و مصحح وی ریونید بود و گویند بدل آن
 سه وزن آن ورق آنست عصارة انبر بارسی انبر بارسی و خشک و قاف

بود و حرارت جگر و در مفا، آرانای بود و قوه هر دو به هر دو صنعت آن بکشد و خشک
 تازه و خوب سیده آب آن بکشد و صافی کنند و بکوشانند و بر روی کاغذ کنند تا
 رطوبتی بود نشف کنند یا در آفتاب بمانند تا تمام شود و اگر ز خشک تر بنویخت
 و برادر آب بکوشانند و ببالا بید و صافی کنند و تا رطوبتی که نشف کنند یا در آفتاب
 بمانند تا تمام شود چنانکه گفته شد بدل آن دو وزن آن ز خشک بیدانه بود
 عصارة الکرب کرب کرم بود در دهم عصارة الحرام سحی گویند کرم است
 ابن سلف گویند این قوی و راست عصارة ازان العار ازان النار کرم بود و در
 دویم بخور مریم کرم بود و در دویم عصارة ورق العرب سرد بود و در سبوم عصارة
 شقایق النخاع کرم بود و در سبوم بدل آن بخور مریم بود و عصارة النج بدل آن
 عوج است عصارة شجرة الجوز بدل آن مرز بکوشانست عصفور الشوک الطرا
 سرد و خشک بود و قافض بدل آن عصارة قوط است و گفته شد و غشیر
 خطمی ری است و گفته شد و غشامه عصامه گویند و آن صفت است و گفته شد
 غصاة در لغت اسم است که واقع شده بر هر درختی از درختهای خار ناک مانند
 عوج و قشاق و سدرو و امثال آن غصیل فاضله بن کوشن مویشی
 و نیکوترین غصیل است بشرای مشک خوانند و زود تر مضم شود بواط

عند الرطوبة كغيب وى امينة است و عطف صنوبر است و كفته
 غلب قطن است و كفته عطار و سنبل روى است و كفته عطف بنامين
 كه بونافى و بنيسا فوس كويند و كفته عظام استخوان كويند و سوخته وى
 محلل و مخفف بود و كويند استخوان آدمى صرع را شفا دهد و جالينوس كويد
 خبيث كسان به استخوان سوخته از صرع و درد معا صلي شفا يافته اند و چون
 استخوان بسوزانند سودمند بود جهت ريشها كه در اعضا بارند كه مزاج و
 خنك بود و مانند كرانتيين و امثال آن شريف كويد چون بنزند
 استخوان پوسيده بسره كه و طين آن بسوزند قطع رعا ف بكنند و چون
 سحى كنند و استخوان پوسيده ريزنده كه در ديوار بود بجلالت بسوزند
 و بر ريشها ضا د كنند نافع بود و چون سحى كنند و بيا الشعير بسوزند و طلا
 كنند و از ابله و غير آن زابل كنند و كعبتين چون بسوزانند و خاكستر
 آن با كنجش بيا شامند و رم سبز بكار آند و چون با سلب بيا شامند
 باه را نافع بود و قوه دهد و بر انگيزد و چون استخوان را كه بسوزانند
 و خاكستر آن با عصاره عصي الداعي بيا شامند قطع عرق م بكنند و شك
 رفتى را سودمند و اگر استخوان مرده سحى كنند چنانچه ندانند نافع

بود و غافق كويد خاكستر استخوان سوخته چون با سره سحى كنند و بر سحى
 آتش ضا د كنند سودمند و در خواص آورده اند كه كعبتين عرس چون ريزند
 بود برون آورند و بر زن آويند آبتن نشود و اين دهم در خواص آورده
 كه دندان كودك آنچه در اول بيفتد بيش از آنكه بر زمين برسد بر صيفه نقره كنند
 و بر زن آورند منع آبستنى كنند و اگر استخوان آدمى مرده براسپا كنند
 دردى كه داشته باشد از زابل كنند و با صاحب ربيع بن دندان نافع
 بود و اگر چيده ناخنده كانه بسوزانند و آن خاكستر بخورد وى دهند و سحى
 و الفت در دل انگيسد استخوان آدمى و بال راست و چپ در
 سر خفته نهند مادام كه نهاده بود بيدار نگردد و از دندانها كه از جانب راست
 نهنك بود بگيرند و بر بار وى است بنند و قوه مجامعت زياده كنند و اگر
 دندان نيش رو باه بر مصروع آويند صرع زابل كنند و اگر كله سر آدمى مرده كهن
 شده در برج كپور دفن كنند كپور زيا ده شود و اگر استخوان بيلو كفى
 بر صاحب شقيقه آويند نافع بوده از آن راست بر راست از آن چپ
 بر چپ بچينى ناب بر ناب ضرر بر ضرر و كويند طرف بال خروس
 استخوان هست كه سوراخ دارد و اگر از آن راست بر صاحب تب ايم

آویزند شفا یابد و هر دو آنخوان چون بر آدی با بر بهایم آویزند شکستگی بکند
و در بستن و بر دوس کوبیدن بکتاب بغیر نیش کلب بکینند و بر باره پوست
ببندند و بر بازو ببندند این باشد از سگ بتواند در خواص این زهر آورده
که تاب سگ چون بر کسی بکشد که در خواب سخن گوید دیگر نکند و اگر بر کودکی
آویزند دندان وی بی زخم بر آید و اگر صاحب بر فغان ببندد نافع بود
فی الحقیقه چون با خود دارند سگ بر این تابند نکند عظم درخت بیل
و بیل خضاره و بیت و بدکن و دوسم خوانند گنم نیز کوبند گفته شود
عفص بپاشی و کوبند و بپونانی فقیص هنری وی آن بود که سبز بود
و سوراخ نداشتند و آنرا ابقا قلیس خوانند و آن غوره بود آنچه
رسید بود سرخ رنگ و بزرگ بود و سست و این نوع ضعیف تر از
سبز بود و سوختن وی با آتش بود یا بریت بسوزانند تا سوخته گردد از
بهر آنکه سیاهی موی را خضایی نیکو بود و طبیعت وی سرد بود و در دم
کوبند و در اول خشک در سوم کوبند و بر هر وی که باشد در دبر و پرو
آمدن مفید نافع بود و چون بسوزانند تا سوخته شود قطع خون
رفتن بکند و او لی آن بود که بر روی آتش نشویه کنند و در سر آب اندازند

برادر

با سر که خون ببندد و چون با سر که بر قوبای طلا کنند زایل کند و آبی
خضایی بود و موی را و چون و بر آب بندد و بر گوشت زیاد نشود
بخورد و منع رطوبت که روان بود و از لثه و لهما ت بکند و فلاح را
نافع بود و خاصه کودکی را و چون کرد در غذا یا آب کنند سهال
کسی باز دارد و فو قه مژنه ضعیف بدهد آنچه در اندرون باز بود
در سوراخ دندان نمند در مسکن کند و طبع وی در آن شستن
جهت پروانه آمدن مفید و رحم و سیدان رطوبات که از رحم روان
بود و کمی شده باشد سود دهد و چون بغایت سخن کنند و در سخن
دمند خون رفتن باز دارد و چون با سر که سخن کنند و طلا کنند
بر سیدان که در دایان پیدا شود زایل گردد و اگر بر سر که بر نزد و جرمه
طلا کنند در آب سرد نمند بود و نمک هم واجب آن بود و چون
خواهند که بیاض منده منده مساک سیدان مقصود سخن
نیم برشت یا بصرع عربی در آب حل کرده تا مفرغ بخلق بکشد
بدل وی ثمرة الطراف بود و بوز آن کوبند عفص و جفت بلوط
و فرط و حب الس و قنور را فی و بلبه زرد و ثمرة الطراف

سبب

دواوی همه مانند یکدیگرند در طبیعت عفا ددم گویند و مثل
و گفته شود عقیق از سطوطا لیس گوید اجناس وی بسیار است
و معدن وی بسیار است و در بلاد یمن ساحل بحر و مینگو
ترین آن بود که بغایت سرج و شفاف بود و آنچه سوخته کنند سرد
و خشک بود و قوه چشم بدید خفقا نافع بود و قوه دل بدید
دندان متحرک را محکم گرداند و اگر انکشتن عقیق در انکشت
کنند بر آب چشم روند چشم وی فرو نشیند قطع خون رفتن
بکند و از هر عضو که باشد خاصه زمانی که دایم خون از آن
رودنه بود و اگر خورد کرده سنون سازند خون رفتن بس دندان
باز دارد و دندان را جلاد دهد و سفید گرداند و خاصه بامروارید
بند و این مولف گوید عقیق بسیار نوعیست و سرج و زرد
و سیاه خام از سرج زرد بود و سیاه از سیاه و سیاه از
همه بهتر سرج بود پس زرد و تیره خام را قیمتی نباشد و هر کس
انکشتن عقیق در انکشت کند بسیار چشم و غضب نباشد و از
در دسینه امی بود و اگر عقیق با مشک و کافور و روغن زیت

دوی

سبب

روی خود را بدان چو کنند در خدمت پادشاهان عزیز و گرامی باشند
و محبوب همه خلایق گردد و همچنانکه فیروزه را بفال دارند عرب عقیق را
دارد در خواص عقیق احادیث بسیار از حضرت رسالت صلوات
کرده اند عقربان اسفولوفند ریون است و گفته عقیق بسیار کی لژدم خوانند
و یونانی بسقونیوس و خراس و سبترین وی نر بود و نشانه نر آن بود
که ضعیف و لاغر بود و بیش و کسیر بود ماده و نر یک بود و بیش و نر یک
بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و اگر باریت بچوشانند و آن نیت
در گوش چکانند در رس کن کنند و اگر خرد کنند و بر گزند گوی نهند
در دزایل کنند و اگر بریان کرده بخورند همی عمل کند و شریف گوید اگر
اگر خاکستری و چشم کنند ضعف چشم را نافع بود و چون سوخته وی سخن
کنند و بانیم وزن سر کین موشن بیامیزند در چشم کنند نری چشم زیاده
کنند و جرب آن زایل کنند و اگر عقیق بزرگ سیاه خشک کرده سخن
کنند با مسکه بر برص طلا کنند شفا یابند و چون در زیت بسوزانند تا
سوخته گردد در پشه که دشوار نمیک شود چون آن روغن در آن مالند
و عقیق سوخته و سخن کرده بر آن افشانند بصلح باز آورد و عید

۳۷۵

الرحمن الهضم کوبید چون بگیرند عقرب و باید که سه روز یا چهار روز از
ماه باقی باشد در شب نشسته کنند و روغن زیت بر سر آن کنند و سر آن محل
بگیرند و ناکند تا زیت قوه آن اخذ کنند و جهت درد نیست و آن
استعمل کنند نافع بود و کوبید این روغن چون بر بویا کبر ظاهر باشد
کرداند و بیندازد و اگر عقرب مرده در خرقة بندد و بر زنی که دایم کمی
اندازد او زیند دیگر بیندازد و این ماسویه کوبید او کی آن بود که عقرب
را بسوزانند باندگی کبریت شیخ الریس کوبید سوختن وی چنانست که
نشسته در کل حکمت گیرند و عقرب را در آن نهند و در تنوری گرم نهند و
بکشتن با کمر و با باد بر گیرند و آب کینه به از حذف که آن ناشف بود
اخذ قوه بکنند و صاحب منهاج کوبید صفت سوختن وی چنان بود
که بگیرند و یکی میس و عقرب در آن کنند و در خمیر کبرند سر آن بکلی بگیرند
و در تنوری نهند که چوب در آن سوخته باشند و آتش از بیرون آورند
و سرتنور نهند و یکشب ناکند و روز دیگر بیرون آورند و در ظرفی
آب کینه کنند و بکار برند و منفعت خاکستر سوخته وی سنگ کرده و
مثانه بریزند و مقدار را خود از وی داخل بود و اگر نیم درم از وی بیستند

کزند

374

۳۷۶

کزند کی مار را ناف بود و صاحب جامع کوبید چون در زیت بچون ننداخته
شود و آن زیت بر موضع دارا الشعب طلا کنند موی بر و یا نذوا کی
کوبید خوردن وی مضر بود بسبب مصلح وی تخم کرفس و کل ارمنی بود این موی
کوبید عقرب انوعست و نوعی برنده و نوعی رنده و نوعی خرنده و بعضی
در آب نشا کنند و بعضی را برابر دینال بکره بود و بعضی سباه بود و بعضی
سیر و بعضی سرخ و بعضی زردی بود که به سفیدی زنده و یکی ابرش بود
ویش که بدان زخم کنند جوشت مانند ناسه وی کج بود و چون بزیند
زهر از میان پیش بیرون آید و او اخبت حشرات است و با ماده دسمه
دارد عقرب بهوش و حفته را پیش نزنند تا آنکه عضوی بکشد عقرب جری
زهر او ی کوبید که دم در بانی مایه کو حجت است و نیره رنگ که لبرجی
زند و در سردی خاری سفید بود که بدان میزند و چشم وی خارناک
بود و سردی بزرگتر از بدن وی و از نرنگی وی همان الم سخت که از
عقرب حاصل میشود بلکه سحر از آن دل بینورید و مس کوبید سقر نیست
مالا سوس حیوانی جری است و با سم عقرب میخوانند و زهره وی
موافق بود و جهت نزد آب شکروری و قرص که عارض میشوند

آزاد و افرو خوانند و عقار کوبان عفر کوبان عاف و قوماست و گفته شد
 عقار لوفوما خوانند و حمزه است گفته شد عقید العنب است کوبند و
 و عقیق حاصل کوبند و عکله و عقید العنب و شیرازی و دوشاب
 کوبند و مثلث نوخی از و لست و فالج و پیاری کالنج کوبند و سه کین
 وی ربور نافع بود و گوشت وی کرم و خشک بود و کیموس بدیده عقار
 پیاری که کوبند و گوشت وی کرم و خشک بود و چون بخورند بمنزله گوشت
 کا و بود و زهره وی چون در چشم کشند ابتدا نزول آب نافع بود و روشنا
 بیفزاید و چون به روی بخور کنند احقاق رحم را نافع بود و سه کین وی بر
 کلف و زبانی که در روی سدا گردد و لطیف کنند زایل کند و کوبند محلل خا زبر
 بود و عکو حرسف است و گفته شد و عکله لعبر بری خوانند و آن سوزگان
 گفته شد و در مصر عکله خوانند و در اندلس سوزگان و در عراق لعبر بری عکله
 ابن سحر کوبند و سح الکوارست و مولف کوبد و سح الکور و پیاری مومبیا
 غلی خوانند و شیرازی بر موم کوبند و بغایت کرم بود کوبند بسیار سخنان
 کردیم جهت شکست از جانی افتادن و دفع خون همان محل مومبیا معنی
 میکند و شربت بجمشال تاده مثقال بود و عمل با قند یا نبات بهشت نیم

۱

کرم بیاض منند و کوبند عکله چیست که در میان عمل بود و شیرازی آنرا
 دارد خوانند و مولف کوبد و سح الکور و پیاری کالنج کوبند و سه کین
 جمیع کله آن الوان باشد زرد و سبز و سفید و بغایت تلخ بود و اگر در میان
 عمل بود عمل را تباه کند صفت آن و سح الکور و در داد گفته شود و عکله
 پیاری در وی زیت خوانند و بهترین وی کهن بود و طبیعت آن کرم و خشک
 و در دیم نافع بود جهت بادی سخت که نزدیک سبز بود و در چشم کشند محلل
 نزول آب بود و مجموع جراحات و ریشها مامور که در بدن پیدا شود و دستور بر سر
 کوبند چون در ظرفی مسین فبرسی بزنند تا غلیظ شود و عمل بر دندان خورده
 مانند بیدارزد و اگر با خالادان بیا میزند با نفیع تر مس بر موم لطفی کشند
 جرب این ن زایل کند و اما آنچه تازه بود و چون کرم کند و بر نفوس و
 درد معاصل مانند نافع بود و عکله هین السوسن در وی روغن سوسن
 چون در چشم کشند محلل نزول آب بود و علق پیاری در کوبند و پیوسته
 ماس به شیرازی توت سه کل خوانند و نوعی را از آن علق الکحل خوانند
 و گفته شود و عوج نوعی از علق بود و نیکو تر یا عصاره وی آن
 بود که در افتاب خشک کرده باشند و طبیعت آن سرد و خشک بود

و ورق آن اطراف آن چون پیرنه خصا فی بنکوبه و موسی را چون بنام
شکم بندد و قطع سیدلان رطوبه کهن از رحم بکشد و موافق بود جهته کزنده
حیوانی که و برافزسطح خوانند آن مار بست که شاخ دارد و ورق وی
چون تر بود بخامنه قلاع و ریشهای که در دمان بود زایل کند و چون خشک
کرد خشکی وی زیاده گردد و کلی وی همان قوه دارد که در شجری موجود است
و دارد بعینه و پنج وی سنگ کرده بریزاند و چون بوق وی ضا د کنند
نمل و ریشها که در سر بود زایل کند و ناخن که در چشم بود بواسیر که بر مفعد رسته
بود نافع بود و چون ورق وی بنیک بکوبند و بر معده غلبه نهند که
ضعیف شده باشد ماده از وی روانه بود و عصاره ثمری چون بغایبه
رسیده بود در دهان را مفید بود و چون ثمری با چغندر بخورند شکم ببندد
و شریف گوید چون بکوبند و ورق وی اطراف وی تازه ضا د کنند سحر را
در سفر نافع بود و از وی شیا ف سازند نافع بود و جهته همه علتها که در چشم
پیدا شود و صفت ساختن وی آنست که تازه وی بکوبند و نفشارند
صافی کنند و بر صلابه کمی کنند تا غلیظ گردد و وضع عربی به آب می کنند
و صافی کنند و مزوج کنند و به آن اندکی شاف سازند و این مولف گوید

موسی

موسی صالم آتش ازین درخت دیده و بعضی گویند از درخت عذاب
علیق الکلب غلبه القدس خوانند و بیشتر ازی درخت سه کل خوانند
و ثمری سه کل خوانند و در اندرون وی مانند شیم بود و کلی و برادر دار
البا خوانند و پیونانی از عیلس مالمس گویند و ثمری چون رسیده شود
سرخ گردد و جالینوس گوید ثمری بغایبه قابض بود و ورق او قبض
اندکی داشته باشد او لی آن بود که از ثمری حذر کنند بسبب آنچه در اندرون
و بست و مانند شیم که مضر بود و بقصه شش و دبستورید و مس گوید ثمری
چون خشک کنند آنچه در اندرون وی بود بیرون کنند مضره بعضیه
شش رساند با شراب پیر شکم ببندد و بول هم ببندد و بدلی وی شکسته
الصبریه است و خلف بطه است و گفته شد غلبه معر خوانند و بسیار
صبر خوانند و غلق شریف گوید چون بر موصغی نهند که خون فاسد بود
قایم مقام حجامت بود و خاصه کودکان و زنان و بر ریشها بد و ضعف
و قویا نهند و چون فاسد بکشد و چون بسوزانند و خاکستر آن با که
سبزشند و طلا کنند بر جای که موی زیاده در چشم بود بعد از آنکه بر کند
باشند دیگر و بر غلق را بیشتر ازی دارند خوانند و با صفهانی دیو

بلفظ دیگر الوی در خواص آوردند که چون بخور کنند و برادر دکانی که آبکند
 باشد شکسته گردد علك هر صمغی که توان خابید آنرا علك خوانند و علك
 الانباط صمغ البطم است و گفته اند طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر
 درجه دوم گویند تراست و بهترین آن سفید بود که بزردی زرد و در طبیعت
 نزدیک بمصلح بود علك رومی مصطکی است گفته اند صمغ البطم در
 گوشت رو یا بیدن در ریشها مانند راتیج بود و در مرهمها به لوی کنند
 و اسحق گوید مضرب بود و بر عصب اصلاح وی بعمل کنند علك بالس فلقویا
 خوانند و آن نوع از راتیج است و گفته اند علفم گویند قنار الحار است
 و گویند حطی و هر چه تلخ بود آنرا علفم خوانند و علك بیومانی خند رکه
 گویند و گفته اند و نباتت که آنرا قسح خوانند و گفته شود و غیره
 کرفس است و گفته شود علف نوع از خربزه است که گوشت وی کرم بود
 و سبز بود همچنان با تخم خورند آنرا خربزه زمستانی گویند و شمار رندست
 و گفته اند غلب بیماری انکور گویند و سفید وی بیکوتر بود از سیاه و بیکو
 تربیه آن رازی و متفانی بود پوست انکور سرد و خشک بود و قوه به
 به آینه رسیده بود ضرر آن کمتر بود و غذای انکور بیشتر از غذای غصیری

بود و زود فربهی آورد و خونی بیکو از وی منولد شود و سینه و شش نافع
 بود و پوست وی دیرمضم منود و انکور هم مضرب و بمشانه و شنگی
 آورد و مضرب بود بیکو و سپر ز دفع تشنگی او برمان کنند و صاحب مناج
 گوید که انکور که دور و ز بود که چینه باشند بهتر از آن که در روز چیده
 باشد غلب غلب فقا خوانند و بر برق و نشتان و بیماری رو باز رگ
 نیز گویند و کسانکور خوانند و بلفظ دیگر طولی و ن و و رو باینز گویند
 بهترین آن زرد و نازد بود و طبیعت آن سرد بود و در اول گویند و در
 دوم گویند گرم و تر بود و ورمهای گرم را در آخر طهاده کردن نافع بود
 و با سفیداج و روغن کل به نمزده حمزه طلا کرده سود دهد و آب
 وی غرغره کردن و ورم زبان را نافع بود و متفانی از پوست و پنجوی
 با شراب خواب آورد و چون بگویند و خمد کنند در دسر و نافع
 بود و چون عصاره وی در چشم کشند قوه چشم به ده و چون زن
 بخورد بیکو قطع خون رفتن بکند و استسفا و ورم معده را نافع
 بود و اسحق گوید مضرب بود بمشانه و مصلح آن قند بود و خوردن و ضا
 کردن تشنگی بت نه و چون آب وی با سفیداج بیا میریزد خوشک

سینه

آتش و جدی که کشنده باشد طلا کنند خشک کرد از چون همچنان بکوبند و بر طلا
ریش نه منند ساکن گردانند و چون بدان دمان کنند به اصلاح آورد و خوردن ثمری
قطع اقسام بکند و آنچه سیاه بود بد باشد و محذور و جنون آورد و نوعی هست که چهار
درم از وی کشنده بود و دواوی وی بقی کنند و بعد از آن بپزند و با آبلبن و با
بالعل و سینه مرغ و خوردن بادام تلخ مفید بود و بدلی کوبند بطلای است
و کوبند ساد و آن ابن مولف کوبید غلبه تلخ نوعی است و یک نوع از آن
کشنده بود و آن نوعیست که میوه وی چون بنند زرد بود و پس سیاه کرد
و نیز آسمان کون باشد و آن نوع را شاخها بسیار بود و کنار شاخ بزرگ و سیاه
بود غناب بنکوترین آن چتر جافی بود و تازه کروی خورده نبود و وی مقدر
بود میان گرمی و تری و خشکی و میج کوبید کرم و تر بود و در میان درخت اول
حرارت وی غالب بود و بر رطوبت کوبید سرد است و در اول کوبید جهت حده
دم خلطی است از وی حاصل شود و چون بخورند و با آب آبی بیاشامند
و حده و حرارت ماساکن کنند و سرفه و ریه درد کرده و نشانه در ریه و خلط
را نافع بود و اگر پیش از طعام بخورند نیکوتر بود و غذای وی اندک بود و مضم
وی بخور بود مولد بلغم بود و مقدار اندک بود و مصلح وی کشتن بود یا مویز متقی سینه

کوبید

سینه

کوبید و ورق وی چون خشک کنند و با سرکه سخی کنند بر آکل افشانند نافع بود و او
آن بود که پیش از وی بر مرغ علی بدان طلا کنند و چون پوست ساق درخت
وی بکوبند با همچنان اسفندج بیامیزند و بر ریشهای بیدار کنند با کاردان
چون ورق وی بپزند و صافی کنند و هر روز نیم رطل بغداد با قند بیاشامند
طبیعت محکم دارد و شکم ببندد و اگر همچنان ضعیف و با سرکه حل کنند و بر قویا
طلا کنند و سه نوبت پیانی زایل کند و ورق وی چون بپزند نیکوتر از
طرخون بود و جهت کسر دوی مهمل خواهد خوردن غنیا نیا و در دغاب
مضعف باد بود و مقلل من بود و شیرازی بیدانه خوانند و غناب
درخت کوهیست که آنند غالیس خوانند و ثمر وی مقداری کناری کوچک
بود و چهار پنجه بود و طعم وی قابض بود و ثمر وی شیرین بود که اندک تلخ در آن
باشد و لزوجت قیض نیز از خشک وی سوبق سارند نافع بود جهت
اسهال طعن و کل وی مشابه کلی حنا سرخ بود و الا کوچک تر بود و لون وی
میان زردی و سبزی بود و نفث دم را نافع غناب حبه ثمر هر چنان
و آن کرمته البصناست و کفته شود و بیونانی ثمر که را بدین اسم خوانند
و غناب بر این جهان کوبید و روشت دایم بر لبست و کوبید جز نیست که در قوریا

میرد و حیوان است و ریاض خورد و گویند در شکم یکی یا بنزدیک می خورد و می برد و شیخ
الرئیس گویند از چشمه دریا حاصل میشود و اقوال بسیار آورده مولف گویند
آنچه محقق است موی است و نیکوترین آن است که بود و که آنرا سفید خوانند
و دیگر از رقی که آنرا سفید خوانند و دیگر از رقی که آنرا سفید خوانند و غیر
باید که جرب بود و هر چند سفید تر و مست و سبک تر بود و این مولف
گویند بهترین عنب است و پس از آن عنبی که از آن خوانند صفها بر زیر
یکدیگر باشد و بعد از آن عنبی که از آن بر آن عنبی که از آن خوانند از رقی را
سفاری خوانند و پس از آن رقی نوعی هست که آنرا منده گویند و سیاه
باشد و کر آن وزن و پس از آن سبک بود و طبیعت آن گرم است و در
دویم خشک است و در اول بر آنرا نافع بود و دماغ و هوا پس دل را سود
باد غلیظ که عارض شود در معده و چون بیاض باشد یا از برون طلا
کنند نافع بود و در شقیقه و صداع که از خلطهای سرد بود و چون بدان بخورد
کنند نافع بود و بر مفاصل که از رطوبات ریا بلغمی بود ضار کردن نافع
بود و اگر در ریش با بونه در افحان حل کنند و بدان سعط کنند خلطی که از بلغم
غلیظ بود و ریا در دماغ بر آن تخلیل دهد و اگر از وی شمامه سازد و بر مثال

سبی

سبی و بوبند و فالج و لقوه کرار را نافع بود چون در روعن بان حل
کنند نافع بود و جهت انواع در دماغ و صواب و صدر فی الجمله مفوی اعضا اعضا
بود و همه گویند اگر اندک از وی در قد حی شرب کنند بیاض مندرستی رود
آورد و صاحب منهاج گویند قوه دل و دماغ و حواس بهر و تقویت غیب
روح را بیفزاید و مقدار شربنی از دانگی بود و مضر بود به اصحاب شرب و مصلح
وی بوبیدن کافور بود و خیار بود و اسحق گویند مضر بود بمعا و مصلح وی صمغ
عرب بود و بدل آن دودانک و زن آن مسک و دانگی در غفران بدل آن
کنند و غنله اسفیل است و گفته شد عدم نعم است و گفته شد
عظم مرزخوش است و صفت آن در اذان الفار گفته شد عتروت
اندروت است و گفته شد و عجب عجم الزب است گفته شد عسکروت
شفقت مسج وی در ابر کا کبا گفته شد غنم گویند جبار است و گفته شد
عصلب فا و بنا است و گفته شد عوج نوعی از علقی است و نوعی از
از عوج را امفیلان خوانند و در بیاضها بود نیکوترین آن بیاضی سبز
ورق و رقی بود و طبیعت آن سرد بود و در اول و گویند و در دوم خشک است
و در سوم ورق دی بر حمره و غلضاد کردن نافع بود و شربف گویند صفرا

عصاره ورق وی چون بیاض مندر جرب و صفراوی التها بصفر انا فاع
 بود و چون بکوبند و آب آن بگیرند و حساب آن بشینند و در حمام در خود بمانند
 جرب و عکله را بکشد و ورق وی چون غنابند فطاع را را بکشد و این مو
 کوبیده حفظ از ورق وی بسیارند و چون عصاره وی دود کنند گزندگان
 بگریزند و چون بکوبند و آب وی هفت روز بیابی در چشم چکانند
 سفیدی را بکشد و خواه نو و خواه کس ثم عوجی چون بکوبند و آب
 آن بگیرند و در آن خشک کرد و بعد از آن دانی به سفید و تخم مرغ
 با شیر زن حل کنند و در گوش چکانند فاع بود و در دمای چشم
 سفیدی آن و صاحب مناج کوبید چون بر پیشانی طلا کنند فاع بود
 فضلائی که در چشم آید بواسطه قبضی که درونی هست و مقدار منقل
 از وی بگشمال بود و کوبند بدل آن در ورهای کرم بوزن آن آسنه است
 و بوزن آن فلفل بود و مضرب بود به سیر و مصحح وی کثیر بود و کوبند بدل
 آن شود و عود بلسا بنگو ترین عود بمان امس امر بود و خوشبوئی طبع
 آن کرم و خشک بود و در رسوم سده بکتابه و عرف النساء و مرغ
 ادوار انا فاع بود و تاریکی چشم و ربه و صنیق النقیه را سود دهد

چون بخور کنند نشف رطوبت از رحم بکشد و عقیم را فاع بود و باد زهر و گزند
 انفی سردی معده و جگر را سود دهد و رطوبات از دماغ پاک کند و معده
 مازدا را وی نیم مشغال بود و مضرب بود بجای و مصحح وی کثیر بود بدل و حی
 وی بود و عود لقا لودج شجر است و گفته شد عود الدقه اصل الاخذ است
 و گفته شد عود العطش گفته شد است گفته شود عود الجنوح و بلخج نیز کوبند
 و آن انواع است و شجر اربس کوبند و بنگو ترین آن عود هندی بود و که از
 واسطه بلا و هندی آرند و بعد از آن عود هندی که از جبل بود فاضله ترین
 از هندی بود و از بهر آنکه شیش در جامها را نماند و بعضی از مردمان فرق
 میان هندی و هندی می کنند و بکنوع سمند روی بود و از سفال هندی
 خیزد و فاضله ترین بود و بعد از آن قماری و آن نوعی اسفالی بود و بعد از آن
 فاقی بری و قطعی و حبشی و آنرا قشیری خوانند و آن نیز شیرین بود و هندی
 مجموع وی بکوبند و بعد از آن سمند روی و آن از وی فیه صلب بسیار آب
 و مطهر و بنگو ترین جاری سیاه که قطعاً سفیدی در وی نباشد و فیه بود و بر
 آتش نماند و بسیار آب بود و فی الجمله فاضله ترین عود آن بود که سیاه
 سخت و کران وزن بود و در آب بشیند و چون بکوبند هیچ رطوبتی نماند

وزود کوفته شود و آنچه بر وی آب فند به بود و خود بخ در خنیت که میگوید
 و در زمین دفن میکنند تا خنیت از وی بتعفن زایل شود و تغییر در وی
 پیدا میگرد و عود خوشبوی میشود این مولف گوید عود انواع است و
 بهترین عود است که آن را کحلک خوانند و آن از بنه رحیم بنه خیزد
 و که از آن جا بجا او ده روز راه است و آن بغایت غریب الوجود است
 و آنرا هم سنگ ز فرود میهند و کوی هیچ بوی ندارد و چون در دست گیرد
 شود بغایت خوشبوی بود و بوی لوزمانی در بماند و چون در آتش میهند
 بوی از اول تا آخر یکسان بود و دیگر مندی و سمندهوری که آن بهر دواز
 سفاله هند خیزد و بهترین این اسم زرین صلب بود که غلیظ باشد و که
 بوی آن بر آتش باید بود و بعد از آن فانی که مساهبه مندی بود و بار
 روی بزرگ بود و بر ظاهرش در کهما سباه وزود بود و بعد از آن ناری
 و که اجودان زرین خاک رنگ بود پاک از سیاض و از بلاد فارس
 خیزد از سفاله بغایت صلب و خوشبوی بود و بعد از آن شکالی
 عقیقی و آن عودی در طراست و که از جانب چین آورند و بعد از
 مظلانی و ویدی و جلای و کونسی فنیست یکدیگر متعارفند و از قضا

چرخ

جنبست که آنرا آتشباه گویند و آن دو نوع باشد یکی باران بزرگ و
 سطر و از پنج من تا پنجاه من بود و بسیار به بود خوشبوی اما از برای
 ریهها از آت مجلس و شبانه و نظایر و دسمنای کا و غیره و طبیعت
 خود کرد و خشک بود و در دویم لطیف بود و سه کجاید و باد با
 شکند و طایبند و بوی دهن خوش کند و مغوی حشوا و قند
 دهن و حواس دل بود و مفرج آن رصوبه عفن از معده پاک کند
 و چون بنمردم از وی بیاض منند تا بگذرد و بنم قوه معده و جگر مد
 و شکم میبندد و دو دستهار باران فاع بود و خاصه سوداوی و مضر بود
 بومبدل وی بمرنههای گرم که در دماغ عارض شود و آنجی گوید چون بخور
 کند بنم از سر فرود آورد و منع ادرار بول که از سردی بود بکند و
 ضعف منند و آنجی گوید خوردن وی مضر بود بسبب مصدق و وی رف
 علی سرخ بود و گویند به آن در شکم بسبب صندل زرد بود اگر در معده
 خبیاج بود بدلای ذی خفطان و در ارچینی و زراوند و مدحرج و التمر یک
 دند یک و زن آن قایم مقام آن بود و بدل عود هندی در نفوس
 فخر بون بار یک کند خود اجه تریف گوید نبات وی در نهان

بن خمر

بود و مشهور بود مانند خود سوس صلب و در طعم وی تلخ بود و چون نیم درم از
وی بیاشامند از هر زهر که باشد شفا یابند خواه کرم و خواه سرد و چون در
دست نگاه دارند هیچ مار که او نکند گویند چون در دست کبرند چشم در مار
افتد مار حرکت نکند و بخود شود و چون بخا بند و نقل آن در دهان افی
اندازند زود بمیرند خود السراج اسمیت شترک در شام قاولیا
بدین اسم خوانند و اصل مصر میانه و هم مصر فتره اصل انباری که آنرا
بیتری از عیس گویند و عود الیج گویند و نیز بدین اسم خوانند و صفت
هر یک بجای خود گفته شود و همراه در لغت صوف است و گفته شد
عبون از یک حی است سرخ و مدور که از طرف مندی آورند مولف گوید
نمرد درخت بقم است و آن را بپارسی خیم خروس گویند و طبیعت
آن گرم و تر بود و باده را قوه دهد و منی را زباده کند و بسیار چون بکند
از وی بیاشامند این مولف گوید در طرف مندی اگر کسی با عضوی
منالم شده و آواز گرفت عبون الیکه را با آب پیانید و تا بغایت
خلیط می شود و طلا می کنند بغایت مفید است غیر از آن زغره است
و گفته شد عیس الیکه حرام است و گویند به تحقیق تخم آنست عیس

اسم

اسم بیاست با فریفته که معروف است بازان الفارومی نزدیک
این ن جرب بود جهته عرف الف چون باد به کیش بخورند عیس البقر
ابی مغرب اندلس جاس را عیون البقر خوانند و ابوحنفیه گویند عیون
البقر نوعی از انکور سیاه است و بزرگ و مدور که صادق الحلاوت
بنود عین شجر و لب است در اذان الفار گفته شد عیسوب سرخ و خوش
و گفته شد عیدان البجاء چوب عصی الراعی است و گفته شد عیدان
شرف گویند چشهای خرس چون در خرقة بندند و بر جسم صاحب
ربع آورند زایل کند این نجی صفت است **باب العین غنی**
مهمترین آن پارسی بود که از کوستان حوالی شهر از می آورند و روی نیز
گویند و نیکو بود آن حکایت را جورد رنگ و دراز شکل و شاخهای
وی باریک بود و بد رازی بکوب کوتاه نر و کل شاخ و ورق همه
تلخ بود و تلخ تر از صبر بود و طبیعت آن گرم بود و در اول خشک در
دوم گویند معند بود در گرمی و سردی و گویند سرد است و وی لطیف
بود و در ابتدا داذ الثعلب عظیم نافع بود و بایه کهن ریشه که در سخوار
بود با صلاح آورد و درد جگر و سده آن و صلابه سبز و قرمز

امعاء و بنای فرس و صفرا و متحرکه بیرون آورد و مقدار شربتی از وی نیم
 مثقال بود و حیض براند و گویند مضر بود به سبزه و مصلح آن انیسون بود و
 بدل آن نیم وزن افسنتیم با یکونک آن اسار یون غایه بلغت عمان
 فوتج است و گفته شود و غار و خنبت بزرگ و ورق وی در از تر از
 ورق بید بود و حب وی از بنی کوه کت بود و مقدار شربتی و گفته شد
 و پهنانی زانی گویند و بعضی بود که ورق آن باریک بود و بعضی پهن تر
 و هر دو نوع در زمین سنگستان روید و بهر آن بری بود و قوه وی در
 ورق بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم طلا کردن با شراب
 برهمنی نافع بود و با سولن بر درمها و در دای اعصاب و رطوبت النفس
 انقباض العن کردن نیکو بود و صاحب منهاج گوید چون بر معده ترمج
 کنند قی را حرکت دهد و در رحم را تاند و نافع بود و حتی در آن نشستن
 سنگ بریزند و شربتی از وی نیم مثقال بود و در دم از وی مهمل بود و صاحب
 جامع گوید چون بیاضا مندر مخی معده بود و فی را حرکت دهد و ورق
 وی چون ترکیب شود و بر کزندی زینور و نخل ضاد کنند نافع بود و پوستیج
 وی چون چهار دانگ و نیم با شراب بجان بیاضا مندر سنگ بریزند و علت

جلد

جگر زایل کند و صاحب فلاح گوید اگر یک ورق از وی بپسینند در آب بکشند
 که بر زمین افتد و خلف آن خود بخاه دارند و چند آنکه شراب خورند و منبت
 نشوند و گویند خوب درخت وی چون بیا و یزید در موضع که طفل در آن
 موضع خسید در خواب نرسد و دیگر نرسد و ورق وی چون پزند و با کرم
 بدل مضمضه کنند در دندان را سود دهد و بدل غار بوزن آن سینه است
 و شامی حمری غبطوس است و گفته شد و غار بقون در نوع است
 زرد ماده بهترین آن ماده بود که بیا به سفید بود و المی بود و زرد و متفقت
 شود و مولف گوید غار بقون باید که سفید و سبک و سست بود آنچه
 نرسد بود و طبیعت آن گرم بود و راول و خشک در دیم گویند زرد
 وی محلل مقلع اخلاط غلیظه و مفتوحه و در رمها و عرق الناس
 نافع بود و شربتی از وی انگلی و نیم تا نیمه بود و صرع و ربه و نفث دم از سینه
 و قرح و شش و برفان را نافع بود و مهمل اخلاط غلیظه مختلف بودند
 سودا و بلغم و احشای رحم و بنها که می چون پیش از نوبت تب با شراب
 بیاضا مندر نافع بود و خاد کردن بر کزندی جانور آن که زهرین است
 بود و شش الریس گوید بخا صینه تریاق همه زهر را بود و کزندی افغی و مقوی

قلب بود و مفرح و مهمل و اخلاط کدر بود و اگر با وزن آن زراوند استعمال کنند
سنگ کرده بریزانند و در دست که از خلطی خام بود سود دهد و چون با نسوج
بخورند در دمای اندرونی که سبب آن سردی بود سود دهد و مجموع رانافع بود
و اگر باندگی چند پسته استعمال کنند قوی و نفلی بلغمی و جمیع آن الایلاک
بکشد و چون با خود دارند عقرب آنکس را نکزد و چون استعمال کنند بکوبند
و بغریالی موی بمالند تا فرود و آنچه سبب آن بود بد باشد و کشته بود و حاق
آورد و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی و آب گرم کنند و شیر تازه و مجموع
مداوای که در کشته شود و بدل وی در مهمل سودا بوزن آن تریدد و
دانه آن انبمون و ده بک آن حریق سفید بود و جالینوس گوید بدل آن
نیم وزن آن فرقیون بود و گویند بدل آن نیم وزن آن صبر و بوزن آن تریدد
غالا لوطا باقی فبطی است و گفته شود غالیه شیخ الرئیس گوید ادرام صلب
را نرم دارد و اگر در روغن خیری یا روغن حبالبان بکدازند در کوشش
چکانند در ذابل کنند و بوییدن آن مصروع رانافع بود و صداع سرد را
ساکن کند و چون با شراب حل کنند و بخورد کسی بیهوشست کرد بغایت
بوییدن وی مفرح دل بود و احتیاق رحم رانافع بود و آبستنی زیاری

دهد غاسول شنان است و گفته شد غیر ایاری سجد گویند و کترین
آن بود که گوشت منده و فیه بود و طبیعت وی سرد بود در اول در درجه اول
خشک بود در آخر و دوم با در اول غذا اندک دهد و معده را با غت
کند و شکم را بپزد و فی ساکن کند و مجموع سیلان را باز دارد و صفرا
بکشد و چون بدل شقیل کنند مستی بر آورد سرفه گرم رانافع بود و بول
پنید و سیخ صفراء و رانافع بود و صداع را موافق و طبع اطفال بود و چون
با شیر یا بن دهند از بهر آنکه تعدیل در طبیعت ایشان پیدا کند و
مضر بود بعد و هضم و صلاح وی فایده بود و نمیمی گوید نور شجر غیر
قوی عظیم دارد و در قوه و زنان اینکختی غبار الریحی بیاری گرد ایاب
گویند و محفف بود و چون بریشانی طلا کنند منع فضلات که در چشم
فرود آید بکشد و غباریه غلب الدب است و گفته شد غراجلو و بیاری شرم
گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و چون بوزانند قایم مقام
توتیا بود و اگر با جوز سرد بر فتن طلا کنند نافع بود بر سحر و هم سوختنی است
و سریش پوست کاه و کاهیش بود چون با سر که طلا کنند بر قوبا و جرب ریش
شده بغایت نافع بود غرا السک بیاری شرم ماهی خوانند و آن مانند بهی است

که در شکم، می ریائی میباشد و طبیعت وی خشک بود و در وی حرارت
بود و سیکونین آن بود که سفید بود و در وی اندک خشونت بود و بوس
کوبید موافق بود و در ادویه برص و شقاق روی در همه مرهمها دکنند چمنه
سرد ادویه جرب مشرق در لون بشره استعمال کنند نافع بود و اگر در حشا
کنند نفث دم را نافع بود و اگر در سر که حل کنند بقوام لعاب دمان واد
فتق بدان بشینند و ضام کنند نافع بود و شریف کوبید ششم، می چون بر
ناخن سفید کشته طلا کنند نافع بود و غریب در ختی است که آن را طلا گویند
و شیرازی و زرک خوانند آن در ختی است بزرگ و صنع وی بنکوترین بود
بود تا زخمی بر ساق وی نرسد که شکافته کرد آن ضمع از وی بیرون نیاید
وی هیچ شمری که شاید خورد ندارد و طبیعت آن سرد و خشک بود و در
هر ورق وی تشنه و عصاره وی قابض بود و مجفف بغیر لذخ خاسته
وی چون بسکه بشینند بر نایل که بردست و پای بود ضام کنند قطع کند
پوسته یخ وی در خضابات موی استعمال است و طبع وی چون تفرس
بدان بشیند تطول کنند نافع بود و حراره هم صنع و کل وی تاریکی چشم را
سود دهد و پوست وی نفث دم را سود دهد و حراره هم بد بقورس کوبید

عصاره

عصاره وی علق از حلق بیرون آورد و عصاره ورق وی و پوست و ترو
علق از حلق بیرون آورد و سخی کنند و بار و غن کل در پوست انار بشیند در
کوشن را نافع بود و ورق کل وی در ادویه و مرهمهای مجفف مستعمل کنند
خاکستر پوست یخ وی چون با سرکه بشینند در قطع کردن نایل بود و نایل
مسکونه که در جلد بود بقوه نرا از خاکستر پوست ساق وی بود این ماسویه
کوبید و ورق غریب چون بیاشامند عظم آورد و قدف دم را نافع بود و کوبید
غصبر ورق وی سیکونین معالجه ماده بود که از گوش روانه بود و سده جگر
سود دهد و غرقل نوعی از عوسج است و گفته اند غرزال اسم نوعی از غصی
الراعی و کوچک است و که معروف بود بمادن و گفته اند غریب نوعی از انکو
سباه است و غزال بیارسی آهو کوبید و منفعت گوشت وی در لام گفته
شود و اما نیک می چون با سرکه بشیند و بر درمهای بلغمی نهند بکدرانند
غل خطمی است و گفته اند و غلیج اطمینان است و گفته اند و غلیج است
و گفته اند غلیج علف خوانند و مولف کوبید آن کیا هست بشکل که بود
و برک شاخ وی که دبا شد و در محرای شیر از بسیار با شد و از جمله تیوعات
معنیه بود و شیر بسیار دارد و شمشیر و کار که به شیر وی آب دهند بهر کسی رسد

مبیره و اگر شیر بر قوما نند زایل کند و غلج بود بخ برست و گفته شود غریبا
مشکط امشبع است و گفته شود غلج یا اصل السوس است و معنی آن پیونا فی اصل
الحکوه بود غلجول غلجول است و آن قناری بود گفته شود غمام اسفنج کجرا
و گفته شد غنقیلی بضم غین شلغم است و گفته شد خوشنه غوشنه نوعی از
کماه فطرس است صاحب عام کو به در زمین بیت المقدس بسیار باشد و آنجا بکرت
خوانند و چون خشک بود و بدان جامه شوند و در حموضات خورد و طبیعت آن
سرد و تر بود و در درجه اول چنان سرد نبود که کما حاصل شود و از وی نشود شیم
غمام است گفته شد **باب الفاء فاشر** اسمیت بریانی پارسه
چنان هزارفتان نیز گویند و پیونا فی انیالسیوتی و معنی آن کرمنه البضا بود معنی
هزار چنان هزارگز بود و پیری از خالون گویند و بسیار سی کرم دشتی خوانند و
بشیرازی بخوش گویند و از بهر آنکه نبات وی در زمستان خشک نمیکرد و فاشر
سنبی نوعی از اوست و نبات وی بر هر درخت که نزدیک بود بچیده شود و
خوشه وی قریب دانه داشته باشد در اول سبز بود و باخ و بنجانه سرخ شود و کل
وی لاجوردی بود و شیرازی و بر اسپاه داروی خوانند و منفعت وی نزد
و نبات البکس منعیفته از بود و فاشر را بلفظی دیگر برانید خالق الشعیر

گویند

گویند و نمزوی نند فاشر سنبی بود و پنج وی کرم خشک بود و در سیوم خنده حراقه داشته
باشد و جلانی تمام بد و ملطف بود و بسیار سخت شده را بکند از اند و چون سیاه
یا با اخیر از پرون ضما دکنند جرب و هر علتی که در ظاهر بدن بود سود دهد و نمزوی
مانند خوشه بود گویند باغان مستعمل کنند جهت خلق و شعرو پنج وی چون باکره
و حله بدان بدن را بشویند و پاک گرداند و کلف ببرد و نایل قلع کند اثر
سیاهی که از ریش نده ببرد و چون با شراب برداشته دکنند نافع بود و هم در
کرم را تحلیل دهد و دملها بکشد و اگر بار و غنی بزند و تا چون موم گردد و سبکو
جهنم بکشد که بر مفید بود و حصص داده آن اگر با شراب بخورد و دم را
سرد گرداند و در مهاد کرم را بکشد و شکسته استخوان را نافع بود و اگر هر روز بکند
بیا شامند صرع و فلیج و سرد را نافع بود و اگر در دم بیا شامند کزندی قفی
را سود دهد و مجموع کزندگان را نافع بود و پنج وی چون زن بخورد بر کیده بیدارد
و شیمه بیرون آورد و چون اول آن بود که نبات وی بروید بخته بخورد و بول
و شکم براند و بلغم و چون با عمل لعق کنند سر فو ذات الجنب را نیکو بود
و عصاره وی چون تر بود بیا شامند تحلیل در عقل پیدا کند و با صبر رورم
بسر ضا کردن نافع بود و اگر زن در طبع آن نشیند بچه بیرون آورد و رحم را

پاک کنند و ثمر وی چون بر جرب تر خشک باشد نافع بود و عصاره نبات وی
چون میاشامند قی باس فیها و در و خلطها غلیظ پرون آورد و بدل آن بوزن
دو روخ و نیم وزن آن بسیار بود و فاشترین بیماری ششندان و کوبند
و پیونانی الباسی یا معنی آن کرم الاسود بود و در اندلس معروف بود و بواسطه
و تبریزی میمون کوبند و بشیرازی سیاه دارد و خوانند و ورق وی بهتر از ورق
سبلاب سحبه بود و بر درخت و آن نوعی از فاشتر است و در فاشتر گفته شد
و پنج وی را پرون سیاه بود و اندرون بر روی رند و وی کرم بود و با عذال
و در فعل مانند فاشتر بود و نسکین ضعیفه از وی بود و اندکی اول آنکه نبات
وی بر وید بزنند و بخورند بول و حیض براند و محلل ورم سبز بود و صرع را نافع
بود و معنی فاشتر سبب پیونانی دافع رطوبت علت بود فاخته چند بیکر است
و گفته شد که بهترین آن بود که از قند سفید سازند و وی غلیظ تر از شکر بود و طبیعت
وی کرم تر بود و در اول کوبند حرارت وی در سیوم بود و آنچه بخوری بود کرم و خشک
بود و در دویم نافع بود و جهنم سرفه و شکم نرم دارد و خوبی معتدل از وی متولد
و سینه را پاک کند و نیکو بود مولف گوید این فایده که منفعت وی گفته
شد و بشیرازی کعب ال کوبند و باید که قطعا آورد را که نبود فایده ای که این

سبب از قند سفید است

زمان

زمان منعمل میکنند و بی آر دینود و اولی آن بود که هر ترکیبی که فایده بود
جای وی کنند و اما کعب ال که آن فایده اصل است صنعت آن چنان است
که قند بقوام می آورد و میکشد تا تمام میشود و پاره میکند و این مولف گوید
قند صافی بقوام می آورند و دست کش میکنند و با قنداب نمزدادانه
کند و بعضی قدری مصطکی اضافه کنند فاشتر البونانی با قلا است گفته شد
و فاشتر القبطی با قلا قبطی بود آن جایگزین است و گفته شد فاشتر
صاحب مناج کوبید کل حناست و هر برزی که خوشبوی بود آن را فاشتر
خوانند و آن معتدل بود در گرمی و سرد و نیم کوبید کل حنا چون در میان
جامه صوف کهنند و در سحبه خوشبوی کنند و را کنند که سوس آنرا
نباه کنند فاشتر ابردی است و آن گفته شد فاشتر پنج بیلو فرمندی است
و از اقل خوانند و گفته شود و فاشتر افسان فیلوس نوعی از دوی کبیر است
و اسفلسوف نوعی از پنج زوفا، کوحک است و گفته شد و صنعت آن
فاناس ایراقلیون پیونانی درخت جاک شیر بود و در جم گفته شد فاشتر
ببارکی فاشتر کوبند و بشیرازی کباب کافته از سفاله کهنند و طبیعت
آن کرم و خشک بود و کوبند در دویم در وی فقی و خلیلی بود و مصطبه

و جگر سرد بود و سوال است که از سردی بود شکم بندد و فلها غوطه بخند
و گفته شد فارسی را بر عیال حاکم است گفته شد فانی خوش ملاج خوانند
و این اسم تعلق است و مرغی مشهور بود این مولف گوید یاقا و قشقا
اوراد و آشنایه بود و یکی کرمسیر و یکی بر سر دیر بر جانی بنند و شیخ
الرئیس گوید از ده کاه و آنت که چون بداند که هوا منغیر خواهد شد
آشنایه بگذارد و برود و ممکن که بچه را نیز بگذارد و گوشت وی حفظ میفرماید
و در خواص این نمبر آورده که استخوان وی چون با خود دارند عشق را بیل کند
و صاحب مناج گوید بیهوی خضایی نیکو بود و میرافاخته گوشت وی
کرم و خشک بود و فایز رانافع بود و مضرب بود بدماغ و سهر آورد و سر که و
کشیز خرد وی کم کند و محمول گوید بر کلبی وی چون بگوید که بنندند
که شب مصرع میشود نافع بود و این مولف گوید در خواص آورده اند
که آواز وی مفراسودد و هر مار را آواز او بگیرد و در خانه که او باشد
هیچ دزد و دشمن و ساحر دست نیابد و نجیقن تا و بلای بیونانی
رتیل بود و از هر آنکه کزند کی ویرانافع بود و فالنجیطس و فالانخطر
و فالانخفون نیز گویند و لون قنبر هم آن بنا نیست که کل وی شیه

کل سوس بود و تخم وی سیاه بود و مانند نیخی عکس بود چکر و بیج وی بارنگ
و کوچک بود در اول که از ریشی بر کنند زرد بود و بعد از آن سفید گردد
و در کبان خاک رود و ورق وی و تخم وی و کل وی چون با شتر آبشامند
کزند کی عقرب و زبل را نافع بود و محلل مفس بود و قوه وی محقق بود
از هر آنست که مفس رانافع بود و صاحب مناج و صاحب طبع گویند این نوک
زکی است که دفع مجموع زهر را و گردن بکشد و چون به آب بیاشامند
در دمای سخت را ساکن گرداند مولف گوید ظن من آنست که جد و است
که از طرف خطای آورند و این مولف گوید که سنگی است زرد که به سفیدی
گراید بسری و هر رنگی دیگر روی ظاهر بود و این سنگ از آخر هندستان
دار فقر صبی نیز آرد نیکوترین آن جینی بود و شری از وی کسی را که زهر
داده باشند و از ده جو بود که آب سرد بیاشامند و این سنگ در
آتش نوزد و چون باز در جوبه بسایند و سنگ مانند بسته نمایند بار
همه زهر نابود و خاصه در طلا کردن و بعضی گویند وی فاطر است که
گفته شد این مولف گوید آن باز هر کافی است و محقق و دیگر
اقوالها خلاف است و فادانیا فادانیا نیز گویند که کسانا و این عود

الصليب و زو ماده بود و آنچه ز بود ورق وی نهند ورق جو ز بود و پنج
وی سطر بود و روی و وی فاضله از مندی بود و طبیعت آن گرم و
خشک بود و در دویم گویند معتدل بود و در حرارت و در دخیفی و
قبضی و خلیلی بود و ملطف مفتح بود و وی آشارسیه از بنه بر دو
به بر طفلان آویزند مادام که بالین بود مرغ رحمت نهد و شفا یابد و
چون باشد آب بیاشامند شکم بندد و آنچه ماده بود غلافی بر ساق وی
کرده و غلاف بادام شکافه شود جهای سرخ بسیار بود مانند خون شکل
نار دانه بود و در میان آن جی سیاه رنگ بود و چون از این حبس سرخ یازده
حبس از سیاه رنگ فابن بیاشامند قطع طرف دم از رحم بکند و چون
بخورند نافع بود جهته در دمعده و لدغ که عارض شود و در آن چون کودکان
بخورند یا بیاشامند را بند استک مثانه را نافع بود و آنچه حبس سیاه بود
چون از وی پانزده حبس آب بیاشامند احشای رحم را که عارض
شود از درد رحم و کابوس را نافع بود و خاصه ماده وی بعضی گویند چون
با آهن پاره کنند این خاصیت از وی باطل شود و نفوس را نافع بود و
صرع را مفید بود و چون ثمر وی بخور کنند مصروع را و مجنون را نافع بود

الکرم

اگر از ثمر وی کردن بندی سازند و در کردن کودکی مصروع بندند صرع از
زایل شود و اگر عود وی سحی کنند و در صرع بندند مصروع را دایم بوید نافع بود
و بمقر اطیب گویند پنج وی و ثمر وی نافع بود و جهته هر مرض که باشد دخان
کردن چون بر کسر در بیا با نه از همه آفتا ایمن باشد سحی گویند عود صلیب بود
مبعده و مصلح آن کثیر بود و گویند بدل آن زفت بود و گویند غار بقون و
زراوند مرغ بود و بدیعورس گویند پوست آن و فرو سمود و سوق الغزال
چون با هم جمع کنند بدل فاوانیا باشد و خاصیت بدیه این مولف گویند
و این ماسویه آورد که بدل آن الگمت است فاره بسیار کی گویند و خون
وی قطع نایل کند و چون بشکافند و بر خنار زنند یا بر گزندی عقرب
نافع بود و گویند چون بریان کرده بر گزنی عقرب نهند نافع بود و چون بریان
و بکودکی دهند که لعاب از دمان او روانه بود باز دارد و اگر در آب بنزند و
را که عسل البول بود و زان تنشید سودد و خوردن گوشت وی لسیان آورد
و غشیان و مغس معده بود و چون بشکافند و بر موضع نهند که خار یا بیکان
بود بیرون آورد و منفعت سرکین وی حرف خا و در خرد الفار گفته
این مولف گویند میان موش و زردم علامت است و اگر هر دو در شیشه کنند

و میان این خصوصیتی عجیب و موثر قصد نبال کشدم کند و کزدم نشینند
 و اگر مویش نبال کشدم گرفت و برید و الا از بسیاری لیس ملاک گردد فارة
 البش پیش مویش است و گفته شد فاد زهر هر دوائی که حافظه روح بود بقوة
 دفع ضرر سم بکند و آنرا فاد زهر خوانند و آنچه مخصوص است اسم حجر التیس است
 و جراحی و گفته شد این مولف گوید باز رکافی این اسم مخصوص است فعل
 بیاری نرب گویند و بشر از زهر و تخم وی اقوای بود و پس پوست وی
 پس ورق وی و گوشت وی بگویند آن بسنی بود و شتر و تاره و طبعش
 آن گرم بود در اول و گویند در سیوم نر بود و گویند خشک بود و در دوم جالینو
 گوید گرم بود و در سیوم خشک در دوم موی برداء الثعلب بر و یاند وی حوله
 ریاه بود و معده را نیکو بود و بول براند و این ماسویه گوید چون بعد از طعام
 بخورند منع بکند از آنکه قرار گیرد و چون بعد از طعام بود هضم طعام بکند
 و خاصه ورق وی به آسانی فی آورد و آب وی استسفا رافع بود و چون
 در چشم چکانند جلاد دهد گویند ورق وی جلای چشم بدهد و شیر زیاده
 کند و چون چخته بخورند سرده کس را نیکو بود و کمپوس غلیظه که در سینه بود
 و آب وی چون با شرباب بیاش میند زنده کی افعی رافع بود و مار شاخ دارا

برگ

اگر آب وی بر غرق چکانند بمر و اگر از وی خورده باشند غرق بکند هیچ
 مضره بوی نرسد و چون با سنجیس بپزند و بدان غرغره کنند چون گرم بود
 خنق رافع بود فعلی بری در همه حالنی اقوی بود از بسنی در نفس گوید فعلی
 بغم رافع بود و مضر بود بدان کسر و چشم و معده و مضر طعام بود و
 علتها آن را بید بود و شیش در بدن پیدا کند و صاحب فلاح گوید در
 کرده و مثانه و سرفه رافع بود و باه برانیکه دو چون آب وی بر بدن طلا
 کنند زنده کی جانوران را سود دهد و تخم وی در دفع سمها و زنده کی جانوران
 بمنزله تر باقی بود بر سر و نفس گرم بر وی پیدا شود طلا کردن با سر که رافع
 بود و امان اکل وی کردن بر داء الثعلب بر و یاند و شیر بفراید و گویند
 فعل بکوبند و پورق و آب بکشد و بنا شنوده درم از وی بیاش میند
 سنگ بزرگ و گوشت در مثانه بریزاند و این فعل خاصیت میکند
 و طبری گوید آب ورق وی بر قان را زایل کند و سنگ مثانه بریزاند
 و گویند می را بپزاید و انفاظ آورد و اگر تخم وی با کنندش بگویند و بپزند و بپزند
 و در حمام برهنه سیاه طلا کنند زایل کند و شریف گوید چون سر وی برد
 و اندرون وی خالی کنند و غنچه کل در وی کنند گرم و در گوشت چکانند

در زایل کند و مجرب است و این زهر را در خواص آورده است که آب بکیرند
و بار و غز کل بکند و جوش بپوشانند و نیم گرم کنند و در گوش چکانند
زایل کند و اگر اندون وی خالی کنند و چهار درم تخم شلغم در آن نهند
و سر آن باز جای نهند و در خمیر کبرند و در میان آتش نرم نهند تا بکند
شود بیرون آورد و اندک سر دهند و بخورند سه روز بیایند بکند کرده
بریزند و بغایت مجرب است و جرم وی مغشی بود و قشر درق وی با کجایی
علی بن ابی طالب آورد و فریبون و ماکوب هم گویند و باید که
چون فریبون از درخت گیرند و آن برینند تا غبار آن در دهان نرود و جمله
دندانها بریزند چون ویرا بکیرند و باید که باقلای مغش در میان وی ریزند
تا قوه وی نگاه دارند و مدتی در ظرفی کنند و آنچه تازه بود در زیر
بکند از دوا آنچه که می بود بخلاف آن و لون آن به خنای بل بود و گویند قوه
بعد از سال تا چهار سال متغیر شود و تا هفت سال و ده سال باطل است
و نیکوترین آن صافی و زرد بود و که را یکوی در غایت و حد و
حرافه بود و طبع آن گرم و خشک بود و در چهارم گویند خشکی
وی در سیوم بود و عرق الناس را نافع بود و چون بادویه که موافق آن

بود بیامیزند و بر کزندی جانوران و سگ و پناه طلا کنند نافع بود و قوه و قوی
و سردی کرده را نافع بود و فضلها بلغمی از مفصل اعصاب پاک کند و
مسهل آب زرد بود و بلغم لزج که در ورکین و لبت بود گرم مزاج را بد بود
کسکه خون بروی علیه کرده باشد تا بکند تنها بیاشامد و مضر بود به انشی و
چون بر غم کلی جرب کنند حده دی شکسته گردد و مقل و رب السوس و کثیرا
منع اضافه لوی کند و اگر خواهند که استعمال کنند شری از دی قرطی تا
دانی بود و وی بغایت رحم را بد بود و انضمام پیدا کند و تا جدی که منع
ادویه سقط بکند و از اسقاط چینی چون در روغن بکند از اند و بدان مخرج
کند فایده و جدر را نافع بود و چون با علی بیامیزند و در چشم کنند چشم را
جلاد بد و لیکن سوزش آن در روز زایل نشود قطع نزول بکند و درم از
وی کشنده بود و در سر و زربش در معده و امعاء بکند و از خوردن
وی کربنی سخت و لاهی عظیم و در شکم فواق پیدا کند و باشد که اطلاق
با فراط آورد و مدای کسی بود که فردن و سبیل خورده باشد مثل دوا
و آب انار و سوسپ نزد کافور و آنچه بدان مانع و گویند بدل آن بوز
آن دود آنک آن مازربون بود و گویند وی صمغ مازربون بود و گویند بدل

آن بوزن آن دو دانک چند پیکر گویند بوزن آن ماز بون این مولف گوید اگر
 فرغون و افیون در شیشه کنند و هر دو هم دیگر را بخورند خاخر هیچ نماند
 و اسب و اسب گویند و شیش و کلب و صوف لارض و آن کرات جلی
 و بسیاری کنندای کوهی گویند و نیکوترین آن روی بود و سرخ زنگ
 پنج طبیعت و آن کرم بود و در دویم خشک و در سوم منقح شده جگر و سبز
 بود و سینه شش پاک کند و حیض براند و عصاره وی درد کوشی که می
 نافع بود و با عسل چشم را قوه دهد و خوردن و کل کردن و عصاره وی معوط
 کردن یرقان را نافع بود و با نمک بر کنند کی سک دیوانه خاد کردن و در
 و کل وی چون خشک بود به آب بزنند با تخم وی چون تر بود بگویند و آب آن بگزینند
 و با عسل بیامیزند فضول غلیظ از سینه پاک کند و زبان چون بیاض ماند
 حیض براند و شیمه بیرون آورد و دشواری زادن را مسود دهد و چون خاد کنند
 بوقی وی عسل در شیشه چرکن را پاک گردانند و و حش را و گوشت خورند و
 فلع کنند و درد پهلو را ساکن کند و عصاره و ورق وی که در افتاب خشک
 کرده باشند همین عمل کنند و عصاره وی در داروهای چشم و جرب قدیم
 و جدید و اضاف و جرب که نه چشم را بلی کند و چون به آب نارترش حل

کنند

کنند و برك چشم باز گردانند و طلا کنند کلهها کرده جهنه آثار ریشها و سفید
 که در چشم بود قدیم و جدید و نافع بود و در شامها جلاد هند جهنه غش و جهنه
 و نقویه با صره مستعمل کنند و اگر نیم مثقال تا یکدرم در طنج رو فاکر از آنند
 دروغن با دام شیرین بیاضا مندنش و سینه را پاک گردانند از رطوبات
 نچ و فرجه که بلی خواهند انجامید بحال صحت آورد و اگر نیم درم در شراب
 بنفشه یا در جلاب بیاضا مسدس فرجه تر و ریش و سینه را بلی کند و رطوباتی که
 بیرون آورد چوله عصاره وی با قدری آب بکزد از آنند و با قدری عسل بیامیزند
 بر جراحتها متعفن بلیه خاد کنند پاک گردانند و با صلاح آورد چون خاد
 کنند بر ما مبل یا رسید و خاخر بخلیل دهد و مفتوح و لمبی بود و بی درد از دیت
 و فراسبون و مجموع باد های غلیظ را نافع بود و خوردن و خاد کردن صفت
 النفس را نافع بود و چون ورق وی بخابند و فرود برند نافع بود جهنه و جح
 متولد شده باشد در معده و اندرون چون با آب ریش بزنند یا با آب
 تنها کشید کنند بر زبان و مردان نافع بود و جهنه دردی که عارض
 شده باشد از عسر البول و از ریا از جمیع اضاف و اوجاع و ورق وی
 چون تر بود با کرده بیه بگویند و بر و رها نهند بخلیل دهد و بکزد از آنند و بچینند

همه جراحتها را چون ورفی وی بعمل آورند نیکوترین معالجتی بود و سر فرو
صنیق النفس را نافع بود و اگر آب بخالد بکیند و حسی را بر آن در چننج بخدم ورف
وی صاف کند و تمام بپزند و بیاشامند نافع بود چنانچه سر فرو مرقط و غلیظی
و باید که شش روز بیایستعمال کنند و که عجب بحرست و چون ورف تروی
بکوبند و ضاد کنند بعقد امعاء و حج آن بغایت نافع بود و الحی بن عمران گوید
مضر بود بکوبده و مثانه و ناجدی که خون بعضی بول از وی جدا شود و تخم زازانه
دفع مفرات آن میکند و چون با وی خلط کنند یا پیش از وی و بعد از وی بیاشامند
صاحب منهای گوید مضرست به اعصاب کرده و مصحح آن سبیل الطیب بود
و بدل آن بوزن آن اسارون و چهار دانگ وزن آن لبلاست گویند بدل
آن بوزن آن لایحه است و شربتی از وی نمیدم بود و سده جگر و سرز
بکشاید و حبض براند و فرخ شکاف از چشک نیز گویند و گفته شد و وی بوی
نافع بود منی بفراید و تخم وی چون بیاشامند مجفف منی بود و معتدل تر
از مرزخوش و سینسنبه بود و مسفغنه ای در الف گفته شد بدل آن
گویند و نقل است و گویند و نقل و بادرنبوید بوزن آن بالنگوی کنند
خوانند و فرصاد نوت است و در تا گفته شد و بقله الحقا است

الحا

و گفته شد و رقیقه بنفیع است و گفته شد و سیویو حلیه است و گفته شد
و وقت طلق است و گفته شد و فرخ شربت متوج است و گفته شد و فراح
الحما فرخ و بقله الحقا است و گفته شد و فراح الحمام بسیار سیویو کوبند
در روی حراری و رطوبتی و بفضله بود و غلیظی این ماسویه گوید کرم تر از گوشت
جمع مرغان بود و دشتیوار مضم شود و خون بسیار از وی منولد شود و رطوبته
صاحب منهای گوید مفلوج را گوشت وی خوردن سودمند و گویند کثیر الفضول
بود و صریح العفونه بود ناجدی که سحر آورد و مصحح وی سر که کشید بود و محروس
مزاج را اولی آن بود که باب غوره و کشید و مفرخیا بالک خود و رازی گوید
گوشت وی کرم و خشک بود و پیه وی را حرارتی ظاهر بود و موافق و محروبی
نبود و الا سهله از گوشت مرغ از شکم بیرون آید و خاصیت چون
با آب نخود و شبت و نمک بپزند و مرق وی نافع بود کسر مزاج را و کسی که
شکم وی قبضه داشته باشد و درد پشت که سبب آن سردی و خلطی
غلیظ و مزمن بود و کرده را فروپ کند و باه را زیاده کند و اما مضر بود
و چشمت و دماغ و خاصه بریان کرده اولی آن بود که بر سردی خری بیاشامند
که منع صعود بخار از وی بکند و چون آب وی به بسیار در آن بود

موافق کرده بود و باه را زیاده کند و کوبید و آن کل بریان کرده وی کوبید و خور
 بسوزاند و باشد که آنکه و خالصه در مزاج طفلان کوبید صاحب جان کرم و همو
 کوبید چون کوبید که در یک اندازند و غش کوبید بکسر آن کنند چند که از او شانه و
 نمک میخ توایل در آن کنند و بپزند و کسر کنند مانند داشته باشد بخورد بفرمان
 خدا که از و زایل شود و کرمتر از پوستی روبا بود بعد از آن سمور و پستک
 و قاقم و بعد از آن برم و هر یک بجای خود در صفت حیوان وی گفته شد
 فتق الفصع قعیل است و گفته شده است بیا لکی سینه کوبید و کرمتر از گردان
 و بادام بود و بهتر آن تازه و بزرگ بود و طبیعت وی گرم بود و در سیوم خشک
 و در دیم کوبید و روی رطوبتی ضعیف بود و کوبید تراست و در سیوم کوبید شده بکشد
 و منع غشیا کوبید و قوه معده و خم معده بدهد و شکم براند و کزندی جانوران سود
 دهد و باه را زیاده کند و سرفه بلغم را نافع بود و کزندی غش را نافع بود و غذا را
 دهد و شری آورد و مصدح وی زرد الو و خشک بود و شریف کوبید بوی مان خوش
 کند و معفی زایل کند و پوست بیرون و سینه بود و چون در آب خوب نشو و با شانه
 نشکینند و قی باز دارد و شکم بپزد و دروغ وی مضر بود بعد و بجای صینی در
 ویت و بدل آن بوزن آن مغربا دام و متوجه اظفر بود و کوبید نیم وزن آن مغربو

و نیم وزن آن مغربو فتق الهاویه حلیان است و گفته شد فتق بلفظ اند
 ر بود خوانند و صاحب طبع کوبید که صفت وی گفته که صفت فاشه است و بافت
 و صاحب منهاج صفت وی گفته که نبات وی چون شاخهای انور بپزد
 شود و معفی وی بود و مولف کوبید بشیرزی از گرم خوانند و فصفه بسیار
 است خوانند و چون تر بود فصفه و رطبه کوبید و چون خشک کرد
 در قوت و علف خوانند و نیکوترین آن سبزه املس ورق بود و در وی نفخ
 بود تخم وی منی و شیر بفراید و رازی کوبید چون ویران بپزد و بکوبند تا چون مرجم
 شود خضاد کنند بر دست کسی غش دارد و هر روز دو نوبت زایل کند و در غش
 وی غش ببرد و خوردن و تفریح کردن غافقی کوبید و آب فربه کند و تر آن
 شکم براند خشک آن شکم بپزد و سرفه و خست و سینه را نافع بود و وصف
 عجم الزنیه است و گفته شده است این ماسویه کوبید بحال وی سرد خشک بود
 با غش و کوبید معتدل بود و در گرمی کوبید بغایه قابض بود و شش
 اگر کس کوبید بحال وی چون با دویه بپازند خفقا نافع بود و کرم و طوبه لایح
 را سود مد و جرب حک و غش البول نافع بود و مقدار را خود از وی انگ بود و
 فعل وی حکم فعلی قوه داشته باشد و لیکن خلی صغیفه از وی بود و کوبید کرا

از نقره خوردن مستی زود تر آورد و نقره چون بوی گوگرد بشنود سیاه گردد
 چون بهنگ بشویند سیاهی از وی پیرد و جلاد دهد و سیاهی چون باز بین
 طلا کنند نافع بود و وی مطهر بود بمنزله و مصلح و عسل بود و ابن مولف گوید
 که آورده اند که هر خاصیت که در زربود در نقره بود و اما نه بقوه زر بود اصل
 بخار و زرق است غالب بر بخار کونی هم مقدار و هم کیفیت آنکه برورده
 باید معتقد کرد فطر ناروح گویند و آن انواع است یکنوع فطری یکنوع
 فوشنه خوانند فقع را بسیار مکی گویند یکنوع فقل و مجموع انواع را گاه
 خوانند بدینر یا همه فطر بود یکنوع صحرائی بود و یکنوع در شب سر کس رود
 نوعی در شب خم شراب روید و آنچه سرخ بود زهر بود و آنچه سفید بود باو زهر بود
 آنچه در شب خم شراب روید پوستی باز کنند و خشک کنند و هر یک را
 چند سرانگشتی بدیند بهوش کردن و پوست زهر بود و گویند هر که بهینا
 سماروخ بخورد سیاهی منقطع گردد و یکروز فرزند از وی حاصل نشود و خلط
 غلیظ و بد از وی متولد شود و خشک کرده در ابی کمتر بود و طبیعت فطر سرد
 و تر بود و در آخر و سبوم گویند و در دم خدر و سکه آورده گاه باشد که
 بکشد و اگر نکشد بهیضه و عسر البول و احداث کند و چون بسیار خورده

باشد

باشد وی اگر از هر هم شود و نوع کشنده غش و ضیق النفس و عرق سرد آورد
 و باشد که در روز بکشد و آن در موضعهای عفن یا در موضع که مقام از نذ کان
 بود یا در شب درخت روید و مصلح وی آنست که مسلول کرده یا کمر آید
 و خشک بخورند که بخاصیت دفع مضر و وی میکند و شراب سخت بر سر
 آن خورند و معالجه کنند و وی بمقطعات کشنده نند بکشد و فودج
 فطر ابیون تخم کرفس بود و آن دانه سیاه و طولانی شکل بود و طبیعت
 آن گرم و خشک بود و در سبوم قوه وی زیاده از بسائی بود و بدل آن دو
 وزن آن تخم کرفس بود جالینوس گوید بدل آن نیم وزن آن استین
 بود و فعیلا سوس قعیلا سوس گویند و آن بخور مرهم است و گفته اند
 فعیلابیون حناست و گفته اند و فقع نوعی از گاه است و
 بسیار سر میکل خوانند و آن در لب چاهها و اندرون چاه و در چاه میرود
 آن سالمتر از فطر بود و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ تخم پنج انگشت است
 و گفته اند فقاخ الارض هر نوری و زهری که بود آنرا فقاخ خوانند
 و بهترین آن خوشبوی بود و طبیعت آن گرم بود و در اول خشک بود و
 دوم خون جیض بدیند مقدار خود از وی بکشد و آن بود فقاخ دم راناف

بود طبع وی سنگ بریزاند و بول و حیض براند و بقراط گوید در رحم و کرده
تروتم دورم سرد که در جگر بود و معده سوده و اگر ادمان بوسید آن
کنند خواب آورد و اگر کوبیده مقل خون بود و مصحح وی بازروست و
بدلوی قصب الزریده است و قتل الوریجان اصابع و مر است
و گفته شد فحاح الکرم بیماری دل خوانند و آن شکوفه انگور بود و
طبیعت آن سردست فعیلا سوسن است و گفته شد فحاح الحاریم
المجدی است و گفته شد فلنجمر افنجی خوانند و آن تخمست مانند
خردل و لکس بغایت سرخ بود و نیکوترین آن بود که چون در دست مالند
بوی نیب کند و طبیعت آن گرم و خشک بود آن در عطومات مسعیل
کنند و مقوی معده بود و جگر سرد که در سر بود و بگشاید قوه
دماغ بدهد و آنچه زرد بود یا سیاه بد بود و چون سخی کنند و باریت بر
گزندگی عقرب طلا کنند نافع بود و فل صاحب منهاج گوید فاحیه است
و آن پچ نیلو فرزند است و قوه وی مانند قوه بیروج بود و گویند گرم و
خشک بود و صداع را ضا کردن نافع بود اگر کوبیده نیم درم از وی سخن
کرده در معده را نافع بود و مضر بود بمثانه و مصحح وی عمل بود و بدل

وی لفاح صاحب جامه کوبید از قول السج بن عمران که فل ترمندی است
و بمقدار شتی و لون مقشروی بلون فندق مانده و مغزوی جرب بود
مانند مغز جافوزه بود و زردی که به سفیدی زنده و طبیعت آن گرم خشک بود
و در سیوم استرخا و عصب است و مدبو کبر رافضل مویه اصل الفلفل است
و بیماری پچ درخت فلفل کوبیده و آن خشبی خریف بود و بشکل قسط بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود و در دانه های سرد تسخ و امتلا فی نفوذ و فو
و باد های سرد را نافع بود و برودک طلا کردن عرف الناب را سوددهد و غاف
کوبید لون را نیکو گرداند و مره سود را بیرون آورد باده را زیاده کند و چون با
سرکه بیا میریزد و ضا کنند و بیا شامند و درم سر زرا تخلیل مد و چون بامویر
بخانید و بدان غرغره کنند یا مویرک بغم راقطع کنند و بدل آن دار فلفل بود و
کوبید بوزن آن نار خشک و چهار دانگ آن سود بخان و نیم وزن آن مغز
خشک و الفلفل ابض درخت فلفل مانند درخت انار بود و جالبیوس
کوبید ثمر فلفل از فلفل بود از بهر آنست که در فلفل ترتر از فلفل بود و صفت
دار فلفل گفته شد و همو کوبید ثمر فلفل چون نارسیده بود فلفل سفید بود
و چون رسیده بود سیاه گردد و موف کوبید چندا که نفخ کدیم از بازگانان که از

طرفه اند آینه گفتند که خلافت است و درخت از فضل غیر درخت فضل است
و بیشتر در سبکاله میباشد آنکه میگوید که فلفل سفید هم از درخت فلفل سیاه
این همه خلافت صاحب منهاج گوید از قول دلیمنور بدو س که بهترین وی
آن بود که سبک بود و کرمی وی ضعیفتر از سیاه بود و مولف گوید فلفل
سفید بزرگتر از فلفل سیاه بود و لون وی بزرگی زرد و مقدار مانند نخودی
کوچک بود مدور و املس و طبیعت آن گرم بود و در سیوم خشک و در چهارم
این مولف گوید فلفل چون از درخت باز کنند بچوب است چون در جانی
دیگر کارند نرود و فلفل زمنا و تابسان بار آورده و خوشه خوشه چون
آفتاب گرم شود بر کها بران خوشها افتد تا نرود چون آفتاب فرو رود
بر کها زان باز شود و درخت فلفل خوشه و مالک ندارد چون در کلکها
جهت جلا جلای تمام بدید و هضم طعام بکند و اشتها بیاورد و درم
سبز را نیکو بود و بول حیض براند و طبع را نرم دارد و آنکه بسیار در ترابا
مستعمل کنند و بلغم و لذی و سودا پاک کنند و مقدار ماخوذ از وی تا
نیم مثقال بود و وی بحفصه منی بود و مخدر حین و مضر بود بکرده و
مصدق وی غسل بود و این ما سویه گوید بدلدی زنجبیل بود فلفل اسود

بنونا

بنونا فی باباری خوانند و وی کمتر از سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود و در چهارم در وی حدت و تحبلی بود و جلابه و بلغم لذی را دفع
سحق اعصاب بود و مسکن آن چون بازفت یا میزند محل خا زرد بود
و چون با نظرون بیا میزند بهی را زایل کند و غذای غلیظ را لطیف
گرداند و بول براند و اگر بعد از جماعت زن بخورد بر کید آب من نشود و
جهت تاریکی چشم و آب رقیق آن نافع بود و سرد مزاج را نیکو بود و
سحق معده و جگر بود و هم اعضا و سخن خون بود و اگر سخن کرده با
پیار و ملک و ملک بیا میزند و بردار الشلب ضا کنند و بعد از آنکه نیک
مالیده باشند آن موضع موی بردانند و چون سخن کنند و در زیت جوز
و بالند فاج و حدر را نافع بود و اعصابی که سردی و غالب بود و چون بادوی
بیا میزند که در وی متضنی بود سود دهد و بچینی فاج و خدر و غش را مفید بود
و فی الحکم جهته هر علتی که از سردی در اعضا حادث شود نافع بود و گویند بد
آن یکوزن و نیم فلفل سفید بود فلفل الما، بنونا فی او درد باباری گویند و
آن نباش نیست که در راهها است و در روید و آهائی که آهسته رود و ترکا
وی را قرعسی خوانند و گویند چون کرب و برانجورده بمید و بغایت آن را دوست

دارد و ساقی وی گره داشته باشد و درازی وی یک کر بود و ورق وی
ورق پدید بود و بزرگتر و سفید و به طعم فلفل بود و بوی وی خوشبوی نبود و
نمروی کوچک بود و در ستمها بر شاخهای کوچک و ازین ورق چمن بود و بعضی
بر بعضی مانند خونه بطم و بغایت حریف بود و چون ضا دکنند ورق نمروی
ورقهای بلغمی و در مهای غرس را تخمیل و بهر و سباهی که در زیر چشم بود زایل
کند و کلف و نمش که بر روی بود ضا د کردن زایل کند و پنج وی در از بود و هیچ
منفعت ندارد و مولف گوید آن نوعی از زنجبیل الکلا است و گفته اند فلفل
سودا حبیب است مانند حلیان و بطم مانند فلفل بود از بلاد سودان آورند
دند از اناج بود و حبیب آن فلفل الصفوانه فحش است گفته اند فلفل البقر
حب الکنم است و در کنم گفته اند فلفل الحواس مهودانه است و گفته
فلفل اسم هر نوه است و که آن نمزعود بود گفته شود و اندر اندلس فلفل
را بدین اسم خوانند و بعضی تخم فحش را بدین اسم خوانند و فلفل
حبیب حبیب بود و بسیار کی بود نه گوشتی گویند و آن نوعی از بود نه است و طبع
آن کرم و خشک بود و بگونری آن صمغ بود و شمه بیرون آورد و مضر بود
بغم مده و مصحح وی بود نه نری بود و فحش خشک است و گفته

نر

شد فستاد و حید و راق و دوخته صباغ گویند و گفته اند فحش
عنب الثعلب است گفته اند فحش فحش است و گفته اند فحش فحش
کرم تر از سنی بود و در تر از سمور رازی گویند فحش و فحش
بود در حرارت فحش حط است و گفته اند و فحش فحش
و گفته اند فحش فحش فحش فحش فحش فحش فحش فحش
و گفته اند فحش فحش فحش فحش فحش فحش فحش فحش
و کلوی مانند ورق تر کس بود و بزرگتر و ساقی وی یک کر زیاده تر بود
و لون وی مایل بغیری بود و وسطی را علاادی مانند خفزی بود و در اصل
عطری بود و گویند فحش فحش فحش فحش فحش فحش فحش فحش
و اورا بول بیشتر از سنبلی بکند و طبع وی کرم و خشک بود و در دوم
در دملوی رافع بود و لون حیض برانه و خشک وی مطبوع وی دانه
الثعلب بود و در مقدار خود از وی نیم مثقال بود و گویند مضر بود بکرده
و مصحح وی جالینوس گویند تخم تر از بانه بود و گویند که به در طعم و بقوه
وی بود و الا لطیفه از بود و گویند بدل آن بوزن آن سنبلی و کب به بود
و گویند آن فلفل سیاه است و فلفل ثمری است که در فحش مانند

صندل سرخ بود درخت وی مانند درخت نارگیل بود و وی بر دبقوه
و یابس و قابض بود بر ریه های گرم و غلیظ کردن نافع بود و اعطای
مسطری را محکم گردانید و دانه خوش کند و قوه معده و دل بدهد و
منع آنها چشم و جرب آن بکند و حرارت دانه باز دارد و قوه نشه
دانه بدهد و گویند بدل آن بوزن آن صندل سرخ و بنم وزن آن کشیز
تر فواید جلی فواید نیز گویند و آن به نوع است و جلی و نهی و بری
مولف گوید جلی و نوع بود و یک نوع حاشا خوانند و گفته شد و یک نوع
دیگر فلفل و آن نیز گفته شد دیگر بود نه صحرانی خوانند و آن مطلق فواید
بود و نهی یک نوع پیش نبود و نیکوترین جلی آن بود که خوشبوی و تازه
و سبز بود و ورق آن کوچک بود و طبیعت آن گرم و خشکست و در یوم
ملطفی بنایه قوه بود و عرق براند و بر آنارسیما که در بدن بود ضامد کردن
نافع بود خاصه چون با شراب بکشد و طبع وی در حمام مانند جرب و حکم
زایل کند و خدام را نافع بود و ریش دهی و فواید زایل کند و چون غسل بنیاید
فضولی که در معده بود و بیرون آورد و چون خشک کنند و بسوزانند
و کن کنند چینه استر خارش را نافع بود چون با سونق ضامد کنند و گرم گرم

بری و نوع بود
بکین نوع خشک است
گویند و گفته شود و یک نوع

ساکن

ساکن کند و برقان و استسقا را نافع بود و مهمل سودا بود و شری از وی یک گرم
دو دانگ بود و جلاب وی کرندگی عقر بنافع بود و عصاره و یا مطبوخ
کرندگی سباع را نافع بود و چون بگویند و بنهند و بیاض مندر که بکشد و اگر
گوید مضر بود به امعاء و مصلح وی کثیر بود و بدل وی یکوزن و نیم و فواید نهی
بود و فواید نهی قوه شراب وی مانند شراب حاشا بود و نیکوترین بود نهی
و سبز تر بود و بود نهی بارسی افوی بود از جمله بوده نهی و طبیعت گرم و خشک
بود و در یوم چون بخورند و بعد از آن ماء الیس بنیاید مانند حشر در یوم
دانه قبل را نافع بود و دانه ای طبع وی انتصاب نفس اسودد و چون با سرکه
نزدیک بینی کسر برند که غشی کرده باشد نافع بود و در غرضی ترخ کردن چینی بیل
و خوردن وی ضامد کردن کرندگی جانوران را نافع بود و اگر با شراب بنیاید دفع
سموم قشاله بکند و خاصه که پیش از آن خورده بود و اذخا و ورق وی کرندگی کان
بکریزند و خاییدن وی بواکسیر زایل کند و شری از وی یک گرم بود و چون با سرکه
بنهند و بر صاحب جدام ضامد کنند نافع بود و وی مقطع باه بود از بهر خور
کرده و مصلح وی کثیر بود و گویند بدل آن نعنا بود و فواید معروف بود و ریش
و بقوه البصاغین و بیاری روماس گویند و آن بخبثت سرخ و نیکوترین

آن بود که تازه و سرخ و بارکب بود و که از ارم آرند و آواست که صاف
 مستعمل کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود و جلالتی به اعتدال دهد و بهترین
 وی در بیدی بود و این مولف گوید که در شیر از بعضی هست که به از درندی
 بود و برهمنی سفید و قویا به باس که طلا کردن نافع بود و بدین را از هر اثری که
 بود پاک کرد اند و یک گرم تا دو درم چمنه و سقطضنه نافع بود چون باقی
 شراب بیاشا مندر و چون با کجایی بیاشا مندر و درم سیر زرا بکند از
 و ورق دی چون بیاشا مندر کزندی جانوران را سود دهد و پنج وی چون
 زن بخورد بر که حیض براند و کج وی بغایت مدد بود تا جدی ادرار کند که
 که خون براید و جگر و سیر پاک کند و سده آن بکشاید و چون با ما، العسل
 بیاشا مندر عرق الف و وجع دورک استرخا و معده و اعضای نافع
 بود و اگر با عسل ضاد کنند همی سبیل و ادنی آن بود که کسر آن بیاشا مندر
 هر روز بحام رود و گویند مضر بود بر مصلح وی اینسون بود و بدین عسل
 گوید بدل وی در فقیه جگر و سیر از آل حیض و بول بود بوزن آن سبیل
 و دو دانگ وزن آن مویرسیا، گوید بدل وی از هر رص و مہی و نطجی است
 و فی الجوس بپاری سبک کوس گویند و آن لوف است و در لام گفته شود و فنجی

سر است

سر است و گفته شد فلر منرج درخت حفص است و ثمر وی فلفل
 بود حفص عصاره ویت و معتدل بود و در حرارت و برودت
 بر موی طلا کردن قوه آن بدید و چون با شراب بیاشا مندر در کسیر
 و بران را نافع بود و طبع فروغ وی حیض براند و بدل آن حفص بود و
 سیر و زنج نوعی از حجر است و از رقی و نیکوترین آن نشاوری
 بود که این مولف گوید معدن فیروزه بسیار بود و بهترین آن ابو
 الحافی است و بعد از آن از مری بعد از آن سیمانی و پس در موی
 و پس آسمانی و که آنرا پاک سیر گویند و ششم عبدالمجیدی هفتم کجی
 و آن ادنی ترین فیروزه بود اما این معادن نشاوری اغلب جراب
 شده و فیسره گرمانی درین عهد بسیار است و بدینک و در خو
 بند لا جرم اند که ما به چیزی که بوی رسد بسبب خاوه تخلی اجرا
 اجزای آن تجا و یف عفن گردد و سیر رنگ شود و طراوتی اصیل باطل
 کند و اما فیروزه خوش رنگ روشنایی چشم بنظر آید و با خود دشتن
 بفال نیکو دارد و گویند بر خصمان فیروزه سوده بر رزشکی دارا کنند
 شکی از ویرد و خالیک قبول کند و طبیعت آن سرد و خشک بود

و چون حی کرده بیا شامند کز نذکی عفر بران فاع بود و ریش اندرونی و
چون در داروهای چشم کشند شب کوری و تاریکی را نافع بود و گویند
چون روغن بوی رسد خراب شود و عرق بهچینس و لون آن بکلیه نیا که
بمشک بهچینس نیا شود و در سطوطا پس گوید بهر جوری که از آنجا از
لون خود بگردد و پوشیدن آن بد بود و فیل حیوانی معروفست و دندان
وی عاج خوانند و این مولف گوید فیل حیوانی مشکبر بود و لجه فیل
از هیچ حیوانی ترسد مگر کب و فیل دوسه دارد و معکوس و انگلی نداشت گوید
دندان است حال آنکه مخرج وی از اصل فونست و میان وی مخفیست
فیل را افقم گویند یعنی کوچک و همین و دهنش را فاهم بناید و فیل بنوا
خسیده چون بیفتند نتواند خواستن خنثی وی کتبه بود بخیزی
دهند و آن گویند پیشانی فیل هر سال عقا کند و عرق خوشبوی تر
مشک و عمر فیل هفتصد سال بود و هفت سال آبستن بود و چون
بزیاده دیگر بار نکیرد و دلبسته شود و سی گوید براده عاج هر روز
دو درم باشد الفیل با شمشیر و بعد از آن جماع دهد و آبستن شود
اینها مولف گوید امتحان بنوعی دیگر کردیم سه شب هر شب یکمقال

نذر

نذر عاج با یکمقال نبات مصری سوده سفوف ساخت و شب سوم
و چهارم مرد با وی جماعت کرد آبستن شد بشرط آنکه بعد از ظهر بود
و اگر نذر وی جزوی بوزن آن براده آهن بیا بنزند و بغایت سی
کشد و بواکیر و منفعد باشد بغایت نافع بود و طبری گوید چون از دندان
فیل چیزی در کردن طفلان آویزند با اطفال امین بود و کس کبی وی چون
فرجه سازند بعل وزن بخود بر گیرند هرگز آبستن نشود و بخوردی حساب
نب کس را سودد و چون بوزانند و بر سینه تر طلا کنند زایل کند
و چون در موضعی که پشه بود و دکنند بکمر زد و اگر دمان آن کنند هرگز
باز آخار و داین زهر در خواص آورده که اگر درخت انکور و زرع درختای
دیگر با سخنان فیل بخور کنند قطعاً هیچ کرم نکند و اگر باره اردندان
و در غرق سباه بندند از آن با کاه و آن امین باشد و اگر نذر وی ده
درم بآب بودند گوهر محرم چند روز بیای بیای شامند نافع بود و با
کشد که رخت زیاده شود و اگر باره از عاج در غصنوی نمند که استخوان در
و شکسته بود جزم کنند بیرون آورد و فیل ای اندلس طفل خوانند
و آن مگون بری بود و سفند و بیون گویند و در مگون گفته شود و فیل

فنج نیز گویند و آن قبشور است و گفته شود انشاء الله تعالی باب
 القاف قاقله و نوعست و بزرگ و کوچک از آن بزرگ چون بزرگ
 بود و آن مانند بیدانه بود و بزرگی و پوست و صلب بود و رنگی سرخ بود که
 به پیلای زرد و قاقله که چکر است و سبز گویند و بزرگ و پیلای که گویند و آن سه
 نوعست و یک نوع بمقدار استخوان بلیله بود و یک نوع بمقدار جوز و او یکی
 مثلث شکل بود و دانه ایشان نزدیک یکدیگر بود و یک نوع پیل است و
 گویند و لطیفه از بزرگ و بزرگ را زخا اند و کوچک را ماده طبعند
 آن کرم و خشک بود و در آخر درجه دوم تا اول و سوم گویند با اعتدال نزدیک
 بود و در وی فنجی و غلبه تقویتی بود و فی و عنبان را نافع بود و باب
 انارین مضم را یا ر و در معده و امعاء پاک کند و مقدار استعمال
 از وی یک گرم بود و در د جگر سرد را نافع بود و سده آن بکشد چون
 سکنجبین که نهفته بیاض مندر صرع را نافع بود و چون هر روز از وی
 دو درم بیاض مندر و چون با تخم خیارین بیا میرند اجرای متناوبی
 هر یک روز یک درم با سکنجبین سنگ کرده بریزند و کوچک و بیشتی طوبه
 از سینه و خلق و معده بکنند و مضم را قوه دهد و زیاده از نوع بزرگ

لطیفه

لطیفه از وی بود و قبض وی کمتر بود و حراقه بیشتر و گویند قاقله مضر
 بود و شش و معده در قند بود و بدل قاقله کبار و یکوزن و نیم آن صغار بود
 و گویند نیم وزن قرصی بدل قاقله صغار نیم وزن آن قرصی بود
 قاقلی نباتیت مانند ایشان و در طعم وی شوری بود و ما قبض است و
 بن عمران گویند مانند کشود بود و در فعل طبیعت و گرم خشک بود
 و در اول مسهل آب زرد بود خاصه تخم وی و آب وی و در بول و غیره
 بود و مسهل صفر و وضعف جگر را سود دهد و کیموس و ی بنکونود و
 درد معده و ثقل پیدا کند و بسبب اندک لزجی و که در وی نیست
 و شربت از آب وی دود آنک رطلی تا نیم رطل بود و با ده درم شکر
 سرخ صاحب مناج گویند با شکر الغر و حبش الحس گویند و شکر با قاقله
 و شانهج لبلا بیکوتر بود و قوی تر از شکر سفیدست و قاتل السم
 خالق النمرست و گفته شد قاتل الخلی بنیو فرست و گفته شد قاتل ابیه
 بد اشقان و بد کشان و گویند گفته شد قاتل الالف نوعی از اشفاق
 و گفته شد قاتل الکلب و در رقی است و آن خالق الکلب است و گفته
 قاره پیونانی سطا حیس گویند و گفته شد قاتل العلق نوعی از ناخالص است

وانشی که زهر وی زرق بود آن از ان الفارست و گفته شد قاتل الله
خالق الذی است و گفته شد قاطون ارمینا است و گفته شد قان
قبوند خوانند و بیاری به قانندی گویند و رستمیان شیراز را
میر خوانند و آن از پستان آورند و خد به پسته بود و طبیعت
آن گرم بود و در اروائی که از سردی بود و مالیدن سود دارد و چون
کهن مسرد و در د خصره و پشت که از سردی بود سود دارد و چون
یکدم از وی در حسو کنند و بیاض مندا فاع بود و جربست و مالیدن
نیز سود دارد و صاحب کوبد وی از غم که ند که مانند فندقی بود
و با سیاه خورد کنند و روغن وی بکیرند و ر تا کنند بخم کرد این
مولف گوید در ترکستان مرغی هست که آنرا بنه قانند میگویند و
در این قانندی گویند و گرم و در د سر را تسکین دهد قاقا افقیان
و گفته شد قاتل خصیه حسی الکلب است و گفته و از ان این اسم برانها
که اینان دو پنج اند مانند دوزیتون که در سی کی فرم بود و یکی لاغر
و در سی کی دیگر آنکه فرم بود و لاغر کرد و آنکه لاغر بود فرم کرد و قاصد
بپا رسنگدانه طبعی گویند و در قوا بض گفته شود قاسیا قاسیا است

قاسیا

و گفته شود قحج حجل خوانند و بیاری کبک گویند صاحب منهای گوید
زرد بک بطهسج بود و لحم وی الطف لحوم بود و گرم و تر بود و چون کنند
شکم بند و مسج بود و باه را زیاده کند و دل را روشن کند و غذا بسیار
درا نکه در بهضم شود و شریف گوید گوشت وی معتدل بود و غذا
نیلوده و زود بهضم شود و دماغ وی چون با شرباب بیاض مندا
و صاحب یرقان را نیگوید و جگر وی گرم بود و چون مقدار نهیقال
در بدن صرع را شود و دوزهره وی شکم را و قاری چشم را نافع بود و کل
چون زهر وی معوط کنند در هر ماه ذهین زیاده کند و سیاهان کم کند
و قوه با صرد بد و اگر زهره وی با مر و اریذنا سفید و مثل آن مسک اخرا
مسوی سخی کنند و کل کنند سفیدی چشم و غش و جرب سود مندا
بود و بیضه وی چون با مسکه و عنصل پرورند و بخورند و در د شکم معض
رانافع بود وقت رطبه خنک است و آن ففصنه است و گفته شد
قنا و خاربست که صمغ وی کثیر بود و بشیرزی آن کنم خوانند و خار
در اسبوزانند و خوب و یرانجا و دهند و شتر غذای بنکوب و اینها
طبیعت وی گرم بود و مسرفه را نیگوید و قرصه و شش و کثیر در کلف گفته

شود و قشاقش خوانند و کوچک آنرا شاعر و صفا پس گویند و بسیار
 خیاره گویند و خشکبار و خیاره را زهم خوانند و بنکو ترین آن قشاق
 بخته بود و طبیعت آن سرد و تر بود و در سیوم کسین حرارت و صفا
 بکند بکند و بول براند و تشنگی بنشانند و شانه را موافق بود و یونید
 قشاق قشاق خودی که از حرارت بود که از حرارت بود اشتفاش بخش و قشاق
 وی عمل با شری بلغمی طلا کردن نافع بود و خوردن وی کزندی سک
 دپولن و نافع بود که موس وی بد بود و مستعد عفونته بود و تنهای صعب
 آورد و درد معده و دفع ضروری بعلی یا مویرکت و رازی گویند بکن
 از خیار بود و زود تر بکند و خیار و خیاره و محوری مزاج نافع
 بود و محتاج اصلاح نبود و لیکن اگر بسیار بخورند نفخ در شکم و نفق پیدا
 کند و مصالح آن جوارش مکنونی بود و سفر جلی و اما سرد مزاج را مضر بود
 اولی آن بود که بسیار بخورند و شراب بقوه حرف از پی آن بیانشانند
 جوارش کرم قشاق و مندی خیار سبز است و گفته شد قشاق ابری
 بلاد است و گفته شد قشاق الحار یا کسی خیاره سفید گویند و آن قشاق
 بر بود و ابل اندلس علقم خوانند و آفتابی نیز گویند و پیونانی صغیر و اغرا

و عصاره

و عصاره نموی لطیف و کوبند و نبات وی بنبات کبر ماند و اما خار دارد
 و لون وی سبزی بود و که بسیار می بل بود و صفت عصاره وی چنان است
 که نموی را خرد تا بستان که زرد شود بکیرند و در ظرف کنند و با لند و آب
 از وی بیرون آید و صافی کنند و با تخلی با لاند و در ظرفی کنند و خشک
 کنند و در وی خاکستر و بعد از آن بر گوج کنند و در سیه قرص سازند و با
 آب پس بخورند و بر وی خاکستر بخته و عصاره غلیظ بر آن ریزد تا آب
 زود پس در صلابه اندازند و سخی کنند و قرص سازند و طبیعت وی گرم
 و خشک بود و درد درجه اول گویند حرارت وی در درجه دوم بود و محلی بود
 و پنج وی چون بدان مضمضه کنند یا بیست جوهر ورمی که بود تخلیل دهد
 و چون با صمغ البطم بر جراحات نهند از دمل هر چه بود بکشد و چون با کرم
 پزند و بر نفوس هماد کنند نافع بود و طبع وی در حقیقه جهنم عرق النسا نافع بود
 و مقدار یک درم بدان مضمضه کردن درد دندان را نافع بود و مقدار یک درم
 چون خشک کنند و سخی کنند بهن در جرب پیش شده و فواید آن بسیار است
 که از دمل و ریش بود بر وی زایل کند و عصاره نموی حیض و بول براند و اگر
 زن بخورد بر کبر و بجه تباه کند یا شیر سحر کنند و قان سیاه را نافع بود و صلی

کهن و عصاره وی چون در کوشش حکمانند در کوشش را بنیکو بود و چون باز
کهن و یا با عسل و یا زهره کا و بدان خشک کنند یا طلا کنند و درم حبه
حناق را نافع بود و وی مسهل خلط خام غلیظ و تره صفر و سدا و الکر
بود و باید که با دویه که موافق بود خلط کنند مانند صبر و قنطاریون و بار
و سورجان و بوزیدان و کم فیطوس و قسط و مرز عفران و مسهل الطیب
و دارچینی و سیل و زراوند و مدحرج و انیسون و تخم کرفس و قطر اسالیب
و جاکشیر و سیکنج و مغل و ترب و کنک میندی و حب بلسان و چون با
بعضی ازین ادویه ها بیا میزند و نافع بود چمنه بسیار در دما چون درد معال
و نفرس و قونج و لقوه و صدر و ست و پای و در دمائی که از مره سودا بود نشاء
که با دویه حاره مثل سقمونیاء و تخم و حنظل بیا میزند و مفید اکثری از وی انگلی
بود و نادانگی و نیم حبس مزاج و مضر بود به شش و مصلح وی صمغ عرب و طین
از مره نشاء بود و اگر قنقار و الحار بار و عن کبجی بپزند و بر بوی کبر
ظاهر بود بر امون مقعد طلا کنند یا بعضی روغن کبجی چراغ کنند
نافع بود و خشک گرداند و اسحق بن عمران گوید که روغن وی که از
آب وی و زیت بکیر و به آفتاب یا با آتش بپزند و تا آب سوخته گردد

روغن

روغن بماند و آن روغن نافع چمنه سردی اعضا چون بدان باند کلف
و از زبانی بر وی بوی نکند و چمنه و وی و طین و کرافنی کوشش که از غلیظ
و سودمند بود و شریف کوبیده و طنج و ورق بچ وی محروم بیا شد نافع
بود و اگر بچ وی سحی کرده و درم گرم کوبیده کوشش بود و درمها بلغمی که بر گرد
بود نهند نافع بود و کبجی و روغن و وی مفاصل کهن و نوبالند خوردن
دنی نافع بود و شربتی بقوه از وی دو درم بود که بآرد جو بسیار میزند و وی خلط
خام لریج بیرون آورد و بر بود و ضیق النفس نافع بود و عصاره وی در چمنه
کردن جهت درد پشت نافع بود اما سیج آورد و مسهل خون بود اما شهادت حقه کرد
خطر بود الا که خلط کنند و با دویه که موافق بود اگر گرم تا یکمغال کنند و حسب
مزاج باشد که فی آورد و با فراطه اوای و بر پست چوب باشد آب یا که کنند که فی با
دارد قنقار الغام حنظل است و گفته شد قنقار الحیه صاحب جامع گویند و اند
طین است صاحب مزاج گویند حنظل کوهک بود و هر دو گفته شد قنقار
بپارسی خیار گویند و گفته شد در خاقه میافکیم است و گفته شود و قنقار
رطبه است و گفته شد قنقار مرمر بنایت است که بیونانی و طولیون گویند و گفته شد
قدید کوشش خشک گویند و نیکو ترین آن بود که از حیوانی بر بود و حرارت

وی کمتر از نمک سود بود و قوه بدنی بد و مستقی را نافع بود و خاصه در سر که
جوش نماند و تشنگی کمتر کند و کرسنگی که از مستی بود باطل کند و فیل
العنه بود و اولی آن بود که بروغن و شیر بپزند و قرع و باخوبند و
بپاکی که و کوبند و نیکوترین آن بود تر و سبزه بود طبیعت آن سرد
تر بود و در سیوم غذائی که از وی متولد شود مانند صاحب بود و اگر
با خردل بخورند خلطی خریف از وی متولد شود و اگر با نمک بخورند خلطی مال
و ملوک و وی غذا اندک دهد و زرد بگذرد و صفرا و خون ساکن کند
و مولد بلغم بود و محرومی صفراوی مزاج را نافع بود و حرارت بنشانند
تشنه باز دارد و خنونه سینه و سرفه کسر و جگر گرم بود و تب گرم را نافع بود
و چون با جو آب یا شش مقشر و روغن بادام شیرین بپزند و بخورند و سرد
مزاج و بلغمی مزاج و اصحاب سودا را نشاید که خورند که قوی غلیظ آورد
و اگر خواهند که بخورند بازیت مطبخ کنند و مطب بقلقل و کرفس
و خردل و سداب و نعنا کنند و شراب صرف بر سر آن خورند و جوارش
خردنی و مری نرم صیادی بود و چون مسوق کنند به آب غوره و انار
و سرکه و روغن بادام و زیت اتفاق بخورند خلطی سیم از وی حاصل

در بون

و سوبی وی سرفه و در دسینه و که از حرارت بود نافع بود و تشنگی بنشانند
و کرب که از صفرا بود سود دهد و در دسینه و در دصالح زاری کوبیده و
وی مانند روغن بنفشه و نیلوفر بود و حرارت را سود دهد و آب وی
صداع را بیل کند و چون بیاض مانند بیدان سرشوند اگر با روغن کلبه
کوشش چکانند درد آن را بیل کند و ورم دماغ را نافع بود و چون در خمر
گیرند و در آتش بریان کنند و آب آن بکینند و با قند بیاض مندا بیدان
سرشوند نه های سوزان ساکن کنند و تشنگی بنشانند و غذای نیکو
نمود چون فلوکس و خیارشبه و ترخیس و خمیره بنفشه در آن حل کنند
و بیاض مندا صفرای محض براند و شریف کوبیده کوبی کو حاکم اول
همه برون آید چون در خمیره کینند و بریان کنند و آب آن حل کنند
در چشم که از یرقان بود را بیل کنند و چون به آب کلی وی حل کنند
در چشم گرم را را بیل کنند و پوست کدو خشک چون بسوزانند بر موضعی
که خون روانه بود افاضت نماند باز دارد و اگر بسوزانند و با سرکه کشند
در برص طلا کنند نافع بود و دانه وی چون مقشر کنند و روغن
از وی بکینند و در کوشش چکانند و در کوشش درد دماغ گرم

سودد و کد و چون به آخر رسد بن آن بھکا فند سوراخی کنده
در میان آن بکنند و بخت الحیدیند ایند تا محلی شود و بن آن باز
جای نمند و چهل روز یا کنند و بر درخت بچسند و آنچه در اندرون
وی بود برون آورند و بفشارند و آبی ساه از وی بیرون آید در
شیشه کنند که پر شود و چون خواهند که استعمال کنند خابدان برشند
و بر روی خضاب کنند و وی را سیاه کرد اند و بغایت حرارت کد وی تر
چون ضاد کنند و ابتدای درد چشم که از حرارت بود نافع بود و خاصه
چون صا کنند در استیلا بر آرد جو بپزند و بچین صداع کرم را چون
بموضع درد لطف کند خواه در تب و خواه در غیرت چون ضاد کنند
روده کد و پوست کد و خشک ریش ذکر نافع بود و همچنین بر ریشها
اغصای که بایس المراج بود و سوخته آتش را نافع بود و چون بروغنی کا
بپزند مغز آن وی سرفه که از گرمی بود سودد و هر طبع سینه بود
مقطع تشنگی بود و چون در آب بپزند سوزش منانه و که از خلطی تیز
بود نافع بود و وی مولد بلبله معده بود و اولی آن بود که با سفرصل
بیامیزند و مسوق کردن بعد از آن با مری و سبزه و فلفل و غیره

و فلفل

و فلفل بخورند و نقل بپای بیویک گویند و بر آن مانند استخوان و
زیتون بود در از تر و بغایت سیاه بود و عک دی در قوه عک العظم
بود و نیکوترین آن نیز وی و شیرین طعم با تری و تلخی اندک بود که چوبی
باریک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سبوم بوی دمان خوش
کند و چشم را روشن کند و شکری را بیل کند و کلی کردن قوه جگر دهد
و فی و غشیان را نافع بود و سلس البول را تقطیر را نافع بود قطع کند
و چون از سردی بود سخن رحم زنان بود و اگر نیم درم سخی کرده با شیر تازه
بیاشامند بناشتا و مجامعت را قوه دهد و بوی مقوی دل و مغز بود
و سودای مزاج را مناسب بود و مقوی معده و جگر و اعضا باطن باشد
و سخن استسقای طریقت نافع بود و مقوی اعضا ریه بود و بدین
سبب است که مجامعت را زیاده کند و وی مضمم را یار دهد و بادها
که متولد شود از فضولی غذا در معده و مجموع شکم بکند و شکم را
قوه دهد و گویند مضر بود بعا و مصلح وی صیغ عربی بود گویند بدل آن
نیم وزن آن و بخت نیم وزن آن خوبان گویند بوزن و بخت شک
قرص نرالا خیره است و گفته شد و نقل بستان و بخت شک است

کفنه شد قرفه القرفل قرفه الطب کوبند و پوست و چوب درخت
بود که اگر قرفه خوانند و قوه وی نزدیک بقرفل بود و آن پوستی
سطح بود و بلون قرفه و طعم قرفل بود و غیر حلاده در اجزای کمر و کمر
بود از قرفل ضعیفه بود و از و بفعل طبیعت آن کرم و خشک
بود و در دویم کوبند و در سیوم کوبند معتدل بود و در هر گرمی در
بدن وی قرفل بود و در دمانا کوبانی بری بود و کوبانی جیلی نیز کوبند
و مولف کوبید بشیرازی آنرا تخم زمر کوبند و تخم بند آن کوبند و در
طعم وی تلخی بود نیکوترین آن تازه و زرد و فربه بود و طبیعت وی گرم
بود و در سیوم خشکی سینه را پاک کند و چون با آب بپاشند منصرع
را نافع بود سرفه که از سردی بود و عرق الف و فاج و استر خامه
را نافع بود که مهابکشد و حب الفرج بیرون آورد و چون با شرباب
در کرده و عسل بول و قویج را موافق بود و کندی عرق و مجموع کرند
زهر دار را نافع بود و چون بیاض مندرم با پوست بچ غار خشک
مثنیه بریزند و چون بخت کنند و با سکه که بر جرب سعه طلا کنند زایل
کند و خان وی چه در شکم بکشد شربتی از وی یکمقال بود و کوبند

مضر

مضر بود بسبب زو مصباح وی اینون بود و بدل آن خرد حریل بود کوبند بدل
شک طامشع است است و قرق و ن سعد است و کفنه قراصیا جریا
نیز کوبند و مولف کوبید بسیار سی الوابو علی خوانند و بشیرازی الوابو و آن
سه نوع است شیرین و ترش و عقیق آنچه شیرین بود و گرم و زرد و در دویم
زرد از معده بگذرد و مریخی بود و سخیل شود و بهر طبعی که غالب شود شکم براند
و مع ذلک بغوطه زیاده کند و اما مفسد غذا بود و مولد سودا و آنچه ترش
بود تشنگی بنشانند و شکم بندد و معده بلغمی که مملو فضول بود سود
دهد و از زهر آنکه خفیف در وی بشیر بود که در بعضی آنچه عقیق بود و صند
شیرین بود و بسیتورید و کس کوبید چون زرد بود شکم براند و چون خشک
بود شکم بندد و وضع وی چون با شرباب و آب بپاشند سرفه زایل کند
و لون را نیکو گرداند و چشم را روشن کند و منهنض شهوه بود و چون با شرباب
بپاشند سنگ براند و قرق را زعفران است و کفنه شد و قرق معا
فرق معانی کوبند و آن ثقل روغن زعفران بود و بیونانی بهترین آن
خوشبوی فربه سیاه بود که هیچ چوب در وی نبود و چون در آب بکشد از آن
بلون زعفران بود چون بخابند دندان را زنگ کند و رنگی بخت که با

بودی سخن منطج بود و خشک بود و بول براند و تاریکی چشم را بلب کند
 قوة العين كرفس الماء و جرجير الماء خوانند و پهنانی سلیسون و آنرا پشته
 در آبهای آبنما روید و در آب روان نیز روید و ساق و شاخها
 وی رطوبتی لزج داشته باشد و چنانکه بر دست چسبد و در وی
 عطری بود و ورق وی بزرگتر از ورق نعنا بود و اندکی مسخ
 محلل بود و حیض براند و سنگ کرده یا بول بیرون آورد و خواه خام و
 خواه پخته خوردن وی بجه بیرون آورد خوردن وی قرحه و امعاء را ناف
 بود اگر بسیار خورند مزاج را گرم کند و فاجدی که روی بدن را سبز
 کند بول را نیکو گرداند و درد پهلو را برآورد و در محل و منفعت بود
 را محن معده قرانبا در خنیت بزرگ که در کوهستان سرد می روید
 و ورق وی مانند ورق آنرا درخت بود و نمردی مانند ورق زیتون
 دراز بود چون نارسیده بود و کسبه بود و چون رسیده بود سبز کرد
 مانند خون و آن را خورند و در طعم وی عفتی بود و تمام و طبیعت
 وی گرم و قابض بود و موافق اسهال شکم و قرحه امعاء چون در طبع کند
 و بخورند و در سنگ آب نهانند مانند زیتون رطوبتی که از ورق وی

چون تر بود حاصل شود بنوزند و بر قویا مانند نافع بود و ورق فضیلت
 وی بنایت عفت بود و جففی قوی بود و قرحه در اندلس بنشیند
 خوانند و ابراهیم و آن انواع بسیار است و نبات وی این بود و کلی وی
 سفید بود و کل وی سبزی زرد کرد و برگه وی خشک بود و بیخ و میانه
 و صلب بود و بیخ وی به سطحی انکتی بود و دراز است که بکند زیاده تر
 مولف گوید بزبان آن قوم که ملک علی میدارند آنرا خار خشک خوانند
 و بشیر از سرزد در صحرای شمر از بسیار بود و مکس علی از کل وی خورش
 دارد و بیخ وی درد پهلو و کینه و کزندی جانوران و عقرب را نافع بود طبیعت
 نبات آن گرم و خشک بود و در آخر درجه اول محلل ضعیف بود و
 چون با شرباب بیاشامند درد جگر و کزندی جانوران و زهرهای
 کشنده را نافع بود و اگر با بیدرم تخم کر بیاشامند حیض براند و محلل
 و بعضی بود و بعضی گویند ملطف بود و در ربع الا حار و مولد خلط محمود
 بود و بلغم رفیق از معده بکند مانند و امعاء بول براند و بیخ وی چون
 تر بخورند یا بعد از غذا بخورند نافع بود و اگر یکم از وی و یکم
 از جو آب کاشنی بیاشامند و طلا کنند و در نهان در ساق
 بشیر

که بود که از آب وی روانه بود ابتداء داء الغبیل همچنین ای رشید گوید
طیخ وی چون بیاض مانند امین باشند از ورم بهلوی فرای رخسار بنامبت که
ورق آن مانند ورق کدوم بود و شاخها بسیار بود و از یک اصل است
و تخم وی مانند جاورس بود و بیشتر در موضعهای که سایه بود روید و
بنابینه خریف بود و ثمر وی در مذاق حدی و حاشی تمام دهر و گویند چون
چهل روز بنامبت باشد بآب و بعد از ظهر و پیش از آنکه مردمان نزدیکی
کنند و مرد نیز بهچنین کنند بعد از آن جماعت فرزند نرینه آورد و فرزند
چو نیست که در میان مقل یکی بود و صعدی طبیعت آن سرد و خشک بود
و در سننات کتد جهنم قوه گوشت بن دندان و دندان را پاک و سفید کند
و قرمز و دال صغیری گویند و آن حیوانیت کوچک پر خاری
و بر نیای که آنرا می سوزانند و رنگ بر شمش و صوف بدان میکنند و گند
و بنه نتوان کرد و حال است مانند عدسی سرخ رنگ و آنرا زعفران
خوانند و مقبض خوانند و شریف گویند طبیعت آن گرم و خشک بود
و در رسوم چون هفت روز بیاض مانند و هر روز و درم با عسل
قطع جگر میکنند و مجربست و چون با سرکه استعمال کنند قطع

بکند

بکند و اگر برایشم سرخ برکشند و بر محموم آویزند شفا یابد و در سحر برون
سحابون است و گفته شد فرط اسم ثمره خاربت که آن را ضبط
خوانند و ازین ثمره عصاره بگیرند و آنرا قاقیا خوانند و گفته شد و آن
ثمره را با کسی که گویند و بشکل حزنوش می بود و اما سفید و ضعیفتر از
وی بود و فرو و با بویخ است و گویند قح انیس است و گفته شد
و زرد می کهر است و گفته شد و قرن الحرقه الیون نیز گویند و آن
بسیار است و گفته شد و فرامون هم کرده است یونانی فرد ماناست
و گفته شد و فرط حب العصفور است و بسیار کی خشک دانه گویند یونانی
نفس و طبیعت آن گرم بود و در دویم شکم نرم کند و اگر بخورد از کوفه
در بیشتر عالیه بیاض مانند مسهل خطها بود سوخته انواع حرر رافع
بود و با سر جوهر بود دفع زجاج بکند و منی بفراید و شیخ الرئیس گویند که
بال کنند و آواز را صفائی کنند و قوی رافع بود و مسهل بغم بود سوخته و با
زیاده کند و چون با شیر یا عسل یا غیر خلط کنند این ماسویه گویند
و از آنکه کرده اند و مسهل کیمو مریات غلیظ بود و این ماسویه گویند
مسهل بغم بود و شربتی از وی از ده درم بود تا بیست درم بود و بعد از آنکه

هم کوفته در نیم رطل آب بخوشانند و در دست بمالند و صافی کنند و ده
درم شکر سرخ و باوی خلط کنند و بیاض مندا و ابو صلب کوبیده بچینی
سودمند بود و چمنه استسفا رومی طمی این سرابون کوبیده شستی از
مفسر وی بخ مفصل با اندک نمک هندی بود چمنه مهمل بلغم و ما
الجنی که بفرزوی بسته باشند چون بیاض مندا یا فیمون و با خولیا و
جدام را نافع بود چون مغز خیار چمنه در آن بمالند تب بلغمی را نافع بود و
باید که بشیر و رطل بود و خشک و آن کوفته بیست درم در وی بمالند
و بعد از آن بچمنه زد و تا بپذیرد و آب آن بکیرند کوبیده بدن آن چمنه
اطمین است و فرط هندی حب السبل است و گفته شد فرط گرمی پهنای ابر
فطوس کوبیده و بعضی فلسی عربون و آن خاریست فرط پهنای مولف
کوبیده شیری آن را بکند خوانند و کل وی زرد بود و جالینوس کوبیده می
بود و با اعتدال محف بود و دیستورید و سی کوبیده چون سخی کنند
و ورق وی با هم وی با فلفل و شراب بیاض مندا کزندی عرق را
نافع بود و بعضی کوبیده چون مفعول استعمال کنند در د زایل کند
و چوی بکیرنده باشد استعمال کنند همای وجع پیدا کنند و کزانی

بود مولف کوبیده از طریق آن کوبیده و گفته شد و خان نوخی از گاه است
غده کوجک قرطمان فروماناست و گفته شد قرطمانی کوبیده
و می کوبیده نیکو ترین مصری بود و پاک و سفید و از بهر آنکه از بروی خسته
دوی مضر بود بکرده و کاغذهای دیگر مضر بود بکرده و سوخته دی سفیرا
نافع بود و منع ترف دم بکند و رعا ف و ریشهای معده پاک کند و چون بکند
اروی بیاض مندا یا سرطان نهی چمنه فرط ششی نافع بود و در بلغمی محف
بود و قرن و قرن را بهار سی شاخ کوبیده و سرد خوانند و قرن المعروف بکیرند
آن بود که لایل بر کیرند باید که بوزانند تا سفید گردد و طبیعت آن سرد و خشک
بود و خسته وی و دند از اجلا و هر دوشه را حکم گردانند و باقی منفعت وی
بل گفته شد و مضر بود بهشش و مصلح آن کثیر بود و بدن آن اسار لون و خویجا
و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و در دمانه و یرقان را نافع بود و قرن اسفر
براده شخ کا و چون آب بیاض مندا رعا ف را بچمنه و چون بوزانند
به آب بیاض مندا نفث دم را به بندد قرن السبل بعضی کوبیده نوخی از
سبل سفید است و گفته شد بود و در میان سبل یا بند و کوبیده
خالق النمر است و صاحب منهاج کوبیده دانی کشنده بود نزدیک

پیش و چون بخورند خون بعض بول بیاید زبان سیاه گردد و دهان
مختلط شود و مداوی وی بقی کنند و بعد از آن دو مثقال کافور و باکلا
و آب انار شیرین تخم خرفه کبرف سرد کرده باند با جلاب یا دوع کاویا قرض کافور
بدهند و شیرین بیاشامند و سولنی سبب ترش و کوبنی شیرین بپزند
و جلاب خیار و کدو و جوی آب دهند و جگر مل وی سرد گرداند و بضماد است
سرد مانند صندل و کافور و کلاب مانند آن قرط نوعی از طبله است و کدو
محرم کارند و ورق آن بزرگتر از ورق رطب بود چار بابان بخورند و فریفته
و طبیعت آن گرم تر بود چون تر بود شکم براند و چون خشک شود شکم
ببندد و کمر فربه و خنونه سیر را نافع بود و آن را بسیار سیاه خوانند و
و با صفهایی شود و در مری بر کسب خوانند و بقوه تر از نبات وی بود
و بعضی که دارد شکم ببندد و قرط اسم نوعی از کرات است و کدو
بود بکرات و المایده کرات است که محووی صوم البقول و کفنه
شود و قرفه الدار چینه بسیار چینی گویند و آن باریکتر از قرفه و قنقل
بود و شیرینتر طبیعت وی گرم و خشک بود و در سیوم قوه اعصاب
باطنه بدهد و جرب و قوبار نافع بود و طلا کردن مرضهای عصبانی حج

درک

ورک از بلغم بود و مغلیج و مصروع را نافع بود و وی قوی بود بفعل از
دایم در تقویه معده و جگر سرد حکم ز بود و بدل آن نیم وزن آن
قرنفل و نیم وزن آن دایم بود قرط اسم نبات است مانند رازیانه و کدو
و کوفته و دواب بخورند و مولف گوید از شیرین مکنه خوانند
و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم بول براند و این مولف گوید
چون از وی کجا سازند و گرم کرده بر نار نهند حیض بقوه براند و در ارد
سرد اندرونی ساکن کند محلل رباع بود و درین منفقه با بقوه بود و چون
بپزند و آب آن بیاشامند مکر بود و آنرا علجان نیز گویند و قسطور یون
چند بیکتر است و کفنه شد و قسطوره نیز گویند و قسطور یون کاکج است
کفنه شود قسطیر که می گویند و آن رصاص است و کفنه شد و قسط
یونانی قسط خوانند و آن انواع است جمله چ است و یک نوع عربی بود
و آنرا قسط عربی خوانند و آن سفید رنگ بود و یک نوع هندی سیاه
شیرین بود و قسط بحر سفید و تلخ و سهو کرده قسط سفید شیرین بود
و آن رومی بود و قسط سیاه تلخ بود آن هندیست و یک نوع دیگر هست
که بسیار بی مایل بود و بوی صبر کند و بهترین آن نازه و سفید و فربه بود

425

و بعد از آن مندی سیاه سبک طبیعت آن گرمست و در سیم گویند
 و در چهارم خشک بود و در سیم نافع بود جهت هر عضو که محتاج به سختی
 بود و جذب خلط از عمق بدن بکشد و اگر بمصل آب بر کلف لطیف
 کنند زایل کند و استرخا و عصب و عرق النسا ضا و کردن نافع بود و بیشتر
 و بول و حیض براند و خوردن و در شب دامن بخور کردن در رحم رانافع
 بود و چون در فرجات کمر یا طول کنند چون بیاضا منده و با شراب
 آستین بیدرم کنند تا افغی و مجموع کنند کان رانافع بود و در کینه و کوفت
 عضله را و نفخ سودده و چون با شراب عمل بیاضا منده محسوس شود جماع
 بود و چون با آب بیاضا منده حب القرع و کره پاپون آورده و باریت
 لطیف کردن ناقص و فاج و استرخا و نافع بود و ناقص پیش از وقت نوبت
 لطیف کنند و در دمه و هله و رانافع بود و رازی گوید زکام رانافع بود
 و چون در شب بیه بخور کنند سیم گوید چون سخی کنند و بر ریشهای تر
 افشانند خشک لاد اند و قلیان گوید چون در شب دامن بخور کنند
 حیض براند و بکشد و طبری گوید چون بیاضا منده مفتوح شده و جگر
 بود و گویند چون بدان بخور کنند ترالت رانافع بود و در باد حادث

نود

425

شود از عفونته و چون سخی کنند و با سبک شمرند و بیاضا منده در
 و بعضی در کرده رانافع بود و سنگ کرده را بریزند و اگر با سبک شمرند
 تب رانافع بود و چون برهنی و تمش و کلف طلا کنند یا عمل و یا سبک
 یا بقطران زایل کند و موی بردا و الشعلب بر داند و قطع اخلاط ازج
 بکشد و مضر بود بمثانه و مصلح وی ورق کل سرخ و قند بود و گویند مضر
 بود به شش و مصلح آن اینون بود بدل آن نیم وزن آن عا و قورق جابود
 و گویند بدل آن وج است و مصلح آن خطمی بود و مولف گوید قطرونی
 قسط شیرین گویند آن نوعی ازج سوسن الجای بود و در میان بنفشه
 میوید با طراف میرند و معروف بود به پنج بنفشه و آن را شکر مورد
 هم خوانند قسط شامی راسی است گفته شد قسط هندی صاحب
 سهو کرده که آن قسط است و قول صاحب منهاج معتبر است و
 که آن قسط تلخ است و گفته شد و این مولف گوید نیکوترین قسط
 آن بود که تازه بود و اگر آکنده خشک و سخت و خورده نباشد روی
 زهوت بود و زبان را بکزد بدین چیز میان ایشان فراق افتد
 فسوس فسوس گویند و آن معروف است بکل الما کین و آن

لبتاب بزرگ بود و ورق وی بزرگتر از لبتاب کوچک بود و لبتاب
را بشیر از هر شش گویند و آن اصناف بسیار است و نوعی سفید گویند
و نوعی سیاه و نوعی قس خوانند و این سه جنس بود و آنچه سفید بود نمرد
سفید بود و آنچه سیاه بود نمرد و سیاه بود بعضی با لب تاب مانند لون
زعفران بود و بعضی هر دمان آنرا بر بوسینان بخوانند و جنس سوم که آن
قس خوانند و شبک بود و هیچ نمرد و شسته باشد و شاخهای او بار یک
بود و ورق کوچک و آرد مجموع اضاف فسوس حریف و قابض بود
و بکنوع از آن از وی حاصل شود و آن نوع کرم بود و باقی اضاف آن سرد
بود و عصب مضرب بود و کل در چون با شراب بپاشند و قوه امعاء را
بود اگر احیاناً خوردن وی نبود باید که در روزی دو نوبت بپاشند
و چون بگویند و حتی کنند و با موم و روغن زیت موم و روغن سازند
سخت آن شش را نافع بود و ورق وی چون تر بود بگویند و لب تاب
بسر که چکه باشند بر دم بسرزخا کنند نافع بود و چون ورق سر
وی بگویند و آب آن بکینند و با سرکه و روغن سر را بر آن تر کنند و
سر کهن را بلی کنند و چون با زیت بپاشند و در گوش چکانند در گوش

و بر کم از گوش آید را بلی کنند و نوع سیاه آن و چون آب که بپاشند
بسیار بدن را ضعیف گردانند و بعضی را موشش گردانند و چون بکینند
و سرهای آن پنج عدد نیک بگویند و آب آن بکینند و در پوست
اندر کرم کنند و با روغن کل در گوش مخالف دندان چکانند در
ساکن کنند و موی سیاه کنند و چون در وی بکینند و آب بپاشند
و ضما د کنند بسیار مینماید که غرض شود از سوزش آتش و غیره بر دو
کلف هم اندک آنرا قس خوانند و سرهای و چون بپاشند و بعضی
بر اند و چون قضبان و ورق وی در غسل فرو برند و زن بخورد بر کرم
بعضی بر اند و بک با سانی پروان آورد و چون بگویند و آب آن بکینند
و در بینی چکانند که بینی را مل کند و عفونی که دردی بود اصول آن
چون بکینند و آب آنرا بعد از کوفتن با سرکه بپاشند و بیاض مانند کرم
بنما را سود دهد و معده وی که آنرا صمغ وی خوانند و مع النجر گویند
و چون بر موی لطیف کنند پیش بکینند و موی بستر و صاحب منجلی
و چون با شراب بپاشند بر موی طلا کنند منع قحط آن بکیند و آب
خیاه مبرون خوانند و آن نوعی از خرم است و خشک و الی مغر و غفل

خوانند و اهل تجربه و برشوم خوانند و طبیعت آن معتدل بود و در کرم
خشکی در وی قبضی بود گویند کرم در وی طبع را ببرد و قوه معده
بدهد و قضا الجوزا لکیمی است و گفته اند شش پارس گشتن گویند و
لطیفه از گوشت موز شیرین بود نیکوترین و بدل آن موز منقی بود قشر انجور
الا خضر پوست بیرون گردکان چون پنهان و در پی بکینند و چینه خا
که از بغم رطوبت بود نافع بود قشر الجوزا الصلب چون بسوزانند و خا
آن بر ریشها افشانند خشک گرداند و محقق نیکو بود پسر لعل قشر الایز
پوست تری کرم و خشک بود و در دیم چون گایند بویاس را بکینند و چون
بخورند قوه اشتها برسد و مقدار ما خود از وی تاده درم بود و وی محلل
ریاح بود و چون اندکی از وی بخورند بسیار از وی مضر بود بکرم و معده و ریاح
در عمل بود قضا لکیم طبیعت آن کرم و خشک بود و در دیم در وی قبضی بود
و قوی چون بر جراحتها بپاشند گوشت بر ویاند و ریشهای شش را بصلح آورد
و چون زن بخورد بر کبر رطوبتی که از رحم آید مرض شده باشد باز دارد و
نک بخورد بر کبر و جهت نفث و قرحه و امعا چون بیاشامند نافع بود
و در داروهای چشم استعمال کنند چینه ریشهای آن نافع بود و اگر بریان کرده بود

از وی م

حک

حک چشم زایل کند و اگر چون مرجم در شکم منسد و شکم بپندد و بدل آن بوز
کندر بود بوزن آن و فاق آن قشر اصل الکرفس کرم و خشک بود و در دیم
مفتح شده بود و بول براند و باقی منفعت وی در کرفس گفته شود قشر
اصل الازیاخ کرم و خشک بود و در دیم فعلی وی تری بکیند و فعلی کرفس
بود و منفعت وی در رازیاخ گفته شد قشر اصل الکبر است و گفته شد
در الف قشر اصل لهند با گفته شود قشر اصل الزمان پوست انار کرد
و خشک بود و کرمهای و حب القرع بکینند و قشر الزمان انجور پوست انار ریش
بود کرم و خشک بود و در دیم انجور ریش برین بود کرم و تری بود و بر
درمهای کرم و در دیم خا در کردن نافع بود و چون بپزند بابرغ و جو
سفید کرده با آب آن حقنه کردن امعا و اسهال را نافع بود و چون
آب آن مصفیه کنند مقوی لش بود و چون بدان استنجی کنند مقوی مقه
بود و قطع خون بویاس بکینند و اگر سخی کنند و درم از آن صغوف
سازند و آب کرم از پی آن بیاشامند کرمها را بقوه بیرون آورد و
قشر البیض مسج گویند بود در دیم و خشک بود حکم حرب چینه نافع بود
و چون بسوزانند و سخی کنند و کل سازند و اگر عمل کنند سخی کرد کل

کنند که در چشم بود زایل کند قوه چشم بدیده و نشف اشک بکند و من
 داده آن بکند و فرو برد که در چشم بود زایل کند چون با تخم خرزهره بر کف
 طلا کنند قطع کند و کسوی چون به آب کشیده تر حل کنند و در بینی
 چکانند قطع رعاف بکند و نشف از زیر پوست برنج از جمله صحو است
 فکله بود و چون بیاض باشد در دمان و ورم زبان آورد و باشد که ورم
 دردی و معده و امعاء و الهنا بجمع بدن بسد کند و مداوای
 وی مانند مداوای کسی بود که در ریح خورده باشد قشر القصب
 پوست ناپارسی سوخته وی کرم و خشک بود در سیوم داء الثعلب
 نافع بود و سفیدی چشم را بکشد قشقرق است بلغته اهل بمن گفته
 قشر کسری شکر و طبعیت مانند شکر بود و در وی عین زبانه بود
 نیکوترین آن شیرین و آب دار بود و طبعیت آن گرم و تر بود و در اول
 گویند معتدل بود در حرارت و گویند در وی قبضی بود مانند
 صمغی از فصب گیرند و سفیدی که در چشم بود زایل کند و خشکی را
 و سرفه را نافع بود و مثانه را پاک کند و خوبی معتدلانه حاصل شود
 بول براند و رطوبته سینه بزداید و مولد نفخ و ریاح بود و اولی آن بود

کباب

کباب گرم بشویند و بعد از آن مقشر کنند تا نفخ از وی بکشد و قصب
 خا بکشد مانند قلم باریک تر بود و آن دهنج است یک نوع بجز کینه
 خشک مانند آن نوع که کوناه قد بود بمقدار یک وجب اندکی زیاده تر و
 یک نوع دیگر املس بود و بقدره راز بود و از یک کدما تر و بطعم تلخ و تر
 بود و رنگ تیره بود و چون بشکنند مانند سبب غلکوت جز در اندرون
 وی بود و این نوع از کباب سکو و طرف بلند آورند و آن را بر کینه خورند
 و نیکوتر و خور تر بود و آن نوع که نبات سمیم مانند بر سر شاخهای وی تخم بود
 مانند خودی که غلاف بود و این تیزی و تلخی ندارد و این هم از سبب
 خیزد اما بد بود طبعیت قصب از زیره گرم و خشک بود و ناسیم مطف
 بود و با اندکی قبض محلی او رام باشد که فتنکی عصبه را نافع بود و جلای چشم
 به بود چون دردی تنها یا با صمغ البطم یا سوبه در حلی رود سرفه را
 نافع بود و ورم جگر و معده غسل نافع بود خاصه چون با تخم کرفس بپاشند
 نشطه البول استقامت نافع بود و چون در طبع آن کشنده باشد در
 رحم نافع بود و در دل مقدار ماخوذ از وی بکدرم بود و بدین که طفا
 الطیب است با صندل عس و قصب فی بری حکم بود و خاکستر آن گرم

و خشک بود و در آخر درجه اول و دوم در اصل وی جدائی اندک بود بی
همچنین ورق و در اصل و کباب یا زردی میکند وی بول و حیض براند
و کند که عقرب نافع بود و کل و برنج در کوش افتد کوی آورد و بیرون نوا
آوردن فسیله نو دریاست گفته شد فسد عویج است و گفته شد
فصی و فقم قضیه النهره است گفته شد فینم قطن عبقی است و گفته شد
فنیب فصفه است گفته شد فقم فریش فرقم فریش نیز کوبند و آن تم
نجره است که آن را قوی خوانند و آن یسوت است گفته شد قصاب
مصری اسم نو خراز عصبی را اثر است و آنرا ذکر خوانند گفته شد قیطان روغنی
که از دخت عرعر و نال و بشم و شرسن و شنبوب گیرند و نیکوترین آن بود که از
عرعر گیرند و بدترین آنکه از نالت طبیعت آن گرم و خشک بود و در چهارم
کوبند و در سیوم پیش بکشد و در شک تا بخور از آن شود و مقوی گوشت
ست بود و حرب نافع بود حتی حرب و ذوات الربیع را مانند سک و در
کوش و شرس و غیر آن دار الفیل استقار مفید بود و مالیدن بر سر
و طلا کردن صدح سرد مفید بود و دندان محکم را محکم گرداند و چشم را
روشن کند از زردیها چشم و غره نیز برود و کرمها بکشد و چون در قضیه

بیش از

بنش از جماعت منع آگستنه بکند و برگزند که مارش خدا را بکشد و ضاد
کرون نافع بود و چون با شراب بپاشا مندد و زهر را بنج بکشد
و چون در سینه ایل بکشد از زهر اعضا صحت کند هیچ کزنده کردوی نکرده و
اگر بر گوشت مرده مالند نگاه دارد از عفونت اگر بخورد بر کبرند
زنده بکشد و مرده بیرون آورد و قوه دخان وی مانند قوه دخان
زین بود و چون قطران دحلوق مالند حنای و ورم لورین کزنده از
گوشتک گویند نافع بود و اگر بر دندان خورده نمهند بریزند و در دانی
کند چون بام که مضطرر کنند نافع بود و همین عمل کنند بام که
در گوش حکا کنند گرم گوش بشکشد و چون بیزند و آب که زوف و ران
بخنه باشند در گوش چکانند و در ساکن کند و دوی و طنب آن زایل
کند و یقطع آبد آن یود و حافظه آن مرده بدین سبب است
که دوی را حیوة الموی خوانند و نثر و شجری معه را بد بود و مفید
بود و گویند بدل آن بوزن آن خلاف و یا ورق آن بود و گویند بدل
آن فقط سیاه است و جادو شمر و قوی می است و شیر از استفاد
دوی گویند و بر روی تنی بود و طبیعت آن سرد و تر بود و در دوی گویند

سرد بود و در اول دروی قبضی نبود و زود از شکم بگذرد و درم های گرم
و حمزه مانافع بود تخم وی بر قاف مانافع بود و چون بپزند و اندک بخورند شکم
براند چون بخت ضا کنند درم های گرم مانافع بود و وی غذای نیکو بود و در
گرم و اخروی مزاج و احتیاج به اصلاح آن بود از بهر آنکه موافق آن
بود و خاصه چون باریت پزند و سرد مزاج را و بعد از آن که بپزند باید که
بزیب بربان کنند و با بر گرم و موسی مطیب کنند بخورند و گویند معده
بد بود و مولد ریاخ غلیظ بود و نفخ داسخی بن عمران تخم وی و درم های
گرم مانافع بود اگر در درم از وی بسل د آب بیاشامند قی و مره
صفرا نبتند شریف گویند چون تخم وی با همچندان نبات سخی کنند
و کل سازند جرح شیم مانافع بود و وی محلل و درم های حلن بود
و ملیس سینه و تخم وی در غایات بود و در شفای ورمها ظاهر
باطن آنچه ظاهر بود و بگویند و آب قطف تر کنند طلا کنند و آنچه
در باطن بود سخی کرده بیاشامند با اشربه مانند کجینجین جلاب کنند
کلاب آب وی دوائی نیکو بود و جهت استسفا چون سه هفته
از وی بیاشامند هر روز درم و چون ورق وی نیم کوفته در حمام بماند

حکمانافیه بود و چون جامه ابرشیم و حریر چکن شود به آب طنج وی نشویند
بکشد و بهیچ لون نگرداند و مانوع بری مقدار بخورم در نود مثقال
آب بخوشانند تا به نیمه آید صافی کنند و زنی را که میثمه در شکم مانده بود
بیاشامند اگر چه چند روز بود البته بیندازد قطف وی مویخ است و رسم
گفته شود قطف که شرف و بر سر طوط و عطب خوانند و آنرا فور خوانند
و کهن از اخص و نیکوترین نو بود و بصری گویند جامه وی سخی و محکم بود
و سخی وی کمتر از ابرشیم بود و گرم تر بود و بخوشانند وی گویند معقل
و در حرارت و لثه عصاره ورق اسهالی گویند کان مانافع بود و چون در
پسورند و بر جراحت نهند و خون باز دارد و کهن در گوشت مرده نهند
بخورند و دود آنرا زکام سودمند بود و چون ورق تازه کوچک بپزند
با آب بخوشانند و با قدری پنخ و چندان که قوه به آب بهد وزن در آن
نهند اخاف رحم و درد آنرا مانافع بود و اگر با ورق تورک ضلاد کنند
بر مفاصل گرم و سرد سودمند بود و خاصیت تسکین نفوس و ضریان
دائم که از حوادث شود بکند و خاصه چون با قدری روغن بیامیزند پیش
وی را غر آورند و حب در حاکفته شد قطان مرغیست که چک بهر اسفود

گویند و مانند کجشک بود و بر سر وی شخی بود و گوشت و پرا حراش
 صغیف بود و بنوست محکم بود و نافع بود جهت کسر کسره و ضعف مکر
 و استسقا و تباهی مزاج داشته باشد و مولود بود و صاحب منهای
 گوید و شخار همضم شود و غذائی بد دهد و ضروری بروغن بسیار کم
 شود و رازی گوید قطعات و آنچه بداند از مرغان که گوشت ایشان سرخ
 بود و سرکه مصحح آن بود و در خواص این زهر آورده که استخوان قطعات
 چون بسوزانند و خاک آن باریت بچوشانند و بر سر اقرع طلا کنند
 بر داء الثعلب موی بر داند و قطر خاص است و گفته شد مقبل
 یونانی اسقراطیون گویند و آن بنا بست که بچ وی مانند بصل الزهر
 و لون آن بر سرخی زند و بطعم تلخ بود و ورق وی بورق سوسن باشد و بوی
 وی و بطعم و قوه مانند بصل الفار بود بعضی قبول وی کنند و لیکن ضعیف
 تر از وی بود و دیستورید دس گوید در قوه مانند بصل الفار بود و چون
 آب وی بگیرند و آرد که سینه بدان میسروشند و فرس سازند و سطح و محلول
 را با ماء العسل بدهند و نافع بود و صاحب منهای گوید طبیعت وی گرم
 و تر بود و در دیم آن نوعی از کماست و مولف گوید که در کمان شیشه از آن کشید

خوانند

خوانند و فقر نبات اشکوت است و گفته شود و مولف گوید که از آن بزاری
 حکو خوانند و بر خار ترنجبین پیچیده شود و فقر الیهود انواع است بگونه
 عرق الجبال گویند و بشیرازی مومیایی بالوده و بگونه از آب حاصل میشود
 و از مومیایی آبی گویند و آن نوعی کوهی بود و عرق کوهست که می جوشانند
 وی بالاینده وی مانند زفت بود و بوی قیر کند و نیکوترین آن فوری
 بود و در صص زریس بود و سیاه و چرک بد بود و غشی وی برفت کنند و
 طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیموم گویند که وی در دیم بود و متعوی
 اعضا بود و خون بسته بکدازد و در خشک و سفیدی ناخن برود
 چون بمانند منفع جناز بر بود و چنین گویند آنچه خالص بود سودمند بود
 جهت رفتگی خشکی اعضا و کوفتگی و عمل مومیایی میکند و چنانچه
 امتحان کرده شد و از مومیایی کوهی خوانند و اسفطی و از اطامون تر
 گویند و کفر الیهود بر قو بالطوخ کردن و بر نفوس و عرق النساء کردن
 نافع بود و چون بخود بر گیرند یا دخان کنند نافع بود جهت احشاق رحم و
 اخراج آن و چون با چند پند سز و شراب بیات مانند جیوه بر اند و سرفه
 مزمن و عسر البول کردند که مجموع جانور را نافع بود و چون با شراب فستق

بیا نشا مندر چنین گویند بول براند و کرهما و حب القرع را بکند و قوه شهوة
بدهد و درد رحم را نافع بود و خون در آب طبع کردن و شستن و عرق النساء
و درد پهلو را نافع بود چون بکند از زرد و با جواب حفته کنند و صحرانافع بود
استسحاق و دودوی نرله را سود دهد و چون بردن آن نمند در را
نه کن کنند و چون با آرد جو و موم فظردن خاد کنند بر نفوس و مفاسل
نافع بود چون در چشم کنند سفیدی را بیل کنند و مخفف رطوبات رسته
تر بود و اگر در رحم کنند گوشت بر ویاند و بادای غلیظ که در معده
بود بشکند و چون در جابجایی دو کنند مار و عذرب و زنده کان موزی
بکند زنده و صیاله ویرا اسیر طم خوانند شیخ الرئیس گوید مقوی اعصاب بود
قرص شش و نفس هم و ماده کازرینه بر وی آید مرضهای خاق و لوزیتین
و صلابه رحم را نافع بود و بدل آن گویند زفت است و وی صیاع آورد و صلب
وی کافور و کلاب بود و شربت از وی دودرم بود و فستق را نباتت که
قطا بدان پیدا کنند و این ماسویه گوید تخم نوی کرم و خشک بود و در سیم مخفف
رطوباتی بود و که در سر باشد و محلل آن قفوط نوعی از کرات است و گفته شد
قلقل قلاقل و قلقلان اسم درخت قلقل است و گفته شد قلقل کس نباتت

که در آب روید و ورق وی بوزق کند و مانند ثاق و نمند داشته باشد و اصل وی
مانند اترجه بود و بیرون لبرخی پای بود و اندرون سفید و در طعم وی قبضی با حرارت
بود و چون به آب بپزند حرارت از وی ایل شود و طبیعت آن گرم و تر بود و در اول
و گویند معتدل بود در گرمی و تر بود و در دیم گویند خشک بود و در دوم باه
زیاده کند و امان و اکل وی کردن مولد سودا بود و قلب باید پس سخن و افزا
خوانند و معنی آن کاسه کج بود و بیونانی لیس و من گویند و معنی آن بزرگ بود
سیان ابن حسام گوید از بهر آن این اسم بوی نهاده که این اسمیت از اسمها
فضه و آن تخمیت که صلب سفید بود مانند نقره در سفیدی صلابت و
نبات وی و راند بسیار بود و بمقدار زرسنه بود و کوچک و در موضع خشن
روید و منفعت آنست که این تخم چون با شراب سفید بپاشند سنگ بریزد
و بول و حیض براند و ر بود فواق را بیل کنند و شکم ببندد و بول اسیر را سود دهد
مخفف منی بود و شربت از وی دودرم بود قلع قطار نوعی از زاج است
و بیای زاج اشتر دندان خوانند و آه مصری بود و جالینوسی گوید قلعید لیس
منجمل قلع قطار میشود و وی معتدلترین زاجات بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود و در سیم حار و قافضی بود و سوخته وی مخفف در وی بیشتر بود

و لیغ کتر در وی قبضی تمام با حرارتی زیاده بود و محرق گوشت زیاده بود و
رعاف را نافع بود و در کلی جهت جلای غلط آن جنون استعمال کنند و جالبی
کو به مجموع زاجات بدل بکند بیکر اند صفت مجموع گفته شد در زرافه صفت
هم نوعی از زاج است و گرم بود و در چهارم لطیف و محرق بود و وی قوی
ترین زاجات بود و اللطف و نیز گفته شد در زرافه صفت نیز هم نوعی از
زاج است و لون آن فیروزجی بود و گرم و خشک بود و تا چهارم و گویند
حرارت در سیوم بود و محقق و اکال بود و با قبض و احراق و محقق
لحم بود قوی و ناصور که در مینی بود سود دهد و منع رعاف بکند و گرم کوش
بکشد و دفع مفرق قطر بکند و اما خوردن وی منشف رطوبات اصلی بود
مصالح وی شیر و شکر بود و فلت مانش منداست و آنرا جالب الفیخ اند
و رنگ دی تیره رنگ بود و بغایت تیره و املس بقدره نند کند می گویند
بود و مطلق نند شیان تی بود در کلمات سازند خاصه شیان غیر که
بعینه فلت است و طبیعت آن سرد است و در دویم تر بود در اول
و گویند گرم خشک است و فوای را زایل کند و سنگ کرده و نند
بریزاند و بول و حیض براند و شکم ببندد و قوی بیکو ترین دل آن بود

نیز حیوانی کوچک و نران که نند وی گرم بود و صلب و صاحب کدو را نافع
بود و چون محکم شود مضم آن غذا بسیار دهد و مضر بود با آلات مضر
سبب غذا نهضام که دارد و اولی آن بود که سرکه و مری و اخلاص و فلفل
و زره و معتبر نند و بعد از آن زنجبیل مریا خوردند فلی نیکو ترین آن بود
که از ایشان نند و قل الصاعین و شب العصف نند و گویند و شیرازی
قلیه گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود و در چهارم محرق اکال بود و نفوذ تر
از نیک بود و بهی و جرب را نافع بود و گوشت زیاده را بخورد و سود
و جرب نرد و قویا را سود مند بود و طلا کردن فلفل یا نوعی از صانع صنوبر است
و پرمای فرا خواهد و راجح گفته شد و آن نوع که نیکو است و بخره
نیز گویند و شیرازی زنجاری خوانند و نند ناردین معنی سربانی خود
سنبل بود و گویند آن در شیشماست و گفته شد قلمیا اقلیمیا
نیز گویند و آن انواع است فنی و ذهبی و معدنی بود علمی نیز بود اما علمی
از زرد و نفرة و مس و قینش گویند نیکو ترین آن بود که از جزیره
فرسی آورند و آنرا در آب یابند و بعد از آن و بعد از آن
معدنی و باید که لا جورد رنگ بود و طبیعت آن معتدل است

و در حرارت و برودت خشک بود و در سیوم آن چه عملی بود
از دو و زرنقره و ثقل است و بی آن بود که بسوزانند و چون
در درونای چشم کنند و صفت سوختن وی چنانست که
آنرا بکمرند و در کوزه کوازی نو کنند و سر آن بکل بکینند
و در زرنقره و اقلیمیا و نقره سرد تر از اقلیمیا زرنقره و در
تجفیفی جلای بود و با عتدال و فعل همچنان در آید آن
معتدل بود و در گوشهای صلب و جرب و ریشهای تر که
در بدن و چشم بود و در کردن سودمند بود و در مرجم است
کنند گوشت در جراحت بر و باند و اقلیمیا و زرنقره از اقلیمیا و نقره
بوم همچنی مغول و در صفت سوختن و برماند سوختن اقلیمیا و نقره بوم نافع بود
ابتداء نزول آب و سفید و ریش چشم زایل کند و جراحت را پاک کند از جرب و گوشت
زیاده بخورد و فوّه چشم بدهد و تجفیفی بفرود بدهد اقلیمیا و زرنقره در اسند
سفید بوم و صفت غسی وی چنانست که باب سخن کنند و آب از او بگیرند و بریزند
تا از زمان که بر سر آب هیچ حرکت نماند و بعد از آن بدست جمع کند و بکار بردند
نوعی از انجیر سفید است و در طبعی گفته شد و در طبعی و قریبش گویند و آن

نیم قریش است و گفته شد و مخرج خط است و گفته شد
نیم سفوف و ویزه را فحی خوانند و قصابان در بریم فحی
و گفته شد مثل شریف گوید چون شش از سر بکند و در
سواخ با قلا نهند و صاحب طبایع بخورد شفایاب و مجرب است
فایر غلغل و غلغل و فوکل گویند و بیارسی ز غشت گویند و
بشر از سورت گویند و طبیعت وی گرم و خشک بود و در
اول گویند معتدل بود و در گرمی وی لطیف بود و جلاد
و مقطع بود و کلف بهی زایل کند و نیکوترین چیز با بود چمنه
برص خوردن و ضاد کردن و روغن وی مالیدن در اندک
روزی نافع بود بر ریشهای پستان و رفق و ضاد کردن نافع
بود سینه و شش را از کیموسات غلیظ پاک کند و سده و شش
و جرب و کبر و بکشايد و آب در شکم براند و ضاد کردن بر بوی کبر سود
و کند که مجموع جانوران را نافع بود و رازی گویند معده و جرب
را نافع بود و بدایم محرومی مبرودی بود و از همه اطلاق طبیعت
دی قوی گویند مولد سودا بود و خاصه آنچه به نیک نمند و مصالح

وی روغن بسیار بود و صاحب تقوی گوید خاصه آنکه نمک
نهند و اصلاح وی بکشد کالی و شکر کنند و سعو ط کردن
به آب پنچ آن دماغ را از رطوبات غلیظه پاک کند و قنطاریون
قنطاریون غلیظه گویند و بیونانی طوما تا خواستند و تفسیر آن
قنطاریون کبیر بود و بعضی بوقی خوانند و ورق وی بوق کردگار
زرد و سبز ماند و نزدیک بوق کرنب و ساق وی ساق حمص
ماند و درازی آن دو کر بود و یاسه کر و کل وی کالی رنگ بود
و نمروی مانند خشکانه بود و در اندرون و کل وی مانند
شکم بود پنچ ستر و صلب بود و ثقیل و بیداری دو کر بود
از رطوبت پر بود و بطعم حریف بود و باندک قبتنی بلون
خون بود و در وی اندک حلاوتی بود لون عصاره وی مانند
خون بود و جالینوسی گوید پنچ وی حیض براند و چه مرده
بیرون آورد و از آن زنده بپا کند و بیرون آورد و نفث دم را
نافع بود و شربتی از وی دو مثقال بود و دلیسورید و کس گوید
اگر شارب پنچ وی تبه داشته باشد شارب دهنند و اگر تبه شراب

شرابی

شربتی از وی دو دم بود و موافقی بود جهت درد پهلو و در بوسه
کهن و نفث دم از سینه و معص در رگم مجموع را سود دهد و اگر در
از وی بسازند و بخورد بر کید حیض براند و چه بیونانی طوما
همین عمل میکند و مصلح آن آب لسان الحمل و طین و قیر سی بود
و قنطاریون صغیر قنطاریون دقیق گویند و بیونانی طوما
آن قنطاریون دقیق بود و بعضی طومقرون تفسیر آن قنطاریون صغیر
بود و نمکسور گویند و ساق وی رینگ بود و بیداری یکو ح بود
و کل وی سرخ بود و کبقر مزیایل بود و ورق وی بوق کردگار
ماند و پنچ منفعت ندارد و طعم قنطاریون باریک بنایه تلخ بود
منفعت وی در قضبان و ورق زهر بود و منفعتی بسیار
دارد و قولنج که سبب آن بلغم بود و سود دهد و چه مرده بیرون
آورد و اگر از نافع بود و اعصاب دماغ را پاک کند و شقیه تمام
مصرع را بنایه نافع بود و سهیل آب زرد بود و بیونانی طوما
صفرا که با بلغم خا طی آمیخته بود براند و در دماغ و عرق الن
و قولنج و چون بیا شتا مند و یابدان حقه کشند نافع بود و شربتی

از وی دو مثقال بود در حقنه پنج درم عصاره وی سود دهد و جسته در ک
که از حرارت آفتاب خسته یا از خوردن شراب و صرف چون بستر که بگذارد
پیشانی صد عین ضمه کند ریش سر زایل کند و بعد از آن که سر
بنوره بماند و موی بسترند و پاک بشوین و آن عصاره بستر
بگذارد و بستر طلا کند و چون یا آب و عمل اندکی حل کنند و بر موی
ماندیش و ریش بکشد و این عصاره اگر با آب بماند بر روی
سنگ که کار بر آن تیز کنند بر پیشانی لطوخ کنند آب رفتن از چشم
باز دارد و اگر بر سر خزان حل کنند و طلا کنند بر رگ چشم در
دوم آنرا نافع بود و مجموع در دهای کمن که در چشم بود زایل کند
و مثل جرب و سبیل و شوره و سفیدی ریش که در طبقه قرینه هم
رانا نافع بود و اگر بار و غنی خیری زند و یا سوسن بگذارد و نیم گرم
در گوش چکانند در دضمان زایل کند و اگر از حرارت بود در دغنی
کل سرخ استعمال کنند ریش که در زوده بود و اگر گرم در ریش گوش
تولد کند آب و ورق شفا لحو حل کنند و در گوش چکانند مجموع
علتهای گوش زایل کند مانند طینی و دوی قرصه و اگر آب تر بر

حل کنند و در گوش چکانند که رانی گوش زایل کند و در می که حصص
سمع را بود بگذارد و مجموع ریشهای بینی را نافع بود و عاف ببرد
در ریش که در دهان بود و ریم که در زبان روان بود و بوی دهان کند شود چون
چون باشد آب کهن قابض حل کنند و بدان مضمضه کنند و زمانی نگاه دارند
نافع بود که بوی دهان کند شده باشد بی بی بکلا حل کنند مضمضه کنند
و زمانی در دهان نگاه دارند شفا یابد و جسته ملازه در دم رو ریش شفاق
لها و خناق و دندان خرد و نافع بود و چون با شراب بر سر حل کنند بر کزنده
از هر و کل بماند نافع باشد و ورق النور کین که نزدیکی مجموع جانوران زرد را در چوب کرم
از وی در بیت درم ابی م باد آورد و خشک در وی جو شایند به شحل کنند و بپاشند
نافع بود صاحب منیاج که بر اذاط که در قنطاریون مسهل خون بود و مصدق و بر
صمغ عربی و کشمش و ایچی که بر مضر بود بر دم مصدق وی عمل بود و کوبند بدلی و
بوزن وی و ورق حنا و دود اندک آن سورخان و بوزن آن لینی بود و کوبند بدان
بوزن آن بر سیا و شان بود و نیم وزن آن ورق حنا بود قنطاریون و غراز کوب است
و بیماری لنبه روی کوبند و بهترین آن تازه و زرد رنگ بود و طبع آن سرد بود
با اعتدال و کوبند گرم بود در اول و خشک بود در ثانی سده را بکش بد و بخار را

و منع مسخ نکند و چنانکه کرب طبع وی نطولی گردد و در مفاصل شود
 و در طبع بود و خواصا غلبه کند و نفع در بیماری ^{احداث کند} و اولی آن بوم که
 نیک بخوشانند و بار و خشم بسیار و گوشت فرم و سرکه وادهای گرم بخورند
 فته باز است و بیشتر از رز گویند و طبیعت آن گرم است و در دویم گویند
 سیوم خشکست ملین و محلل بود و خنار و بنور و عذسیه و صلیح و گراز
 و صریح را نافع بود و مضره چون بوی آن بشنود با خود آید و صدقه کلف
 زایل کند و اگر بردن از حوزده هفت نافع بود و خنار و در حم چون بشنود
 نافع بود و وی تریاق بجان زهر دار بود و از دوی مجموع گزندگان
 بکبر نرند و وی مقادمت با مجموع زهر ماکند و نزدیک به سنگین
 چون بر گزندگان چه پسند ازند و از خواص و آنست که مفید کرم بود
 و باقی منفعت وی در باز رو گفته شد و صاحب تقوم گوید بخورد
 مزاج را صلیح آورد و مصحح و کوشی بسیار شک و کافور بود و بار و خشم
 بنفشه و کافور و صاحب مزاج گوید مصحح و استنق است گویند
 بدل وی در صنف معده جگر کیوز و نیم ریون جنبی است و باقی
 ابدان در باب گفته شد و اما ورق وی چون بگویند و آب آن سر شود

وی بوی پاک کند و از خشکی و سفید و زاری گوید مصدح و مطلم چشم
 بود و دفع مضرت وی آسرد و برف کشند و برف فو که ترش
 کنند و نوع ^{سیوم} که آنرا قنب هندی خوانند و بیشتر از نیک خوانند
 و بسیار سی خشمی خوانند و بعضی وی اجز و اعظم خوانند و بعضی
 این مولف گوید بعضی ویرا شرف کش خوانند و بعضی دیگر مگویند
 و بعضی با سر خوانند و وی نوعی دیگر که مجنی بود و اگر زاده است
 کشند کشنده بود و نوعی مفرج بود و طرب آورد و بنشاط و استنها
 کادب نوعی بود که خون آورد و خالیا قنب سه نوعت وری
 و بستانی و هندی مابری قضبان وی مانند خطم بود و لیکن
 بغایت سیاه بود و ورق وی مانند ورق بستانی بود و اما خشن
 بود و سیاهی کم و سفیدی فاسد بروی غالب بود و زهره وی
 سرخ بود و نر وی مانند فلعل بود و نزدیک به اسهید و پنج
 وی چون بزند و بر درمهای گرم ضما کنند و بر حمزه و بر اعضا
 که کیموسات در وی متحج شده باشد ورم ساکن کند و کیموسات
 بکند از اند و عصاره وی درد گوش را نافع بود و از آن بستانی تخم

آن را شهادت خوانند و چون بسیار بخورند قطع منی بکنند و چون تخم وی بگویند
و آن بکینند و در گوش بچکانند و در گوش را سود دهد و جالینوسی گوید تخم
وی با دانه شک و محلل تیج بود و محقق حکم شیخ الرئیس گوید خلط وی بد بود
و قبل غذا باشد و مشقی گوید طبیعت و کرم بود و در دوم صاحب منها
گوید بر روی رمی است و صاحب جامع گوید آن قول غمی که آن یکی از آنهاست
که از آسمان می افتد در بادیه بمن از قول رازی همچنین گوید و صاحب نفیس
نیز همچنین از قول دیگر که حالتیست سرخ که بر زبان کنند و زرد کرد و فی
الجله طبیعتی گرم و خشکست و در درجه سیوم غمی گوید کرم و خشکست
در اول درجه دوم محقق قوی بود و رازی و شیخ گویند سرد و خشک بود
و شیخ الرئیس گوید گرم و خشکست و در ۲ این ماسویه گوید که در و فقیه
تمام بود و مجموع کرمها را بکنند و پیرون آورد و منتف رطوبه را بکنند
و بزنگه بر سر روی طفلان بپاشند که مردمان اگر به خوانند و اطبا
آنرا سعه گویند و چون روغن جرب بکنند و منی بران باشد خشک گردد
و نشیب رطوبه آن بکنند و جرب را نافع بود و مقدار شربتی از وی تا
دو درم بود و گویند مضر بود با معده و گویند مصحح آن اینسون است

بدل

بدل آن تر من برکت کمالی بود و گویند مضر بود بطن معده و مصحح وی
و اینسون با شکر قندش کندی گویند و گفته شود قندش نیز اسم
حیوانیت معروف و شد عصیر شکر چون منجمد کرد اند و قند خام
خوانند و چون دیگر بریزند ابوج خوانند و چه بعضی شکر گویند و قهقر
صغیر است تا خوش طعم که از بلاد عرب آورند و بعضی چنین گویند که سدر و کس
است که از بلاد مغرب خیزد وOLF گوید این محقق است صغیر شفاف مانند سدر است
و ان الرالی معری خوانند و از ایشان یاد و در دندان نایل کند و چشم را روشنی کند
و اما ماء العسل روزی اینکو بود و چون قدر از وی با سکه چینی و آب بپاشند بران
لاکند و چون سه روز بپای بپاشند سرز ضعیف کند و به ماء العسل کند حیض براند
گویند نوع از سدر و سی نارسیه است قنار ساد او را ان است و گفته شد قطره ام الکحل
و گفته شد قنار بر پیونانی بر دهنوش خوانند و ان نوع از عصا فزی است و شیرازی
نویسند و در موصوری و می گویند فزه چون بران کنند و بخورند و قلع را نافع بود
و جالینوسی گوید چون به اسفیداج بریزند و با مرق وی بخورند قلع را نافع بود
و رازی گوید مرق وی شکم براند و گوشت وی شکم بندد و صاحب
منهاج گوید یکونین آن فیه بود و بران کرده طبیعتی گرم و خشک

دب

بود و شکم را بندد و مرق وی قوی را نافع بود و غذای بنکوبودمانند غضا
و بدنبود با آنک مجفف بود و مضر بود بر طوبات اولی آن بود که با
روغن بادام استعمال کنند فوقالس دوفی و اغریاد دوفی بری خوانند
و دوا با اغریا گویند و آن نوعی از دوقلس است و بادما را شکند و عله تعلق
نافع بود و معض را نافع بود و شکم را بندد و عصاره وی با آنکست در بند
مالیدن نافع بود و چون بخورند عرق از بدن بیرون رود و بول براند و شیرازی
آز آن تر خوانند و آن بری بود و آنچه جیلی بود شیرازی بدان خوانند
و آنرا دوا با اغریا گویند و قوی مرز گویند و گفته شد و قوسینا قسط است
و گفته شد و قوسینا پونانی را خالکستر خوانند و قوطولید اذان القیس
وز لایف الملوك خوانند و اهل مغرب گویند نوعی از حی العالم است و گویند
نباتیت که منفعت وی مانند حی العالم است و ورق پیچ دی سنگ
بریزان و بول براند و چون ضا د کنند بر زمرهای کرم حمزه و خنار و
سقاق که از سره بود و التهاب معده را نافع بود و قرشر گویند طب
است و گفته شد و گویند موب است و گفته شود قوی صاحب
گویند حیوانیت عبری و در قوت مانند چند پسته بود و گویند

وی صرع و احتشاق رحم را نافع بود هم این اسم را قضم قریش گویند که آن پو
و گفته شد و قوطوما اذربون بری است و گفته شد و قورقطن است
و گفته شد قوا بعضی بهترین سنگ است که آن بود که از دانه تازه و فربه گیرند
و وی غلیظ بود و غذا بسیار در دهر و پوست اندرون وی چون خشک
کنند سخی کنند و با شرب میاشامند در معده را نافع بود و خاصه تو
سنگدان خروس وی غذای صحاب کد بود و چون بهضم شود خونی
نیک از وی متولد شود و آنچه از آن مرغان خاکلی بود زود بهضم نشود
و مولد قویج بود و اولی آن بود که نیک چخته کنند و شک وی اضاف
کنند و بخورند و قرتر درخت و حبت است و گفته شود و قوسوما
عوبلسان است گفته شد قوسولیا تین قیوی است و گفته شد
و طفل طبیطی خوانند و قیقمس فممن نیز گویند و آن فیهل است
و گفته شد قینا نوعی از بقله الحقا است و قیصوم نوعی از برنج سف
جیلی است و گفته شد بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرم است
و در اول گویند و در سوم تادوم خشک بود و در دوم گویند و در سوم
گویند ترست و در اول گویند گرمست و در دوم خشک و در اول وی

مسهل صفرا و کرمها بود و جالینوس گوید کل وی نیکوترین از افستین بود
و دوی نفخ بود و چون بسوزانند واء الثعلب را نافع بود و بار و غم تریزه
جهنم کسی که ریش و پیرا را چون بمالند زود بر آید و حیض براند و سنگ کرده
بریزاند و عرق النسا را نافع بود و روغن وی انضمام رحم و عسر البول و
رینک شرتی از وی یکمقال بود و نادره و مثقال تاده درم موافق جراحتها
نبوده بلکه آن را بگرد که بیرون آورد و اکثرا گوید مضر بود شش و مصلح
وی شیخ گوید کل از منی بود و صاحب تقوم گوید مصلح وی صمغ و کنیر
بود و خشک باشد ای در دگر که از سردی بود گویند با بوج است و قیفا
ترمس است و گفته شد و قطب اس است و گفته شد فبوجر
القبسور خوانند و حجر الشعر و قنبد نیز گویند و آن نوعی از کف است
و مولف گوید آن مانند سنگ است سفید و جوئی بسیار بود و در آن و در
کف آن در بامر جاسفید بسیار بود و در حمام دست و پا بدان مالند و صلی
نداشته باشد آن بود که سوخته استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک
بود و لطیف و دندان را جلاد دهد و براق و سفید گرداند و چون بدان سنون
کنند در سردن موی استعمال کردن موی بستر و ریشها را گرداند

گوشت

گوشت بر و یاند و گوشت زیاده بخورد و اگر در خم شراب اندازند که چنان
بود در زمان از هم جوش باز آید و صفت سوختن وی چنان بود که
در شب آتش کنند تا گرم شود و بیرون آورند و در شراب بجان اندازند
دیگر در شب آتش کنند و باز در آب اندازند و پس سوم بار در شب آتش
کنند چون گرم شود بیرون آورند و در آب کنند و تا سرد شود استعمال
کنند و بی دندان را محکم کند و تاریکی و شب کوری را بلب کند و قیر سیاه
شع را گویند و گفته شد قیر قار است و بسیار سیاه گویند و این
مولف گوید چنین استخاع افتاد که مفضل سبب چشیده است و آن
لفظ را می برند و تا منجمد میشود و در آب سرد میریزند و می بندد و قیر
میشود و با طراف می برند و زفت ترست و گفته شد قیسوس
فسوس گویند و گفته شد و آن سه نوع است سیاه و سفید و سرخ
و مجموع حریف قابض باشند و یک نوع از آن نبات لادن است
و آن گرم بود و باقی آن سرد بود و صمغ وی شش بکشد و چون با شراب
بیاشامند منع است قط موی بکشد و بخور بر کفنی که بیرون آورد
و تروی بر سبزه ضاد کردن نافع بود و بخورد بر کفنی حیض براند و قیون

نجم قادی خوانند و شحم قیونندی گویند و گفته شد قیونند و طغیانی نای است
و گفته شد قیون و طغیون و دروغی بود و مرهمی که از موم و روغن گل و صندل
در قی کل سرخ و اکلیل الملک و زعفران و کافور سازند و آنرا قیون خوانند
و باب الکاف کاوی که در خوانند و آن بنا نیست که در بلاد عرب
و نواحی عمان و یمن باشد گویند طلع آنجا است و این سخن گویند بیشتر
در زمین هند بود و درخت وی مانند درخت خرما بود و لیکن درخت
آن دراز نبود و مانند حل طلع وی مانند طلع خرما بود و پیش از آنکه از پوست
بشکافند و بیرون آید و بکیرند از اندرون پوست بیرون می آورند و در درخت
می اندازند و بافتاب می نمند و تا روغن قوه وی اخذ میکنند و مولف
گویند در کرم شیر از بود و بیاری کل کیدی خوانند و بوی عطیم خوش
دارد و تا مجدی که جامه که بوی آن بکیرد تا ریزنده گردد بوی از او بلی نکرده
دراری گویند خرم را قطع کنند و وی معتدل بود بشراب و وی حصیه
جدری را نافع بود تا مجدی که کسی را که آنکه بیرون آید نه عدد چون با نرا بکاف
بیان منافع بود و بده عدد نرسد و بدل آن بوزن آن صندل کن
و بوزن آن بقم بود و کا و چشم بهار است و گفته شد کافور چند نوع

بود

بود و شج الکریس گویند قیونوری و ریاحی بود و بعد از آن از او اسفرک
و از قیونکوزین آن قیونوری ریاحی سفید بود مانند برف بود و این
مولف گویند کافور را اجناس است و جمله از سفال هند خرد و بهترین
آن قیونوری بود و شنید البیاض سفیدی که زردی زنده خرد و آنرا با
خوانند و خرد و ریاحی اسری گویند و باد های آن غلیظ و درشت
بود و او برکت رخام بود و بعد از آن کافور فوق بود که در راجه دون
برد بود و بعد از آن کافور از او کدر اللون و دون همه اسفرک
گویند و اما کافور مصعد بیشتر مغشوش بود و درخت کافور
صندل ریشه های سخت بود و بر منان چون برک ندارد و نمیتوان
شناخت و بتاستان در آن پشته ها بسیار باشد و به جهت خشکی خود
درخت کافور و صندل پیچیده باشد و رفتن برای آن ممکن نیست و در
تابستان بسر کو بهار و دوتیر بران درخت اندازند و جهت نشان
چون منشان باشد آنجا روند هر که تیر خود بشناسد آن درخت آرد
بود و سفیدی که بر خنیا لیل بود و بعضی قبل رنگ بود و در شکن
باشد و کافور مانند صمغی در میان آن چوب بود بشکافند کافور

از میان آن بیرون آورند و آنچه توانند پس از آن خوب بچون کنند
 کافور مصعد حاصل کنند و در کافور حیانت بسیار کنند و بر بود طعم
 آن اعتماد نتوان کرد و کافور را تند بخ بود و در عطربات طبیعت آن
 سرد و خشک بود و در سیوم منع و در مهای کرم بکند و محوری مزاج
 و اصبی بصداع و صفراوی بوشیدن وی تنها یا با صندل شسته و کل
 یا بکل فارسی نافع بود و مقوی خواص و اغرای ایشان باشد و چون اندک
 بوشیدن وی کنند و قطع شهوة و جاع بکند و چون بیاض مانند فعل
 وی اقوی بود و اگر مقدار دو چوبه آب کا بهوبه هر روز سهو کنند
 قطع حرارت دماغ بکند و خواب آورد و صداع زایل کند و خون بینی باز
 دارد و به آب بادروج و عصیه تلخ یا با آب کشنیزه یا عصا فرسیند همین
 عمل کند و رازی گوید سرد و لطیف بود و صداع کرم و ورمهای
 حاده که در سر و جمیع بدن بود سود دهد و اگر بیاض مانند سردی کرده
 و منانه و انقباض احداث کند و وی شکم و صفراوی وی بیند
 و انگلی از وی ورمهای کرم را نافع بود و قلاع را زایل کند و با دواها
 جهت در چشم که از کرمی بودن نافع بود و کیدرم از وی خلاص بدست

عقرب

نقره جاره یا آب سبب ترش ربع یا بیشتر نافع بود و جهت کسرتون
 سنبلی خورده باشد و آب انار شیرین و شیر تخم خرفه با برف و بسیاری
 وی تیزی آورد و قطع باه بکند و سنگ کرده و منانه تولد کند و مصلح
 معجون کل بود و بوشیدن وی بهتهای سرد آورد و مصلح وی بنفشه و
 نیلوفر بود و گویند زعفران ماسر جوید گوید شخصی شش منقال کافور بر سه تون
 بخورد و معده وی فاسد شد و قطع باج طعام هضم نمیشد و شهوة
 وی منقطع شد هیچ رختی نیک بردی عارض نشد و ابی مولف گوید از
 زحمتهای با نیست و را که عارض نشده باشد و گویند چون در روغن
 کل کنند و در پهنی چکانند نافع بود و سوسو المزاج کرم را که نه از ماده بود در
 دماغ و چشم متولد شده باشد علامت وی آن بود که از طلوع آفتاب
 تا نیم روز زیاده میشود و چون نیم روز گذشت تا آخر روز کن میکند
 چون شب سبیده مرتفع شده باشد و سبب آن بود که بسیار در
 آفتاب و زمان کرم در گشت کرده بود چون بهوای سرد رسیده باشد
 و سر برهنه کرده باشد و مثلاً وی بسته شده باشد و چون بار خن
 کل و سر که بیامیزند بر پیش هر طلا کنند صداع کرم را نافع بود و نفع دیگری

بمک و غنبر کنند و مقوی مفرج و کبریا منارک وی بود و درین معنی
لیکن کافور اقوی بود و در خاصیت بدل وی دو وزن طباشیر بود گویند
بوزن آن طباشیر و بوزن آن صندل سفید کاو زبان کیا هست که بعضی
آن را لسان الثور خوانند و نافع بود جهنم قرع و بلغم زایل کند و مفرج بود
و غم بر دو باقی منفعت وی در لایم گفته شود و کاو حجر الجدر القلب است
و گفته شد در قاف کاشم اجدان روی بود و کاو دل کرات الکرام است
و گفته شود که قسطون گویند آن سلبوس است و نیکوترین زرد و ترو بزرگ
و تر درق بوم باشد مانند ورق اجدان و در قوه مانند کون بود و طبعیت
وی این ماسویه گوید گرم و خشک بود و در سیوم صاحب منهاج گوید گرم بود
و در وسط درجه سیوم باد را آب کند و مفتح و منبج بود و طعام را هضم کند
و مقوی معده بود و یکدم از وی با شراب سهل و بیان بود و حب الفراع
و بول و حیض براند و کزند کی جانوران را نافع بود و سده جگر بکشد
و رطوبه معده کم کند و قراقرز زایل کند و دو درم از وی باب گرم مستفی
سود دهد و گویند مضر بود بمعده و مثانه و مصلح وی تخم زازبان بود
جالینوسی گوید بدل وی در او را تخم انجیره بود و یا تخم کر و تیا و دق گوید

برل

بدل آن کاشم بستانی بود و که آن زیره سفید است و اسحق گوید
آن بوزن آن زیره بود و کاو کج بسیار سی غر و سی در پرده گویند و یکنوع به
شیرازی کچون من گویند پیونانی بقعابن قوه وی نزدیک بقوه غلب
الثعلب بود و خاصه قوی و ورق وی نیکوترین حب وی گویند کوهی
بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین ورق آن بود که بستانی بود و طبعیت
آن سرد و خشک بود و تا دو جم گویند و در سیوم ربو طه و غسر النفس
را نافع بود و شریف گوید اگر حب وی هر روز یکمقال فرو برند از یرقا
خلاص یابد یا در اربول و اگر زن بعد از ظهر مفت روزی هر روز مفت
حب فرو برد منع آلتی بکند و مجرب است و وی جگر و کرده مثانه
را نیکو بود و او را بول بکند و قرصه که در مجاری بول بود سود دهد
و فوس گوید که مهابج القرح بیرون آورد و چون خردی از خشک
وی با خردی شیخ ارمنی گوید سخی کنند و بیاشامند و مقدار
دو درم از وی شربت بود و خدر سر بود و مصلح وی معجون بکل بود
و جالینوسی گوید بدل وی غلب الثعلب است و آن حب الفراع است
و کار با کبریا است گفته شود و کاو زهرج جاوز هراست گویند آن

حجر البقرست و کفنه شد به پونانی فیارس کونید به شیرازی کورک و
وی ثمره بود مانند حبه و ثمر دیگر دارد و مانند قند و آنرا قند و الکبر خوانند
و وی حریف بود و بغایت کرم چون در خم شراب نهند شراب از غلیان باز آید
و مانند خردل بنیکوترین آن بتانی بود و سودمندترین پوست پنجه وی
طبیعت آن کرم و خشک بود و درد و کیم کونید و در سیوم وی محلی بود و مال
وی مقطع و محلی و ملطف بود و در پوست پنجه وی مراره و حرقه بود و ^{فصل}
خنازیر و صلابات بکدازاند و ریشهای پلید چرکن و عرق الفاد در در ^ن
و هتک و عضله را نافع بود و پوست پنجه وی جسته در دندان بغایت
نافع بود و بنیکوترین چیز یا جسته سیر خوردن و ضد کردن خاصه آرد جو
سبب آرد وی ماده غلیظ سودای بود و از سیر مستفاد کرد آند
مسهل خلط خام بود و حیض براند و کرمها بکشد و باه را زیاده کند و وی را
سهما بود و آنچه بکشد نمند شده سیر بکشد و صلابه آن بکدازاند
بلغم از معده پاک کند و دیستورید و کس کوبید تره وی ثمره وی
چون با نکت بود بخورند شکم نرم کند و لیکن معده را بد بود و تشنگی
آورد و چون از ثمره وی سی روز هر روز دو درم با شراب یا شامند سیر

بکدازند

بکد از اند و بول بر اند و مهمل دم بود و چون بیاشامند سپرز بکد از اند
و بول بر اند و مهمل دم بود و چون بیاشامند عرق النسا را نافع بود و حیض
را ند و چون بخایند قلع بلغم بکنند و آئه وی چون بپزند و به طبع آن مضمضه
کنند درد دندان را ساکن کند چون پوست پیچ وی سخی کنند با سرکه که کهن بپزند
برهقی سفید لطوح کنند بغایت مفید بود و زایل کند و ورق پیچ و پی چون
بگویند و بر خازیر و درمهای صلب نمند بکد از اند و چون بگویند و تر
وی و به آب آن بکشند و در گوش چکانند که کرم بود کرم را بکشد و بصری
کوید و ورق وی و ثمر وی ماسا دارند و لیکن ثمر قوی بود و پیچ از ورق
وی قوی بود و از هر دو پوست و در اصل وی بیشتر بود که حرارت
طبیعت کبر کرم و خشک بود و در سیوم معده را بد بود و چون بکر
پرورند دفع ضرری بکنند و فارسی گوید که بزیر یا نیست که بوی
دمان خوش کند و باد بکشد و باه را زیاده کند و خوری گوید که
ماصوری که در اماق بود شفا دهد و پیچ وی چون دود کند در شب بواسیر
نافع بود و طبری گوید پیچ وی چون بر ریشتهای تر نمند از برون و
چون بپزند و آب آن از سری که ریش بود بدان بشویند زایل کند و حرک

با فضل و سداب بخورند سده جگر که از تروی بود زایل کند و اسحق بن
عمران گوید حب وی غذائی بد بود و متعفن شود و نم رسد و استخجل
کرد و تره وی سبکوز بود از وی ابن سینا گوید فقا قصبان و
نافع بود چمنه سبز و اوکی آن بود که چند روز در غلک بخورند و
بعد از آن به آب شیرین بشویند و دو نوبت یا سه نوبت بعد از آن به
سکه نمند و بعد از آن چهل روز بخورند سبزه زبک از آن و اما باید که
زیت شسته بدان بریزند و بخورند و گویند مضر بود بمبتلا و مصدق
اسطوخودوس بود و گویند مضر بود بکرده مصدق آن خولجان و اصل بود
و شاپور گوید تره وی حب و ورق وی بود لبکج عاکف السبع خوانند
و پیونانی بطراخینون گویند و آن نوعی از کرفس پرست و بعضی سالس
اعربون گویند و وی انواع بسیار است و نوع اول ورق آن مانند
ورق کشنیز بود و پیش ترد لون وی به سفیدی زرد و ویرا طویلی
بود و کل وی رزد بود و ساق وی سبزه بود بد رازی یک کر بود
در از تره بچ وی کوچک بود و سفید و بغایت تلخ بود و کیره داشته
باشد مانند خرب و این نوع نزدیک آبهای روان روید و نوع دوم

تره

تره رنگ بود و بغایت خریف بود و نوع سوم کوچک بود و آن را
لبنیزی کس و بران خوانند و به اصفهانی موسک خوانند و نوع
چهارم بنوع سوم مانند لیکن کاهی مانند شیر بود و به سفیدی
و طبعت هر چهار نوع گرم و خشک بود و در چهارم گویند در سوم تبا
حد و تلخ بود و از بیرون بهر عفو که نهند ریش کنند و جالینوس
گویند که طبعیت آن را استعمال کنند که بخاصیت محرق حرارت
قلب است و از سموم قتاله است و بر برص ناخن و جروح و الغلب
حیه و ناسیل طلاء کنند با سکه نافع بود و چون بپزند و با سکه و آب آن
بر سفعه نطو کنند نافع بود و چون سحی کرده بردند آن نهند بر تراند
و بچ دی از مویحات قوی بود و وی مفرح احش بود و اصلاح آن
بشیر و نشاید کنند و صاحب منهاج گوید مداوی کسر که آن خورده
باشد مانند کسر که بلاد خورده باشد کنند و کباب به حب العروس خوانند
و در قوه مانند فو بود و لیکن از لطیفه بود و سبکترین آن خوش
بود که زبان را بکشد طبعیت وی سرد و خشک بود تا دویم اسحق گوید
در سوم سبج بن حکم گوید در وی قوه متضاده بود و از حرارت برد

حرارت بروی غالب بود و منفخ و مطف بود و در حلق را نیکو بود و کم
 بلند و سته جگر کشاید و مجاری بول پاک کند و از ریه حلق
 صافی کند و ریش غرض که در لثه بود و فلاح که در دهان بود و سود دهد و چون
 بخامنه آب آن بر قصبه طبع در ریه تمام حاصل شود و وی
 قوه معده و اعضای باطنی بدید و چون میاشامند و چون در دهان
 نگاه دارند لثه را نیکو بود و بوی دهان خوش کند و آواز صافی کند
 و نفس معطر گرداند و سنگ کرده و مثانه بریزاند و بول پروان آورد
 و شری بعضی نافع بود و چون دود آنک از وی با سکنجبین میاشامند
 گویند مضر بود و مثانه و مصحح وی مصطکی بود و گویند مصدع است
 و مصحح وی صندل و کلاب بود و گویند بدل آن هیل بود و در چینی
 و ابن مولف گویند که به از سفاله هند خیزد که برت بسیار سی گویند و خنده
 و آن معده بود و صاحب منهای گویند زرد بود و سفید بود و صاحب
 جامع گویند از قول ماکس حویه که آن سه نوع است سرخ و سفید و زرد
 و سیاه بود و ابن سحون گویند که در چشمه است روانه چون بنجد
 شود که برت گردد و زرد و سفید و تیره بود و که برت احمر از جواهر بود

و معدن

و معدن آن در آن وادیه است و که موران آمد که سیمان علیه السلام بر آن
 بگذشت و آن موران مانند چاربا میبندید و بر سگدار سلطان کوبید
 و گوشت سرخ در معدن خود شب فروخته شود مانند آتش چنانکه روشن
 آن چند فرسنگ بدید و پرامون آن از معدن چون پروان آوردند این
 خاصیت ندهد و اکثر استعمال کنند سفید را سرخ گرداند و صبغی بنیکو
 بود این مولف گویند معادن کوکورد بسیار جاهت و سرخ آن خربز
 الوجود است و در افواه خاص و علوم مذکور است و که کوکورد احمر گشت
 و هر چند سخی باصل است لیکن سرخ بقوه نر و شریفتر است و در
 صناعت اکسیر متعمل است و چه در افاده صمغ تأثیری کامل دارد و که بر
 ابوالاح و خوانند و زینتی بهو الارواح خوانند و در صناعت اکسیر
 زینتی و که برت اصل بزرگست و اصل که برت بخارست و خانی و در
 زینتی که میانیاید که بهو ابوبند مدنی و از آنمانه بنجد نکرده و چون بخار
 که برت بجائی رسد که در وی رطوبتی بود در طوبیت برود و بروی کوه داند
 چشمه است و سر کله کوه مقدار صد سوراخ بود و بخار از آن سوراخ
 بر می آمد و بر هم نشیند و گوگرد می بندد و که برت سرخ مصروع را نافع بود

و بدان عطش آورده و در سر اسودد و بوی کبریت زرد و جله فلزات را بسیار
 گرداند و کل نفقه و زرکاشی کران و زر کران بدان کنند و سیم سوخته هم
 بگوگرد کنند و این مولف گوید طبیعت را نرم کند و افاده و لون سرخ دهد
 و گویند روغن است و نمجده و متجز شده و اگر بر روغن کنجد حل کنند و بر جرب
 مانند پاک کنند و جرب جله حیوانات را بکشد و بعضی گویند که گردانند و جرب
 و طبیعت کبریت دارد و دود مشتق گوید کرم و خشک است و تا چهار چم چسب
 گویند در سبف و ورق ملطف و جاذب بود و بر صر از بایل کند و چون
 سخی کنند و بر موصی که گزندگی جانوران زهر دار باشد یا آب و مال کشند
 و بر آن نهند و یا بکبر بشنند و یا بسکه که آهن یا بعل یا به عمل یا بعلک
 البطم بجا بیاید نافع بود و با سکه که بر بهی بماند نافع بود و دفع مضرت ایشان
 جری و گزند که عقرب بکند و چون بدان بماند با سکه که جرب ایشان شده
 قوی با صمغ البطم نافع بود و خوردن نیز همین عمل کند و با نظرون بر نفق
 طلا کردن نافع بود و آب آن حیض براند و بخور کردن زکام و نزله را نافع بود
 و چون سخی کرده بر بدن باشند قطع عرق بکنند و چون دود کنند و در شب
 زن آب تنی بچینند و دود وی موی را سیاه گرداند و از سراطا بکشد

گوگرد

گوگرد سخی را الصمغ و سکه و سقیفه را نافع بود و چون سعط کنند و چون در
 زیت حل کنند که در آن زیت اسفیل چوبشیده باشند و قدری موم اضافه کنند
 و موم در روغن سازند جرب تر و خشک و خارش بدن را نافع بود و چون بخنا
 بشنند و بر قوباش نهند نافع بود و کبریت مضروب بعد و دماغ و مصباح و شی
 و شکر بود و صاحب تقویم گوید شربت از وی دودرم بود و جالینوس گوید
 بدل دی بر آتش افزونی گوگرد زرد بود و از گوگرد زرد زرنج زرد بود و از آن
 گوگرد سفید زرنج سخی بود و کبریت طبیعت جگر کرم و تر بود و بیکوترین آن
 بود که از بزرگتر کبریت و چون همضم شود غذا بسیار دهد صاحب مناج گوید جگر
 محمود از وی متولد شود و این ماسویه گوید بطی الهمضم بود و خونی غلیظ از وی
 متولد شود و همچنان که از سپرز و حصیه و جالینوس گوید جگر موالی
 حیوانات ماله بود و متولد خلطی غلیظ بود و عسر الهمضم بر از موده بگذرد
 و امعای ضلته بن جگر در جمیع احوال جگر با بود و که آنرا بتیغ خراشند و از
 هر آنکه حیوان گاه خشک خورده باشد و رازی گوید غذای بسیار بنگو
 دهد بیکر خاصه جگر حیوانات مختار مانند حبش و برة بیکوترین آن جگر
 مرغ و خروس فرجه بود اما ثقیل و شخوار همضم بود و او لی آن بود که بامری

وزیت بپزند و با نمک و در آتش بخورند و محرومی مزاج با سرکه و با شنبه
خشک و جگر و موثر باید که بعضی حواریات از بی آن خورند که بسیار
نیکو ترین جگر مرغان جگر بطافیه بود و یا مرغ فربه بود و خاصه چون
وی فواکه بخته شیرین داده باشد طبیعت وی گرم و تر بود و خوبی محمود
از وی متولد شود و متصل آن زیت و نمک بود که المعز جگر زشتکوری
نافع بود و خوردن بر رطوبت آن کحل کردن و بریان کردن و سر بخاران
همین عمل کند و کبد حمار جگر خرچون بریان کنند و بنامشنا مصروع
بخورد سودمند بود و کبد الضان جگر میش و کوسفند چون بریان کنند
بخورند نافع بود جهنمه کسی لیسنتی در طبع آن بود و حبس کند و کبد البوز
جگر و زخم چون بردن آن خورده نه مندر در سکن کنند و کبد الکلب
جگر کب و بوانه بود نافع بود جهت کسی که زیده باشد چون بریان کرده
بخورند منع ترسیدن از آب خوردن بکنند و کبد خنزیر را بهی جگر خوک
صحرانی چون در سرکه نهند و بخورند کزنده کی جانوران را نافع بود و کبد الخیل
جگر کبک گویند چون خشک کرده بگویند و بکثقال از وی چنان نهند
مصروع را نافع بود و کبد البز جگر کرک درد جگر را سود دهد و این بدل

آن

آن نیم وزن آن ریوند و نیم وزن آن دار فلفل بود و کبد لیل جگر کاو و کوی
بود و چون شعله کنند و دار فلفل و فلفل سفید خرد کرده و بران
باشند و بر آتش بریان کنند و رطوبت آن در چشم کشند شکوری
زایل کند و در ابتدا فرو در آمدن آب بجا نیند نافع بود و چون بریان
کشند خشک کنند و سخی کنند و در چشم کشند شب کوری و تاریکی
چشم زایل کند و در اول نزول آب بنیکو بود و گوشت نیکو ترین آن
گوشت بره رستیده زربود و باید که اجتناب کنند و از انکه برنجی که از
جواب بخورد قلی و پیدا بخیر و مانند آن کباب کرده باشد طبیعت آن
گرم و تر بود غذای وی بیشتر از غذای مثنوی بود و نافع بود جهنمه کبک کرک
زده باشد یا میامت کرده باشد اما معده ضعیف را مضر بود و
از بهر آنکه دیر تر از مثنوی مهضم شود و مصراع و اطریفل بود کبیت
خطل است و گفته شد که آن سرد و خشک است و معتدل
حرارت بدن بود و چون بپوشند ماسر جو به گوید جامه گمان معتدل بود
در حرارت و برودت و رطوبت پوست و پوشیدن آن فشف
زی غرق از بدن بکنند و پیشی کمتر بیدار کنند و هیچ گوید اگر خواهند که

بدن لاغر کنند در رستان جامه کتان نوبوشند و در تابستان جامه
کتان شسته و اگر خواهند که لاغر نشوند بر عکس بپوشند و فوسل گوید
چون بسوزانند و دوی لطیف بود و سده ز کام بکشاید و صبح
رحم شود کسم صاحب منهای گوید و سده است و گفته شود
کثر حمار الحل است و گفته شد کثر اصمغ القن راسته قوه
وی مانند قوه صنع بود و نیکوترین آن سفید و پاک بود و طبع
آن معتدل بود و در وی حرارت بود و ترتر از صنع عربی بود و فوسل
گوید کرم و تر بود در او هیچ حکیم گوید سده بود و در ویم گویند سرد
و خشک بود گویند تر بود و در او بای چشم بجای صنع کنند و در
ادویه مهمل مدد السهال بکند و مقدار نیم مثقال با یک گرم و کثر
حدت ادویه بکند و سده و خشونه سینه و حلق و ریش شش و مثانه
راناغ بود و چون در مسج خوب شد و با قدری قن ایل سوخته پیافیه
و یا با اندک سببی در د کرد و دسوزش مثانه را نیکو بود و فوسل
گوید مقوی امعا بود و مهمل سده و سودا و بلغم لذج و مقوی بدن
بود و سخن آن و چون کثیر ابرموی طلا کنند شکافه نکند و اگر بدان

ادمان

ادمان کنند این رخت نبود و احی گوید مضر است به فسل و مصحح آن
اینون بود و گویند بدل وی مغزانه کد بود و تبادوق گویند بدل
وی صمغ عربی بود و گویند صمغ بادام کتا و صاحب منهای گویند در
هر چه است و گفته شود کثیرا جل بسعاج است و گفته شد کثیرا ضلع
لسان الحل است و گفته شود کثیرا روست و ضغفه است و گفته شد
و بونوفنی نیز بدین اسم خوانند و کثیرا نورق مر یا فلن است و گفته
شود کجور زربادست و گفته شود و کجلا لسان الثور است و
گفته شد کلاما این اسم مشترک است بر چند چیز اول لسان الثور
دوم بر نباتی دیگر که آن را لسان خوانند و سوم بر شجاری و چهارم
بر نباتی که آن را عیون خوانند و کحل بسیار سی سرمه گویند و کحل
مطلق مراد از آن سبزیه اصفهانی بود که آنرا نم خوانند و گفته شد
کحل سیمان و جلایز گویند کحل السؤل تسخیر است و ششم
نیز گویند و گفته شد کحل فارس اثر دت است و گفته شد کحل خولان
حفظ میانی است و گفته شد و کد کاوی است و گفته شد کد کس
لبانی بود و اجام حبی و صخری و بری و قرشی و مشرقی و نوعی از

در آب روید و آنرا کرفالیا و جرجیرا گویند و قوت العین و سیر
خوانند و گفته شد که کرفس حبی را قطرات لیون خوانند و هم کس
کرفس حبی بلکه صخری را قطرات لیون خوانند و گفته شد که کرفس حبی
و بری را شموریتون و طبیعت کرفس گرم و راول و خشک بود و
در دیم و این سویه گوید گرم بود و در اول هر درجه دیم خشک بود
و در سیم گویند و در دیم جالینوس گوید کرفس بتانی جهت معده
سودمند تر از انواع کرفس بود و از بهر آنکه لذیذ تر است و بول و صفت
براند و محلل ریح بود و خاصه تخم وی مفتوح است و جگر و سیر بود و معده
جگر سرد را نافع بود و بوی دمان خوش کند و عرق الت و ربول و صفت
النفس را نافع بود و چون بانان با با سوبق ضاد کنند بر درم پستان در
از حرارت بود یا درم چشم گرم سودمند بود چون باخ کرفس بزنند و
طبخ آن بیا شامند جهته ادویه کشنده نافع بود و محرک قی بود و شکم
ببندد و در تخم وی در ربول زیاده بود و کزندی جانوران خوردن
مردان سنگ را نافع بود و بنظری در کتاب فلاح گوید شهوة مردان و زنان
برای کز دازین سبب است که زمانی که شیر دهند منع ایشان از کرفس

خوردن

خوردن بکنند و از بهر آنکه باده برای کز دوزش زمان کم کند این سخن از قول
جالینوس گوید زن حامله چون کرفس بسیار خورد و چون ببردن
آید ریشها عصب و بثرهای بد را عصاره افشته باشد ثاید که زن چون
شیر دهد کرفس خورد بچه اخف و ضعیف العقل بود و فعل ورق
وی اقوی بود و از تخم ذیح وی پیشتر اطلاق کنند که ورق آن اقوی
بود از تخم آن و ثاید که پیش از طعام بخورند و اگر بعد از طعام بخورند
موافق بود و اندکی و عیسی ابن ماسرجویه گوید جگر و کزنده و مثانه را
پاک کند و سده ایشان بکشد و محلل ریح و نفخ معده بود و
مصروع را بغایت مضر بود و شریف گوید خاصیتی در وی هست
که چون بگویند و با علی بیامیزند و بخورند در کین را بغایت نافع
بود و چون تخم وی را با هم چندان نبات بگویند و بروغن کاد
جرب کنند و سه روز بیاشامند بحاجه مغنه را قوه دهد و بغایت
اما باید که غذا گوشت خردس و خصیه آن بود و اگر عصاره آن بار غن
کل و سر که بحام در اعضا بمالند هفت روز بیای حکم خربرا
نافع بود و اگر با کاهو بخورند تغذیل پیدا کند و معدل سردی کاهو

بود در نفس کوبید خوردن کرفس رحم را از طوبه حریف بر گرداند و طریقی
 در قنوی چون بخورد معده و جگر سرد را سود دهند و دسک بر اثر
 خاصه جیبی مشیمه سون آورد و آب و ورق در چون پختند نهاد
 با آب و ورق را زبانه ترش بلغمی نافع بود و کوبند تخم وی قوی بود و از
 ورق وی رازی کوبید که اولی آن بود که کسر که از کزنده عرق ترسد
 کرفس بخورد از بهر آنکه مفتح می آید و زود سم وی رسد این مولف
 گوید از کسان مادی کرفس خورده بود و در آن روز آنرا زنبور کزید
 به یک ساعت نرسید که بمرد و کرفس بری داد الثعلب نافع بود و شتون
 اطفال و شقاق که از سره بود کرفس و مر معده را بنیکوتر بود کرفس
 مصروع را بغالبه مضرب و کوبند مصروع چون اصل وی زکون بیند
 امین باشد از مفرت وی و زبانه آبش را مضرب بود و صلاح آورد
 مصحح و کاه بود و بدل وی را زبانه بود و کوبند مصحح و می بخون
 کل مصطکی بود و کرات بسیار کندی کوبند و آن شامی و بنطی
 برو جیب بود و جیبی با فراسبون کوبند و گفته شد و بری را کرات
 الکرام خوانند و وی بقوه متوسط میان نوم و کرات بود و طبیعتی

ک

از خشکته از انواع کرات بود و گرم بود و در چهارم خشک بود و
 سوم کرات بنطی که از کرات اما به خوانند و حراف در و برش بود
 که درش می در وی اندک قضی بود و کرات شامی را فقلوه خوانند و گرمی
 خشکی کمتر از بنطی بود و خشکی کمتر آورد و از بسیار گرمی وی کمتر آید از
 بود و گرم وی غلیظ تر بود و در مضمض شود و بنیکوترین آن بنطی بود و طبیعت
 آن گرم و خشک بود و در دویم چون با سماق بر تایلضاد کنند با نیک
 و برشهای بدنند نافع بود و اصل وی قوی نافع بود و بول براند
 و مضرب باشد و برش سده و کرده و ورق وی سودمند بود و جسته
 رصونه رحم و صلابت آنرا نافع بود و چون بخواب بزنند و فصول
 از سینه و شش پرده آورد و کرات بنطی چون آب دی با سرکه و
 دفا که کند بر پیامیزند قطع دم کنند خاصه رعا ف و حرکت شهوة
 جماع بود و چون با غل یا میزند و لعن کنند بنیکو بود و جسته بر در
 نه غرضی شود در سینه و فرجه و شش را پاک کند اگر از دهان خوردن
 دی کنند تا ریگی چشم آورد و معده را بد بود مصحح بود و مولد
 بخاری بد بود و مصحح وی آن بود که بخوشانند و در آب بعد از آن

و لعن م

در آب سرد خوب سازند و بعد از آن با سرکه و روغن دمری پرند و بخورند و اگر
عظیم نافع بود و طبع وی چون بیا شامند همین سبیل بود و چون بکشد
و ضام کنند بر زردگی انگی و جانور را نافع بود و آب وی چون با سرکه
و کند رویش و بار و عن کل بسیار میزند و در گوش چکانند و در گوش
دوی آن را بلی کنند و اگر بر بیا شامند که سبب آن رطوبت بود ضام کنند
بغایت نافع بود و سده جگر بکشاید که از بلغم بود و اشتهای طعام
دید کنند و باه را قوه دید و کرم مزاج موافق نبود و بلکه در چشم
آورد و مانند در سر پیدا کند و معده لته و اسنان بود اگر اصل وی
بار و عن خشکانه یا کج میزند و قوای بلغمی را نافع بود خوردن و به
آن حفظ کردن همچنان عصاره کرات خشک مهمل بود و
کرات بری مفرج بدن بود و او را بول بیشتر کند معده را بد بود
کرات بنطی قوه پشت بد و باه را زیاد کند تا مجدی که غنی
بحال صحت آورد کرب بسیار سی کرب گویند و شیرازی کلمه آن
سبب فی و روی بود و آنرا حنط خوانند و گفته شد و بحری بود
و که بری و کرنیا لایز گویند و نیکو ترین آن کرب بنطی بود که در

معرفیست

معرفیست طبیعت آن کرم بود در اول و خشک بود و در دوم
گویند و کرم دست و صاحب فلاحه گوید کرب و نوح است
و بنطی و خودی و بنطی مشهور است و خودی و ورق وی غلیظ
بود خوشنوی و استه با سرکه کرب بنطی منضج و همین بود و خاسته
و ضبان وی در غایت بحقیف بود و منضج صلابات چون
بالغیده تخم مرغ بر سوختن آتش کنند نافع بود کرب سرفه که این نافع
بود چون طبع وی بر مفاصل و نفوس بریزد سود دهد و عصیر وی چون با
شراب بیا شامند چند روز در دسر زبیر و چون با زاج و سرکه بیا میزند
طلا کنند بر حرب و برص نافع بود و چون کرب بخورند و آواز صافی کند
و لون را نیکو کند و رعشه را بغایت بر سر زضام کردن سود دهد و مرق
وی سرفه و درد پشت که من و درد زانور نافع بود و شکم براند و خاصه
چون یک نوبت بخورند عصاره وی با شراب کنند که جانوران و کرب
دولت را نافع بود و چون بعصاره وی معوط کنند سر را پاک کند و خوردن
دی در شراب دیرستی آورد و وی مولد مره بود و وی عکرا با گوشت فربه
بریزد و بار و عن با دام بار و عن کج غایله وی کم شود و وی مضر بود بعد

و تارکی چشم آورد و با وجود آنکه در داروهای چشم استعمال کنند و وی مضرب بود
 بچشم کسی که مزاج چشم وی خشک بود و کسی که مزاج چشم وی تر بود هیچ مضرت نباشد
 و بلکه سود دهد و کرب سودای وی مزاج و صاحب دالعی الشعلب و البیل
 سرطان و بواسیر نشاید که خوردن فی الجمله مضر و مزاج نشاید که خورد و اگر خورد
 و سه مزاج را با خردل و سر خوردن مرق آن از بی آن بیاشامند اگر وی
 وی بکوبند و ضاد کنند شما یا با سون مجروح و درمها را نافع بود و از
 حمزه و بلغمی و شری و کرب بری تمیج بود و پخته در ساجل و یا روید طبیعت
 وی کمتر از بستانی بود و چون خشک کنند و سخی کنند و درم با نرا
 بیاشامند از کزندی جانوران خاصه افعی خلاصی باشد و ثمر وی بمقدار
 فلفل سفید بود و وی نیز جسته کزندی کی افعی بنکوب بود و کرب بری پخته را
 خارج بدل استعمال کنند و در اطلبه تخم وی کرم را بکشد و صبا القرم برون
 آورد و در طعم وی شوری بود باندک تلخی کرب الانیلو فرست و گفته
 شد و کرات جیلی فراسیون است گفته شد کرم مضامین است گفته
 شد کرم سودا فاسد است است و گفته شد و کرم شکر قفس است
 و گفته شد کرم بیاری رخت انکور کوبید و بشیر از زردی و زاری کوبید

طبیعت

طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق و خبط وی چون سخی کنند و ضاد
 کنند صلیح را ساکن کند و ورق وی چون تنها ضاد کنند با سون
 الشعیر بر درم کرم معده و التهاب آن بعبایته نافع بود و عصا زده ورق
 وی فرجه و امعاء را نافع بود و در معده که از کرمی بود و کسی که خونی
 فی کند و زان آبست را نافع بود و خبط وی چون در آب خورینند
 و بیاشامند همی عمل کند و در زمان بهار چون شانه های وی
 بریزند از آن بکشد و نقطه بر قضبان میخورد و مانند صمغی بود و چون
 با مزاج بیاشامند سنگ بریزاند و چون بر فویاده جرب منقرع و غیر
 منقرع بمالند سود دهد و چون احتیاج به لیدن وی باشد باید که پیش
 از آن عضو را بنظمه و ن بشویند و اگر بار و غش زیت بمالند و ادمان
 کنند وی موی را برد باند و خاصه دمعه که از قضبان تر وی گیرند
 و این مولف گوید چون از آن دمعه در شراب کسی بخورد و شراب را
 دشمن کرد و دیگر خورد قضبان تر وی مقوی معده بود و اما محشی
 حلی بود و مصحح وی کثیر بود و صمغ عربی خاکستر جوی وی بود و چون
 با کرم ضاد کنند بر معده که بواسیر از آن قطع کرده باشد نافع

بود و گر زندی افخی بهم نافع بود چون بار و غنی کلی و سداب و سرکه خاد کنند نافع بود
و دردی که در سپرز بود سود دهد و گرد نافع بسیار کی کرد اینده گویند و بهترین
و فاضلترین آن از مرغ فریه و تر بود و باید که بر آتش سوخته گردانند و روشن
بادام بخورد آن دهن متصل طبیعت آن گرم و تر بود و گرم معده را نافع بود
و ابدان مخمل و کسی که ریاضت بسیار کشیده باشد خوابنده زود قوه وی
زیاده شود و مضر بود بمعده ضعیف و مصدق وی میخنج بود و اگر سس
پونانی اردلس گویند و بشیر از کی سنگ و آن چند بیت کطعم وی میا
ماشع عدس بود و در رنگ وی به تیرگی زنند و چون مقشر کنند بر
عدس مقشر بود و هیچ چیز کا و را مانند آن فریه نگیرد و در ولایت اخج
و بیضا و کامفیر و ز بسیار کار دارند و نیکوترین آن بود که لون آن سفید
زنند و مشقی یا مصری بود و طبیعت آن گرم است و در اول نادم
گویند و در سوم خشک است و در دویم سبزه و شش از رطوبات غلیظ
باید کنند و برهن و کلف و اثر با طلا کردن نافع بود و لون را نیکو
کرد اند چون با شراب بر گزند کی افخی و آن و جام و سکه بپاوه خا
کنند نافع بود و چون با سرکه و آفتابش بشینند و بر گزند کی خوب

نهند

نهند نافع بود و در گوشت پرویانند و بر جراحتهای مقعر چون غسل و زراوند
در جرح بشینند و استعمال کنند گوشت بن دندان پرویانند و مولف گوید
اگر ابرس و زراوند و کندر و دم الاخوین با وی صاف کنند و با سکنجبین
غضلی بشینند و استعمال کنند و بر گوشت دندان که خورده باشد تکرر
نهند البته گوشت پرویانند طبعی کرسنه چون بر شقاق که از سر ما بود
و حله که در بدن حادث شود و بر زن نافع بود و چون بریان کرده بپزند
و با غسل بسیار میزند و چهارم از وی تناول کنند لاغر از موافق
بود و چون با سرکه استعمال کنند یا بار و غنی کبجدر جرب کرده و غیر
البول را نافع بود و ز حیر و معصا اسکن کنند و دینق وی ملین
اورام صلب بود که در رپتان و در اعضا عارض شود و سعه و نار فاسه
را نافع بود و اطلاق طبیعت کنند و او را ربول و صفت طی
کردن وی چنان است که بگیرد کرسنه فریه و سفید آب آن بریزند
و زمانی نیک بخربک آن میکنند و تا آب بخورد بعد از آن از آب
برون آورد و بریان کنند تا مقشر شود و پس به آسیاب خرد کنند
و بمخل پزند و شربت از وی دو درم بود تا سه درم خلطی بد از وی صاف

شود و غذای خشک بود و بسیار خوردن وی به عوض بول خون برآید
و بقوه ادراکی که در وی هست سهل خون بود و بمعصی گویند
مصلح وی کل مسمی بود و کالج گشتی فطن است گفته شد که در کربلا
نیز گویند و فریاد و فریاد و پهنانی قار و بلفظی دیگر نقره دان زیره
رومی است بشیرازی کرده خوانند و در قوه نزدیک به انیسون
بود و وی بمعدده نیکوتر از زیره بود و طبیعت آن گرم و خشک است
و درد ویم گویند و در سیوم جالینوس گویند که اول نیکوترین آن است
بود و تازه باد یا بکشد و هضم طعام بکند و بول براند و اگر ما
بکند و حب الفرج بیرون آورد و شکم ببلند و خفقتان که آن خفا
لذی بود سود دهد و بعضی با بخت نافع بود و شری زوی و دریم بود
و اگر هر روز در دم بنیشتا درد هم کنند و رنگ کنند تا نرم شود
و بخابند و فرد بر صبیق النفس نافع بود و بفتح معده و امعاء
کرده و متفانه را سود دهد و درد معده چون بدان ادمان کشد بخور
که در معده بود بکند از اند و جالینوس گویند سده و امعاء نافع بود
و چون با غذا استعمال کنند سخی بدن بود و گویند مضر بود به شش

د مصلح

و مصلح آن سحر بر بود و بدل آن نیم وزن مکون بنطی و نیم وزن انیسون
شامید و کروبار و میه و کرو با جیلیه و قرماناست و گفته شد
خند قوی است و گفته شد طرویان گویند و آن نوع از اس
بوسل است و گفته شد عاف و قحاست و گفته شد
نظر بون دقیق است و گفته شد صنوبر کوچک است که
معروف است بقم قریشی و بشیرازی آنرا کالج خوانند و گفته شد
صاحب صنایع گویند زعفران است و گفته شد و صاحب جامع گویند
نولی چند آورده اند که عروق صفر است هم و گویند اصول و راس است
و گویند در رس نوع از آن است که مدینه نیز گویند و در مالتی غافق گویند
نزد رخت مشنان است و در سیم گفته شود و بعضی گویند انچه است
و خلاف است و موهف گویند به تحقیق آن نوعی از زربوین است
بغایت گرم بود و شکل مورد دانه بود و سخی قبل بود و سهل ماصفرا
مره بود و در دم از او رکنند بود و خوردن و رکنند بود و از خوردن
حک و درم عارض شود بکشد و مداوای کسر که خورده باشند
مداوای کسی فرنیون خورده باشد که گویند سنگ است و گفته شد

کرری بسیاری کلنگ گویند و نیکوترین آن بود که باز صید کرده باشد
باید که چون بکشند و بعد از چند روز بپزند با سرکه و دیگره آب نمک
بپزند و صاحب منہاج گوید بسیار نرم و گرم بپزند و بعد از آن حلوا
قند یا حل بخورند و طبیعت وی گرم و خشک است و گویند مرد
بود شریف گوید دماغ و زهره وی چون بار و غش زینق بپایزند
و سعط کنند نیان زایل کند و هیچ فراموشی نکند و چون مغز وی
در چشم شب کو کشند شب کوری برود و چون زهره وی به آب و ورق
سلقی بپایزند و سعط کنند سه روز بیانی لقه زایل کند البته
ده غ وی چون آب حلیم بکدازاند و برورم دست و باطلا کند
نافع بود و چون خضبه های وی نمک سود کنند و خشک کنند
و بپایزند و با همچنان سرکبی سورمارد کف دریا و نبات و اجزا
مسافر در چشم کشند سعیدی ببرد که سبب آبله بود یا ناخنه ایچو
گوید در خواص آورده اند که اگر چشم وی سوده در چشم کشند بخواب
آورد و چون پیر وی بکدازانند و با سرکه و عنصل مطحول بپاشند
چند روز بغایت نافع بود و چون زهره وی با عصاره مرزنگوش

بکدازاند

بکدازاند و صاحب لقه سعط کنند مخالف جانی که لقه داشته
باشد هفت روز باید که روشنائی نه بیند و روغن کردکان در لقه
می کشند بکلی زایل کند و زهره وی گویند بر جرب منقرج و بر برص لطوح
نافع بود گویند الغم حافظ النحل است و حافظ الاطفال نیز گویند آن
فرغیون است و گفته شد که زهره گویند قشاة الکبر است و خلافت
و آنچه محقق است قشاة الحما است و گفته شد که روشنی بسیار بکشد
گویند و نیکوترین آن بود که از شکم مرغ یا از جوی ملبس بیرون آورند طبیعت
آن سرد بود و عصبانی در روشنی باید که بکام بپزند و خوبان و فلفل
یا سداب و کرفس و با زرد مطفنه یا چارمر که ادمان خوردن و کر کند
بلغم بسیار بپزد آنگاه در شخوار از شکم بیرون آید و باید که بعد از وی
جوارش ت مسهل بخورند و شخوار مهضم شود و غذا اندک دهد
لیکوس وی یعنی بود و والی در ساقینی بپزد بکشد و او لی آن بود که
با سرکه بپزند و خوبان و فلفل کرک بسیار سی کرکن گویند و آن حیوان
که یونانی کرکدا خوانند و میان هر دو چشم و سر وی داشته باشد زهره
و قوه وی بغایت بود و ناجیه که قبل بر آن سرد بردارد در شمر نو نه این مواف

کوبیدن زیت از یک قیل کوچک و در پسته باشد کنار آب بنده باشد و رنگ او
مانند قیل است و سرد و سگانه و بیش مانند در میان هر دو و در او کوبیدن
بمقدار یک گز کردن او مانند کردن گراز یکبار باشد و سردی جمله عقده
بکشد و اگر صاحب قویچ بدست گیرد شفا یابد و دفع صرع و فاجعه و شیخ
بکشد اگر با خود دارند از چشم بد بین باشند و در آنجا آب بسیار است
و کوبیدن زهره و چون بخور کنند با دانه شکسته و هر سحر که باشد لایق
کند و کز بره و کسبه نیز کوبند و پیونانی قویون و بسیار کیشیز و
نیکوترین آن بستانی بود و تازه و خرم طبیعت آنکه تر بود که در آن
در صبح اول تا دویم آنچه خشک بود سرد بود و در سیوم بغراط کوبیده و در
حرارت و برودت بود نزد یک و جالینوس کوبیده و سخته دارد و
مرکب بود از قوه متضاده و در سبتورید و کوبیده و در فلفل
ایشان کوبیده سرد است و اگر سرد نبودی عصاره وی کشنده نبودی
بقرید جالینوس کوبیده اگر نه گرم بود و خنار نیز را تحلیل ندری و بدستی
که این فعل با نجاصت میکند یا از بهر آنکه چه مردی لطیف است
و عوام و در نفوذ عوض میکند و جوهر سرد عوض کند و یکن چون

بیاضا منده

بیاضا منده محلل حرارت بود و بزود قطع سردی و در بانی نماید و اگر نه سرد
بود و حمزه را شافی نبودی و در وی فتنی و خدیر بود چون تروی با
خشک بخامند بوی سیر و پیاز پیر و عصاره و بل شیر زنان ممکن مریضانی
سخت بود و چون با سوسن بر حمزه عمل ضاد کنند نافع بود چون غسل و
مویز با ورق کل سرخ و عمل ضاد کنند بر شری و درم خصیه از گرمی بود و
نارخاری منافع بود و چون با آرد با قلا بر خنار بر ضاد کنند مکرر از آنند
و چون با سرکه و اسفنج و روغن کل یا میریند حمزه و رمهای گرم نافع
بود خشک دی سودمند بود و حمزه دوار که از بخار مراری بود یا بلغمی
دمغوی معده بود و خوردن وی تاریکی چشم آورد و اما خفقان را
نافع بود و نجاصت منع بخار از سر میکند و از بهر اینست که در طعام
مصر و عان کنند و تروی چون بکوبند و آب آن در بینی چکانند قطع
رعاف بکند و خاصه چون دو جبهه کافور در یکدرم آب بوی حل کنند
چون آب وی با شیر زنان در چشم چکانند ضربان سخت ساکن کند
و خشک دی چون با نبات بیاضا منده در سردی و شست که از گرمی بود
سود دهد و دفع صداع و سکر بکند و چون خشک دی کوفته یا بصفا

نردی مضمضه کنند شش و آنها که در دهان باشند بر دوا بایل کنند و کثیر خشک
 بخاصیت مفوی دل و مفرج بود و خاصه در مزاجهای گرم و دودرم از دوا
 یا در دم آبسان الحلی باشد مانند قطع خون رفتن از بینی بکند و منیع
 فی و حار خالص که بعد از طعام بود خشک وی بریان کرده شکم ببندد
 و چون با مسج باشد شری زایل کند و بسیار خوردن وی دهن
 را مغلط کند و چشم تاریکی کند و منی خشک کند و باه نشکند و نبات آورد
 و مصلح وی سکنجبین و سفر جلی بود و حوری گوید چون کثیر خشک
 بسیارند و نبات بسیارند قطع لغو بکند و منی خشک کرده اند
 همچنین اگر با نبات سقف کنند تردی چون با مرغ فریب بزنند و در
 آن حنظل سوریش مثانه نافع بود و دوسواکس گرم را سود دهد که سبب
 از شراب بود چهل درم از آب گویند کشنده بود به تبرید اگر مضرت
 وی بدل رسد سرد و غشا و جنون آورد و حال وی مانند حال مستان
 بود و چون از تردی بخورند نیم رطل خلط عقل و غلط آواز سبب
 آورد و مانند مسنان کلام و فحاشی بود و از مجموع بدن وی نری
 کشنده آید و مداوی وی بقی کنند و بطبع شبت و روغن زیت و بوره را

و بعد از آن

و بعد از آن زرده تخم مرغ و نیم برشت به نمک و فلفل و مرق مرغ فریب
 به نمک بسیار و فلفل خورده و شراب صرف حکم داند که باشد مانند با مسج
 و حسب این احسین گوید کثیر تر چون آب بی تنها و بسیار خوردن زهر بود
 و اگر با سبزه و دیگر خوردن از بغول منع آن کند اگر با سحوم بود و اگر بقول
 بود بغل بود کز نه برزالا بخره است گفته شد که آن با در بخور است گفته شد
 که آن با در لطافت است گفته شد و جز ما زج نیز گویند که بره البر شتر الحی گویند
 و آن بر سیا و و شان است گفته شد که آن کبیر حریست مانند تر جلیس آن
 طلبست که بورق خرمای افند و نیکوترین آن نانی بود و سفید و بزرگ
 دانه مانند مصطکی مرطوب مزاج را نافع بود سرخه خسته سینه که از طوبه
 بود سود دهد استعمال از وی هفت درم تا بیست درم بود که در آن است
 و گفته شد که اگر احام نوعی از مساج است و گفته شد که اگر از نوعی
 سون برست و آنرا سیف العراب گویند و آن دلبون است گفته شد
 که سون فشرست مانند سیج سودا و لبن دو نوع است یک نوع
 سطر بود و آنرا سبیل خوانند و یک نوع شک باریک بود مانند سبطی و آنرا
 که سبیل خوانند و نیکوترین آن باریک بود که میل به سرخی داشته باشد و طبعیت

آن کرم بود در حد و در جاذب خشک بود و حوری کوبید معندل بود و در حرارت
در طوبه استرغامه را یک کوبید و فریبی آورد و هم خورد و هم حبس
و حبس مانده حرف بود و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و اصبی بلغم
و رطوبت را نافع بود و سده کرده و رحم بکشد و حیض و بول براند و کرده
و مثانه را جلاد دهد و کرم را بکشد و قوس کوبید چون دود انگار از وی
سحق کنند و بعل بپوشند و بر ندان کرد کنند و جنبه طلا کنند و کرم
کشد و درد را بیل سازد و اسحی کوبید که مضر بود بمعدده و مصلح و کثیر
بود و بدل و منافات است با رسی سی خزه خوانند و کسب کسب
الخرق خزه بد بخیر است و هر دو را از سموم شمرده اند و نیکو
خورند معالج آن بقی کنند تا معده از آن پاک کنند
بپارسی شیره جو خوانند و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ تر از خور
آب بود و در طبرید و ترنیت کمتر از وی بود و مزاجهای در کرم بکشد
را نافع بود و دفع تب بکشد و تشنگی که از گرمی خشکی بود بنشانند
اکثوث است و کفنه شد و کشتوثا شکر و نایر خوانند
افسنین است کفنه شد نونی از گاه است

کلیکان

کلیکان و تجرینز کوبید و آن در رمل وید و اکثر در ماوراء النهر خراسان
باشد و در طرف فارس نیز باشد و مولف کوبید بشیرازی آنرا کلی کند
خوانند و آن مخدر بود و زنان جهت فریبی در حلقوا کنند و خود مست کنند
بود و چون تر بود بمقدار کرده بود و چون خشک شود از گرد کان بزرگتر بود
و اندرون وی بجفف بود طبیعت آن سرد بود و نه همچون انواع فطر و گاه
داخلی نبود و از رطوبته غریبه بایست که جوهر حرارت بنشانند و در هضم شود
و غلیظ بود و مصلح و مری و زیت و دانه و فلفل و سمنه و فک بود
کشت است و کفنه شد نباتیت برهم بجیده و مانند
بسیار نافع و عدد آن پنج بود و مولف کوبید بشیرازی آنرا بکشد و خوانند و از
عرفه مند آورند طبیعت آن پنج از رسی کوبید کرم و خشک بود و در دو درم این
رضوان کوبید در اول جرب قویا را نافع بود و مصلح بلغم غلیظ و رطوبت
فاسد بود این ماسویه کوبید ملطف و محلل بود و نافع بود جهته اصبی
بلغم و رطوبته و بر دهمای سرد ضاد کردن نافع بود و این سرافنون کوبید
بخاصیت مقطع شتوه و باه بود و مقلل مینه و شیر بود و مصلح آن صنوبر
و مراد بود و در قوه مانند بدکشان بود و بدلی آن بوزن آن کافور بود

آن صنوبر بود و مولف گوید از خواص در آنست که زمان شیر از اگر یک کوچه شیر
خوار بسیار کرد و در کهواره آرام گیرد در شب ایشان یک عدد بچک نهند
آرام گیرد و دیگر نکرید نم صمغ اکست کسطنتر گویند و آن قسط است گفته
شد که اسطوخودوس است و گفته شد که شمش قشمش است و گفته
شد و منافع و نرودیک بمنافع موز منقی بود که شمش و با و چنان بر گویند
و ترغای گویند و از بهر آنکه بر جامه می چسبد ساق آن مانند یک کز بود
و بر و رطوبتی بود که بر دست می چسبد و نرود چون خیار بود که حکمت و خاکی
و بر جامه چسبد و در باغهای شیر از بسیار بود و تخم آن محلی بود و در آن
چون خشک کنند و سحق کنند و در چشم کشند سفید را بیل کند و کعبه از
کعبه کجک چون بسوزانند و سحق کنند و سنون سازند قوی بود و چون
با کجی بیاسمانند تشنگی بنشانند و نفخ که در شکم بود سودمند بود و کعبه
البقر کعبه کجا و چون بسوزانند و سنون سازند و نرود از محکم گرداند و چون
با کجی بیاسمانند تشنگی بنشانند و سفید بکدازاند و محرک شهوة و باه بود
بر برص طلا کردن نافع بود و اگر با عمل بسوزند مفرح دل بود و بدک را زهر
کند و حکم را قوه دهد و شربتی از وی سه مثقال بود و چون در چشم کشند و تشنگی

بمیزاید

بمیزاید کف بقدر الحماست و گفته شد کف الکلب صاحب منهای گویند
گفته شد کف لیمو بیونانی لاریطوطام گویند و آن غنطن است و گفته شد
کف الشبغ کف السبع خوانند و آن کبکج است و گفته شد کف الذب
حسطنام است و گفته شد کفری بیونانی فیفس گویند و آن بهار فرما بود
و آنچه از خل تر بود آنرا کافور گویند و فتور خوانند و آنچه ماده بود کفری
و کفراه گویند و بنکو ترین آن خوشبوی هض و ندر بن کشیف بود و که
اندرون وی چرب بود و وی قابض بود و چون در ضادات مرمحات کنند
منع ریشها بکند و استرخا و مفاصل را نافع بود و چون در ضادات شکم
کنند معده صغیف و درد جگر موافق بود و چون موی طبع آن بنشیند
چند نوبت موی بر اسبیه گرداند چون طبع وی بیاسمانند درد اعصاب
نافع بود و درد کرده و مثانه و احش قطع سبلان و ضلول از شکم بکند
و قوه وی بهر بهار که در اندرون وی بود مانند یکدیگر بود و ضادات
چون مجوزند و چون بپزند و همان عمل کنند که کفری غرایه و قفر الهی
و گفته شد کلز مفاث مندی است و در شکستگی اعضا و کوفت
آن بغایت نافع بود کلز نوره است گفته شد کلز کلز کلز کلز کلز

مغل است و گفته شد کلب بپاری کرده گویند وی معتدل بود در
 خشک و این ماسویه گویند سرد و خشک بود و گویند سرد و تر و خلطی بدیم از
 وی متولد شود و عسر الهضم بود و دراز معده بکند و این ماسویه گویند
 محمودترین کرده برده بود او لی آن بود که با سرکه و مری پیزند و با نانک
 و فلفل و آب چینی بهنجین با پیله وی بخورند کج گفته است و گفته
 کلبی اسق است و گفته شد کلبک در هر حرست و گفته شد
 و کاه انواع است و بکنوع غوشه گویند و گفته شد و بکنوع کش
 و هم گفته شد و در فطر انواع آن گفته شد که سینه ماسر حویه صفت
 مانند جاذبه و گویند طلبست و گویند تخفیف ضعیف کوشی است
 و گفته اند که فطر اسالون غم است و وی در همه احوالی قوی بود و
 از جاذبه کرم و خشک بود و در دویم گویند کرمی وی در چهارم بود و بول
 و تبض براند که پیله زد و محکم بقوی قوی و بی نظیر بود در اسهال
 آینه دوی مذیب و محلل بود کثری بپاری سرد گویند و آن انواع
 و فاضله بن آن نوع است در خراسان که آنرا شاه امرو گویند
 و آن مانند آینه است بسنه بود و خوشبوی خوش طعم بود و پوست تنگ

برزک

ماده است گفته شد کلبک در هر حرست و گفته شد

برزک و بعد از وی سجستانی میوه آن معتدل بود و گویند سرد و تر بود
 اول خشک بود و در سوم بصری گویند کثری سرد بود در اول و خشک بود در دویم
 و صینی سرد و تر بود در اول آن نوع که شاه امرو خوانند شکم براند و کثیرا
 الفد بود و کثری بیشتر از فواکه دیگر غذا بد خاصه آنچه بزرگ شیرین بود
 و آنچه ترش بود شکم پیله خاصه خشک کرده قود معده بدهد و
 نشکی بنشانند و مکن صفر بود خلطهای صفراوی را دانکه قابض بود
 و علاج کسی بود که فطر خورده باشد و اگر فطر نا کثری ریزد و بخورند ضرر
 آن کثر بود خوردن وی بعد از غذا منع صعود بخار از سر بکند و بجایینه
 که در وی هست فو لیج آورد پیران را مضر بود و مصحح و ماله العسل بود
 باد و بهای کرم باز چیل مر باد و حبی کرم را بکشد بقراط گویند کثری
 چون صلب بود مبرود و محفف بود و شکم پیله و آنچه رسیده و نرم و شیرین
 بود سخن و مرطب بود و شکم براند و شیخ اربیس گویند مغوی ل بود و
 دوش گویند آنچه منوله شود و تخم صمغ بود و رازی گویند که
 آب بر سر آن بخورند بعد از وی طعام غلیظ بخورند و اگر بکر سینه
 که ساق بود بخورند باید که خواب نکنند و بعد از آن شراب کهن

صرف بیاض مندر با زجسل و سر با این ماسویه کوبیدرت کثرت طبیعت بند
و دایع معد و قطع اسهال مره صفر بود و کما فی طوی سونانی حاکم
کوبید و معنی آن صنوبر الارض بود و صاحب منهاج کوبید تخم کرفس رومی
و صاحب کل کوبید طرخون رومی است و یا کاشنی رومی و بعضی کوبید برک
و شخ قنه است و همه خلافت مولف کوبید حشیش است و گفته
که کلی بنفش رنگ باشد و به آخر تخم گردد و بشیرازی آنرا ماش دار و خوانند
تخمی وی زیاده بود از تیزی و صاحب منهاج کوبید نیکوترین آن ستانی بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم کوبید گرم بود و در دوم خشک
بود در سیوم گرمی وی در سیوم بود مفتح جلا دهنده اعضا باطن بود
و در وی قوه مهمل بود و چون بر صلابتهای ریش خفیه منبسط
سودد و چون باسل بیاض مندر وی عرق النسا رافع بود و شده حک
بکشانید و بر قان سودای وی رافع بود و چون هفت روز بیاضی منبسط
خاصه بشراب حیض بول براند و شربتی از وی بکشفال بود و کوبید مضر
بود پیش و مصدق و یاسین بود و بدل آن نیم وزن آن سالیس
بود و آنکی نیم آن سلیحه نیست و رید و س کوبید چون با لعل جمل

روز بیاضی بیاض مندر عرق النسا رافع بود و علت جگر و در کرده و معض
رافع بود و طبع وی چون بیاض مندر دفع ضرر سم حاکم النمریک و ابن سیرین
کوبید مهمل بنم غلیظ بود شربتی از وی بکدرم و نیم بود و تا یکمغفان نیم
احتی بن عمران کوبید چون بیاض مندر و مغفان از وی با آب انجیر خنجه امعاء
بلای لایک کنند و دیسیتورید و س کوبید بدل آن سیس لبوس
و دانی نیم آن سلیحه ابن ماسویه کوبید بدل آن زبره کرمانی بود و کوبید بدل آن
کمد ریوس است کمد ریوس پیوسته حمار ریوس خوانند و معنی آن بوط الارض بود
و بعضی طو قوریوس کوبید و کوبید برک شخ اشق است و خلافت و معو
کوبید کیا هست سبتر رنگ و بغایت تلخ و آن ورقی قضبان فی لخی بود اما اندک
تخم داشته باشد بیشتر ورق بود و بیشتر از آنرا نام داروی تلخ کوبید و نیکوترین
آن نازه دبری بود و بعد از آنرا ک تخم بکیرد و طبیعت آن گرم و خشک بود و در
سیوم کوبید و در دوم دوی مفتح و ملطف بود و چون باسل بر پنهانی فرمن
نمند پاک کنند و چون بیاض مندر نازه وی با آب پیزند و سودد و در جسته سرفه کس
استدائ استسقا و بول و حیض براند و سیر زبکد از اند و چه بیرون آورد و چون
بشراب بیاض مندر کزند که جانودان رافع بود و چون تخم کنند و بشراب پیامیزند

و در چشم کنند و قرص چشم که ناصور شده باشد زایل کند چون بگویند و بر سبزه
نهند بگذارند و اگر بپاشند مندی را زایل کند و شریف گوید چون بآبی اندک
بپزند و با لایند و سه روز بیانی هر روز سی درم بنامش باریت بیاشامند نیم
کرم سنگ بریزند و البته دوی در دهانی هضم را بگویند و دو که در نواحی سینه و شکم
بود چون کخی کنند و با جلاب با عسل و برشند و سه روز بیاشامند شرفی
از وی سه درم بود و کما فیطوس گوید همین عمل نیز کند و شراب کجد را بگویند
محل بود و شمع و برقان و نفخ که در رحم بود سوالمهضم و ابتدا استقار انافع
و بدل آن عروق غاف بود و دستر برید و کوبید بدل آن بوزن آن بپزد
بود و گویند تخم خاص بری بود و با تخم شلغم بری بدل آن بود کمون بسیار
زیره کرمانی گویند و فارسی و شامی بنطی بود و کرمانی اقوی بود از فارسی و بن
کرم خشک بود و در سیوم گویند کرمی وی در دیم بود و کرم را بکشد و باد بکشد
و هضم طعام بکند و چون به آبی روی بنشیند لون را صافی کند و نوش
گوید کرمانی شکم را بپزند و بنطی براند و اس ماسویه گوید چون بریان کنند
و در سر که خوب نند شکم بپزند و باد های غلیظه دفع کند و مجفف معده
بود و جرب نافع بود و اگر زن باریت کهن بخورد بر کبره قطع کثرت حیض کند

و چون

و چون در سر که خوب نند خشک کنند و کخی کنند و سفوف سهند و بدان ادهان کنند
قطع شهوة طبع بکند و چوبامک بخابند و فرو برند قطع سیلان لغایب کند و چون
بسرکه کخی کنند و قطع رعاف بکند و چون تنها بخابند و آن در چشم چکانند خون را
بپزند و طر فر را نافع بود و عصارة بری وی چشم را جلاد دهد و چون در موضع موی زاده
در چشم بود طلا کنند بعد از آن که موی بر کشیده بود و دیگر نزد یک خاصه با صمغ
طلا کنند بعد از آن که موی بر کشیده بود بری وی بسیار رنگ بود و مانند
شونیز و نوحی از بر است که تخم وی مانند تخم سوس بود و چون با شراب بیاشامند
ازدکما جانوران را نافع بود و تقطیر البول و سنگ بریزند چون با سرکه بیاشامند
نواف ساکن کنند و چون باریت عسل بپایزند و ضاد کنند و از سرکه بپاشند
شب چشم بود زایل کند و همچنین بر درم انشبین که از کرمی بود و شرفی از وی
در درم بود گویند مضر بود شکم و صفا آن کثیر بود و بسیار خوردن وی لون را
زرد کند و بدل کرمانی یک درم و نیم بنطی بود و شاپور گوید بکشد بکوزن را
گوید بدل آن بوزن آن فارسی بود و بدل آن که رو یا بود و بر دیم و وزن آن کرمانی
بود و گویند بدل آن تخم کرب بود کمون و اینسون است گفته شد
اخر فارسی خوانند آن است منج است گفته شد کمون شمشیری کمون بری است

و در کون گفته شد کون از کون است و گفته شد کون از کون است و کون از کون است
 اسود خوانند گفته شد کون از کون است و کون از کون است و کون از کون است
 خرو گفته شد کون از کون است و کون از کون است و کون از کون است
 نوعی از کون است کون از کون است و کون از کون است و کون از کون است
 در بانی و اصمغی گوید که کون از کون است و کون از کون است و کون از کون است
 دو رس و عصب یعنی رد می و ابوجنیف گوید که کون از کون است و کون از کون است
 و درخت آن خار ناک بود و قد آن دو کون زیاده بود و نر و بدالاد کوه رود
 آن مانند ورق مورد بود و نم آن هم مانند تخم مورد بود و عکس و ورا کون
 خوانند و سطح کون و پهنائی نیکوترین آن سفید و نو و مخرج بود یعنی جها
 کرد بود و چون لیس کرد و مخرج شود و خش دی بصمغ را پنج کشته و جالبینو کون
 طبیعت کون گرم بود و در دویم خشک بود و در اول گوید در سوم قوه حائضه
 به هر و خون بیند از هر موضع که بود طرف دم که از جیب دماغ بود آن نوع از کون
 و منع ریشهای بد که در معده بود و چون باسل بودا خشی نهند زایل کند و جو
 با سیم میامیزند و بر قوما مانند زایل کند و ریشهای از سنجکی آتش بود و شقان
 که از سره بود سود و در چون با نظرون میامیزند و سر را بیلان بشویند ریشهای

زایل کند و چون با خمر شیرین میامیزند و در کونش چکانند انواع در بانی کون
 کنند ابو صبح گوید که کون از کون است و کون از کون است و کون از کون است
 معده ضعیف مسخی آن بود و جگر سرد و اگر کونش در آب خوب است
 و هر روز از آن آب خوردند بلغم را مانع بود و حفظ را زیاده کند و در هین جلا
 و دفع نیسان کنند و اگر بسیار باشد و صمغ آورد و کون در هضم طعام
 کند و بادا بشکند و فی بیند و در ریشهای چشم مانع بود و خفقان را سود
 دهد و شمع الریس گوید که کون از کون است و کون از کون است و کون از کون است
 و سبب آن دخان وی در زمان با سود منند بود و کون سره مانع بود
 خابیدن و لخته دندان را حل کند و بسیار خابیدن وی باشد که در مخرج
 این سیاه پیدا کند و دخان وی چون با قطران بسوزانند و موی بردارند
 بود و اندا اگر کون بسیار با شراب یا سرکه میامیزند کون کون و قشور وی بجای تمام
 و شتر باشد و صفت آن گفته شد در کاف دفاق الکندره صفت از
 کند بود و در قوه مانند کند بود و دفاق کند آن بود که کند که کون در
 محل کنند و پزند و آن خورده که از محلی شیب آید دفاق الکندر گویند نیکوترین
 آن سفید بود و شربتی از کون در نیم درم بود و مانع بود جهنم نهیای بلغمی و چون قدری

کنند و اندکی در غفران بخورد و همچنین اگر قدری با اندکی ناخواه بپاشند
و خان کند چمنه غلههای چشم نافع بود و گفته شد و صفت و طاهای کند
مضر بود پیش و مصالح آن از زبانی بود و بدلی مصطکی بود و اگر غم
کو به بدلی بکوزد و اندکی و نیم آن دق قوی بود و کندش بسیار
کنند و گویند و استعمال از وی پنج درم بود و پودن وی سیاه سیاه بود
و اندرون سفید که زردی زنده و طبیعت آن گرم بود در اول درجه جهنم
چهارم خشک بود و در آخر درجه سیوم خوردن وی در غایت خطر بود
وی مقطع بلغم و سودا بود و برص و هت سیاه و جرب نافع بود و طلا کرد
سیر زبکد از اند و بول و جنس براند و سنگ بریزاند و سهل بلغم لایع بود از
مفاصل شری از وی دانگی و نیم بود و اگر سخت کرده در پی منده غط آورده
و نشاید که در تابستان سوط کنند از بهر آنکه شفت رطوبت بکند و اگر در خزان
و زمستان بهار سوط کنند شاید اگر چه سه ماهه یا چهار ماهه در شکم مرد باشد
آنرا سختی کنند و با غسل بشینند و فستق سازند و بخورد و بر کیرند و چم برون
آورد و مضر بود پیش و مصالح وی کثیر بود و کندش از ادمهای فتنه
و قلی بسیار آورد و غشیان باشد که جنای انجام دهد و ادای آن که خورده باشد

بقی

بقی و حقه قوی که در آن شحم حنظل بود کنند و اگر تنج پید کند معالجه
تنج کنند که از پوست بود و بدل آن در قی بوزن آن جوز الفی بود و داند
وزن آن فلفل و رازی گویند که رشب ماه ستاره نه بنید مقدار عدسی بارون
بنفشه سحوط کنند بغایت سودمند بود و کال صحنه باز آورد و سه نوبت
مولف گویند برک کندش به برک سادج ماند کنار حشمت است و گفته
شد و طبیعت آن گرم و تر بود و در اول ماه رازباده کند و عرق را خوشبوی
کند کنار زبکد بسیار سی کنکری خوانند و آن ضعیف و طبیعت آن گرم و تر بود
در اول گویند سرد و تر بود و وی قی آورد و با سانی و چون به آب گرم
سکجین بیاشامند یا با غسل بدل آن پنج درم ششمان است و گویند
دقی بدل آن جوز الفی بود و کوز مقل است و گفته شد کوز کندم جوز خندم است
و گفته شد و صاحب منهاج گویند در خواص وی آورده که چون یک لیک از وی
بگیرند و در طل علی طی طل آب و نیک با هم بزنند و سر ظرف بپزند و در شفت
شراب رسیده کرد و آن شراب زهی آورد و منی بپزد و کوب باد آورد
است و گفته شد کوز در خطاه است و گفته شد کوز کوشا طین شای
است و گفته شد کوز رضی گویند کوب قیو لب است و رازی گویند مصلی

و این سخن گوید در حقیقت است که بشت و شش بود و آن طلق است و گوشت است
 گفته شد که گوشت بشت و شش است گفته شد که گوشت بشت و شش است
 که بکوس و در لایحه بود و لیکن غلیظ نبود و در هضم صاع بود و زود هضم شود
 و عذیم الفضول و حسن البکوس بود و خوبی لایحه از وی متولد شود و اگر
 بهر که انجان مستعمل کنند تروچه برودت آن کمتر شود و وی سحر و امعا
 خفته خلق را نافع بود و شقاق زبان و لبها که از گرمی بود سود دهد و
 که بسیار نافع است و گفته شد که طهر با صمغ جوز روی است و نیکوترین
 آن شمع زنبک بود و صافی و سرخ که بر روی زرد و طبیعت آن سرد و
 خشک بود و خشکی وی در دویم بود و گویند در وی حرارتی اندک بود گویند
 کرم بود و در سیوم خون را بنید و از هر موضع که بود خفقان را نافع بود و
 مقوی و مفرح بود و چون نیم انتقال از وی به آب سرد بیاشامند
 فی بنید و با مصطکی قوه معده بدهد و در معده و عسر البول را نافع
 بود و حوری گویند قطع رعاف کند و چون بر رویهای گرم بیامیزند نافع
 بود و ما فرسوطس گویند که با چون بر زن حامله بنیدند بچه نگاه دارد
 و اگر بر صاحب برفان بنیدند نافع بود و اگر سحر کرده بر سوخته آتش

لطف

لطف کنند نافع بود و رازی گویند خون و حیض بنیدد و بواسیر و گویند مضر بود
 بر و مصطکی وی آور پارسی بود و بدلی وی طباشیر بود و تبادوق گویند بدلی
 وی بوزن وی سندر روس بود و دلیستورید روس گویند بدلی وی دوزن
 وزن وی طبعی روی بود چهار دانگ وزن وی سندر روس بود و این بولف
 گویند که با سندر روس معشوش کنند و کم کسی فرق کند و فرق آنست
 که چون که با آتش بنید بوی مصطکی کند و سندر روس بوی ناخوش کند
 که کم باد بخان است و گفته شد که مصطکی است و گفته شد که کپار و
 سرخ است و گفته شد که کپوس کیسویز گویند و آن جده است و گفته
 شد که کپکان نوعی از کرات است گفته شد **باب اللام لادن**
 نیکوترین آن هر چه بشوی بود که لون آن بر روی زرد که هیچ رمل در وی
 نبود و در روغن حل شود و هیچ نقل نداشته باشد و طبیعت آن گرم بود در
 آخورد و اول گویند در آخورد و دوم گرم تر بود و گویند سرد و قابض
 و این قوی و در است گویند خشک بود و حوری بوی بغایت غایت
 لطیف است در وی قبضی اندک بود و منضج رطوبات غلیظ بود
 و مانی معند بود قوه بن موسی بدهد و بر دانه و بار و غنی مورد و پرا

نگاه دارد اما برداشتنش را چنانکه ممکن نیست که برود و معالجات آن
دارد مایه دیگر بود و که تحلیس بسیار در ایشان بود و خندان لادن و اگر لادن
در شیب امن بخور کنند و چکه مرده میثمه بیرون آورد و چون با شراب
بیا شامند شکم بیند و بول براند و بلغم را پاک شربت از وی تا نیمه متغافل
بود و ملین صلابت معده و جگر بود و قوه ایشان بدهد و چون ضعیف
و سردی در ایشان بود و اگر در روغن گل حل کنند و در گوش چکانند
در دژا بل کنند و اگر روغن با بونه یا شنب حل کنند و بر دجعی که باشد مالند
نافع اگر روغن گل حل کنند بر مافرح کودکان یعنی میان سر که بشه از
جاذبه گویند بمالند نافع بود نزله و سرفه را نافع بود و چون با پسته خورک
بر درم مقعد نمایند و در سکن و چون بار روغن گل حقه کنند و سنج را
نیکو بود و گویند مفتوح شده بود و گویند مضر بود به سفل و مصلح و تسبیل
الطیب بود لا جور بسیار سی لاجورد گویند و نیکوترین آن بدخشی بود و خوش
گو به بخا صیت تفریح و تقویه در وی زیاده بود که در نوع دیگر بسبب
همایکی اسرب و لعل و نوع در ماری بد بود و سرد بود و در دوم خشک
بود و در سوم گویند سرد و خشک بود و قوه وی مانند حجر ارمی بود

و لیکن

و لیکن لاجورد ضعیف تر از وی بود و در سفل سودا گویند قوه وی
لذات الذهب بود و اندکی ضعیفتر بود لا جور و سفل بود و سوار را هر خلطی
غلبه که با خون آمیخته بود ما خولیا را نافع بود و در بوجون زن نیمه دم از
دی در فرج جبهه کنند با یکدرم روغن زیت که رنگاه دارد و از رحم تا بیرون
رسد و عین باشد از افتادن شربتی زیاده از وی تا یکدرم بود و در در کرده
و مثانه را سود دهد و تا لیل قلع کند و چون با سرکه سخی کنند و در ص
طلا کنند نافع بود و موسوی نزه را بر وی باند و چون زن بخود بر که در حیض
نیکو بود و باند و لا جور در مضر بود به مضمعه و مصلح وی مصطکی بود و
با خاما بیل وی حجر ارمی بود گویند لراف الذهب کافی بود لا عینه
نوعی از بتوات است دکل زرد دارد و مانند گل شبت و در دق
وی بزرگی زرد و ورق اندک داشته باشد و در امنی گوهرها
بسیار بود و چون بشکنند شیره بسیار داشته باشد و زینور عسل با
گل وی چرا کنند بعضی گویند نبات شملیه است و فی الجمله طبیعت
آن گرم و خشک است و در سیوم گویند و در چهارم از خواص وی
آنست که اگر در مقامی مایه بود در آن آب اندازند ما همیان در

روی آب افتد و لبن وی مهمل آب زرد بود و استسقا را نافع بود و در
وی چون پزند بخورند همین عمل کند و اگر ورق وی بگویند و عصاره
بیاض مانند مسهل قوی بود و فعل وی قوی بود از لبن وی و لیکن لبن
وی مقوی بود و بدل آن فراسیون است و لالا کینیت که از طرف
مکه می آورند و حبه بوسیر بخور کردن نافع بود و خاصه ثمر آن در دفعه
ساکن کند و چون بیاض مانند خورزا بیند و طبیعت وی سخی بود
و در وی قبحه بود بسیار از وی مضر بود بمشانه و مصالح آن حب لاس
بود لباب قوی بود خوانند و آن نوعی از قسوس است و معروف
بود بعشقه و جلوب نیز گویند و به شیر از هر سه گویند و نبات
وی بر هر نبات که نزدیک بود پخته شود و آنرا حب لاس کین
گویند و طبیعت وی معتدل بود و در حرارت پیوست و گویند
کرم و خشک بود و در اول گویند سرد و تر بود وی طبیعت محلی بود و اگر
عصاره در باروغنی کلی به بنیه باره در گوش چکانند درد زایل کند و در
کاهی شده را نافع بود و سینه و شش اسودد و مدوده جگر را درق
آن با سیر زرا سودد و مدو آب وی مهمل صفر اسوخه بود و حما

منه

منه ج کوبید شربتی از وی سی درم بود با نبات بی آنکه بخورند غافقی کوبید
که شربتی از وی بنیم رطل کباب بود چنانچه چهل پنج مثقال و نیم بود
با نبات درم نبات بود و اگر بخورند قوه وی ضعیف شود حبه سیر
که از جنس طبیعت بود و قوی که سبب خلطی کرم بود و محلی و ری بود
که در مفاصل احشا بود و چون با فلوس خیار خیره مستعمل کنند قوه
و امعار را نافع بود و چون باروغنی بادام پزند و گویند مضر بود سیر
دوی را مصالح نبات بود و لبن و لباب بزرگ و موی بستر و شش
بکند و صفت مداوی مهمل خون بود و بدل لباب آب و درق خطمی
و جزاری بود و لباب القمح لباب الحنطه است و آن نشاسته کلفت
شود و لیسان خردل بری خوانند و آن در صفت نند خردل است
دنه به آن حرارت که خردل دارد ندارد و در بطلیه حسنه خوانند مولف گوید
بزرگی آنرا فی خوانند و آنرا تر بود از حاض خدای پخته و مدو نیکو تر از
وی بود بمعه وی را چون پزند و بخورند شریف گویند چون پزند و
در طخ وی طعلانی که از ضعف اعصاب و برودت راه نبواند رفت
و چون در آن نشاند نافع بود و تخم وی چون سخی کنند و با نبات پزند

و بروی کند کلف برده حسن را زیاده کند و لون را بنیکو گرداند و اگر بد
ادمان کند کلف و تمش و برش را بکشد و اگر از تخم وی لعوقی سازند
بناشتا لعق کنند سرفه کس را نافع بود و چون با شرباب صوفی باشد
یا با مسج سنگ بریزند لبن بسیار شیر کویند و آنچه حلیت بود با سوبه
کویند کرم تر بود و گرمی وی کمتر بود و دلیل حرارت دی حلاوت است
و همو کوید قوه وی در حرارت و در وسط درجه اول بود و در رطوبت در
اول درجه دوم رازی کوید از قول جالینوس که حرارت وی زیاده بود
بر حرارت و در حرارت میان بلغم و خون بود و بلکه خون نزدیک بود و از
بلغم دور و ما سر جوید کوید کرم و تر بود خاصه غلیظ بود و صاحب منها
کوید وی سرد و تر بود و حلیت وی را سردی کمتر بود و همو کوید معتدل بود
و مقوی بدن و چنین کوید باید که نظر کنند به پیند عضائی که مضم
میکند چه طبیعت دارد و عضو بدش مضم وی میکند و پس مرد
سرد باشند و از بهر آنکه طبیعت وی سرد است و صاحب جامع کوید
بنیکو ترین آن بغایت سفید بود و معتدل القوام و بر روی ناخن بایسند
صاحب شیرهای آدمی شیر زن بود و بعد از آن شیر حیوانی که نزدیک

به طبیعت

به طبیعت آدمی بود و رواج گوشت حیوانات دلالت بر جودت البسات
و در آن کند و اگر از حیوانی مثل کرک و سگ و شیر و بوز و امثال آن بود
که گوشت ایشان کریمه را بکشد بود بد بود اما حیوانی که گوشت ایشان خوش
بود مثل گوشت کوسه و کاه و اسب و خرگور و آهو و خوک و امثال
آن بنیکو بود و موافق بود شیر حیوانی که لون وی سفید بود قوه وی ضعیف
بود و آنچه سیاه بود اقوی بود و بنیکو تر بود و تر بود و آنچه سفید بود زرد
تر بود و در بهار رطوبت و زفت زیاده در تابستان سخونت و جفون
بنیکو تر بود از بهر آنکه زرع که آن زمان خورد و اسم غلط بود آنچه در شها
چرا کرده باشد شیر ایشان اربط بود و شکم براند و آنچه در کوه چرا کرده باشد
اخص و اسخن بود و بنیکو ترین شیر با شیر جوان من بود و کوچک من
و وی تر بود و بزرگ سس شیر وی خشک بود و شیر مر که از بهر جوهر بود
و جفیه و مائت و زبدیه چون از یکدیگر جدا شوند هر یک فعلی خاص داشته
باشند و چون با عمل بیاشامند ریشهای اندرونی از اخلاط غلیظ
پاک کنند و بقیع بدهد و غذائی بنیکو بود و در قوه دماغ بیفزاید و مخصوص
شیر زنان و وی زود مضم شود و چون از خون متولد شود باشد که در

غایت انضمام بود و اولی آن بود که چون بشیر یا شامند بخشد و هیچ غذا
بر سر وی نخورند تا وی بگذرد و وی سودمند بود مزاج کرم و خشک را چون
در معده وی صفر نبود با غل یا نبات بر مضم یاری دهد و نیکوترین
اوقات خوردن وی میان بهار بود و که آن زمان معتدل بود و در غلظت و
لطافت حدته در وی بیشتر از ما تبه بود و در زمستان نشاید که خورد
و نشاید که بعد از جهل روز که زائیده باشد شیر وی خوردند بسبب
که بشیر از زهک خوانند و چون با نبات یا شامند لون را نیکو
کرد اند خاصه زنان را فیهی آورد تا جدی که صاحب مزاج کرم و خشک
چون در آب بشیر بنشیند فربه شود و جرب و حکم را نیکو بود و باد را بر آب بگذرد
و شیر خفته که سنگ بر آتش تا فته یا با آهن داغ کرده باشند شکم بپزد
و بشیر سیح را نافه بود و کسی که او به کشنده خورده باشد خاصه و رایج و
ارنب بحری و خالق الدنوب و پنج شوکران و وی زریاق زهرنا بود چنی
انفی و وی در معده صفرای وی مستحیل بصفر شود و منفع بود و سده
و در دجگر میگذارد مفر بود به اصحاب سیدان دم هیچ چیز مضر تر بود
سال نبود از شیر که فاسد شده باشد و بشیر مضر بود با ورام باطنی و اعطی

و ورام

و ورام بلغمی چون بسیار خورند بر ص آورد و پیش در بدن پیدا کند
و الا بشیر شتر که وی بر ص کمتر آورد و بشیر علاج لیسان و غم و وسواس
بود و لیکن مضر بود ببلغم دندان و تار یکی چشم آورد و سنب کوری
حققان که از زطوبته بود که سبب آن از خون یا از بلغم بود و مضر بود و سنگ
کرده سده جلر احداث کند و اولی آن بود که بعد از وی مضمضه کنند
و بشیر و عمل یا پیش که خوردن را بماء العسل مضمضه کنند و بعد از آنکه
خورده باشند بشیر اب صرف و چون جوشانیده باشند و بعد از آن
کشمش بخورند و نفخ آن را بیل کنند و اگر شکم بسته شود بشیر مایه
باغیان عرق سرد آورد و غشی و حمی ناقص و آنچه باید مایه بسته بود در روز
بجناق کشد و باید که از مملوحات اجتناب نماید که کهن زیاده کند و باید
که سرکه با آب مخروج کرده بدهند و با فودنج پنج درم که در ساعت تجلیل
کند و یا بشیر مایه یکمشفال یا شامند که رفیق گرداند و بقی واسهال
برون آورد و لبن خاص نیکوترین آن بود که مسکه وی بسیار بود
چون مسکه از وی بگیرند ترش شود و آنرا بخنض خوانند و بسیاری دفعه گویند
چون مسکه از وی گرفته باشد آن را بسیاری ماست گویند و طبیعت آن

سرد و خشک بود و کوبیده تر بود و کرم مزاج را موافق بود و شیخ الکس
کوبیده است در مزاجهای گرم هیچ باه بود از بهر آنکه منفع و مرطب
و وی نه از زبان نه در لیکن خلط را خام گرداند و بطی الهضم و استمر
بود لثه را زبان دھارد و غ معده را نافع بود و حشای وی خانی
بود و از بهر آنکه مکر از وی گرفته اند و اسهال صفراء وی موی بنید
تشنگی ساکن کند باید که با ماء العسل مصفیه کنند تا لثه را منضج
اگر متخیل شود بصفونته و حموضت و دوار و غشی و معص در فم معده
تولد کند و باشد که همیشه کشنده کند باید که فی کنند و معده از
وی پاک کنند و با ماء العسل و بعد از آن شراب صرف یا مثلث
یا قلاقی بیاشامند و روغن نار دین بر معده تکمید کنند پس البقر
روغن کوبیده شیر حیواناتی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت حمل
بود آدمی باید بود و آنچه میسوی بود ملائم بود از بهر آنست که شیر گاو
نیکو تر و مناسب تر از شیر دیگر حیوان بود و سوسه و غلظت و زیاد بود
و غذا بیشتر از همه شیر مده و نهی آورد و دیرتر بگذرد و در بود و سل
و نفوس نهی که نافع بود و لبن المعر شیر بر معتدل بود میان

کا و شیر خزان را نافع بود و در شج خلق و عرق الف را که از خشکی بود و غم و
و اسهال و سرفه و سل و نفست هم را نافع بود و غرغره بدان کردن حنا
و درم ما ازه را سودمند بود و در شش مثانه و دلیستورید و کس کوبید
شیر ضرر و شکم کمتر بود از شیرهای دیگر از بهر آنکه جزا کردن وی بیشتر
بر چیزهای قابض بود مثل دخت مصفای بلوط و زیتون و درخت
حبث الحضر و امثال آن از بهر آنست که معده را بنکوبد و روغن
کوبیده شیر بر اسهال وی ضعیف از شیر گاو بود و باقی در همه احوالی باشد
وی و طبری کوبیده نهی که نافع را و استطلاق بطی را نافع بود و از بهر آنکه
سبب بود و اندک آشامد و بر چیزهای تلخ جدا کند و کوبیده مضر بود و حث
بدل آن شیر گاو بود و لبن الفلانی لبن الابل است و بسیار شیر شیر کوبید
ادی و سوسه و حینه کمتر داشتند و بغایت رفیق و مانی بود و سوسه
احداث کنند و چنانکه شیرهای دیگر بلکه سوسه بخشاید جگر را نازک کند
و ضیق النفس در بود و اصفر را نافع بود و قوه چشم بدهد و مرضهای
سیرزنی که بود و با بولوی چون بیاشامند استسقای طبعی را نافع
بود و اگر با بولوی درم سکر العرب یا شامند استسقای گرم را نافع بود و چنین

گوید استسقا طبعی را سودمند بود غلطی که در حکم بود بکند از دورها
صلب سینه را بکوبد بواسطه نافع بود و شهوة و غذا و جماع را بکند
و اگر با نبات بپا میزند بیاشامند لون را صافی کند و حرارت جگر و خشکی
آن را نافع بود و یک رطل باد و رطل مستعمل بود و وی ذود از معده بکند
و غذا کمتر دهد و از لبلون و بد آن شیر بز و سحبا بود که در ساعت دوشنبه
باشد لبن النعاج لبن الضان نیز گویند بسیار گشای شیر مینش خوانند و غلیظ
بود و جنبینه زیدیت بسیار داشته باشد و نفت دم و قرص شش را نافع
بود و تدارک همجر جماع بکند و قوه باه به دهد و وادویه کشنده را نافع بود
و ترخ و قرص امعا و ر بود سر فر نافع بود لون را صافی کند و درد ماغ و
خاع بپذیراید و همچنان که شیر بز محمود نبود و وی کرم بود و ملائم بدن
نبود و قراقر و مراد بلغم و قویج آورد لبن المات بسیار گشای شیر خر گویند گویند
و دسومت وی کمتر بود و رفیق بود و چون بدان مضمضه کنند لند
را دند آن را محکم کند و بخلاف شیرهای دیگر و سر فر و سل و نفت هم در
النفس و مجوع مرضهای سینه و ریش مثانه و مجاری بول را نافع بود
و چون از حلیب و بیاشامند مقدار سی درم یا کمتر با ملا یا بیشتر

و ادویه

و ادویه کشنده را ترخ و قرص و امعا را نافع بود و موافق نبود و احباب
صداع و طبع دود دارد بدل وی شیر بز بود گویند شیر مینش لبن الحلیل
لبن الرمال خوانند و بسیار گشای شیر است گویند حمله در وی کمتر بود و در
رزد بکند و خون و حیض که منقطع شده باشد براند و چون زن به شیر
وی حفته کند و چون کرم بود رحم را پاک کند از قرص و چون بیاشامند
مستی کنند و ترکان آنرا مقص گویند و لبن النعاج شیر زمان بول براند و زربا
ارنج بکری بود و در چشم را نافع بود و چون در چشم کشند خشنوخته چشم را بیل
کند و خاصه چون به اسفیده تخم مرغ و سل را نافع بود و چون بیاشامند
همین زمان که از پستان بیرون آید و با بکند از پستان زنی صحیح البدن و
معده المزاج و ورم گوش کرم و قرص آن نافع بود و لب بشیرازی زهرک
خوانند طبیعت آن سرد و تر بود و مصلح مزاج جگر کرم بود و خشکی بدن را
فربه کند و وی بطی المضم بود و خلطی غلیظ از وی متولد شود و دیر از معده
بگذرد و نفخ در معده و درد پیدا کند و حشوی و خانی بود هیچ فواید
و مولد و حسا بود چون با عمل بود غذا بسیار دهد و مصلح وی بود و لبن السون
صغی است که از طرف مغرب می آید و رند و طبیعت آن کرم بود و بیاشامند

بدن باشد و بوسیدن آن عطسه رخا ف آوردیم ملاک بود و چون بر
ورم صلب بالند نافع بود لبس الاعمیه صفت آن در لایحه گفته شد و
گوید در قوه مانند فراسیون بود بدل وی بود لبان گذراست و گفته
شد لبس البیوعا شیرینو عات است و مانند ما زربون و حلیت و غیر
و شیرم غریطی و انواع آن خارجوی بود و مفید خون بود و اگر بر اعضا
چکد بوزاند و مداوی آن در آبی سرد بود و بغایت نشانی بخیزد
و مولف گوید شیرینو عات خاصه شرم و لاعیه چون در قوبالند
زایل کند البته نیکوترین آن بود که سگ صید کرده باشد و طبع
آن گرم و خشک بود و در مرق و گوشت وی صاحب فقر و مفصل
سی نزدیک بمنفعت مرق تغلب بود و گوشت بریان کرده وی
و قحه و امعار نافع بود و شکم ببندد و بول براند و فریادی آورد و مصحح
وی باریز و ملطف بود و لحم المایل گوشت کاه و کوهی بود و زود
بکدازد و بول براند و غلیظ بود تب یع آورد و لحم الکباشی الجید
و حمارا گوشت گوشت گوشت گوشت و خرک و طبع آن گرم و خشک
بود و در سیوم غذای بد دهد و سر المضم نبود و لحم کباشی سودمند

بود

بود بر کسی که در ارج خورده باشد لحم القنایه در صفت منفعت فمقد
گفته شد لحم الخیل گوشت اسب مصحح تب سخت و ریاضت قوی
بود و مشام متخلل وی مانند گوشت شتر بود و در غلط در دات
تولید شود لحم الدب گوشت خرس لریج و محاطی عسر المضم بود و غذا
بنایه مذموم بود لحم السباع دواب الحیال گوشت دودام بواشیر
چشم را سود دهد و قوت آن بد دهد لحم الحمار اعلیه گوشت خر
ضرر آن کمتر بود و اصحاب سخت و ابدان محلی وی بدترین گوشتها بود
لحم بن خرس در این العرس گفته شد و الف لحم التور گوشت
کره گرم و تر بود گوشت سرد بود و درد بواسیر نافع بود و کخی کرده بود
و درد پشت نافع بود لحم السقنقور در صفت فمقد گفته شد لحم الخرد
گوشت شتر که بغایت گرم بود و مصحح بود اصحاب بصرق النار و الاخر
تب یع نیکو بود و وی غذائی غلیظ بود و غلیظ از همه گوشتها و خول
سخت تر بود که کند و مصحح آن بخیل مریا بود حیت البی بیایست که
آن را برومی هو فظد گویند و بیاری اسج و بیری ادنا بخیل با صفتها
مشکک قاصد و یابس بود و خون بینی و رحم ببندد و مجموع اعضا

نیکوترین آن تر و تازه بود و طبیعت آن سرد بود و در اول خشک بود و
سیوم گویند در اول اعضا را سخت کنند و از بهر اینست که در تریاق مستعملست
و در وی قبضی بود و مانند تخم کل و ورق خشک آن ریشهای کهن را نافع
بود و اصل وی چرک کوش را پاک کند و وی ریش شش را نافع بود و عصا
وی نفت دم و نرف آن را سود دهد و مقوی معده بود و سودمند بر
چیزهای بود و جهت قرص امعاء شکم بنیدد و جراحتهای عظیم را اصلاح آورد
و چون بران بنهند اگر چه عصب منقطع شده باشد و بدل آن تخم کل
و کلنا راست و بوزن آن لحیافی دینسا قوس است و گفته شد لحیة الحما
پرسا ووشان است و گفته شد حکام الذمهم حکام الصاعه لثاق الذهب
گویند و نیکوترین آن معدنی و ارمی بود و آنچه معمول بود از بول گودکان
و سرکه که در ناون مسین چندان در آفتاب بسایند که منعقد شود
و طبیعت آن گرم و خشک بود و حار و قابض و سخن معض بود و لذت
نه بود سخت و گوشت زیاده بگذارد و در جراحتهای دشوار نهند
نیکو بود و حکام الذمهم شجار الصاعه گویند و نه شجار است شجار
بود و عرطینش انواع آن حار و محرق بود و بد و مفید خون بود اگر

بر اعضا

بر اعضا جگر سپوزانند و مداوی آن در آب نهند و بغایت سرد نشین
بود و بجزهای سرد مولف گویند شیر بنوعیات خاصه شرم لاغیه چون در
قوبالانند زایل کنند و لبان القرم مغز خشکانه گرم و خشک بود و سهیل
بلغم و قوچ بگشاید و استسقا و زرقی و طحی را نافع بود و سرخی از وی مشتقل
بود و با ستر لینی هیع است و آنچه سایل بود آنرا عمل لینی گویند و میوه سایل
خوانند آن مانند عمل بود و در وی حلاوت نبود و آن صمغ درختی رومی است
و نیکوترین آن بود که سایل بود و بنفس خود خوشبوی و زرد رنگ بود و سیاه
نباشد و طبیعت آن گرمست و در اول خشک است در دوم و گویند ترست
دوی منضج و ملیس بود و جرب تر و خشک را نافع بود و سرفه مزمن و بلغمی
و آزار صافی کند و چون آن بخورد بر کبد و بیاض چسبند بول براند و سهیل
بلغم بود و بی زحمت یکشتال از وی مستعمل کنند و وی صفت بود و زله
را بنیدد و مصحح وی بوزن وی صمغ بادام بود و که اضافت وی کنند و
بدل وی چند پیکندر و روغن بامیه بود و گویند جاشیر حکم مجموع گوشتها
گرم و زرد بود و کثیر الغذاء مولد دم اما بعضی فاضله تر بود و نیکوترین آن
بود که متوسط بود و در فرمهای لاغری و وسط عضله معتدل بود و خضی

فاصله از حسی نگردیده بود وی مقوی بدن بود و زود متجیل بخون شود و فصل
کفته شد حکم الحلا فاصله بین گوشتها گوشت بره بود و نیکوترین آن گوشت
حوی بود طبیعت آن گرم بود و در اول نیکو بود چمنه بدنه ای معتدل و معده
معتدل و مولد غذای بسیار گرم و تر بود و چون بسوزانند و بر برص و هبن
و قوبا طلا کنند سود دهد و خالستر سفیدی گوشت حنفیه چشم را نافع
بود و سه فرسخ و بلغمی و او گوشت سوختی از چمنه گزندگی جانوران و جوش
مار و عقرب و گزندگی عقرب و حراره را نافع بود و با شراب گزندگی بند
دیوانه را نافع بود و خوردن وی مولد بلغم بود مصلح وی مثلث با حلا
شکر بود و مضرب بود بکسی که غشیان داشته باشد و مصلح وی آن بود که به آنها
قابض نرزد و حکم النعاج گوشت میشینه حرارت آن کمتر از گوشت بره بود
و خوبی به از وی حاصل شود و حکم الحنار بر ترسیان کوبند گوشت خوک
بهترین گوشتها بود و گوشت وی بهترین گوشت خوش بود و آنچه صحیح
بهترین گوشت خوش گوشت آهو بود و گوشت خنزیر بری و اهل زود
مهمم شود بگذرد و غذا اندک دهد اما بقوه بود و جالبیوس کوبند گوشت
خنزیر موافق آن و معتدل مزاج بود و کوبند قوی گوشت آدمی خورند

از گوشت خوک بخورند فرق ننواند کرد بلون و طعم و بوی این دلیل ملاه
و ما بهت است و وی غلبه و ریح بود و قطع از وجبت آن یا شراب
با خلوی قند کنند گوشت چش بود و فضول آن کمتر از
گوشت بره بود و بزغاله شیر خواره که شیر نیکو خورده باشد اگر شیر بخورده
باشد بد بود و نیکوترین آن سبزه رنگ بود و آن سبکه و لذیذ تر بود
گوشت آنچه مرغ باشد چشم از زرق حرارت آن کمتر بود و از گوشت مین و
معتدل بود و در رطوبته و پوست و زود هضم شود و کسی را که نافع بود
و دملها که بر اعضا وی بری آید و خوبی معتدل بود نیکو میان و لطاف
و غلظ از وی متولد شود و چون بریان کرده بود مضرب بود بقولنج و مصلح
حلا قند و عمل بود و حکم المعزالاناث و البیوس گوشت بر ماده
که بد باشد دشوار هضم بود و غذای بد دهد و مولد خوبی بود که میل
بسیار بهی داشته باشد و حکم البقر گوشت کا و بهترین آن جوان سن
بود و نیکوترین اوقات خوردن آن بهار بود و وی خشک بود از گوشت
زرد و گرمی که مزه از وی و کوبند گرم و خشک است و چهارم دی کثیر غذا
بود و چون بسکاج پزند منبع سیلان ماده از معده بکنند و وی را خورند

اصحاب کد بود و در شخوار هضم شود و غذای غلیظ بود و آنچه سیاه بود
 مرضهای سوداوی تولد کند و جرب و بهمن و سرطان و قوبا و حاد و داء
 الغیل و دوائی و دوسواس و تب ربع کبر رسد کند و آنچه ضرر آن کم کند
 دار چینی و فلفل و زنجبیل است و در چینی اگر پوست خربزه در دین
 اندازند گوشت مکرر کند لحم العجل گوشت کوسا و بنیکو ترین از گوشت
 کاه و کبش بود بنیکو تر آن بود که نزدیک زائیده باشد و طبیعت آن
 گرم و تر و غذای معتدل بود و خونی صالح از وی متولد شود و مصلح
 اصحاب ریاضت بود و مطحول را مضر بود و مصلح آن ریاضت انجام
 بود و لحم الحاموس گوشت گاو میش بود و غلیظ ترین گوشتها بود
 کمیوس بد بود و در هضم شود و در معده نفیل بود و در طبیعت سرد
 و خشک بود و در جنب گوشتها گرم و وی در طبع مانند گوشت بغام و گوشت
 نمک سود بود و لحم الحصى من الحیوان گوشت خسی کرده بهتر بود از
 خسی نکرده و چون حیوانی مزاج وی خشکی مایل بود و بنیکو ترین آن حوی
 و ضان مغر بود و فاصله بین آن بود که میان فرهی و لاغری بود بلکه
 فاصله از گوشتها بود و گرمی وی کمتر از جایه وار بود و زود هضم شود

و خونی

و خونی معتدل از وی متولد شود و فریان مرطب بد بود و طبیعت آن
 لاغری آورد و محفف طبع بود و وی مرضی معده بود و مصلح وی آب فراکه
 بود و بعضی لحم القزال صالح ترین گوشتها گوشت آهو باشد و وجود آنکه
 مجموع گوشتها صید بد بود و خونی غلیظ سوداوی از ایشان متولد شود
 اما آنچه صید گوشت آهو بره بود بدی کمتر داشته باشد و بنیکو ترین آن
 حشف بود و طبیعت آن گرم و خشک است قویج را سودده و فایح را
 و مصلح بدن بود که فضول بسیار داشته باشد و وی محفف و سخی بود
 مصلح وی و مان حموضات بود لحم الارنب گوشت خرگوش بود و بعد از
 گوشت آهو بهترین گوشت خرگوش است و گفته شد که خسل کله نوعی از
 خری جلی است و آن حرافی است گفته شد در حاکم سلیمانیه نقل است
 که از رد عن زعفران است و آنرا قرمعا خوانند و گفته شد و لائق
 الذهب است و لائق الذهب خوانند و لائق الذهب لحم الذهب
 است گفته شد لائق الرغام لائق الحکر گویند و آن صیغ بلوط است گفته
 شد لسان الحمل نبات است مانند زبان بره بشیر از آنرا ورق باریک
 گویند و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک و ورق بزرگ بزرگتر بود و چوب

وی مرکب بود از مایه ارضیه و مایه و مبرد با رطوبه و قابض بود و سودمند بود
و بزرگتر و تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و در دیم و ورق آن
قابض بود و راح و منع سیدان و خون بکشد و خشکی وی نه لایع بود و
اصل وی چون از گردن صاحب خنار زیر بیا و بزند نافع بود و وی بر درمها
کرم و ثری و خنار و آتش فاسی و الفیل و صرع و غله و خشکی کشت
نافع بود و آب و ورق وی قلاع را زایل کند و شیان فانت چشم را چون بوی
بکد از نرسودمند بود و گویند تب غلبه نافع بود و چون بیا شامند
از اصل وی سه عدد در جمل و پنج درم شراب مخموج کرده گویند در تب
چهار اصل وی برگزیند که یک یوانه نهادن نافع بود و گویند مضر بود
و مصحح و مصطک و سبکی بود و بدل و ورق آن در قحطی استمائی بود و
لسان الثور حشیش است که بپارگی و زبان گویند و نوعی از مر و سست
بهترین آن شاهی یا خراسانی بود و غلبه ورق وی بر وی ثقلها بود
طبیعت آن گرم و تر بود و گویند نزدیک به اعتدال بود و در و در و در و در
بود و تر بود در آخر درجه اول آینه خشک بود و در طوبه آن کمتر بود و گویند
سرد و تر بود در سیوم سوخته وی قلاع کو دکان را زایل کند و التهابها

وی مفرج دل و مغز آن بود و خفقان و غلت سودا و مر نافع بود و از وی
بشرقی و درم بود و سرد و خشک و سینه نافع بود و چون با نبات بزند
گویند مضر بود پس از مصحح وی صندل سرخ بود و بدل و بوزن آن ابرش
سوخته و چهار انگشت وزن پوست انجیر و گویند بدل آن با در بنویسند
و مهند با و گویند مصحح آن بلیله پرورده است و بدل آن دو وزن انجیر
لسان العصاره و در خشیت که از بپارسی امر خوانند و بشیر از آنرا غمخوار
گویند بپارگی کجاست از زبان کجاست نیز گویند و طبیعت آن
گرم بود در دیم تر بود و راول و در ورق درخت قابض بود و این ماسویه
گویند لسان العصاره در د خاصه رانافع بود و سنگ بریزانده و باه را
زیاده کند و قوه مجامعت بدهد و دستور پدوس گویند خفقان
رانافع بود و بدل آن در حرکات باه بوزن آن جوز مقشر بود بوزن آن
تودری سرخ گویند بدل آن نیم وزن آن بهمن سرخ بود و لسان العصاره
در سیساکفته لسان العصاره لسان الحبل حاض را بدین اسم خوانند
و لسف کبر است و گفته شد نصیفی نیابت است که معروف است
باذان الارنب و اذان الغزال و آن نوع کو جک لسان الحبل است گفته

شد لعنه بر روی بعضی گویند چریست مانند سورجان اما کرد تراز سورجان
است و زمان از چینه فرمی خورند همانا نوعی از سورجان است و محرک
شهوة و ماه بود و او را لعن سورجان گوید اما آنچه محقق است سورجان
در مصر عنکر خوانند و طبیعت آن گرمست و در سیوم این مولف گوید لعنه بر
چریست مانند سورجان و بعضی گویند نوعی از سردست و خلافت
بد آن در حرکت ماه بوزن آن جوز مقرر بود و بوزن آن تودری بود گویند
بد آن نیم وزن فلفل بود و لعنه مطلقه اصل اروج است و دریا گفته شد
و مختلف بود بسبب انواع بحسب مزاج شخص و قوه وی منضج و محلل بود
و کلف و نمش زایل کند و محلل خون مرده بود لعاب پنجم است و گفته شد
لغاح مثر بروج است بیاری سیرج خوانند و بعد از معده سم باد بخان است
و نیکوترین آن بزرگ و تیز بوی بود و رسیده و زرد و طبیعت آن سرد
و تر بود و با سم گویند در وی حرارت بود و گویند خشک بود و در سیوم لب
وی نمش و کلف را نافع بود وی لیدخ و تخم وی چون با غسل و زیت
کزند کی جانور را نمش نافع بود و ورق کوجک وی با و زهر غلب
الشکب کشنده بود و بونیدن وی صداع را نافع بود و وی منوم

بود

بود بسیار از وی بوسیدن سکنه آورد و خاصه بچہ ورق وی سفید بود و
باید که با برم بپوشند چون طفلی بغلط از وی بخورد فی و اسهال پیدا کند و مایه
کشنده بود و کشنده وی اول حنای در رحم پیدا کند و سرخی چشم و اشتغال
مانند مریضان مدوای وی بقی و روغن کا و غسل کنند و بعد از آن اینسون
و بعضی اطبا گویند و در آب سرد نشیند و بدل آتشیم وزن آن جوز فانی است
و نیم وزن آن بذر البیج بوزن آن جوز الفی لکرم عسل الحکرم خوانند
و در گرم گفته شد و آنرا بشیرازی استمه فانی خوانند لک صمغیت
که از اطراف دریا بر می آورند و مولف گوید آنرا بشیرازی لک گویند و رنگ
و کاه از وی گیرند سارند چینه سرخی زبان بعضی گویند فلفل است و خل
و فلفل را بشیرازی و دس خوانند و لک باید که معسول کنند و غیر معسول
نشاید که استعمال کنند و صفت غسل وی چنان است که بگرد لک قنقی و از
چوب بیک بگویند و آبی که ریخته چینی و بچ ادخرد را به چینه بود اندک اندک
بر آن بریزند و بدشته باون خرد یک میکنند و بعد از آن حرکت بلنه تنک اصافی
کنند آنچه در محل مانده باشد و نیم بار همچنان مانند اول صافی کنند
و با هم دیگر بپاییزند تا لک بماند و خشک گردانند و پس دیگر صافی گردانند

و استعمال کنند و طبیعت آن کرم و خشک بود و در اول و خشک بود در
دویم خفان و یرقان و استسقا را نافع بود و درد جگر و سینه آن بکشد
و معده را سود دهد و شری از وی یکدم بود تا بجهت آن باشد
نافع بود و مضر بود به بدنهای لاغر و گوشت مضر بود به مصلح بود
بود چون چند روز بیایی روز یکدم با بجهت آن با سر که بیاشامند
لاغر کنند و بدل آن را زای گوید در تفسیح روده و ضعف جگر چهار دانگ در آن
ریوندیم و زک آن اسارون و چهار دانگ آن طباشیر سفید بود لما عنب
المغالب است و گفته شد لوفیتون خلیه هرج است و گفته شد لورخلو
بپاری بادم شیرین گویند و نیکوترین آن بزرگ فریب بود و طبیعت آن معتدل
بود در گرمی و سردی تر بود و در دویم گویند کرم و تر بود و در اول غذائی
منوسط دهد و میان کثرت و قلت مسمی بود و سویق وی سرفه خشک
و نفث دم را نافع بود و سینه را پاک کند و حره بول ساکن کند و چون با
شکر بخورد منی بیفزاید و شش و مثانه و امعاء را نافع بود و شکم براند و خا
چون با انجیر بخورد کزندی که دیوانه را نافع بود و بریان کرده معده را
سود دهد و وی دشوار هضم بود و منهج صفر و مصلح و شکر بود و بادای

بادام

بادام متولد شود غلبان و کرم و غشی آورد و دواوی وی بقی کنند و بعد از آن
بر بوب فواکه ترش مانند غوره و سیب و بیاسوس و جوی آب در دواوی غشیل
گفته شد و بادام تر چون با پوست بخورند و فنی که هنوز صلب باشد
لنه دمان را نافع بود و حرارت آن ساکن کند و بر دتی عفوضنی و حشو
که در پوست پیروی و بیست لوز عمره نیکوترین بادام تلخ است که اندک
بزرگ بود و روغن دار بود و طبیعت آن کرم و خشک بود و درد و کیمنج
الرئس گوید کرم بود و در سیوم وی جلالی شقیه دهد و از خواص وی آنست
که پیشانی را بکشد و کف رودی ببرد و شری و فو بار نافع بود و با شراب حل
طلا کردن غله را سود دهد و روغن وی درد گوش را ببرد و چون سر بدان بشویند
با شراب جزا را نافع بود و اگر پیش از شراب خوردن پنج دانه بخورد منع مسمی
بکند و گویند پنجاه عدد اگر رو باد با طعام بخورد بمیرد و وی قوه با صره
دهد و بان است نفث دم را نافع بود و یاری دهد و بان نقل و اضلاع علیظ
از شش و سینه کرده بکشد و جرب حکم را نافع بود و یاری دهد و بول
براند و عسر البول را نافع بود و سنگ بریزاند و مضر بود با مصلح
وی بادم شیرین و نبات و خشکاش بود و جمله درخت دی در قوه مانند

وی بود و لور لبر لوز جلی بود و آن جلور است در زیت المهر جان صفت
آن گفته شد و صفت آن در زیت السودان هم گفته شد و بسیار
گویند و نامردان سهله از ماش مضم شود و بیرون آید ایچ و نفخ وی کمتر
با فلا بود و نیکوترین آن سرخ بود که خورده باشد و طبیعت وی گرم بود
و در اول معتدل بود در تری خشکی و گویند سرد و خشکست و سرخ
وی کمتر از غیر بود و آبی که آنرا در وی خفته باشد حیض براند و خاصه سرخ
وی دم نفاس را پاک کند و بول براند و بدن را فرم کند و سینه و شش را نافع
بود و شیم بیرون آورد و چرم مرده و وی مولد خلطی غلیظ بلغمی بود و معنی
و مولد اخلاط بد و نفخ بود و ضرر آن کم شود و چون باز بست و مری در سر
و خردل و نمک و فلفل و دانه سیر و سعة و مستعمل کنند و شراب بر سر آن
بپاشند و لوقا بن حرف ابیض است و اسفند سفید نیز گویند و گفته
لوف بسیار سیلکوس خوانند و آن سه نوعست و یک نوع را یونانی
در اقیطن گویند و معنی آن لوف الحیم بود و لوف البسط گویند و آن لوف
الکبیر است و یک نوع یونانی اردن خوانند و به تری ادنی و بربان اهل اندلس
صاره ران و لون الصفر است و آن را لوف الحقه خوانند و نوعی سوم

یونانی

یونانی را بصیران گویند و آن سه میل است و اهل مصر آن را دیره خوانند
و لوف الجعد سخن بود و ارسبط و لوف البسط ارسینه در وی بیشتر بود و مقطع
اخلاط غلیظ و لذج بود و او مقطع و معتدل بود و بیخ و کلف و بهی و شش
زایل کند و چون با غلظت طلا کنند و با شراب شقاق که از سر ما بود بود
دهد و رقی وی چرخهای بدن را دفع بود و ربوی که من را سودد و چون
با شراب پاشانند محرک باد بود و اگر بیخ وی در بدن باشد دفعی نکند و غمزدی
چون سی حب با سر که بپاشانند بچه بیند از دوا خوردن وی خلطی غلیظ
متولد شود و لوف صاحب مناج گوید قیطوریون بار یکست و صاحب
جامع گوید نوعی از حی العالم است که آن را از ان العقب خوانند و گفته
صفت هر دو لوطوس چند قوتا و بستانی بدین اسم خوانند و گفته شد
بشینی هم بدین اسم خوانند و بشینی نوعی از نیلوفر است و که در
مصر و اخیر بری خوانند و آن نیلوفر دیگر را اعرابی گویند و گویند لوطوس
نوعی از سنده و سل است این نوعی بعید است و لوفوس حجر قبطی است
و گفته شد لولوی بسیار سی مروارید خوانند و نیکوترین آن سفید پاک
و بزرگ و شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و لطیف در دلد را

نافع بود و خفقان و نفث دم را سودمند بود و شرب از وی و دانک بود
 و ریشهای چشم را نافع بود و منشفه مقوی آن بود و صحت چشم نگاهدار
 و گویند مضر بود بمیان و مصباح آن بس بود بدل آن یکوزن و نیم آن صدف
 صافی بود و این زهر گوید چون در دهان نگاه دارند قوه دل بدو تمام
 لیمو نیون نوعی از حاضی بزرگست و که در ستیاهما و پیشمار وید و در حاضی
 گفته شد لیمو صاحب مزاج گوید مانند آنج بود و بوی و فعل وی در
 دماغ و پوست و ورق وی کرم و خشک بود و در اول حاضی می مانند
 حاضی آنج است و در منققت و قوه بلکه اقوی بود و نشاید که با پوست
 آب زوی بگیرند و لیکن مقشر باید کرد و بعد از آن آب وی بگیرد و تا عصا
 قشر وی بادی نیامیزند و که برود و وی بشکند و لیسو فرنیلو فرست گفته شد
 لیسو فرنیلو آید است و گفته شد سلح نیلجست و بیاری شکر گویند
 و گفته شود و سلح نوعی از اقلیمیا است و که جزیره قبرس در معدن
 غاری یا بند گفته شد باب المیم ما میثا همیشه نیز گویند
 و آن دو نوع بود و یک نوع کل و کرسخ بود و آنرا را خاموشی گویند و گفته شد
 و یک نوع کل وی زرد بود و دیگر نوع آن زرد بود و از وی شیا ف سازند

و آن را

و آن را عصاره میثا و شیا ف میثا خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود
 و در اول قابض بود و در مهای کرم را نافع بود و ابتدا را سودمند و مقوی
 چشم بود و روح را سودمند و ما بهودانه بهودانه نیز گویند و بیاری حب
 خوانند و آن از ماش بزرگتر بود و لون آن تیره بود و که بسرخ زرد و چون
 غلاف بود و مانند لوبیای بود و کوچک و رنگ غلاف وی سفید بود و چون
 بشکند مغز وی هم سفید بود و صاحب جامع گوید در همه اسم و تفسیر آن
 گفته شد سهو کرده از بهر آنکه وی تفسیر ما بهودانه کرده است و گفته اند ای
 فایم بنفبه انه يقوم بذاته فی الاسمهال و حال آنکه آنرا بهودانه خوانند و ما بهودانه
 و بعضی بذرا حب الملوك خوانند و غیر حب الملوك است و گفته شد صفت
 آن در دال و طبیعت حب الملوك کرم خشک بود و در دیم استسفا و صیل
 و فقر سی عرق الف و قونج را نافع بود و چون ورق وی بزند با خردس
 پرومق وی بیا شامند و وی لیسینی تمام داشته باشد و سبب شست
 و اگر از حب شش صفت دانه حب زرد و زرد و سبیل بلغم و کیموس
 می بود و لیکن آب سرد از روی آن بیا شامند شربتی زیاده از وی
 با جده حب بود و اگر بجایند سهلی قوی بود و به اخراط و اگر همچنان فرو برند

سهل به اعتدال بود و بقوة معنی بود و موافق معده نبود و سهل بود تا
 بنوعات و لبن وی چون بیا نشاند فعل لبن بنوعات کند و مصلح وی
 انیسون و کنیز بود و بدل وی نیم وزن آن و در است گویند بدل آن حب
 الخروع است و گویند بدل آن یک وزن و نیم حب البصل است و با میز هرج
 معنی آن اسم السمک بود و آن پوست نج بنیاست و درخت آن صاحب
 گوید مانند درخت شبرم بود و دراز تر و لون وی عسری بود و که بصفره مال
 و مولف گوید درخت میز هرج مانند براری یک گرد نیم بود و دراز تر و
 گوناگون تر بود و کل وی زردی خوش رنگ بود و میان کل وی سرخ بود و اندکی
 کل بجد داشته باشد بزرگ وی بنیر کا زنده و چنانکه صاحب منهاج گوید اصل
 یکی بود و شش خنای بسیار داشته باشد گویند از بنوعات است و طبیعت
 آن گرم و خشک است و در سیوم گویند نفوس در و در معافا صل و پشت در آنها
 را نافع بود و چون باد و بیهل دیگر مستعمل کنند از خواص وی آنست که
 چون در آبی اندازند که ماهی بود ما میان مست گردند و در روی آن افتند
 و شری از وی نبات بود بکثافت بود و اگر مطبوخ کنند باد و بیهل دیگر
 از دو درم ناسته درم بود و اگر در حب کنند باد و بیهل نیم گرم بود مضر بود بیهل

ما میز هرج و بنوع

باید

باید که بروغن بادام چرب کنند و کنیز انیسون نشاند و اضافت کنند و آنرا
 نیکو آن کحت خوانند و سه نوع بود و یک نوع کوهی بود و یک نوع دیگر محرابی
 کوهی بقوة تر بود و آنرا بوضو گویند و فلوکس گویند و نوعی محرابی است
 با میز زده و مار ریون خالاکویند و آن دو نوع است و یک نوع انخض
 خوانند و آن مار ریون سفید است و گفته شد یک نوع دیگر مولف گوید شیراز
 است رد خوانند و بهار کی هفت برگ و ورق آن از ورق زیتون کوچکتر
 بود و از ورق مو در بزرگتر و وسطه تر و لون آن بزرگی زرد و بنیکو تر و این
 نوع بود و بقوة مانند شبرم بود و نوع سیاه وی گویند از شبرم بقوة
 تر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و در چهار رم بر برص و هین و خشک طلا
 کردن نافع بود و با علی خشک ریش سیاه و جرب سهل ما را صفر بود
 و خاصه چون تر بود در موسم کل و آن سهل گرمها و حب القرح بود و سودا
 او چون باد و بیهل که مناسب بود با شراب پیامیزند و جهت گردنکی
 جانوران سودمند بود و شری از وی دواست بود و باید که بدر کرده
 مستعمل کنند که سر که غالیه وی بشکند و صفت بدر کردن وی چنان
 بود که بگیرند مار ریون نازک و بزرگ درق و در سر که بخیب نشاند و در

و بعد از آن سرکه تازه بریزند تا سه نوبت مکرر کنند و بعد از آن سرکه را
بریزند و ویران آب شیرین سه نوبت بشویند و در آب خشک کنند و اگر
نعجیل کنند در آفتاب خشک کنند و استعمال کنند و اگر در سرکه خوب
و بر سر زخم کنند بگذرانند و وی حکم را مضرب بود و بغایت رطوبت جگر خور
و جمیع جسد و از ریون مدبر چون بگویند و بغایت خرد و کثیر افتاده
کنند بروغن بادام شیرین بر جرب نمند و اگر خواهند با دویه مصحح
وی بود و بیامیزند مثل تربید و افیمون و هلیله زرد و ورق کل سرخ
و رب السوس و گون کرمانی نمک هندی و دوائی موافق بود جمته
عکک مرده سودا که به اسهال بیرون آوردن نافع بود و درد های بلغمی
را و اگر خواهند که آب زرد براند بروی ایرس و نوبان النخاع و اسهال
و مرصاف سکج نمک هندی و هلیله زرد و ختم کرفس تانی و عصا
افسنین و عصا رطاف و سبیل و مصطکی بیامیزند با آب
عنب الثعلب و از یانه تر که جوش نیده باشد و صاف کرده باشند
بیامیزند اگر طبیعت وی محکم بود مغز خیار چینه با آب بقول
کنند که کوفته باشد زیاد کند سهل آب زرد بود و اگر دجی یا

فوجی

قرصی کنند از بهر آنکه در غایت قوه بود ضعیفان را تحمل بنورد و محرومی
مزاج را و در گرم سیر استعمال کردن بد بود و نوع سبیه آن کنند
بود و درم بکش و بکرب و فی و اسهال و معالجه وی بشیر تازه کنند میاید
با جلاب بزرگترین معالجه آن مشرود بطوس بود با ترپاق طین مله
محسوم چون بار و زیت و آب پیامیزد موش و شک و خوک را بکشد و بدل
مازیون سه وزن آن ایرس بود و دانک وزن آن مقل الهی و رجب
ماکی خوانند و آن به یون است و کفته شود و دانه مهتاب سادچ میزند
و کفته شده سفد و مسعود نیز گویند و آن دوائی هندی بود و آن را ورق
قصبائی بود و مانند شرفم در روغن از وی گیرند و مانند سیمی و طبعیت
آن گرم و لطیف بود و بوی آن به سبیل مانند ما بینا حشیش ارغامونی است
و کفته شده و آنرا میثای سرخ گویند و مالش می خوانند و به شیر از بهر بواس
دینوسیه و جوهر وی نزد یک به با قلا بود و طبیعت آن سرد بود
در اول معتدل بود و در رطوبت و پیوست چون نقشه کنند خشک بود
و در اول کمیوس وی محمود بود و زرد و تر از با قلا بگذرد خاصه مقشرونی
جمته درد اعضا ضاد کردن نافع بود و اگر خواهند که شکم برانند و هیچ نفخ

در وی نبود بشری که در آن دروغن بادام شیرین بپزند و با بید که در دم و
 صفراوی نبود و اگر تخته خاده بود با بقله الحما و کاه بود و صفراوی که کوفته
 بپزند و اگر خواهند که شکم بپزد و همچنان با پوست بپزند و آب از وی بپزند
 و بعد از آن با ورق حماضیستانی بپزند و آب سحاق و آب انار دانه و زیت
 اضافه کنند و بخورد حرارت ساکن کنند و شکم بپزد و اگر زیت نخواهد روغن
 بادام و وی سرکه را نافع بود و خاصه چون بازیت بود و چون بکوبند
 و به آب مورد بپزند و ضاد کنند بر اعضائی که کوفته شده باشد قوه
 وی ملارده را بکوبد و مضاعف دندان بود و مضر براه بود و دیگر بگذرد
 و در وی نفی اندک بود و در وی حلا نبود و باید که بار و غن بادام بپزند
 ضرباه مصدق و شیر خشک دانه بود و بدل آن با قلائی مقشش می کنند و قلائی
 و گفته شد ماس بیاری الماس خوانند و آن چهار نوع است و اول مندی
 بود که لون آن به سفیدی مایل بود و بزرگی بمقدار باقلائی بود و بمقدار تخم
 خیار و کبچ بود و باشد که باقلا بزرگتر بود و لیکن نادراست و لون آن
 نزدیک به لون نوت در صافی بود و نوع دوم مایه قدری بود و لون آن
 مانند نوع اول بود اما بزرگتر بود سیوم معروف بود بجدیدی از بهر آنکه

لون

لون وی مانند آهن بود و بزرگ نقبل تر بود و اگر در زمین یمن و بلاد سوخته
 یا بند چهارم قیسری بود و موجود در معادن قیسری و بلون نقره بود
 این مولف گوید الماس بر فست منجر از جمله جواهر حجری و لو ش سفید
 شفاف مانند بکینه فرغونی و دویم زرد رنگ اگر از ریتی کوبند و سرخ
 و سبز و سیاه و اسه بپزند و بپزند و بهرنا حسب بلادی نوعی می پسندند
 و اهل عرب غنم الماس زرد را اختیار کنند و اهل هند آنچه خوشی قدر باشد
 و با کمال مثلث و مربع و مکعب بود یعنی در اصل فطرت درست تر و اطراف
 باشت و چه شکسته را بفال بد دارند و بدترین انواع الماس رحو سفید رنگ بود
 و بی طراوت و برق و طبقه طبقه مثل طلق از هم بر خیزد و بیشتر شکل
 الماس و در اضلاع الماسی نادر بود و گمان جماعتی آنست که جمله اشکال الماس
 مثلث باشد تا چند آنکه مثلث کنند همه مثلث می شکند ظنی خطاست
 و در افواه مشهور شده صفت شهرت آن بعینه رسیده که الماس با سرب
 شکسته شود اسرپ آن را سینت گردانند و بدان سبب این خیال افتاده
 که بجا شکستن الماس شتره کرده باشد که پاره اسرپ بر توی سندان نماید
 باشد تا اندک حاکم بجهت مثل اشیش شویب صلابت که در جوهر است

و اگر بجای سرب نفع یا پنبه یا کاغذ باشد همین فایده دهد و که بگذارد که اخرا
وی مثل آتش می شود و معدن الماس در جزایر شرقی در بای هند است و الماس را
از میان دیگر پیرودن آورند و اگر بصفت آن مشغول کردیم بطول آنجا
و طبیعت الماس سرد و خشک بود و گویند کرم و خشک بود و بقرة گویند
چون در دهان گیرند دندان را بشکند و بغایت محرق و معفن بود و وی
سم قاتل بود و مد او ای کسی آن خورده باشد قی با ب کرم و دوس کردن
و بعد از آن شیر تازه آتش میدن و الماس را به تیشه توان شکست و چون
بشکنند سوس پشته باشد و آتش بوی کار نکنند و ما میدان گویند نوشی
از عروق الصفراست و از وی کرمه بود و آن جنبی بود و خراسانی بود
و جنبی زرد بود و خراسانی تیره رنگ که بسببی زنده و آن عروقی بار یک
بود و که داشته باشد طبیعت آن کرم بود و در آخر درجه دوم خشک بود
و در چهارم گویند کرمست و در اول خشکست در سیوم سفیدی ناخن
و سفیدی چشم زایل کند و روشنائی بپزداید اصل وی بر فایز نافع بود
و معصوم روی ادرار بود و مقدار را خود از وی نمیدرم بود و چون
بمسکه سخی کنند و بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند مضر بود بکرمه

و مصحح

و مصحح وی عمل بود و بدل وی بوزن وی عروق الصفرا نیم وزن و
بر صاف بود و درون چنین گویند مرا حورست و گفته شد مانون
حاشا سست و گفته شد ما آن نیکوترین آب چشمه آن بود که از طرف
شرق بود و نیکوترین آن بود که پشت بیرون آید و مقابل شمال باشد
روانه بود و برآق و ضافی بود و سبک وزن و رایحه و طعم ندارد باشد
و چون آفتاب بروی تابد زود کرم شود و چون از وی زایل شود در سرد
شود و زود از معدنه بگذرد و ثقل طعام خشک گرداند و طبیعت آن
سرد تر بود و تری آن بود در چهارم و مقدار معتدل از وی آنقدر
بود که غذا را یاری دهد و باغضار سازد و رطوبت آن نگاه دارد بدن و
کسب بضراره و نفوذ از وی بکنند و ریسمان را بد بود بسیار خوردن
وی کرازه خشک و سبب و نسبان آوردن تا به که تشنگی برند لهو
بفضان دهد و مجفف چشم و مظلیم بصر بود و ابن مولف گویند حکما آورده
آب بسیار خوردن حرارت غریزی میکند و از حرارت غریزی میکند و از
حرارت غریزی ضعیف شود و قوه جاذبه و جذب غذا نتواند کردن و ماسکه
غذای نواحی نگاه نتواند داشتن و با صمغ صالح نتواند کردن و افود دفع

تغلبه نتوان کردن و در قوه حسن و حرکت و نقصان ظاهر شود و خلل در
تن بدید آید و دویم آنکه آب بسیار چون با طعام آمیخته در رگها سادتها
رسد و قوه همین که در حرکت بود آن آبها به تمامت از غذا جدا نمواند کرد
و پس آبهای زیادی با غذا آمیخته شود اگر در میان پوست و غشای زیرین
ماند استسقاء و فی بدید کند و اگر همچنان بجملة عضو باقی بماند استسقاء
لحمی بدید آید چون کرده نمونند کردن تمامت کرده ضعیف شود
و اگر رابول بدید آید و سیوم آنست که چون آب بسیار خورده شود طعام بپزد
مضمج بکمر متحکم شود و بدان رسد و پس طعام نامضموم باندرون رگها
رسد و ماده بلغم متحکم شود و بدان سبب همه بیماریهای بزرگ حاصل شود
مانند افلاج و غیره بغیر از کوبیدگی و ترش آب باران بود خاصه که از زمین
نیکو گیرند و قطره در اندک اندک بود در ماده و کانون وی شیرین تر و سنگ
وزن بود و سردی کمتر از آب چشمه بود و وی سرفه را نافع بود و خاصه
چون اثر به جهنمه سرفه از وی پزند و آب بر وی سرد بود بطبع و به کسب اکبر
اعتدال بین مندمبره و معده و حکر بود و بر مضم قوه دهد و مضر بود بدندان
و حنجره سینه و نفوس و امراض احشای باره و عصب و روده و مصلح و ریه است

استحمام

استحمام بود و نشاید که بنا بر آب خوردند که اگر از آورد و معده را نافع و ضعیف کرد آید
و بدن ضعیف گوشت انگشتان شده بلند و ناتوان و صاحب سوز و یرقان و استسقاء
و بواسیر و نشاید که آب سرد بعد از مجامعت و حرکات محکم نشود که خوردن که مضعف
حرارت غریزی بود و نشاید که در شب بنشیند سخت که حادث شود آب خوردن که حرارت
غریز بنشیند و استسقاء آورد و الا اگر سبب آن چیز بود که خشک یا شور خورده
باشد اگر باز اندکی خوردند نشاید و آب گرم نیکو ترین نیم گرم بود و حرارت وی
لذیذ بود و وی گرم بود و طبیعت براند خاصه چون با نبات با عمل بود و چون
آب سرد و مخرج کنند مضر و رانای بود و ورم خلق و ملذزه و سینه و اگر آب
سرد مخرج کنند تشنگی را بکنند و اگر بسیار خوردند مضر مزاج بود و مضر معده
و دماغ را از بخار برکنند و مضم را فاسد کنند و سبب مضم کون را زرد کرد آن
و بسیار و حکر تورم کنند و هیچ رطاف بود و باید که با کلا بسیار نهند تا مری معده
نبود اما احکم باید که از گوشت محمود بود و مانند حوی و حبش سودمند تر
چرا بود جهنمه ضعیف له صفت آن تفرغ و اینق گیرند آن مانند غریزی بود
در قوه و الشعیر بسیار سی جو آب گویند و فعلی وی مانند کشک الشعیر بود
که از اشیره جو گویند و در کاف کفایت شد و وی مبر و مرطب بود و حدت

اخلاط را کشت و بول براند و بهای حاده را نافع بود و خوبی معتدل از زردی است و
 بنفشند و زرد بگذرد از معده و امعاء و زرد بیرون رود و اخلاط سوخته بادی
 متفرق شود و مفرود به احشاء گردد و منع نبود و معتدل سرد را به بود و دفع ضرر
 وی بکشد و کشته های الاصوله جگر و معده بکشد و بول براند و معده را
 از فضول پاک کند و استسقا و مؤلفینه را نافع بود و تشنگی بنشانند و صفت
 آن پنج کبر و پنج راز یا نه از هر یک درم نزار الکرف و رازیخ و اینست که از هر یک
 چهار درم و ادخر یک درم حب بلسان مصری فربه و اسرون از هر یک
 دو درم و عود بلسان و بوزیدان از هر یک دو درم نزار الکرف بل سه درم و این
 جمله بکشتبان و زرد آب خوب کنند و بعد از آن بپزند و در کیمین آب با یک
 آید و در دست بکشند و ببالند و سه وزن ادویه قند صاف کرده بر آن
 کنند و بقوام آرند و بعد از آن استعمال کنند و شرب درم یاده مثقال
 مفید باشد آن را الله تعالی ما کجین بسیار سی آب بنیر کوبند و کلف و چرب
 را نافع بود و خوردن و طلا کردن مهمل صفر بود و یرقان را سود دهد و با
 افتیمون مهمل سوادی سوخته بود و حرارت جگر بنشانند و حدت صفراو
 فاضله بن خوردن آن در بهار بود و شربتی از وی هر روز سه نوبت

بدرمل

یک رطل بعد میان هر نوبتی دوساعت بود و نیکوترین آن بود که از سرخ
 و جوان گیرند و از رقیق چشم که علف خورده باشد که کسبه و اگر احتیاج بود
 بعلف آرد و چو دکاشنی و خیار و رازیانه به همند و صفت آن بنشانند و شرب
 تازه و در رطل در یک کند و آهسته آتش در زیر آن کنند و چون بنیر شود
 بنیر آید و چهل درم سکنجبین قندی و یکدرم سرکه بدان ریزد و شیر بریده شود
 بنیر جمع شود بسیار بالانند و دیگر یکبار با بالانند و باز آتش بنشانند و کفش
 بکشد و مستعمل کنند و دالورد بسیار سی کلاب کوبند و نیکوترین آن نیز بود
 که بر طعم نی بود و طبیعت آن سرد بود و کوبند کرم بود و این هر دو قول جالینوس
 است و کوبند سرد بود و در اول معتدل بود و در رطوبته پیوسته با بل رطوبت
 بود مقوی دماغ و مکن صداع کرم بود و بونیدن و طلا کردن قوه دل و معده
 بدرد و بونیدن وی و خوردن وی و طلا کردن لته را سخت کند و در چشم را
 ساکن کند و حرارت آن بنشانند و چون بسیار بنفشه و غشی و نفث دم را نافع
 بود و خفقان کرم مقور چشم بود و بعضی بنفشه کوبند که در وی هست چون بر
 خار را خلیل دهد و صداع را بسیار بر موی و چینی موی را سفید گرداند
 و مقوی معده و محش سیننه بود و مصداق جلا بنیات بود و دال کافور

نیکوترین آن بود که مانند روغن بمان بود طبیعت آن گرم و خشک بود و
 سیوم خواص وی آنست که در فربون آورد و مضرت وی آنست که محر و مزاج
 در درم آورد و دفع مضرت وی بروغن بنفشه کند که با وی خلط کند سرد
 مزاج را پیرازد بود و در شهرهای سرد و کسیر موافق بنود و ماسر جوید و گوید و چنان
 و رازی که درخت کافور چون بشکافند این آب از وی روان شود و کافور جوید
 که با پوست درخت مختلط شده باشد و بنزد و صافی کنند و آب آن را بمی کشند
 از وی بکیند و خاصیت در آنست که چون در طعام میکنند مکن که در آن بکند
 ماء النوا آب های نمک سود را مانون خوانند و آن مانند مری خوانند و در اکثر
 حالات گرمی و خشکی وی کمتر از مری شعیری بود و چون بدان حقیقت کنند
 در دورک و عرق النساء و قرص و امعاء را نافع بود و ریشها متعفن که در امعاء
 بود خشک گرداند و مقطع بلغم بود و ماء المسح در سیتورید و کسید قوت
 و فعل وی مانند نمک بود و قایم مقام آب دریا بود در منفعت ماء العسل
 گرم بود و قوه معده سرد بدهد و اشتها بیاورد و بول براند و مرضهای سرد را
 نافع بود و سهل طبیعت بود و چون خلطی باشد که مستعد دفع بود و شکم
 بندد و چون در معده قوه نفوذ غذا بیدار بود و اگر زن بیا شد قراقرز بیدار

ناقص

ناف پیدا کند چون آب تن باشد اگر آب تن نبود مضر بود با صاحب برادر درم
 گرم و مصلح آن ربوب و فواکه حامض بود و صنعت آن یک جز عمل در در و جزو
 آب شیرین بخوش نهند تا نشتی برود و دود نشت بماند و گویند و بیالابند و اگر
 خواهند که گرمی وی زیاده کرد مصطکی زعفران و زنجبیل و قریقل و دار
 فلفل از هر یک قدری در صره بسته با وی و بخوش نهند و الحبه دو صحت
 و گفته شده القرا الحی نیز است که آن را چند بقون گویند و صاحب مزاج
 گوید از خمیر از مثلث و عمل و دار و مای گرم سازند و صاحب جامع گوید
 ماء العسل است و گفته شده ماء الحبه بهاری آب که گویند و صاحب
 جامع گوید از جماعه بارزگان شنیده ام که بطرف عنبر منرد بودند از
 غیر این که افیمهای دیگر که آن آبیت خالستی رنگ و نبات
 ناخوش بوی چون کس شود سیاه کرد و مولف گوید آن از شکم ماهی
 گیرند که آن ماهی چمه کنند در بحر حبس بود و اگر آن ماهی بجزی مثل جوال
 دوزی بزنند در حال درست گردد در اندرون وی مانند کبک بود پراش
 آب و از خواص وی آنست که اگر عضوی شکسته گردد و منتقال از
 بیاشامند و را نکنند که بدان رسد که دندان را مضر بود و در زمان آن

عضو درست گردانده اما باید که از جای بسته باشند در حال بیانش مانند این
آب است که چون خورد در حال آن شخص که استخوان وی شکسته است دانه
آب رسیده تا موضع شکسته مجریست این مولف گوید در روی هر روز
چون آبست مثل، می آفرایند و در اندرون وی همچنین آبست که
رنگ و آرایه و آنچه خوانند و باطراف برند و گویند همان خاصیت ۴
در چنین کس گویند، لی عمل است و گفته شد مالمسوفلس با در بنویس
و گفته شد ما، با مع ما می دراز است و مانند ما را را ما می گویند
گفته شد ما، طریقه درخت قه است و گفته شد متک اترج است
گفته شد مشک سوس است گفته شد مشان درخت کرم دانه است
و آن نوعی از ما زربون است و کرمانه تخم وی بود گفته شد مثلث آب
انگور بود که چوشت بند و کف وی بکیرند تا چهار دانه بسوزد و دانه
بماند و فواید و بکار دارد و منافعی وی نزدیک بمنافع خمر بود و خونی
مصلح و روش از وی متولد شود و هضم غذا بکند و چون با آب سبزه
محروری مزاج را نیکو بود و معج نوعی از ریاحین است و بیماری کل
خوش نظر گویند و طبیعت آن سرد و خشک است و در دویم گویند شربت

دوی

دوی قاصص بود و منع خون رفتن بکند و طبع بیند و جراحتهای باطل
آورد و ریش آنرا خشک کند و چون عصاره وی در گوش چکانند کرم گوش
بکشد و ریش آنرا خشک گرداند و در دایره گرداند مع مالش است و گفته شد
مکروث اصل الاخذ است وی بقوه منفعت طبیعت بود و بهترین آن
سفید و سبک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و بر هضم با در و معده
باید کند و امعاء و محلل فقر من و ریاح بود منعمل از وی نیمه فعال بود و اجتناب
گویند مضر بود به شش و مصلح وی عمل بود و محلب درخت است مانند درخت
سردبند و کل وی سفید بود و ثمر آن را حب المحلب خوانند و گفته شد و این
مولف گویند بهترین دستور است و از شاخ وی تازیانه کنند و بپزند
خوش و محم و سفید است و گفته شد حجام اهل اندلس محلیت این اسم
گویند محلی الصمغی هم خوانند و دالوج گویند آن سه نوع است مولف گویند
بسیاری کار رنگ خوانند بسیاری بلبشامی و بکنوع کشنیه گویند
و بکنوع نریاق گویند هر سه نوع تخم این منشا به یکدیگر بود اما در نباتات
ایشان جای رستی آن اندک تفاوتی بود و نبات کار رنگ خوش
بود و تخم وی بغایت تلخ بود و کل وی زرق بود و در کوه و سنگستانها بود

و نبات کشنه کوهی امس بود و بقدر زکری بود و تخم وی هم تلخ بود هم زکری
 و در مرغزار مار وید که در دامن کوه بود و کل وی بسرخ زنده و تخم سیوم
 در رمل وید و نبات وی کو حکمه بود کل وی سفید بود و کمر وی زردی
 زنده بسیار و مولف گوید بکوثرین آن در شبا نگاره بود و کله از کومستان
 شبانگاه آرند و هر کس یک شربت از وی بیا شام از کزندی مار و عقرب
 و افعی و مجموع زنده کان یکسال امن بود و اگر گنده کرید باشد کسر و یک
 شربت از وی بیا شام البته خلاص یا باز سم وی شربت از وی بکدرم
 بود تا بچشمقال بود بار و غنی زین آن بجز سبت و بکرات آزموده اند و گو
 گوید شخصی ز زردی آفتاب بکل سه روز و بچشمقال مخلصه شربت
 کرد در آن سال و بچند نوبت زهر داده بروی کلر شد و مثل دودان
 و نیم الماسی و بکینوبت زهر افغی بود و چند سمیات دیگر روی بچ عمل کرد
 چون شخص کرد در اول سال مخلصه خورده بود و چنانچه یاد کرده شد
 این بجز سبت و تحقیق مخلصه وی را از بهر آن نام نهاده اند که از بهر زهر
 خلاصی دهد مولف گوید بجز الطیسی باری یاد زهر گویند آن از ایل کو
 شبانگاه خیزد و چون حجر التیس بود به آخر رسد میان آن دانه

یا قدری

یا قدری خوب بود آن دانه قدری از آن مخلصه بود و بدان دانه با زهر جمع شود
 و برادر یا امی بپزند و بزرگ میکرد و غذای آن گوشت کوسفند است
 و گویند غیر از ما مخلصه نیست و با جمل تریا قیست که در وی هست این
 مولف گوید درین روز کار در صبور و شیراز در قره زرکان با زهر
 پدا شده بسیار در آن کوه یا بیند و همانا از شبانگاه بود یا از نتایج این
 و بعضی بدین موضع افتاده اند با زهر خوب درین جا حاصل میشود و مخاطر
 عبطا گویند و بنی و نیر و پیران سپستان است و گفته شد چ باری
 مغز گویند و وی لذت تر بود از دماغ و بنکوثرین و موافق ترین مغز ساق
 کوسله و ابل بود و بعد از آن کاه پس نزد پس کوسفند و طبعیت آن گرم
 و تر بود و سخن و طبعی و کثیر غذا بود بهترین آن بود که در آخر تابستان
 باشد و وی محلل و طبعی صلابات بود و چون زن بخود برگیرد و فرزند از
 مغزهای محمود صلابات بود و چون زن بخود برگیرد فرزند از مغزها
 محمود صلابات رحم را نافع بود و اعضای صلب را نرم کرد اند
 و شقاق دست و پای را نافع بود و ملطخ معده بود و بهر شوه مغشی
 چون بسیار از آن بخورند مصلح آن ازیر گرم بود و ستر و نک و انجدر

مختص شیرازی دود کوبند و نیکوترین آن بود که شیر کا و چوان بود و
 آن در لام و در لیم حامض کفنه شد مداد نیکوترین مداد آن بود که سبک
 وزن و سیاهی بنایته بود و طبعست همه انواع آن کرم بود و محفف و لا
 هندی که فوس و برا از میراث شمرده اند و چون برورم کرم طلا کنند نافع
 بود و این مولف کوبه فوس و بولس معتبر است و از بهر آنکه مداد هندی
 از ما زو تنها سازند و در جهان رسد کفنه شد و مرز خوش مرد فوشی کوبند و
 بیماری مرز نکوش و بعضی از آن الفار کفنه شد و طبع و استسقا نافع
 بود و پنج درم از دوشتری بلغمی را سود دهد و سر البول و بعضی را نافع بود
 و اگر کوبید مضر بود بمشانه و مصدق و ی تخم خرقه بود و بدل الفستین روی
 کوبند و وزن آن مره حور کوبند بدل آن ورق یا سمی بود کوبند
 بدل آن سا با بکت و کوبند نیم وزن آن فلفل مرق مالیا خوانند و
 آن در خبثت باریک و در از و از چوب وی تیر سازند و در شام بسیار
 بود و ورق وی زرد بود و روی قبضی بود و تخفیفی و عصاره ورق آن
 چون بیا شامند و یا ورق آن با شراب خاد کنند کزندگی نافع بود
 پوست درخت دی چون بسوزانند و با آب و بر جرب مالند قطع کنند و

دجور

چوب در کشنده بود و چون بیات مندر این مولف کوبند و درخت مران
 عفوضتی عظیم است و در دیکل بارز و هر ضعیفست که بونانی عمر کوبند
 دوی خالص بود مغشوش بود و غشوی بعضی از بیوتات کنند که آن
 را بار بار کی خوانند و فار و فایس خوانند و آن نوع کشنده بود و نیکوترین
 آن بود که مابل سرخی بود و خوشبوی و در ریش و صافی بود و بنایت
 تلج بود و طبعست آن گرمست و در سیوم خشکست و در دوم وی
 مفتح و محلل ریح بود و در و قیصر و رانی بود و در دار و بای بزرگ منحل
 کنند از بسیاری منفعت آن دوی منع عفونت بکند و ناجدی
 که میت را نگاه دارد از تغییرش و از ریشها را زایل کند و چون در
 دمان نگاه دارند بوی خوش کند و در مهای بلغمی نافع بود و اگر
 با الفستینی یا ترسی عصاره سداب خفنه کنند و حیض برانند
 پروان آورد و بزودی اگر بمقدار با فلالی که آن بوند دوازده قیراط
 بود بیات مندر سرفه مرمن و سر النفس و در دهل و سینه و اسهال و
 و امعاء نافع بود و چون شیبان نهند آنچه حل بود فرو برند خنونه
 فصبه ششی را نافع بود و نرم گردانند و از صافی کنند و گرم بکنند و چون

بشراب بیاض مندر و در شیب یعنی مالند کنند بعل زایل کند و چون با شراب
زیت مصنعه کنند دندان لثه را محکم کند و چون با ریشهای سر باشند نگو
بود و چون با فیون و چند پسته و ما میثا بیا میریزیم که از گوش آید
و درم آن را نافع بود و با سبزه و عسل شابل مالند و قلع کنند چون با سرکه
و قوبا کنند قلع کند و چون بر قوبا مالند نافع بود و اگر با مورد لادن و خمر
و روغن مورد بر موی مالند از آن قوطا منع کند و وی ریش در چشم
بود و تاریکی دهد و سفیدی آن زایل کند و این خرا گوید چو لایحه کشند
و آب سودا بر شند و زن خود بر کبر دیوشنی که از فرج داند زایل
کند و اگر مر تربیت فلسطی بر شند و مر طلا کنند بر انگشت ابهام
بای راست قوه تمام بدهد و مادام که بر ابهام وی بود چون کجی کشند
بسر که نیکو تا مانند مرم شود و بر سره لند در سره صد غنی که سبب آن
ندانند زایل کند و رازی گوید در کرده و مثانه را نافع بود و گرمها را
بیرون آورد و محلل او را بود و درم سیر چون با شراب بیاض مندر
کردن کی عفره است خای معده را سود دهد و مسهل آب زرد بود و اگر
زن نیم درم با زرده تخم مرغ نیم برشته بیاض مد منع خون رفتن با فراط

بکند

بکند و اگر بکند اب فرج را زدن خود بر کبردیچ بنیدارد و اگر با آب
تر زحل کشند و بر خونی که در شیب چشم منعقد شده باشد طلا کنند
خلیل دهد و اگر بر کلف طلا کنند و بدان مداومت نمایند و مان کنند
زایل کند و اگر در زنا ریخ کشند و بر سبف طلا کنند و بدان مداومت نمایند
زایل کند و چون با سرکه که در روغن کل حل کنند بر جربیش شده حکم و غیر آن
طلا کنند و ساکن کنند و اگر با سرکه که در روغن کل و زعفران حل کنند و بر
شعیره طلا کنند خشک گرداند و زایل کند و چون با کند و زعفران بخورد کبر
نرخ را نافع بود و که از رطوبت بود وی مصدع را یکم بود و گویند مضر بود
بمثانه و مسدود مینوم بود و مصدع هر عمل بود و بدلی وی بوزن هر صغ
بادام تلخ بود یا قصبه الزرقسطه تلخ و تقاضا و آخر مراد سفرم سبزی است
و در قوه مانند باد آورد است بهترین آن روی بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود و در دیم صرع را نافع بود و مقوی حرک و معده بود و چون خود
بر گیرند گرم معده بکشد بد و مر یا فلن معنی آن دو الف و و رف بود
و صاحب جامع گوید خربیل است و گفته شد و طریق آن از اخره آن بخورد
مرانیه هموم المحر است و هموم الهمرا به خوانند گویند طبیعت آن

کرم خشکست و در دویم در و تخفیف بجا نیت بود و محوسی کوبید سنگ منانه بر آن
و بول براند و صاحب قیوم کوبید نیکو ترین وی کل آن بود آخر تازه بود طبع
آن سرد و خشک بود و به اعتدال خون را میبرد و از جراحها و چول بکوبند
و بر آن نمند و چون بپزند و بر آن نمند آب آن به شامند بول براند و فصول
بکدازاند و معقوف وی به آنها گفته شد مرد و انواع است و خوشی وی
مرا جود خوانند و بشر از وی مرد خوش گویند و گفته شود و نوعی دیگر
که بول در کمر بود و آنرا سا خوانند و طبیعت آن کرم و تر بود و تخم آن
را بشه از مرد خشک خوانند و نوعی دیگر آن را دارما گویند و دارما
نیز گویند و آن مرد سفید بود و وی معتدل بود در حرارت و رطوبت
و در وی تفت بود و گویند بدستی که آنرا لسان الثور بود و گفته شد
و یک نوع دیگر خرا گویند و هم گفته شد و یک نوع ارد شیر دارد و دیگر
نیز گویند و بشر از وی مرد تلخ و بلقی دیگر مرغان و ماهی و کوبند
و طبیعت آن کرم خشکست و دویم محف محلل تفت بود و بلغم
وسه بکشد و صداع سرد و در معده که از بلغم بود سودد
و اسحق بن عمران گوید که از مرد سفید است و حبی هم سفید بود

مولف

و مولف گوید انواع مرد را هیچ کدام حب سفید نیست الا مرد تلخ که خود حب
هر دو سفید اند این نوع نمسور بود مرد سفید و پس و سفید غیر لسان الثور
بود و نوعی دیگر هست که آنرا میثا خوانند و آن کاو چشم است و گفته شد
و در فسیلاد همی و فنی و خاسی و حدید و شیمی و هر جنسی شام بود و کوبند
بدان نمسور بود و در لون و آنرا حجر النور و حجر الرشتانی خوانند از بهر
رشتانی چشم و گویند طبیعت آن کرم خشک بود و در کرم مغوی چشم
بود و بسینور بدست گوید قوه وی سوخته و ناموخته می محلل بود چشم را
جلاد دهد و منضج و ارام حلیه بود چون باد تلخ خلط کنند و گوشت زیاده
چورد و ریشها و رازی کوبند چون از گردن کودکان بپا و بزند نرسد
و اگر سخی کنند و بسره و بر برص طلا کنند و بسره گویند محلل مده بود و که در
شبع چشم بود و قوه چشم بهد و بر غش طلا کردن با سر و بر برص طلا کنند
بسر و در مرصها کردن محلل بود و قاطع دم بود و بدل آن مغنیسیا بود
مرد اسحق مرتک گویند و بسیاری مرد اسفک گویند و بیونانی لید خوش
و نیکو ترین آن اصفهانی بود و براق که بسرخ زنده و طبیعت وی سردی
مایل بود و مغسول وی بی محال و سرد بود و قاطع و محف از خواص

بدره حلاج بنعیم بن النصار

وی است که چون در سر که اندازند سر که کشید شود و اگر در نوره بود بر
 سیاه گرداند و وی ده بر جها بود و بوی بدن خوش کند و خاصه بعل
 و کف دست جلاد بر سر سیاه می خون مرده و اثر آبله را بیل کند و منع عرق کند
 و گوشت در ریشها بر و باند و مغسول و وی چشم را جلاد و در خوردن و وی نشاید
 از بهر که گشته بود و بول ببندد و نفخ در شکم پیدا کند و قبض زان بکند
 و باشد که قوی آورد و ایلاد و اس باشد و اطلاق بول و غایت خفاق آورد
 و دای وی بقی کند و به آب گرم و بعد از آن شراب خیس و مراد و اسفند
 و چون طلا کنند و در شیب بعل و فضل های سوی دل کند و پس وی آید بود
 که بر دهن کلی بیامیزند و رازی گوید کسی آن خورده باشد معالجه وی نبی
 کنند و به آبی که شبت و اخی در آن بخت باشند و بعد از آن مقدار نیمه
 شراب گرم بیاشامند و لحوم الحوفان و سرکه و خمر سیاه از غقب بدهند
 هر یک باری آب که بخاری بود و آب کامه رفیق گویند و آنچه از جوشانند
 کرم و خشک بود و تا سیوم گویند کرمست و در اول خشکست و در دوم
 اخلاط غلیظ بزاید و تشنه بلغم بکند و بوی دهن خوش کند و در
 عین رانافع بود و در ده رکه و عرق النسا رانافع بود و رطوبه

معدره

معدره را مفید بود و در خفها قوی و گردن سگ و بوانه رانافع بود و رازی گوید
 نمک کند و اللاروی لطف و قوی بود و شکم براند و قطع از جات بکند و
 ملطف غذای غلیظ بود و معطش و معش و جگر و جف آن بود چون
 بنامه اندکی بیاشامند کرمها بکشد و اگر در چشم کشند که بنیاد آبله کرده باشد
 هیچ درد چشم وی بر نیاید و اگر برآمده باشد بکند از آن و چون بدان غرضه کشند
 جذب بلغم بسیار بکند و از مایع خنک و دم تغایع پاک کند و چون منجر شده
 باشد و مرار نوعی از شکا عاست و باد آورد و در فعل نزدیک است به ایشان
 مرطوبست و در وی خشونت صغری بود و بلون لاچورد بود و
 چون سخی کنند و به بوبند بهوی خمیر بود اگر بوزن سه جوز از وی بیاشامند
 درد دل رانافع بود و مرد و توس مرزخوشی است و گفته شد مرغ
 جوز هندیست و آن حبیب است و در دود گفته شد و طبیعت آن
 گرم و خشکست و در سیم حبض براند و جگر و پسر بکشد و در ما جوز
 نوعی از مردوست و بیارسی مرد و خوش گویند و بزرگترین آن است
 بود سبز و طبیعت آن گرم و خشکست و در سیم و در دوم گویند
 خشکی وی در چهارم بود و گویند کرم بود در اول وی لطیف بود

و محمل کن ریح و سده بلغمی بکشد چون شرب را آن دارند صداع سره
روی منشف رطوبات معده بود و مقوی مستعمل از و یکدم بود و منع
قی بکشد و جوی گوید چون در شراب خوب نند و بیات مندهستی سخت
کند و بوبیدن وی مصدع بود و مصدع آن را با حبس کرد بود و بدل آن ترش
یعنی مرزنگوش هر ما حو حو سفرو فر خشک و با در بنوبه هم هم قائم مقام
یکدیگر کند و هر غری جامه مرعسر گویند و گرم و تر بود و حرارت وی
از صوف کمتر بود و ملایم طبع آن بود و بدن را بنیکو بود از برخی
بسیار که در دست و سخن کرده و مقوی پشت بود و هر نوعی از رخام
سفید است و بنیکو ترین آن بود که از معدن خرج آورد و مانند یونانی
اسطرطی خوانند و بعضی اسطرطی جرج است و لوقطس گویند که اسطرطی
چون بسوزانند و با نمک اندازی سخن کنند و ندانند که رانده اند
محکم گردانند و سوخته آتش شود و دهد و چون بگویند و سخن کنند و موضع
سوخته آتش نند و بستر بر دس گوید چون بسوزانند و بار اسحق و ز
بیا میزند و درهای صلب را بکند از انده چون در موم و روغن کنند و
در معده را ساکن کند و مرارت سالمت بین زهر با مرغان زهره

مرغ

مرغ و دراج و کبک بود و اما مرار جواره بغایت قوه لداع بود و خاصه کبار از
واختیار آن بود لولوی ز روی طبعی بود از زنگاری و لا جوری بود بدیانت
و طبیعت آن گرم و خشک بود و در چهارم چون با نظرون قیو لیا میزند و
ایش شده را سود و دهر زهر با مجموع تاریکی چشم را نافع بود و خاصه مرارت
جوارح خصوص خشک کرده ابتدا از آب را مقید بود و مجموع مرارت
طبع را براند و سخن گوید بقوه زهر با چار بایان زهره شیر بود و بعد از آن گفت
بیس کا و بیس رکک بیس جرس و بیس بر بیس آه و بیس بیس هر یک بجای
خود گفته شد مرارت النطاس سودمند ترین زهر با جسته چشم زهره آه بود
مرارة الحمار الوحش زهره خرگور بود و اء لثعلب و اء لی را سودمند بود
مالیدن بر اثر و درهما طلا کردن مرارت الب زهره حرس شنج کر از که از جرات
عصب بود سردی نافع بود و شریف گوید زهره وی چون با غلظت
بکدازاند بفرطه طلا کنند زایل کند و موی بنیکو بردیاند و خاصه چون
بج شش نوبت مکر کنند و اگر با سکنجین بیاشامند در جگر را نافع بود
و در بستر بر دس گوید زهره حرس در صفت نزدیک زهره کا و
بود و چون لعن کنند مرغ را زایل کند و در خواص این زهره آورده است

که چون در چشم کشند با غسل و آب از بانه چشم را رگوش کشند و مرارت بسیار
قوی برین زهره چار بایان زهره کا و بود پس گفتار و پس خرس و پس
و گویند بیکو ترین آن زهره کا و نر بود آن در مرهما کنند جفته منع جفته
و درد های سخت با نظرون و قیو لبها چون سر ابدان بشویند خرا را نافع بود
و با غسل جگر خشک کنند حنای را سود دهد و مفتوح افواه بواسیر بود و تریاق
کند کان و مقدار ما خود از وی نکلی بود و در وی طینین و درد کوش که از سردی
بود چون بار و غن کل در کوش چکانند نافع بود و چون با غسل بیا میرند زهره های
و درد فرج و د کرد پوست خصیه نافع بود و وی مضرب بود بکرم و مصدق وی کثیر بود
با غسل مراره آب بیکو ترین آن زهره که جوان بود که بشیر از آن را دوری خوانند
و هنوز کوش نکرده باشند طبیعت آن کرم و خشک بود و دوا الی و دوا الی
را نافع بود بدانه های تر که بر کوش بود و زهره بزرگوهی تریاق از نذکی بود و سر
از وی دوا دانه بود بکرده و زهره مصدق وی اینسون بود و عمل مراره الکری
زهره کلک کرم و لطیف بود و چون به آب مرزنگوش سفوف کنند
لقوه را سود مند بود مراره الکبش زهره کبش که بشیر از وی خود خوانند
افر زهره که در چشم بود زایل کند و درد کوش که از سردی بود چون با قدری غسل

در کوش

در کوش چکانند سود مند بود مراره القنفذ زهره خار شست که بسیار زهره
حکاسه خوانند بیکو ترین آن بود که در چشم زود زایل کند و مجزوم را
نافع بود چون بیات مندر مرارت را زهره خرکوش چون به آرد خوری
کند و سرداب بیا میرند و در میان شراب بیات مند و خواب نروند
همیشه اگر خواهند از آن خلاص بیایند و بر اسکر که بدهند بدل وی زهره
تیس بود مراره اخیر زهره حرک ریش کوش را نافع بود و چون طلا کنند
و غسل و فلفل بر سر کل موی را بر دیا نذ مجرب است زهره سک
آبی گویند چون آدمی مقدار عدسی بخورد بعد از یک هفته بکشد و مداوا
وی بر خنکاد و حطانی روی در اجسته و پیر مایه خرکوش کنند و بر و غنای
خوش بوی تریج کشند و تدبیرهای لطیف زهره گفتار بیکو ترین
آن بود که از کفش بزرگ گیرند آن کرم و خشک بود و سهل بلغمی بود که در سینه
بود مقدار استعمال از وی یکدانه نیم بود و مضرب بود زهره وی اسبی
گویند مصدق و عمل بود و صبر زهره بشیر بیکو ترین آن بود که از بشیر
جوان گیرند و آن کرم و خشک بود و تریکی چشم را نافع بود و بایندی
نزول آب آتش را خاصه زهره کبک که آن سود مند ترین زهره بود درین

زحمت زهره بنویسند و آن در دجله انداخته بود از اینونانی قلوبوس
خواستند زهره وی تاریکی چشم و انداختن از آب انتشار را سودمند بود گویند
چون بکینند تا از مقدار دانه ای و نیم معده را پاک کند و قوه دل بدهد و
گویند که خوردن آن مضر بود زهره مصحح آن کثیر بود مرارت النمل و الاغی
و الارنب عری کرم و کشنده و مهلک باشد کسی که خورده باشد تلخی زبان
عارض شود و زردی چشم پیدا شود و اگر باقی بماند بیشتر از چهار ساعت
نشان خلاصی است هر چه زهره افغی باشد عجیب باشد که از آن خلاص
یا بنده مداوی وی بشیر تازه و بخون و طین مخموم تریاق فاروق رب
وسیب و شیر و تخم تورک و جو آب کنند و اگر غشی متواتر بود مالحم
و وارج بدهند شراب اندکی مشک و دال مشک شیرین مناسبت
و این مولف گفت که دیدم که صیادی افغی گشت و زهره وی را گشت
که بیرون آورد و خورد مر او را المی نرسید و تقریر کرد که همیشه بخورم مراره
الرحمه زهره رحمه که بسیاری مر در خوانند بشرای خود و در بعضی وی را
موش که گویند و آن سودمند بود باز بست جهته کرای کوشش نافع بود چون
باردنی بنفشه در کوشش مخالف چکانند در دشتیفر رانای نفع بود و

آب

آب سرد چون در چشم کشند سفیدی را بیل کند و این بطریق گویند زهره وی
خشک کنند و در ظرفی آب بکینند و در چشم مسوح کنند در جانب
کزیده سود دهد و اگر چه افغی کزیده بود دیگر گویند نه چنین است
و بعضی گویند مجرب است جهته سم کزدم مار و زنبور و صاحب منها
گویند ظن آنست که لطیف کشند مرین عصفراست یعنی حسی گفته
مرقد جوزمانی افیون را بدین اسم خوانند و مرار الصخر امرار الصخر نیز گویند
و آن حنظل است و گفته شد مروریه نقضیه است و آن نوعی از
همند باری بود و بغایت تلخ بود و رازی گوید مروریه ضعیفی از کاه بود
و که بشیرازی روان بود و این مولف گوید از بشرای نازک فو خوانند مر
قومنی خوانند و آن بنید است که از گندم وجود کاه و رس و غیر آن است
و ترکان آنرا بوزره و اکسیر و خوش مزه خوانند و مست کنند بود و شیر
ترکان از آن خوردند مرار راغی ماره الراغی گویند و گویند عصی الراغی
و گفته شد مرغ درخت بادام تلخ است و در لام گفته شد مشک بسیار
مشک خوانند و نیکو ترین آن تبشی بود و گویند صنیع این واقف
نقل از مسعودی آورده که در کتاب روح الذهب و معادن الجواهر

گوید که فضیلت خشک تنستی بر صیسی بر دو وجه است یکی آنکه آهسته
بر سبیل چاکند و بهمنی و آهوی چغیر بر خشکیش بکشد و بکشد اهل
تنبت قطعا از نافه بیرون نیاورند و اهل حبس از نافه بیرون آورند
و خشک جای دی کنند و مثل خون و غیر آن و نیز حبس را راه دور است
و دریا که شستن بسبب نم و اختلاف بوی و فواید آن ضعیف گردد
این مولف گوید بهترین وی مشک ختنی است و نوعی از وسط و
از دماغها آدرند و آن خوش بوی و غریب الوجود بود و نافه از دماغها
متقال که پیش برآید و ظاهر پوستش بوزن یکدرم پیش بود و ویرا هیچ بوی
نبود و بویش تا چهل سال ماند و پیش و گمش در اشیا یافت بتوان داشت
که هست یا نه دانی از وی قائم مقام دو متقال از چینی بود و از غایت
و حدت و تیزی بگاه سحر اگر کافور بکار نهند صدراع آورد و خون از
بمی روان کند و بعد از آن مشک تنی محوی نفاحی لول بود و
ناسهای آن خرد بود و کم موی و هر نافه از وی بوزن از سه متقال یا پنج
متقال بود و کمیاف هر دو و زنی چندان سست است آنچه زرد بود از وی
تازه و تر بود آنچه سیاه بود کهنه بود و میان آن هر دو زنی چندان

در بوی بعد از آن مشک نرمی بود و که آن مشابه سی بود و بوی قوی دارد
و فرق میان این است که موی آن نافه سفید بود و نافه ناهفت
درم برآمد و بعد از آن مشک تازی و آن مشابه بود بسیارهای خطا
آن نوع نیز مشک تنی است و درین زمان بیشتر از این نوع می افتد و بعد از آن
مشک حر حر است و آن نوع زیاده قوی ندارد و در غایب و طبع درین را
نکته و نوعی دیگر است و آن نوع هر چند خوش بوست لیکن بسبب
دریا ضعیف بوی شده باشد بویس منجلی گفته در و شیا فات
و روان بود و بعد از آن مشک قشمر است و که آن با دفر خوانند و آن
عسره الطحی است و بدستگاه بود و دلالت میکند ظاهر که مصنوع است
نه مخلوق آن نوع از همه انواع کمتر بود و نافه آن بوزن نادر درم برآید
و در و چرخ متقال مشک مبارک و در و نیز شیا ف بود و نیکو ترین
مشک آن بود که لون آبی زرد بود و در یکدی نفاحی بود و از آهوی
جوان گرفته باشند و بعد از غایت بخی بود و چون از وی بگیرند فرق
کند و میان آن آهوی و آهوان دیگر در لون و شکل و مشاخ و صورت
هیچ تفاوت نیست و الا آنکه این آهوان را دودند از پیش بود و شکل

دندان قبل و خشک و مانند یک کوبیده و کمتر بود و گوشتی که از آنجا بشکار روند
و اگر بیشتر ترند و نافه وی پیرند خون در نافه که بود حتام بود و بخته در سینه نباشد
و بوی وی سهوکتی داشته باشد چنانچه در زمان را کنند تا بوی سهوکت وی لای
شود از ماده هوا استجیل بکشد که در این دلیلست که میوه بر درخت نارسیده
باشد نتوان خورد چون از درخت فرو گیرند چند روز را کنند رسیده گردد
توان خورد با چنانکه نیکوترین مشک آن بود که در دغای خود شکلی شده از حیوان
بود که مستحکم تمام المواد بود طبیعت مسک کرم خشک بود و در دویم گوشت
و در سیوم قلهان گوشت کرمست و در دویم خشکست و در سیوم این ماسوب
گوشت عرق خوش بوی کند و قوه دل به بد و ششی عنت زیاده کند و تره
سودار از زایل کند و چون باد و یه بود که مصلوبی بود و در آن زحمت سخن
اعضا و مقوی اعضای خارجی بود و چون بروی نهند اعضای باطنی
جماعه از اطباء فارس و آهوار ذکر کرده اند که در وی رطوبتی هست
و بدین سببست که باه را یاری دهد و اگر قدری از وی باروغ غیری
بکند از نزد بر قصبه سوزان وی طلا کنند یاری دهد بر جماعت
بسیار کردن و سرعت و انزال را زنی گوید چون در طبع حل کنند و بیانش

دهن

دهن را پاک کنند نافه بود چنانچه عسلها سرد کرد که در سر بود غشی و سقوط قوت را
نیکو بود و طری گوید و مطلق و مقوی اعضا بود و بوی خوش چون
بدان معوط کنند مقدار نیم ندس از وی همچنان زعفران صدغ
که از سردی بود زایل کند و قوه دماغ به بد و سفیدی که رفتی بود و در چشم
زایل کند و حکیم گوید که در او بهای چشم کنند قوه چشم به بد و نشف
رطوبت بکنند و مکرر واقع شده حکم این حسین گوید در او بهای چشم
کننده قوه چشم به بد و سفیدی که رفتی بود زایل کند و نشف رطوبت
بکنند و سخن بن عمران گوید که طوی مزاج پرو نرا موافق بود خاصه
در زمان سرد و در سرد کبریا مصلوب حیوانات و محوری مزاجان بود خاصه
در زمان گرم و کرمسیر باقی الحله سودمند بود چنانچه همه علمهای سرد که در
سر بود و سده بکشاید و نافه بود چنانچه با حکی که غرض شود در چشم و در حله
جسد و شکم بنفید و زردی زایل کند و عمل سموم باطل کند و خفقا
را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید که حل وی زبانی پیش ملاهل بود و قرون
و مفرج بود و نوحش با سود و به تعدیل گرمی دی بکافور کنند و از آن
خشکی بروغن بنفشه و روغن گل و گویند چون بدان معوط کنند

مفوح اصی ب سکنه سر و رانافه بود و دماغ را پاک کند و باد و بیه بدان
 سعوه کنند چون در رو غنهای که منجی باشد حل کنند و بر فقا و پشت
 بمالند حد رو فایج را سود دهد و اگر بدان مداومت نمایند افلاخ زایل
 کند و این رضوان گوید بر بوی سیاه کردن طلا نافع بود این رشید گوید
 بیاخ غلیظه که متولد شود در دماغ را نافع بود و چون بیاض منحصرا
 منهاج گوید مقدار ما خود از وی فسیطی بود شراب وی مضر کرم بود و مصحح
 وی کافور بود و گویند بدان چند بیدستر بود و در عصب و در فصلها الا
 بوی وی در همه علمها بدل مسک بود گویند مرزنگوش است و مسک
 الراعی گویند زوفا است و گویند که به تحقیق شیطرح است و گفته شد
 مستمنوره منعمار و مستقران اسه های بربری است زرا و نطویل را
 گویند مسک الحن بزبان اندلسی جعه کویک بدین اسم خوانند و صند
 نیز گویند و گفته شد و امسک الفرواشنه است گفته شد مسوک
 العیال گویند رخی الا بل است و گفته شد و بوارس نیز بدین اسم
 گویند و مستطار شراب بد است و افسرده و زود مست کننده بود
 و مستحل بوزیدان است گفته شد مسخوفیا مسخوفیا و مسخوفیا

آن رندان القوار برست بیارسی گفت آبکینه گویند و ما، الراج خوانند
 و آن آبی بود که بر روی آبکینه چون گفت بیدار کرد و بعضی گویند آب خمری
 سبز است و هنگام ساختن بعضی گویند ریه آبکینه است و چون محقق
 است گفت آبکینه است و بغایت حاره حاده بود و سفیدی چشم زایل کند
 و جفیف رطوبت بود حکم و جرب نافع بود چون در حمام بر اعضا بمالند
 آن آبکینه سفید است و فلیه کارزان مفاطون عدد هندی است گفته
 شد سن سکنست الان که کار و تشریه بدان تیر کنند که آن چون بر
 بنان ابکار بطوخ کنند خضیه کودکان را نمکند که بزرگ کرده و اگر بر
 داء الشعب لطوخ کنند موی بر و باند و اگر بر بیا شا مندرم سبزه
 بکدازاند و صرع را نافع بود اما سن رنجی چون شکسته کنند و پس بریان کنند
 با تشیح می کنند و با سرکه و نظرون حکم و قویا و خناریر و سرطان و آکل را
 نافع بود و می کنند بهما و در چشم کنند سفیدی چشم زایل کند و از بهر
 اینست که شیا فاک از برای چشم سازند بروی سبزه و اگر ویرا بکشند
 سخن کنند بر روخک آتش نمند نافع بود شمش بیارسی زرد الود گویند
 فیضی خوانند و بیوانی از میا قر و نیکوترین آن ارمنی بود طبع آن

سرد و تر بود و در دیم دبین نورید و کس گوید خوشتر از طعم شفتا لو بود
و بعد بنیکوتر از وی بود و حوری گوید سهل صغرا بود و موالد خلط
غلظت و خشک کرده وی بخوبی نند و نفع آن بیاض مندر مکن نشانی
بود و بر دمعده بیاخته نههای خاده را نافع بود و اگر در معده طعام بود
فاسد گردد و نکند و ادوی آن بود که اگر در معده بقتی از طعام بود بخورند
تا از جان بکین پی غورند گویند نیم درم مصطکی و نیم درم اینسون با آب
میوه ممسک خورند اگر مغز استخوان وی بخورند غشایان و غشی آورد و ملاو
وی بقی کنند پس بر بوب فواکه ترش مانند غوره و آترج و لیمو و غیره
استخوان وی بواکیر را نافع بود خشک مندی سعد هندی است گفته شد
منظرا را می و یغنی قوس است گفته شد خشک طرا ^{منظور} خشک طرا بیشتر نیز
گویند و آن قودخ است و بگیری از رنگ گویند و از خواص وی
آنست که اگر گویند بوی چرا کند بعضی شیر خوک از پستان وی
بیاید و طبیعت آن گرم و خشک بود و آنچه مبری بود بی سرکه بغایت
گرم و خشک بود و وی ملطیف باغم بود و ملطف رطوبات معده
آنچه با باریر بود شیراز مهضم بود و نشانی آورد و اگر با سرکه بخورند

و بعد از آن

و بعد از آن بریان کنند نشانی بیاورد و آنچه بی سرکه به آب بخورند
بعد از آن مطبوع کنند و مری و در جنبی بریان کنند نشانی آورد و منظر
جاست که گفته شد معسوق از اجاز اثر اجست و کف بیند و
گفته شد و از نبات ماهونه دانه نیز گفته شد معطر بنیکوترین روده آن بود
که از حوی گویند کبریند و طبیعت آن سرد و خشک بود و عصبه و مصحح بود
کسر که غذای در خانی بود و وی وای رساقین احداث کنند از بر
انکه خون که از وی متولد شود بد بود و میل بسردی زند و باید که پاک
بشوند و بسکاج نرند و بار بر معده وی چون معا بود در احوالهای
حاطه از معا بود سرد و خشک بود و مغلف نه بن آن بعد از وی بود
و سفیدی بود که مایل بر روی داشته باشد و طبیعت آن گرم و تر بود
در دیم گویند خشک بود و معوی اعضا بود و مسمن و ضا کردن
شکستگی و کوفت و الم نفوس و صلابت خلق و شش بود و باه را بگیرد
خاصه تخم وی و شتر تی از وی یک درم بود و گویند مضرب و میثانه و مصحح
و مصحح و غسل بود در ضادات بدل وی قلت کنند نوعی از
طبی است و سرخ رنگ بود و پیونانی ملطوس خوانند و بر طبقون گویند

و بشیرزی کل سرخ و تجارلی استعمال کنند و نیکوترین آن بود که روشنی
نه تاریک و گویند نیکوترین آن مصری بود و طبیعت آن شیخ الرئیس
گویند سرد بود و در اول خشک بود و در دوم فوسکی بود و قبض و خفیف
نیکوتر از طبیعی محض بود و جراحها با صلاح آورد کرم بکش و چون در
سر که حل کنند بر خمره و بر مجموع در مهملای کرم طلا کنند نافع بود و خواه
ریش شده و خواه ریش نشده اگر بر سوختگی آتش کنند در معده بکنند
و ورم بکند از اند و ریش با خشک کند و چون سحی کنند و با تخم مرغ
نیم برشت بیاشامند خون را بپزند و اگر آب لسان الحمل حقنه کنند
قرحه و امعا دمنه را سودمند بود و طبیعت را بپزند در دجکر نافع
بود اگر آب لسان الحمل حقنه کنند قطع افراط خون کند و حیض براند
و همچنین اگر حقنه کنند قرحه و امعا دخن که از مغاسی روان بود قطع
کند معمور فلیه دججان است مغضیا صاحب منهاج گویند مانند
مرقش بود و نیکوترین گویند کجاست سیاه رنگ و که از کوه گاش
می آورند مولف گویند آنچه محقق است سنگیست الوان رنگ بغایت
ست و اگر سیاه رنگ بود که بر سر خن زنده نقطه های سفید بران

باشد

باشد و بگیند کران استعمال کنند چنانکه بگیند که سفید کنند و اگر اسفند
بگیند کران خوانند و رنگ برکان گویند و در ولایت بشیر از قریه تارون
دهیست که آنرا برکان خوانند و از آن دیر خیزد اگر اسفند برکان خوانند
و از بهرین گویند و وی قابض و سرد و محفیف بود و مقوی معده بود و سنگ
بریزد و در داروهای چشم استعمال کنند و مقدار خود از و تا نیم درم بود و مضر
بود بد و گویند مصلح وی عمل بود و بدل آن مر قشبت است و مغاس
حجر مغناطیس است گویند و گفته شد مغاس مندی طریقت گفته
و لغج برست و گویند سورجان است و گویند نوعی از کاه کوچک است
و لیکن قول اول صحیح است صاحب منهاج گویند بجان است گفته شد
لغج بری مغل خوانند و هم گفته شد مغرود نوعی از کاه کوچک است و بر
خوردن وی مفرح چون مفرح مطلق گویند لسان التور است گفته شد
مفرح القلب المحزون تر جان است و با در اینو نیز گویند و گفته شد
مغل صمغیست که آنرا خوانند و معروف بود و بمغل ازرق و مغل
یکی و بمغل البه بود و یکی بود و صفی بود و غیر مغل یکی که آن نمرود است
و گفته شد و نیکوترین آنست که صافی بود و بلون ابریشم باشد و ازرقی

که بر سخی مایل بود و زود حل شود و هیچ حرکت و خونی در وی نبود و چون بخور کنند
خوش بوی بود مانند طهار الطیب و رایحه عار کند و این مولف گوید بهترین
نقل آن بود که تلخ باشد و صافی و در و زرد جسته بود و زود شکسته گردد و خوش بوی
بود و طبیعت وی گرم بود و در پیوم گویند و در آخر بود و تا پیوم گویند
خشک تا چهارم بود و طو بات لرح از سینه و شش بیرون آورد و شرابی
بنایت نافع بود و غشی و کرب و زردی حیض براند و بول و ورم نفاس و سنگ
کرده بریزاند و مقدار ما خود از وی بکمثال بود و وی از غایت افراط
ادرا که در و بست بعضی بول خول را اند و مصالح آن رب مورد بود یا بلو
و همنه در درم نافع بود و جالینوس گوید چون دانه ای از وی سخی کنند
و باروغی بلبان بکشند و زن بخورد بر کبر در د زایل کند و اگر کج گویند
را نافع بود و چون دانه ای سقمیاد دانه ای از وی سخی کرده و یکدرم کثیر آب
درم خمیره بنفشه بکشند و به آب گرم بیاشامند و اینا کوس گویند که
که شهنش منقطع شده باشد در هر سه روز یکدرم درم از وی سخی
کرده با سه درم تخم خربزه و ده درم سنگ مسک و مسکه بیش و مسکه
درم عسل بخورد شهنش زیاده کرده و چون بیاشامند و بخور کنند

چم بنید از دوی ضرر بود و سفید گویند و اصلاح وی بسکه و خمری کنند و بدل
وی گویند و قدما است و جالینوس گوید بدل آن درادر علس
مربود و وزن آن و سبب گویند بدل آن اکتیل الملك است و گویند
بدل آن شقایق است مصطکی باری کند روی گویند و بر سر پا
کیا و برومی مبط و بیونانی سیموس آن ملک روی است و کثیف
خوانند و آن صغنی سفید بود و آنچه روی بود سفید و معروف به شطی
بود و تخفیف در وی بیشتر از تخفیف مصطکی بود و سفید و قوه
و قبض در وی کمتر بود و طبیعت و سودمند تر از کندر بود و گویند
حدت وی کمتر از مجموع صمغها بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
و در دیم گویند تر است و قبض در اجزای وی بکسان بود یعنی
در عروق و فضائل اعضاء و اطراف و ثمر و لحای آن عصا
ورق قنورج آن قایم مقام افاقیا و عصا ره کیمه التبی بود
جهت قرص و امعاء و استطلاق بطن و نفث دم و زنی که خون از
رحم ایشان کشوده بود و رحم و مقعد که بیرون آید و سینه و ریه
گویند قوه مجموع درخت وی قابض بود و قوت ثمر و ورق فشر و نه وی

مساوی بود و اگر طبع و رقی وی بر ریه های کهن و بر استخوان شکنجه و
اعضای سترخی ریزند نافع بود و قطع سیلان رطوبات از رحم بکند و بول
براند و چون بدان مضمضه کنند دندان متحرک را محکم کند جرب را
نافع بود و تا جدی که جرب موافق است و سست اگر از شاخ های وی مسواک
سازند دندان را جلاد دهند و جالینوس گوید مرکب بود از اقوی متضاده
یعنی از قوه قبض و تسخین قوت و تنفس بدین سبب است که او را مفعول
معدنه و امعاء و جگر را نافع بود خامیدن وی بلغم را سست و سرفه
بلغم را سودمند بود و نفث دم و مقوی معده و جگر بود و بوی
خوش کند و بن دندان محکم کند و مسخ معده و جگر بود محل طوبات
معدنه و سکن معض که از رطوبات بود و چون بار و غش زین و زیت
سقوط کنند صداع سرد را نافع بود و چون آب سرد بیاشامند رطوبت
معدنه دفع کند و اشتها بیاورد و بلغم بکند از اندوادم جگر و ترقم
نافع بود و مضر بود بپاشان و مصلح وی آن بود که بر سر که خوب نند خشک
کنند و با کثیر استعمال کنند و صاحب تقویم گوید بسیار از وی استعمال
کردن شش را بد بود و مصلح آن صمغ عربی بود و قند بدن آن یکوزن

نیم

نیم آن صمغ البطم است و گویند بدین وزن و بدن آن لبان که از آن گذرد
خوانند و مصلح مضر عوج است و قابض بود و شکم بندد و اگر زیاده
فولج آورد مصلح طبع است آن سرد و خشک بود و درد ویم این ماسویه
گوید در سیوم سودای مزاج را بد بود و مضر بود بمعدنه و سفلی و کیموس
بدد و اگر با گوشت زیم بنزد ضرر آن کم شود و مصلح الدم که هرماست
و گفته شد مطبوخ عقیده العنب خوانند و مسخ گویند و گفته شد مطبوخ
لعوق مطبوخ خوانند و آن لعوق لورا است درم کباب گفته شد مطبوخ
نیکوترین آن بود که رسیده و فربه بود و آن خشک تر از بخته بود و آنچه با کرم و کرم
بود کرم و خشک بود آنچه در آخر درجه اول خشک بود و در سیوم گویند سرد
بود و گویند تر بود و اگر گوید کرم و تر بود و درد ویم طاعون را نافع بود
و در بیشتر ویدوس گوید کرم و تر بود و درد ویم چون به لغات در آن روزه
دار صلی کنند تا چون مرحم گردد و بر ورم حشره نهند نافع بود و چون بر کرم
یا جگر کنند انضمام رحم بکنند و بد چهره بیندازد و هر رطوبتی که بود پاک کند
و چون بیاض مندر سست کرده و مثانه بریزند و بول و حاشیه را نهند و اگر
در مسلمات کنند منع سحج کند و اگر بیاشامند کزنده کی جانوران سرفه

کهن رافع بود و قوت مجامعت به بد و فریبی آورد و مفتوح شده و کرده
 مشابه بود مهمل بلغم بود و مقدار منحل از وی بکدرم بود و وی خنار بر رافع
 بود و زایل کند و چون با سر که بر سینه طلا کنند رافع بود و دفع عضله صلابت
 اعصاب را و تغذیه آن و گزارد در دپهل و رباح رافع بود و چون بپاشند
 یا بخور کنند و بر کبر و بواسیر رافع بود و خون از وی بیند و محلل و آرام عمل
 انشی بود و چون بر عرق النساء و نفوس لند رافع بود و اسهال کوبد مضر
 بود بکبر و مصلح آن زعفران بود و کوبند مضر است به شش و مصلح وی کثیر
 بود بدل وی بوزن وی صمغ البطم است و نیم وزن آن کند در ریائی بو
 و مقل ثمر مقل دوم است و صاحب منهاج کوبد ثمر درخت مقل بهش
 خوانند و چون تر بود و چون خشک کرد مقل کوبند در اندرون وی
 استخوانی بود و آنچه خفته بود خارج آن در مکه خورند و لریز بود و در اندلس
 نرسیده خورند و غرضی تمام دانسته باشد و آبی اندک بغایت شای
 بود و قابض بارد بود و شکم ببندد و قوه معده به بد و پوست وی
 بخته و تقطیر البول رافع بود و این ثمر را مقل می گویند و این مولف
 گوید آن استخوان که درون وی بود بخار آن بر سر مه کنند و آن را مقل

کوبند

کوبند و فلوپنا میونیا کوبند و گفته شود مقلینا با سر بانی حرف خوانند
 و گفته شد مقر نبات صبر است و علبیسی کوبند و گفته شد مقد ولس
 مقد ولس نیز کوبند و آن کرفس مافد و فی است و منسوب بر مافد
 و ساورم بود و آن فطرا مازر یونس و منسوب باند و قطره اسالیان است
 و گفته شد و این مق کوبند که آن قطره اسالیان است مکیه الالبید
 سکات الحرت است و گفته شد و این مولف کوبید و فادس بوسیر نیکو
 و آن ماهی زج است و گفته شد مکنه فونیش فلفله است و گفته شد
 مسلح پاریسی نمک کوبند و آن انواع است سلح یعنی و ملح اندرون وی
 و نقطه و سیاه و غیره نقطه و ملح مندی و سرخ رنگ و ملح مراجم تلخ بود
 تو دیکت بود و بود و نیکو ترین وی اندرون وی سفید بود و نیک پاریسی از
 نمک طور زدا خوانند و این مولف کوبید نمک اندرانی نمکیت در آتش
 صابر بود و از آن نیکو تر از دوا که فریبیه است از فوی محری بود که از اندرانی
 خوانند حاصل میشود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دیم و دسیقودیه
 کوبید قوت وی تابض بود و حلا و منده و محلل و متقی بود و کوشش زیاده
 از دیشها بخورد و در دوا و های جرب استعمال کنند و او را آم باخی و حکته

و نفوس و قوای و جوام سودمند بود و باد با بشکند و منع عفونت
بکند را خلط غلیظ بکند از اند و چون بازیت و سرکه و عسل بپایزند
و بدان تخمک کشند خنایه ساکن کنند و اگر با عسل بود و در دهان
در مایع نافع بود و اگر با جو سوخته و عسل ضد کردن و با لادن کوبیده
وزن و با کزنبه ان افی سود دهنده و با فطران و زفت و عسل بر کتله
مار شاخ و با سرکه دفع کردن هزار پای و کردن زنبور نافع لجه و جنج عسل
بپایزند و ضد کنند و با میل به تیغ دهد و با فنج و عسل منضج او را هم بلغز لجه
انتیابی عارضی شود و کردن یکداسو و ده و جنج سختی کرده در خرقه گمان کنند
و در سوخته فرو بردن بر عضوی گزیده و مالیدن نافع لجه و جنج با کجین پاشانند دفع نمضت
و قطر کشنده بکنند و ابو جرح گوید چیزی با غذای که سرد لجه مانند بنو دمای
که اینج خلط کنند از طبیعت خود ببرد تا بحدی که گرم و خشک گردد و بر
اشغال و قوی یاری دهد و بلغم رخ از معده و سینه دفع کند و خارا
و نظم طعام یاری کند و موافق مرطوبی مزاج بود و بجای مضرب
و چون بسرکه حل کنند و بدان منضمه کنند خون ازین دندان آید و خوبی
که سبب دندان بر کردن بود بپایند و اگر گرم کرده در دهان نگاه دارند

دندانها

دند از نگاه دارد دندان را نافع بود و چون بدان غرغره کند بلفم و قطع گرداند
و دماغ پاک گرداند و چون صوف پاره بدان تر کند و بر جراحتها که تازه بود
و خرازا روانه بود نهند خون به بندد و با عسل اندرانی تیر کند و ماخه
و سفیده چشمه ضعیف کند و سبیل سود دهد و در معده سود
سهل بلفم خام عفن بود و سودا نیز مقدار شیر تر نیم درم بود و نمک سوخته دند
جلاد دهد و صفت سوختن وی آن بود که نمک بشویند یکبار و را کنند
تا خشک آید و یکی کشد و سرد یک نهند و بر رانش نهند و آنش کرد یکبار دیگر کشد و
را کشد تا از حرکت باز آیند آن زمان سوخته بود و بعضی نمک در غیر گیرند و در میان
آنش سوخته نهند و را کشد تا حمیر سوخته گردد و پیر فرزند و نمک تا مهل شود و آلبو
و رازیر کوبید بسیار خردن نمک به درم بود و مضعف قلب و مهمل سر و حکم و حرب
اوله و صابن نهج کوبید مضر دماغ و شش و بصیر بود و مصالح ویران کوبه بشویند و ستم
اضافه کشد و کوبند به بل آن کنیم وزن او شاد است و کوبیند نیم وزن آن کوبن
صلح الرابعین سورج است و گفته شد صلح الصاعه ششگانه است و گفته شد
صلح نوبته او شاد است و گفته شد صلح عجمی است و گفته شد صلح العرب
بود در غنای آنند و ویران تر از ویران بود و گفته شد صلح صندیک نمک است و گفته شد

ووی گرمتر و لطیفتر از انواع ملها بود ملخ نطفی نیکوترین آن بود که
منقح الر اچه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و قی لاری دهد و سهل
این باشد و مقدار شربت آن نیم درم بود و مضرانند بمعا و مصلع و بهلله زرد
ملاخ کافلاست و گفته شد ملخ خیا ملو کینه کوید و آن نوعی از جیاری است
خطمی که جگ خوانند و درخت وی مانند درخت خطمی بود اما گل وی کوچک باشد و نیکو
ترین ملو خیا آن بود که سبز و بزرگ بود و قضبان وی بسرخ می پاید و طبیعت وی
سرد بود در اول و تر بود در دوم و کوید سرد و تر بود در سیوم التهاب است نافع به
چون بر سینه و معده ضا د کنند و سبیلان حیض است نافع بود و اختلا فم
و صداع و درد چشم گرم را سود دهد و چون با آرد چو ضا د کند و استی کوید سینه
و زهر بکشد چون از آب وی سی درم بیا شامد و کوید مضر بود بمشانه و مضطرب
کلاب مل این مؤلف کوید امل اندلس طر شوح مل مل خوانند و خمره
نیز هم مل خوانند و هر گفته شد مل طاة مشط الر اچه است و گفته شد
ملوین مفلوینا خوانند و آن جزیره در آن بود شیرازی از اخیار ملاخ
و آن مانند خیار زره بود و طبیعت آن سرد و تر بود و زود اضم شود و مسک
الارواح موقوف الازواج خوانند و آن اسطوخودوس است و گفته شد

بنج ۱۱

بنج پنج است و پاریسی بک کوید و گفته شد و این مؤلف کوید بنج
بنج نیم است بنج است و بکم نیم است زنجور عمل بود و مرج را هم بدین
بنج خوانند هر طلی که بر درختی افتد با بر سکی از امر خوانند مانند ترنجبین
و کز انکپین و شیره خشت و پید انکپین و امثال آن و طبیعت آن مابریه
کوید گرم و معتدل بود در پیوست در طوبت سینه و شش است نیکو بود
و طوبت بر داید و خشونت آن گرم کند و سوفه کراز طوبت بود زایل کند
و حبشش کوید بر خبین کوید گرم بود در اخدرجه دویم و خشکی و تر دیک
بکری بود نیکوترین آن بود که لون آن صافی باشد و بنج خوب درخت باویر
ایمنه شود و استر خا و معده است نیکو شود و طبیعت محکم را و در ماکو
سود دهد و چون بیا شامد و ضا د کنند بر شکم و چون سحوط کنند مقدار
دماغ پاک کنند و باد با غلیظ از وی بیرون آورد و مقوی او بر د چون
باوی خلط کنند در اشویه و سحوط و خلط کنند با او و یا بزرگ از بسیاری
منفعت آن در بدن منشم در جت المنشم گفته شد منشم بر روف
کافر است و در مرکبات گفته شد منشور خیری بدین اسم خوانند
و گفته شد و نوعی از خشتی شمس است که آنرا منشور خوانند منده غوره

پیر و است و گفته شود مندر روی منبر را غورس خوانند منجواست
 سبل الرومی است و گفته شد مندی عودست و گفته شد مسج منج
 و گفته شد منج در نشان تخم خیزی است و گفته شود درختی است بونند
 و منبر را غورس خوانند و در طرف دریا نسبت اراست و بطعم شیر بود و
 خشنی اش با پوست بود و طبیعت وی این ماسویه گوید کرم بود در
 درجه اول و تر بود در آخر آن غذا اندک دهد و ریش خلق و شش
 و مثانه و مرقه خشک را نافع بود و باه لا تحریک دهد دیگر بگوید
 و بول بر آند و شکم بسیار خوردن وی مولد شده بود و صفرا و بلغم نیاده
 و بچست مزاج و وی بر معده ثقیل بود و مصلح وی نبات بود که با وی
 بخورد و با غل و پیش از طعام باید خورد و بعد از آن سکنجبین بزود وی
 و بعد از طعام نشاید خورد تا آن زمان که غذا در رختانیت سم
 کلاه نیست و این مؤلف گوید موز بر درخت خوشم دیک بود تا آنکه
 از درخت بازگشت و چند روز در خانه پیا میزند و حکایت کرده اند که
 که شاخی مورد بدند بر آن سبب مور بود و بونون شاخ سبب رطل
 بغدادی صد و پنجاه من گویند تا آن رفت که خوشه از مور بر شد کردا کرد

در روزی

در باب ۳

خوشه های وی دیگر بر بیدرکت اوستی سه کبر بود و در دو کبر و پیدالارد
 بر شود و دیگر ورق کردا کروی بر می دویند از پس یکدیگر می رسند و میگویند
 میا بر آمدن بود از زمین تا آن وقت که میوه دهند و ماه بود و میان شکوفه
 آوردن و تمام رسیدن چهار روز بود و بر هر شاخه عدد بود و ناسیه صد
 و چون بخورد بر کینه کرم را بکشد مؤمیانی نیکوترین آن معدنی بود از ولای
 از نخه دخنیز و لیسقودید و س گوید مؤمیانی یقوت رفت و غیر بود چون
 با هم پیا میزند و طبیعت آن چون هم بود اما مؤمیانی مسفت سبب
 و تمام دارد و طبیعت آن کرم بود در سیوم و لطیف و محلل شیخ الزکی
 گوید کرم بود در اخردرجه دوم و خشک بود در اول مقوی روح بود
 بخا صیت و سودمند بود و در نهاء بلغمی و خلط و کسر و سقظه و قهوه
 و قلع و لقوه خوردن و طلا کردن با مزه بخوش سوط کنند و وی نبات
 بارب التوت و غیر اطلی از وی را س کمان خفقا زانافع بود و حذر وی
 فواق زایل کنند چون در طبع گرفتن پیا شاندر پیش مثانه سلا نافع بود
 و نیمه انک در ای که انیسون در وی جر شانه باشد حل کنند و بر
 مستسقی طلا کنند نافع بود و چنان مسناک بود هر روز حبه بایک

نخم کرفس جلی و شاج ادخسه در آن جوشان باشد پاشانند
 ابتداء خدام و بنصر و آء الفیل هفت روز پانی بطیخ افیمول
 دانک پاشانند و ابتداء و در دمه از سر دی بعد و سوء
 الطخم دوجه هر روز باشد آب پاشانند و کرتذکی تار و عقیق کسی
 ر هر خورده باشد دوجه با آبی آنبون در آن بجه باشد بجه اختلاف
 و مجموع ۲ علتها که زمان از باز دیده شود از سردی جبهه مابین جبهه
 پاشانند و بجه تب ربع که هر روز نیم دانک بابیت درم انی که باز
 در آن بجه باشد بجه اختلاف و مجموع این خاصیه و نوباده تر از این
 انجا که کوتاه کردیم لیکن در ولایت دارد اجول و رند و معروف شب
 انجا بود این منفعها دارد غیر فرنگی که آن شامل از ادی است
 و غیر انواع دیگر که از آن کوهها باب خیزد و آن فقر الیهود برد
 مؤلف شفقت آن مامد مومنیایی بود و گفته شد و این مؤلف
 گوید در نزدیکی آن غار که ثومنا گوید مولد بسانیکو ترین
 آن بود که بلون مرد اسنک بود و مرجهها کوشت بر ویاند و مؤلف
 گوید بیزازی انرا آلوده ما که خواستد باب بسیار بدیده در شب

بغل بالند بوی بغل نیز د موم شمع است و گفته شد موش در
 بندی پوشش در بندی است و گفته شد موشی جز مل است و گفته
 شد مومینون کز را بر است و گفته شد مورا مورا
 حق می از سموم است نزدیک به پیش رمد و ای کسی که خورده
 مانند مذا را می پیش کنند صاحب مناج کویه منکیت
 بلور و گویند بلور است و صاحب جامع گوید آینه است که در معدن
 نافعیا جمع میشود و مهمی میکرد و در بخرا بخرا باشد و در معید مهر
 سنگیت سفید بک دانک و نوعی دیگر هست که در دانک وی
 گفته میاشد و صبر و چون نگاه کنند ظن برند که ملح اندر آبی است
 و نوعی او که گفته شد بلور است بحقق و ابوطالب سلیمان گوید
 مهمی بخا صیت چون زن در زمان را ییدن بیا و بیز روی سهل
 نرآید و هر مس گوید کوآنی زنی از او کسی که زن در زمان را ییدن بیا و بیز
 روی سهل برآید و هر مس گوید کرا نی زنی از او کسی که سحر بتام کند سحر
 کند بکشد که و منک و مزود و فقر آن و نوشتار و باغ مل کند
 و زباز او کسی که بدان تحریک میدهند چند نوبت آن را مل کند و لو مز

و کسی که بدان می شود از انقباض و سل که عارض شود کرد کار اود زنی و اگر
سستی در سوزان بسیار است اید چون برسیان مسج کنند شید انسان
بیاید و کسی گوید چون با آب مسجی کنند سفیدی چشم زایل کند
مهند نوعی از عطریات است که معروف است بر آیه الاله و اهل
قبله خوانند معمر میوانی بمعه سائله را آصفی خوانند و غل
لبی نیز گویند و معمل ویرامیه مالبه خوانند و نیکوترین آن خوشبو
بود بود و بشیرازی آنرا بخورد خوانند در روی قبض و تخفیف طبع
کرم و خشک بود و گویند نر بود مسخ و مدین و منضج بود و گویند در مع
پاک کند و جزام را نافع بود و طبیعت هیند و مستعمل از روی تا
بگذرد بود و سرد و زکام و نزل که آن رطوبت بود سود دهد چون
بیا شامند با بخور کردن حبض فرود آورد و از خواص وی آنست که
بخور کردن وی بطبخ را بجهت خفض میکند و راویا سودمند بود
لیکن مدام آورد و اسحق گوید مضر بود بیش و مصلح دی مطبوخ بود و
مینعه ساییکه در لبی گفته شد میث دیپاری کار چشم است و گفته
شد میسر منم است و در جت الکیم گفته شد منفیج

بپای

به پاری بجهت خوش گویند مینو بوج ذیب جلی گوید و صاحب جامع گوید
جت را نش است و این خلافت جت را سر غزالت و مینو بوج
پاری مینو بوج خوانند نیکوترین آن مصری بود شیدا و رسیده و معرفت بود
مینو بوج علی طبیعت آن کرم و خشک بود در ریوم و تحرف و اکال و
حریف بود و بحاجت پیش را بکشد خاصه چون بارخ بود و نه آو و
جرب بیش کردن نافع بود و چون پانچده جبهه وی بیاض مندی
کیموس بلوغ آورد و دوی مضر بود پس دو مصلح دی که را بود و بدل
عاف و فرح بود و در خوردن وی خطر بود که فرجه خانه پیدا کند مینو
شراب سوسلی است و گفته شد باب کنون نار حیل باد بوج گو
و آنچه نیز گویند و آن جوز مدلیست پاری کرده هندی گویند و آن
مولف گوید بهندی کوزه خوانند و نیکوترین آن نازه بود که بخایت
بود و آبی که در آن بود شیرین بود طبیعت آن کرم بود در اول درجه دوم
و تر بود در اول باه را زیاده کند و غذای بسیار دهند و منی بفرایند و بخور
کرده بود و قطره البول را نافع بود و در معنی وی بواسیر نافع بود و کهر
موی کوم را بکشد و جت العرق بیرون آورد و طبع نیک و در پاره معدن

نقل بود و پوست معظوی هم نمیشود و از بهر اینست که پوست وی را بید
و با سکر بخورند و اگر شده وی غشیا و کمر و کمر عشی آورده و مد او آید
و بی بکشد و بعد از آن بر ب فوا که ترش و این مؤلف گوید درخت
مانند درخت خرما بود و برگ آن چهار رو و بیاض و چوبه سفید است
و نمروی در لبغی المو که از اکیا خوانند و نمرو همه سال بر باد آب
اب او را اطوان گویند و نمروین باشد اما نیم روز زین نماند و زرد شود
و بر نمروینی باشد و نارجل لا در شیب چال کنند اگر تازه بود بر دیده
ناخواه تا بچه و زهر حیرت و ناخواه اسم فارسی است معنی از طالب است و خورد
یعنی ملک که بان و نمکو ترین آن بنده تازه خوشبوی بود که مایل به زردی
بود و طبیعت آن نرم و خشک بود در سیوم و گویند کرمی وی در دم
بوده شده بکشد و آرد و تیرین و بر ص استعمال کردن و در سقوف
گوید چون شراب بیا نشاند معرعل الیول و گویند کی جان را را
نافع بود و خبض براند و این جرج گوید طبع وی نفخ را بکشد
و نهائ کهن نافع بود و چون بر کمر تکی عفر برزند در ساق
و فارسی کند قطع منج که در سینه و معلوب بود بکشد و مستکن بر باج

بود و طعام بهضم کند و در دلد و غشیا نرا نیکو بود که طعم
سدا دهند و یونس گوید مستحی معده و جگر بود اشنا میدن وی و این همان
گوید کرده و شانها پاک کنند و طبری گوید سنگ و کرم و حب القریع بیرون
آورده و صاحب منهاج گوید باسد آب بول بر آند و آب وی چون در چشم
چکانند خون لبست بکند از د و شربی از وی که شقال بود و احمق گوید
مقلل نیز بود و مصلح و نمرو بود و چون کنی گوید و با غسل کنند و
طلا کنند بهود زدی که باشد هر موصعی که باشد از آن خلیل دهد و چون
حقه کنند جسم بکشد کند و در طویات جسم عرض که خشک کرده آید
و بوی آن خوش کند و چون بر روی طلا کنند و طویات لبی زایل کنند
یا کو دکان بگویند سوخته و بخورند تر حن لا نافع بود و نارنج صاحب منهاج
گوید پوست وی کرم بود در روم و حماض سور بود در اول مخلل و
رناج بود و از دماغ و وی لیطفترا از انرج بود مانند وی بود
در فعل و شریعت گوید درخت وی مشهورات و نمروی مرکب از
قوی مختلف بود و پرنس زرد وی کرم و لطیف بود و حماض وی
مردوی و خشک وی پوست بود خشک کرده سخن کنند و آب کرم

بیاشامند محلل نفخ بود در زمانه اگر آسمان شراب و می کنند باز
 کرم را آن روده بیرون آورد پوست برنج تر بود در روضه جنبانند و هم
 در آفتاب نهند در منفعت مانند روغن ماردین بر چون از وی
 بیاشامند کوندکی مروج کوندکان کرم این سود بود و نافع بود و
 وی چون بیاشامند سودمند بود سمهای که عارض شود بیک کرم
 و حامی وی بیاشامند خوردن جگر را ضعیف کند و معده کرم را نافع
 بود و اثر بسیار می دارد از جام سفید تر و اگر سنگ وی جنبانند بگذارد
 و اگر عروقه های باریک وی جمع کنند و خشک کرده کحت کنند و با نقره
 بیاشامند سودمندترین دوا می بود جمیع دفعه ها که کشنده که بکشد
 سودی بود تا مشک نار غیب خوانند و آن قحاح زمانه هبست
 بپارسی مشک الی مان بود و صاحب منهای کوبید فقاخی و
 و شود وی واقعه است مانند بسیارند اما مولف کوفقا جو
 مانند عیشی سرخ رنگ بود و اندک برکت سبز در میان آن بود
 استخوان عمر آن کوبید از جراحات خیزد فی الجمله منفعت وی
 صنعت سنبلیله و نیکوترین وی خوش بوین بود و طبیعت

انقل

و خشک بود در سیوم و لطیف بود و معده و جگر سرد را نیکو بود
 و ملطف خلط غلیظ بود و محلل و شج الکرمین کوبید بدل آن دانند
 و نیم درخت نیم وزن آن پوست لپسته و دانکی آن سنبلیله و این عمل
 کوبید بدل آن بوزن آن کمون کرماند و دانان آن قسط بخوی بود
 و کوبید بدل آن نیم وزن آن قسط باشد تا فامرسی بود عمارت
 که معشوش کرده اند بعضی تیغات و آن کشنده بود و ناردین سنبلیله
 رومی است مولف کوبید پیچ است مشابه مایه آن و عروق القوه
 بود و شکل اسارون و دیش و ی باد بکتر از دیش اسارون بود
 و نیکوترین آن فربر تازه جو شوی بود و آنچه سفیدی مایه فیله طبع
 ناردین سنبلیله کرم بود در دویم و خشک بود در سیوم چون در کله
 کنند موی مژه بر دیانند و نیک و حیض براند و درم جسم را نافع بود
 در طبع وی نشستی و بکرم از وی فالج و لقوه را نافع بود و اجزو
 کوبید مغرب سنبلیله و مصلح وی کثر بود و مایه بدل سنبلیله صدی
 بود تا فرج و لبوب است و گفته شد تا کوبید و مایه الطحال خوانند
 و آن خشخاش است و بار بکتر از خشخاش است نایب الکلب و نادر

بیش سنک خوانند دیوانه و غیره در صفت عظام گفته
 ناعیت نادشک است و گفته شد ناطف بیارسی قشقه خوانند
 آنچه از شکر بود معتدل باشد موافق مزاجهای سرد و پرون و مزاجهای
 سرد و گرم و شرقی و از حارات بود و آنچه بختیاش ماسته نافع
 بود با صاحب تر و حرقه بول و آنچه اصل بود موافق مزاجها
 سرد و پرون بود لیکن صداع آورد و مولد صفرا بود خاصه جانان
 و آنچه اصل بفتق بود نافع بود و کسی که در سینه و شش و سله
 و اندک گرمی داشته باشد سرفه که از رطوبت بود نافع باشد بنوع
 دطب بیارسی کنار تر گویند و عرب کنار را بنیق گویند طبیعت
 سرد بود در اول و تر بود در اول و تر بود در دوم و گویند خشک
 بود در اول و آنچه سردی بود سردی و بی گند بود و آنچه مایل بود
 صحت بود سخت سرد بود و وی طبیعت بر آند و گویند حکم وی و سبب
 و مرور مساوی بود و آنچه معتدل باشد از وی شکم بندد و غیر
 معتدل دافع قوت بود از بهر آنکه هضم نشود و مریج هیضه بود
 و وی مولد بلغم باشد و از بهر اینست که گفته اند که حروری مزاج

بهره

بعد از آن سنگین حرزد و سود مزاج کل انگبین بنویس کنار خشک
 شود و خشک بود و سردی وی کمتر از سردی وی تر بود و در وی تخفیف
 و قبض بود و قوه معده بدو شکم ببندد و منع طرف دم و اسهال که
 از ضعف معده بود بکند خاصه چون بریان کنند و با ایشان بگویند و غذا
 اندک دهد و نسیب از اراج حب الصنوبر است و گفته شد بنید التمر
 شراب جز نمایی بود نیکوترین وی آن باشد که لذت رطب سازند طبیعت آن
 گرم و تر بود و بدن فر بر کند و مسهل بود و غذا بسیار دهد و سخن باشد
 و وی غلیظ ترین باشد با بود بغیر و شش آورد و مولد خان تیره سودا را
 وی باشد و مفرد با عصاب و حواس و انار ترش مطرت وی کم کند
 بنید و ششایی بهترین آن بود که از سیلان رطب کینند دان گرم و تر بود
 حرارت وی کمتر میانی باشد و بدتر بکند و با د انگیز بود و مولد سده بود
 خاصه چون نانه باشد بنید العمل بخایت گرم بود کمتر از خرو خشک
 بنید رطوبت معده و سرد مزاج و سرد بود بلغمی نافع به خاصه جو
 با افادیه سازند روی پر خار آورد و پیش از خرد و هم بود و خردی
 مزاج را و مرلو صفرا بود و صداع آورد و او لی آن باشد که مثل بایار

خورد و مقلان بنهار رود اگر خار عارض شود رب فرا که ترش ماند
 غوره و از آج خوانند پند العاقل و اللین مهمل طبیعت بود و صفر او
 مزاج موافق بود و کسی که غلت کرده و مثانه آداشته باشد و سینه و
 رانیکو بود و مسخ بدن و بوی فیه و حرب و حکم آوردنی فی الجملة پند
 مجموع مظهر باشد از شراب انگوری پند الذیبت کرم و زرد و حرارت
 وی دون و حرارت خربسها غلیظ بود و چون اقا و پندون کیند لیس
 مطع وی باشد بخمیری باشد و مسهل بود و اگر عمل باوی بود کرم و خشک
 باشد سود مزاج و مر ضها سر دبعی بلانفع بود و ادرار بول کند
 و مسخ کرده و مثانه فیه و شک و فضولی که بعد پرون آورد و شکم
 پهنند و آنچه از مویز جگر دبع غذا پیش دهد و خوبی حرازی می تواند
 متین و غلیظ تر از خوبی فیه که از شراب پیدا شود و زود مسهل
 و سوداوی مزاج را باید در خشاب نماید از وی پند الناجیل مسهل
 نیکو بود و مسخ و ملین بود نافع بود جمت در دیش و کرده حرا از خلط
 سود بود نبات اگر و عده گاه است بهترین آن سفید شقای پاک
 بود طبیعت وی معتدل بود خلق را صحت کند سودا را نافع بود و مضر

بعده و مصالح او اگر بود نبات بهترین گاه است و گفته شد بخ
 پوست سینه بود و بجنب فرسی بود و مخصوص بود بسینه و کشت
 رخیل و غیر این هر اسم مقل است و گفته شد سخاس معدن آن فر
 بود و آن فاضله بین انواع مسن بود و یکنوع سرخ روشن باشد
 و یکنوع سبباهی مایل بود و بضعف رزد کنند و یکنوع طالیقو
 است و آن گفته شد و مسخ چون بسوزد و سرخ و دوی حریف گویند
 و در وی قبضی بود و چون بسوزند نافع بود و نیکوترین شبیهی قیق
 امس سرخ بود از هر دو طرف و طبیعت آن کرم و خشک بود
 در سیوم در روی حده و قبض بود و شرب کون در ظرفها مس منهار
 و باید که حفر کنند از آنچه خرمادری را نکنند از شوری و لکمی
 و ترشی و شیرین و چربی و گوشت و ادوی آن بود و چون جری در
 بزند چون کرم بود از وی پرون ادرند و رانکنند که در آن سرد
 که مضر بود و مجاوی سمست سخاع مزع آنی بود و ما سوره گویند
 گوشت و بر کمر از لحوم مرغ بود و افضل آن کرم بود و قوت جینم
 دمی بفراید و مطیع بدن بود صاحب منهاج گویند محج است

که در مریضه و از مهر اینست با آنرا بر استعمال کنند و آن بی اوصلد
یا بعضی از جوارشات منجمات است مازو گویند و طبیعت آن سرد
و خشک بود و در اول و در وی جلاش و تلین بود و شفته بسیار
سینه را نرم کند و خود مخصوصی از اب وی و شکر بسیارند
و وی محلل راح بلغم بود و چون در موضعی که نفخ بود گرم کرده
در یکت کنند و تا بکشد بر آن موضعی کنند نفخ را تحلیل دهد و اگر
گرم کرده بر جوب متفرج و منقاد کنند نافع بود و جوی بسیارند و منقاد
کنند بر سنگا و شید زبان بر وی بسته بود و نرم او را ساکن کند
و شیر روانه گرداند و اگر تحاله با ورق تر بنده بپزند و بر کینه که
و منقاد کنند در دساکن کنند و اگر شهاضا کنند در داکر بوس و سو
و خیسانند و در آتش نهند و در آن در پنی کسی در داکر زکام داشته
باشد شفا یابد ندع بسیار می کنند گویند و آن مرکب از عود و عنبر و
بود که زوی مقوی قلب بود و دافع سموم و بلع مسخرتری است
و گفته شد نرجس عین و خوانند بسیار می نرسد بود نیکوترین وی
مضاعف بود و بشیر از آنرا هفت درجه گویند طبیعت وی

معدل

معدل بود در داکری و خشکی لطیف بود و گویند خشک بود در داکری و گویند
در سیم سده دماغ بکشد زکام سرد را نافع بود و در وی تحلیل
فوی بکشد و کافور این مؤلف گویند نرجس یا نواع بود یکی را
شاه نرجس خوانند و یکی را نرجس مسکین خوانند و یک نوع را
بهار بر خوانند اما نرجس مضاعف کارند به بار نرجس را شکافند
و با رسی دیگر در میان او نهند و بکارند مضاعف شود نور طلائیت
مرکب از صندل مسوح و کل از منی و قفل و اقا قیل و حضنی و اسفید
در لیسهای گرم رافع بود و زکام مؤلف گویند که صاحب منهاج
و صاحب جامع صفت وی گفته اند که هی است کوهی و رقی آن دور
خیارده خواننده و پنج دریا و آنرا خوانند و گویند بکسی که را بیدار
وی استخوان بود چون بیکبار را بید بقدرة حق تعالی میداند چون
از پنج آن بخورد دیگر البساق نشود که با طلب کند و پنج او کند
و بخورد دیگر البساق نشود بقدرة حق تعالی مسهر در بدن وی کند
و بیدار شود و گویند وی بایند و مؤلف گویند آنچه محقق است در
وی بود باقی خلافت آنرا حجه المتمر جرانند پارس نرسد نرسد

خوانند و گویند خاصیت وی بسیار بود و هر حاجتی در نادر شده باشد
 انرا بسیار بند و بلا بطلان کند نیکو شود و هر زنی که صلاحت وی لغو
 کند دیگر البستن نشود و هر مردی که با خود دارد هیچ زن از وی با
 نکند و امتحان وی انت ص اگر سنی گو سفند اندازند شیر برده
 شده و اگر کسی بخود دارد اندرون دکان جناری و در بانها
 در شور افتد و نرنگ از یک دیده سیر کو چکن بود و بشما
 که ماه اشته باشد و کوربان علی سازند علی انرا بکار نتوان
 تراشید و مطلق رنگ نرنگ نرنگ پوست پشنگ باشد سیاه
 و سفید لشرین و در و صبیح خوانند و ان دو نوعت بکنج
 به پارس کل مشکین خوانند و بکنج لشرین و نوه وی با سیر
 بود و رغن وی مانند روغن نرگس باشد طبیعت وی گرم
 و خشک بود در اول شیخ الرئیس گوید در دوم و گویند در
 سنوم و وی منقی و ملطف بود سردی اعصاب را نافع بود
 و گرم بکشد و طنین در وی را سود دهد و سده بپوشد
 و در دندان که سبب ان از عقوبت بود سود دهد و

مسکونی

و مسخن داغ و مقوی داغ بود چون آرد بپوشد و وی کنند و محال زیاده
 بود که در سردیست باشد و بقطره بیرون آورده چون سخی کرده بجم
 بود و بر خود مالند و بدان خوش کنند و غرق و چون بگویند و بر کف
 روی مالند زایل کند و چون خشک کنند و هر روز نیم منقار
 پیاشانند چند روز پیانی جو انگاه دارد و مانع شبت و ابر
 مولف گوید محمد زکریا آورده که در خراسان دیدم در این کل زرد
 از یکدم تا سه درم بدار و او سنان قوی میکند و افعال کل ا
 انگبین که از وی سازند السهال تمام میکند و مقوی و منفح
 دل بود و نرگس شریف گوید مرغیت بغایت بزرگ و ثقیل الطیران
 پیارسی کر کسی گویند و در طیران چنانکه کرد از مشرق تا مغرب
 پرواز کند و هم طاون روز باز گردد و این از عجایبهاست و گوشت
 وی گرم و خشک بود و چون خورند تشنه را نافع بود و عین نظر
 مرغ اپی بود و کمیوس بدید و دیر هضم شود و مرقه مولد سودا بود و نزدیک
 گوشت کبک باشد و از جلدش وی و گویند زهره وی چون در چشم کشند
 هفت نوبته و آب سود طلا کنند بر امون چشم جمیع نرول آب نافع بود

و اگر بام چندان عصاره بقیه بماند و بپزند و بکشد و بکشد تا یکی چشم
را نافع بود و غلط اجتناب و خوب و سه وی چون بکشد از دگر و کرم در کوزه
چگونه کرمی بر در خاصه چون بیانی این عمل کند نشاء بسیار سی نشاء
کشته و کوفته و بپزند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
اخوانه طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و گویند سر بود در دوم
و در سوم چون باد غفران بر کف روی طلا کنند زایل کند و در
بیا بپزند با سه چندان آب و روغن بادام و قند اضافه کنند سر و
حشون تر سینه و حلق و قبضه شش نافع بود و وی را چشم نافع است
و گویند نشاء غدا کمتر دهد از هر چه از کدم بسیار تر و در کوزه
و بر هضم شود و سوده آورد و گویند مولد سودا بود و مصلح آن چیزها
شیرین بود مانند سنبله و عمل و بدل آن کرد اسپاب بود و گویند معسر
طبع وی بطبع درخت بود و نشاء چون کهن خورده که مانند ارد بود
خدا کند بود و بپزند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
بسیار که لیسر شد و در خورده گان کنند و بسوزند و سخی کنند و بر قهوه
بکته ایشانند مفید بود و شرب کوبیده نشاء خوب از بر کرم بود و

نشاء

چون با حباب بپزند و بر خوب زمانند زایل کند و چون در دکنه گان بپزند
و لیسر بکشد و منفعت ایشان عا ج در صفت فیل گفته شد مضار در جنت
کر کوهی بود چون در کوه برسد لیسر خوانند چون در دکنه گان بپزند
و گفته شد منظر روز بوده ارمنی است و گفته شد مضیع بر نایبی می هزار
با گویند و لیسر از اثر انزوب که بپزند بگویند آن لیسرانی نان بود و بگویند
حشک وی آن بود که در سبزه خشک کنند طبیعت وی معتدل بود
و در وی و در وی قوی و سخن و قایض بود و وی لطیفه بن بقل خورده
و لیسر بود و وس کوبیده عصاره وی چون با سرکه بپزند قطع نفث
بکند و کرم در از بکشد و گویند عصاره وی چون با سرکه بپزند قطع
نفث دم و محو که سبزه جماع بود و چون بپزند انار ترش و سرکه بپزند
قوات و خشکی را نافع بود و در هضم ساکن کنند و اگر با سبزه بپزند و بکشد
بر دینلات بکشد و اگر بر بپزند بپزند بپزند بپزند بپزند بپزند
و اگر بر بپزند که سبزه بپزند بپزند بپزند بپزند بپزند بپزند
بود و چون بزبان مانند خشنه زبان زایل کند و چون زن بخورد بر کرم
بپزند از جماعت منع است بپزند و اگر در و شاخ از وی در لیسر عا ل

بر خاک کند نیز انگاه دارد از سخا بی و بغایت نافع بود و شیف کوبد چون
 بجایند در دهن از نافع بود و شیف کوبد چندی بجایند بر موضع غریبند
 مغنیه بود و چون سود کند صحت جانیه که طام بود بر کردن سه نوبتی
 نوبتی و انگلی از عصاره ورق وی بار و عن نافع بود و صحت و اسیر را
 رغابت موافق معده بود یا خردن و خمد کردند در مقله را از لکله و مقو
 دل بود و مغز دیر باز نافع بود و مغز به سفید دل وی گرفتن بود و کوه
 بدلی بود و جوی بود نعام بیارسی شتر مرغ کوبید جالینوس گویند
 گوشت طاووس نافع کینه الفضول بود و عسل البول و رازی کوبد گوشت
 غلیظ بود و بنیاید باید اصلاح او مانند اصلاح گوشت بط بود و
 الرضوان کوبد مسموم در آخر تابستان و آخر بهار بکشد در موضع
 که نهند مار و افغی گیرند و چندی بوی دی باشد و خشی اورد و مسموم
 محلل او را بود خاصه بلغمی و محلل قوی و بر کزندی عفر ضایع
 کردن نافع بود در دمای کزاز سردی بود سود دهد نقطه سیاه
 سیاه بود و سفید نیکوترین اوسفید بود طبیعت ان گرم و خشک
 بود در چهارم و ایچی کوبد ترست و وی لطیف بود سده بکتید و در

در کرم

در کرم مفاصل و لقوة و نافع و سفید کوبد در حشیم بود و دفع مزول است و مرفه
 کهن لنافع بود و چون نیم مثقال از وی آب کرم پاشانند و معضی اساکر
 کند و باد بشکوند و سودی مثانه سود دهد و کچم ده او مشبه بر و ن
 اور دویم کرم که باطل کردن نافع بود و کرم در از وجب الفرج بر و ن
 کوبید مفرود شیش و مصلح دی سکر و کثر بود و مل وی نقطه سیاه
 قطران عصار است و گفته شد طلسم سخون عود است و گفته
 شد تمام تمام الملك و تمام گویند و ان سین است و بگویند کرم
 و بوی بود طبیعت ان گرم و خشک باشد در سینوم و کوبند در دهم
 و شخ الزمیس کوبید دفع عفونات بکشد و شیش بکشد در مایه سود را
 نافع بود و بلغمی صلیب و کرم بکشد و جت الفرج بر و ن او زد و
 مده نیز و شک بر نژاند چون بکشد بر نژد و بار و عن بیامیزد و بر طلا کند
 لنبای و صداع و اختلاط اهن را نافع بود و محلل و ضلالت بلغمی
 بود از دماغ بدل آن با درج بود و این مؤلف کوبید ابد و بجان
 که بسیار بد صداع او در و حال آنکه این را سفت و
 ششین بغاع میشود و عنم بیارسی عود کوبند شریف

گوید از قول تباروق حکیم گوید که مور لوزک که در کورستانها باشد چون
سختی کنند و بر برص لعلوخ کنند و در ایل کنند و چون صد عدد از آن کنند
و در روغن ریش اندازند و عرق کنند و سه هفته رها کنند بعد از آن قصب
مالند بخوبی تمام آورد اعصاب قصب قوی دهد و چنان سختی کنند
باب و بر شیب بغل ملا کنند بعد از آنکه موی پرکنده باشند دیگر نروید
و اگر ضعیف بر روی بود و چنان مکرر کنند دیگر نروید غش
بپاشی پلنگ گویند این توف که گوید ترکیبی ضعیفی دارد و کسب آن
بیش ندارد و چنان شود و چون کسی با زخم زنده چهار ده روز از آن
نگاه باید داشت که اگر موش بجوشد بر پلنگ ملا در باید بول بر حراحت
کند متعص کرده و سیاه شود اگر زهره وی خشک کرده باب
حاضی اترج بسیارند و بر این مالند نافع بود و اگر موی وی در خا
دود کنند و کرم بگیرند از سطا طالیس گوید چندی وی چون بر کف
مالند و رها کنند یا خشک شود و مرض را زایل کند و مغز وی چون بود
و نینق اندازند و زن بگوید بر کرد و در جسم مانافع بود و بر وی کرم و
و چون بدان دنا کنند فاج مانافع بود و هیچ معالجه چون این نبود

هلاک

خط گوید اگر آدمی سه گفتار بر اعضا خود مالند بر برابری پلنگ رود و
حایگاه وی پیش وی نشیند پلنگ لا حرکت کند و زهره وی سم فانی
نود و گفته شد و نروی بزد و نزول گفته شد منفق گوشت است و گفته شد
نوا سو نوعی از قنار بر زکست و از اسب چراغ قدسی خاشند و مسواک
العباس و مسواک المسیح بر گویند و صفت قنار دو قاف گفته شد و
کشتن است بشیرازی اهک خوانند نیکوترین و سفید بود و آب ندیده و بیجا
کرم بود و ملطف و محرق و آب رسیده وی چندی دور در ریاسه روز و دراز
کنند نه محرق باشد بلکه نه سختی و مغسول وی بحقیقت بودی و لوغ گوشت
بجود و سوختگی از آن نافع بود و مغسول وی معتدل باشد و خشک
و نوره بر بر موصی که خون روان بود چنان بر آن کنند قطع خون رفتن میکند
روی مغز بود و محقق چون در حمام طلا کنند اولی آن باشد که بعد از آن
و کلاب و نقل و عصاره تخم خرزهره دارد برنج با کلاب بالند و اگر عصاره
دانه پروان کنند پس روغن گل دارد عدس و سرکه و کلاب طلا کنند نافع بود
و خوردن وی کشته بود و علامت خوردن وی آن بود که دهان خشک
و درد معده و سوزش آن و عشر البول و مقص السعال بهم رسد چون

بسیار قرح امعا پیدا کند و بوی ببول پروان آورد و سردی اعضا غشی
 احداث کنند و جفقان و مداوای بقی کنند با کرم و روغن شیره قاز
 و روغن کل و جلاد و اشما کچوب از مرغ بروغن بادام و لعاب تانفع
 نوشادر معدنی بود و عملی و این قلمه گوید نیکوترین آن طبیعی خراسانی
 صاف بود مانند بلور عاقفی گوید کرم و خشک بود در آخر سیوم و مطف
 و مدب و سفید چشم را نافع بود و ملازه را افتاده محکم گرداند و چون
 در خلق دمنده با او تپه دیگر و حناق بلغمی سود دهد و مطف حواس بود
 و چون در آب حل کنند و در خانه بپوشانند مار بگریزد و اگر سوراخ
 ایشان نهند و ریزند و بخرند و چغندر سخی کنند با آب سداب و بنفشه
 و علق در خلق بکشد و خشک گوید چغندر روغن پیرورند و بر چوب
 سودایی بالند در حمام زایل کند و چون بخانید درد دهان و با فنی
 اندازند بکشد و چون بار و غن کل بپایزند و بر برقی بالند بعد از آن
 بنفشه نیکو بود خاصه چون بداد ادیما کنند رازی گوید بدل آن وزن
 آن بوی و بوزن آن ملک اندازانی بود نوا، الیمت سار سی
 استخوان خرما گویند کرم و خشک بود در وی قبضی و جلادانی بود جلاد

الیمت

الیمت بدر نافع بود و اگر سوخته وی عمل کنند و سخی کنند و عمل
 بر مرده چشم کنند موی پروانند و چون در چشم کشند ریش چشم نافع
 و اگر از خلط آن کنند ماسنیل الطیب نیکوتر بود در مرده دو مانند
 طیفه وی سنگ پروان آورد نوا، الیمت استخوان صلبه کالی میگو
 ترین آن بود که بزودی بود و آن در خشک بود در دوم و عشر ببول
 سود مند بود مقدار ماخوذ از وی بکشتن بود و گویند مصلح وی است
 لوح لیلالت گفته شد و صواب منهاج گوید جرج الکات
 و صاحب جامع گوید جرج الکات و در گفته شد و گویند مصلح وی است
 خوانند و بزرگ کرب الی، و بنوائی سحا گویند و جب و بزرگ الی
 خوانند و گویند خلافت و نیکوترین و نیکوترین وی بود و کل وی
 اسمان کون بود و طبیعت آن سود و تر بود در دوم و سردی
 زیاده بجمعه سردی بنفشه و گویند سردی زیاده بجمه از سردی
 وی در سیوم و مرغ وی باب وی طلا کردن نافع بود و نیکو و درها
 کرم نیکو بود و کل وی منوم باشد و صداع کرم را سود دهد و وضع
 اخلاط بکشد و شهن باه لبش کند چغندر کرم از وی با شراب خشک

بهاش من و منی بنهند و بجای چینی که در وی است و پنج وی در دشت
 و نافع بود و هاد کردن و تخم وی ترف و م راسود دهد و چون در
 آب بگویند و بر سر بزنند و در دشت و از او بر قلبی بود و قوی
 که نقد بماند و از عرقان و در حسی کنند و لیج عصاره نیک
 و گفته شد بیهوش آور است و گفته شد نیک و خستنی
 عصاره وی پنج خوانند و سحره و بر اعظم بگویند و وی سحر
 بود که سحر می مایل بود و طبیعت ان کرم بود اول و خشک بود
 و در دوم و گویند سرد بود و در اول و گویند سردت با اعتقاد است
 میان ترکی و خشکی و قافین بود و منع نفث دم بکند و کلف بهوز
 زایل کند و داء الثقلیم هم و سحر و حکم و جراحات که در اعضا صلب
 بود و در ریه ها و عض و سرفه سخت کرد و کانه که فی کند نافع بود
 و عصاره وی نیز هم چنین و اسحق گوید مستعدی چون باشد
 رسود دهد و فلو س خیار چنبه و اگر عصاره وی بسو که حل کنند
 و بر ریش سوزانند نافع بود و اگر از مایه خازیر منجی نما و کنند باقی بماند
 ان بگذارد و اسحق بن عمر گوید بدل پنج بوزن ان ارد بود و دو

ان مایه باشد و الله اعلم بالصواب باب اسرار
 واحد بلغت اهل بنی لیلایت و گفته و برمودنت و گفته شد
 قتال آریب شمشیر بود و چند شیرازه در به بند با صبر و دقا کنند
 و سفیده تخم مرغ منع خنثی رفتن بکند و بر الفلاح ششم شمر مرغ
 کند و در بینی دهنده خون باز دارد و ج عود الیوج است بونانی عقیق و
 دبارسی اگر رنگی گویند و قوت وی نزدیک بنوشاورد و زانند بود و بگویند
 وی سحر قویتر خوشبوی بود و طبیعت ان کرم و خشک است در اول درجه
 دوم و گویند در سیوم لواتر اصنافی کنند و محقق بطوبات مفاصل بود
 و به رانیده کند و کرانی زبان را سود دهد و بخی و بر ص و لیس و در بیلو
 و حکم و صلابات پدید و مغض فندی و نافع بود و بول و حیض را آه
 و گویند که جال از انرا سود دهد و سفیدی چشم از رطوبت بود و او
 سخن گوید صفرا و بلغمی سرد دهد و شربتی از وی بکند بود و گویند
 مفید بود و اصلاح ان بچشم را زانند کنند و بید یقودس گوید و بگویند
 بار و تقویت حکم ان بوزن ان بکوت و در انک زانند بود و انک
 گوید برک و ج چند برکت این بود و بار یک و پنج وی بهم رشتن و رنج

بود و طعمش بر بوی خوش بود در جرآن بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود و حب القرح بر دل و شیری از وی بگشتال بود و بدل از
شیخ از منی و درج بسیار سی کل خوانند و بزرگ وی سفید تر بود و کوچک
وی بشیر ارمی کوشکی مای خوانند و آن نوعی از طرز و است و سلو و ق
مسح بود و وی بهمن بچید بود و درج از جراید و ف اورند میان
اسر اندیب و گرم در اجاز آورده است که ایلان موضع شاخها ناریل
بایست و بر بند تا وقتی را ویز و پرون اورند و در خاک کنند کوشا و
حیوان به پوسا نگاه پرون اورند و درج بزرگ که انرا شیخ گویند در
غایت سفیدی بود و درج دیدم که باطن او سخت روشن مانند باطن
او پرون ادم مانند صدف بود و درج ذوقا؟ رطبت است و گفته است
در کت شیخ الرئیس گویند شکل درج و سام ارمی بود و دست وی دران
میند و سردی کوچک بود و وی غیر سوسمار است و مخالف وی
در شکل بدن و گوشت وی بغایت گرم بود و ستمی و سیمه وی جود
طلا کنند و در وی قوت جادیه بود و جذب حبلی و سودک میکنند
کین دی مانند سدر کین موسمار کلف و قویا نافع بود و شریف

چون بکشد و هم چنان با خود در دیک اندازند و بار در عن برزند و مهر
جست فرط در سر کدگان بود و معالیم بگویند از این بنوع و رازی گو
پنه وی چون در قضیب مانند بغایت قضیب بزرگ کرد اند و در
پنه وی ستم سقنقور بود و در کت سقنقور است و گفته است
و در اخالق گرم الصنات و گفته شد در طوری سطا جاست
و گفته شد و ریس بناتی صق بود و نبات وی مانند نبات کینه بود
یک سال بکارند و ده سال باقی بود و عشریه همد و این مؤلف گوید
در کت در رامن کوهی کارند که انرا آمد گویند و بلندی او کوه بیش
فرسنگ بود پیش از یک راه ندارد و بگویند در راس آن کوه که نازه
در سخ رنگ بود که بر زدی زند مانند لرن عصفه در شکل کل با تو
بود و خوردن زیست و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و پنجم
و لطیف بود و کلف و غش را نافع بود طلا کردن و چینه پیش مانند رخ
را سود و مهر و شک بر نازند و در د کرده و مثانه کسر را نافع بود و شریف
یکدم بود و اسحق گویند نضارت لیش و مصلح وی غش است و گویند
جامه کبری زنک کرده باشد پوشیده وی مقوی باده بود و در

جل خوانند و پارسای کل گویند و هم نوری و رهری گویند انرا کل خوانند
 کل سرج را جرح خوانند و کل سفید را نیز و بنکو ترین ان تازه و قاصد
 که هنوز تمام نشد گفته باشد و را یک وی قوی بود بنایت سرج بود و طبع
 ان سرج ابو الیکم گوید سر بود در اول و خشک بود در اول درجه
 دوم و گویند در سوم متوسط بود در غلظ و لطافت و بچفیف
 روی قوی بود از قبض وی مقوی اعصاب باطن بود و لشم و انشان
 او مصلحتین عرق بود در حتام چون بخورد بالند و قاطع تا بل کند
 چون سخی کرده مستعمل کنند سنج نلی مان و بغل را نافع بود و گو
 بر آبشها، عفون بر داند و صداع ساکن کند و افحاح وی نقش دم را
 نافع است و وی معده و جگر را بنکو بود و معده که در جگر بود از جگر
 تب ربع سود در خشک وی بر مستعمل بود و چون با عسل پیازند و بر
 کنند و توجه او را نافع بود و چینه در دانی نگاه دارد و جی مقلع نایل کند
 خامه چینه با عسل کا نور بود و در سب و دن تازه صداع کرم اسکن کند
 و حق دل و دماغ بد و بعضی ماسرا و مصلح وی بر بدن کافور
 بود چینه بر روی چینه قطع شمع یا فاه کند و دغ مفر و می

بک

سجبالرسم گفته و شیخ الریس گوید جوهری فکر بود از کرمی و
 امانند مورد و سردی وی در دوم و کرمی وی در اول و در روی
 و پوستی بود و بعطویه ملایم جوهر روح بود عشی و خفغان گوید با
 نافع بود چون ابوی اندک کرم کست و در اکار در انجا خوانند
 و این ماسویه گوید ان کلیت که اندرون وی سرج بود و بر بدن زرد
 طبع وی سرد و خشک و بشیر انرا کل محلیه گویند و روی
 خوانند و رازی گوید بهار است و در المله انرا کلیت است و
 بلون مانند کل سنج و انرا اما بقور خوانند طبع وی کرم خشک
 بود و بیج وی محرق باشد مانند غاقر و طاخا و در المحرم نوعی از
 هو و الصلیب است و در دیوبه خوانند و گفته شد در در اشفاق
 النعمان است و گفته شد و در الجبت کبک است و گفته شد
 و در صینی بهر گفته شد و دوشان مرغ اللهی خوانند گوشت ان
 شکم بند و در سحر ارضم شود و باید که کبر نرند و در الحواج کل
 شفا لو گویند چینه بر بدن طلا کنند قطع بوی زن بکنند و انرا
 ان در کوش چکاند کرم که کش بکشند و چینه زباف مناد کنند کم

شکم بکشد و بدون آورد ورق الطونا بکشد باشد یا پس دقافض بود
 و چون بر ناف بپزند و بکشد یا آب ان بر روی ریزند نافع بود
 و مقوی است و ترخی میکند ورق الکب برکت چنان بود بیکو ترین ان
 ترنازه بود طبیعت ان سرد و خشک در مہما کرم که در تان
 بود ضار کردن نافع بود و جگر بیکو بکشد و بر کشتها ترانند
 خشک کرد اند و سوختگی از آن نافع بود و روی بد بود بکلن
 و بخی چشم و گوش و ان خواص وی است که خفاش از بوی
 وی بگریزد و ورق برکت عذب چون بکوبند و بر جراحت بپاشند کوش
 بروماند و آب وی چون بپاشند علق از حلق بیرون آورد در
 ورق الکرم برکت ناز بود چون میک بکوبند و ظاهر بار شکست
 و نهی که قطع اسهال بکند و خافیدن وی مقوی است و مرغی
 ورق الالباس السرق بیکو ترین ان بود که ان سود کهن گوید
 طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و کوشید کرم و خشک بود
 و قافض محکم ورق الاحام برکت الوسیاه چنان باشد که بپزند
 در ان غرغره کنند قطع سبلان مواد از لته بکند در دالعلیق

صفت ان در علق گفته شد ورق البلط سرد و قافض بود و اندک تحفیف
 داشته باشد چون بکوبند و بر جراحتها پاشند کوشید و بر و بان و ریشهای
 دشمن را بصلاح آورد و ورق الزینون معتدل بود در گرمی و سردی و خشک
 بود در دیم چون بسوزند قایم مقام نوشابه و در دار و با چشم چون با
 بریزند و در دندانه نافع بود و آب کچتره و یا چون در بان نگاه داشتند
 زایل کند و ورق الزینون بری چون بر ماحس طلا کنند معلق کند و ورق الشو
 الغریبه مانده درخت معتدل است و گفته شد ورق السمسم برکت
 درخت کچتره سرد و تر بود چنان بکوبند و موی لایبان بشویند در از
 دوزم که دانه و خشکی وی زایل کند ورق الخطل در کبر گفته شد و ورق سو
 نجان در صفت حنظل گفته شد ورق قود در شیندن گفته شد در
 ورق انراج در دراترچ گفته شد ورق النون در لوق گفته شد
 محفف بود و ری قبضی باشد چنان بپاشند و در ریش نافع بود
 و سود مند جمعت بر آن که در دهن بود و ورق انجیر در غار گفته شد
 برکت کنار است معتدل و محفف و قافض لطیف بود و مقوی شخضر
 باشد و قبضج ادرام دهد و در دیر تحلیل بود و ورق الغار در

در مصطلک گفته شد ورق الیچطی در حیة الخضر گفته شد مسق السحر
معتدل بود در گرمی و سردی خشکی بود در اول مجفف فربها
و سرها بود و چغنه بگویند و بیان باشند پی انکه بکود ورق سوسن
سفید صلابه جسم را نافع بود ورق الخیاب برک سید کرد وی انکه
و قبضی بود و طبیعت وی سرد و خشک باشد عصاره وی در سینه در صفا
ان سده از نافع بود و مسهل صفرا و مغز و سودا و بلغم باشد و نافع
مضروف و کمرنگی و غروب نافع بود و چغنه پاشانده بکودم از وی
و چون خاک کنند از پیردن هم سودمند بود و وی بول براند و اسهال
داخلی را جسم را نافع بود و مفاصل و تورم و اددیهما کشنده نیز
ورق المازر بول در مازر بول گفته شد و ورق السکنجرب مرافق است
و گفته شد و در الحلق کل سکن شود و خشک بود و قابض و مجفف
جسم را نافع بود و نفث ان و در رب و ضعف معده در دالوز بهار
بهار نادام سرد و تر بود و مقودل و دماغ باشد و در الشعول
بهار به است طبیعت و منفعت بهار بادام و سب و امورد و به هم ما
بکود بکشد و در الختری در چیزی گفته شد و الالهلسا قلا

کل باطل

کل باطل سرد و تر بود و مسکن حرارت دماغ و چغنه در بدن و مایه در افتاب نهند
حضایی بکود مویرا سپاه کرد اند در خشخاش سود و تر بود مسکن گرمی
و خشکی بود که در دماغ حادث بود و چون بر سر خاک کنند سهر را نافع بود و منوم
و مسکن صداع کرم بود و در غم و غمی از سالامند راست و جیل کو جگر از وی
که از خواص وی آنست که غریب و زبرد و کوشش وی سم مهلک است و اگر در
سم قاتل بود و کونید خرمات تحقیق گفته شد و نسج نباتت کوهی در خشک
و بید در بهار و بوی کیمیکید نرلف کوبید بر آبی انرا البودارد و کونید طبیعت
و خشک بود و هم ورق النیل است طبیعت ان کرم بود در اول و خشک بود
در دیم و در وی قبض و قلا بود و مویرا خضاب خام چون با حنای خشک بود
و سخ الازد چوک کوشش بود بر را خسل طلا کنند بر شقایق لبه بر کوبید کی افعی نافع بود
و سخ الکرام الخلی ای شبنم کوه عکست و گفته و صاحب جامع کوبه جنطیان
و مولف کوبه تحقیق انرا مومنی نخلی کوبید و بزبان مکس دارا انرا بر مو کوبید
و لیسفورید و س کوبه صفت وی که گفته که از عکلی خوشبوی بود مانند صیف
و انرا تحقیق مومنی نخلی و سخ الکوم کوبید و در سرفه کن نافع بود و چون بر نوبا
نهند زایل کند و مولف کوبید در دفع خوف و کراهت از جانجی همان

عمل مو میانی کنند و بکرات عمل نموده و شمع اشتهاست و گفته اند سوس
 فروی کرم و خشک بود و مستحق قوی بود و در وی قوی باه بود و حشر
 جماع و کرده و پشت بکوب بود و محرومی مزاج را مفرود و ارمان بکشیدن
 وی این کند از بواکیر و عوبه دخیان است و گفته اند در مقل خشک است و گفته
 اند و لیح خلال است و گفته اند وی انکور سیاه است و در عنب گفته اند و بر کل
 سعید است و در در و گفته اند و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم بلبل
 باب الطیاس و الله اعلم بالصواب هال
 قافله میگزست و گفته اند ها کول گویند جعل است و گفته اند تراب
 الما لکت و گفته اند هسیل جب حنظل است و گفته اند هدیه
 سار تقان خوانند و غیره فانی و آن جانور است کوچک بسیار بی درستی
 همای اب بود و چون سخی کنند و بعد بویست انداز کنند بار و غنی کل و کرم
 کرده و کوش چکانند و کوش را نافع هوا و اظهر معش گوید اگر در حشر
 بچند و بر صاحب بت بندند زایل کند و این مؤلف گوید از اشرار از
 حمیل خوانند هدیه پارس می مرغ سلیمان علی نبیا و علیه السلام گویند
 غافقی گوید اگر در حشر بچند و بر صاحب بت بندند زایل کند و این مؤلف

گوید اگر زبان بروی مالک بود دفع آن بکند و اگر به بندند بر کسی که از جرا
 رسد مار دام که با وی ایمن باشد و اگر نیز ابتدا کرده باشد موافق بود
 و اگر بروی بخور کنند و در خانه کرتدگان بکوبند و اگر آدمی را بخورد در دهن
 حضم روی بروی نظرباید و حاصتها وی کلا زنده کرد و دای مؤلف گوید
 در خواص حیوانات آورده اند که زبان هر کشته همچنان در در خانه میماند و نیز
 که در آب غام بود از چشم بد ایمن بود و اگر دغا و خشک کنند سخی کنند و سوس
 و بر و غنی بکشد یا نیز بعد از بکشد به بفت رند و بر موی بالنده سبزه جعد
 و اگر لحیه شبکی با خود نگاه دارند و بر دوست دارند و اگر بال وی نزدیک
 خونه مور بخور کنند بگویند که به بدن لیس بود و نینگون ده و دل وی چو
 کرده بگویند و با طلاء و رقی پیش منده قی باه بد و لیس شبکی زبان
 و در از ترین بوی که کبریا با جماعت بد بد بگویند و رقی خوانند و از تر
 دوست بمقدار غلیظ اندک کو جگر در بر روی مایل بود و از وی بوی عودا بد
 طبیعت وی معتدل بود و گویند کرم و تر بود صاحب منهج گوید مقوی
 معدن و همضم بود و طبع وی بدل بول براند و سنگ بر نراند و استی این
 گوید در خلق را نافع بود و شکم براند و بدل آن بوزن وی نافه نافع بود

بود عروق الصغری و کفنه شد هر قلوب بقله الهی و گویند
 نوعی از سبحان و بقله الهی و شیرین گوید فی صعبات
 و آنچه محقق است انرا هو قلوب خوانند و بسیاری نزدی و آن
 از انواع کاشنی یرگی بود و در مندا گفته شد هر قلوب ^ن غلام ^{است}
 و کفنه شد هطام و قرطام گویند و آن بی است میان کندم چون طبع ^{وی}
 معتدل بود در گرمی و سردی و میل به تیزی داشته باشد و گویند سرد بود
 و گویند بغایت گرم و خشک وی محقق بغیر لغ و در روی قبض و تکلیف
 بود هزار حشاش و هزار افشان نیز گویند و معنی آن هزار که و سربانی
 فاشرا گویند و کفنه شد هزار اسفند حور است و کفنه و طبع آن گرم
 و خشک بود در سیوم و خاصیت لغو را مضید بود و بدل آن قنطاریون
 باریک است هفت نوح ما زریون است و کفنه شد هلیون بطبیع است
 و کفنه شد ^{بلقیثا} هلیون است و کفنه شد هلیون حلیموت و آن سلو
 چلی است و در حماضی گفته شد هلیون بیارسی مار جوهر گویند و ما
 و اهل مغرب و اندلس اصفر اح گویند نیکوترین آن باشد بود تازه
 و طبع آن گرم و تر بود گویند معتدل بود و گویند گرم بود و

خضر

1029

مانند ورق رازیانه بود و صفت تخم وی گفته شود و این مؤلف گوید
که هلمون اغلب از پنج انار پرورن دارند و وی مفتوح سده احتشا و محلل
بود و طبع آن پیاش مند و عرق النساء و ویرفات در مفاناغ
بود و خاصیت طبع اصل وی چون بشارب بزنند و طبع آن پیاش مند
گردد کی در تیلانافع بود و اگر بطبع وی مضغه کنند در دندان راسا که
دخم وی چمن عمل کند و گویند وی شکم کوبند قویج بدغمی و غیر البوا
نافع بود و باه رازیانه کند و دستخاری زادن را نیکو بود و مسخ کرده و
شانه مسخ معتدل و فقطیر البول که از بر و رت بود و بری و در
و در کسده رانافع بود و سینه و شش هم و طبع وی چون سنگ پیاش
یکشد و چون سدی کیش پاره کند و در شیب خاک کشد هلمون در آنجا
روید باب و تخم وی سنگ کرده و مشانه میریزاند و چون با بسل و قدر
زوغن بلیان پیاش مند و وی معده مضروب و اولی آن بود که بچند
و بعد از آن با گوشت نیزند و مر در شک افتاده کنند و طریی گوید اگر
بچ و وی خشک کرده بودند آن نهند قلع کنند بی وجع و قلاصه گوید
اگر بچ و وی سختی کرده بود بر دندان نهند اگر فاشه شد عباد قلع

کندی وجع و طلاحه کوبیده اگر پنج وی سختی کرده بردند ان نهند اگر فاشد
شده قلع کنند اگر در معدن باشد در دساکن کند و مجمل کویطینج
و اصل باه را زیاده کند و بدن نژوان محمل کوبیده صندل زبان هندی
خلیق است و گفته شد مهند با پیارسی کاشنی کوبیده بری بود و بنگا
و بنبونانی فیولس و سحر یون بزرگ کوبیده و ورق وی بهتر تر از بنگا و نیکوترین
و بنگا و بنبونانی اند فغیا خوانند و ان در نوع بود و یک نوع ورق وی هیو
بود و یک نوع ورق وی باریک باشد و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین از
بنگا و بنبونان بود و فاضلترین ان شای بود و انرا افقوتیا خوانند
طبیعت وی سرد و تر بود و در اخر درجه اول کوبیده سرد و خشک بود و در
کوبیده خشکی وی در دهم بود و بزرگی له طر خشوف کوبیده و بفارسی تلخ
درازی کوبیده اقوی بود از بنگا و در جمیع احوال مصاره وی استقامت
نافع بود و سده جگر بکشاید و دفع سهها بکند و چون بیاض منده
حاصنه عقرب و زنبور و ضار ویت ربع زایل کند و بر کتد کی عقرب
ضار کردن نافع بود و چون آب وی بازیت پیش مندیاد مراد
و بهاک شده بود و مقوی تب بود و لبن وی سفید می چشم

زایل کنند و مهند با بنگا برودت در وی پیش بود که در بری مقوی
مده بود و شته جگر و سیرد یک بد و حرارت خون و صفرا باشد
اب وی بکوبند و بچون نند و کف بکوبند و با سکنجبین بیاض منده
در طویات مغز پاک گردانند و بنفشه در از را سود دهد و کاشنی
نیک دمه فاضلترین از کا هو بود در تفتین سده در نایب ان تلخی
زیاده کردد بسبب کرم پس اندک میل بکار ن سود دهد و بار و جو بهند
ج طلائی میرد و در ضار کردن برفقوس و در چشم کرم دمه بسکنج
صفرا و حرارت معدنه بود و اسکیم بر بند و در ربع و کندی مجموع جانوران
و ممر و زنبور و عقرب و سام ابرص خاد کردن با کسرتی نافع بود و چون
کاشنی خیار چنبر حل کنند و بدان غرغره کنند و درم خلق را سودمند بود
و مسکن غشی و هم چنان صفر بود و مهند با بطنی الهضم بود و مصدح وی شده
بود و نوعی از کاشنی است که انرا خندیل خوانند و گفته شد و کاشنی و
که لفظ انظرینا کوبیده معتدل برین کاشنیها بود و کیموس وی نیکوترین شیخ
الریس کوبیده میان کاشنی و کا هو و طبری کوبیده لطیف تر از کا هو بود و
اندک دهد و چنبره ورق وی بکوبند و بر دهم کرم نهند و کند

و بگذار دو ابسی با آب راز یا نه نیز تر قنار نافع به و پنج وی از خنقیه
 نر به و در مسفت و پوست پنج وی استعمال بود هموم الجوس مرا که
 است و گفته شد و آن درختی است که در حوالی فارسی می رود مانند درخت یا
 سبب و محسوس در وقت جهت استعمال میکند و شکوفه آن بشکلا منع
 مانده است و این مؤلف گوید از انرا شیرازی در رو باه گوید هوندر بن
 عنون فاریقون گویند و او تا ریقون و اندرون بنامین بزرگویند و قوربون
 و اند و اپی رومی است و آن قطعی و رمی و حیثی بود و سرخ رنگ هم رنگ
 سماق بغداد بر بخت سرخ اگر چه صاحب منهاج آورده است لطیفان
 است و مرد و دست طبیعت آن کرم است در سیوم خشک است و در آخر
 آن ملطفه محال او رام بود و نادر کردن روزق آن سوختگی تشنا نافع بود
 و چون بر پوند با شاداب جمل روز پیاپی میباید عرق النساء را نافع بود
 و چون به پزند بخورند و حیض و بول براند و کلا سود دهد و ثمر وی مسهل
 بود و چه پندازد و آب درق وی چون پخت اندنقرس را سود دهد
 و ثمره وی بدیعورس گوید بدل وی بودن وی پنج گوید هوندر بن
 س هوندر اس نیز گویند و آن غرضی الراعی است و گفته شد هوندر بن

صاحب منهاج گوید عصاه الحیه القش است و گفته شد هوندر بن
 حسن الحار است و گفته شد هوندر بن محمل الری است و گفته شد میضات
 حیری حال پوست و آن قافله که چک است و گفته شد هوندر بن
 بری است و درماز قدان یک کز زیاده تر بود و میان آن تهر بود و گفته
 دی تهر بود بلون نبفش و با خمر سفید شود و میان آن شکوفه مانده بینه
 شود و آن بینه اگر در گوش کسی نهند گوی آورد و این مؤلف گوید شکوفه
 وی چون به پزند و طبع آن بیاض است سودمند بود و سیال است و گفته
 شد هر دن قبض است و گفته شد مضر ماسع است و گفته شد
 در جای خف و لقا علم بالصواب و الیه باب الرجع الیاد الی
 تا سیمین یا سیمون است و سحاب نیز گویند شیرازی کل باسم خوانند
 و آن سفید بود و در گویند از رقی نیز بود و عیبی این ماسه گوید دو
 است زرد و سفید و غور در حرارت و پیوست و خوشبوی تر و در مساج این
 الحکیم گوید طبیعت وی کرم و خشک بود در اخدرجه دریم و اول شوم
 ملطف و طویات بود و کلف زایل کند صداع بلغمی نافع بود و بیدار
 آن و رایج غلیظ که در دماغ بود و اصحاب لقوه و قالج را نافع بود

و منفعه سسته بود و عرق الشاء را سود دهد و نوع زرد و محال و مسخ و عرق
 سرد که بود و هر گرم که بود نافع بود که دردی را صدام آورد و مصلح دی روز
 کل که بود و در یسوق و بدین کوبید گرم دوده و حب الغرغره و حب البون
 آورد و چون سخی که خشک کرده و با عسل ریشته باشد مندر کسر یغ
 کوبید چون از آب یا سسین سفید باشد سه روز هر روز در دم قطع
 انزف اجرام کند و چون خشک کرده سخی کت در موی سیاه افشانند
 سفید گردانند و تنگترین آن را بماند بود این مؤلف کوبید یا قوت
 روح را تنبیه دهد و حواری غریزی بر آورده و جمله قرنها ی حیوانی
 را تقویت دهد و فرج بخشد و تشنگی نباشد و ناله از وی فزوده
 شود و در ارتقاء این چشم مردمان بهشکوه بود و از عت طاعون
 و فساد و باریمن شود و در معاجین مضر زهر مایه دفع کند و در دار
 و سواس و خفغان و ضعف دل را نافع بود و کوبید اگر از خود نشانه
 شمع مسوم دم بکند و بغایت مفرح بود و بتجدی کند در دهان نگاه داشت
 تفریح بخشند بروج و دود عت یکی پنج لقاخ خوانند و یکی بروج
 الظم و آن پنج لقاخ برایت و بصوره انسان بود و لقاخ بروج الظم

از بهر آن خوانند و مرتب کوبید در حد و در مسی ساری نزدیک قلعه
 شهر باری باشد و دندان از تنگ و حب کفنه تر بود و دست و پای
 داشته باشد و بلون انرا سفید بود و بعضی کوبید و بهر آنک می کنند
 از زمین و انرا سکنه خوانند و این معقول نیست و تنگترین آن بود
 که ترا باشد و طبیعت وی سرد باشد و در بیم و خشک بود در اول
 سحر و خشک بود و اگر در روق وی بر ریش باشد بیکفه زایل کند
 بی آنکه ریش کند و در زمانه صلب و دینلات و حار نیر طلا کردن کو
 ا دن و چون کفر نه بر مفاصل ضا و کردن بیکو بود و اگر کسی با این
 بود بقطع در شراب باشد که بخورد شود و آن خوردن دی بمای
 شود از خوردن اینون روی صلب بود و مداد ای وی بکشد ماکرم
 و عسل و شیب و مصطکی و سفر و سو که سفید و شیر تازه است امید
 و بروج را در محبت خواص بسیار خاصیت دارد و خواص کوب
 کسی که بروج را در محبت استعمال کند بسیار خاصیت دارد و در
 دیگر دارد که غیر طبیعت بدان سبب انجام آورد و سیوع بر تابی
 که بر لبانی باشد مقطع باشد انرا سیوع خوانند ملنند شیرم و خوش

لاویته در مادر یوق و طنبش و ما هر دانه و علقا و امثال آن است
 بسیار بود و بهر یک باشد و خونریزی آن بیوعات لیس بود و بعد تا آن که لیسوخ
 طبیعت آن کرم و خشک در چهارم و آن بود که در دوم و از خواص وی آنست
 که در زیر که آب اندازند صامی در آن بود و صامی در آن آب افشند و
 وی سبترخ چینه بیان لطیف گفت خاصیت در افتاب و آبی بعد از آن
 بر وی ضعیف بود و اگر مکر و کنند دیگر بر وی و اگر بر دندان حوزده چکانند قطع
 کند دیگر بر وی و بر کسیر و قطع کند و مسهل بلغم و اخلاط غلیظه بود و صفت
 هر یک در باب خود گفته شد و گویند بیل آن در خنجر اعظم آن
 سنگین بود و علقه و وی از کوفت و زکست دانه امتشق خوانند و آنرا
 کوفت گفته شد و گویند آن قطر السیالین است و گفته شد بدقه ماء و اقلو
 است و گفته شد بر نوع بیاری پوشش کوفت گویند گوشت وی غذای
 و شکم براندیراع و صفت است بیاری می گویند و در ناف گفته شد بر اضع
 و طبع آن است و گفته شد بر مباحات و گفته شد شب یسب خانه
 و در حجر الثوب گفته شد بقبول لبک بر توت و گفته شد بقبول
 خنده مکی است و گفته شد بقبول آریس است و گفته شد بقبول

انرا

نزدیک عام کرده بود در لعاب بود ختی که و بر اساق او نشسته نبود است
 و جز نو و غنظل و خیار که و امثال آن بود و لیج عود و نه لیت و آن
 شد بهام مسعی است و گفته شد بنیوت جزوب بنطی است
 و گفته شد و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم و گویند کرم بود
 و آن در صحرای دین دیوار تا بسید و دید و منشی وی مانند کرده گویند
 که حکم بود چون سرخ بود که بسیار می زنند و در صحرای
 الکلی خوانند و دانه وی جزوب شامی است یکدیگر بود
 و طبع وی مضمضه کردن در دندان لایف بود و در
 مالدن سخت زایل کند و غلط وی بد و ثقل بود
 چون تر بخورند و بشیرازی کوز گویند بنیوت مانند
 خوانند و گفته شد بقیق بلغت ابل اند لثانی
 است و گفته شد بنیوت بنیوت که بشیرازی
 سیتل دار و خوانند در جراحتها و خنجر
 و زخمها بکار دارند
 والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

BLANK PAGE

١٥٣٨

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على
 حبيبنا ورسولنا محمد وآله المعصومين وصلى الله
 على خير خلقه محمد وآله أجمعين والحمد لله رب
 العالمين

تت الكتاب بعون الملك الوهاب ه
 الله أعلم بالصواب وإليه المرجع والمآب
 على الله على خير خلقه محمد وعترته أجمعين ه
 الحمد لله رب العالمين على يدي الفقير
 خلق لله وأقل عبدا لله الغني المعنى وأخرج لي
 ربّه عفو الزاجي المرجي العبد ابن أبو الحسن
 هديت الله المحبني الحسيني الطباطبائي عفي
 الله عنهم وأصلح الله حالهم ما في يوم الأحد شهر صفر
 المظفر سنة الف مئتين سبع عشر تحريرا

تت الكتاب

رب حبيب زواله المبرور

pp 1038.
+ 2 blank ff (or pages 2000)
copy

filmed 11/30/89 ga.

250/1000

2 handwritten info: -
a) 1-610 pp
b) 611-1032
(last page different end loc)

Text on fore-edge follows





END OF REEL
PLEASE REWIND

